

الفقر محمد امان محمد  
مدني ١٢٠٥



١٢

رقم  
مكتبة المصنف  
محمد امين  
عليه السلام

T. C.  
ISTANBUL  
Fatih Kütüphanesi  
SAYI

497.

Süleymaniye Kütüphanesi	
Ki	Fatih
Y	



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 سپاسی نهایت تنای بی غایت شبیه و شریک دن متزه  
 اول صانع بی نظیر او که جمیع بدایع مصنوعات و عجایب  
 مبدعات آنک منطقی ایله آشکار و هویدا اولمشده  
 بر خوب و جهله که نظر انتظام و ترتیبی مالاکلام در فضا  
 جهانک جمیع صاحب خزده دان لری و دقت و اهتمام در  
 موی شکاف اولاد دان لری بود لفریب کارخانه یه  
 اگر هزار سال صد هزار تله نظر ایلیه لر هرگز ذره قدر عیب  
 و نقصان بولمغه و اولماز لری **درین صحیفه غوائدم خط خطا**  
**ذات و که هر چه انکرم نقش کارخانه اوست مشوی**  
 سابقه سالار این قدم مرسله بیوند کلوی قلم  
 مبدع هر چه دیشته مخترع هر چه وجودیشته  
 زهی شاهده و جلوه نمای همه نعمان و بیدای که ذرات  
 جهان مرا یاسد که کونا کون و جوهله تجلی ایدوب یوز گوشتش  
 ایکن لا تد به الابصار و هو یدرک الابصار حسبه بصر  
 نظر آنکه هزار بار آفتاب دن روشن رک جمالنی مشاهده  
 ایلیکه قادر و مامشدر بوسعادته همان حضرت رسول

صلواته علیه وسلم و صلوات بولمشدر بیت یارب بیکه شاید کفت  
 این نکته که در عالم رخساره بکسی نمود آن شاهد هر جای  
 بیت فاتحه و فکرت و ختم سخن نام خدا بست بر و ختم کن  
**در نعمت سرور کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات**  
 و صد هزار جواهر و اهر صلوات و در در غزنی حد تسلیمات  
 سید الکونین و رسول الثقلین سبب ایم دکاینات سردی  
 مکنات محمد مصطفی نک روح شریفی اوزره خون که اشرف  
 موجودات و سرور کاینات و خواجه برصات و شفیع  
 عصات **در مشوی** اختر برین شرف کاین لوهر دینه صد فکایتا  
 جنبش اول ز محیط قدم سلسله جنب وجود از عدم  
 مدد ریشین اوست درین پیشگاه کنت یا بود آنرا کواه  
 بود زرع شیخ نبوت فرور آب که کلی آدم هنوز  
**در وصف اهل بیت اولاد کرام و اصحاب عظام سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیهم**  
 و رحمت و مغفرت بی پایان رحمان و لطف بی کران سبحان  
 اول عظیم الشان سلطانک زیاده علو قدر و عظم شان صاحبی  
 اهل بیت و اولاد کرامی و آنک شرف صحبتی ایله مشرف اولمش  
 اصحاب عظامی اوزره اولسون که آنک افر و احوالی حلیمی  
 ایله متحلی اولوب خلق عظیمندن کلمه و نصیب بولمشدر  
 در رضی الله تعالی عنهم **در بیان سبب شدن سبحة**  
**الابرار مولانا جامی قدس الله سره العزیز سبحة الابرار مولانا جامی**  
 حضرت تلمیذ قدس الله سره العزیز سبحة الابرار نام کتابی که  
 سر توحید سبحانی و رموز و نکات بزدانی اسرار و معانی  
 ممدانی و دقایق و حقایق رحمانی و اشارت بنهایی

وفضاح روحانی ایله ملو و پرايد و کي اصحاب ده زياده روشن  
 و ظاهر در لاجرم بو کتاب شريفک نفعی طالبنه عموم اوزده اولسون  
 ايجورده بو تير بر تقصير بو کتاب شريفی جهانه زياده  
 لطف و کرم و نام نيك و اخلاق حميدک و افعال پسند يده ایله  
 شهر و خواص و عوام جاه و جلال و عز و اقبال صاحب برصاحب  
 سعادتك طلا لسان ترکیله شرح ايدوب ديياجه سني  
 انك اسم شرکون و وصف لطيفی ایله مرتين  
 ايلدي و خدای اول کسه بي رحمتی در ياسته غرق  
 ايلسون که بوکده تنفع و بهر و را اولدقه اول صاحب  
 سعادت و بوجیه دل دن خير دعا ایله **در بيان**  
**اوصاف حميدک و الی انتحاء الدور**  
 ترين اصحاب جاه و جلال و عز و  
 ترين ارباب عز و جود و لطف و  
 شير بيشه و حر بافظ آداب سنت و مرجع اصحاب  
 ضابط احکام شريعت و شان و علوه و مروت  
 ملاذ الغرباء و سعادت و الله تعالى و مضاعف  
 تيرين اصحاب جاه و جلال و عز و  
 منبع علم و کمال و معرفت و معدن  
 حاتم صدر نشين صفة سخاوت و در يايدين و ديانت  
 بافظ آداب سنت و مرجع اصحاب ب طريقت و حقيقت  
 صاحب عظيم تيرين زمره و فقر و حاجت کلزار لطف  
 قتياد و العالمين و مرفی الصلحاء و التالين  
 لانالت دولته و عزته العلية و لسنیه  
 الی انقراض الزمان و حفظه بوي و الافات  
 والشدائد و العاهات و الخيرات و الحسنات  
 امين يا مجيب

التالين • بو اوصاف حميدک ایله موصوف • بو القاب پسند يده ایله  
 معروف • سعادت دارين و جاه و جلال • عز و اقبال • و من حال  
 و صين مال • صاحب صاحب سعادت غصغرا غا حضرت ليدير که سلطان  
 ملا دخان • عليه الرحمة و القفران • حضرت نيك خلافت و سلطنتی  
 دوردنده قيو اغاسی و او ده باشی ایدی • و سلطان سلاطين  
 جهان • صاحب قران زمان • ناصب لواء العدل و الاحسان •  
 ماحی اثار الظلم و الظفیان • سلطان محمد خان حضرت نيك  
 خلد الله تعالی خلافته و سلطنته الی انتحاء الدور ان • خلافت  
 و سلطنتی زماننده هم بو کی شريف منصب اول بيمشتی صاحب  
 سعادت و مفوض در • بلکه کی منصب اول صاحب سعادت  
 سببی ایله زياده شرف يولمش در • سعادت و دولت پناه  
 سايک ساکن لری اندن راضی لردن • حق سبحانه و تعالی حضرت  
 جل شانہ هم اندن راضی اولوب جنت عدن ده اکر درجات  
 عالیه احسان ايلسون • وان شاء الله • بابت مقرر در • نزيل  
 جهان خلقنه زياده شفقت و مرحمت ايدوب رعایت و مراد لک  
 حصولنه جان و دل دن سي و اهتمام ايدجي در **مثنوی**  
**جهانتش بکام و فلک يار ياد • جهانتش نکه دار ياد •**  
**حياتش خوش و رفتش بر صواب • عبادت قبوله دعاستجاب •**  
**دلش روشن و وقت مجموع باد • قدم ثابت و ريه مرفوع باد •**  
**بالنبي و آله الامجاد • امين يا معين •**  
**بسم الله الرحمن الرحيم • و به ثقني و علمي التكلون •**  
**المنة بته که بخون کر خفتم • بکجند جو غنچه عاقبت بکفتم •**  
 بر زمان فان ايجنه ياتدم اما المنه بته که عاقبت غنچه که اچلدم يعني

اگرچه بو کتاب شریفک تصنیفک زحمت و مشقت چکدم لکن عاقبت مراد  
 حاصل اولوب آسوده حال و مرفه البال اولدم • مراد بواید و کی بیت  
 ثانی در ظاهر غنچه ای معنایی مصراع ثانیه صرف اولوب معنی  
 بو وجهله اولوب لطیف دکلام • اگرچه غنچه کبی بر زمان قان ایچیده  
 یاتدم • یعنی بر زمان زحمت و مشقت چکدم لکن الحمد لله که عاقبت  
 اچلدم • از کیش مکش بفرجه بسی شغتم • چرخ کش مکشیدن چوق مضطر  
 و متاع اولدم • کر کوه راز سبجه واری سفتم • که لاجم فان مع  
 المرئوساً • از و اسرار کوه راز بر سبجه کبی دلدم •  
 یعنی بر سبجه مفید • از و اسرار کوه راز ظهور کتوردم که مراد  
 بو کتاب در که اسمی • و سبجه ذکر ایله برات استعلا  
 اشارت اولمش در • بونده اگرچه فلك معنایه در لیکن بوند  
 حکاک چرخه سنه • ارت وارد که حکاک کوه راز دلک  
 مثقبتی آله کجور • ش که زحمت و مشقت در عبارت در  
 بوجره به نسبت غار • و واقع اولمش در • بعضی نادان اگرچه  
 جره بر نه دهر اوقور • عناده ثابت قدم اولدوغی ایچونه نکیات  
 دهر و شداید عم دن هرگز خلاص اولسون • کوه راز له بو کتاب  
 بیار راز و اسرار سبحانی • و معارف یزدانی • مندره اید و کنه  
 اشارت اولنور سبحان الله این چه کوه راز است • سبحان الله  
 بوند لطیف کوه • در که در نیسان احسان • که احسان سبحانی  
 نیسانده از شحات سبحان فضل • فضل صد ان سبحانک رشحه  
 و قطره لرند • در صدق صدق کرد آمده • اول کوه لر صدق صدق  
 کرد کلمش بوی جمع اولمش کوه لرک حصولی باران نیسانک قطره  
 لرندن در • صدق لرک ایچنه دوشو • نیسان بونده فضل سبحانی

غنچه ای معنایی  
 مراد بواید و کی بیت

کوه راز کوه آمد  
 جمع اولمش معنی سنه  
 استعمال حبیبی ایله

تشبیه

تشبیه اولمش در • مرشحات که من ندی لر معنی سنه در بونده قطرات  
 معنی سنه استعاره اولمش در • صدق بونده صدقه تشبیه  
 اولمش در و صدقه اشاره اولنور که بو کتاب به سندع اولان  
 حکایات و احوال جمیعاً صحیح و راست در • و بدستیارچی غوامس  
 فکرت و فکرت غوامسک معاونتی ایله از قریب حکمت حکمت  
 الهی در ریاسنک قورندن • بساجل نطق افتاده • نطق و گفتار ساحله  
 دوشمش در • یعنی بنم نطق و گفتارم سببی ایه ظهور بولوب  
 جهاندک شایع اولمش در • فکرت به اولان تانتر کله دن در که جمعی  
 فکر در حکمتک جمعی حکم اولدوغی کبی دستیارچی معاونت  
 معناسنه در • ساحل آب در یا کناری معنی سنه در • فکرت غوامس  
 نطق ساحله تشبیه اولمش در • ناطقه هر یک را بثقیب تأمل سفته  
 قوت ناطقه اول کوه لرک هر برینی • بل مثقبتی ایله دلش در  
 یعنی اول راز و اسرار کوه راز فکر و تأملله ظهور بولمش در  
 قوت ناطقه بونده حکاک و تأمل مثقبه تشبیه اولمش در • مثقب  
 میک کسری و قافک فتحی ایله دلجک الی معنی سنه در •  
 و بالماس تعق بعودان در رفته • و تعق الماسیله اول کوه لرک  
 غور و عمقنه کمتشدن یعنی اولدورات کبی لطیف کلمات حصول  
 زیاده سعی و اهتمام واقع اولمش در • تعق هر نه به نك كنه و حقیقتنه  
 وصول بولوق معنی سنه در • که غور که نسبت نوب واقع اولمشک  
 سفته و در رفته نك فاعلی ناطقه در • و انکام برشته و مناسبت  
 و علاقه و ملائمت • و اندن صکر ناطقه مناسبت رشته سیله و  
 ملائمت علاقه سی ایله • بایکد کسیت التیام و صورته انتظام داده  
 اول کوه لرک بری بری ایله التیام و ترکیب سمت و لر یعنی و انتظام

غوامس نام اولد  
 مراد بواید و کی بیت

تشبیه  
 تشبیه

و ترتیب صورتی و بر مشد در معنی اول کوه لر مثابه سنه اولان  
 لطیف کلمات جیما بملند و وقوع بولش در مراد بو کتاب در که اهل  
 صفانک مقبول در سمت سینک کسری و میمک فتحی ایله علامت  
 معنی سنه در که جمعی سمات در سمت سینک فتحی ایله و میمک سکوی  
 ایله طریق معنی سنه در بوند اول اوئی ایدو که ظاهر در کوه صوم  
 نسبت انتظام خو اقه اولمشدر الحق سبحه و آمله الحق بو کتاب  
بر سبجه کلمشدر بر سبجه واقع اولمشدر که اگر مستحایه مجامع  
 قدسی دست بدستش کرداننده رواست که اگر قدس جمع لر تک سبج  
 لری اول سبجه بی الله و ندره لر و در یعنی اگر ملائکه بو کتابی  
 کور مکده او ترکی بر یک النذن الوب کوه لر لائق در  
 مستحان دن مراد بوند که در مجامع قدس دن مراد عالم علوی  
 در فاکر مقدسان مجلس النبی و اکرانس و قرب الهی مجلس  
 لر تک مقدس لری یا نگتشی را هم نمائند سزا اول سبجه بی که  
 مراد بو کتاب در بر بر بی برینه کوه لر سزا در مقدسان  
 دن مراد اولیاء الله در مجالس جمع مجلس در بوند النبی در مراد  
 قرب و حضور الهی در استغفر الله چه میگویم استغفر الله  
 نه دیرم یعنی بد ان و مدح طریقله واقع اولان کلمات دن  
 استغفار ایله ابو حالت علامت خود بین لک در که  
 اصحاب دله لای کل در صدق پاره و چند بی مقدار است  
بر هم ریخته بلکه بر بی اوزر و دوش خوار و بی مقدار  
 بر قاچ صدق پاره سی در یوقار و ده ذکر اولتان کوهر هایه  
 نسبت صدق پاره و چند خوب واقع اولمشدر و خرف ریغ  
چند بی اعتبار و رغبت و اعتبار سر بر قاچ خرف خزه سی در

مغنی سنه در

مغنی سنه در

با یکدیگر آمیخته بر بی برینه قر شمش حرف صغسی پاره سید  
لمب کور کان را لایق اطفالک لمب و بازی سنه لایق  
و طبع دیوانه کان را موافق و دیوانه لک طبیعت موافق  
نه بالغ نظر آن را بان کاری نه بالغ نظر لک انکه بر کاری و از  
ونه کامل خرد آن را آزان اعتباری و نه کامل خرد اول سبجه  
 بر اعتبار و در یعنی که التفات لری یوقدر و نه کامل خرد لک  
 اول سبجه دن بر اعتباری و در بوهم معنی خون مقالات  
مستان همه بیهوده اول سبجه ست لک کلماتی کی جیما  
بیهوده و بی معنی و چون خیالات تنگستان بغرض الوده  
و فقر و احتیاج صاحب لر تک فکر و خیالاتی کی غرضه الوده  
و با این همه امید می دارم و بوجیه و نقصانله امید طوایم  
 یعنی بو کتاب یوقدر عیب و نفا ایله مو صوف ایکن  
امید دارم که برده کیان نشیمن معنه را که معنی نشیمنی نک  
پردگی لرینه پیرایه و جمال گردد جهان زینتی اوله یعنی اصحاب  
 دل بو کتاب دن لطیف معنی لر اخذ ایله لر و اندن منتفع  
 اولو لر بوهم معنی در که معنی نشیمنی پردگی لک جمالک زینتی  
 اولو پردگیان مستوران معناسنه در که مراد اصحاب دل  
در نشیمن کوشه معنی سنه در پیرایه ک معناسنه در  
و جلوه نمائیکه انجمن دعوی را و دعوی جهنی نک جلوه نما  
 لرینه سرماییه و کمال کمال سرماییه سی اوله یعنی خود فروش  
 ایدن اصحاب معرفت بو کتاب دن بسیار معانی دقیقه اخذ ایدن  
 کمال لرینه قوت و حالت زیاده اوله انجمن کثرت و مجلس معنی  
در کمال گردد تقدیر نده در مشوی جامی که قوی شکسته حالت

مغنی سنه در

لق

جامی که زیاده و محکم شکسته حال وقتی پریشان نال در وز دست  
زمانه بایمالت و زمانه تک دست و شد تندن بایمالدر •  
جون فال زبان ناخرد مند عقل سرفال جی لری که کرد آوردت  
 مهر و چند برج مهر جمع ایلمش در بسوز لری که واقع در  
 هضمًا لفسه طریقی ایله در مهر بونده بونجوق معنی سنه  
 در باشدنظر خسته فالی اوله که بر خسته فالك نظری •  
 افتد چنن شکسته حالی بونجیلین بر شکسته حاله دوشه  
 یعنی بر صاحب دل بوکتابه نظر ایدوب باکه بر خیر دعا ایلیه •  
یارب بستان افلاک یارب افلاک مستح لری حقیقون •  
صادق نسان عالم خاک عالم خاک صادق نفس لری حقیقون  
 سبجان دن مراد ملائکه و صادق نسان دن مراد اولیا و  
 صلحادر • عالم خاکدن راد بو عالم در کین سبجه که جمله تاب  
و بیچیت که بوسبجه که جمله تاب و بیچ در هر چند که در حیات  
هیچیت اگر چه مره قدر که هیچ حسابند در تاب بوند  
بوکم و بیچ قورق معنی سنه در با اهل صفاتش روبرو  
دار اهل صفاتی که متوجه و طالب ایله • وز دست معاندان  
نکه دار و معاند لک لندن نگاه طوت یعنی حفظ ایله •  
یا نعم المولی بوش جی هم بوسبجه کی معاند لردن حفظ ایله •  
بستانده اولان قسم بو بیت اخیره مصروف در بیت اخیر  
 معنی محضی سی و زره شرح اولندی • و السلام علی محمد و آله  
وسلام محمد اوزره و انک ال اوزره اولسون • سلام صبت  
تائیه و محبت و آله عشق الی سببی ایله سوز و حرارتیه و اصل آه  
 ایدی عاشق و حیرت مدوحه سببی ایله و آله و حیران اولش

در سنه ۱۲۰۷  
 در سنه ۱۲۰۸

در سنه ۱۲۰۹  
 در سنه ۱۲۱۰

در سنه ۱۲۱۱  
 در سنه ۱۲۱۲

محبت سلامی کی کلام تقدیرند در صبت عاشق معنی سنه در تائیه  
 آه ایدی معنی سنه در وسلام محبت تقدیرند در تا جور سلطنت  
این شاهد غیبی به بی عیبی مباحی بتاج بسمله عیب سن لقله  
 تقاضا ایدی بو عیبی شاهدک بسمله تاجی ایله تا جور ایلیسی در  
که مرصعت بجواهر اسماء و صفات الهی که اول بسمله الهی اسماء و  
 جواهری ایله مرصع در الله لفظی جمیع اسماء و صفات الهی جمیع  
 اولدوغیچون اسم دمدکی اسماء دیدکی صفات دن مراد رحمن  
 و رحیم در شاهد بونده محبوبه معنی سنه ایدوکنه سبغ نانی به  
 واقع اولان مخدره شاهد قوی در سبجه که مؤنت در بو حالت آگه  
 نسبت خوب واقع اولمش در بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم المتوالی الاخسان • بوکتابه ابتدا  
 و شروع ایلم الله تعالی حضرتنک جل اسم شریفی ایله ایله الله  
 در که رحمان در رحیم در عبادنه احسانی متوالی و متعاقب دن •  
بر وجهه که بر نفس منقطع اولماز • سیکم ازیم این آب حیات •  
 بواب حیاتک نمندن زیندگی بخش دل اهل نجات • ایله آب حیات  
 در که اهل نجاته حیات باغشایی در آب حیات دن مراد بسمله در که  
اهله اهل نجات حیات روحانی و صفای جاودانی وارد در تر زبان  
خامه مشک افشانرا • مشک نثار ایدی خامه بی تر زبان ایلم •  
تا معطر کند این عنوان را • تا اول خامه بو عنوانی معطر و خوش بوی  
 ایلیه خامه نک مشک افشان لغی انک واسطه سیله سیاه مرکبیه کتابت  
 اولندی و غی در عنوان دن مراد بو کتابک اولی در که بسمله ایله  
 مستحلی در بوم و جهدک مشک افشان خامه نک زباننی تر ایلم  
سیکم کلم سنک معنی سی اول مرا عک معنی سنه قید اولندی معنی

الامکان التوالی  
 در سنه ۱۲۱۳

اعتباری ایله که مصروف اولدوغیچون ناکه و آهوی تانارست این  
 بوکه مراد بسمله در تانار اهو سنک ناسید و نغجه و طبله و عطارست  
 این بوکه مراد بسمله در عطار طبله سنک نغجه سیدر بسمله بولن  
 تشیه اولندی محط لفظنک اعتباری ایله . زیرا بسمله نغجات  
 رحمانیه مندیح اید و کنه شک و ریب یوقدر . ننگه بوبیت کر  
 اول آب حیا ته تشیه اولندی . خوش نفس غنچه و باغ قدمست .  
 قدم باغنک خوش نفس غنچه سیدر . قانر دس میوه و شاع گرمست گرم  
 بود اغنک ناز ایر شی میوه سی در باغ قدم در مراد کلام الله اولق  
 لطیف در که بسمله بوسور دن غیره جمیع سورنک اولنده واقع  
 مصراع اوله قدم باغه و بسمله غنچه تشیه اولوغشدن . و مصراع  
 ثانی ده خدای عزوجل نک کر می بود اغه و بسمله میوه تشیه اولوغشد  
 و بو تشیه غایت خوب واقع اولشدن . زیرا تفککھو اقبل الطام حبیبه  
 تفکک قبل الطام اولدوغیچو بسمله هم قبل الطام در غنچه میوه  
 هن اضافت ایچون اولدوغیچو ظاهر در . بروج عقل در غیب کشاد .  
 بسمله عقل یوز نغیب و نهان قیوسنی اچدی . زیرا جمیع صفات  
 عامده بی مستح اولان اسم ذات و الی صنعت انده مندیح اولدوغی  
 غیره صد هزار نکات عجیبه و معارف و حکم عربیه و حکمات و منشاها  
 و حکایات کجینه شامل خانه مشابه سنده اولان قرآن عظیمه باب کی واقع  
 بیت **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . هَتْ کَلِیْدٍ دَر کَبِیْحِ حَکِیْمٍ . بُو بَیْتِ**  
 ده بسمله مفتاحه تشیه اولمشدر . لوحه بر نامه و لاریب نغاده بسمله  
 لاریب نامه سی و زره لوحه قودی یعنی مصحف شریفک اولنده لوحه کی  
 واقع در مصراع اوله بسمله بایه و مصراع ثانی ده لوحه تشیه اولمشدر  
 و هم بوبیتده صفت تجرید و آرد . نامه و لاریبید مراد مصحف شریفک

بوسوله

بوسوله

**نَقِشُ لَوْحَةٍ** که این حرف و فاست هر لوحه نک نقشی که بو و فاکل سیدر  
 یعنی هر لوحه ده که بسمله مسطور در . طالبان را در قید و س غماست  
 طالبان فردوسک قیوسنی کوسریجی در ختم انکس که ازین در چو بیافت  
 بوی فردوس بفر دوس شتافت . ختم و نیکنجت اول کسه که چون بویاب دن  
 فردوسک رایج سنی بولدی توقف سر فردوسه ایودی . فردوس در مراد  
 مشهور جنت اولق احتمالی رفه ایلاک ایچون بونده فردوس دن مراد  
 ناید و کنی بیان ایلاک شروع ایلاک بیت شروع بو و جمله شرح اولو  
 معنی زیاده روشن اولسون ایچون . نیت فردوس جزا سر شکر ف  
 بیت سابق ده واقع اولدوغی فردوس دن مراد شکر ف و رموز اسرار دن  
 غیره دکلامر که بود دنج در و حرف بحرف . که اول بسمله حرف بحرف دنج  
 و موجود در یعنی بسمله نک جمیع حرفه اول اسرار دن موجود در  
 نه که بیان اولنور . نتوانی که رفی از بی دم قادر دکلیت که بی دن دم  
 اولاس . تا بنیدی لب از آغاز بهم مادام که آغاز و اول دن کلبکی  
 بری برینه متصل ایلمیه سن بو روشن در که بسمله به شروع اولندقه  
 لب لوری برینه کلور . با حساب ده الی در لب الی اولدوغی کبی بهم ذکر  
 بونده لطافت دن خالی دکلامر . عرب با . بحم بی دیر نیک و لب ده با اولدوغی  
 هم نوعا لطافت دن خالی دکلامر . یعنی ای کرده باین نام بسند بی ده اولدوغی  
 سر شکر ف بودر که یوفی ای بوا سمله قناعت ایلمش کسه . لب از هر چه  
 جز این نام بسند بوا سم دن غیره جمیع سنه دن لیکو بخله یعنی قل الله  
 تم زد هم حسینه جمیع نستان فراغت ایدوب همان اسم الهی به مشق  
 اول بوبیت ده که با لی حرف لکه واقع در لطافت دن خالی دکلامر .  
 بسند با عزوب ایلاه قناعت معنی سنه در . بسیار کسنگ بوندن خبری  
 اولماد و غیچون باء فارسی ایلاه او قور اما خطا محض در ننگه

بوسوله

بوسوله

غی



بوستانك بويتنه واقع در بیت توهر گزمین شان بچشم پسند  
که ایشان پسندیده و حق پسند. سپش از کنگره و طارم عرش اول بسملا  
سینی عرش طارمك کنگره سندن قیر کون سایه بگافوری فرش  
کافور منسوب فرشته زفت زنگو سایه در یعنی بسمله که سیاه مرکبها آقا  
کاغذ اوزر یا زایلر کویا که طارم عرش کنگره سنک سایه سی در سینی  
حرفك دیشلری اولدوغی کی کنگره نك هم کنگری وارد در تارم اویا  
در که عرش بوند که تشبیه اولمش در قیر زفت معنی سنه در کافوری  
فرشدن مراد آق کاغذ در کافوری ده یا نسبت ایچون در یعنی از جمع  
جو خور تیغ سستین بر تو تیرت درین سایه کونین یعنی چونکه فلک  
دن آفتابك ستیز و عنادی یعنی سکا تیز در بوساییه قاج بومعنی محله  
مناسب دکل در بومعنی خوبد یعنی فلک دن که آفتاب کی ستیز و  
عنادی یعنی سنک اوزر که تیز در بوساییه قاج یعنی چونکه فلک  
شداید و نکباتندن امان بولوق استرایک جان دلان صد قلله بسمله  
مشغول اول سینی وصفند بر اکی بیتک کله لرند که سینی واقع اولمش در  
نوع الطافدن خالی دکل در بر تو مفتوح زهر حلقه میم روزن نوبتی  
از باغ نعیم بسمله واقع اولدو جمع میم حلقه سندن جت و نعیم  
باغدن سکا بر نعت روزن مفتوح و کشاد در حلقه میم که کشاده یاز  
روزنه تشبیه اولمش در مراد بسمله به مشغول اولان کسه به  
جنت دن البته بهر و نصیب ایرشور دیمکدر بوبیتک واقع اولدو  
بعضی کله لری میله واقع اولدوغی لطافت دن خالی دکل در روزن  
پنج میم اوج در بوبیت دن ادات جمع کتوردی زیرا هر لفظی اکثر  
محلک جمع ایچون در هر الف جان عدو را خاری بسمله اولان هر  
الف دشمنك جانته بر خارد یعنی خار کی دو بلکه در چشم دیش

بسمله

بسمله

بسمله

مسماری بلکه انک چشم دلنه بر سمار در یعنی بر سمار کی در  
پس هر کس که بسمله مشغول اوله انک دشمنی نك کوزی کور او کور  
دشمن دن مراد نفس و شیطان اولوق روشن در و ظاهر کی دشمن  
اولوق ممکن در بوبیت ده هم الفله اولان کله لک واقع اولمی نوعا  
لطاقدن خالی دکل در سماز بوند میخ معنی سنه در کم شده نطق  
زیانی بنظام هیچ بر زمانك نطقی نظامله اولمش در تاز لاش نرسید  
بگام مادام که انک لا متدن و مراده ایر شمشدر یعنی بسمله مشغول  
اولان کسه بهر حال مراد ایرشور کام بوند که چه مراد معناسنه در لیکن  
بولامك تلفظی ممکن دکل در طمغه قریب اولمیجه بومعنی بسم الله  
کلمه سنک تلفظنده ظاهر در زیرا لام سزحروف بسمله تمام اولماز  
کام ده بواهیام وارد در زیرا کام کاف عربی ایله بعضی محلک مراد و بعضی  
محلک طبق معنی سنه کلور لامه نسبت زبان بر نه لسان واقع اولوق  
انست در کم شکه بوند نشد معنی سنه در استعمال حسبی ایله  
هاش بنگر که روان کرده بجهد در کلوی تود و چشمه است ز شهد  
نظر ایله کور که انک هاسی سنک بوغاز و که جهد له اکی شهد و عمل  
چشمه سنی روان ایلش در چشمه است ده اولان است کرده به معروف  
در یعنی کرده است تقدیر بوند در هانك نسخ و نك ده اولان کتاب  
اعتبار کی ایله اکی جانبنی اکی چشمه تشبیه اولمش در هانك وصفی  
اولدوغی اعتبار له جهد و چشمه و شهد خوب واقع اولمشدر بهر و در  
شدیل مجروح ز ریش مجروح کورکل انک راستدن بهر و در علاج پذیر  
اولدی ریش کایافت بهین مرهم خویش مجروح کورکل انک راستنی  
کند و سنه بهین و نافع رک مرهم بولدی یعنی جت دنیا و تعلق  
ماسوی و سوسه و شیطان و هوایله مجروح و پریشان اولمش

کام

بسمله

بسمله

کوکله زیاده خوب و نافع و مرهم در زبرجان و دل دن صدقه بسمه  
مشغول اولان کمنک قلبی بونلردن خلاص اولوب مرفه البال  
اولور عرب را عجم ری دیر ریش بونده اگر چه انک رسی معنی سنه  
لیکن فارسی ده که ریش یاره معنی سنه کلور بو که نسبت خوب  
واقع اولمش در مرهم عوام عریف ایدوب ملهم دیر بویبت که رانک و صغله  
در بهره و روج و مرهم خوب واقع اولمش در حاش جاشاکه بود  
گاه شمار بجز از عدد جنان نکتہ گذار اول بسمله نک حاشی جاشاکه  
شمار وقتد عد جنان دن غیر نکتہ گذار اوله یعنی حاکه حسابده  
سکر در وقت که هم سکر در بسمله ده اولان حاشکرتخته اشارتکا  
بهر کس که جان و دل دن صدق و خلوصه بسمله یه اشتغال کوشه  
بهر حال جنان دن بهره و راولور کسر جیمله جنان جمع جت در  
شمار وعد صایق معنی سنه لار حایه نسبت حاشالطاف دن خالی دکله  
بجز ده بازاید ایدوکی ظاهر در ابروی کون وک آن قبله و رانک انک ابرو  
مشابه نونی اول راز قبله سی در که کند دل زوئی آغاز نماز که کول  
نمانه اندن شروع ایلر مراد نوبت در که نماز شروع انکله اولور غاز  
نونک واقع اولاسی خوب در زبر الصلوٰۃ معراج المؤمن حسینه  
نماز قبله و راز در نونک قبله و راز اولسی هم بوا اعتبار له در آن و  
کنده هم نونک واقع اولسی بوعالطاف دن خالی دکله در یاش عشرت  
ز آیات جمال انک یاسی جمال الهی آیتلردن بر عشره در عشره و کامله اش  
نعت کمال انک عشره و کامله سی خدای عزوجل نک کمال و کامل نفی  
یعنی یا که حساب ده اون در عشره کامله در و معنی ده آیات جمال دن  
بر عشره در اشارت در که ذات باری عیب و نقصان دن پاک و عاری  
اولدو عی کبی انک جمال و جلال صفای هم بوجه کمال در بر وجهه

بسمله ده اولور کسر جیمله جنان جمع جت در

بسمله ده اولور کسر جیمله جنان جمع جت در

که انده عیب و نقصان دن اثر بوق در و اولوق احتمالی هم عقلا  
و نقله حال اندر حال در مرکاتش ز و قور برکات انک حرکتی  
روحانی و سبحانی برکاتک کترتندن داده جنبش بدیل آثار حیات  
قلب ده روحانی حیات اثر لرنیه جنبش و حرکت و بریش در بعضی سمله  
اشتغال سببی ایله قلب ده روحانی حیات اثر لری ظاهر اولور حرکت  
نسبت جنبش خوب واقع اولمش در سکناش سکون راه غای روح  
در کنت فضل خدای انک سکناش روح خدای عزوجل نک فضل  
حولی سنده روحانی سکون بول کوستری بجی در مراد بسمله مشغول  
اولان کسه سکون روحانی به وصول بولوب خدای عزوجل نک  
فضلی حولی سنده ساکن اولوب نفس و شیطانک شردن نجات بولوب  
دیگر در سکناش نسبت سکون خوب واقع اولمش در نقطه هایش جو  
قوزند نجوم انک نقطه لری قوزند و مشتغل نجوم کبی بشیاطین  
قوی الوهم رجوم و همک شیاطین مثال اولان قوی سنه رجوم  
یعنی و جعلها رجوما للشیاطین حسبجه نجوم سببی ایله شیاطین اسما  
دن رجم و دوا و لندو عی کبی بسمله نک نقطه لری سببی ایله قوای و همیه  
دن خلاص میتر اولور بسمله ده اولان نقطه لر نجومه و قوای و همیه  
شیاطینه تشبیه اولمش در قوی برینه قوی اولوق که اسم فاعل در ضمیمه  
در اگر چه مشهور اولان بود در شکل تشدید کوز و شانده غایت تشدید شکلی  
که اول بسمله دن شانده بنادر یعنی شانده کبی کور بخور فاروق  
معنی شدت ز رخاست اول تشدید شدتک معنی سی رخادن فرق  
ایدیجی در یعنی بوکی حالت تشدید سببی ایله برکی برندن ممتاز  
اولور مد و سعد کبی تشدید نسبت شدت برنده در حضرت رسول  
صلی الله علیه و سلم روایت اولمش در که چون حق سبحانه و تعالی

بسمله ده اولور کسر جیمله جنان جمع جت در

بسمله ده اولور کسر جیمله جنان جمع جت در

حضرتی جل شانہ قلمی خلق ایدوب هیبتله آکد نظر ایلاری قلم کی  
شقا اولدی پس خدای عزوجل آکد خطاب ایدوب دیدی قیامت  
دکن هر نه که اولسه کرک درانی لوح اوزره یازو پس قلم خطاب ایدوب  
دیدی اول نه یازایم خطاب عزت ابریشوب دیدی که اَوَّل  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یازو پس قلم لوح اوزره بسمله بی دیدی یون  
ییلده یازدین پس حق سبحانه و تعالی حضرت عز اسمه دیدی عزتم  
جلال حقیقون جیبیم محمدک آمتندن برکسه که بر کریم بسم الله الرحمن  
الرحیم دیه انک دیوانته دیدی یوزیل لوق ثواب یازدم شکات الانوار  
نام کتابده بویله مسطور در **بیت** بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
اعظم اسماء علیهم حکیم • مولا ناجی قدس الله سره الخیر بسم الله  
اولان اسرار شکر فی بیان ایدوب بو کتابی وصف ایتمکه آغاز و شروع  
ایلدی جامی این شاهد پاکیزه و عیب ای جامی عالم غیبک بو پاکیزه محبوب  
که مراد بوسجه دره که دمدم نکمت پاکیزه زجیب که انک جیب و کربانند  
پاک که رایحه ظاهر اولور یعنی بوسجه بر محبوبه مثابه سنه در که عیب  
ونقصان دن بریدره **ریشه و جلوه** بیانی تو یاف جلوه نالوق شیوه سنی سنه  
بولدی صورت چهره کتایی ز تو یاف چهره کتالوق صورتی سندن بولدی  
یعنی بو کتابک ظهور و وجود نه سبب و باعث سن اولان یعنی بو کتاب خایله  
دکلر و کسدن سرقه اولنمشدر بوزمانده بر خبیث طائفه وارد که  
سفاقت و جهالت عرصه سنه جولان ایدوب جلوه غایبق کوسروب  
مرا کاشخ اولنمش کتابله شرح یازمغه جد و جهد ایلر لر زهد و نهت و سبت  
طبیعت کرکه اطفال کی خاییده یه مائل بودر و اکثر محله اولان لطیف و رنگین  
اطلاع لری اولیوب جهل و عناد لری سببی ایله اوکی شارح لری رد ایدر لر دانه  
اولین محل لری و نظر اولنه اول رقلرنه اول مردود لر رد اولنسی زیاده روزه

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اول انصاف دن بی بهرم بد بخت طایفه نک عادت لری بودر که اکثر  
مقدم اولان شارح لری کتاب لری مطالعه ایدوب کند و لری  
خطا و نقصانله ملوش ح لری نک کنار لر نه انلردن اوتری بسیار  
رد یازر لر اما غریب حالت در که اول رد لری سبب و وجه لری  
یازم لر و یازد قارنه سبب بودر که انلرک مختاری اولان  
وجوه هیچ برو جهله مقبول و معقول دکل در بویله ایکن عالم  
و معرفت دن بی بهرم بر بلوک سفیه لر انلرک قیامت و خطا لر نه  
مطلع اولیوب انلر زیاده حسن اعتقاد اوزره اولمشدر •  
حال بوکه اصحاب دلك انلرک شرح لر نه هر کز التفات لری یوقه  
**خَدَلَهُمُ اللّٰهُ فِي الدّٰرِیْنِ** کردی از بسمله تاج افزاش ای  
جای بسمله دن آکد تاج افزاز ایلدک یعنی چون بو غیبی محبو  
نک که مراد بو کتاب در بسمله بی مرصع تاج مثال یاشی اوزره هو  
**عقد توحید** همائل سازش پس توحید عقد فی اکد جمایل ایله  
یعنی توحید باری بی عقد مثابه سنه ذکر ایله خلاصه  
کلام بودر که چون بوسجه نک اولننه بسمله بی ذکر انلرک  
پس بودم توحید باری بی هم ذکر ایله عقد عین مصله نک لری  
ایله بو غیق معنی سنه در که روم ده عورت لر نویلر نه قور لری  
نیست در کوش **دل اهل نظر** • هیچ زیوریه ازین عقد کهر  
اهل نظرک کو کلی قولنندک هیچ بو عقد کهر دن خوب و لطیف  
زیب و زیور یوقه در زیر توحید باری سبب سعادت دار بی  
ایدو کنه هیچ شک یوقه در **در تر شیخ اصل این شیخ بر شیخ**  
توحید توحید باری ریشه سیله بو شیخ نک اصلنی صوار مق بیانند  
**و تو شیخ صدر این محدثه بو شیخ و محمد و شاحی ایله بو محدثه**

بسم الله الرحمن الرحيم

نک

صدرفی تزیین ایلمک بیانند در یعنی بو کتاب به بسمله ذکر اولنو  
توحید و تمسید شروع اولندی **ترشیح صوابه** واصل کونک  
در شیخ مزیدی و توشیح تزیین ایلمک و صد سینه مخدره اهل  
پرده و و شاع مرصع بر نشه در که عورت لر صد لرنه قور لر مخدره ایله ایشا  
اولور که سیمه جمله غیب دن جلوه ایدوب بو عاله کلمش بر عروسی  
در هیچ بر فونک که تصرف اولمش در و مکس دن سرقه اولونمه مش  
و خاییده دکلد **و مخدره ایله بوکه اشارت اولنمق هم ممکن در**  
بو کتاب دن عوامه بهره ونصیب بو قدر همان خواص بهره ورا اولور  
لکن بو حقیرک شرحی سببیه بو کتاب دن هر کس بهره ورا اولور  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ایما الله الیه واحد دکل د  
الله تعالی حضرت جل شانہ الا واحد الہ در یعنی بر در و الوهیت  
اکه منحصر در فهو المنعم وهو الخامد پس حقیقتده انعام ایدیچی  
اودر و حمد ایدیچی اودر یعنی نعت اندن اولدوغی کبی حمد هم ایدن  
در شروع بیت دن مراد نه ایدوکی بو بیت دن روشن وظاهر  
در می نهد شکر نعت بدهان خدای عزوجل بنده لرنک لغز نه  
نعت شکر فی قور می کند شکر کداری بزبان بند لرنک لسانی ایله  
شکر کداریق ایلمق سجانہ و تعالی حضرتنک جل شانہ شکر کداریغی  
بو اعتبار ایله در که بنده لرنه بی نهایت نعت واحسان ایدوب انک  
شکر فی ادا ایلمک ایچون اکر هم لسان و پر و ب توفیقی قرین ایلم **شکر**  
فضلش جو عطا ی دکرست انک فضل واحساننک شکر کی چونکه  
عطای خردر یعنی چونکه بنده نک شاکر اولمش خدای عزوجل نک  
توفیقی ایله در باعث شکر و ثنای دکرست پس زیاده ظاهر در که  
اول عطا غیر ی شکر و ثنایه سبب و باعث در مراد نعت شکر نه

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

توفیق الهی نعت عظمی ایدوکن اشعار در ره کی شود در نظر جرد  
شناس **سنتھی سلسله** و **شکر و سپاس** چونکه خدای عزوجل نک  
عطا واحسانی بو وجهله در پس بو اعتبار له خردنه شناس واجب  
دلک نظرند شکر و سپاس سلسله سی قن منتهی اولور یعنی اولماز  
زیر خدای عزوجل نک فضل واحساننه لایق شکر و سپاس هیچ بر  
وجهله ممکن دکلد چونکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم عن  
اظهار ایدوب **لا اخصی ثناء علیک أنت کما انتیت علی نفسیک**  
ددی پس کدر که شکر و ثنادن دم اورمق قادر اول **بیت**  
**عطا بیست هر موی از و بر تنم** چکونه بهره موی شکر کی کتم هر که  
جانیش بود در بدنی هر که انک بدننه بر جان اوله کوشود  
هر سر مویس دهنی **و رضا اکر انک هر سر موی بر دهان اوله**  
**باشد از هر دهنی کشت زبان** هر سر موی بصد نطق و بیان  
هر بر دهان دن هر بر موی یوز نطق و بیانله زبان اولمش اوله  
**ابد الدهر سخن ساز کنند اید الدهر سوز تدارک و اشک**  
ایلیه لر برده از توی و کهن باز کنند نوی و کهن دن برده ی  
کشت و رفع ایلیه لر یعنی شکر نعت و ستر توحید و معرفت  
ونکات عشق و محبت بیاسندن بر نفس خالی و فارغ اولسه لر  
نتوانند که ارنده بجای **شکر موی ز کرمهای خدای قادر اولماز لر**  
که هیچ بر وجهله خدای عزوجل نک کرم لر دن بر مویک شکر فی  
یرونه کور لر ان بتایج قدم از همه پیش اولد خدای قدم تاریخی اعتباری  
ایله هیچ موجودات دن پیش اولد در وان بتوفیق کرم از همه  
پیش اولد خدای کرم توفیقی اعتباری ایله جمیع کرم لر دن پیش  
وزیاده در زیر اکرم الاکرمین در مراد قدم خدای عزوجل **بسم**

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اولوب کرمی بی پایان آید و کن اشعار در آن دن مراد حق سبحانه  
و تعالی حضرت در محل شانہ آنکہ بی لوح و قلم کرد رقم اول آتہ کہ لوح  
و قلم سز بر سر لوح عدم حرف قلم عدم لوحک باشی اوزرہ قلم حرفی  
رقم ایلدی یعنی قلمی خلق ایلدی چشمہ و قافی قلم تا نکشاد مادام کہ  
قلمک چشمہ مثال قانی آچدی موج فیض از دل دریا نکشاد دریا نکل دل  
و درونندن فیض موجنی آچدی یعنی مادام کہ قلم خلق اولندی تو  
دن بر نشہ وجود بولدی قلم دن مراد اول قلم در کہ چون خدای عزوجل  
انی خلق ایلدی پس اک خطاب ایوب الکتب یا قلم ددی لاجرم قلم امر  
الہی ایله قیامتہ کن جمیع واقع اولان احوالی بالتمام یازدی اول ما خلق  
انکے نووسی و اول ما خلق انکے روجی و اول ما خلق انکے القلم بواجہ  
دن مراد حقیقت محذبہ در بیت مشروحک مصراع ثانی سندہ بو معنی ہم  
ممکن در دریا نکل دل و درونندن فیض موجی اچلدی نہ فاک باہر  
اخترا کہ دروست طقوز فلک جمیع اختر کر کہ اندہ در یعنی نہ فلک و  
جمیع کواکب نہ صدق باہر کوه کہ دروست طقوز صد فجمیع کوه  
کہ اندہ در نہ صدق دن مراد نہ فلک و کوه دن مراد نجوم در و ہما  
زان جنبشی خود افتادست جمیعا اول جود جنبشند واقع و ظاہر اولش  
در کہ بصحرائی وجود افتادست کہ وجود صحراستہ دوشمندر یعنی  
موجودات خدای عزوجلہ نکل صنعی ایله ظهور و وجود بولمش در  
یوقارودہ ذکر اولنان در یادن مراد ذات باری اولق روش در  
جمیع موجودات انک صنعی ایله وجود بولمش در نیلکون چہ بیست بخش  
نیلکون و ازرق چہ سخن ادا سبیلہ یک حبابست زینل کرش  
اول خدا نکل جود و کرمی نیلندن بر حباب در نیلکونہ نسبت نیل خوب  
واقع اولشدر نیلکون چو بیت رنگ لو معنی سنہ در کہ نیل خوبت معنی

لوح و قلم سز بر سر لوح عدم حرف قلم عدم لوحک باشی اوزرہ قلم حرفی رقم ایلدی یعنی قلمی خلق ایلدی چشمہ و قافی قلم تا نکشاد مادام کہ قلمک چشمہ مثال قانی آچدی موج فیض از دل دریا نکشاد دریا نکل دل و درونندن فیض موجنی آچدی یعنی مادام کہ قلم خلق اولندی تو دن بر نشہ وجود بولدی قلم دن مراد اول قلم در کہ چون خدای عزوجل انی خلق ایلدی پس اک خطاب ایوب الکتب یا قلم ددی لاجرم قلم امر الہی ایله قیامتہ کن جمیع واقع اولان احوالی بالتمام یازدی اول ما خلق انکے نووسی و اول ما خلق انکے روجی و اول ما خلق انکے القلم بواجہ دن مراد حقیقت محذبہ در بیت مشروحک مصراع ثانی سندہ بو معنی ہم ممکن در دریا نکل دل و درونندن فیض موجی اچلدی نہ فاک باہر اخترا کہ دروست طقوز فلک جمیع اختر کر کہ اندہ در یعنی نہ فلک و جمیع کواکب نہ صدق باہر کوه کہ دروست طقوز صد فجمیع کوه کہ اندہ در نہ صدق دن مراد نہ فلک و کوه دن مراد نجوم در و ہما زان جنبشی خود افتادست جمیعا اول جود جنبشند واقع و ظاہر اولش در کہ بصحرائی وجود افتادست کہ وجود صحراستہ دوشمندر یعنی موجودات خدای عزوجلہ نکل صنعی ایله ظهور و وجود بولمش در یوقارودہ ذکر اولنان در یادن مراد ذات باری اولق روش در جمیع موجودات انک صنعی ایله وجود بولمش در نیلکون چہ بیست بخش نیلکون و ازرق چہ سخن ادا سبیلہ یک حبابست زینل کرش اول خدا نکل جود و کرمی نیلندن بر حباب در نیلکونہ نسبت نیل خوب واقع اولشدر نیلکون چو بیت رنگ لو معنی سنہ در کہ نیل خوبت معنی

لوح و قلم سز بر سر لوح عدم حرف قلم عدم لوحک باشی اوزرہ قلم حرفی رقم ایلدی یعنی قلمی خلق ایلدی چشمہ و قافی قلم تا نکشاد مادام کہ قلمک چشمہ مثال قانی آچدی موج فیض از دل دریا نکشاد دریا نکل دل و درونندن فیض موجنی آچدی یعنی مادام کہ قلم خلق اولندی تو دن بر نشہ وجود بولدی قلم دن مراد اول قلم در کہ چون خدای عزوجل انی خلق ایلدی پس اک خطاب ایوب الکتب یا قلم ددی لاجرم قلم امر الہی ایله قیامتہ کن جمیع واقع اولان احوالی بالتمام یازدی اول ما خلق انکے نووسی و اول ما خلق انکے روجی و اول ما خلق انکے القلم بواجہ دن مراد حقیقت محذبہ در بیت مشروحک مصراع ثانی سندہ بو معنی ہم ممکن در دریا نکل دل و درونندن فیض موجی اچلدی نہ فاک باہر اخترا کہ دروست طقوز فلک جمیع اختر کر کہ اندہ در یعنی نہ فلک و جمیع کواکب نہ صدق باہر کوه کہ دروست طقوز صد فجمیع کوه کہ اندہ در نہ صدق دن مراد نہ فلک و کوه دن مراد نجوم در و ہما زان جنبشی خود افتادست جمیعا اول جود جنبشند واقع و ظاہر اولش در کہ بصحرائی وجود افتادست کہ وجود صحراستہ دوشمندر یعنی موجودات خدای عزوجلہ نکل صنعی ایله ظهور و وجود بولمش در یوقارودہ ذکر اولنان در یادن مراد ذات باری اولق روش در جمیع موجودات انک صنعی ایله وجود بولمش در نیلکون چہ بیست بخش نیلکون و ازرق چہ سخن ادا سبیلہ یک حبابست زینل کرش اول خدا نکل جود و کرمی نیلندن بر حباب در نیلکونہ نسبت نیل خوب واقع اولشدر نیلکون چو بیت رنگ لو معنی سنہ در کہ نیل خوبت معنی

مصراع ثانی در اولان نیل دن مراد مریدہ اولان نیل در کہ بر ارمک  
اسی در حباب بخلہ مہملہ نکل فتحی ایله در رنگ نیلی حبابست دلیل  
حبابک نیلی رنگی و شاهد در کہ پدید آمدہ از لجنہ و نیل کہ بر  
حباب اولان نیلکون چہ نیل لجنہ سندن ظاہر کلش و اشکار اولش  
در لجنہ اگر چہ اب و دریا نکل در یک یرنہ دیر لو لکن بوندہ مراد  
در یاد در زانچہ در کار کہ بو قلمون کار گاہ بو قلمونہ کہ مراد  
بو عالم در اول سنہ دن کہ از شکاف قلم آورد بیرون قلمک شق  
و شکافندن طشرہ کتوردی و ظاہر ایلدی بو جہانک بو قلمون  
اولسی انواع حوادثہ عملو اولدوغی در بو قلمون بر قوش یلخو  
بر حیوان در کہ اندہ کونا کون رنگ وارد در طرفہ نونیت نکلن  
چہ برین عالمی فلک منعکس عجیب بر نون در نقطہ و حلقہ  
ان کوی زمین طوب کی کوی و مدور ارض انک حلقہ سی نکل  
نقطہ سی در یعنی زمین انک اچندہ نقطہ کی در ہر کہ بی بردہ  
باین خوش دست ہر کہ بو خوش رقمہ این المتی در یعنی ہر کہ  
فلک منعکس نون کی اولوب زمینک کہ نقطہ مثال واقع اولد  
فہم ایلمش در عارف نکتہ و ن والقلمست اول مکسہ قران عظیم  
اولان ن والقلمک نکتہ و سترنک عارفی یعنی انک نکتہ  
وستی کہ روشن و ظاہر در مرد راہش کہ رود بی زدہ کم  
انک مرد راہی کہ این فی پنهان ایدوب کدر رخشی اوراست فلک  
کاسہ و سَم فلک انک رخشنک کاسہ یہ بکر رسی در یعنی فلک  
انک روحانی رخشنک طبیعی در مرد راہدن مراد اہل آتہ در  
کہ انلرک جمیع احوالی و طاعت و عبادت لاری عوامک چشمندن  
نہان در راہشند اولان ضمیر غایب خدایہ راجع در جل شانہ

لوح و قلم سز بر سر لوح عدم حرف قلم عدم لوحک باشی اوزرہ قلم حرفی رقم ایلدی یعنی قلمی خلق ایلدی چشمہ و قافی قلم تا نکشاد مادام کہ قلمک چشمہ مثال قانی آچدی موج فیض از دل دریا نکشاد دریا نکل دل و درونندن فیض موجنی آچدی یعنی مادام کہ قلم خلق اولندی تو دن بر نشہ وجود بولدی قلم دن مراد اول قلم در کہ چون خدای عزوجل انی خلق ایلدی پس اک خطاب ایوب الکتب یا قلم ددی لاجرم قلم امر الہی ایله قیامتہ کن جمیع واقع اولان احوالی بالتمام یازدی اول ما خلق انکے نووسی و اول ما خلق انکے روجی و اول ما خلق انکے القلم بواجہ دن مراد حقیقت محذبہ در بیت مشروحک مصراع ثانی سندہ بو معنی ہم ممکن در دریا نکل دل و درونندن فیض موجی اچلدی نہ فاک باہر اخترا کہ دروست طقوز فلک جمیع اختر کر کہ اندہ در یعنی نہ فلک و جمیع کواکب نہ صدق باہر کوه کہ دروست طقوز صد فجمیع کوه کہ اندہ در نہ صدق دن مراد نہ فلک و کوه دن مراد نجوم در و ہما زان جنبشی خود افتادست جمیعا اول جود جنبشند واقع و ظاہر اولش در کہ بصحرائی وجود افتادست کہ وجود صحراستہ دوشمندر یعنی موجودات خدای عزوجلہ نکل صنعی ایله ظهور و وجود بولمش در یوقارودہ ذکر اولنان در یادن مراد ذات باری اولق روش در جمیع موجودات انک صنعی ایله وجود بولمش در نیلکون چہ بیست بخش نیلکون و ازرق چہ سخن ادا سبیلہ یک حبابست زینل کرش اول خدا نکل جود و کرمی نیلندن بر حباب در نیلکونہ نسبت نیل خوب واقع اولشدر نیلکون چو بیت رنگ لو معنی سنہ در کہ نیل خوبت معنی

لوح و قلم سز بر سر لوح عدم حرف قلم عدم لوحک باشی اوزرہ قلم حرفی رقم ایلدی یعنی قلمی خلق ایلدی چشمہ و قافی قلم تا نکشاد مادام کہ قلمک چشمہ مثال قانی آچدی موج فیض از دل دریا نکشاد دریا نکل دل و درونندن فیض موجنی آچدی یعنی مادام کہ قلم خلق اولندی تو دن بر نشہ وجود بولدی قلم دن مراد اول قلم در کہ چون خدای عزوجل انی خلق ایلدی پس اک خطاب ایوب الکتب یا قلم ددی لاجرم قلم امر الہی ایله قیامتہ کن جمیع واقع اولان احوالی بالتمام یازدی اول ما خلق انکے نووسی و اول ما خلق انکے روجی و اول ما خلق انکے القلم بواجہ دن مراد حقیقت محذبہ در بیت مشروحک مصراع ثانی سندہ بو معنی ہم ممکن در دریا نکل دل و درونندن فیض موجی اچلدی نہ فاک باہر اخترا کہ دروست طقوز فلک جمیع اختر کر کہ اندہ در یعنی نہ فلک و جمیع کواکب نہ صدق باہر کوه کہ دروست طقوز صد فجمیع کوه کہ اندہ در نہ صدق دن مراد نہ فلک و کوه دن مراد نجوم در و ہما زان جنبشی خود افتادست جمیعا اول جود جنبشند واقع و ظاہر اولش در کہ بصحرائی وجود افتادست کہ وجود صحراستہ دوشمندر یعنی موجودات خدای عزوجلہ نکل صنعی ایله ظهور و وجود بولمش در یوقارودہ ذکر اولنان در یادن مراد ذات باری اولق روش در جمیع موجودات انک صنعی ایله وجود بولمش در نیلکون چہ بیست بخش نیلکون و ازرق چہ سخن ادا سبیلہ یک حبابست زینل کرش اول خدا نکل جود و کرمی نیلندن بر حباب در نیلکونہ نسبت نیل خوب واقع اولشدر نیلکون چو بیت رنگ لو معنی سنہ در کہ نیل خوبت معنی

اینک اینک بنکر شاهد حال نظر ایله داشته داشته شاهد حال یعنی بنم  
 سوزمک شاهدی میخ آنجم زده و نخل هلال فلک اوزره میخ شابه  
 انجم و نخل کبی هلاله او رملش یعنی فلک مرد خدا نك رخسك كاسه  
 سنی آید و کته بو ای حالت شاهد حال در برسی انجم میخه و برسی  
 هلالك نغله مشابتهی در تادیرین طبع فریبك سرای تا بوطبع الادیجی  
 وعقل و قلبه غرور و بریجی سراید نعمد حاد نك زلزله پای زلزله  
 حادثه سی ایق تومیه یعنی ظاهر و آشکار اولیه بهر سر کوی پیش از نك  
جبال كرده دامان زمین مال مال زلزله حادثه سنك باشی دو ملک  
 دن او تری خدای عزوجل ارضك دامانی جبال طاشندن مال مال  
 و ملوا یلادی مراد وجعلنا الجبال او نادا حسبنجه ارض جنبش و حرکت  
 دن خلاص اولوب انك اوزرنك اولان ثابت اولوب نظام و انتظام  
 میتر اولسون ایچون حق سبحانه و تعالی حضرت عز اسمه طاعلری  
 خلق ایلادی بیت زمین از تب لوزه آمد سوره و و کوفت برد امتش  
میخ کوه بحر چودش که فلک فلک آمد اول خدا نك جود و کرمی دریای  
 که فلک که فلک کلری یعنی فلک که سفینه کبی در بانك موجش  
لین المالك آمده اول در بیانك موجنك بانکی لین المالك کلری یعنی انك  
 موجنك بانکی لین المالك در مراد قل اللهم مالک الملائک حسبنجه  
 حقیقت ده مالک همان خدای عزوجل اولوب ملک که مخصوص و مسلم  
 اولدوغن اشعار در و یسقی وجه ربك حسبنجه چونکه روز حشر دن  
 اول برکسه زنده قالوب اول وقت حق سبحانه و تعالی حضرت جل شانہ  
لین المالك الیوم دیه چونکه جواب و بریکسه اولیه خدای عزوجل  
 جواب و پروب دیه بته الواحد القهار نکه بوکه اشارت اولنور  
 کوش ماهیش چو این حرف شنید اول در یا ماهی سنك قولفی چونکه

اینک اینک بنکر شاهد حال نظر ایله داشته داشته شاهد حال یعنی بنم

اینک اینک بنکر شاهد حال نظر ایله داشته داشته شاهد حال یعنی بنم

اینک اینک بنکر شاهد حال نظر ایله داشته داشته شاهد حال یعنی بنم

بو حرفی اشندی باخوشی ز سخن چانه ندید اول ماهی خاموش لغی  
 ایله سوز چاره کور مدی یعنی لسان حاله کویا اولوب جواب و بری  
 نکه بوکه اشارت اولنور از زبان کرجه تپی داشت دهان  
 اول ماهی کرجه دهانی زبان دن تپی طوتدی یعنی کرجه اغرنك  
 دلی یوق آیدی بته الواحدش آمد بزبان لیکن انك حاله مشوب  
 لسانته بته الواحد کلری یعنی بالضرورة بته الواحد دیوب  
 جواب و بری خلاصه کلام بودر که اول وقت جمع حیات صاحب  
 لری بری اولوب جمیع جهادات هم نطق و گفتار قدرت بولالری  
 جمیع اول محله بته الواحد القهار دیوب جواب و بری لری  
 ماهی نك زبانی یوقدر واحدست او وز ماهی تاماه خدای عزوجل  
 واحد در و ماهیدن ماهه دکن موجود اولان اشیاهمه بر  
 وحدت او نید گواه جمیع انك وحدتته شاهد لردر نیت  
در رشته و وحدت هم پیچ وحدت رشته سنك هم و پیچ  
 یوق در همه او آمد و باقی همه هیچ جمیع او کلری و باقی  
 موجودات جمیع هیچ کلری یعنی کل شیئی هالك الا وجهه  
 حسبنجه حقیقت ده موجود همان خدای عزوجل در وجود  
 که مسلم در باقی جمیع موجودات هیچ و نیت در هست در  
دایره و لیل و نهار لیل و نهار دایره سنك بابی از رحمت او  
فضل نهار فضل نهار انك رحمتدن باب در فضل نیت  
 باب خوب واقع اولمشدر و دایره هم برنده در هست کلمه سنك  
 معنی سی مصرع ثانی نیک معنی سنه قید اولندی باغ پر زیب  
ز صنعت و ریش باغ انك صانع لکنده پر زیب در یعنی باغک  
 زیب و لطافتی خدای عزوجل نك صنعندن در اب اینیه

اینک اینک بنکر شاهد حال نظر ایله داشته داشته شاهد حال یعنی بنم

ز روش کویش اب آینه در انک روشن کر لکندن یعنی قوسجا  
 و تعالی حضرت جل شانہ آبی آینه کبی روشن و صاف ایلش در  
 باد آرزو غالیه سای اندوز باد اندن غالیه سای لوقب ایچی  
 در یعنی فصل بهار ده ریاحک از هار و انوارک رواج طیبه  
 خوش بوی اولسی خدای عزوجل نک منعندن در مرغ آرزو نغمه  
 سیرای اموز مرغ اندن نغمه سیرای لقا و کونجی در یعنی مرغ لک ترغ  
 و نغمه سیرای لکی خدای عزوجل نک منعندن در بیت جیب من  
 از غنچه کوه صانع لم یزل سنک جیب غنچه دن کره بغلای یعنی غنچه  
 که تکه کبی ایلدی بافت کوردچمن از سبز زره چنک اطرافه خدای  
 عزوجل سبز دن زره طوقدی یعنی سبز بی زره مثال ایلدی  
 غنچه دن مراد سنک غنچه لرید که غنچه لری هان تکه لر بگرد  
 جیب دن مراد بوند قوبن در که بوات کریمه ده واقع در  
 اسلک یدک فی جیبیک مراد خدای عزوجل نک صنایع غریبه سنی  
 اشارت در دوت محروس بقانوس سپهر از دم حادثه تمع  
 مه و حیر فلک فانوسدن ماه و مهر شعی اندن محفوظ در یعنی  
 فلک ده حوادث دن شمس و قمرک محفوظ اولسی و قیامت دکن انلرک  
 سیر و حرکتی خدای عزوجل نک صنع و اراد تندن در فلک فانوسه  
 و ماه و مهر شمع و حوادث دم و نقشه تشبیه اولمش در فانوس قدر  
 با اولی اجنحه مرغان فصیح بنا ملر صاحبی فصیح مرغلر که مراد ملائکه  
 بوات کریمه به اشارت وارد در اولی اجنحه منی و ثلاث و رباع داده  
 دانه پی قوت از تسبیح قوت ایچونه خدای عزوجل تسبیح دن دانه و تیر  
 یعنی انلر تسبیحی قوت و غنا ایلش در تسبیح نب دانه خوب واقع  
 اجنحه قناد لر معنی سنه در که مفردی جناح در دست صنعتی کل

غالیه سای اندوز  
 فصل بهار ده  
 مرغ آرزو نغمه

بیت جیب من  
 غنچه کوه  
 صانع لم یزل

فلک فانوسدن  
 اشارت در دوت  
 محروس بقانوس

آدم چو بر پشت حق سبحانه و تعالی حضرت عم نواله چونکه آدمک  
 کلنی یوغوردی بخلافت کویش نام نوشت انک نامنی خلافت کر لکد باز  
 یعنی انی خلیفه ایلدی تاج تکریم نهاد از کیش خدای عزوجل کر مند  
 که تکریم تاجنی قودی یعنی ولقد کرمنابنی آدم حسبه انی جمیع مؤ  
 دن مکرم ایلدی داد از علم آدم علمش علم آدم الاسماء دن حق تعالی  
 حضرت عزاسمه که علم و پردی لاجم کاینانک خلیفه سی اولدی برسند  
 تعلیم نشت حضرت آدم تعلیم مسندنک سر و صدر نه او توردی  
 طاعنان را دهن از طمن بیت طمن ایچی لک دهاننی طمن دن  
 باغلدی همه را کرد ترشح ز انا جمعی سنک وجود و در روند  
 ترشح ایلدی رشح سبحانک لا علم لنا سبحانک لا علم لنا رشی  
 یعنی اتجمل فیها من یفسد فیها دیوب اعتراض ایلر کن سبحانک  
 لا علم لنا الاما علمتنا دیوب ملائکه تصور لر نه اعتراف ایلدی لر  
 ساخت مجراب ملائک رویش خدای عزوجل آدمک و جمنی  
 ملائکه به مجراب ایلدی سجده بردند یکایک سویش ملائکه  
 جمیعاً انک جانبیه سجده التدی لر یعنی ملائکه جمیعاً که سجده  
 ایلدی لر بجز ان اتشی دیونراده اول جن اصل لواتشی دن  
 غیر کی که بسجوددی او سر نهاد که انک مسجود لغنه باش  
 قومدی یعنی حضرت آدمه سجده ایلدی فسجد الملائکه  
 کلهم الا ابلیس دیونراده اولسی جمیع دن اولدی و غی  
 اعتبار ایلله در ننگه بوات کریمه دن روشن  
 و ظاهر دره کان من الجن ففسق عن امر ربه اتشی اولدی  
 اقتدن خلق اولند و غی اعتبار له در لاجرم کل شیئی بر وجه

طاعنان را دهن  
 باغلدی همه را کرد

تراشید  
 ایلدی لر بجز ان

الاصلاه حسبه ووزخه داخل اولير دره كوردل بود بديل  
اناخير ايليس حضرت ادمه سجد ايلد وكنه سبب بود كه  
اناخير ميلي ايله كوردل ايدى ديدنه نكشاد بخيرت غير لاجرم  
غيرك خير بينه چشمى احمدى يعنى حضرت ادمى كند و سندن  
دون كوردى پس اناخير منه ظلمتى من نار وخلقته من  
طين ددى چون نه كردن نهى امدفن اوه چوف كه انك فن  
وعادتي كردن تو بچي لك كلمدى يعنى چونكه ايليس حضرت ادمه عليه  
السلام سجد ايلدى امن شد طوق نه كردن اوه امن انك بويينه  
طوق تو بچي اولدى يعنى ملعون اولدى بيت در كينه وركي محكم  
كرده انتقامه ارقه سنى محكم ايلدى يعنى كوردل ايليس بنم در كاه  
احديت دن مردود لكه سبب بجز اولدك ديوجان و دلان  
حضرت ادمك انتقامه مقتيد اولدى رو ك در وسوسه ادم  
كرده پس حضرت ادمك وسوسه سنه توجه ايلدى دانند راد  
نظرش تويين داد حضرت ادمك نظرنده داننه تزيين و تزي  
يعنى نهى اولان بغدادى سكا نافع در ديومده ايلدى ره بدام  
خطرش تلقين داد كه خطر هلاك دامنه بول تلقين ويردى  
يعنى اول جانبه بول كو ستردى قال ما نصيحا ربكما عن هذه  
الشجرة الا ان تكونا ملكين او تكونا خالدين وقاسمهما الى من  
التامحين فد ليها بغرور سو ك دانند زطع كام نهاد لاجرم  
حضرت ادم عليه السلام بوايتده مسطور اولان نفع لردن او ترى  
دانه نك جانبنه كام قودى يعنى بغدادى ميكه قصد ايلدى  
داندوش در دهن لدم نهاد داندانى دامك اغزنه قودى

میل بود در

طوق نه در  
دركي در  
مسره

يعنى اول دانه حضرت ادمك عليه السلام عصيانه ب اولدى  
گرد عصيانش بر خساره نشت پس فذاق الشجرة سبتن  
انك رحسانه عصيان غبارى او توردى يعنى وعصى ادم  
رته مسبتجه اندن عصيان صادر اولدى بيت عهدش زعوى  
فرد سكت عصيان عصا سندن انك عهدى ارقه سنى خد  
دياره پاره سندی يعنى اول عصيان سبيله بيار زمان كريان  
اولوب فغان ده اولدى زلتش ظلمت خوارى افراشت انك زلت  
وخطاسى ظلمت خوارى ظلمتى يوجلدى يعنى خوار اولوب  
عزت دن دور اولدى توبه اش بانك ظلمنا برداشته انك توبه  
ظلمنا بانكنى قالدردى يعنى چون كوردك كه كند و سندن  
خطا و عصيان صادر اولدى پس توبه جانبنه توجه ايدوب  
قالارينا ظلمنا انفسا ددى زكك خطا معنى سنه در بيت جاى كه  
برق عصيان بر ادم صفي زده مارا چكوبه زييد دعوى بي كناهى  
بعض نسخك ظلمت ايرنه برده واقع در كه معنى هم لطيف در  
تابش مشعله و تاب عليه تاب عليه مشعله سنك تابش و پرتوى  
ريخت انوار خدا بين يديه رتك او كنده هدى نور لرف  
دوكلى بوايت كرميه يه اشارت اولنوره ثم اجبت ربه فتاب  
عليه فزهدك ما كدر ظلمت هر مشعله ايم بزه هر مشعله نك ظلمتده  
ايز يعنى مورد نيوتيبه اشتغال سببى ايله قلمز سياه اولمش در  
طالب نور از ان مشعله ايم اول مشعله دن نور طلب ايدجيو  
يعنى توبه سبيله اولان ظلمت در خلا صطلب ايلوز زيراهر  
مكه اول مشعله دن بهره و راولا هر مشعله نك ظلمتدن نجات  
بولوب افتاب در روشنك اولوز غيظ جامي كه منا جاست

عصيان نشو به نون  
سكن اولون

خوارى ده  
مصلحت ايلد

ظلمت  
نور  
د



کتیم مآلق ای جای که مناجات اید لم روی در قبله حاجات  
 کتیم قبله حاجات توجیه اید لم قبله حاجات در مراد خدای عزوجل  
 بوگزان مشمله نوری برسد اول که اول مشمله دن بر نور ابر  
 جان ز نورش بروردی برسد جان انک نوریدن  
 روحانی بر سرورده ابرشته زیرا چونکه توبه خدای عزوجل  
 جانندن اوله اول توبه درست و باقی قالور و بنده اول توبه  
 دن بهره و در اولوب مقبل حضرت اولور والا اول توبه است  
 لغو اولوب انده بر فایده حاصل اولماز بیت گرا و توبه بخشد  
 بماند در دست که بپیمان مای ثباتت و ست دست تصحیح  
**بناجات بر آوردن** تصحیح الی مناجاته قاله المرق و در  
**حلقه و قبله حاجت استوار کردن** و قبله و حاجاتک حلقه  
 سته دست تصحیح استوار و محکم ایلمکدر یعنی بو محمل نزل  
 بیاننده در قبله حاجات دن مراد مجیب الدعوات در ای حیای  
 دل هر زنده دلی ای هر بر زنده دلک حیات دلی یعنی ای خدا  
 هر زنده لک زنده دلکی سندن در سه روی دمی هر حاجت  
 هر برده که بر خجل وارد در کاسه روی لک و بر کبی یعنی  
 هر کسی که شرمناک در آنی سید روی ایلس و هم حمره خجل  
 و صفة و جل حسنه خجل اولان کسنگ یوزی قزل اولور  
 خوف ایدی نیک صاری اولدوغنی کبی چاشنی بخش شکر گفتار ان  
 شکر گفتار له چاشنی و ذوق باغشیلجی کام شیرین کن شیرین  
 کاران شیرین کار لک کامنی شیرین ایدی شکر گفتار ان  
 مراد اول شاعر لرد که شعر لرنده اسرار معرفت سبحانی و نکات  
 عشق و محبت یزدانی مندیه اول شیرین کاران دن مراد اولیا

نوکه بود که در  
 مختلف در سودی  
 بودی بلدی  
 معصمه

چاشنی بخش و صف  
 ترکیبی در  
 معصمه

که ابدت عتقد زکی بطمینی و یسینی خوانندن بهره اولوب  
 ایدی شیرین کام اولور لک کام بونده طمق معنی سینه در اگرچه  
 کاف فارسیله مشهور دن ولقت لرنده هم بویله مسطور در  
 لکن کاف غزی ایله احم و فصیح در بو حالت فصمانک اشعارند  
 روشن و ظاهر در بر فرازنده و فیروزه رواق فیروزه  
 رواقی بو جلدی در شمشه زکشی زنگاری طاق زنگاری  
 طاقه التوبه شمشه چکیجی در فیروزه رواق و زنگاری  
 طاق دن مراد آسمان در شمشه زدن مراد افتاب در و تاج  
 بر سرینه زرین تاجان زرین تاج لک باشی او زره تاج  
 قویجی در یعنی پادشاه لک پادشاه لغی خدای عزوجل دن در زیر  
 حقیقت ده پادشاه و مالک الملک او در ع یکی رابسر بر نهاد تاج  
 بخت عقده بند کمر محتاجان محتاج لک کمره عقده بغلیجی در  
 یعنی فقرا یه صبر و قوت و غناء قلب و بر جی در زرین  
 تاجان دن مراد پادشاه لک و محتاجان دن مراد فقرا در  
 جرم بخشند و بخشاینده ترحم ایدی جرم باغشیلجی در  
 در بروی همه بگشایند رحمت و مغفرت و لطف و کریم  
 جیبی سنک یوزنه آجیجی در یعنی هر کسکه بر مراد طلب اید  
 بر حال انک مرادی حاصل اولور زیر میتر المرادات و مجیب  
 الدعوات در مصراع اوله بو معنی ممکن در خلقه ترحم  
 ایدی نیک جرمی بغشیلجی در ابر سیرابی تغسیدک لیان  
 حرارت و عطش دن لیلری تفسید و خشک اولش لک سیرابی  
 سحابی در یعنی اندری حرارت و عطش دن خلاص ایدوب  
 سیراب ایله خوان خور سندی روزی طلبان رزق طلب ایدی

تواننده اسم فاعل  
 در مصراع

چاشنی بخش و صف  
 ترکیبی در  
 معصمه

لوك قناعتی خوانی در یعنی انلم قناعتی مقداری رزق و بر حی در  
دیتر بر و ای خود بسته دلالة کند و لرنه کوکل بفلمش لری و ما  
سوی به میل و رغبت ایش لری تیورچی و قرب و وصالندن  
فیضیب ایدیچی در دیتر بر و ای بونده بو معنی یه در ذود پیوند  
دل از خود کسلانه افنای وجود سبی ایله کند و لردن دل و امید  
قطع ایدیچله نیز و اصل اولیچی در یعنی موکوا قبل ان موکوا  
حسبجه هرککه موت اختیاری دن بهره ورا اوله که فی الحال  
قرب و وصال الهی میترا و لور زیرا انلرک توجهی همان جناب  
عزته اولور کنج جان سنج بویرانه و جسم خدای عزوجل جان  
کنجی فی جسم ویرانه سنه و زن ایدیچی در یعنی قویچی در  
خاریس کنج نصد کونه طلسم یوز طور لی طلسم اول کنجی حفظ  
ایدیچی در جان کنجه و جسم ویرانه یه تشبیه اولمش در  
قفل حکمت زه کنجینه دل کوکل کنجینه سنه حکمت قفلانی  
قویچی در یعنی حکمت احسان ایدیچی در تا که اول حکمت سبی  
ایله که سکون و سکوت حاصل اولور رنک ظلمت بر اینینه دل  
عشق و محبتی صیقلی ایله کوکل ایینه سنک ظلمتی پاسنی ایلر  
یعنی ظلمانی قلبی نورانی ایدیچی در مرهم داغ جگر سوختگان  
جگری یا منلرک داغ غنک مرهمی در یعنی انلم در مان ایدیچی  
شادی و جان غم اند و ختگان زیاده نمکین لک جاننک  
سرورک در یعنی انلم سرور و بر حی در بیت شاد برانم  
که دل ما غنیت کامدن غم سبب حرمت نقد کمان از کمر کوه  
کشای طاغک کمرندن معدنک نقدنی اشکار ایدیچی در  
یعنی سیم و زرکی و بونلردن غیر سنی اندن ظهور کتور یچی

صبح عیش از شب اندوه غمائی غم شبندن عیش و راحت صبحی  
کو ستر یچی در یعنی غم و اندوهی عیش و راحت تبدیل ایدیچی  
نقد کمان کشای از کمر کوه و صبح عیش غمائی از شب اندوه  
تقدیر نکه در مونس خلوت تنها شده کان تنها اولمش لری  
خلوتنک مونس در یعنی عزلت اختیار ایدوب روز و شب  
طلعت و عبادتده اولان لرم مونس و قریب در قبله و وحدت یکتا  
شد کان ما سوی دن فارغ و یکتا اولمش لری قبله سی در زیر اما سو  
دن اعراض ایدن لری اقبال و توجهی همان جناب الهی یه در  
تیر باران فکن از قوس قزح قوس قزح دن باران اوقنی آنجی  
یعنی وانزلنا من السماء ماء مبارکاً حسبجه باران آسمان دن  
انک امر شریفی ایله باران و نازل در که باران تیر و قوس قزح  
کمانه تشبیه اولمش در زیرا قوس قزح باران سز کونده اولماز  
از هوا باده و از لاله قدح موادن باده و لاله دن قدح و بر حی  
در باده دن مراد شبنم در که لاله نك ایچینه واقع اولور  
ولاله قدح تسبیه اولمش در پرده عصمت کل پیرهنان  
پیرهن لری کل کی لطیف زن لری عصمتی پرده سی در یعنی المقصوم  
من عصمة الله حسبجه انلرک عصمت و عفتی شک و ریب سز  
جناب الهی دند حلّه و رحمت خونین کفنان خونین کفن لری  
رحمتی حلّه سیدر یعنی شهدا خدای تعالی نك جل شانّه رحمتی  
در یا سنه غریق لردر کل پیرهنان دن عصمت پرده سنک  
ساکن لری اولان نازنین زن لردر خونین کفنان دن مراد  
شهید لردر خانه و نخل ز تو چشمه و نوش ز بنورک خانسی  
سندن غسل چشمه سی در یعنی آری نك خانه لری که شهدا

مکانشد کون دن  
مکان سز عیش  
و صبح ایدوب  
راحت

مکانشد کون دن  
مکان سز عیش  
و صبح ایدوب  
راحت

ملود رسنك صنعك دن در دانه نخل ز تو شهد فروش  
 نخل دانه سی سندن شهد و عسل صابحتی در یعنی خرما که زیاده  
 که شیرین در سنك حنك دن در نخل حاد حطی ایله آری  
 معنی سینه در نخل خیر له خرما انجلی معنی سینه در خطاب جناب  
 الهی به لب پر از خنك ز تو غنچه بیاع باغده غنچه نك لبی  
 پر خنده در سندن یعنی کل ده اولاد اول حالت و لطافت  
 سنك صنعك دن در داغ بر سینه ز تو لاله لرغ راغده  
 لاله نك سینه سی او زره داغ سندن در یعنی آنك داغ  
 کبی سیاهی سنك صنعك دن ک غنچه نك خنده سی آنك بر  
 مقدار کثاده اولاد و غنی در داغ طاع آنکی معنی سینه در بوبیت ده  
 هم خطا خنای تعالی حضرتنه در عراسمه غنچه و تنك دل باغ  
 تو بیم ای خدای رب العالمین سنك باغك تنك دل غنچه  
 سی ایزه لاله سان سوخته و داغ تو بیم لاله کبی سنك  
 داغك سوخته سی این زبرا قلمز به داغك عشقك قدر  
 در خطاب جناب احدیته در هر که بر دل ز تو داغش  
 باشد هر که سندن آنك کوکلی او زره داغ اوله یعنی  
 سنك اوله را آنچه غیر تو فرغش باشد اول ننه دن  
 که او سنك غیرك در آنك فراغ و فراغتی اولور یعنی سنك  
 عشقك وصول بولان هر آنک عالم دن اعراض ایلی خطاب  
 خدای عز و جل به در هر چه غیر تو رقم کرده است  
 موجودات دن هر نه که سنك غیرك در سنك رقم کرده  
 و مصنوعا که هر چه پرورده و تو پرده است **مجموع موجودات**  
 سنك پرورده و مخلوقا که در لکن سا که پرده و حجاب در

سنك  
 معنی سینه  
 در

خام

سنك  
 معنی سینه  
 در

یعنی سنك قرب و وصال و مشاهده و حال که مانع قوی در  
**بیت** تعلق حجابست و بیجا صلی چو پیوند ها بکسی و اصل  
 چند بر طلعت خود پرده نیمی ای خدای ذوالجمال نیمی به  
 دك کند و طلعت و ذات که پرده تور سن پرده برد از کبری  
 پرده بیهی طلعت و ذاتك دن پرده بی رفع ایله زیر پرده  
 سر خوب و لطیف سن زیر اخلق عالم کفر و ضلالت دن  
 خلاص اولور لر **بیت** معشوقه عیان می گذرد بر تو  
 ولیکن اغیار همی بیند از آن بسته نقابست این نوار قام  
 قدیمی فهرست بو فهرستی قدیمی نوار قامی بر فحای  
 قدم باز فرست مینه قدم رقمی برینه کوند یعنی موجود  
 جمیعاً معی و منعدم ایله نوار قام دن مراد ممکنات در  
 قدیمی فهرست دن مراد صور علمیه در که موجودات و جو  
 خارجی اعتباری ایله حادث در و علم الهی اعتباری ایله  
 قدیم در در فحای قدم دن مراد صور علمیه در باز فرست  
 دن مراد ممکناتی منعدم ایله دیکدر فهرست معروف در  
 که فهرست آنک معرفی در تازر رس قافله و باز پسان  
 تازر ایرشی باز پس لر قافله سنی بقدر شکار کهن باز رسان  
 کروا سکی قدم و قراری پرنه ایرشدر یعنی انتری هم  
 منعدم ایله بانك بر سلسله عالم زین عالمك سلسله  
 سی او زره بانك او در سلك این سلسله را بر هم زین  
 بو سلسله نك سلیکنی بری برینه اور یعنی زیر و زبر  
 و خلط ایله شش را ساق بچینان از جای عمر نك ساقی  
 بوندن دپورت یعنی بونی هم منعدم ایله در فکن پایه

این معنی  
 باطل است

این معنی  
 باطل است

این معنی  
 باطل است

این معنی  
 باطل است

کرسی از پای کرسی نیک پایه سنی ایقین براق یعنی کرسی  
 هم منعم ایله ساق دن مراد عشق آشفه سی در که جمله  
 عرش انی طوبی عرش قالد و در لر چیره کن بر شجر سدره  
 جمن سدره درختک جمنی وزه غالب و حواله ایله  
 صرصر بیخ کن شاقه شکن بود اقی صیجی کونک تو بر جی  
 صرصری جمن دن مراد جنت در مراد جنتی هم منعم  
 ایله دیکدر سدره فستق اغاچی معنی سنه در که مراد سدره  
 المنتصر در که فلک رابع ده در جنت لر هم آنکه در بر جمن  
 شجر سدره تقدیر نده در بر جمن دنک فلک سنک انداز  
 فلک انواع حوادث رنگی ایله مملو کوبینه طاشات یعنی  
 انی پاره پاره ایدوب محو ایله رخنه اتی در جمن نیرنگ  
 انداز انک حیل و نیرنگ کوبینه رخنه ات یعنی امکه  
 کدک ایله تاکه انک نیرنگ و حیل سی اول رخنه دن  
 روان اولوب محو اوله نیرنگ بونده حیل معنی سنه در  
 رنگ او نیرکیت و تنگی انک رنگی قبره لک و تنک لک  
 در به زر رنگی بی اوئی رنگی چونکه بویله در سی انک  
 رنگین لکنده بی رنگ لکی ایودر زیرا بو اکی حالت مقبول  
 دکلمه ریخ و راحت که چینین بی زیست جهاند ریخ و راحت  
 که بو خلیس متعاقب ده اثر دنک زریهای ویت رنگ رنگ  
 در لک لرینک اثری در یعنی بو عالم کون و فساد ده دمبدم  
 ظهور بولان حوادث و حالات فلک دور و کور شدند  
 بیت چیست این سقف بلند ساد و بسیار نشی زمین مما  
 هیچ داناد جهان نیست رنگ زدن بویاجی رنگ زریها

انداز ابرو خاف  
 در دست

بویاجی لک لر معنی سنه دره وی دن مراد فلک در که کوبه تشبیه  
 اولند و غیجی رنگ زریها ایله انی وصف ایله هست رنگ  
 همه زین رنگ زری بوخت ایاد جهانده جمعی سنک رنگی  
 بو بر رنگ زدن در که مراد فلک در دست نیلی سنه  
 زانگشت کزی پرمق ایصر جی لک جھتندن جمعی سنک الی نیلی  
 اولمش در یعنی جهان خلقنه بی پایان محنت و مصیبت اویشدن  
 ایچون فلک دن پرمق لرینی زیاده ایصر دقلری ایچون الری  
 کونک و سیاه اولمش دره نیل جویت نیلی جویت رنگ لر معنی سنه  
 دره مهر و مه را بکن طشت از بام شمس و قمرک طشتی بام دن  
 براق یعنی انلری فلک دن زمین او نره براق تابو ارنده بر سوای  
 نام تار سوای لقله نام کتور لر مهر و مه بونده طشته تشبیه  
 اولمش در تشبیه مضر طریقی ایله و استعالات دن در که  
 برکسه در سوای عالم اولسه طشتش از بام اقتاد دیر لر طشت  
 بقر لکن معنی سنه در که سیح مهمله ایله طشت انک معرین  
 بام بونده طام معنی سنه در مهر بونده اقیاب معنی سنه در  
 مه ماهدن مخفف در پودم بونده نیشینان ندرند خلوت کربن  
 و بونده نشین لرک بونده سنی پرمقیه لر یعنی انلری عیان ایلیه لر  
 و کسر بونده دری در کدرند و بونده پرمقی لک فکر و هو سندن  
 کچه لر و قراغت ایلیه لر مهر و ماهک بونده در لکی بو اختیار ایله  
 بمسوسا بدن نهان اولان شیلی که انلرک طلوعی سینیه عیان وانکا  
 اولور کمر بسته و حوزا بکشتای حوزا انک بفلانش کمرنی جوز  
 یعنی انی هم منعم ایله کوهی عقیدت ثریا بکشتای کوه عقیده بکوز  
 ثریای جوز یعنی انی هم پریشان ایدوب محو ایله ثریا کوه ایله

کوزی ده با و مکتب  
 ایچون اولد  
 رویشدن  
 مکتب

کور بونک  
 معنی سنه در  
 مکتب

کوزی ایچون  
 در دست

مرمع اولمش عقده تشیه اولمش در عقده بوقوق تریا اولکر مفتی  
 در جوتنا بوجیک اسید در دهره راجنک طرب زنی بر زمین  
 زهر نک طری چکنی بر اور یعنی انی هم مو ایله چنند باشد  
 بفلك بزیم سینه اول دهره نیچه ذک فلکله بزیم سینه اولوزهره  
 بریلند در که مطربه و فلک در که جهاندک اولان مطرب لراکه تابع  
 در بزیم شراب مجلسی معنی سنه در خامه و تیریکش زانگشتش  
 تیرک قلمنی کندونک بر مغمندن چک یعنی الندره ال بلکه زانگشت  
 تیرکی مشتش بلکه انک مشتنی بر مغمندن خالی ایله یعنی بر مغلفی  
 کنی مراد آنی هم دفع ایله دیمکدر تیردن مراد عطارد در که کاتب  
 فلک در وجهاندک اولان کاتب لراکه تابع در عالم علوی یه منسوب  
 اولان لورک احوالی بیان اولنوب عالم سفلی نک احوالک بیانته  
 شروع اولندی چار دیوار عناصر که گاه سر کشیدت ازین  
 مرحله گاه چار دیوار مشابه سنک اولان عناصر که مراد باد و  
 اتش و آب و خاک در بومرحله گاه دن نامه باش چکش در  
 یعنی فلک قرم ایر شتدر عناصر حکمی هانی فلک قرم رکی  
 در مهن مهره بکنش از سر هم انلری بری برینک طرفندن مهره  
 ایله یعنی انلری بری بریندن جدا ایدوب پاره پاره ایله شوازان  
 مهره کش سلاک عدم اول مهره مهر اولان عناصر در عدم سلکنه  
 مهر چکچی اول یعنی انلری محو و نایاب ایله بکن کا و عربی نک  
 فتحی ایله قوی برقی معنی سنه اولوز هم لطیف در اب را بر سر  
 اتش بکاز ابی اتشک باشی اوزر حواله ایله تا شود آله  
 ازود و ذ بر آله تا سندن اکاه و خیر دار اولان دن بوقارد  
 کتور یعنی اتش هم منعدم ایله زاتش قهر بر تری اب مهر اتشدن

مرحله گاه  
 مراد بوعالم  
 در مهن

مهره کش  
 تریکی در  
 مهن

ایک لطافت و ترکنی الت بهر بر عدمش ساز سواب عدم  
 بزمنیدن اوتوی اک سواب دوزر یعنی ابی هم عدم جانبته روان  
 ایله بر که مشدد در جیک مقابله دره سواب زیاده استی کونلورده اراق  
 دن اب کج کور نور بر حالت دره باد ذ خاک سییه بر فرق زیم  
 سیاه خاکی بادک باشی اوزر دوک خاک ذکن زیم طوفان غرق  
 خاک طوفانک نم و ایندن غرق ایله یعنی خاکی و بادی هم منفلا  
 ایله نامزد کن بزیمین ذلزلها زمیننه ذلزله لرنامزد و قوی  
 ایله سازانان عالیها سافلها اول ذلزله لردن زمینک عالی  
 لونی سافل لرایله یعنی ارضی باشی اشغه ایله ماهی و کاه  
 در بار ویند ماهی و کاه که اول زمینک برکنک در یعنی ارضک  
 حامل لری در زیر ارض کاه و کاه اوزریند در و کاه ماهی نک  
 اوزریند در باهه بار نهجد اوزریند ارضی جمیع یوکی ایله تکاه  
 طوتجی لور کتور حی لردر کاه و لایح کنی از خنجر نیم بیم و خوف  
 خنجر ندی کاهوی بوغزله پشت ماهی پیر از لرنه دو نیم  
 ماهی نک ارض سنی لرنه دن آکی پاره کس یعنی آکی پاره ایله  
 هرچه القصه بود ذنک غمای القصه و حاصل کلام هر نه که ذنک  
 کوستریجی در هه ذایینه و هستی بز دای جمعی سنی وجود  
 اینه سندن محو و منعدم ایله ذنک پاسی معنی سنه در که مراد  
 میل و تعلق ماسوی در بز دای اگر چه پاسی کدر معنی سنه در  
 لکی بوند هان دفع و محو ایله دیمکدر بومحل کلتجه بیت لرده  
 واقع اولان خطاب جمیع اعدای عزوجل حضرتنه در جل شانته  
 و جمیع مذکور اتک زوال وانعدامه مولا با جاسینک طالب اولد  
 سبب و نکته نه اید و کی بو بیتدن که ذکر اولنور روش و ظاهر

زین احوالدر  
 مهن

زین احوالدر  
 مهن

تا بمشتاقی و افزونی زهده • تا انك انجد امند در صكرم جمیع سندن  
 زیاده اشتیاقله • بنگرم روی تو بی و ذره زهده جمیع سندن طبع  
 سنك وجه و ذاتك نظر ایدم یعنی حجاب و پرده سز سنی اشكاره مشا  
 ایدم نور بکای تو و عالم سایه های شريك و نظیر دنیا بری خدا س  
 باك و صافی نور سس سایه و ظلك در یعنی حقیقت ده وجود سكا  
 مخصوص در و معنی ده موجود همان سن سن ماسوی سنك صنع لطیفك  
 ایله ظهور بولش در جمیع سایه مثابه سنك دره سایه بانور بود  
 همسایه سایه خود نور همسایه در زیر سایه نك ظاهر اولمی  
 نور واسطه سیله در حق همسایه بکنم دار نگاه پسای خدا بنم  
 همسایه لکم حقنی نگاه و حفظ طوت سایه وارم مفکین خوار بر آه  
 سایه کبی بنی یوله خوار بر آه و تعلق ماسوی به گرفتار ایله  
 معنی نیک سر انجامی را معنی مثابه سنك اولاد حسن خاتمه  
 و نیک سر انجام لك ایچوبه جام صورت بستی جای را  
 جامی نك جام صورتی می یعنی جامی بی صورت پرست لکلان  
 خلاص ایله زیرا صورت معنی نك حصوله مانع در بوسب دن  
 جامی صورت تشبیه ایلمد در زیرا حقیقتك مراد اولان جام دکل  
 بلکه جامك ایچنك اولاد در بیت اگر هوشندی بمعنی گرای  
 که معنی بماند نه صورت بجای • بلشد از ساییان دور شود  
 اولاکه اول حالت سببی ایله سایه یه منسوب و گرفتار لقدم  
 دور و جدا اولاد یعنی تعلق ماسوی دن خلاص اولاد ظلت سایی  
 اش نور شود • انك ظلت ظلمتی نور اوله یعنی کبر و انانیت دن  
 خلاص اولوب عشق و محبت نور نه عرق اوله • ارد از دنك به  
 بی رنگی روی دنك در عاری اولوب دنك سز که روی کتوس

اینست که در این  
 جمله آمده است  
 تا انك انجد امند

داد امر جانی  
 در صورت

یعنی توجه ایله یابد از کلش بی رنگی بوی بی دنك لك کلشنند  
 بوی و بهر بولا مراد اوصاف بشریت دن پاک اولوب اخلاق الیه  
 ایله تخلق بولوب قرب و وصال و مشاهده جمال سبحانی دن  
 بهره و اولاد میگذر تخم درود در زمین معذرت  
 کاشتن درود و سلام تخم معذرت زمینک ذراعت  
 ایلمك در و خوشه و مغزت درود و اندن مغز تنوشه  
 سنی بچك در و توشه و اخرت برداشتن و اندن اخرت  
 توشه سنی حاصل ایلمك در درود استنك معنی سنه در  
 درودت و درویدن بچك معنی سنه در توشه ازق  
 معنی سنه در اولین زاده و قدرت قلمت قدرتك اولین  
 زاده سی قلم در یعنی اول ما خلق الله القلم حسبجه خدای  
 عزوجل جمیع موجودات دن اول قلمی خلق ایلمش در که ز نوکش  
 دو جهان یک دست که کی جهان انك او جندن بر زمیندر  
 نوك نونك فنجیله و نونك نونك ضی ایله اوج معنی سنه در  
 نه قلم بلکه یگی تانه نهال • اگر چه قلم دیدم کی قلم دکل در بلکه  
 تانه و زیبا نهال در • رسته از روضه و اقلیم جمال مهال  
 اقلیمك روضه سندن نقش در قلم دن مراد حضرت رسول  
 در صلی الله علیه و سلم که مظهر جمال اولاد طوایفك سید  
 در نته که شیطان مظهر جلالت اولاد طوایفك مقتداسی در  
 کوهر معنی خیر البشرست • خیر البشرك معنی سنك کوهر  
 یعنی قلم دن مراد حقیقت محمدیه در صلی الله علیه و سلم •  
 که مر آنرا شله تخم و ثمرت که اول رسولك علیه السلام تخم و  
 ثمری اولمش در زیرا حضرت رسول صلی الله علیه و سلم صورت

باید مثل ضارح  
 در صورت

نفال خدان معنی  
 در صورت

شله است تخم  
 در صورت

اعتباری آیه شریفه در وجه موجودات اند و وجود  
 و ظهور بولد و غیر اعتباری آیه تخم مثابه سنه در سَلَكِ هَيْتِي  
 چو در آید شماره چونکه وجود و موجود ک سَلَكِ شماره کله  
 او بود اول فِكْرٍ اَخْرِكَ اُولَى كَارِكٍ اَخْرِي در یعنی  
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم موجود لرنك وجود نه علت  
 غایه در علت غایه فکری اعتباری آیه مقدم در و اول فِكْرِكَ  
 نتیجه و ثمری اعتباری آیه جمیع علت در مؤخر در صورت  
 کرجه زادم زاده و انك صورتی اگر آدم دن طوغش در  
 معنی صورت اعتباری آیه حضرت آدم دن علیه السلام صوکه  
 کلتش و انك نسلدن ظهور بولشور معینش اصل وجود افتاده  
 لکن انك حقیقت و معنی وجود ک اصلی واقع اولمش در  
رَوَيْتُ بِرَهْرِ فِرْزَانِهِ جَمِيعَ عَاقِلِكَ قَتْنِكَ بُوْرٍ و شَرِيْ  
 ظاهر دره که زهم زاد درخت دانه که درخت و دانه بری  
 بریدن طوغدی زیرا اگر چه درخت دانه دن حاصل اولور  
 لکن درخت دن هم تخم دانه حاصل اولور قبله و بنده و  
 آزاد و کیت بنده و آزاد ک قبله سی او در زیر اشرف  
 موجودات و سرور کاینات او دره علت غایه ایجاب  
 ایجاد ک علت غایه سی او در و ک دن مراد حضرت رسول  
 صلی الله علیه و سلم ایجاد وجوده کتور مک معنی سنه در  
اَزْ دَخْتِ نُوْرِ رِيَايِي هَمَّ رَا جَمِيعِ سَنَكِ نُوْرِ رِيَايِي اَنكَ  
 افتاب دن نور مبارک رخندن در یعنی جمیع انبیا و اولیا  
 و مؤمنان اولان نور انك نورندن در رَبِيبِي كَلِمِي  
 که چرخ فلک طور اوست هم نور یا پرتو نور اوست

فرزانه عاقل  
 مسه

طرفه

طرفه نامش که بان نامزدست اول رسولك نام شریفی عجیب و خوب  
 در که اول نام اول رسوله نامزد و تسمیه اولمش در بُرْدِ مَغْلَبِي  
زِ حَوْفِي مَدَسْتِ اول اسم مذکی الی حرفنی کند و سنه نعلین ایلی  
 در مراد بود که احمد و محمد لفظ لرنك اخري که مد لفظی  
 اکه نعلین مثابه سنه در اِيْنِكَ اَدَمُ شَرَفٌ سَرْمَدٌ رَاهِ اَشْتَهَ اَدَمُ  
 سرمد و ابدي شرف و عزت ایچوره تابع سرکرده مبادش مدد  
 انك یاد نه مدی باشك تاجی ایلیش در مولانا جامی قدس سره الف  
 ادم لفظنه اولان مدی مکتوبی ده مد مفلوظی مراد ایلیش در  
 حیث تلفظ لفظ مد حاصل اولور و غیچون و سرمد غایت خوب  
 واقع اولمش در و آدم لفظندن الف رفع اولاد که باقی الی  
 حرفی قبله مد اولور ک شری در و جهاست بلی حضرت رسول  
 صلی الله علیه و سلم که جهان شهرنك کلمی در هَسْتِ سَهْرِي  
وَكَلِي رُوْمَتِكِي بلی شهر منسوب و کله منسوب اولان  
 اول رسول دن بر مثل در زیر موجود انك وجود ک مقصود  
 بالعرض در و انك وجودی مقصود بالعرض در و انك  
 وجودی مقصود بالذات در بلی مِرَاعِ ثَانِيَهٍ مَرْفِ اَوْلَمَقِ  
النَّبِيِّ که کل که آمد عرق رخسارش کل که انك منور  
رَخْسَارِنِكَ عَرَقِي كَلْمِي یعنی عرقی کلمی نیت چر شبهی  
 از کلزارش اول کل اول رسولك علیه السلام کلزارندن  
 بر شبنم دن غیر کلمی در یعنی همان بر شبنم در عرقه نیت  
 شبنم خوب واقع اولمش در شرعه شرحه مسطور در که  
 خدای عز و جل موجودات دن بر شبنم موجود کلمی ایکن حضرت  
 رسولك صلی الله علیه و سلم روح شریفه نظر ایلیدی اندن

تاکید  
 بر  
 این  
 کلمه  
 است

در  
 این  
 کلمه  
 است

التي قطع عرق ظاهر اولدي انك دردی چار یار کز سید دو که حقیقت  
 ده بری برینک عینی اید و کجا سملر ندن ظاهر در که اسملر نک  
 اقلی عین در ابوبکر صدیق حضرتینک اسم شریفی عبد الله در  
 بود پیش از رقم تان و او بی صبر بر قلم به او از او اول سول  
 تان رفتن اول قلم صد استر انک او از و شرفی و ارایدی  
 زیر حضرت ادم دن برو محمد نام بر پیغمبر کلور و اذن صکر بر پیغمبر  
 کلور و او از زمان پیغمبری اولی سردر دیوسویلی نوردی لوه ز آثار  
 قلم هیچ نداشت لوه قلمک اتا دندن هیچ طوقدی یعنی قلم  
 لوحک او ز رتبه هنوز هیچ بر نشسته یاز مش ایدی که بر حرف  
 تمناش نکاشت که لوح اول رسولک تمناش حرفتی رحنه یازدی  
 یعنی که انک تمناش و ارایدی عرش را پای نبر کرسی بود عرشک  
 ایانگی کوی او زره دکل ایدی یعنی عرش هنوز اولفا مشدی کز قد مش  
 تجبر برسی بود که اول رسولک قدومندن خبر سوال ایدی لک  
 ده ایدی یعنی انک کله سندن خبر موردی تا داید بیشتر  
 کشته سواره تا حضرت رسول علیه السلام شتره سوار اولمش کل  
 بود کز دون شتران کوه قطاره فلک شتر لرینی قطار ایلند  
 کوه کاف قارسیله اولمش معنی سنه اولوب معنی بویله اولوب ممکن  
 در فلک قطار اولمش شتر لور اولدی وجه اول اعتباری ایلله مصراع  
 ثانی ده وجه تجرید وارد بودش ایام بره بنیشته ایام اول رسولک  
 یولنده او نور مش ایدی چار طاقی ز عناصر بسته عناصر دن  
 بر چار داق بغلمش یعنی بنا ایلمش ایدی مراد عناصر قمری اوزره  
 قرار ایدوب انک قدومنه منتظر اولمش ایدی دیملر نورش  
 از حیثه ادم بقود بسیار زمان مورد اتدکلن صکر ناکلن

اودن مراد حضرت  
 رسول در  
 مکه

انک نوری حضرت ادم علیه السلام کورندی ایدی  
 سر نهادند ملائک بسجود که سجده ایلمکه ملائک باشی قودیلر یعنی  
 جمیعاً حضرت ادمه سجده ایلدیلر مبارک التمه اولان نورک شرفه  
 که اول نور حضرت رسولک نوری در صلا الله علیه وسلم نوع در  
 مملکه طوق فانی نوع پیغمبر علیه السلام طوقانده مستوب اولان  
 مملکه ده پشت از ویافت بکشتیانی کشتی بان لقه پشت و معاونتی  
 اول رسول دن بولدی یعنی نوع پیغمبره علی نبینا و علیه السلام بو  
 حالت انک عزت و حرمتنه بناء اولمش در بوی لطفش به ابراهیم  
 رسید اول رسولک لطفی رایسی چونکه ابراهیم پیغمبر ابرشک  
 عم کلشن از انش نرود رسید اول رسولک بوی سبیله نرود  
 اتشدن کلشن ظاهر اولدی یعنی ابراهیم پیغمبر علیه السلام  
 بو حالت انک حرمتنه اولمش در یوسفش بندد بدرگاه کرم  
 یوسف پیغمبر علیه السلام اول رسولک کرمی در کاهنده بنده قیمت  
 او هفده درم قیمت و بهاسی اون یدی درم بر بند ایدی مراد  
 حضرت رسولک صلی الله علیه وسلم علو قدر و عظم شانته  
 یوسف پیغمبر علیه السلام بنده مثابه سنه ایدوکن اشعار در  
 خصوصاً که سید الانبیاء والمرسلین دیر لطفش اتیش  
 موسی افروخت اول رسولک افتاب دن انور طلعتی موسی  
 پیغمبرک عم اتشنی شعله لندردی یعنی نور الهی انک  
 جالنده روش و اتکان اولدی لیش احیا بمسحاً اموخت  
 اول رسولک صلی الله علیه وسلم حیات بخش لبی حضرت عیسی  
 علیه السلام احیا او کز قدی یعنی حضرت موسی ده اولان  
 اول رسولک نور ندن در و حضرت عیسی ده اولان احیا صفتی

انک نوری  
 رسول در  
 مکه



حضرت رسولدن در علیه السلام رخت در قافله و قافه خوبی  
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خوش اخلاقه فقر و قافه قافلہ  
سنه کندی یعنی الفقر خیر و به افتخر دیوب جان و دلان  
فقری قبول ابلای صلاح از قافله اش نفاقه کشی صلاح پیغمبر علیه السلام  
انک قافله سندن بر نفاقه کش و خدمتکار ایدی بخوشی تقدیرت در  
نفاقه کش دوی بدجی رخت در زانو به فقر نهاد حضرت رسول  
صلی الله علیه و سلم رخت و اسبابی فقر زانو به سنه قودی  
یعنی اوز سکه بیک عالمک ایجاد نه سبب اولمش ایکی فقری انجیا  
ایلای دار صد تحت سلیمان بر باد یوز سلیمان یعنی یوز سلیمان  
کی نلا تحتی یله و پردی یعنی انلری تحت لرندن دور ایلای  
درس خوان ادب او ادریش ادرین پیغمبر علیه السلام انک ادب  
درستی او قویجی در یعنی اول رسول دن ادب درستی تعلم  
ایدجی در زیر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم جناب الهی دن  
مؤدب در نته که بومعنی بو حدیث شریف دن ظاهر و معلوم در  
ادب نبی و احسن تادیبی خانه روپ حرم او بلقیس  
بلقیس اول رسول صلی الله علیه و سلم حرمک خانه روپ  
و خدمتکاری در زیر حقیقتک مخدوم اولدر باقی جمیعا  
انک خدمت کاری در فرقه ان روز که از مکن راز فرقه  
و مبارک در اول کوی که مکن راز و عالم غیب دن بارکی راند  
بجولانکه ناده نار جولانکاهنه بارکی سور دی یعنی وجود  
کلدی با یکی ایوات معنی سنه در علم جاه بطحا افراخت  
جاه و عزت علمی بطحا ده یوجلدی مکه داسکه دولت فوسلک  
مکه نك دولتی سکه سنی یکی ایلای یعنی انک وجودی سببیه

فقری قافله  
در سنه

فقر کنی وصف  
تو کی در  
سنه

در خوان وصف  
تو کی در  
سنه

مکه و مکه به دولت و قدر و شرف زیاده اولدی بطحا مکه در  
اسمی در سوی نیک ساییه اش از قدر بکنده اول رسولک سایه  
سز قدی بلند و عالی قدر تندن بر سر تشنه لبان سایه فکنده  
مشاق و تشنه لب لوب باشی اوز به سایه بر اقدی یعنی بو علم  
کلدی ریک زاکسیبی قدوشی در شد اول رسولک صلی الله  
علیه و سلم اکسیر مثال قدومندن ریک زرا اولدی یعنی انک  
رسالتی سببی ایلله بسیار خلق کفر و ضلالت دن خلاص اولوب  
هدایتیه ایریشدی بطن وادی صدق کوهر شد بطن وادی که  
که بر بیک اسمی در کوهرک صدق اولدی کوهر دن مراد حضرت  
رسول در صلی الله علیه و سلم افتاب سحر ایمان و سیه انک  
ایمانی سحر افتابیدر یعنی سحر افتابی ایلله جهان روشن و پر نور  
اولدو عجبی کی اول رسولک ایمان و هدایتی سببیه اکتایم  
اولان خلق ایمان و هدایت سببیه روشن دل اولور لور  
تیر چاشنگه احسان و سیت اول رسولک احسانی چاشنگه  
افتابی در یعنی قوشلق وقتنک افتابی کی روشن و  
ظاهر در زیر اضلالت دن خلاص اولان خلق ضلالت و  
دوزخ دن خلاص اولدق لونه سبب حضرت رسول در صلی  
الله علیه و سلم تیر دن مراد بوند افتاب در چاشنگه  
قوشلق وقتی مشرقی مکه و مغرب یثرب اول رسولک مشرقی  
مکه در و مغرب یثرب در یعنی مکه ده وجود کلدی و مدینه  
ده دفن اولندی بر ضیا مشرق از و تا مغرب مشرق مغرب کی  
اول رسول دن بر ضیا در یعنی مشرق دن مغربه دکن جهانک  
نور و ضیای ایلله پر و مالامال در یثرب دن مراد مدینه

مؤنک

منوره دره گردد بر خوان نبوت يك شب دعوت كرسنه چنان  
 عرب اول رسول بر كيه نبوت خوانی او زه عربك آه كوز لورنی  
 دعوت ایلدی مهمه را پی يك مت لیم قهر کی مدور ماهی  
 بر بلوك لیم ایچون بسر انگشت کوم کرد دو نیم کرم پر معنك  
 اوجی ایله کی پاره ایلدی یعنی ماهی مبارک پر معنی ایله اشارت  
 ایدوب آک پاره ایلدی اقتربت الساعة وانتق المر بیت  
چو عزمش بر آهیت شفیق بیم میان قمر زد دو نیم بیت ریه  
 هیچ عجزت عجیبی بوندن عجب رك هیچ بر عجب بوقلد که شودند  
 بدان فرض لپی که اول قرصه بر لب سورمدیلر یعنی اول قرصه  
 بر لته میدیلر و ابوجهل وانك ماستدی کافر اول عظیم معجز  
 شاهد ایدوب ایمانه کلدیله شب دیگر ز قدم تا با فرق  
 برغری کیجه قدمندن فرقه دکی برد رخشدن براتی چون  
 برقه برق کی رخشان بر براق اوزه سوار اولدی شب دیگر  
 مراد شب معراج جسمانی در که بوحالت هاج میسر اولمش در  
 استهبی همچو شهاب آتش یائی اول براق شهاب کی آتش ایاقو  
 بر اشهب ایدی نقل او چون مه نو گردون سای انك بغلی  
 ماه نو کی قلکی اشندرجی ایدی اشهب اق ات معنی سنه  
کنید خاك بس پست افکن ارض کرمی ارقه سی اردنه آنجی  
 یعنی زین دن گذر ایدجی راند از افاق برون کنیدن  
 کنیدن افاق دن طشم سوردی یعنی بوعالم دن عالم علوی به  
 وصول بولدی اولکی کنیدن قبه معنی سنه در کنیدن و وصف  
 ترکیبی در فالجیحی و بوکه لیجی معنی سنه توقه و تن بسر  
 عرش کشید حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جسی خرقه سی عرش

قرص چو در  
 که مراد فرود  
 است

بیت افکن  
 وصف ترکیبی  
 است

باشنه چکادی یعنی عرش عظیمه و وصول بولدی خرقه را کند  
 و بذال عرش رسید خرقه توپردی و عرش صاحبنه ایر شدی  
 یعنی جناب الهی به وصول بولوب دیدار شریفی ایله مشرف  
 اولدی شیخ نظامی حضرتلری معراج شریف و صفندن دیشی  
شوی آیت نوری که فدوالش نبود دید بچشی که خیاالش نبود  
 مطلق از آنجا که پسندید نیت دید خدا را و خدا دید نیت  
 دیدنش از دیده نباید نرفت کوری و آنکس که ندیده نکت  
 دیدن او عرض و جوهر است از عرض و جوهر از آن سو برت  
 دیدن آن پرده مکانی نبود رفتن آن راه زمانی نبود  
 دید محمدنه بچشی در کر بلکه بدین چشم سر آن چشم سر  
شد از آن نور بقا دیده فروز حضرت رسول صلی الله علیه  
 وسلم اول بقا نور تندن چشمی شعله لندرجی اولدی یعنی جمال  
 الهی تی چشم ظاهر ایله مشاهده ایلدی آمد و خوان بکمش کرم هنر  
 آنها فی نك خانه سه کلدی و آنک پست و خوان بکاهی هنور استی  
 ایدی بود نور بصیر شخص جهان حضرت رسول صلی الله علیه  
وسلم جهان شخصی بصرتك نوری ایدی چون بصیر از نظر  
 خویش نماند حضرت رسول علیه السلام بصیر کی کندونك  
 نظر نندن نمان ایدی یعنی چشم کندوسنی کورمد و کی کی  
 اول رسول هم کندوسنی کورمزدی مصراع اوله جهان  
 بر شخصیه تشبیه اولنوب که بصیر اثبات اولندی و حق  
رسول صلی الله علیه وسلم بصرتك نورنه تشبیه اولندی  
بیکي چشم زدن نور بصیر می کند از همه افلاک گذر  
 بر نظر ایلک ایله چشمك نوری جمیع افلاک دن گذر ایلر

نور بقا نور  
 حضرت حق  
 است

نته که کعبه ایله آسمانه نظر ایلسک نوری سکنی قات فلکده اولاد  
یلدیزی کوردرسن از موند را بسوی چرخ بیلند امتحان ایچی  
بیلند فلک جانینه پیشم بگشای و همان لحظه ببند چشمکی آج و هفت  
لحظه یوم یعنی آسمانه نظر ایدوب فی الحال چشمکی یوم بین که نور  
بصرتی تک و تازه کور که سنک چشمک نوری تک و تاز  
یعنی فی الحال چون بگردون رود آید باز فلک نیجه کدر و نیجه  
کر و کلور سی چونکه بوحالی مشاهده ایلسن زنجار معراج  
جهانی به انکار ایدچی اولمه زیرا اول رسول صافی نور ایدی  
تک و تاز جامه و سکر تک معنی سته در بقلم کورتر سید  
انگشتش انک مبارک بر معنی اگر ابر شمدی یعنی اگر چه خط در  
حظی یوق ایدی بود لوه و قلم اندر مشتش لکن لوه و قلم انک  
مشت و حکمده ایدی زیرا انک اسرار نه واقف ایدی بود  
قلم صبح اول انک روح شریفی صنع از لک قلمی ایدی نته که یورد  
بیان اولمشدر لو قلم نیت قلم زبانه خلل اگر قلم قلم زبانه  
دکل ایسه اندن اگه نه خلل و نقصان قلم زبانه کاتب معنی سنه  
دره از سوار خط اگر دید بیت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم  
خطک سوار ندن اگر اعراض و اعراض ایله ایسه بگمالش نرسد  
چرخ شکست انک کمالنه هیچ کسرو نقصان ابر شمر نور بود او  
و خط تیره ظلم حضرت رسول علیه السلام نور ایدی و سیه خط  
ظلمت لر ایدی نشود نور و ظلم جمع بهم نور ظلمت لر ایدی بری  
ایله جمع اولان زبیرا الصدای لا یجتمعان خود نور در نور  
ظلمتک صمدی ایدی و کی روش دره چار یارش که ز کوه کاند  
حضرت رسولک علیه السلام چار یاری رضی الله عنهم که کوه

بیلند امر حاضر در  
مشقه

قلم زبانه وصف  
ترکیبی در  
مست

کان لورد قصدین را چون چهار ارکانشند دین قصر نه چهار ارکانشند  
کبیر در نته که خانه چهار رکنله قایم در همچنان قصدین انزل  
تمام و صحیح دره دین راقصی که او حی نک حقتک نامعقول سوز  
سویر اول سوز لر اکه لایق در وهم کافر دین شقی رک اید و کنه  
هیچ شک و ریب یوق در چهار یار کزینک کوه در کله اید قلم  
نه جهت ایدی کی یوبیت در روش در صدق و عدل اوری  
وجود و حیات صدق و عدالت وجود و حیات دره که از ایشان  
بجهان مانه بجاست که جهان انلوردن یورنه قالمشدر یعنی اگر چه  
انلر جهان در حلت ایله ایلس لکن انلوردن صدق و عدل و حیا و خور  
قالدی صدق حضرت ابوبکر عدل حضرت عمر حیا حضرت عثمان  
بود حضرت علی به کوره در رضی الله تعالی عنهم همه مرضی همه  
راضی رفتند جمعی سی مرضی جمعی سی را کتدیلسر یعنی جمعی سندن  
خدای عزوجل راضی و جمعی سی خدای عزوجل در راضی بو عالم فانی  
دحلت ایله نته که یوم معنی بوایت کریمه در ظاهر در رضی الله  
عنهم و رضوانه راقصی اگر راقی دکل ایسه انلر اندن نته زبان  
و نقصان ابر شود بیت جور راضی شد از بنک یزدان پاک اگر انبان  
نگردند راضی چه پاک قریب حق را تقاضی رفتند خدای عزوجل تک  
قریب تقاضی و طلب ایدچی کتدیلسر کشته در قریب حقتک انونکم  
انلر شمدی خدای عزوجل تک قریبکم و غریب لورد رضی الله تعالی  
عنهم الله تعالی حضرت جل شانہ انلوردن راضی اولسون چشم  
شاهد سخن بزبور خطاب اراستی سوز شاهد تک سوزی  
خطاب زبیر ایله تزیین ایلسک در و صخر ختم بر سعادت  
نبوت خلوصت و خاتم نبوت دده سعادت او زره ختم اولق

عادل ادر وصف  
ترکیبی در  
مشقه

دن

شما خالصه عالم  
در مشقه

کان

مهرنی طلب ایلك در خانم نبوت دن مراد حضرت رسول در  
عليه السلام ای قمر طلعت مکی مطلع ای مکی مطلع اولان قمر طلعت  
لو رسول مدنی مهدی یمانی برقع یمانی برقع لومدی مهدی لوی  
یعنی ای مکه و مکرمه دن ظاهر اولمش و بر زمان مدینه و متوه ده  
سکن اولوب عاقبت انده دفن اولمش و کفن شریفی برعیانی  
دن اولمش ای یوز لور رسول که مراد حبیب اکرم حضرت تکرید  
شقه و برقع تو برقا افروز ای رسول سنک منور یوزک  
اوزمه اولان برقعک شقه و گوشه سی برق اقزونه در  
یعنی نوره برق دن دن زیاده در زیر برقا برق انک نورند  
چرودر و جزو خود هر زمان کلمک مغلوب و زیونی لمعه  
برق رخت برقع سوز سنک افتاب دن نور رخت برقعک بر تو  
برقی یا قبی در یعنی برقع اول نوره حجاب اولغه امکان یوقک  
لیله القدر زمویت تاری شب قدر سنک مویکدن بر تل در  
و حی منزل زلیت گفتاری وحی منزل سنک لبکدن بر گفتار  
یعنی سنک عالو قدر و عظم شانکه نسبت بر کفتمر مشابه سنک  
طرح ات سوده هه سوداها سنک طره و کیسوک جمع سود الکر سود  
انتخابی زحر و فتن طاهها طاهها انک حروفندن بر انتخاب  
طه دن دار فح اولیجی طه قالور لکی بوند قافیه ایچونه  
طاهها یار نیور سوداها بوند بیع و شر الی معنی سنه فرضا  
صد هزار سود مند بیع و شر واقع اولسه انک طره سندن  
برقار موی اله کیرسه جمع سود لری که نسبت بی سود در سود  
بوند فایده معنی سته در و سودا طره به نسبت خوب واقع  
اولمش در و سود که عزیزی اولمش اعتباری ایله که اسودک جمع در

شقه یار  
مسئله

تاری ده یار  
ایچوندر  
معه

غایت خوب واقع اولمش در اگرچه یومحکم یومعنی مراد اولمش ممکن  
دکل در حر و فتن ده اولان ضهر غایب طره به راجع در قاب  
قوسین عیان زابر ویت قاب قوسینه که ساکه مخصوص برجات  
در سنک ابر کدن عیان و ظاهر در نقش خم زخم کیسوت  
سنک کیسوک خندن خمی ماک نقشی عیان و ظاهر در زیر اصوات  
اعتباری ایله خم و خم برابر در نقطه دن قطع نظر با تو انان  
که در چنک زدند انکر که سنکله چنک و خصومت قوسینی  
قاقدیلر یعنی کافر لری که سنک ایله حرب و قتال ایلدیلر دن و  
یا قوت ترا سنک زدند سنک یا قوت حقه سنه مشابه دهانک  
طاشا و ردیلر کوهر بی جام لبست راجستند اول سنک دل  
بی دینه لری اگرچه سنک کوهر بی جام کبی لطیف لیبکی مجروح ایلدیلر  
سافر دولت خود بیشکستند لکی حقیقتد کند و لرینک دولتی  
ساعزنی صدیلر زیر باقی دولت و سعادت دن محروم اولون  
ابدی عذاب و عقابه گرفتار اولدیلر رخنه افتاد از ان  
حیله کوان در صف کوهر صافی گهران اول حیله آید کجی دن  
صافی کهر لری کوهری صفتنه رخنه واقع اولدی یعنی  
مبارک دیشلرینه کدک واقع اولدی رخنه کدک معنی سنه  
در سیک دندانت بخون پنجهان شد سنک هزار یار لولو  
بیاض دندانک سلاخی خوننه غرق اولدی ریشته و لولو  
تر مرجان شد تر و نازک لولو دیزی سی برجان اولدی  
یعنی مرجان کبی قزل اولدی دندان دیش معنی سنه در  
ریشته و لولو تر دن مراد انک مبارک دیشلری در ریشته  
دیزی معنی سنه در پنجهان شد غرق شد معنی سنه در

ایچوندر  
معه  
در سنک

تاری ده یار  
ایچوندر  
معه

کس کردست ز دِل سَنکِی دَر پَاکِزِ بَدِی رَنکِی کس  
سَنکِی دَه لَکَنَدَن پَاکِزِ و لَطِیْفِ اِجْوِی بُوَرَنکِی لَک ایلَه  
ایلمش در تخل قدسی رطب تان لب ای سید الکونین  
سن علم قدسک تخلی سن سَنک لبک انک تانَه خرما سید  
خشته از سَنک خسیان رطبت سنک رطبک یعنی  
لبک اول خسیس لربک طاشندن مجروح اولمش در تخل خرما  
اغاجی رطب تانی دن مراد لب در رطب تان خرما معنی سنه  
در یعنی از گوش خسان در تونک دارد ای خواجه این  
لب و سنک یعنی سرورده سنک لبکه طاش طوقندگی  
بوکه اشارت در که ضی لربکی قولفندن سنک در کی لطیف  
کلماتک ننگ و عمار طوقار پی ای خواجه شمدن صکر لب و سنک  
یعنی انلری دعوت ایدوب انله نصیحت ایلمک دن فراغت ایلیوب  
خاموش اول عادت در کسه ایله مصاحبت واقع اولسونه ایچون  
بعضی کسه اغزنه طاش خود کویا صیر فی ملک و ملک  
کویا ملک و ملک صیر فی سی که مراد خدا عزوجل در زدن آن  
سَنک زرت را بچک اول سنک دن سنک التونکی محکم اوردی  
یعنی ای رسول سنک مبارک لب و دهانکه اول طاشک طوقمنی  
سخی امتحان ایچون ایدی و مراد نه ایدی و کی بوبیت دن ظاهر در  
ملک دن مراد بو عالی سفلی در و ملک دن مراد عالم علوی در  
تا کند عرش بهر ناسه کاد زبور حلم ترا پاک عیار تا خدای  
عزوجل هر شقی و بد بخته سنک پاک عیار حلمک زبور فی عرشه  
و عیار ایده یعنی تا حلمک اشکار اولا لاجرم حقه ات از هدیت  
سنک لاجرم سنک حقه مثال دهانک طاشک صدمت و شدت

در کتب معتبره

در کتب معتبره

اهد

اهد قومی به بیرون داد اهنک اهد قومی اهنک و صداسنی  
طاشه و پردی یعنی چونکه انک مبارک دهان ولینه طاش طوقند  
اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون حلم تو بود یکی کوه شکوه بلی  
سنک حلمک کوه شکوه ایدی یعنی جبل کی محکم ایدی کی زینک  
سنک فروریزد کوه بر طاشندن طاع نجان اشغه دو کیلور  
یعنی بر طاش طوقمنقدن طاعنه بر نقصان ایرشد و کی کی  
اول طاش بیسپله الک غضب کلوب حله نقصان ایرشمن  
گرا زین کوه صدای برسد اگر بو کوه دن بر صد ایرشه  
هر کدای بنوایی برسد هر بر کد ایرنو او رفاهیت ایرشور  
کوه دن مراد حلم در یعنی ای رسول اگر سنک حلمک مظهر  
اولوز تمام زوق و صفایه ایرشور گرا برای شفاعت  
یعنی ای رسول اگر بر نفسی شفاعتله یوقار و کتور سن یعنی  
اگر شفاعت ایلمک استیه سن بکشا ید کره از کار بسنی جوق  
ایش دن کرهی چوز یعنی جوق کسه اول شفاعت بسنی ایله  
عذاب و عتاب دن خلا مراد لوب ایدی راحت و حضور وصول  
بولور مصراع تانی ده بوهم معنی در جوق ایشدن کره چوز لور  
تا بجواب اجل ای گوهر پاک ای پاک ذات تا که اجل خوانی  
سبی ایله خوابکه ساختی از پیر خاک خاک پیرتند خواب  
گاه دوزدک یعنی خاک ایچند د فن اولندک فلك از غیر  
خاک اشفت فلك خاک رشک و صد ایند و کند پریشان  
اولدی لبتینی کنت ترا بانی کنت نه اولیدی بی خاک اولندک  
دیدکی غیرت بونک کی محل لرده رشک و صد معنی سنه  
استوال اولور رشلا غیرت حور و غیرت آفتاب دیر لرحبند

کوه شکوه

اشفت فلك

در حجله و تنها خفتن . نیچه یه دك تنها حجله او یومق حجره از  
 کرد فنا تا رفتن خانه و فنا غبار بند سپومك و تکرار بو  
 عالمه کلمه مك حجله کردك خانه معنی سنه در وزه ایچونه  
 جیم بوند ساکن افتور . چند در ستر خفا بنشاست . نیچه یدرک  
 خفا و پنهان پرده ده او تور من . در بر یی خاک نشینان بساتن  
 بو خالک بیلوس و قرار ایدجی لرك او زرنه قیوی بغلق و عین  
 جمال ایلمهك چند از سنبلی کویکانه . دل بصد شاخ نشیند  
 شانه نیچه یه دك سنك سنبل ترکی کیسوکدن کولکی یوز  
 شاخله شانه بیکانه و دور او تور یعنی شانه نك کولکی یوز  
 پاره اولمش در سنك کیسوک فر اقلده پسینه بو عالمه کلوب  
 اولک کوی کیسوک شانه ایله طرم شانه طرم معنی سنه در  
 چند یی ترکی پاکت ز غبار سنك غبار دن پاک چشمه نیچه  
 یه دك خانه و سرمه بود تیرم و تاز سرمه نك خانه سی تیره  
 و تاریک اوله چند نولین ز پابرسی تو فرده سنك نعلینك  
 نیچه یه دك سنك پابوسکدن فر و تنها جفت باشد بجزاران  
 غم و درد هزاران غم و در ده جفت اوله یعنی نعلینك  
 پابوسکدن مرموم اولدو غیچونه هزاران درد و غمه قرین  
 خوابت از هقصد هقصد بلاشت . یار سوله اینه سنك خوا  
 یددی یوزدن و سکر یوزدن کچدی قدر افران که از صد  
 بلاشت خوابدن قالد ز پراحد دن کچدی دست از برده  
 بمن بپر کون آره مبارک دستگی بر دیم دن طشم کتور .  
 کف ز خلباب کف بیرون آره کفکی کفنك جلیا بند طشم  
 کتور شانه زن سلیله و شلین رامشکینی سلسله یه شانه

هقصد هقصد  
 در خفتن در  
 هقصد هقصد  
 در خفتن در

اور یعنی مشک رنگ لو و مشک رایحه لو کیسوک طرم .  
 سرمه کشی ترکی عالم بین را . عالمی کوی بچی چشمه سرمه چک  
 جلوه را خلمت ناز اندر پوش جلوه و ظهور ایچونه نار خلمتی  
 که حله لعل طراز اندر پوش لعل طراز حله یی کی لعل در مراد  
 بونده قرمز در طراز عینا معنی سنه در کرده نعلین جلادت  
 در پائی جلادت نعلینتی مبارک ایانکه ایلمش اولدو غنك  
 حاله از در حجره خرامان بدرای حجره نك قیوسندن خرامان  
 طشم کل جلادت بجا در لوق معنی سنه در طاق حجاب تھی کوی  
 زخسان حجابك طاق و در و ننی خسی لردن تھی ایله سرش  
 از خن بلیوان برسان حجابك باشنی فزدن کیوانه ایرشد  
 زیر ایچونکه حجاب اول خسی لردن خالی اولا که کلی قدر  
 و شرق ایرشور سنك حضور کدن خسان دن مراد روا  
 اولوق زیاده روشن دره منبرانی قدمان خالی ساز .  
 منبری دولت ستر لردن خالی ایله قدرش از مقدم خود عال  
 ساز . کند و قد و مکدن منبرك قدر ف عالی ایله بی قدمان  
 بی دو لکان معنی سنه در سازد و ز معنی سنه در ایله  
 معنی سنه شرح اولندی معنی روشن اولسون ایچونه  
 خطبه و ملت و دین از سر کیر . ملت و دینك خطبه  
 سنی باشند طوت یعنی تجدید ایله کشف اسرار یقین  
 از سر کیر . اسرار یقینک کشفنی باشند طوت ز پرا اهل بد  
 سبی ایله اسرار یقین دن بر اثر قالمشدر پرده بگشا ز بیغ  
 صدیقی بر صدیق یوزندن پرده بی آه یعنی ابو بکر صدیق  
 سیر قلو بر صدیقی ظهور کتور یدر آن پرده هر رند یی آنک

اور یعنی مشک  
 رنگ لو و مشک  
 رایحه لو کیسوک  
 طرم

خطبه و ملت و دین  
 از سر کیر

سببی ایله هر بزرگوار برده سنی نوبت یعنی ابو بکر صدیق رضی الله عنه  
عنه قابل زندقه اولدوغنی کی او دخی زندقه لری قتل و هلاک ایچی  
اوله دینه عدل زندقه عمری بر عمرک الندبه عدل دتره سنی  
زن بفرق سیره خیره سیری هر بر لوجک باشنک دپه سنه  
اور یعنی عمر رضی الله عنه سینه تلو بر عادل کسه کوندر تاکه احکام  
شرعیته عنادا ایدر بد بخت لری تادیب ایدر دینه دالک کسریله  
اول سنه در که عوام تحریف ایدوب نوره دیر لر معین محل ده کثرت  
لبن معنی سنه هم کلور خوئی نشان کن زهیا عثمانی حیا دن بو  
عثمانی خوئی نشان ایله یعنی عثمان سیرت رضی الله عنه و صاحب  
سیا بر کسه کوندر دین بزرگشیت و فابارانی و فاکینی اورد  
بر باران دوك یعنی انک سببی ایله خلق عالم مهر و وفادار  
مهر و در اولو بیخه وزکن اسد اللهی را بر اسد اللهی بیخه و  
وصاحب شجاعت بر کسه کوندر پوست بونگن زد و سنه رویا  
براکا پوج دلکودن پوستی تو بر یعنی روا فضی هلاک ایلیه  
خلاهه و کلام بودر که قلت اسلامه زیاده نقصان و خلل ایرتیب  
احکام شریف کما بینعی اجرا اولماز اولدی یار سول الله خدای  
عزوجل دن طلب ایله تاکه چهار یار صفت کسه لر جهان ده  
ظاهر اولوب واقع اولان نقصان و خالی رفو ایدوب بد بخت  
لری تادیب ایلیه لر و احوال عالم انلرک سببی ایله نظام و  
انتظام بوله بو بیت لوده واقع اولان خطاب جمعا حضرت  
رسوله در صلی الله علیه و سلم ظالمین را بی گاری بنشان  
ظالم لری بر کار اچوبه نصب و تعیین ایله ایشان زیر و عباری  
بنشان انلرک قرب رویی دوك و بر بنیاری دیکدر یعنی

اینکه سبب است

روایه دلی

بنشان احکام

انلری ظلمد مع اید و ضرر لر فی خلقک او زندقه قادر  
بیکاری نک معنی سی بویله اولوق هم ممکن در ظالم لری برایشک  
از دینه نصب ایله یعنی ظلمد دور ایدوب کند و مصلحت لونه  
حواله ایله تاج ملک از سرد و نان بر بای عدل دونه بی مهر اولان  
ادانی ناک باشند ملک و سلطنت تاجنی قاب تخت دولت  
زنبونان بر بای دولت تختی زبون لر دنا قاب یعنی عدل  
وداد دن فارغ اولوب کند و نک ذوق و صفات مشغول اولان  
کسه لر دن ملک و سلطنت تاجنی الوب عادل کس لر و بر  
ساعید کج رقمان ساز قلم کج رقلمک ساعدنی قلم ایله یعنی خیا  
ایدچی کاتب لری دست و ساعدنی قطع ایله زن ازان قاعده  
راست قلم اندن راست قاعده یه رقم اور یعنی راست رقم  
کاتب لر رعایت ایله قلم بونده قطع معنی سنه در بی رها ن را  
حشر بیم فریبت شریعت دن بیرون اولان اهل صلواته  
خوف و بیم عسکرینی کوندر یعنی انلری سیاستله تور  
راه دانی بهر اقلیم فریبت هر اقلیمه بر عالم و مرشد کوندر  
درخواهی که ز اقلیم بقا اگر استمزایسک که بقا اقلیمندن اوردی  
روی بقا بدین شهر فنا بوفنا شهر نه یوز کتور سن تان کن  
عهد بکو عهدی را بر نکو عهدک عهد و زماننی تازه ایله  
ده و کی عهدی خود عهدی را کند و ولی عهد لکی عهدی یه  
ویر تاکه انک سببی ایله جهان نظام و انتظام بولوب خلق هتا  
دن بهره و در اولو عیش در حرم بطحان انک علمی بطحانک  
حرمه دیک تیغ قهرش بر اعدازن انک قهر تیغنی اعدانک  
باشنه اور یعنی انک سببی ایله اعدای دینی قهر و هلاک ایله

رقم

کتاب

عهد عیسی ز سر جرج بریغ عیسی پیغورک تختی عالی ملک طرفند  
گستران در ستم ایاد زمین زمینک ستم ابادنده دوشه  
یعنی حضرت عیسی تی فلک رابع دن بو عالمه کتوره بار دجال و شان  
بر خربنه دجال کی لک یو کنی خراوزره توبه بیابان عدم سردره  
باشنی عدم بیابانه و بر یعنی ضال و مضل اولان بد بخت لری محو  
و منعدم ایله عاصیان بی سرو سامان تواند عاصی لرجان و دل دن  
سنگ محب و شان لری در دست ایتد بد امان تواند ان لری امید  
آی سنگ و امانک ده در یعنی ان لرسندن شفاعت رجا ایلولر  
انته حق سبحانه و تعالی حضرتنک عشقنه اولسوره که روز  
حشرده غضنفر بنده که و شعی حقیقه شفاعت ایدوب ان لری  
اسوده حال و سرور البال ایله سن خاصه جای که کین  
بنده است خصوصاً جای که سنگ آکسک لو عبدک در  
چشم کریان بشکر خندک است چشمی کریه ایدجی در سنگ لشکر  
کی شیرین خندک و تسبیح شوقنه بوهم معنی در سنگ شکر  
کی شیرین خندک و تسبیح سببی ایله بهره و نیت ز طاعت  
و ریش حال یو که طاعت و دلک دوز بر بهره سی یوق در یعنی  
طاعت و عبادت دوز بی نصیب در لب بچینان بشفاعت کوش  
انک شفاعت کر لکنه لکی دپرت یعنی که شفاعت ایله مولانا  
جای یونک بوبیتک مضمونه سالک اولمش در بیت  
عاصیان از گناه توبه کنند عار فان از عبادت استغفار  
یو که نقد خود ازین ورطه بییم اولاکه جای کندونک نقد  
و ایمانی بوبیم و صعب ورطه دوز برد از رهزنی دیویم  
شیطانک رهزن لکندن سلیم ایله یعنی نقد ایمانی اول

دوای  
عالی  
در  
مهر

بیت  
حاضر  
در  
مهر

دیو  
مست  
در  
مهر

لعینک مهر و شردن خلاص اید بیت دلم سخت مکر بار شو  
لطف خدا ورنه آدم نبرد صرقه و شیطان رجیم در دعای  
دوام دولت سایه شهر یاری بو محل انجلین بر شهر یاری  
سایه دولتک دولتک دعای بیاننده در که سایه و دولت  
شهر یاران بخاک مزکت افتاده اوست که شهر یاری لری دولت  
سایه سنه مذلت خاکنه انک افتاده سی در یعنی شهر یاری  
لری دولتک دولتک دولتک نسبت ذلت ده در و است دعای  
مزید رفعت تحت تاجداری که بخت رفعت تاجداران  
بیای خدمت استاده اوست و انک کی بر تاجدارک بختک  
رفعتک از دیار نک استدعای بیاننده در که تاجدار لری  
بختک رفعتی یعنی ان لری عالی بختی خدمت ایانگی ایله انک  
استاده سی در یعنی انک خدمتک ایانگی اوزره طور در راست  
طلب ایلمک معنی سنه در اولکی سی تخت و انجی سی بخت اولوق  
روشن در شهر یاری و تاجداری ده یا و خدمت نوعیه در و  
شهر یاری و تاجدار دن مراد سلطان حسین در که بزم یاد شاهن  
سلطان سلاطین جهان سلطان محمد خان نسبت بر حقیر  
ایرد چونی خامه شد انکست نمای بنوا ساری توحید خدای  
چون که فی خامه خدای عزوجل نک توحید نک نوا ساز لغی  
ایله انکست نمای و مشهور اولدی یعنی چونکه خدای عزوجل  
نک توحیدی ذکر و بیان اولندی دلکش از مزمه و دیگر است  
خامه دلکش غیر بر مزومه دوزدی پرده و نعت  
پیغمبر پرداخت حضرت رسولک علیه السلام نعتی برده سی  
تمام ایلائی به جوان مزومه کوتاه کند که ثنا لستری شاه

بیت  
حاضر  
در  
مهر

لعینک



کشد خام چونکه اول زمزمه بی کوتاه آید اولی در که شاهد ثنا  
کست لکن آید یعنی چونکه حضرت رسولک صلی الله علیه وسلم  
نفت شریفند ن فراغت واقع اوله شاهدک تناسه شروع اولفق  
اولی در اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم شاه واولا  
له در دیا کف دریا سخاوتلو عالی ذات شاه در که فلك گوهر او  
و است صدق که فلك انک گوهرنک صد فی در و قدری فلك دن  
عالی در کف دن مراد بونده دست در که جود و کرم دن عبارتند  
کپوک معنی سنه دکل در کمر و گوهر اگر چه بونده ذات معنی  
لکن در پایه نسبت بونلو و صدق و کف هم ایهام طریق آیه  
خوب واقع اولمش در حامی و بیضه و کیستی رفتن بیضه مثال  
جهانی فتنه لردن حفظ ایدیچی در بر سرفتنه کران بیضه شکن  
فساد و فتنه ایدیچی لوك باشی اوزره بیضه بی میچی در  
یعنی انلری رسوای و بد نام ایدیچی در بیضه میرده معنی  
در عدل او صغیه و آیام بتیج که پاك از رقیم در د و دیک  
انک عدلی آیام صغیه سندن در د و دینغ رقی قتی تیغ آیه  
پاك و نحو ایلمش در یعنی جهان دن جور و ظلمی رفع ایلمش در  
رای او رایت چشید افراخت انک رای و تدبیری چشیدک علمنی  
بوجندی یعنی بونک علو و عظم شانی اندن زیاده اولدی  
چتر او سایه بخورشید انداخت انک چتری افتاب سایه  
اندی یعنی انک چتری افتاب دن عالی در چتر اول سایه بان  
در که یاد شاه لر بریر کسه لر باشلری اوزره طوتار لر  
گفتی ابروئیت که گوهر یارد انک دست و کفی انجلین بر سحاب  
که گوهر یا غدر در بلکه خورشید صفت زربارد بلکه افتاب

صدقت تقدیر  
در مستحق

حاجی حفظ  
ایدیچی  
در مستحق

یاد بوند  
یا غدر در معنی  
در مستحق

کبی التوبه یا غدره بومصراعک مصراع اول اوزره ترقی طریق آیه  
ذکر اولوند و غنه نکتة بود که گوهر که قطرات تیشان دن حاصل  
اولور سیل ده همان بر نوبت حاصل اولور اما افتابک زربارد اولی  
هو کون اولدوغنی کبی انک هم زربارد اولی هر کون در لاجرم  
بوا عتبار آیه انک کثرت عطای ظاهر در گرچین زابرفش بر کرد  
اگرچین انک مثال سحاب دست و کفندن بر و عملوا و لا هر کل ازوی  
طبقی در کرد چیرده هر کل اندن در طبقی اولور یعنی اولو آیه  
ملو بر طبق کبی اولور و زربورد کند از جود نثار اول  
شاه جود و کرمندن چیر اوزره زربنثار آیه هفت دینار شود  
دست چنار چنارک الی مشت دینار اولور یعنی اوجی التوبه  
ملوا اولور خیل اعداش که بی دست رسند انک دشمنانک  
عسکری که ضعیف و قدرت سز لر در دست در هم زده یک  
مشت خند زیان غم و المده اللری بری برینه اورش بر بونک  
خس و دنی لردن مشت بوند بلوک معنی سنه در و مضاف دکل  
در برقی قهرش چورسد زهر الود اول شاهد قهری و غضبی  
برقی چونکه زهر الود و سمناک ایرشه دو دشان بگذرد از  
چیر و کبود انلرک دود راهی کونک فلك دن کچر زیر قهر دن  
خلافی قادر اولماز لر کار مظلوم بود ساخته اش مظلومک  
کاری انک ساخته سی در یعنی مظلومک کار و حالی انک عدل  
و احسانی سببی آیه خوب و لطیف اولمش در ظلم از افاق بر  
انداخته اش افاق دن ظلم انک بر انداخته سی در یعنی  
ظلمی عالم دن رفع ایلمش در پیش ازین نقدیسی کنج شکر ف  
بویا هک زمانندن اول بسیار شکر ف و بی پایان کنج نقدی

کلمه در فعل مضارع  
در مستحق

کلمه در فعل مضارع  
در مستحق

نه بيزان کرم کشتی صرف کرم میزانی ایله صرف اولدی بلکه  
محلته ویرلیوب هان بیهوده صرف اولندی عدلش النون  
که بعالم سمرت اول پادشاهک عدلی که شمدی جهانده سمر  
و مشهور در مانع صرف جو عدل عمرست عمرک عدلی کی صرفی  
منع ایدیچی در عمر که غیر منصرف در عدل و عدلده او تری اگر  
عمرده عدل تقدیری اولسه منصرف اولوب آکه جز و تنوین  
داخل اولور دی پی لفظ عمرده صرفک منع اولمنسه سبب  
عدل اولدوغی کی همچنان پادشاهک عدلی خزینه ده اولای  
کنج و مالک بیهوده برلم صرف اولفاسنه مانع اولمش در بوند  
مراد نه ایدوکی علم بخود بیهر سی اولان کسه فهم ایلم  
نامش ان کوهر تاج اورنگت تاجه اولان کوهرک زینتی در  
یعنی پادشاهلرک تاجنه زیب و زینت کوهردن اولدوغی  
کی اول کوهرک زیب و لطافتی هم انک اسنندن در که برو  
بجر کلام تنگست که انک اوزره بنم دریا کی فراوان کلام تنک  
در یعنی بنم کلام انک وصفنی تمام احاطه ایلم که قادر دکلام  
اورنگ بوند زینت معنی سنه در برو بجز خوب واقع اولمشک  
بین زفضل ازل ایچ اکر امشی فضل ازل ده آکه بو اکر امی کور  
که چو او هست کرامی نامش که انک اسمی ذاتی کی کرامی و محترم  
کرامی کاف فارسیک کسریله عزیز و محترم معنی سنه در مولانا  
جامی مدوحی اولان پادشاهنک اسمی صبیح اولدوغی ایچون  
آکه فضل ازل دن اکر ام اولندی دیو پادشاهتی مدح و وصف  
ایلو سلطان سلاطین جهان خاقان خواقین زمانه سلطان  
محمد خان که پادشاه مشرق و غرب و برو بجز در چو دک اسمی شریفی

اولدنگ کوهر  
تاجت تقدیرین  
در مراد

محمد در حضرت رسولک صلی الله علیه وسلم اسمی شریفی کی پی  
بو پادشاه جهانک جناب الهی در وصول بولدوغی اکر ام و تکریم  
حدود بیرون در ذاتی از قاجوری یافته زین اول تاجور  
لقادن زین و زینت بولمش بر ذات در تاج سلطان بود ذات  
حسین که انک تاجی سلطان و ذاتی حسین در بزوم پادشاهرک  
تاجی سلطان سلاطین و ذات پاک محمد در که جهان خلق عالمک  
مدوحی در خصوص انک قیو اغاسی غضنفر اغا اخلاق حمید ایله  
موصوف بر ذات شریف در که علوق قدر و عظم شان ده سلطان  
حسین دن هزار بار زیاده در ای خرد داده جمال ابدت ای پادشاه  
که عقل سکا ابدی جمال و لطافت و برمش در نیام نیکو ز ازل نام زد  
خوب و نیک نام از لدن آکه نامزد و تقییب اولمش در حسین  
حسن لفظنک مصغری در حسن خوب روی معنی سنه در  
سکه خطبه لقب داری ست سکه نك خطبه سی سنک لقب دار  
در یعنی سکه ده سنک اسم و وصفک مذکور در خطبه سکه  
بنام کور در ست خطبه نك سکه و صحتی سنک نامکله درست  
و تمام در یعنی خطبه نك صحتی سنک وصف و اسمکله صحیح بود  
زیرا سکه و خطبه پادشاه لرم مخصوص در هست نیک و بد عالم  
همه پوست عالمک نیک و بدی جمیع پوست در یعنی پوست  
مثابه سنک در ایچو مغزست در و نیام نکوست اول نسته کدانه  
مغز در یعنی مغز مثابه سنک در خوب و لطیف نام در است  
نیامد کس اندر جهان گو بماند مگر آن کز و نیام نیکو بماند  
چشم از نیچ پوست سوی مغز کشا. پس پوست ده چشمکی مغز  
جانبینه اچ یعنی نام نیک کسبه سوی و اهتمام ایله مغز مغزست

اسم شریفی

لفظک

اسم شریفی  
مغز مغزست

سوی نقر گرای مغز نقر و لطیف در پس نقر و لطیف جانینه میل ایله  
مغز در مراد نام نیک در نیک نام امده و بجز و بجز و بجز و بجز نیک نامی  
گلشن سبز یعنی جهانک نام نیک ایله مشهور سن نامور شو نیکو نام ترکی  
نکو نام رک ایله نامور و مشهور اول یعنی سی ایله نامک زیاده ایورک  
اوله جام عیشت چو شود دست او بر عیشت جوی چونک سنک دست  
او برونک اوله یعنی چونک عیشت و عشرت دده بهره کیر اولاسن جرعه برخاک  
تای دستان ریز نامی دست لورک خاکی اوزره بر جرعه دوک یعنی  
محتاج لرم احسان ایله بیت اگر شراب خوری جرعه و فشان برخاک  
از آن گناه که نغمی رسد بغیر چه پاک پاکبازان که چه خاک تواند  
پاکباز لور که جمیع سنک خاک در یعنی جان و دل در سنک محب لورک  
جرعه پرورد می پاک تواند سنک پاک شرابک جرعه سنک پرورده لور  
در یعنی سنک جود و کریمه معتاد اولمشلور در کج نه کج فشان  
هر دو تویی مصالح ایچون کج و مال حفظ ایچی و محتاج لور کج و مال  
بذل و نثار ایچی هر کسی سنن زبیرا بواکی حالت محله کوره غایت  
خوب در آساک مقبول اولدوغی کی اسراف هم مقبول دکل در  
تاغ ده تاغ ستان هر دو تویی تاغ و برچی و تاغ ایچی هر کسی سنن  
یعنی مرادک اولان کسبه تاغ و پرورد آنی امیر ایلسن واستدک  
کسه دن حکم و حکومتی الوب آنی معزول ایلسن سرمه و چشم جهان  
خاک درت سنک قبولک خاکی اهل جهان چشمک سرمه سی دره  
طوق جان خلقه بند کمرت سنک کمرک بند نیک خلقه سی جهان  
خلقک جانک طوق در هست میدای سخن تنک بیی سوز  
میدانی زیاده طار در چو رود راه تنای تو کسی بومیدانک  
سنک تناک بولنه برکسه نیجه کدر یعنی برکسه سنی سوزله

در نزار حاض  
در مسه

تنگست بعد برونک  
در مسه

کما یبغی وصف و مدایمکه قادر اولماز حرف دایکی بودان  
کنجایی حرف دکلماتک فجان اول وسعتی اولور که شود ظرف  
تتا پیمایی که ثنا پیمالک ظرفی اوله یعنی بر ثنا ایچی سوزله  
برکسه بی مرادی اوزره وصف و مدایمکه جرعه یعنی چو شود  
موج سیکال در باوشنی کران معنی چونک موج فکر ایچی اوله  
یعنی چونک معنی در یا مثال موج اورب جوش ایلیه چشمه و حرف  
بود تنک مجال چشمه مثابه سنک اولان حرف تنک مجال اولور یعنی  
حرف معنی بی احاطه ایلمک قادر اولماز کوزه از جرجود ریون  
کند کون چونک در یادن اب طلب و سوال ایلیه جبر پیداست  
چه دز کون کند ظاهر در که دیا کوزه ده نه ایلی یعنی در یادن  
کونزه نه مقدار اب صغدوغی زیاده ظاهر در بیت  
گر بریزی جرد از کوزه چند کیند قسمت یک روز و  
کونزه برداقه نیست چون این عرض انجام بزیس چونک بو عرض  
انجام و نهایت دکل در یعنی چونک ساکه لایق ثنایه امکان مجال  
یوق در به که ما کردم ز دعای زمزمه کیر اولی در که دعا  
دن زمزمه طوحی اوله یعنی دعایه شروع ایلیم هر سحر تا فلک  
صبح شکاف هر سحر که صبحی شق ایچی و ظهور کتور سحر فلک  
بیغ حور شید برارد ز غلاف آفتاب تیغنی غلاف دن چکان  
یعنی هر سحر که فلک دوری ایله آفتاب طلوع ایله شعل  
افتابی تیغه تشیه ایلمشدر در فرق حاسد ز تو بشکاف  
باده سندن حاسدک فرق شق اولمش در و زوشب بافته  
و تافته باده در و زوشب بافته و تافته اولسون مراد نماید  
بوسیدن ظاهر در یافته گام تود در باغ امله امل و امید

کما یبغی وصف و مدایمکه قادر اولماز حرف دایکی بودان

در نزار حاض  
در مسه

اولسون

کمان

باغنده سنك مرادك بولمش اولسون يعنى خدای عزوجل  
سنك جميع مرادكى حاصل ايلسون تافته جان وكى از داغ  
اجل حاسدك جانى اجل داغند تافته و پر حرارت  
اولسون مراد موت سببى ايا بسیار زحمت و مشقت  
چگونه ديگر **در سبب نظم جواهر ايدار سبجه**  
**الابرار سبجه الاباراك ايدار جواهرنك نظمنك**  
سببى بيانند **در كه هر عقد وكى از رسته و امال عقده**  
**كشاست** كه سبجه نك هر عقده اميد وامل لور رسته سند  
عقد كشای در يعنى روحانى اميد لوك حصوله سبب در  
**و هر مهره و ازان دگر ديش احوال مهر آقرا و اول عقد**  
هر مهره در و نى احوالك دور و گردشك محبت زياده  
ايدجى در شب كه زديتيركى مهره كل و قير كون خيمه ز محرومى  
خل شب كه مهره و كلك تيره لكى محرومى ظل دن قير كون خيمه  
اوردى صلحانك قولى بونك اوزده در كه افتابك غروب  
صكره كرى ارضك سايه سى محرومى شكل اولوب خيمه مثال  
كودنور محرومى شكل برباش شكر كى اولور بوجالنتك  
ظهور نه سبب ارضك تيره لكى در مهره و كل دن مراد ارض  
در قير زفت معنى سنه در اخير از سيم و شهاب از  
ز نأب كوكب سيم دن شهاب صافى زرد دن ساختند از  
بى آت ميخ و طنائ اول خيمه دن او تری ميخ و طناب دوزد  
ميخ اخت و طناب شهابه كور در كه بونلورده صنعت تجريد  
وار در چونكه مهره كل تيره لكى خيمه به نسبت اولندى لاجرم  
استعاره و تخليه اعتبارى ايله كه ميخ و طناب اثبات اولندى

عقد كشای  
وصف تركيبى  
در مهره

مهره اخرا وصف  
تركيبى در  
مهره

نأب بونلور صافى  
معنى سنه در  
مهره

انبت المنيّة اظفارها باعتبار ايله در خلاصه و كلام جوب  
كه كچه اولدى ديمك در چونه مشبك قفس مشكبن رنگ  
سياه رنگ لومشك بر قفس كى كشت بر مرغ دلم عالم تنك  
بنم كوكم مرغى اوزده عالم تنك اولدى مولانا جامى اول شيب  
اولان اول حالتى مشبك قفسه تشبيه ايلمش در انك مشبك  
لكى اول ليل مظلم دن واقع و ظاهر اولان نجوم اعتبارى ايله دن  
وقفس اعتبارى ايله كوكبى مرغه تشبيه ايلدكه بر خود اين  
**تنك قفس چاك زدم** كندم اوزده بونتك قفسى چاك ايلدم  
پاى بر طارم افلاك زدم اياغنى طارم افلاك اوزده قودم  
يعنى مراقبه به واردم بوعالم دن و تن قفسندن عارى و  
مجرد اولوب عالم علوى به وصول بولدم يعنى محل به تركيب  
معنى سنه تعرق اولنما و غنه سبب معنى روشن اولسون  
ايجوبه در جهل دن دكل در تركيب معنى سى بويلا در كندم  
اوزده بونتك قفسه چاك اوردم طام مشابه سنك اولان  
افلاك اوزده اياق اوردم قفسى را نقديرنك در اندن مراد  
تن در طارم قره او معنى سنه در كه سياه كچه دن اولور عالمى  
يا فتم از عالم بيش عالم علوى به بوعالم دن زياده بوعالم بولدم  
هر چه اندیشه رسك زان هم بيش هر نه كه فكر ايرشور اندن  
هم زياده يعنى بوعالمه وصول بولدم كه انى اندیشه و فكر  
احاطه ايلدكه قادر دكل در عقل مغرول ز كير اوريش عقل انى  
احاطه ايدجى لك دن مغرول در يعنى عقل هم انى فهم و احاطه  
ايلدكه قادر دكل در و هم عاجز ز مساحت لريش و هم انك  
مساحت كور لکن دن عاجز در يعنى و هم بيلد پرواز ايلن انك

نظم قفسى قارى قفس  
مهره در

انبت ز نأب  
مهره در

مقداری تقدیر و تعیین ایلمکه قادر دکل در نور بر نور  
جراغ حرمتش انک حرمتک چراغی نور بر نور ایدی یعنی  
 زیاده نورانی ایدی فیض بر فیض سجای کرمتش انک کریمی سجای  
فیض بر فیض ایدی یعنی فیض ایله - لو ایدی سنک بطحاش  
کهر و از همه انک بطحاش سنک سنکی جمعا کوه کبی ایدی  
ایر صغاش کهر بار همه انک صغاش سنک سجای جمعا کهر یا غدو و جی  
ایدی بر سرم کوه و در چند آن ریخت بنم باشم اوزره اول  
 قدر بسیار روحانی کوه و لو لود و کلدی که مرار شسته و طاقت  
بگسخت که بنم طاقتم رشته سی قرلدی یعنی طاقتم قالدی  
 کوه و در دن اسرار و معارف سبحانی و رموز و نکات یزدانی  
در حیفم آمد که از آن کنج نهان با که حیف کلدی که اول نهان کنج  
دن نشوم بهرم و درو بهرم رسان بن اندن بهرم و در اولیم و جهان  
 خلقته بهرم ایرشد و جی اولیم گوش جان را صدف در کوردم  
لاجرم جانک قولغنی اول درک صد فی ایلدم جیب دل را ز کهر  
بزرگوردم کوهک تو بینی اول کهر دن بر ایلدم یعنی گوش جانله  
استماع و حفظ ایدوب قلبی عملو ایلدم باز کشتم بقدمگاه تخت  
اول عالم دنینه اولکی جای و مکانه رجوع ایلدم غم بر نظم  
کهر کرده درست اول کهرک نظمی اوزره عزمی درست  
 ایلمتی اولد و غم حاله یعنی عالم علوی ده مشاهده و حفظ  
ایلد و غم کوه و در لری نظم ایلمکه شروع ایلدم هر چه را بجای  
کهر و در رفتم اول دن هر نه کوه و در که سپوردم  
یعنی اندن بو عالمه کتوردم همه ز الماسی تفکر سغم جمعی سنی  
تفکر الماسندنه دلام یعنی انلرک نظمنه مقید اولدم بسبح

ایلمکه کوه کبی ایدی  
 ده بر یزک  
 اسمی در سنکله

که بشام آوردم جوق سحر لری که شامه کتوردم یعنی صبا  
دن اختامه دکن سعی و اهتمام ایلدم شامها همجو شفق خون  
خورددم جوق کیمجه لر شفق کبی قان یدم یعنی بسیار زنجیت و شفقت  
چکدم مرسله مرسله بر هم نسیم انلری مرسله مرسله بری برینه  
بغلدم عقد بر عقد کهر نسیم انلر دن عقد بر عقد کهر با غلام یعنی  
انلر دن کهر روحانی ایله مرقع عقد لر حاصل ایلدم سیمه و شد  
پی ایرار ققام ایرار ایچون ققام بر سیمه اولدی خواندش سیمه  
الایر از بیام لاجرم نام ایله که سیمه ایرار او قودم یعنی بو  
کتابک نامنی سیمه ایرار قودم قدسیان دست بر آوردند  
قدسیلر چونکه بو سیمه بی کوردیلر ال قالدردیلر یعنی آنی بنده  
ایسته دیلر دعوی نخو نسیم کوردند سخن نسیم دعویسن ایلدیلر  
مهر هایش ز حرد مهر ریای انک مهر لری عقل دن مهر قاجی  
در یعنی عقل بو سیمه نک معانی سی مخصوصند متحیر در عقد  
هایش ز قلاک عقد کتای انک عقد لری فلک دن عقد چوز  
در یعنی عالم علوی به منسوب اولان شکل لر بو سیمه سیمی ایله  
حل و اشکار اولور سیک ان دایره و مرکز دین اول عقد سلکی  
دین مرکزک دایره سی در رشته و شمع شبستان یقین شبستان  
یقین شمعنک رشته سی در سیمه کندوسی مد و اولد و غی  
اعتبار ایله دایره به تشبیه اولمش در سیمه نک رشته سی  
شبستان یقین شمعنک رشته سنه تشبیه اولمش در نقد هر  
عقد وی از گای دگر اول سیمه نک هر عقد نک نقدی بر غیری  
عقد دن در یعنی هر عقد ده ذکر و بیان اولنان احوال بری  
برینک عینی دکل در داده آرایش دکان دگر بر غیری دکانک

ایلمکه کوه کبی ایدی  
 اولان صغاش  
 در سنکله

ایلمکه کوه کبی ایدی  
 اولان صغاش  
 در سنکله

زینت و ادایشنی و برمشدر یعنی جمیع عقد لربری بینه مغایر  
می رسد عقد عقودش بجمله اول سجه نك عقود نك عقدی  
جمله ابرشور یعنی بوسجه فرق عقد در هر يك از دل گره  
جمله گیل انك هر بر عقد كوكلان جمله عقده سنی رفع و محو اید  
در آری نیست که درهای فتوح بوسجه برای تعیین در که فتوح  
قبولری زوگتادت بخونیکه روح و وحك خلوت گاهسته  
اندن اجلیش در یعنی بوسجه در که سالکه اریبیتی در حاصل  
اولان حالت بوکتابدن هم حاصل اولور فتوح در مراد  
روحانی حالمتدر کرت این نسخه و اقبال و شرف اگر بو  
اقبال و شرف نسخه سی افتد از گردیش ایام بگف انامك  
دور و کرد شدن سنك كف و دستكه دوشه یعنی اگر  
بوروحانی اقبال و شرفك حصولنه سب اولور بوکتابه  
وصول بولور ایسك بگفت تقدیرند در که کرت ده اولور  
تا خطاب که معروف در طوق گردن کن و اوین و گوش  
بوسجه بوینکه طوق و قولنگه کوبه ایله یعنی انی هر کز بانگد  
کیدر میوب ایچند اولان معانی بی حفظ ایله بدو صد عقد  
در انرا مفروش انی در و کوهرا ایله مرصع اولمش کی یوز عقد  
صامته زیرا بوسجه جاودانی بردولت و سعادتك وصولنه  
سب اولور که جمیع دنیا دن اولی در اوین کوبه معنی سنه  
در بو که چوق سجه در اری بشمار اولاکه بوسجه بیسی ایله  
سجه کی شمار کله سن یعنی عداد دن اولان سن رسدت  
دست بسر رشته و کار سنك دستك بوسجه سببی ایله  
کارك سر رشته سنه ابرشه یعنی قرب و وصال سبحانی

اینکه در این کتاب  
در بیان عقده سنی  
و محو اید

اینکه در این کتاب  
در بیان عقده سنی  
و محو اید

و مشاهده و جمال رحمانی دن بهره و اولان کار دن مراد  
طاعت و ریاضت در سر رشته دن مراد مشاهده و جمال ذو  
الجلال در دست تقدیرند در چوقه علی سلب از رقی پوش  
کوک یکی کحل سلب چنه همچو اینای زمان بزرق فروش انبای  
زمان کی مرای کحل سرمه نك لومعنی سنه در سب کسوت  
معنی سنه در اینای زمان دن مراد مرای لور در سجه و عقد  
ثریا در دست عقد ثریا سجه سی فلک النك خوات بر  
کوهرا اینی سجه شکست بوسجه نك کوهر نه فلک شکست و  
کساد استدی یعنی فلک سجه به مشابہ ثریای اننه الدی یعنی  
بوسجه به نسبت سنك سجه کک قدر و شرف و اعتباری  
یوق در دی ثریا اولگر کفتم انی رشته کوهر بگفت چونکه  
فلک بو تعرضنی فرام ایلام که خطاب ایدوب دیدم بوسنك  
دست و کفکله اولان کوهر دیزسی که مراد ثریا در که بود  
نقد بلور می صدقت که اول رشته کوهر سنك بلور کی  
مدفکک نقدی در رشته بوند دیزی معنی سنه در  
گرچه بی لام و نور افشانت اول ثریا اگر چه زیاده در  
و نور نشاد ایدیجی در نور اینی سجه دو صد چند است  
لکن بوسجه نك نوری حقیقتکله کی یوز اول قدر در  
زیرا اول سجه ده ستر توحید سبحانی و اسرار و معارف  
مدانی و کلمات روحانی مندیجی نور انی روی زمین را  
بگرفت انك نوری برك یوزی طوقدی یعنی انك نوری  
ظاهری در نور اینی کشور دین را بگرفت لکن یونك نوری  
دین کشور فی طوقدی یعنی بوسجه نك نوری درونی

اینکه در این کتاب  
در بیان عقده سنی  
و محو اید

اینکه در این کتاب  
در بیان عقده سنی  
و محو اید

و دینی در رنگ نوری بیرونی در دینه اندوخته قدر  
بر نفع یو قدر کشود شهر و مملکت معنی سته در نور ان چشم  
جهان روشن کرد انک نور املی جهانک چشمی روشن  
ایلائی نور این دیدن جان روشن کرد اما بوسیله نك  
نوری جانک چشمی روشن ایلائی زیرا بوسیله نك نوری  
روحانی در جهانی دکل در گوجه ان کوه بحر کفنت اگر چه او  
که مراد ثریا در کهن در بیانک کوهی در این تو این در دیده  
سخت لکن بو که مراد سبحة الابرار در تو این سوز در  
دتی در تو این یکی در وجود بولش معنی سته در گویو  
بود ان پایه بلند اگر چه صورت و ظاهره انک پایه و محلی  
بلند و عالی در رفعت معنی این راست بستک لکن بونک  
معنی رفعتی کافی در بوهم معنی در لکن بو که معنی رفعتی  
کافی در ان دن مراد ثریا در این دن مراد بوسیله در که بلند  
قدر در بسند بوند باه غزی ایله در که کافی معنی سته  
در باه فارسیله اولو بسند دکل در گوجه در سلك زمان  
ان پیشت اگر چه زمان سلکنده او پیشی و اول دره چون در  
آری بشمار این پیشت لکن چونکه شمار کتوبه سه یوز یاه  
در زیرا بو کتاب قرق عقد در ثریا فرق دن اسک در  
ان دن مراد ثریا و این دن مراد بوسیله در گوجه انجا  
نرسد دست کسی اگر چه او رایه بو کسک الی ابر شمر  
و بر کسه اندن متنع اولماز مهره ور کرد ازین دست  
کسی اما بوندن چوق کسک الی بیس و را اولور یعنی  
انتفاع دره او ترکی بسیار کسه بونی الله الورد و متنع اولور

نور افقانی  
نور افقانی  
نور افقانی  
نور افقانی

لاجرم خیر الناس من یتبع الناس صیحه بو کتاب اندو اولی  
ایدو کی روشن و ظاهر دره گوجه ان هم وطن ماه و خورد  
اگر چه او هم ماه و افتابک وطنی در این بخور شید ازک  
راهبرست لکن بوسیله خورشید انله راهبر و دلیل در  
زیرا هر کله بو کتاب موجی صیحه عمل ایلیه بهر حال خدای عزوجل  
نك قرب و وصال و وصول بولوب مشاهده و جانندن بهر و در  
اولور خورشید ازک دن مراد حق سبحانه و تعالی صفت در  
جل شاننه کوش کرد و نه چو شید این سخنان فلک قولی  
چونکه بوسوز لری بندن اشتدی شد ز ذوق سختم چرخ زبان  
بنم سوزنک ز وقتند چرخه اورچی و رقص اورچی اولو  
گردون که مراد فلک در چرخه اگر نسبت خوب واقع اولمش  
گفت قدر جنت بنظم سایی پس فلک باکه خطاب ایدوب ددی  
خوب و عالی نظم کتور دک یعنی بوسیله نام کتابی غایت  
خوب و لطیف دیدک احسن الله جزاک ای جایی الله تعالی  
عم نواله سنک جزاک خوب و معنی ایلسون سایی عالی معنی سته  
در جنت سنکلاک معنی سته در لکن بنظم ده اولاد یا سبی الله  
مقصدی اولوب کتور دک معنی سته اولدی احسن باب افعال  
دن و جزی باب ثانی دن فعل ماضی در موقعه و عاده واقع اولاد  
ایچون امر غایب معنی سی و یلور ماه و اختر کهر سلك تو باد  
ماه و اختر سنک سلك و نظمک کوهی اولسون کوه خورد  
پی سپر کلک تو باد افتاب لوحی سنک قلمک پی سپر و  
کاغذی اولسون پی سپر یا میال و چیتمش معنی سته در یعنی  
افتاب سنک قلمک ایچون کاغذ مثابه سنک اولسون بوسیتلر

نور افقانی  
نور افقانی

نور افقانی  
نور افقانی

نور افقانی  
نور افقانی

هم فلك جابنند اولوق روشن وانسب در باد نامهره  
 كل هت بجاي سنجه و نظم تو انكست نماي مادام كه كل مهره  
 برنده در يعنى مادام كه قیامت سبب ايله بو ارض متبدل  
 اولمش در سنك لالی دیزسته بگز سبجه و ابرارك  
 انكست نماي اولسوز عقده اولك در پرده كشای از كشاد كی  
 دل اولكی عقده كوكل كشاره لكندن پرده كشای لك بیا نك  
 در يعنى دل نه در و اندن مراد نه درانی بیان ایلر و بیان  
 انك در پهلوی راستان بوی تو آن رسيد وانك بیا نك  
 در كه كه راست لرك بیا نك ابر شمك ممكن در يعنى مادام  
 بر كسه بر مر شده خدمت و حضور نك چوق زمانه ساكن اولیه  
 اول دل دن بهره و در اولوب صاحب دل اولمان و حقیقت  
 دل دن خبر بولمان راستان ده مراد مرشد لر در محروم ماند  
 هر كه در پهلوی پیش طلبید هر كه انی صول طرفند  
 طلب ایلر اول دل دن محروم فالدی زیرا دل دن مراد  
 صول طرفنه اولان ات پاره سی دكل در كه كه یورك دیر لر  
 زیرا دل دن مراد اگر اولیدی جمیع مؤمن و كافر بلکه جمیع حیوانات  
 هم صاحب دل اولور دی حاله كه بسیار كسه دن بر كسه صاحب  
 دل در ای پهلوی تو دل در پرده ای كسه كه سنك یا نك  
 دلك پرده ده در يعنى دل دن حجاب لری رفع اولمش سن  
 سرازین پرده برونه یا ورده سنك كوكل بو پرده دن  
 باشنی طشم كتور بخش يعنى حب دنیا و تعلقنا سوي و اخلاق  
 ذمیه كه بسیار حجاب اولوب سنی قرب و وصال سببانی  
 و مشاهده و جمال یزدانی دن محروم اولمش و تجلیات ذات دن

رسیدن  
در سنك

اولم

نق خطای تمام  
كل تي ايله در

محروم قوش در دلكه هر سیر بود آورده و اولد كه هر س  
 انك كتور لمنی در يعنى جمیع اسراء و صولف دل سبب ايله در  
 غیرى اعضا ايله دكل در دك در پرده بود پرده و او حضرت  
 حق دن حجاب و پرده ده اولان دل انك پرده سی در يعنى  
 جمیع اسرارك ظهور نه حجاب و مانع در یلدم از پرده و  
 غفلت بدرای ای صاحب دل اولوق استیج كسه بر دم غفلت  
 پرده سندن طشم كل يعنى عقلی ترك ايله باشد این راز  
 شود پرده كشای تا كه بوراز سنك پرده کی كشف و رفع ایدجی  
 اولای يعنى قلبك پرده و حجاب دن خلاص اولامراع ثانی ده  
 بوهم معنی در قاسا كه بوراز پرده كشای اوله نیت این  
 پیکر مخروطی دل حقیقتك دل بو مخروطی شكل دكل در  
 بلکه هست این نفس و طوطی دل بلکه بو شكل مخروطی كه مراد  
 یورك در نفس در و دل طوطی در يعنى نفس باشقه و طوطی  
 باشقه اولوب طوطی نفس ایچنك اولدوغی کی یورك بو خصوص  
 ده نفس و عرش رحمان اولان دل طوطی مثابه سنك در و بر حالت  
 لره كه انك سر و حقیقتنی جهان حق سبحانه و تعالی حضرت  
 یلور كوطوطی ز نفس شناسی اگر سن طوطی دن فرق و تفسیر  
 ایلمیه سن بجداناسی نه شناسی الله حقیق بود سن ناس واری  
 دكل سن شناس بر طائفه دك آدمی بی بر لر دل شری خیر لری  
 است این خركاه دل معنی ده خركه شاه در يعنى خركاه ده  
 قرار ایدجی شاه مثابه سنك در بو مخروطی شكل خركاه در يعنى  
 خركاه مثابه سنك در نام خركه ننه دكس بر شاه بود و شنك در  
 كه كسه شاه خركه نامنی قوم پس خركاه باشقه و شاه باشقه

دلیضا فدر پرده  
مستحق

آی ایا خاندن  
مستحق



اولد و غنی کی بو شکل مخروطی باشقه و دل باشقه در یوحات  
بسیار ریاضت و مجاهدت در صکره میتر و حاصل اولو  
شده دگر باشد و خرگاه دگر شاه غیر در خرگاه غیر دت  
توک خرگاه کن و در شانگزه برای صاحب نظر خرگاهی  
ترك ايله و غاهه نظر ايله یعنی ای عرش رحمان و مظهر  
تجلیات اولاد قلبك وصولنه طالب ایك اشکاره  
کورنن شکل مخروطی در قراعت ایوب بومرشدك  
عضورنده ریاضت و مجاهدت اول تا که اول دلان  
بهره و در اولوب صاحب دل اولاس کلین جان که نشاند  
بکل جان کلین بالجغه دیکدیلمر یعنی خدای عزوجل که  
نورانی روحی ظمانی عبیدك ایچنه قودی بود مقصود  
ازان غنجه و دل اندون مقصود غنجه و دل ایدی زیرا  
جمیع حالت و طاعت و عشق و محبت قلبه مقصود ر بو  
سبب در در که بر کسه و مدح ایلسه لر صاحب دل در  
دیگر صاحب روح در دیمز لر پس معلوم اولدیکه  
مقصود بالذات اولان دل در روح دکل در جان کلینه  
و دل غنجه یه تشبیه اولمش در کلین کل فدانی و درخت  
معنی سته در غنجه و دل چوشگفت کیرد غنجه مثالی  
اولان دل چونکه اچلغه شروع اید در وی آفاق کھفتن  
کیرد آفاق لر نده بهمان و مختلفی اولغه باشلر زیرا  
دل در یار موجودات که نسبت قطره مثابه سنده در دل  
که مراد یورک در غنجه یه شایهتی و اراید و کی زیاده  
روشن در عالم و عالمیات در وی کم عالم و عالمه اولان

نکته بر افکار  
مستحق

جان کلین تشبیه  
اولان کلین

دلده کم و محدود و همچو یک قطره نم در قلم در یای قلم  
ده بر نم قطره سی در یای قلم ده کم و ناپیدا اولد و غنی کی  
چرخ یک غنجه زبستان دلت فلک بو جسامتی ابله کوکل بستان  
بر غنجه در یعنی بر غنجه مثابه سنده در که بستان نسبت  
غنجه ناچیز اولد و غنی کی فلک دله نسبت ناچیز در  
نطق یک نغمه زبستان دلت نطق دلك دستان و ترغما  
بر نغمه در یعنی بر نغمه مثابه سنده در عنصر ناز زبانش  
و زدی چار عنصر دن آتش عنصری انک باغندن بر قرقری  
کل در توده خاک زبانش کوردی توده خاک انک یون  
بر غبار در یعنی دلك وسعت و عظمته نسبت بونلر لاشی  
در یک نفس و از هوا از حشر انک بخردن هوا و باد  
بر نفس کی در هفت در یا صدق یک کهرش یدی دریا  
انک بر کوهنک صدق در یعنی در یای بی پایان  
مثابه سنده اولان دله نسبت بونلر بر قطره مثابه سنده  
در بوبیت دلك او صافی ایچون در نه فلک پیش درش  
دهایری طموز فلک انک قیوسی قتنده بر دهلیز در  
یعنی بر دهلیز مثابه سنده در دهلیز مابین الیابین در  
پیش چیزیش جهان ناچیزی انک بر چیز و وجودی قتنده  
جهان بر ناچیز و معدوم در زیر مشاهده و جمال الهی دل  
سیله میتر اولور یک دمه دیدار دوت هر دو جهانش  
بهاست زیب دست ادبش خاتم دین انک ادبی دستک  
زیب و زینتی دین خاتمی در آسمانی کتبش نقش کلین  
اسمانه مشوب کتاب لوانک نکینی نک نقشی در بوبیت ده

زبان غنجه بستان  
قادر سید  
مستحق

سوره در یک  
مستحق

سوره در یک  
مستحق

بوهم معنی در زمین خاتمی انک ادبی دستنک زیب و زینتی  
در انک نکی نیک نقشی اسمانی کتاب لودر خلاصه کلام  
بود که صاحب دل او در که دین مینه لازم اولان احوال  
جمیعا محیط اولوب اسماندن نازل اولان کتابلر انک  
معلومی اولاه کنج پنجاهی ازک را کتوبت دل انک پنجاه  
کنجک خزینه داری در یعنی خدای عزوجل دن بنده  
لرینه وصول یولان اساره و معارفک مظهر و مخزن دل در  
غیری اعضا به اندن نصیب یوق در نشر احسان ابد منشور  
احسان ابد نشرنک منشوری در یعنی صحیفه دل احسان  
ابد نشرنک محلی در منشور بزات معنی سنه در میوه زار  
گرمش نامقطع انک گرمک میوه زاری مقطع دکلد  
یعنی دوام او زره دره میوه خوار خردش نامنوع  
انک گرمک میوه خواری منوع دکلد در یعنی صاحب دل مردم  
اندن بهر و در اولور و روحانی انواع میوه یه وصول یولور  
گرمش و حرمش ده اولان ضمیر غایب ده راجع در کویا و  
دست خوش ما و تونیت انک کویا بزوم دست خوشمز و سنک  
دست خوشک دکلد در یعنی دل کمسنک زبونی و محکومی دکلد  
در رشته اش مهر کیش ما و تونیت انک رشته سی بزوم  
مهرزری و سنک مهرکی جکیجی دکلد در یعنی انک رشته  
سی کمسنک حکمنده دکلد در مراد دل بر کمسنک حکم و  
تصرفنده اولوق بحال اید و کن اشعار در زبیرا هر کس کند و  
کوکلنک زبونی و مفلونی در دست خوشی بوند و یونک  
کی بخاک زبونی و محکوم و معنی سنه در بلکه مادرا

این کتاب در بیان معنی کلمات است

این کتاب در بیان معنی کلمات است

گفت او دست خوشیم بلکه بز انک کف و دستنک دست  
خوش یعنی انک محکوم و زبونی اینر بسته رشته او همه  
و ششم مهر کی بز انک رشته سنک بسته سی و بندی اینر  
یعنی دلک تمام زبونی و محکومی اینر یعنی بوجوق و دانه  
تسبیح رشته بغلمش اولدوغی کی بز هم انک حکم دارری  
رشته سنه انجلین بغلمش اوست چون باد صبا ما چو غبار  
او یعنی کوکل باد صبا کی در بز غبار کی اینر یعنی غبارک  
حرکتی باد دن اولوب انک زبونی اولدوغی کی بز هم انجلین  
کوکلک زبونی اینر اوست چون ابر چمن ما چو غبار او یعنی  
کوکل چمن و اشجارک سجای کی در بز بهار کی اینر یعنی اشجار و  
نباتاتک نضارت و لطافت و حصول و نشو و نما سی سحابک ابد  
اولدوغی کی بز هم دخی انتفاع و نشو و نما موز و جمیع جسمانی و  
روحانی احوال المزک حصولی کوکل دن در پس هر کسه لازم در  
کوکلنی پاک ایلیه تا الامن اتی الله بقلب سلیم دن بهره و اول  
گردد مسکین ز زمین چون خیزد مسکین و بی قدرت غبار بردن  
هوا یه نیجه فالقره گرفته در دامن باد او بزده اگر غبار بادک دامنه  
تعلق ایلیه بیت همچو کورد این تن خالی نتواند برخاست  
از سر کوی کوردان و کوه عظیم افتادست کی گشتد سبز سر  
از خاک چمن چنک خاکندن سبز قحی باش چکر و نیجه ظاهر  
ایلور رشته ابر نیکنده رسن ابرک رشته سی هواردن که  
رسن بر اقمه مش ایکن یعنی چمن اوزر سحاب دن رشته  
مثال اب واقع اولمش ایکن سبز و نباتات خاک دن ظاهر  
اولوب بند اولما ز لر رسن ایپه مست از و بخشش و بخشایش

این کتاب در بیان معنی کلمات است

این کتاب در بیان معنی کلمات است

بنم بخشش و بخشایش از اندام در بعضی کوه کل در در بوم وجه در  
بنم بخشش و بخشایش از اندام در دست از و گامش و افزایش  
بروم نقصان و ترقی از اندام در بوم وجه در بنم نقصان  
و ترقی از اندام در زیر هر کله قلبی حب دنیا و تعلق ماسوی  
دن پاک و خالی ایلیه عشق و محبت بزدانی و مشاهده جمال  
سبحانی دن بهر حال بهر و را اولور تن بجای زنده و جان زنده  
بسم جانله دیری در و جان دله دیری در نیت هر جانور  
از زنده بدلی هر جانور دله لایق دکل در بعضی هر ذی روح  
دل یوق در جانور جان لومعنی سنه در که عرب حیوان دیر  
که انسانه و حیواناته شامل در زنده بودن بدلی از محرمیت  
قلبه دیری اولمق محرم لك دن در بعضی زنده دل اولان  
کسه صاحب دل اولوب خدای عزوجل به محرم اولور و  
مشاهده جمال الهی به وصول اولور این هنر خاصیت اربیت  
بوهنر آدمی نك حاصیتی در بعضی بوجالت بی ادمه مخصوص  
درو بی دل زنده چه مرد آری چه تو زنده دل سن بعضی سن که زنده  
دل دکل سن مردار نه سن نه سن یعنی سن آدمی دکل سن جینه سن  
زنی شرف مانك چه دیوار چه تو بوشرف دن که قالمش سن  
دیوار نه دز سن نه سن خلاصه و کلام بود که بوی سن زنده  
دل دکل سن مردار و دیوار ایله سنك فرقك یوق در مردار  
دن مراد جیفه در دل بتدبیر خرد نتوان یافت عقلك تدبیر  
وسعی ایله بیان اولان دلی بولمق ممکن دکل در زمره ذکر  
اولنان دل عشق الهی ایله اولور بگذر از خود که بخود  
نتوان یافت کند کد کج یعنی کبر و انانیت و اخلاق ذمیه

این کلام در بعضی کوه کل در در بوم وجه در

این کلام در بعضی کوه کل در در بوم وجه در

حاصل

پاك اول که اول دله وصول بولمغه قادر اولان سن زیرا اولادی  
کبر و انانیت و اخلاق ذمیه ایله بولمق ممکن دکل در بوجالت خود  
هان عشق الهی ایله میتر اولور مشوی هر کله اجامه و عشق پاک شد  
او زحرص و عیب کلی پاک شد شاد باش ای عشق خوش سودای  
ای طیب جمله علتها بما ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو  
افلا طون جالینوس ما این که در پهلوی حب می بینی بوی که مصل  
طرفه کور رسنه اگر پهلوی ازود چینی اولی در اگر پهلوی  
اندن دیر سن یعنی اندن اعراض ایلیه سن زیرا سنك قلبك  
که مرشدك ارشادی ایله تیر لك دن خلاص اولوب روشن  
و یوزانی اولمش در اول دل صافی قلب در و عشق الهی دن  
بی بجم در الایم انی الله یقلب سلیم به اولان قلب دن  
مراد عشق الهی نك غیر بسندن خالی اولان قلب در  
دستی جوئی که در پهلوی بش زنده دل لکه طالب ایک بررات  
طلب ایله که انك پهلوی حضورنك دل و جان زنده شود از  
بویش دل و جان انك بوی و رایحه سندن زنده اولان است دن  
مراد مرشد کامل در که انك وجود شریفك اولان نجات  
دعمانیه دن طالبك دلی و جانی حیات ایدی ایله زنده اولوب  
جمال الهی نك مشاهده سندن بهر و را اولور ساکها خودی جگر باید  
خورد بومر ادك مصولتک ییل لوجکر قانی یمک کرک یعنی  
بسیا جتد و جهد ایدی ب روز و شب ریاضت و مجاهدت  
خالی اولمق کرک خاک در کحل بصر باید کرد مرشد و صول  
بولاقدن صکر انك قیوسنك خاکنی چشمه سره ایلمک  
کرک یعنی ارادت کلیه کتور ب جان و دلان انك امر نه

این کلام در بعضی کوه کل در در بوم وجه در

این کلام در بعضی کوه کل در در بوم وجه در

این کلام در بعضی کوه کل در در بوم وجه در

اطاعت ایلمک کردی . بویکه از زندگ دلی یایی بویکه اولاکه زندگ  
دلک دده بوی بولاسن یعنی بهره ورا اولاسن . در دگر  
زندگ دلی آری روی . پس زندگ دلک بولنه یوزکتور  
یعنی اول سینه سالک اولاسن مهراج اوله اولان زندگ  
دلی یا مصدر ایچون در وحدت ایچون دکل دره دل شود زندگ  
زیچویشتنی . کوکل بیجود لقا و افنای وجود دن دیری اولور .  
که زیچویشتنی و بیسار فنی بر علمک دن و بسیار فنی لک دن  
دیری اولماز یعنی زندگ دلک علم و قتله میسر اولماز .  
نه اگر حاصل خود را سوزی . که تحصیل چراغ اثر و زی . اگر  
کند و حاصلکی یا قه سن اولی و انفع در اندک که آنک تحصیله  
چراغ شعله نندور سن یعنی عشقک حصوله لازم اولان  
بودر که کسب و تحصیل ایلد و کک علوم و فنونی بالظلیه  
فراموش ایلیه سن بروجهله که کوییا بر حرف بلخز سن زیر علوم  
و فنون دن کبر و وجود حاصل اولور بوجالت خود عشق  
الهی نلک حصوله مانع قوی در بیت نیت در کوع و دلم  
جز اکی قامت دوست . بکنم حرف دگر یاد نداد استادم .  
زیچویشتنی آوردن . بی خویشتنی لکه بوله کتور مک  
یعنی بیجود لقا و افنای وجود . وصول بولمق بهتر از دگر چراغ  
خوردن . اولی و انفع در علوم و فنون تحصیلدن اوتری  
ساکه چراغک تو تننی میگردن یعنی کیجه لوره تحصیل دن  
اوتری چراغ یا قوب زحمت و مشقت میگردن افنای وجود  
و اصل اولمق اولی دره کون از خود نشینتی بفرآه . اگر سن  
خود اخلاق ذمیله دن خلاص اولوب فراغ و جمعیت خاطر له

نورنی نخل مضاعف  
نورنی نخل مضاعف

اوتور میسه سن . روشنائی ندهد دود چراغ . چراغوک توتنی  
ساکه روشنائک و بریز یعنی چراغک کسب ایلد و کک علم دن سنک  
قلبک روشن اولماز . چراغی چه شوی رو بر آه . اول چراغله  
یوله نه متوجه اولور سن . که کند دود و بیت نامه سیاه . که آنک  
توتنی سنک نامکی سیاه اید یعنی اول علمک کسب و تحصیلنه نه  
سعی ایلور سن که ساکه اندن خسار و نقصان لازم کله . بوجراغی  
که نباشد دودش . پس سن بر چراغ طلب ایله که آنک توتنی اولمیه  
دخما ساز سوی مقصودش . انی مقصودک جانبته رهنمای  
و دلیل دور . یعنی ایله بی دود چراغ دن مراد مرشد کامل دد  
که شک و ریب سز سنی درگاه احدیته ایرشد و رب . پرتوی  
نقد دلی پرست آن . اول چراغ که دیدم اندن مراد مرشدک  
کوکل نورنک پرتوی در . که چو خورشید جهان گیرست آن .  
زیرا اول نور افتاب کبی جهانی طوقی چی در یعنی جهانی بالتمام  
در و ش ایچی در مرشدک کوکل نوری هم انجلیبی در بلکه  
افتابک اورد در خورشید مضاف اولوب معنی بووجهله  
اولمق هم لطیف در زیرا آنک نور دلی جهانی طوقی یعنی  
روشن ایچی افتاب کبی در . دیکه بسند ازان نور فرید  
پس اول نور دن امران ایلمکی بکنم و روا و معقولی کون  
هستی خویش در آن نور بیات . بلکه کند و وجودکی اول  
نورده منعدم و افنا ایله . بوهم وجهه در کند و وجودکی اول  
نور فدا ایله . همچو خورشید بخود آتش نرنی . افتاب کبی اگر کند  
آتش اور میسه سن یعنی اگر افتاب کبی بر نور و بر حرارت اولمیه سن  
عشق الهی انشیا . که شوی میخ دم خویش نرنی . فرضا اگر مباح صدق

نورنی نخل مضاعف  
نورنی نخل مضاعف

نورنی نخل مضاعف  
نورنی نخل مضاعف

که

اولا س لطيف دم او را مازنی یعنی مرشد کامل یکی خوش نفس  
اولوب مرده ایا ایلمکه قادر او مازنی زیبا وجود بوجالت تمامه  
قوی در حکایت عین القضاة هدای که از همه دانی موی  
شکافت هر چند چون موی بر خود نیافت تا بصحبت احمد غزالی  
نشافت سر رشته این کار نیافت عین القضاة هدای که بسیار  
وجیه علوی بلیج لک سبند قلی یار ردی یعنی زیبا مدقق ادبی  
سلوک احوالنه وصول بولیبوب عشق الهی در بی بهر اولد و غیبه  
زیاده الم و غنندن کند و اوزد موی کمی قوریلوردی یعنی حد  
بیرون مضرب و منقبض اولوردی مادام که احمد غزالی نکه  
صحنه سارا ایلدی یعنی مادام که آله مرید اولدی بو کارک  
اصلی بولدی یعنی عشق الهی دن بهر و اولوب سلوکه  
منها اولدی . مردم دیده و روشن خرد آن . روش خرد لک  
بکی یعنی علمانک کزین و کزیده سی و مشایخک ممتاز و زبده سی  
بجز آتش همه بین و همه دآن . علم در یاسی کورسی لازم اولانک  
جمعی سنی کورجی و بلندی لازم اولانک جمعی سنی بلیجی که  
مراد عین القضاة هدای در . سن که در مدرسه تاریخ علوم .  
برد شد حاصل او کچ علوم . زیاده که مدرسه لرد علوم ریختی  
التدی که علوم کچی حاصل اولدی . لیک از آن کچ بجز ریخت  
ندیده . لیک اول کجندن و کجندن غیر کورمندی زیبا اول علوم  
انک مراد نکه حصوله وسیله اولدی . بوی از ستر حقیقت  
نشند . حقیقتک سرندن بر بوی استقام ایلدی یعنی آذن  
بهر و اولدی روی همت بصفا کیشان کرد . مراد وصول بوی  
ایچون همت بوزنی صفا کیش لر ایلدی یعنی ارباب سلوکه متوجه

باید فعل ماضی  
در دست

اولوب انلره مصاحبت ایلدی . کسب علم از کتب ایشان کرده انلرک  
کتاب لرندن علم کسب ایلدی یعنی اصحاب حقیقتک کتاب لرنی  
مطالعه ایلدی صفا کیشان دن مراد مشایخ در . کچه عمری بر آن  
راه سپرد . اگر چه بر عمر باشی ایله اول یوله کندی یعنی زیاده سی  
واهتمام ایلدی ره آذانی نیز بمقصود نیر . آذن دخی مقصود  
یول التمدی یعنی تصوف کتاب لر نکه مطالعه سندن ستر  
حقیقته اطلاع مینس اولدی . در ره عشق نشد صاحب دل .  
عشق الهی یولنده صاحب دل اولدی . کوهر دل نشد او را  
حاصل . اگر کوکل کوهری حاصل اولدی یعنی دل دن بهر و  
اولدی ناکه ناکه نیر اقبال نیافت . ناکه انک سعادت و  
دولتی افتابی رخشان و طالع اولدی . ره سوی احمد غزالی  
یافت . احمد غزالی نکه جانبته یول بولدی یعنی آله مرید  
اولدی بو احمد غزالی محمد غزالی نکه برادر ی در . نیر  
دن مراد ماه و خورشید در . رشته و عهد بقرالی بیت .  
عهد رشته سنی غزالیه بغلدی یعنی احمد غزالی به ارادت  
کتوب بیت ایلدی . ستر این رشته اش افتاد بدست .  
لاجرم سر رشته انک الله دوشدی یعنی عشق یولنده  
ستر حقیقت دن خبر دار اولوب صاحب دل اولدی بود  
در خدمت او روزی بیت . بر یکی کون انک خدمت  
و حضورنده اولدی . پس همه روزی به بهر کوزی ریت .  
پس جمیع عمر نکه سعادت تله دیر لادی پس بوند مکره معنی سنه  
اولم هم ممکن در زهی سعادت اول کسیه که بوجالت آله مینس  
اوله بیت وقتها وقتی بر اسودی نتم . قال مولای لطفی لا تنم

کتاب

کتاب

کتاب

یا فت بیبا بصری از رویش. عین القضاة همدانی حضرت لری قدس  
سه العزیز احمد عزالی نک قدس سه العزیز روی حضور زنده  
روشن و بنا بر بصر بولدی لاجرم صاحب نظر اولدی برود  
روشن دلی از بخلویش. انک پہلو و صحبتند ن بر روشن  
دل التدی یعنی آه بو آکی عالت بصر اولدی بیت گر تو شکت  
منه و مر شوئی. چون بصاحب لری گوهر شوئی. از نفس طائر  
روشن بر زد. تن قفسندن انک روحی مرغی پرواز ایلدی  
یعنی برحالت و وصول بولدی که مراقبه به آنک روحی عالم الہی  
جانبنه فی الحال وصول بولور دی. و زبیر نور دیش سر بر زد  
وانک کوکلنک نور ی چشمند ن ظاہر اولدی لاجرم تحقیقی  
و پنهان اولان احوالی مشاهده ایلمک قادر اولدی. و  
ما رأی شیئا إلا ورأی. فینہ نوراً لله فی ظل سومی. چونکہ  
اول حالت لوح وصول بولدی پس جہانہ بر شئی کور مدی  
الا انہ غیر سایہ سندہ انہ تعالی نک جل شانہ نور ی  
کوردی مراد جمیع موجودات به خدای عزوجل نک  
نور ی مشاهده ایلدی و صاحب نظر اولدی دیگر بیت  
جہان برأت حین شاهده ماست. فشاہد و جہہ فی کل درآ  
بسمہر کسیکه بو مرتبه به وصول بولہ اول کسیه صاحب  
نظر در. از خدا کون و مکان بر یافت. کون و مکانی  
خدای عزوجل دن مملو و پر بولدی. وانہ معکم  
ایما کنتم آیتند ن بو معنی ظاہر در. وز یکی مرد  
و جہان را بر یافت. و بر بردن جہانی مملو و پر بولدی  
یعنی وجود باری جمیع موجودات احاطہ ایلش کوردی

رای فعل  
فعل ماضی  
ما رأی فعل ماضی  
منی در

یافت فعل ماضی  
مکمل

دیدیک واجب ممکن برقع. برقع ممکن بر واجب کوردی  
واجب دن مراد حق سبحانہ و تعالی حضرتی در عز اسمہ  
کہ ممکناتی ذات پاکنه نقاب و حجاب ایلش در بوب  
دن لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار.  
حسبجه کسیه انی مشاهده ایلمک قادر دکلمه بیت  
اولو الابصار را در هر دو دیدک. زلا تدركه میل  
عم کشیدک. نوریا و طالع ممکن مطلع. انک نور ی  
دمبدم طلوع ایدی در و اول نورک طلوع ایدی یک  
محل ی ممکن در بوبیت به بو وجهله معنی ممکن در  
مکن برقع لو بر واجب کوردی انک نور ی دمبدم  
طلوع و ظهور ایدی در و ممکن اول نورک طلوع  
و ظهور ایدی یک محل در برقع بونه آصد قلبی نشه  
در بترکی بجه. ظلت خویش در آن نور بیاخت. کند  
ظلمت ی اول نورده محور منعدم ایلدی یعنی اول نور  
سبیلہ اوصاف بشریتدن خلاص اولوب صافی نور  
اولدی نتکہ بوکہ اشارت اولور. بلکه خودک  
همگی نور شیناخت. بلکه کند و سنی جمیع نور فہم  
ایلدی زیرا نور الہی نک غلبہ سبیلہ نور محض اولوب  
انکہ وجود مند ن ذرہ قدر اثر قالدی مناجات در  
اشارت به بقراری و شجره دل در مہب ریاح و خواطر  
مختلفہ و طلب توفیق تحقیق سخن شمره و آن شجره است  
بو محل مناجات در خواطر مختلفہ ریاحنک مہبتند  
دل شجره سندک بقرار لغنه اشارت بیابندہ و تحقیق

اشارت فعل  
ما رأی در

اشارت فعل  
مکمل

اشارت فعل  
مکمل

سُخْنِكْ تَوْفِيقِي طَلَبْ دَرْ كِه سَخْنِ اَوَّلِ شَجَرَه نَكْ شَرَه سَخِي  
مَهَبْ بُونَه مَصْدَر مَبِي اَوْلَقْ اَنْسَبْ دَرْ كِه اَسْمَاكْ  
 معنی سنه اولور. و اسم مكان اولوق هم قابل در.  
رِيَاغْ جَمْع رِيحْ دَرْ سَخْنِ اَطْرَافِ جَمْعِ خَاطِرْ دَرْ . اي رانده  
تَوْ بَرِخُونِ دِلِ مَا . اي خدا سنك اندوه و غمگين  
بِرُومْ كُوكَلْمَنْ بَرِخُونِ دَرْ . دمبدم از تو ديگر كُون  
دِلِ مَا . دمبدم سندن بزوم كوكلمن دكر كُون  
 و متبدل در . خُونَه نَسَبِ دَمبدم خُوبِ وَاَقِعْ دَرْ  
دِلِ مَا دَر رَهْتِ افْتَادَه بَرِيْتِ . بزوم كوكلمن سنك  
 يولكه دوشمش بر بردر . يعنى بر قناد مثابه سنه  
 در . كِه بَرُو بَادِ هَوَا رَا كَذَرِيْتِ . كه انك اوزره  
 باد هوانك او غرق لغى واردر . بر دَرْ مَرَادِ بُونَه  
 قناد در بر توي در . وَايِ مَا كَرْتَقْ قَرَارِشِ نَدَهِي  
 بزه واي و هزار الم لري خدا اگر سن كه قرار و ثبات  
 و بر ميه سن . بِهَرِ خُودِ مَيْلِ بَكَارِشِ نَدَهِي . كندلانا  
 اوتري كه كار و طاعته ميل و بر ميه سن . يعنى  
 كوكلمن كند و جانبكه متوجه ايلميه سن . قرار و كار  
مَتَّصِلِ اَوْلَانِ مَهْرِ غَايِبِ دَلَه رَا جِهْ دَرْ . بر دَرِ  
خُودِ نَدَهِي تَسْكِينِش . كند و بابله اوزره اكا  
 تسكين و ثبات و بر ميه سن . مَرْفِ تَمَكِينِ نَكْنِي تَلْفِينِش  
 تلويى دن خلاصايد و ب كه تمكين حرفنى تلفين  
ايلميه سن يعنى انى تمكينه ابر شد بر ميه سن .  
بِنَكْ جَاهِي كِه بَدَاغِ تَوْ خُوشْتِ . بنده جامى كه ايجي خدا

ايجي  
 باده  
 ايجي  
 باده

سَنَكْ عَشَقْ وَ مَحَبَّتِكْ دَاغِي اَيْلَه خُوشِ وَ مَسْرُورِ دَرْ  
بَعْرَاغِي زِيچَرَاغِي تَوْ خُوشْتِ . سنك چراغكدر بر فروغله  
 خوش و مستلى در . يَا دِخُودِ رَا حَتِّ جَانَشِ كَرْدَانِ كَنْدُو  
 ياد و ذكرى انك جانك راحت و حضوري ايله .  
نَامِ خُودِ وِرْدِ زِيَانَشِ كَرْدَانِ . كند و ياد و ذكرى انك  
 جانك راحت و حضوري ايله . كند و اسم شريفكى انك  
وَرْدِ زِيَانِ اَيْلَه تَا كِه مَاسَوَايِ فَرَا مَوْشِ اَيْلَه . بگره مهاي خود  
بِيَا كَنْ . انى كرم لكه بينا و روشن دل ايله . بشاهاي  
خُودِشِ كُويَا كَنْ . انى كند و حمد و ثنا لره كويا ايله .  
تَا كِه غَيْرِكْ ثَنَا سَنْدَنْ فَا رِخِ اَوْلَه . بروي ابواب  
مَعَانِي نَكَشَائِي . كه معاني قبول رنى آه . رَه بَاسَرَارِ  
بِهَانِي بِنَهَائِي . نهاني سر لره بول كوستره پشتيش باش  
بِتَوْ فِيقِ سَخْنِي . سوز تو فيقنه كه معين و ظهير اول .  
اَوْدَشِ دَرُويِ بَتَحْقِيقِي سَخْنِي . انك روى و توجهنى  
سُوزِكْ تَحْقِيقِنَه كَتُورِ . تاكه انك جميعه كلماتي خوب  
و لَطِيفِ اَوْلَه عَقْدِ دَوْمِ دَرِ شَرَحِ سَخْنِي كِه نَفِيسِي  
تَرْبِي كُوهرِ صَدْفِ اَدَمِيَّتِ . عقد ثاني سوزك شرح  
 و بيانده در كه اول سوز ادمى لك صد فنك  
نَفِيسِي رِكْ كُوهرِي دَرِ و لَطِيفِ تَرْبِي زِيورِ شَرَفِ  
اَسْمِيَّتِ . و استيت شرفنك لطيف رك زيب و زيور  
 در زيرا ادمى نك حيوانات دن شرف و امتيازى نطق  
 و سخن اعتبارى ايله در . اِي قُوِي رِبْقَه اِخْلَاصِ  
بِتُو . اى كسه كه اخلاص ربقه سى سنكاه قوى در .

كندانه ابراهيم  
 در مستر

بكشاي اعجاز در  
 مستر

یعنی اخلاص همان آدمی به مخصوص در حیوانات بودند  
بی بهره در خَلَقَتْ لَطْفِ سَخْنِ خَاصِ بِنُو لطف سخن  
خلعتی سگ خاص و مخصوص در حیوانات بود حالتدن  
محرورم در رتبه و اول ابی در که چای برده حیوان لرك  
بویینه یا خود ایغنه باغلو لرك بِحَرِّ مَعْنَى زِ سَخْنِ بَرِّ كَهْرَسَتْ  
معنی در باسی سوز جهتدن بر کوه در هَرَبِكْ اَوْبِنَه  
کوش هَرَسَتْ اول کوه لرك هر بر سی هر قول اغنك کوبه  
سی در یعنی زیاد مقبول در اَوْبِنَه كُوبَه در بلورین  
صدف چرخ کهن کهن چرخك بلور رنگ لو صد فند  
نپست والا کهری به ز سَخْنِ سوزدن بکند و لطیف بر کوه  
یوقا در سَخْنِ از عرش برین آمده است سوز بلند  
عرش دن کلمش در بهر پا کانه بزمین آمده است  
سوز باک لردن او تری زمینه کلمش در یعنی بو عالمه  
نزول اولمش در سَخْنِ اواز بر جبر بلیت سوز  
حضرت جبرئیل قنادی نک اوازی در زیر حامل  
وحی او در روح بخش از دم اسرافیلست سوز اسرافیل  
نفسند روح بخش و حیات افزاد یعنی اگر چه نفخ  
صور که اسرافیل دم و نفسی سببی ایله ظاهر اولوب  
موتی به حیات بخش اولیس در لکن سوز حیات  
بخش لفته اندن زیاد در نپست در کان کهری  
بهر آرزین کانه بودند یعنی سوزدن لطیف رك  
بر کوه بوق در یادرا امکان هنری بهتر آرزین  
یا امکان بودند یعنی سوزدن اوردن بر هنر بوق

سوز بوق در  
تاکید آید  
در سوز

سوز بوق در  
تاکید آید  
در سوز

در زیر اعلیٰ شریف برهنه بوق علم خود سوز له  
حاصل اولور کانه معدن نامه و کوبه بان طی شده است  
کوبه و عالم نامه سی اول سوز له طی و منتظم اولمش در  
یعنی عالم و عالمیانك احوالی سوز له نظام و انتظام بوق  
هر کس سر و مراد ن ظاهر و اشکاره ایلی آدمی آدمی از  
وی سکه است آدمی انك سپیدن آدمی اولمش در بیت  
بِنَطَقِ اَدَمِي بَهْرَسَتْ اَز دَوَابِ دَوَابِ اَز بُوْبَه کَرَنگویی  
صَوَابِ فضل کله و شرفی نامه باوست قلک فضل و  
قدری و نامه نک شرف و اعتباری سوز له در عقل  
کرمی و حکما به باوست عقلک حکما به سنک کرم  
لکی یعنی عقلک حکم و حکومت و مشکل کشای لکی سوز له  
در زیر اگر سوز اولسه عقل خود نماید لوق و جولان  
ایلمکه قادر اولماز دی کوبنودی سخن تان رقم  
الکر تانه رقلو سوز اولمبیدی نشندی لوقه و قلم  
لوقه و قلم لوقه و قلم که موجود در لوقه و قلم اولماز دی  
زیرا جمعی سی گن دن اولمش در قلم و لوقه بکار  
سخنند قلم و لوقه سوزک کار و عملند در زیر سوز  
اولسه قلم و لوقه هر بر عماله بر امزه روز و شب  
نقش و نگاری سخنند روز و شب سوزک نقش  
و نگاری در زیر لوقه و کتاب به سطور اولان اگر  
قلمک واسطه سیله در لکن مقصود بالذات اولان  
سوز در لوقه و قلم دکل در بسخن رنگه شود نام همه  
جمعی سنک نامی سوز له دیری اولور زیر لطیف

آدمی با نیت  
بجمله در



کتاب بر تالیف اولوب اصحاب سعادت لک نام و وصف  
 ایله معنوی اولوب قیامتہ دکن باقی قالور بسخت  
 بختہ شود خام همه جمیع سنک خامی سوزله بختہ  
 اولور یعنی جمیع سنک مرادی سوز واسطه سبل  
 حاصل اولور ذل که لب تشنه بآب سخت دل که سوز  
 آینه لب تشنه و عطشان در بختہ و خام خراب سخت  
 بختہ و خام سوزک خراب و هلاکی در یعنی سوز کرکسه  
 نیک و لطیف کرکسه زبشت و کشیف اولور دل که تمام  
 رغبت و میل ایله طبع ماخرم از اندیشه اوست  
 بزم طبعن انک فکر و اندیشه سندن خرام و شادان در  
 خرم آنکس که سخن پیشه اوست فرم و سرور در اول  
 کسه که سوز انک پیشه و صنعتی در شب که از فکر  
 سخن بشت عمیم کیمه که سوز فکرندن ارقه موز بگوشت  
 در فرق را کرده رفیق قدیم فرقی قدیم  
 رفیق و قریب ایستور یعنی خلقه مثال اولوب فکر  
 در ریاسته غوام اولور ز خلقه خاتم صدقیم  
 یقین اول حال ده صدق و یقین خلقه ساینز  
 دل نکلین حرف سخن نقش نکلین دل نکلین در سوز حرف  
 اول نکلین نقش در یعنی دل نکلین و حرف سخن نقش  
 نکلین مثابه سندن در فقی معنی سنه در بترکی یوزک  
 معنی قاشی که کشد در نک ران مرکب جم سوز کاهی  
 جهک مرکبئی اول یعنی نک التنه چکر یعنی کاهی باد  
 اوزر سوار اولور مراد حیرت تکلم ده سوزک نفسله

این سخن بوند آید  
 تالیف اولور  
 بسخت

اوده مراد  
 سوز در  
 کسه

قائم اولوب ظهور بولسی در جم دن مراد بوند سلیمان  
 پیغیر در مرکب جم دن مراد یاد در که بوند مراد نفس  
 در ران اولیق معنی سنه در نک کاف عز ایله بوند  
 زیر معنی سنه در بترکی الت که بروم اوزد از هند  
 حشم کاهی هند دن رومه حشم کتورر یعنی کاهی اق  
 کاغذ اوزر سیاه مرکبیه یا زیلور هند دن مراد سیاه  
 مرکبیه مملو اولان دوات در روم دن مراد اق  
 کاغذ در حشم دن مراد کاغذ اوزر سطور اولان سطور  
 حشم عسکر معنی سنه در کوش از آن گوکبه و جم نگره  
 کوش اندن جهک گوکبه و شوکت نظر ایله یعنی قولق  
 حین تکلم نفسله وجود بولان کلماتک ظهور فی استماع  
 ایله اول کلمات کویا سلیمان پیغیر در عم که باد اوزر سوار  
 اولمش در چشم از بی غالیه و هند چرد چشم بوند  
 هندک غالیه سنی اوتلار یعنی چشم اول سیاه مرکب  
 ایله یا زلمش سطرع نظر ایدوب اندن بهر کیر اولور  
 سیاه مرکبیه یا زلمش خطوط غالیه و هند تشبیه اولمش  
 در مصراع اول دن کوش بهر و اولور چشمه لرندن  
 نصیب یوق در و مصراع ثانی دن چشم بهر کیر اولور  
 گوشه اندن بهر یوق در بوسب دن انی گوشه  
 بونی چشمه نسبت ایلدی گوکبه طنطنه و شوکت  
 زیر این دایره و بی سرو بی بوز یاره واسطه و عریض  
 دایره نک التنه یعنی جهانده توان مدح سخن  
 جز بسخت سوزی مدح ایلیک ممکن دکل در سوزدن

این سخن  
 نقل خاتم  
 در متن

این سخن  
 نقل خاتم  
 در متن

غیری ایله میرد کل دره مدع کویان کید فلك معراجند  
 مدع کویلر که فلك قدر لوردره گاه مدحت سخن مجتهد  
 مدع وقتند سوز محتاج لوردر یعنی میدان فصاحت  
 وعرضه و بلاغت ده اسب طبیعت هزار گونه جولان  
 و پروب بلند پرواز لك ایدن شعراء ذوق فوی برکسه  
 مدع ایله که قصد ایله لور بهر حال سوز محتاج اولور لور  
 جت سخن کویفنا نامزدست سوز دن غیری که او فایه  
 نامزد و جنت در مدحت و مادی و ممدوح خودست  
 مدحت و مدع ایدجی و مدع اولمش کند و سیدر یعنی  
 سوز هم مدع در وهم کند و سنی مدع ایدجی در وهم  
 مدع اولمش در خلاصه و کلام بودر که سخن بواج  
 و صفه موصوف در سوزک فایه نامزد و قرین  
 اولمی نفسه متصل اولدوغی اعتبار ایله در نفس  
 خود بر دم موجود و بر دم معدوم در فنا بر نه غنا  
 اولمق که تر تم معنی سنه در غنا و بر مز ممدوح مضاف  
 اولمق لطیف و ممدوح دکل در چون سخن راه سفر  
 پیشی گرفت چونکه سوز سوز بولنی اوکنه طوتدی  
 قوت و قوت همه از خویش گرفت قوت و قوی جمعا  
 کند و سندن طوتدی زیرا سوزک غیر هیچ بر وجهه  
 احتیاجی یوق در رخت بر داخله و راز نیفاد رخت  
 و اسبابی راز داخله سی اوزره قودی یعنی راز محرم  
 و قرین اولدی بای بر طاریم اعجاز نهاده ایاغنی اعجاز  
 طاری اوزره قودی یعنی اعجاز مرتبه سنه وصول

ایضا مدع سخن  
در مسکن

قوت فطری  
در مسکن

بولان

بولدی اعجاز بوند طارمه تشبیه اولمش در طارم قر  
 او که سیاه کجه دن در داخله سفری اشتر معنی سنه در  
 قهت نری کرانان همه برده جمع زیاد بهالو متاع لک  
 قیمت و قدر و راحت التدی نامه و سخن بیانان بستور  
 سخن بیان لورک نامه سنی محو و منعدم ایلادی حامل بر  
 ودیعت سخنست و دیعت سرنک حاملی سوز در  
 زیرا بوی بهر حال سوز له حاصل اولور بر غیر کین سنه  
 ایله حاصل اولان رهبر راه شریعت سخنست شریف  
 بولنیک رهبر و دلیلی سوز در زیرا احکام شریفک  
 اجراسی سوز ایله میسر اولور شرح دستور کمال  
 ازوی یاقت شرح شریف کمال و استحکام قانونی اند  
 بولدی دست بر امین زوال ازوی یاقت زوال امنی  
 اوزره قدر فی انده بولدی یعنی سوز سببی ایله  
 زوال دن خلاص اولوب امن و بقا بولدی زیرا اگر  
 کتابلورده مسطور اولسه شرح شریفک احکام و احوالی  
 ثبات و بقا بولمازدی و کسه اندن منتفع اولمازدی  
 لکن تدوین کتب سببیه قیامته دکن باقی اولدی  
 نکته اصل بیان کرده اوست اصل نکته سی انک  
 بیان ایلنمشدر یعنی سوز له بیان اولمش در  
 چشمه و فرع روان کرده اوست فرع چشمه سی  
 انک روان ایلنمشدر یعنی فرع روان و عیان  
 اولمی سوز سببیه ایله در مراد اصل و فرعک ظهور  
 و شیوعی سوز واسطه سببیه وقوع بولوغن اشعار

دستور قانون  
مشحون  
یاقت فطری  
در مسکن

در اصول و فروع هم اشارت وارد در کلی از باغ وفا  
 ریخته است. سوز و فایا غندن از و کلمش بر کل در معنی  
 اندن ظاهرا و لمش بر کل مشابه سنده در در نسیم نفس  
 او پخته است. نفس سینه اصلش در معنی نفس سبب ایله  
 وجود و ظهور بولمش در. کوش را آمد بولیش بمشام.  
 انک رایحه سی قولفک مشامنه کلمش یعنی همین تکلمه  
 انی کوش استماع ایلمش. سخن کرده لب نا طقه نام. قوت  
 ناطقه نك لبی که سوز نام ایلمش یعنی اول کله سوز دیش  
 هست ازین کل چمن دل و قانز. کوکل چینی بوکل سپیدن  
 تازه و لطیف در. بلیک شوق بلند آواز. شوق بلیلی  
 سوز سپیدن بلند آواز در. یوکل لطیف سوز سببی  
 ایله صاحب شوق زیاده اولوب رقص و سماع  
 ایلر لطیف سوز که خوب آواز قرین اوله او شتری هم  
 جوش و خروش کتورده ماکه حجلت زده از روی و نیم  
 بز که انک یوزندن حجلت زده و شرمندک این. رو دیز  
 باغچه بر بوی و نیم. انک بوی و امید اوزر بو  
 باغچه این یعنی بو جهانده هان سوز مشغولر.  
 هست بر بوی وی این بالیش ما. بزوم بونشو و بنامش  
 انک بوی و امید اوزر در زیر اعلماکه اشرف ملوایف  
 در انلرک شرف و فضیلتی سوز دن ایدوکی خود  
 زوشن در. و زتک و بوی وی این مالیش ما. و انلرک  
 و پویندن در بزوم بو مالش و زحمتن یعنی جهانده  
 بزوم زحمت و الممن سوز دن اوتوی واقع اولان

حجلت زده از روی و نیم  
 بلیک شوق بلند آواز  
 باغچه بر بوی و نیم  
 حجلت زده از روی و نیم

تک و بودن دره جلوه و حسن زوق صافی و اوست. حسنک  
 جلوه و تجلی سی انک و صاف لغندن در زیر محبوبک جلوه  
 و اشتها رنه سبب انک و صفا اولتمی در بو حالت خود  
 سوز له اولوز سکه و عشق ز صرافی و اوست عشق و مجتک  
 سکه سی انک متراف لغندن در زیر عشق و محبت کاهی  
 مشاهده ایله و کاهی محبوبک او صافی استماع ایلر کله  
 حاصل اولور زیر عشق و محبت چشمندن هویدا اولر  
 کی کوش دن هم پیدا اولور. سخن انجالی که زتند لاف  
 ادب. سوز او داده که ادب لافنی اوره. خامشی از زرد  
 صامت چه عجیب. ز صامتدن سکوت نه عجب یعنی  
 محل تعجب دکل در زرد و سیمه صامت و اشترو کوسفند  
 ناطق دیر لر و شهورد که سوبلیمک ففقه و سکوت  
 ذهب مشابه سنده در یعنی سکوت اولی در. می اوبه  
 زردده دهی است. انک سینه دهی التون دن اولی  
 در یعنی میس مشابه سنده اولان سوز خالص التون  
 دن اولی در پس زرد مشابه سنده اولان سوز هزار  
 بار زرد دن اولی در. دگر زرد در ره او بی دهی است  
 انک یولنده زرد زکری یعنی زردی که مناسبت اندر مک  
 ادب سزلق در. ده دهی بریرک اسمی در که انک  
 التوفی زیاده. خالص اولور بی دهی ادب سزلق  
 معنی سنده در سخن و سحر بیک آهنلند. سوز و سحر  
 بر آهنک و بر اسلوب ده در. زرد و زرد بیخ بهم یک  
 رنگند. زرد و زرد بیخ بریله برر نک در یعنی سوز

تک

سحر مشابه سنده در نته که سحر سببی ابله خرق عادت  
ظاهر اولور همچنان سوزده اعجاز واردر و سوزله  
بحال مشابه سنده اولان شکل احوال میسر اولور اگرچه  
التونک قدر و اعتباری واردر لکن اصحاب دل  
قتنه زرنج مشابه سنده در حال یوکه هرنگ لور در  
زرنج قدر و اعتباری یوق **مصراری بزسنه در**  
**سختی از چشمه و جان کیرد آب** سوز جان چشمه سنده  
آب طوتر وانندن نشو و نما بولور **زرنجستان**  
**ز ستر کیرد تاب** یلدر ایچی التون شری و آتش دن  
تاب و پرتو طوتار **آب آن روضه و دین افزوزد**  
انک آبی دینک روضه و باغچه سنی تر و تازه ایلور  
تاب این **خرمن ایمان سوزد** بونک حرارت و محبتی ایما  
خرمن یا قر زیر حدیث شریفه **واقعه دره نفس عبید**  
**الدرهم و تمس عبید الدینار** در سخت نیست بزرگی  
**محتاج سوزده کسه التونه محتاج دکل در سکه و زر**  
**ز سخت یافت رواج** لکن التونک سکه سی سوزدن رواج  
و اعتبار بولدی زیرا مضروب اولان التون مضروب  
اولین التون دن اعتبار و رواجی زیاده در  
ای بسا قفل درین کاف دودر **ای چوق قفل بوکی**  
**قبولی قصره که مراد دنیا دودر اولمی و خود**  
و عدم اعتباری ابله در **که کلید شی نتوان سخت**  
بزد **که التونله که مفتاح دوزنک ممکن دکل در**  
یعنی جهانک بسیار مشکل احوال واقع اولور که ز راه

کیرد فعل متعارف  
در د صغیر

کاف قصره

انک حصولی ممکن اولماز **لب جوز افنوی سخن ارانید**  
لکن چونکه عقلا لیلرینی سوزدن تزیین ایلیمه لر یعنی  
چونکه انک حصولی ایچون سوزده شروع ایلیمه لور ان  
کیره در نفسی بکشایند **اول عقده بی برنفسه جوز زر**  
یعنی اول مشکلی فی الحال حل ایلور **لر حکایت آن مظلوم که**  
**آز تیز زبانی یک حجت سنجیده برداخت اول مظلومک**  
حکایتی در که تیز زبانه لوق و نکته دان لغندن بر موزون  
ولطیف بر حجت پیدا ایلدی **و تیغ ظلم حجاج دادد قطع**  
**حیات خود کند ساخت** حجاجک ظلمی تیغنی کند و نک  
حیاتی قطعند کند **ایلدی یعنی کند و سنی حجاجک میل**  
و سیاستند خلاص ایلدی **ظلم حجاج باخر جوز سید**  
چونکه حجاجک ظلمی تیغی اخر و خلقه ایر شدی یعنی  
چونکه خلقه ظلم ایلیمه شروع ایلدی **تیغ بر تهمی و چند**  
**کشید بر قاق** نعت لونک اوز در نه تیغ چکدی یعنی  
بر قاق نعت لوی قتل و هلاک ایلدی **باخر ده خا و معجه**  
فتخاه اولوق استباید و کظاهره در کثیرها زربند اوردند  
قتل و هلاک ده خلاص ایچون فدایه زر کج لرینی کتور لیر  
یعنی بزی قتل ده ازاد ابله دیو حجاجه بسیا التون کتور  
کنج سان خاک لیسر بر کردند **کنج کی باشلوری اوزر**  
خاک ایلدی لر یعنی باشلورینه خاک صاحب امان  
استدی لر کنج خاک التند اولدوغی اعتبار ابله کنج سان  
ذکری سان تشبیه ایچون در هنجستان حیله کری سوز نگرد  
تدارک و حیلله ایچی لک انلر هیچ فایده ایلدی کارستان ر

سحر عقلا

دیگر

کیرد فعل متعارف  
در د صغیر

به بهبود نگردد. اندک کاری بهبوده روی ایلاری یعنی  
انلر قتل و هلاک دده خلاص میسر اولدی تنکه بوکه اشقا  
اولتور و جمله کردند سواندر سرتیغ عاقبت جمعی سی  
تیغ طرقتنه باشلر فی فدا ایلدیلر سرتیغ دند در ایستور  
تیغ. تیغ آیشخورنه باشی قودیلر یعنی تیغ دن موت  
آینی نوش ایلدیلر آیشخور صواد معنی سنه ددین آن باز  
بشیر نکتہ گذاره اول صوکه کی نکتہ گذاردن غیره که چو  
آمد برش نوبت کاره که چو کار و قتالک نوبتی انک  
جانبه کلری گفت که کای داور فرمان فرمای ددی که  
ای فرمان بیورجی و حکم اجدجی حاکم کار برمانه باحسان  
پیمای کاری بن احسانله وزن و حکم امتیجی ما تئی چند  
که از بی خریدی بز بر قایه کسه له احقق نق همتندن کارما  
نیت بجز شغل بدی بزوم ایشمن قیاحت و نامشروع شغل  
دن غیره دکل دره نیسیر دیم ره احسان لیکه اگرچه احسان  
و معقوله یوله کمدک بلکه نامشروع یوله کمدک لکن نزدی  
کام تو هم چندان نیکه سون دمی کامی اول قدر ایواورمدک  
یعنی سن هم لطیف ستمه سالک اولدک چه زما رسم ستم  
ورزیدنه نذوق بزودن رسمه جالشوق چه زوق سوزگرم  
پچیدن نذوق سندن کرم دن باشی چویرمک فلاصه و کلام  
بودر که اگرچه بزودن قیاحت و ستم صادر اولدی لیکن سن  
که خطا سوز عفو نده کرم و مروق بترک ایلارک ستم خطا دن  
خالی اولدک بیت بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی  
هرمنی الی من اسما طبع حجاجه اذانه نکتہ شکفت حجاجک

کام کار فارسی  
خطای معنی ستم  
بترکی ادرع کلام

کام کار فارسی  
خطای معنی ستم  
بترکی ادرع کلام

طبعی  
طغیظ ضلایط  
در مسو

طبعی اول نکتہ دده اجدجی اذ فرمان بخلاص وی و گفت حجاج  
انک خلاصنه فرمان و بریدی یعنای قتل ایلک دده فراغت  
ایلدی و ددی تفت بران طایفه و مرده دلانه اول مرده دل  
لو طایفه سنه تفت ادر هوا و هوس افسرده اولان که هوا و  
هوس ده افسرده دل لردر یعنی تو اول قتل اولنا و طایفه  
یه که لطافت و حالت دده خالی مرد و دل او مجمل لرد  
که از آن قوم فرودمانه گسی که اول دودن قوم دن برکسه  
بویا ورد چینی خوش نفسی که بو بخلین بر خوش نفسی کورد  
یعنی بو بخلین بر لطیف سون سولیدی کاش اول ز تو بودی این  
کار بی حجاج اولدک سیه خطاب ایوب ددی نه اولیدی  
بوکار اول سندن اولیدی تا ز تو یافتی این کار قران  
تا بوکار سندن قرار بو لیدی یعنی اول سنک فلکد جاشنه  
اولمنه کرک ایدی تا که سندن صادر اولان بو نکتہ سینی ایل  
انلار دمی قتل و هلاک دن نجات بولالوردی کار هر یک  
ز تو سنجید شدی اول طایفه دن هر برینک کاری موزک  
اولوردی جرم هر یک بتو بخشید شدی هر برینک جرم  
و کناهی ساک بفشلفش اولوردی **مناجات دده بیایه قصه**  
**ز بار ستم از شره کمال الهی و شکر نوال نامتناهی**  
بوسا حیات کمال الهی نیک و نوال نامتناهی نک شکر شریفه سوز  
ن بانیک قصوری بیانته در زبیر کمال الهی و انک بی نهای  
نوال و احسان نک شکر تقریر و تحسین حد نده بیرون در  
و طلب سنجیده کی و هی تا بمران طبع بویا و بیاید و در  
کنه و قبول آفرینی و سوزله موزون کنک طلبی بیانتک

فا طبع میزانی ایله موزون لقا بوله مقبول گفته سنک زیاه  
لك بوله واصحاب ذلك مقبول اولوب تمام رواج و اعتبار  
بولان نوال احسان معنی سنه در زبان سخن که واقع در  
زبان در که لسان معنی سنه در زبان دکل در که ضرر  
معنی سنه در ای زبان خرد از گفته تو بند ای خدا عقلک  
زبان سنک کنه و حقیقتک دن بند و لال در یعنی عقلا  
بو خصوصه قیل و قال دن فارغ لورد زبیر عقول بوند  
متخیر در پایه و قدر سخن از تو بلند سوزک قدری  
پایه سی سنک سبکدن بلند و عالی در زبیر چونکه سی  
سوزله وصف و بیان اولندک پس لاجیم سوزک مرتبه  
سی عالی اولدی . بجز شرح گالت نتوان . عقلا سنک  
کمالک شرحی ممکن دکل در . بسخن شکر نوات نتوان  
سوزله سنک احسانک شکری ممکن دکل در و آن تعدوا  
نعمه الله لا تحصوها بیت عطا بیست هر موی ازو  
برتتم . چگونه بجز موی شکری گتم . سخن از باغ  
جالت ورد بیست . سوز سنک بحالک باغندن ای  
خدا بر کل در . و اندرین مرحله باد آورد بیست  
و بو مرحله ده بر باد آورد در یعنی نفسله ظهور بولش  
لکن کتب و زحمت سز حاصل و میسر اولش در زحمت  
و مشقت سز حاصل اولان کنه کنج باد آورد دیور  
ازگی رونق باغی که شناخت . بر کل دن بر باغک رو  
و لطافتی کم فهم ایله یعنی بر کسه بلدی زبیر ابو حالت  
ممکن دکل در و زنی نور چراغی که شناخت و بر جرات

اینکه  
تفسیر  
در  
مغز

و  
در  
مغز

در  
مغز

و بر تودن بر چراغک نورنی کم فهم ایله یعنی بر کسه فهم  
ایله دی خلاصه کلام بود که بر کلله بر باغک رونق و  
لطافتی و بر بر تو و حرارت دن بر چراغک نورنی معلوم و  
روشن اولد و غنی کبی سوزله ای خدا سنک ذات و صفاتک  
معلوم اولار . بجو کزین زمنه خاموش شوم چونکه حال  
بویله در یک که بوز مزه دن فراغت ایدوب خاموش اول  
یعنی چونکه ذات و صفاتک کهنه و صول وانک نوالی  
احسانه لایق شکر ایله بحال در پس العزیزت الشکر  
کالشکر طریقته عالک اولوب عجز اظهار ایدوب خاموشی  
اولق اولی در بیت برو سغد یادست و دفتر بستوی  
براهی که با بیان نذارن بستوی . پای ناسر چو صدق کوش  
شوم . پای ناسر صدق کج کوش اولالم یعنی هیچ بر و  
اول جانبدن هیچ سوز سو بلیه لم صدق کوشه مشابهی  
زیاده ظاهر در . طبع جامی که ثنا کسرت است ای خدا  
جامی نک طبعی که سنک ثنا کسرت کدر یعنی سنک ثنا کوی  
در کمترین مرغ و قاپر و رست . سنک کمترین و قاپر  
مرغک در یعنی جان و دل دن سنک امر شریکه اطاعت  
ایدجی در و سنک و فاکله پرورشش بولش در هر طرف  
گرچه هوایی دارد . اگر چه هر طرف ده بر هوا و هوس طوثر  
پای دل بسته بجایی دارد . لکن کو کلنک ای اغنی بریره  
بفلمش طوثر یعنی سنک محبتک ده ثابت قدم در اگر چه  
هوادر مخالی دکل در عار دارد زحد پشهره کس .  
جمیع کسنک سوزندن عار طوثر بوسب دن کسه ایله

لم

سنک  
و  
در  
مغز

دیور

مصاحبت ایلز بر زبان ذکر تو می خواهد و بسره قل الله  
ثم درهم حسبی زبانی او زده هان سنک ذکر است  
دخت از آن دایره بیرون آتش انک رخت و اسبابی  
اول دایره دن طشم کتور یعنی انک فی خلقک اختلاط  
و مصاحبتدن خلاص ایله نطق ازین قافیه موزون  
دانش انک نطق و گفتارنی قافیه دن موزون طوت  
یعنی انک زبانی او زده ذکر کردن غیری قومه لاجرم  
هر نه سو یلر سه هان سندن سولیسویه بلبش  
خطبه ی افرونی ده انک لبه افرون لوق خطبه سنی  
ویر بر زرش سکه ی موزونی نه انک زدی او  
موزون لوق سکه سنی قویعی که سخن کوی لکه زیاده  
قوت و پروب کلامنی موزون ایله عقد سوم در کلام  
منظوم که آن من الشعر حکمة عبارت ز حکمت امیری او  
او یعنی عقد موزون کلام بیانند در که آن من  
الشعر حکمة انک حکمت امیر لکندن عبارت در لکن  
شعر حکمت دن خالی دکل هو وان من البیان لشر  
اشارت بسم ان لیری او وان من البیان لشر انک  
سرایین لکنه اشارت در لاجرم شعره سحر مرتبه سنه  
حالات وارد و یوحده شریف دن شعرک علق  
قدری ظاهر در ان لله تحت الشورش کنوزا مفاخرها  
السنة الشعراء ای هم شاهد موزون مقتوت  
ای هر موزون و زیبا مشاهده فریفته و موقوف او  
کسه مالک از سنک خطان دیگر کنونه سنک فط لول

در مصاحبت  
از ارمغان

در مصاحبت  
از ارمغان

سنک

سنک مالک خراب و دیگر کون در سنک خطان دن تازه  
خط لوی محبوب لورده هیچ شاهد چو سخن موزون نیست  
هیچ سوز کی موزون شاهد یوقدره سرخوئی ز خطش  
پرونی نیست بر محبوبک باش انک حکمتدن طشم دکل در  
زیرا حیوی سی سوزنه محتاج در صبر از وصف و تسلی شکل  
اندن صبر صعب در و تسلی شکل دره خاصه وقتی که بی  
بودن دل خصوصاً که کوکل التک دن او تری کشد از وزنه  
بیر خلعت ناز سوز آکنه وزنه دن ناز خلعتنی چکه یعنی  
موزون او لا کند از قافیه دامانش طرازه قافیه دن راستی  
طراز و معلم ایلیه ورت خلعت و قافیه دامن ده اولان  
طرازه تشبیه اولمش در عجمه عادت در که زدی لری کید  
یامه تک دامنی مطرد و مقلم در یا بخلخال ردیف آرایه  
ایاعتنی ردیف خلتالی ایله تزیین ایلیه یعنی آینه ردیف  
واقع اولاد بر جبین خال خيال آفراید التي او زده خيال  
خالی زیاده ایلیه ردیف قافیه دن صکره واقع اولان مکرر  
در که خلتاله تشبیه اولمش در شعره شاعر فکر ایدوب  
کتور دوکی خيال خاله تشبیه اولمش در و سوز محبوبه  
یه تشبیه اولمش در و عادت در که بر زنی اریه و بر مک  
استه لری که بسیار زینت اولند قدن صکره التي او  
چویت دن بر بک قور لور دخ ز تشبیه دهد جلوه چو ماه  
انک ماه کی رخنه تشبیه دن جلوه ویر یعنی شاعر  
شعره بعض تشبیهات کتور می برد عقل صد افتاده ز ماه  
یور یولدن دو شمشک عقلنی الهه مویبتجیس زهم بشکافد

در مصاحبت  
از ارمغان

در مصاحبت  
از ارمغان

تجسسه موی بری برنده یاره یعنی تجنیسه ده شاعر زیاده  
دقت و اهتمام ایلیه خالی از قرق و دو کیو باقد فرق دن  
خالی کیسواورده یعنی محبوبه نك صاچنی برابراکی بلوک  
ایدوب اورمك کی در شاعرك شوره تجنیسه ذکر ایلك  
اگرچه فرق بونده غایت خوب واقع اولمش در لکن هر کسی  
انی فرق ایلكه قادر دکل دره لب ز ترصیح ریگز کند  
لبنی ترصیح دن کوه تشار ایدجی ایله یعنی شاعر شوره  
صنعت ترصیح کتون صنعت ترصیح بودر که شوره واقع  
اولان الفاظ بری برینه مناسب اولایو مصراع کی که کلماته  
مطور در فَتِيمٌ جَبِيْمٌ بَسِيْمٌ وَسِيْمٌ بعد مشکلین کهر  
اویز کند خوش بوی و سیا بعد نه کوهها صوم اید یعنی  
محبوبه نك زلفنی بو وصفه و صفا ایلیه چشم از ایهام کند  
چشمك زن چشمی ایهام دن چشمك زن ایلیه یعنی شاعر  
شونده ایهای ذکر اید فتنه در انجمن وهم فاین وهم  
انجمنه فتنه برا غیبی ایلیه زیرا ایهام وهمه بر اتمق معنی  
دن که اصلی او هام در و او ساکن و ما قبلی مکسور اولور  
ایچوبه و او یایه قلب اولنوب ایهام اولدی چشمك زید  
کوز قیچی معنی سنه در هر بار که معشوق جانبدن غایب  
بویله بر اشارت واقع اولا که جهان دن بلکه جناح دن  
لطیف و خوش دن بر سر چهره نقد زلف مجاز بورتك  
طرفی اور دن مجاز زلفنی قویه یعنی شاعر شمرته حقیقت  
دن عدول ایدوب مجاز کتوره شود از پرده حقیقت  
پردان لکن پرده دن حقیقت پردان اولای یعنی اگرچه

بافضل  
مفرد در  
مسحه

کهرم

غی

مجاز ذکر اولنساکن معنی ده حقیقت مراد اولننه مجاز لغت  
تشبه اولمش دره چون بدین شکل بصد غنی و دلال  
چونکه بو شکل ده یوز غنچ و نازله رو بناید ز شبستان خیال  
خیال شبستان نندنه یوز کوسته یعنی چونکه شعر بود کوف  
بیان اولنان او صافله موصوف اولا شبستان خیال ده ایهام  
لطیف واردره دلاله جلاله وزن اوزن ناز معنی سنه در  
کوشن را کامله و درستانه بو وصفه موصوف اولان شعر  
سشمك کوشنی لو لو حامله سی ایله یعنی در کی لطیف سوزلک  
انك قولغنی ملو و بر اولور نته که بو معنی به اشارت اولور  
صدف آسا زکهر بر سازه صدف کی ای کوه دره بر ایله آسا  
بوند تشبیه ایچوبه دره چشم راخر من غنبر نمیشه لطیف  
شعر چشمه غنبر خرمی بنشله یعنی اول شعر که سیاه مرکب  
یا زیلور کویا غنبر خرمی در که چشمه اندن لطیف حالت  
ایر شوب قلبه سرور حاصل اولور بطبق غالیه تر نمیشه  
اول شعر چشمه طقله تر و لطیف غالیه با غنشر سیاه مرکب  
مطور اولان شعر تر و لطیف غالیه به تشبیه اولمش در  
که بنمید شود نوه سرای سخن و شوکاهی تمجید الهی ایله  
نوه سرای اولور که ز توحید شود عقده کشای کاهی  
توحید دن عقده کشای اولور یعنی توحید الهی سرتك  
اشکالی رویش و ظاهر ایدجی اولور کاه در صومعه و  
خوش حالان کاهی خوش حال لرك یعنی صوفی لرك صومعه  
نکته کوید ز لب قولان قوال لرك لبند ناکته و سر  
عشق دیر قوال ترنم و نوه ایدجی و شعر او قویجی معنی سنه

بافضل  
مفرد در  
مسحه

بافضل  
مفرد در  
مسحه



قَوْلَانِ أَنْكَ جَمْعِي فِي فَارِسِي قَاعِدِ سِي اَوْزْدَه صَوْفِي  
جَانِ وَجِهَانِ كَرْدَه وَدَاعِ جَانِ وَجِهَانِي تَرَكِ وَوَدَاعِ  
اَيْلَشِي صَوْفِي كِبْرِدَانِ نَكْتَه وَرَاهِ سَمَاعِ أَنْكَ نَكْتَه وَ  
ذَوْقَنْدَانِ سَمَاعِ يُولَنِي طَوْتَارِ بَعْنِي جَوْشِ وَخَرُوشِ  
اَيْدُوبِ سَمَاعِ اَيْلِرِ كِه اَصْحَابِ حَالِكِ حَالِي دَرِ **مَشْوِي**  
نَكْوَيْمِ سَمَاعِ اِي بَرَادِرِ كِه جَيْتِ نَكْوَيْمِ رَا اَيْدَانِمِ كِه كَيْتِ  
كِرَا اَز بَرَجِ مَعْنِي بَرَدِ طَيْرِ اَوْ فَرِشْتَه فَرَدِ مَانْدَانِ سِرَا  
كَاهِ دَسَا كَرِ شَوْدِ بَانِي وَجَنْكِ كَاهِي نِي وَجَنْكِ دَسَا  
اُولُورِ بَعْنِي جَنْكِ وَنِي چَالِنُورِ مَجْلِسِ دِه اُولِ شَوْرَقُوتُورِ  
دَر خِلَابَاتِ بَرَا رَدِ اَهْنَكِ خِرَابَاتِ دِه اَهْنَكِ خِرُوشِ كِيورِ  
مَطْرَبِ مَجْلِسِ مَسْتَانِ كَرْدِدِ مَسْتِ لُورِ مَجْلِسِ نَكِ مَطْرَبِ  
اُولُورِ بَعْنِي اَنْلُوكِ بَرْمَنْدِه اَوْ قُوتُوبِ اَنْلُوكِ شُوقِ وَحَالَتِ  
وِيرِدِ رَه زِي بَانِه پَرِسْتَانِ كَرْدِدِ بَانِه پَرِسْتِ لُوكِ  
يُولَنِي اَوْ رَجِي اُولُورِ رَه بُونْدِه اِيهَامِ طَرِيقَلِه خُوبِ  
وَاقِعِه اُولْمَشْدَرِ نَبْرَادِرِه وَرَا سَا زِدِه اُولَانِ مَقَامِ وَنُورِ  
مَعْنِي سَنَه كَلُورِ نَكْتَه خَوَاجَه حَافِظَكِ رَحْمَه اَنْتِه عَلِيَه  
بُوبَيْتِنْدِه وَاقِعِه دَر **بَيْتِ** رَاهِي بَرِي كِه اِهِي بَرِي سَا زَانِ تُوَانِ  
زِدِ شُغْرِي بَجُوَانِ كِه بَا اَنْ رِطْلِ كِرَا نِه تُوَانِ زِدِ كَاهِ غَمِ نَامِه  
عَاشِقِ خَوَانِدِ كَاهِي عَاشِقَكِ غَمْنَامِه سَنِي اَوْ قُورِ بَعْنِي  
سُوزِ وَاسَطِه سِيْلَه عَاشِقَكِ غَمِ وَ اَحْوَالِي رُوشِنِ وَظَاهِرِ  
اُولُورِ پَيْشِ دِلْدَارِ مَوَافِقِ خَوَانِدِ مَوَافِقِ دِلْدَارِكِ  
حَضُورِنْدِه اَوْ قُورِ بَعْنِي سُوزِ وَاسَطِه سِيْلَه عَاشِقَكِ  
اَحْوَالِي مَعشُوقَه رُوشِنِ وَظَاهِرِ اُولُورِ دَر دِلْتِ

اُولُورِ رَه زِي  
بَانِه پَرِسْتَانِ  
كَرْدِدِ

تَانِه كَنْدِ عَمْدِ قَدِيمِ اَنْكَ كُو كَنْدِه قَدِيمِ عَهْدِكِ تَانِ اَيْلِرِ  
سَا زِدِشِ دَر خُورْمِ لَطْفِ مَقِيمِ لَطْفِ حَرْمَنْدِه اِنِي مَقِيمِ  
اَيْلِرِ بَعْنِي مَعشُوقِ عَاشِقِنِي اَمِيدِ وَ اَرَا اَيْدُوبِ رِعَايَتِ  
وَلَطْفِ لُورِ وَعَدِ اَيْلِرِ بُو حَالَتِ خُودِ سُوزِ وَاسَطِه سِيْلَه مَيْسِ  
اُولُورِ كِه كَنْدِ پَرْدِه وَ مَعشُوقِي سَا زِدِ سُوزِ كَاهِي مَعشُوقِ  
لَقِ پَرْدِه سَنِي سَا زِدِ وَ تَرْتِيبِ اَيْلِرِ دِهْدَانِ پَرْدِه وَ مَعشُوقِ  
اَوَازِ مَعشُوقَكِ پَرْدِه سَنْدِنِ اَوَازِ وِیْرِبِ بَعْنِي  
مَعشُوقَكِ اَحْوَالِي اَبْيَانِ اَيْلِرِ پَرْدِه وَ عَاشِقِي بِي دِلِ بَرْدِ  
بِي دِلِ عَاشِقَكِ پَرْدِه سَنِي بَر تَانُورِ سُوَايِ اَيْلِرِ پَرْدِه  
سَا نِ بَر دَرِ مَعشُوقِ بَرْدِ اِنِي پَرْدِه كِي مَعشُوقَكِ قُوتُوبِ  
اَوَازِ اَيْلِدَرِ بَعْنِي اَنْكَ قُوتُوبِ سَنْدِه مَسْتَرِ اُولُوبِ اَوْتُورِ  
مَآكِه اَز سَحِي سَحِي سَا زِي اَوْ بَر كِه اَنْكَ سَحِي سَا زِلْفِي سَحَرْتِ  
دَر شَبِ شَعْبِكِ پَرْدِ اَزِي اَوْ اَنْكَ شَعْبِكِ پَرْدِ اَز لُقِ  
شَبْنَدِه غَرَقِ دَر بَايِ تَفَكَّرِ شَدِه اَيْنِمِ تَفَكَّرِ دَر بَا سَنَه  
بُغْرَقِ اُولْمَشُوزِ تَكِ نِشِينِ چُونِه صَدْفِ دَر شَدِه اَيْنِمِ دَر  
صَدْفِ كِي تَفَكَّرِ دَر بَا سَنَكِ قُونْدِه اَوْتُورِ جِي اُولْمَشُوزِ  
بَعْنِي زِيَادِه فِكْرِ اَيْدِجَا اُولْمَشُوزِ بَيْتِ سَابِقِ دِه مَآكِه تَرَكِيبي  
كِه وَارِدِ بُو بَيْتِلِرِ مَصْرُوفِ دَر قُوتِ جَانِ قُوتِ دِلِ  
رُويَا بِيْمِ رُوحْمَنْزِ قُوتِ وَ غَدَايِ قَالَمَنْزِ قُوتِ وَ قَدَرْتِ  
اَنْدِنِ بُولُورِزِ كَلِ دَر بِنِ مَر كِرِ كِلِ رُويَا بِيْمِ بُو كَلِ مَر كِرِ  
كِه مَادِ جِهَانِ دَر سَرِ مَزْمُوتِ كَلْنِي هَانِ اَنْدَانِ بُولُورِزِ  
كَلِ دَوْلَتِ زِدِرِ اَوْ جُويُوبِيْمِ دَوْلَتِ سَرْمَه سَنِي اَنْكَ قُوتُوبِ  
اَسْتَرْتِ نَيْتِ عَيْبِ اَز هَتِرِ اَوْ كُويُوبِيْمِ عَيْبِ دَكَلِ دَر اَكْرَانِكِ

اُولُورِ رَه زِي  
بَانِه پَرِسْتَانِ  
كَرْدِدِ

هنوزنی سوبلیه و نه اودن مراد سوز در و رجه کونینک  
هر نایابی و کرچه هر بر نایابی طلب ایچی تکشد لب ز خنپن  
جلا بی بو بخلین بر جلاب دن لبنی چکن بیعی انی نوش ایلک  
اعراض ایلمزدن جلاب دن شعر در که علما و فضلا و مشایخ و  
سایر خلق هم اندن اعراض ایلمز لر لکن حکمت نه در که خدای  
عزوجل جل شانته حضرت رسول دن صلی الله علیه وسلم شری  
نی و منع ایلمش در ننگه بومعی بوایت کریمه دن ظاهر در  
و ما علمناه الشعر و ما یبغی له پس معلوم اولدیکه شعر مقبول  
دکل امیش مولانا جامی بویست لر له بوسواله جواب و برت  
ان بر از جوهر قرآن مشتی اول رسول که انک مشتی  
قرآن جوهر ندن ملو و پرایدی زان نیا لود بیان انگشتن  
اول سب دن اول جلابه بومعنی بولشد در مدی بیعی  
حضرت رسولک صلی الله علیه وسلم شعر رغبت و التفات  
ایلمد و غنه حکمت بود که بیان اولنور تانه خلقی بگما  
در مانند تا بروا فر خلق ظن و کمانده قالمیه لر و دیمیه  
کین دو گوهر مگر از یک گانند که بوالی گوهر مگر بر موده  
دن در بیعی قرآن عظیم هم شردن در حال بوکه قرآن عظیم  
مود شعر دکل در لکن کفره تک اکثری قرآن عظیمی شعر  
ظن ایدوب حضرت رسوله صلی الله علیه وسلم شاعر  
د دیلر بسمه تاج سر قرانت بسمه قران عظیمک باشی تاجی  
زان که سنجیده یکنین مینرانت حال بوکه بومینر انله و زین  
اولونش در بیعی موزون در وزن اگر موجب نقصا  
بودی وزن اگر سب نقصان اولیدی حرفی موزون

فما نشد تقدیر  
در مسکن  
کیمی که اینده بر کردی

نه ز قرآن بودی موزون که قران عظیم دن اولمازدی  
حال بوکه بیسم الله الرحمن الرحیم قران عظیم دن در موزون  
در پس معلوم اولدیکه وزن موجب نقصان و خلل دکل  
گوشگستی نه شد از شعر درست اگر بر شکست و نقصان  
شردن درست اولمازی ایسه بیعی اگر بر شعر موزون  
او قومغه قادر اولدکسه ان نه از وزن زین و زین  
اول شکست وزن دکل در بلکه سنک وزن سز لککن  
در زیرا چونکه سنک طبعک موزون دکل در موزون  
کلای موزون او قومغه قادر اولمازن چند باتی بر بیان  
بیوده شیخ بچه بر زبانله بیوده وزن ایچی اولد  
پس بیعی نیچیه دک بیوده کوی لک ایلسی کشی از دست  
زبان بیوله ریخ زبانک البدن بیوده ریخ و ریخت  
ایلد رسی شعر ابیت ز سر چشمه دل شعر حقیقت ده دل  
سر چشمه سندن براب در سر چشمه شده الوده بکل  
چشمه نک باشی کلاه الوده اولمش گرنه سر چشمه ز کل بک  
شود اگر سر چشمه بالجددن پاک اولیه بلکه کلناک اولد  
چه عجیب زاب که کلناک شود نه عجب ایدن که کلناک اولد  
یعنی اول اب بهر حال کلناک اولور بایدت در سخن اسوده  
کی سوزده ساکه بر حصور و اسوده لک کرک بیعی افکار  
فاسده دن بری اولمق لازم در پاک دل شو زهر الود کی  
جمیع لوث و الوده لک دن پاک دل اول ناله سندن ظاهر و  
صادر کلام لطیف و عویب اولد تا درین مرحله مشغله ناک  
تا بومشغله ناک و خطر ناک مرحله ده که مراد بو عالم دیه پاک خیزد

بسمه تاج سر قرانت  
بسمه قران عظیمک باشی تاجی

گهرت از دل پاک تا که پاک گویند سنک کوهک پاک  
ولطیف ظاهر و آشکار اولاً گهری مراد سوز در شعله  
تاک غوغا لومعنی سنه در پاکبازان همه خاک تو شود  
پاکباز لوسنک خاک او لالو یعنی ساکه زیاده تواضع  
ایللو مخازین کوه پاک تو شوند سنک پاک کوهک  
خانی اولالو یعنی سنک در کی لطیف سوز لرك  
حفظ ایدھی اولالو قدسیان طوف دیار تو کنند  
ملائکه سنک دیار کی طواف ایلیه لر تحفه نور نثار  
تو کنند نور تحفه سنی ساکه نثار ایلیه لر که مراد  
نه اید و کی بو حکایت در روشن و ظاهر اولور  
**حکایت شیخ مصحح الایح سعیدی در شیرازی شیخ**  
مصحح الایح سعیدی شیرازی تک حکایتی در اسم شریفی  
مصطفی در یعنی مصحح الایح در مخلص سعیدی در قیاس  
سره العزیز افاضل دن در که **ایح بیت بگفت** که بویستی  
ددی **بیت** برك درختان سبز در نظر هوشیارک  
سبز و تاز درخت لرك و رقی هوشیارک نظر نه  
هر ورق دفتر نیست معرفت کردگار اول اشجاره  
اولان ورق لرك هر برورقی خدای عزوجل تک  
معرفته بر کتاب در زبیر هر ورق دن انک  
وجود واحدیتی معلوم اولور بوز روشن و ظاهر  
در که مصراع اول بروجه اجمال و مصراع ثانی بروجه  
تفصیل در یکی **از اکابر در واقعه دید** شایمک  
اکابریندن بر کسه واقعه کوردی که **خجی از**

بیت بگفت  
ورق سبز  
در مکتب

**ملائکه طبعهای نور بجز نثار وی می برند** که ملائکه  
بر جماعت انک نثارند و اوتری نور طبق لر بی ایلدر لر  
یعنی شیخ سعیدی به نثار ایچون نور ملو طبق لور ایلدر لر  
سعیدی آن یلیل شیراز چمن سعیدی اول چمن و گلشن  
کی لطیف شیرازک بلبلی یعنی شیخ سعیدی که شیراز  
دن در در کلبستان سعیدی درستان زنا سوز کلبستانند  
ترتم ایدھی یعنی لطیف و زیبا شعر دخی بند شیخی  
بر شجر حمد خدای از نوای سحری سحر نمائی شیخ سعیدی  
بر کعبه خدای عزوجل تک حمدی شجری اورده سحر  
منسوب نوادح سحر کوستر کی اولدی یعنی سحر وقت  
سره توحید و معرفت سبحانی به شامل بر بیت در کعبه  
**بیت بیستی زد و مصراع بهم** نری برینه متصل الی مصراع  
دن بر بیت ددی هر یکی مطلق انوار قدم اول بیتک  
هر بر مصراع قدم نور لرنک مطلق در جنان از آن تره  
ما جانان می یافت **معبده اول بیت** دن جانانک بشارتی  
بولدی یعنی اول بیت دن روحه سر توحید دایمی  
ایر شدی بر خیزد بر تو عرفان می یافت **عقل او زده**  
معرفه انتھک پر توی یلدرادی یعنی اول بیت سببیه  
روحه سر توحید دن بهم و ز اولدی و عقل عرفان  
سبحانی پر توتنه وصول بولدی عارفی زنگه دلی بیدار  
غفلت و غرور خوابندن زیاده و بیدار عشق و  
محبت بز دانی ایله زیاده زنگه دل بر عارف که **نہان**  
داشت با و **تکاری** که او بهمانی بر افکار طو تر دی یعنی

در کلبستان  
سوز کلبستانند

عقل او زده  
معرفه انتھک

ملائک

شيخ سعدي به انكار او زده ایدی. دیدد خواب که  
در یای قلک. دوشنده کوردیکه قلک قبول بینی  
باز کردند و گروهی ز ملک. اجدیلر و ملکان  
بر جماعت یعنی بر بلوک فرشته. رو نمودند زهر  
در زده صف. صف اورمش اولدیله و قیودن یوز  
کوستردیلر یعنی ظاهر اولدیله. هر یک از نور نثاری  
بر کف. هر برینک کف و دستی او زده نوردن بر نثار  
وار نثار صاحبی ایچون اولان نسنه در سیم و زده  
و جوهر کبی اما بوند مراد نوردن زین عالم علوی  
دن در. پشت بر کنبه خضر کرده. کنبه خضریه ارقه  
ایلدیلر. رو درین معبد غیرا کرده. بو غیر عبادت  
خانه به توجه ایلدیلر یعنی سما دن بوجها نه کلدیله  
کنبه خضر دن مراد آسمان در معبد غیرا دن مراد  
بو عالم در معبد عبادت خانه در غیرا ارض معنی سته  
در. باری دست خوشی خوف و رجائوف و رجائونک  
دست خوشی بر کو کلاه. گفت کای گرم روان تا بلجا  
اول عارف انله دیدی که ای سرعتله کدیجی لر عجب  
قدر روان اولور سکوز دست خوشی بوند محکوم معنی  
در. مرده دادند که سعدي بسخر. اول فرشته لر اول  
عارف بشارت ویردیله که سعدي سحره. سفت در  
حمد یکی تازه گهر. حمدده بر تازنه کوهر دای یعنی  
بر لطف طریقاه خدای تعالی حضرت عم نواله حمد  
منسوب بر بیت ددی. چشم زخمی نرسد کون قضا.

قضا

قضا در اگر که بر زخم چشمی این شمشیه یعنی اگر کبر و یا  
فخمنده نجات بوله. می سوزد مرسله و کوشی رضا.  
اول بیتک مضمونی رضای الهی قولانغک کویه سی اولغه  
لایق اولور مرسله بونده کویه معنی سته در. نقد  
ما گانه بمقدار و نیست. بزم کف و دستم زده اولان  
نثار بر نثار در که موجوداتک نقدی انک مقدار ی  
ایله دکل در یعنی اگر چه بو نثار بندن اولی در. بهر  
نکتہ سزاوار و نیست. لکن اول نکتہ و حمد دن اوتری  
سعدي اول نثاره لایق در بودم واروب بز بونی  
که نثار ایله ز. خواب بینی عقده و انکار کشاد. بو  
دنیای کورجی انکار عقده سنی چوزدی یعنی اول  
عارف شیخ سعدي به اولان انکار نندن فراغت ایله  
روبان قبله و احراز نجات. اول قبله و احراز توجه  
ایلدی تا کوره که نه حاله در. بدر صومعه و شیخ رسید  
اول عارف اول حاله شیخ صومعه سنک قیوسته  
ایرشدی. از درونه زمزمه و شیخ شنید. صومعه سنک  
ایچندن شیخ زمزمه و او ازین اشتدیکه. رخ از  
خون جگر تر میگردد. کما اول حاله رختی جگر قانندن تر ایله  
دی یعنی قان اغلوردی. با خود آن بیت مکرر بکرد. کند و سته  
اول بیٹی مکرر ایلوردی یعنی مرارا او قوردی بو هم  
وجه در اول بیٹی کند و سیله مکرر ایلوردی مناجات  
در شکر گزاردی و نیت کلام موزون و طلبکاری  
توفیق بر او زده دلایل هستی خداوند بیچون جبل

انکار و نثار

انکار و نثار

ذکره و عم نواله

یونیا جات موزون کلام نعمتک شکر فی ادا ایچی لکک بیاتن  
در ویجویه خداوندک وجودنک دلیل لری اشکار و بیای  
ایلیکه توفیق طلب ایچی لکک بیاننده در جل ذکر و عم نواله  
ای سخن را چو کهر سنجیک ای سوزی کوهی وزی ایلمش  
یعنی موزون ایلمش خلعت نظم در و پوشید که نظم خلعتی  
کیورمش کرده تمیز محاکمش در سقیم انک صحیحی سقیمند  
فرق و تمیز ایلمش بتر از وزنی طبع سلیم طبع سلیمک ترازو  
وزن لکی ایله یعنی طبع سلیم ترازو سیله سوزک موزون و نامو  
فهم ایلمش می کند وزنی سخن نظم پرست شاعر سوزی وزی  
ایلمش ترازوشی بدیدار نه دست انک نتر از وی ظاهر  
در دستی نظم پرست در مراد شاعر در طبع رادست و ترازو  
تودهی ای خدا نظم پرستک دست و ترازوی سی و پرست  
یعنی که بو حالت سفیدان در بر سخن قوت بازه تودهی سوز  
اوزی که قوت بازوی سی و پرست یعنی انک شرکوی لکی  
سندن در اثر صنع بدیدن سهلت صانعک خستک اثرنی  
کوریک سهل و آسان در زلف بصایغ نرسیدن جهلت لک  
اندن یعنی صنعک مشاهده سندن صانع ایر شمعک جهلک  
زیرا بو حالت غفلت و غرور دن حاصل اولور و جامی غرق  
خیالت مآند خیالته غریب قالمش جان بر جیبی آب خیالت  
دانده آنی اوزی خیالت آبی سورش یعنی آنی اوزی  
خیالت آبی ظاهر اولمش در نه از کیش سیر و ایمان خیزد  
انک کلی و وجود ندن نه احسان و خوب عمل سینه سی ظاهر اولور  
بتر نه از دلش نکتة عرفان خیزد انک قلبندن زعفران

طاهره معنی است  
مستحق

ترازوی است  
و صد ترکیبی است  
مستحق

نکتہ

نکتہ سی ظاهر و اشکار اولور اگر چه روزی خور هر  
در زده دست اگر چه سنک هر کونک روزی خوری  
در یعنی هر کون سنک در قکی بیچی در دست امید  
بدر یوزده دست لکن انک آمیدی الی سنک در یوزده که  
در یعنی سندن سوال و طلب ایلم غیر دن طلب ایلمش  
روزی خور وصف ترکیبی در روزی خوار ترک ایلمش  
زیاد وصف ترکیبی به استعمال مسی ایله الف زیاد اولور  
الرحه خور دن در که اصلند الف یوق در و بعضی محله  
هم الف ترک اولور نته که خواجه حافظک رحمة الله علیه  
بو بیت ما برقتیم کوردانی و دل غمخور ما بخت  
بدن کابگجایم برد اینخور ما بعضی از این بقیه بروی ریز  
یعنی سجا بندن انک اوزی بر مقدار دهنک یعنی این  
یعنی دن بر و رایله تادریخ مدرسه و سوسه خیز  
تا بو سوسه ظاهر اولچی مدرسه ده هر چه در یوزده  
زجود تو کند سندن جود و کر مکن هر نه سوال و طلب  
ایلیه صرف برهانه وجود تو کند سنک وجودک  
برهان و دلیلنه صرف ایلیه عقد چهارم در استدلال  
ظهور آثار بر وجود آفریدگار سبحانه ما اعظم  
شانه و ما اعلی برهانه دور دخی عقد آثارک ظهورک  
استدلالی بیاننده در حق سبحانه و تعالی حضرتک و خوری  
اوزی ما اعظم شانه و ما اعلی برهانه ای در شیخ کار که  
هوش ربانی ای بو هوش ربانی کار کا هد روز و شب

در یوزده دست است  
مستحق

روزگار است  
و در مستحق

طاهره معنی است  
مستحق

چشم نه و گوش کشتای روز و شب چشم نوحی و فوق  
 اچبی یعنی بو عالمه اگر چه روز شب نظایدی و احوالی  
 استماع اید حی سن . نچشم نو زدیدن اتری . لکن  
 سنک چشمله نه کور مگدن بر اثر وارد در نه بگوش  
 زینیدن خبری . نه سنک گوشکله اشمگدن بر خبر  
 وارد در خلاصه و کلام بودر که اگر چه چشم و گوشک  
 وارد در و امور دنیویه بی مشاهده ایدوب ظاهری  
 احوالی استماع ایلر سن لکن عاقبت بین چشمک و بیند  
 ونصیحت استماع ایلر گوشک یوقا در . ترکیسی ای  
چینی کز لب جوی . بوچمنک ترکیسی سن که ارمق  
 کنارند . خوش نهادست نظر سوی بسوی اطراف  
 نظری لطیف قومی در یعنی سن هم ترکیسی کی اگر چه  
 چشمکی تمام اجوب جوانبه نظر ایلر سن و صاحب نظری  
 دیر سن . نی زرخسار گلشن دیداری . لکن نه کلک در  
 اگر بر دیدار و مشاهده وارد در نی بسر و سمنش  
بازاری . ند اول ترکیسک سرو و سمنله بر بازارکی  
 وارد در یعنی یوق در زیلا مشاهده دن بهر سی یوق  
 دیدار و بازاران خود مشاهده لازم در سن هم ای غیرت  
 بی چشم دن محروم اولان که ترکیسی شابه سنه سن  
لاجرم یظر و نه الیک و هم لایبصر و نه . ده بهر و سن  
 کل ایچ باغچه ی کز سر شاخ بو باغچه نک کلی سن که شاخ  
 او جندنه شجدم گوش کشتای فراغ که صباغ وقتند

یعنی در خطاب  
 احوالی و احوالی  
 در سن

باغچه و باغچه  
 بوجهان در  
 منکم

تولاغنی فراغ و تمام اچشی در یعنی سن هم اگر چه کل  
 کی قولغکی تمام اچشی سن و دنیوی احوالی بی قصور استماع  
 ایلر سن . نه زبیلک ششوره او آزی . اول کل ند بلبل دن  
 بر آواز اشیدر . نه از لب غنچه نهانی رازی . نه غنچه نک  
 لبندن بر آواز اشیدر یعنی اشتم سن هم یوقدر مصنوعات  
 عجیبه بی اگر چه مشاهده ایلر سن لکن و ان من شیئی الا  
لیس بحکم دن غافل اولوب انلرده گوش لاله بر سر  
 و حالت استماع ایلر که قادر اولوب هر جانه حیوان  
 مثال روان او لورسن . نه کون گوش نه بینی چند  
 نه یوقدر استماع ایلر سن و نه یوقدر کور سن یعنی آخروی  
 احوال دن بر نسته بی اشتم سن و کور مز سن کور و کور چند نشینی  
 چندین نتیجه یه دک یوقدر کور و کور او تور سن و زیاده  
 غافل و مغرور اولوب طاعت و عبادته هر کز سعی و اهتمام ایلر  
بیت درینجا که مشغول باطل شدیم . زحوق دور ما ندیم  
و غافل شدیم . بعضی نسخه مراع اول بویله واقع در که  
 معنی یو وجهله اولور . نکنی گوش و بینی چندین یوقدر  
 اشتم سن و کور مز سن یعنی ترکیسی هیچ کور مد و کی کی سن  
 هم روحانی احوال دن بر نسته کور مز سن و کل هیچ اشتم کی  
 کی سن هم روحانی حالات دن بر نسته استماع ایلر سن  
 چند گاهی ره اگا هان کیر . بر مقدار زمان هم دینی و  
 اخروی احوال دن خبر دار و اگاه اولانلرک یولتی  
 طوبت و طاعت و عبادته جان و دل دن مشغول اول  
ترک هر آهی بی راهان کیر . طریق حق دن دور و جدا

اگر چه کل  
 احوالی و احوالی  
 در سن

اولش بی راهلوك همراه لغتك تركنی طوت یعنی دنیا پرست  
 و شهوت پرست لرك صحبت و صاحب بندن اعراض ايله •  
 برده از چشم جهان بین کن بازه جهانی کورچی چشکلدن برده  
 باز و رفع ايله یعنی زیاده حزم و بصیرت اوزره اول  
 نیکر پیش و پس و شب فراز از کوه و آرد و کوه و پست  
 و بالایه نظر ايله یعنی زیاده تدارک اوزره اولوب  
 تمام انتباه اوزره اولاسن بیت من چکونه معرش  
 دارم پیش و پس • چون نباشد نور یارم پیش و پس • کله  
 بین که این دایره کرد آن چیت • نظر ایدوب کور که بو اول  
 دور ایدجی دایره نه در • دور او کرد تو جاویدان  
 چیت • انک سنک اطراف که دور و کردشی نه در او  
 خود بجهوده خلق اولنماش دره بی ربنا ما خلقت هذا  
 باطلا • دیوب فکر دن خالی اوله • بر سر ت چتر مرصع که  
 فراشت • سنک باشک اوزره مرصع چتری کیم یوجلتدی  
 یعنی خدای عزوجل یوجلتدی • رفقه السموات و الارض  
 بغیر عمک تر و نهها • بروی این نقش ملامه که نکاشت  
 انک اوزره بوملمه نقشی کیم نقش ایلدی یعنی حق سبحانه  
 و تعالی حضرتی جل شانہ نقش ایلدی چتر مرصع دن مراد  
 فلک در که مرصع اولسی کواکب اعتباری ايله در • مهر را نور  
 ده روز که کرد • افتابی روزه نوب و برحی کیم ایلدی •  
 یعنی خدای عزوجل افتابی خلق ایلدی روز روشن اولسون  
 ایچون ماه را شمع شب افروز که کرد ماهی شبی روشن  
 ایدجی شمع کیم ایلدی یعنی خدای عزوجل ایلدی عم نواله

از زنده شدن  
 در

از زنده شدن  
 در

کیست

کیست میزان نه دکان سپهر • فلک دکانه میزان تو یحی کیم در  
 یعنی فلک ده ترازو نامی ايله زیاده شهور اولان کواکبی  
 خلق ایدجی حق سبحانه و تعالی حضرتی در جل جلاله گفته  
 سازنده و اوزمه و مهر • حال بو که خدای عزوجل عزاسمه  
 ماه و مهردن که گفته دور یحی در یعنی ماه و مهری اول  
 میزانه اکی گفته مثابه سنک ایلدی دور قایمیزان چودگان  
 ارایند • تا چونکه میزانله دکانی تزین ایلده لره عمر بر خلق  
 جهان پیمایند • جهان خلقی اوزره عمری وزن ایلده لره  
 لاجرم فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون  
 صبیحه چونکه وقت ایرشه بر نفس تأخیر اولومز • کیست  
 کز دست دل آتشناک • صبح بویه اطلسی کلی زد چاک • چونکه صبح  
 آتشناک و بر حرارت کوهنک اندن کئی اطلسته چاک اوردی  
 یعنی اطلسی چاک ایلدی صبحک دنک آتشناک اولسی  
 کوه کنار نه واقع اولان حرمت در که اقبابک طلوعی وقتک  
 ظاهر اولور اطلسی کلی دن مراد شب در چاک اولمقدن  
 مراد صبحک ظهوری در کحل سرمه آند اولان یانست  
 ایچوبه دن سوزن ورشته زخوردشید اندوخت • کیم  
 که اقباب دن سوزن ورشته موجود ایلدی وصله و زرد  
 قصب بروی دوخت • انک اوزرنه صاری قصب  
 پاره سفی دیکدی یعنی صباغ وقتند افتابی ظاهر ایلدی  
 اقبابک شعاع و پرتوی سوزن ورشته یه تشبیه اولمش  
 در وصله پاره و زرد قصب صاری قاشی معنی سنه در و زرد  
 مضاف دکل در و قصب قاشی معنی سنه مشهور در و کتان دن

از زنده شدن  
 در

از زنده شدن  
 در

اولور انچه بز معنی سنه هم گستانده واقع در کد بویله در  
و قصب مری بر سر کیت که نک معنی سی بوییتک معنی سنه  
قید اولوندی معنی روشن اولسون ایچون کیت ده اولان  
که دن مراد خدای عزوجل در جل جلاله وعم نواله کیت  
کرتاق فلك چو نه خم زد کم در که طاق فلك دن چونکه خم  
اوردی یعنی چونکه قصر مثال فلكی حق سبحانه و تعالی حضرت  
عز اسم خلق ایلادی زیرا او چا کهر بر هم زد انک المذ  
دورت کهری بری برینه خلط و ترکیب ایلادی یعنی جهانه  
چار عنبر خلق ایلادی چا کوردن مراد عنا صا رجه در که  
مراد آتش و باد و آب و خاک در بونک حکمی هان فلك قم  
دکن در کیت ده اولان که دن مراد حق سبحانه و تع حضرت در  
که عز اسم چون کهر با هم آمیخته شده چونکه کهر لر یعنی عنا  
بری برینه آمیخته و مختلط اولدی نو بنو صورتی آنلیخته  
شده دم بدم نو بنو بر صورت آنلیخته و ظاهرا اولدی  
زیرا جهان به بر صورت و بر چیز که ظهور و وجود اولور  
عنا صرک بری بریله اولان امتزاج و اختلاط سببی  
ایله در ساخت کرد اوری و عالم را خاتم جمله صور  
ادم را عالمک نظام و انتظامی ایچون آدمی جمله صورک  
خاتم و حاکمی ایلادی یعنی حضرت ادم علیه السلام اگر چه جمیع  
موجودات دن موکر خلق اولندی لکن ادم و آدمی  
جمعی سنک او زرنیه حاکم اولوب عالمک احوال و احکامی  
انکه نظام اولدی ساخت دوردی معنی سنه در لکن معنی  
روشن اولسون ایچون ایلادی معنی سنه شرح اولندی

در کیت ده اولان که دن مراد حق سبحانه و تع حضرت در

بعضی

بعضی محله که بویله واقع اولور جملدن دکل ایدوکی  
اصحاب دله ظاهر در خاتم بونده تانک کسریله در بهر این  
کار که خونخوره بو خونخوره و رطه هلاک کارگاه به  
اوتری تنیت از کارگزاری چاره بر کار گزاردن چاه  
یوق در یعنی البته بر صانع لازم در کار که دن مراد  
بو عالم کون و فساد در که محل هلاک در عین ممکن  
ببر اهین خرد عین ممکن یعنی ممکنات عقلک برهانای  
ایله زیرا عقلک مقتضای بودر که بهر حال هر ممکن چو  
بر موجود لازم در واجب الوجود در که آله موجود لازم  
دکل در زیرا او کند و سندن اولمش در بر اهین  
جمع برهان در که دلیل عقلی معنی سنه در عین بوند  
ذات معنی سنه در تواند که شود هست بخود  
ممکن دکل در که عین ممکن کند وسیله موجود اولای یعنی  
ممکنک وجودی کند و نک صنعی ایله وجود بولمان زیرا  
آله بهر حال بر صانع لازم در که صانع دن مراد واجب  
الوجود در که جمیع موجودات اندن وجود بولمش در  
چون زهستیش نباشد اتری چونکه ممکنک ذاته و  
دن بر اثر اولیه یعنی چونکه عین ممکن کند و سنه کند  
سندن وجود بولیه چون بهستی رسد از وی دگری  
بر غیر اندن وجوده نیجه ایرشور یعنی ایرشمن زیرا  
چونکه کند و سنی موجود ایله که قادر اولیه غیر و  
کتور مکه نیجه قادر اولور پس بو موجودانک بر موجودی  
بو مصنوعاتک بر صانعی و ار اید وکی عقلا و نقلاً بر وجه

در کیت ده اولان که دن مراد حق سبحانه و تع حضرت در

در کیت ده اولان که دن مراد حق سبحانه و تع حضرت در



یقین مقرر و ثابت اولدی هستی وجود معنی سته دره  
ذات نایافته از هستی بخش وجود در بخش و نصیب  
بولمش ذات چون تواند که بود هستی بخش بیجه قادر  
اولور که غیر وجود باغشلیجی اوله بومکن دکل در زیر  
چونکه کندوسی وجود در بی بهر اوله غیر وجود در  
بهره و بریکه هیچ بر وجهه قادر اولماز بخش اولی نصیب  
و پائی معنی سته دره خشک ابریکه بود زاب نئی بر  
خشک محاب که آب در تهی و خالی اوله ناید از وی صفت  
آب دهی اول محاب در آب و بر جی لک صفتی کلن یعنی  
اول ابردن آب ظاهر اولماز زیرا کندوسی خود آب در  
بی بهر در خشک قوری هر چه اولور بود از بود نشان  
محاصل کلام بود در هر نسته که که وجود در نشان و اثر اوله  
که بود منحصر اندر امکان که اول نسته امکانه منحصر اوله  
یعنی ممکنات در اوله امکان قیدی ایله واجب الوجود در  
احتراز ایله لازم آید که نیاید بوجود هیچ موجود در بی  
عرضه بود لازم کلور که بر وجود عرضه سته هیچ موجود  
کلیه زیرا ممکناتک وجودی کندوسندن دکل در پس که  
کندوسنه قالجق اولور سه لازم کلور که ممکنات در  
برشی ظهور و وجود بولمیه حال بوکه وجود بولان  
ممکنات حد در بیرون در لاجرم بولن بالضروره بر  
لازم آید و کی ثابت و مقرر اولدی نقش بی خامه و نقاش  
که دید نقاشک قلمنز نقشی کیم کوردی یعنی کسه کوردی  
زیرا نقش کندوسندن اولق مجال در بهر حال که نقاش لازم

مطلبی که در این کتاب  
مورد بحث است

در این کتاب  
مورد بحث است

در این کتاب  
مورد بحث است

نغمه بی زخمه مطرب که شنید مطربک زخمه سینز  
نغمه بی کیم اشندی یعنی کسه اشندی زیرا آلات طرب  
زخمه سز نغمه بی کیم و آواز ظاهر اولماز نقش مضاف اولق  
اوزره شرح اولندی مضاف اولمق هم لطیف در که معنی  
بویله اولور نقشی نقاشک قلمنز کیم کوردی مآذیچ  
از ممکن تنها این گاده چونکه بوکار که ماد ایجاد در یا کلور  
قالدی یعنی چونکه ممکن کندوسی وجوده کتور مک ممکن  
اولدی و غی بر وجه یقین ثابت اولدی حاجت اوقاد بواز  
ناچار پس بومکناتک ایجادی خصوصند ناچار و بالضره  
واجبه حاجت واقع اولدی که مراد حق سبحانه و تعالی  
حضرتی در غم نواله که جمیع ممکنات انک منع عجیبی ایله  
وجود بولمشدر او بخود هست و جهان هست بدو  
او که مراد واجب الوجود در کندو ایله موجود در یعنی  
انک وجودی و ذات پاک کندوسندن در غیر در دکل  
و جهان انکه یعنی انک منع لطیفله موجود در نیست  
دانه هر چه نه پیوست بدو یوق بل هر نه که آله وصول بولدی  
زیرا وجود بولمقدن مراد خدای تعالی حضرتنه قریب حاصل  
ایدوب جمال شریفی مشاهده سندن بهر و را اولق دره  
جنبش از وی رسد این سلیله راه بوسله ایله جنبش  
و حرکت اندن ایرشور یعنی ممکناتک جنبش و حرکتی و  
نشوونمائی کندوسندن دکل در بلکه جمیعاً جناب  
احدیت دندر روی در وی بود این قافله راه بوقافله  
روی و توجهی تینه که در خلاصه کلام بود که دنیا

در این کتاب  
مورد بحث است

در این کتاب  
مورد بحث است

در

ایکن انبیا و اولیا و صلحانک توجه لری آکه در زیر آرزو  
و شب طاعت و عبادت دن خالی و فارغ اولمان لر و بعد  
الموت وَالْيَهُ الْمَصِيرُ سبجه جمع جبر و انک توحهی آکه  
در زیر آرزو و زحشره هر که عملی موجب سبجه بجا و بر  
سلسله و قافله دن مراد کاینات دد و چون خالد حبیبی موت  
پشت چونکه بر مورک جنبش و حرکتی سنک ارقه که بقه یعنی  
چونکه جبله قارق اوزر و قریحه نک حرکت دن بر حالت  
ایریشه زوداری سوی آن مور انکشت ارقله کدر  
اوتری او مورخا بنه بر مغکی تیز کتور رس زان خلش  
هستی او را دانی او خلش دن انک وجودنی بلور سن یعنی  
ارقله قریحه و اراید وکی ساکه معلوم اولور تبر انکشت  
زینتش رانی بر مغک اوچی ایله انی ارقله سور رس  
یعنی کید رس باوریت ناید کاند زند غلالت پشت  
نه زان جنبه ساکه اعتماد کلن که خرجه و جامه ایچند سنک  
ارقک منجور اول جنبه دن دکل در حیاتی اعتقادک  
بود که اوزر که اولان زند و جامه نک ایچند بر جنبه  
وارد در بنم ارقه بو حالت اندن در دیر سو و انک  
دفعنه مقید اولور سن مولانا حاجی رحمت الله علیه  
بهارستانه براعرابی نک حکایتند که بر بریده او توت  
بتلور کن حجاج ظالم آکه راست کلدی دیشی دد که  
جنبند کان بکشت که جامه سی ایچند اولان بتلوری  
اول اعرابی اولدردی عالم فایه هه انا در دو  
پس عالم و بوجیه انا ساند که ظاهر در هیچ و این جنبش

ایضا  
تاریخ  
ایضا  
تاریخ

بسیار

بسیار در وه فلک و بو بسیار جنبش و حرکت انده که وارد  
فلک وجود بولدن بر جنبش و دور دن بر زمان جدا اولن  
ساکن اولمش دره پرده سازند نو اگر پیوست اندر پیوست  
و فصل پرده ساز لرو نو اگر لور دره که پس پرده نو ساری هست  
لسان حالله دیر لور که پرده اردند بر نو ساز و اردر یعنی بو  
مصنوعاتک بر صانعی وارد در زیر بونلورک وجودی کند  
لور دن دکل در اول کی پرده دن مراد سازده اولان مقام دد  
و نو آکه ترنم معنی سنه دد و هم بر مقامک اسمی در پرده  
نسبت خوب واقع اولمش در نو سازده مراد بونده حضرت  
حق در عزاسمه هه را جنبش و آرام ازوست جمعی سنک  
جنبش و حرکتی و آرام و سکوتی اندن دره هه رادانه و دام  
ازوست جمعی سنه دانه و دام اندن در یعنی قل کل من  
عند الله سبجه نفع و ضرر و خلاص و حبس و جمیع احوال  
خدای عزوجل دن در زوست جنبه نه از یاد درخت  
درخت حقیقت یاد دن حرکت ایچی دکل در بلکه انده  
در یعنی حق سبحانه و تعالی حضرت دن در جل شان زیر  
انک ارادت شریفتر هیچ بر شیی دن بر سنه صادر  
اوطان زوست فرخنده نه از کرد و نه بخت فلک  
فرخنده و مبارک دکل در بلکه خدای عزوجل دن در  
زیر بخت و دولت و سعادت جمیعاً بختایش الهی دد  
بیت گرا و نیک بخت کند سر فرار و گرنه سونا امید بخار  
او برد تشنگی تشنه نه آب صو سنک صو سرفنی خدای عز  
وجل ایله راب ایلمز زیر حقیقت ده مؤثر حقیقی همان حق

که در وه فلک  
بسیار

سجانه و تعالی حضرتی در غم نواله او دهد شادی و مستی  
نه شراب می و شراب و میرز مست لیس سرور و ذوقی خدای  
عزوجل و بر در زبیر اشرافه اول حالتی حضرت حق و پرستی  
غزاسمه غنچه در باغ غنچه در بی او باغ غنچه انسر غنچه ایلز  
یعنی غنچه نك اول حالتی و اول لطافتی امر الی ایله در  
کند و سندن دکل دره میوه بر شاخ بنند در بی او شاخ او  
میوه انسر با غنچه یعنی میوه نك شاخ او زک بتمی و نذر  
حاصل اولوب قابل اکل اولسی حق سجانه و حق حضرت نك اراد  
وامر شریفی ایله دره کارگر او در کران الت کاره عالم کارخانه  
سند کارکر و صانع او در غیر لرا الت کار دره کارگر یافتی  
الت بگذارو کارگری بولدك التی تو یعنی چونکه کارگر و  
صانع خدای عزوجل ایدوکی ساکه بروجه یقین معلوم  
اولدی پس زنهار حضرت حق دن غیری برفزه کارگر  
دیمه و موجود هان خدای عزوجل بی بیل تا که سیر توحید  
بهره و را اولاسن و عرفان دن بهره بولاسن کار او کارگر  
اولت اوست بلکه امان نظر و دقت ایلسك کار او در کار  
او در زیر اجمیع اشیا اندن وجود و ظهور بولمشدره اوست  
مغز و دکران جمله چو پوست او در یعنی مغز و موجود  
هاتف حق سجانه و حق حضرتی در جل شانته غیر لروست کبی  
و معدوم مثابه سنده در ننگه خواجه حافظ رحمة الله علیه  
دیش در بیت شراب و شاهد و ساقی هه اوست فیال  
اب و کل دره بجهانه مغز خواهی نظر از پوست بیند  
مغز استرایسك نظر کی بوستدن باغله یعنی اگر وصال و شانه

در اولت اوست

در اولت اوست

جمال

جمال سبحانی به وصول بولق استرایسك ما سوادن فراغت  
ایلرسن بیت خانه خالی کن دلا نامنزل جانان شود این هوستان  
دل و جان جای دیگر می کنند مغز جوی ننگد پوست پسند زبیر  
پوست قبول ایدجی مغز طلب ایدجی لك ایلز لاجرم سن که ماسوی  
مایل سن عشق الهی دن دور سن معرف غیر از ورق دل تراش  
غیر حرفنی ورق دل دن تراش و حك ایله یعنی صفوه و دل دن  
عشق الهی دن غیری هر نه ایسه رفه و محو ایله خاطر از ناخن  
فکرت تراش فکرت طرناغندن خاطر کی مجروح ایله یعنی ماسوی  
افکارندن خاطر کی خالی ایله بروجه که خاطر که خدای عزوجل  
دن غیری بر نسنه کلیه فکرت فکر معنی سنده در که تانفس کلید  
دره از همه ساده کن آینه و خویش کند و آینه کی جمیع سندن  
ساده و صاف ایله یعنی قلب که هیچ بر فکر قومه و زهه پاک  
نشو سینه و خویش و جمیع نسنه دن کند و سینه کی پاک یعنی  
صدر کی ماسوی قیدندن پاک ایله که الم نشو لك صدرك  
دن سکا انشا صدر میتر اوله آینه دن مراد قلب دره ناشو  
کبر بقا سینه و تو تاسنك صدرك بقا کنجی اوله غرق نور  
آینه و تو سنك مرآتک نور از لمرغ اوله طی شود و آری  
برهان و قیاس تا برهان و قیاس وادی سنی اوله یعنی شاهه  
جمال الهی سببی ایله بخت و جدل و قیل و قال دن خلاص میتر  
اوله تو جانی و دل دوست شناس پس سن فلا سن و دوست  
شناس کوکلك قاله چونکه بو حالت میسر اوله عشق الهی دن بهره  
صاحب ده اولورسن دوست انجا که بود جلوه نهایی اول محله که  
دوست جلوه کوستر جی و جمال عرض ایدجی اوله هجت عقل بود

در اولت اوست

در اولت اوست

تفرقه زای عمک دلیل و حجتی تفرقه طوغورچی اولور یعنی عقل  
جزوی برکنده لك ویرچی اولور زیرا وصال و مشاهده یه وصول  
بولان ایمان بالخیب دن مستغنی اولور **بیت** نیست در لوع  
دکم جن الف قامت دست و چکنم حرف دیگر یاد نداد استادم  
دوست دن مراد خدا می عزوجل در علم نواله چون نماید بتو این  
دولت روی چون که بود دولت ساکه بوز کوسته یعنی میسر  
اولا زود دان آرو بکس هیچ مگوی سن هم که نوحه ایله و کسیه  
هیچ سویله و کسیه ایله اختلاط ایله بلکه خلوت و عزت اختیار  
ایدوب خاموش اول زانکه از کوه عرفان خالی یه بود کیسه و  
استدلالی زیرا که استدلالی نک کیسه سی معرفت آنده کوه رند  
خالی اولوق اولی دره زیر عرفان و استدلال برکسه ده جمع اولوق  
بحال در بوهم وجه در زیرا که استدلاله منسوب اولان کیسه  
**حکایت آن متکلم و صوفی اول متکلم و صوفی نک حکایتی**  
**که متکلم زیاده استدلال برکشا د که متکلم استدلال زبانی**  
**اچدی و صوفی از معنای ذوق و وجد آن خبر داد و صوفی**  
**کندونک ذوق و وجد انندن خبر و پردی فاضلی وادی**  
**برهان پیمائی برهان و وادی سنی و لچی جی یعنی حال دنی**  
**بهره و بی خبر علم ظاهر به قوی بر فاضل در بیابان جدل جان**  
**فرسائی و بحث و جدل بیاباننده جان آشنده جی یعنی بسیار**  
**زحمت و مشقت چکیچی عمر در بحث و جدل طی کرده عمری بحث**  
**و جدل ده طی ایش یعنی عمری بونله صرف ایش پای یگوان**  
**عمل پی کرده عمل فرسنگ ای اغنی سگریش یعنی عمل دن بهره و**  
**اولمش یگوان اگر چه قولاً آت معنی سنه در لکن بوند مراد**

این سخن در حدیث آمده است

این سخن در حدیث آمده است

مطلق آت در که مهل که تشبیه اولمش در پی بوند سگر معنی  
دره نندیش از طریقت نوری نذ انک کوکله طریقت دن بر  
نور وارنده سرش را ز حقیقت شوری نه انک سر نه حقیقت  
بر شور وار یعنی عشق الهی جذبه سندن بی بهره صوفی دید  
**ذالایشی پاک اول فاضل حب دنیا و تعلق ماسوی و اخلاق قدیمه**  
**الایشی دن پاک بر صوفی کوردی زده در چشم الایشی خاک**  
**آسایش و راحنک چهره سنه خاک اورمش یعنی دنیوی راحت**  
**و حضوری ترک ایدوب روز و شب ریاضت و مجاهده دن**  
**خالی اولمش و افنای وجود دن بهره کبر اولمش که اشارت**  
**اولور زیر ریاضت شد چون موی نفسی ریاضت دن**  
**اول صوفی نکه نفی موی کبی اولمش سر موتی نه سر خویشتنش**  
**اگر بر قیل او جی کندونک فکر و هوسی یوق یعنی بر حالته**  
**وصول بولمش که کند و پرواسی قالماش قلبی عشق الهی**  
**ایله ملو و بر اولد و عجبی زان تقابل که میان شب و روز**  
**هست یا بردی و حتر نموزه اول تقابل و ضدیت سببینه**  
**که قیشک پردی و نموزک حریم ایله شب و روز او رتبا**  
**و در در یعنی بونلرک مابینده تقابل و ضدیت مقرر**  
**اولدوغی کبی اهل ظاهر و اهل باطن مابینده همچنان**  
**تقابل و ضدیت ثابت اولدوغندن اوتری بوبیتک معنی**  
**مابعد نه واقع اولان اوج بیته یله مومور در برده صوفی**  
**دی قیش حر استی نموز معروف دره شد بچنک اودیش**  
**شیر مصاف اول فاضل اول صوفی ایله جنک کتورچی لک**  
**و محل حر یک ارسلانی اولدی یعنی صوفی نک اور زنده عنف**

تقابل ضدیت

این سخن در حدیث آمده است

و مدتله هجوم ایلاری زخم زنا گشت یشیشیر خلافت خلایق و  
 مخالفت شمشیری که زخم اورچی اولدی یعنی آنک خاطرانی  
 پویشان ایلادی مصافی جمع مصفا در که حرب و قتال محلی معنی <sup>سینه</sup>  
 آکی سنه بله فاشدت در لکن بونده وزنه ایچون تخفیف  
 اولمش دره گفت کای روی تو چو توی درشت فاضل اول <sup>صوفی</sup>  
 ددی که ای صوفی سنک یوزک لویک کمی درشت دره کرده  
بر صحبت دانا یان پیت علما نیک صحبتته ارفد ایلش یعنی انلرک  
 صاحبندن اعراض ایلش با شتاسایی و خود ساخته و میکند و بلیجی  
 لکله قناعت ایلش سن علما دن سوال و تعلم ایلر سن کوخدا را ایچو  
یشناخته ای صوفی دی خدای عزوجل بی نه ایله اکلش و  
 نیجه بلش سن گفت ازان فیض که هر لحظه زغیب بر دل جان  
پاک زغیب صوفی اول فاضله جواب و بیروب ددی خدای تعالی  
 حضرتنی جل شاننه اول فیض دن اکلم که هر لحظه عالم غیب دن  
 بنم غیب دن پاک دل و جانم اوزره دو کیلور کرچه شد موقع  
زخم خاطر ازان اگر چه اول فیض دن بنم خاطر موعه اور چی  
 اولدی هست گفتار زبان قاصر ازان لکن زبانک گفتاری  
 اول فیض دن قاصر در زیرا احوال طریقت و اسرار حقیقت قبل  
 وقال دن بیرون دره فاضلش گفت بانه کشف پنهان فاضل  
 چون که اندن بوسوز لری اشدکی که ددی اول نهان کشفله  
چون شوی قاید کورای جهان جهانک کور لرنه نیجه قاید و  
 دلیل اولور سن انلر خود سنک ذات و وجود که پنهان اولان  
 احوالی خود مشاهده ایلمکه قادر دکل لوردر پس مرید لور که اشد  
 جهت دن اولور گفت مره غرق شتاسا و کیم صوفی اول فاضل

ازین کور لرنه نیجه قاید و

دلیل اولور سن انلر خود سنک ذات و وجود که پنهان اولان

جواب و بیروب ددی بر شتاسا و لکن غرق یعنی احوال طریقت  
 و اسرار حقیقت دن بر تمام اکاه و خبر دارم و انلر بنم حالم  
 اولمش دره نیت کاری یشتاسا کوریم بنم شتاسا کرک ایله بر  
 اینم یوق در زیرا شتاسا کرک و تعلیم و تعلم علم ظاهره اولور  
 بو حال و علم باطن در بونده اولماز شتاسا وری بلیجی لک شتاسا  
 کری بلدرجی لک مهرک پی بر پی من یشتاسا هر کیم که جمیع خصوصه  
 بلکه تبعیت نه سارعت ایلر آنچه من یافتم او هم یابده قریب وصال  
 و مشاهده و جمال ذوالجلال دن اول نسته بی که بر بولدم او دخیر  
 لور زیرا طریقت و حقیقت نه لازم اولان مرشد کامله متابعت  
 در جمیع احوال ده کار من نیت که کسی را بجدال ره نایم بجدای تعالی  
 بنم کارم دکل در که کسیه خدای متعاله جد الله یول کورستم  
مناجات در شتاسا بر هستی آفرید کار گفتن و طلب داشتین  
توفیق بر کوه توحید سفتن بومناجات آفرید کارک و جوی  
 اوزره ثنایمک و توحید کوهرفی دلمک اوزره توفیق  
 طلب طومق بیاننده در ای جهان از صفت تو پره ای خدا  
جهان سنک پاک ذاتک صفتندن ملو و پرورد عالم از حجت  
 اثبات تو پره عالم سنک اثباتک هجندن ملو و پرورد زیرا  
 موجودات دن هر برسی سنک ذات پاک و وجود نه و احد  
 دلیل روشن و حجت قوی دره هیچ جا نیت که غوغای تو نیت  
 هیچ بر محل یوق در که انده ای خدا سنک غوغاک یوق در زیرا  
 اورا ده بهر حال سنک طالب لور کدر بر کسه وارد و پر توی روی  
دلای تو نیت سنک دلارا و زیبا یوزکک پر توی یوق در  
 زیرا هیچ بر محل سنک ذات پاک اثر نلن خالی دکل در مصراع

ازین کور لرنه نیجه قاید و

هرجا كه هست پر نور وى حبيب هست . تو چنين ظاهر و ما كورى  
اى خداى بويله ظاهر و اشكارى و بزكورى بزرگ سنى مشاهده  
ايلكه قادر دكلز متوجى حاض و داد و نگره اى خداى بويله  
حاض و بزقريب سنى و بنانده غافل اولوب اداغه نظر ايدجى اينز  
و الله معكم ايما كنتم و تحو اقرب اليه من حبل الوريد قطعه  
دوست نزد بكثر از من بنست و بين بخت كه من از وى دورم  
چكتم با كه توان گفت كه او در كنار من و من مجودم . نور تو كور  
نور ما چكيم . اى خدا اگر سنك نورك بز دليل و رهناى اوليه  
بز نه ايليه لم كه ساكه وصول بولوح ميسر اول بيت سچكوتنه هوش  
دام پيش و پيش كر نباشد نور يارم پيش و پيش . چشم بيدل دانا چكتم  
زياده كورى چشى زياره بليجى كوكلى نايليه لم يعنى بونلر ده بز  
روحانى بر قابله ايرشتر اگر سنك نور كده بر مدد و معاونت  
ايرشيه كچه جامى بود از بخبر آن . اگر چه جامى بى خبر لردن  
دره شود كر بطفيل ديكر آن لكى ذات يا كده نه زياره و كر مكدن  
نه نقصان اولور اگر غير لرك طفيل و سبي ايله يعنى اگر مقبول لرك  
خاطر بچوبه بختى از هستى و خوشبختى خبرى . كند و وجود كده كه  
بر خبر بفتليه سچ يعنى انى كند و كده اگاه و خبر دار ايليه سچ  
بندي از طاعت خویشش كرى . كه كند و طاعت كده بر كبر بقلية سچ  
يعنى انى طاعت كده بت قدم ايليه سچ بپچاره شمعى و بر تقصير  
هم بوار زوده در اى خداى بى نظير سچ انك ارزوسنى  
و بو كتابك شرحه سب اولان صاحب الخيرات و عبادك نفع  
مخفى و محبت فقرا و معيى صلحا اولان بنده كك هم دنيوى و آخرى  
جميع ارزوسنى حبيبك محمد مصطفاك صلى الله عليه وسلم

الذليل  
الذليل  
الذليل

الذليل  
الذليل  
الذليل

عشقنه

عشقنه و عزت و مرتبه حاصل ايدوب اگر كه عمر طويل ميسر ايله  
در دلش تخم هدايت كارى . انك كوكلند هدايت تخمى اگر سنى  
يعنى انك كوكلنى عشق و محبتك نوري ايله روشن ايليه سچ  
بريكش ابر عنایت با دى . انك كل وجودى اوزده عنایت سخا  
يا غدر سنى مهرش از مهر و كل بگشاى كل مهر سندن انك  
مهر فاجه سنى يعنى انى جسمانيت قيد ندهن خلاص ايليه سچ زنگش  
از چهره و دل بز دايى . انك كوكلنك بوزندن حب دنيا و تعلق  
ماسوى پاسنى رفع و محو ايليه سچ مصراع اولده مهر ميمك ضميره  
اولق محله انسب در و مهر معروف در و ميمك كسر ايله اولق كه  
محبت معنى سنه در محله مناسب دكل در مهر و كل دن مراد كند  
وجودى اولق انسب در مراد زمين و بو عالم اولق دن با بگشا  
قربت بختيش . انك اياغنى قربتك كاشانه سنه قويه سچ يعنى انى  
مقرب لرك دن ايليه سچ . سچ زمينخانه و وحدت دهيش . كه وحدت  
مينا نده سندن شراب و سچ يعنى انى سچ توحيد دن بهر و ايليه  
سچ قربت بونده كاشانه به تشبيه اولمشدر و الاجاب الهى  
لامكان در كاشانه دن برى در كاشانه قيش اوى و مطلقا خانه  
معنى سنه استوال اولور عقيد بچم در بگشاى و برهاني بى همتى  
حق سبحانه بشي عقيد حق سبحانه و حق حضرتك جل شانده احدى  
وي مثل وي نظير لكينك برهاني بيانده در كه در سچ بيان  
و برهانه هه زبان اوران بگشا نده و هه بى زبانانك  
زبانان كه بوياب و برهانه جميع زبان اوران بگشا و بر در و  
جميع بى زبان لريك زبان و متفق در زبان اوران دن مراد صاحب  
نطق اولان لردن بى زبانان دن مراد حيوانات دره اى در بى

كازى  
نقل  
مضامع

بگشا  
بگشا  
بگشا

بشکده و طبع فریب ای بوطع الداجی بتکده ده برده غوغای تیان از  
تو شکیب و بت لک غوغای سندن صبر التمش یعنی سنی صبر ایلش  
تکده تبخانه معنی سنده در تیان ده مراد ممکنات در طبع را بند خرد  
بر پانیه عقل قید و بند بی طبعک ایغنی اوزره قوی یعنی عقلی ای طبعک زنی  
اولش کسه طبعک قریب ایله تاکد طبعک حکمی محو و منعدم اوله پای  
اندیشه در بی غوغایه بعد ذلک بر غوغایه عقل ایغنی قوی یعنی  
طبعک تابع اوله جمیع خصوص عقله ایله پتکر ایچ انجم و مهر و نه راه  
بوا انجم و مهر و ماهه نظر ایله کوربت ره کشته خلیل الله راه حضرت  
ابراهیمک بولنک تیا اولش یعنی اول کور شده انلر زنی ددی  
یافتندی بدیش راه قبوله اول یلدر لیر انک کوکلند قول یولتی  
بولدی لردی گرنه بشکیتان سنک اقوله اگر اقول و غروب طای  
اندی صمیدی یعنی اول یلدر لیر اقول واقع اولدی اگر اقول واقع  
اولمیدی ابراهیم پیغمبر علیه السلام انلر زنی دیوب اول اعتقاد  
اوزره قالوردی بواب کره به اشارت در فلما اجزة علیه الليل  
رای کوکبا قال هذاتنی فلما اقل قال لا احب الا فلیه فلما رای  
المر بارغا قال هذاتنی فلما اقل قال لیبی کم یهدنی زنی لا کونتی  
من القوم الضالین فلما را الشمس بازغة قال هذاتنی هذا الکبر  
فلما اقل قال یا قوم انی بری تماتش کونن نیزکن خنجر لا برس  
لات چونکه مصنوعات بت مثابه سنده در پس لاتک باشی اوزره  
لا خنجره تین ایله یعنی کل شیء هالک الا وجهه حسبته جمیع  
مصنوعاتی معدوم مثابه سنده طوبت تاکه سنی طریح مستقیمدن  
دور و جدا ایلیله بیر از لات منی را ز منات خنجر مثال  
لاکده منات دن بی لکی قطع ایله یعنی منات مثابه سنده اولان

اولش کسه طبعک قریب ایله تاکد طبعک حکمی محو و منعدم اوله پای

لاکده منات دن بی لکی قطع ایله یعنی منات مثابه سنده اولان

نفسکی توحید قوتی ایله اخلاق ذمیه و کبر و اناءیت دن یک  
ایله مصراع ثانی ده اولان لات ده تاخطاب ایچوبه در لات  
ومنات کی صمک اسمی دره تا عزت ز سر عزتی کشی غیری  
نک باشندن عزت تاجنی چک یعنی رفیع ایله کونی من  
ذلت نفسه حسبته نفسکی عزت بر طومه ناسن عزت بر  
اولاسن رخت طاعت بدر موی کشی طاعت رختی  
مولی نک قیوسنه چک یعنی خدای عزوجل نک طاعتنه  
مشغول اول غزی هم بر صمک اسمی در مراد هر نسته  
که خدای عزوجل نک قریب و وصلانه مانع اولا اصحاب  
حقیقت قتنه صنم مثابه سنده در ثنوی اهرمن  
ویزدان کوک ثنوی که خالو کی در دین بی دین طایفه  
در اهرمن و یزدان دیچی تافت از انجم ایمان روی  
اهل ایمان دن یوز چوردی زیرا شکر خالق اهرمن دن  
و خیرک خالق یزدان در دیر لاجرم کافر اولدی  
عیسوی شد بسه کوی افروز عیسوی که مراد نصاری  
در اوه دیچی لک ده ثنوی دن زیایه یعنی انلر کی  
وبولنر اوه ددی که مراد نه ایدوکی روشن در  
خیمه از ساحت دین زد بی رفته اول طایفه حیمه بی دین  
حولی سندن طشر قوردی یعنی انلر هم حق دین دن  
دور اولوب کافر اولدی لر زیرا خدای عزوجل نک  
وحدانیتی عقله و نقله قوی دلایل و حج ایله ثابت اولش  
تو تصدبت چه تصد بکله هزار سنکه اهل اسلام دن نم  
دیوسن یوز صتمه نه یوز صتمه بکله هزار صتمه بکله بیرون

اولش کسه طبعک قریب ایله تاکد طبعک حکمی محو و منعدم اوله پای

لاکده منات دن بی لکی قطع ایله یعنی منات مثابه سنده اولان

ز ترا روی شمار بلکه شمار و عدد ترا ز و سندن طنه  
یعنی بی شمار و بی عدد صفتی که مراد خدای عزوجل در غیر  
هر بنده که سنک نفسانی از زوک در جمیع اصنام در وسیع  
خود بودند غافل و بیخبر سوخ کرده در روی ولی هر نفسی  
توجه و تعلق ایلمش سن ولی غرابت بودند که هر بر نفس ده  
می پزی در ده ایمان هوسی ایمان یولنده نفسانی بر هوس  
بشور سن یعنی بر نفس هوا و هوسند خالی اولماز سن  
گاه کوی که من آن در یایم هوا و هوس در یاسنه غریقی ایکن  
گاهی دیر سن که بن اول در یایم که جهان را بکذا رانم که جهانی  
کوهر ایله زینت ایلم یعنی اهل جهانند بنده بسیار اسرار  
معارف کوهری ایرشور دل صدق کوهر توحیدم در دیر  
که کوکل صدق در بنم توحیدم کوهری لولورد که کوکل صدق  
از در توحیدم بر اهل زمانک تولغی بنم توحیدم در ندی  
ملو و بر در کوکل صدق و توحید دتره تشبیه اولمش در ده  
واحد در و در و در و درات انک جمعی در گاه کوی که من آن  
کلزارم گاهی دیر سن که بن اول کلزارم که دهد بر کل عرفان خادم  
که بنم خادم کل عرفان بر فی و بر یعنی بنم خادم مدنی عرفان کلی  
حاصل اولورد هر که یا بد ز کل من بوی دیر سن که هر که بنم  
کلده بر رایجه بولا یعنی بنده که بر فیض ایریشه بوی عرفان  
دمد از هر موی انک هر بر موینده عرفان الهی رای سی  
ظاهرا ولور مراد معرفت الله در یاسنه عرق اولورد دیمک در  
بر یان می ذنی این لاق ولی نیست بر موجب اینت عملی اگر چه  
زیان تکله بولانی اولور سن ولی بولا فک موجب و مقتضای

کتابخانه  
موسسه  
تاریخ  
۱۳۰۴

کتابخانه  
موسسه  
تاریخ  
۱۳۰۴

اوزن

اوزن سنک بر عملک یوقدر پس بو حالات سنه نیجه موجود  
اولور خصوصاً بوزمانده که ارشاد عوسینی ایله ز ندیق لوظاهر  
اولمش و زیاده شیوع بولمش در بوضال و مضل قومک دفع و رفی  
لانم ایکن بر کسه بوکه مقید دکلی در هر چه تقریر بو ترتیب کنده  
ای مدعی هر نه بی که سنک تقریر و قیل و قالک ترتیب و ظاهر  
ایله صورت حال تو تکذیب کنده سنک صورت حالک انی تکذیب  
ایله یعنی سنک حالده خالی ظاهر حالک دن سنک کذب و  
در و غک زیاده روش و ظاهر در بیت ای انک بتقریر  
و بیایه دم زنی از عشق مایا تو ندایم سخن خیر و سلامت  
هر چه یا بد ز مقال تو فروغ هر نه که مقال سنک مقال و کلمات کلان  
فروغ و حالت بولور سازش حال تو مطعون بدروغ سنک  
حالك انی کذب و دروغ ایله مطعون ایله یعنی احوال طریقت  
و اسرار حقیقت دن هیچ بهره و در ککل اید و کک سنک بوظاهر  
حالک دن ظاهر اید و کی زیاده ظاهر در مطعون اسم معقول در طعن  
اولمش معنی سنه نیست این راستی و راست روی بوکه مراد مطمع  
ثانی نک معنی سی در راست لک و راست لک دکلد در که جهان  
راست که کوی نشوی که انجلیه راست که دیر سن اولمیه سن  
یعنی چونکه مقالک حالکه موافق اولمیه سن سوز که راست  
دکل سن و سنده راست رولک دن بر اثر یوق در راه دی  
پس سخن راه بگو یوله کت اندن صکره یولنک سوزنی سوبله  
زیرا چونکه بوبله ایله سن ره رولک ده صادق سنه آنچه خواهی  
یشو آنکاه بگویی اول نسنه بی که استرس اول اول اندن صکره  
سوبله و الا سندن هر قیل و قال که صادر اولور جمیعاً کذب

کتابخانه  
موسسه  
تاریخ  
۱۳۰۴



و دروغ دره دل نکرده زد و روی صافی مگو کلکی نفاق و  
 ریادن صافی ایلمش ایکن جه زیک روی وحدت لای وحدت  
 یک روی لکنده نلاف اوررسه دیده بر شاهد وحدت بگشای  
 وحدت شاهد نه چشمکی آه یعنی انک مشاهده سته سی و  
 اهتمام ایله زد و روی ود و کوی بازای و دوروی لکنه  
 و دو کوی لکنه فراغت ایله وحدت بوند مشاهده تشبیه  
 اولمش در سهیل باشد که زمای تاماه سهیل و اسان در که ما هی  
 در ماهه کن یعنی زمای و آسمان مابینک اولان جمیع اشیاء  
 بر تو باشند درین نلکه گواه بونکته ده ساکه مشاهده اولار  
 یعنی چونکه سن سر وحدت دن بهره ورا اولان جمیع اشیاء سنک  
 بو حالکه شاهد اولور لر بی انی قیل و قالله عیان و بیان ایله  
 احتیاج قالمات گرچه قولت دم اقرار زنده اگرچه سنک قولک  
اقرار دمنی اوررسه فعل تو نقره انکار زنده لکن سنک  
فعلک انکار نقره سنی اورر یعنی ای مدعی سنک دعوی ایله کلک  
 حالات یوقه اید و کی سنک اول نامشروع افعالک دن ظاهر  
از محیط فلک و اوج سماک محیط فلک و اوج سماک دن  
تا حقیقین سماک و مرکز خاک سماک و مرکز خاک حقیقینه  
 دکن این مرتب شده اجرام که هست بو مرتب اولمش اجرام  
 و کواکب که وارد و بی همه جنبش و آرام که هست و بوجیه  
 جنبش و حرکت و آرام و سکون که وارد و شکل و ترتیب فلک  
بریک حال فلک شکل و زینتی بر حال و بر اسلوب اوزر  
دو و سیر هه بریک منوال جمعی سنک دور و سیری بر منوال  
 و بر طود اوزر دور فلک نسبت و سیر کواکب نسبت اغیار ی

دروغ دره دل نکرده  
 ریادن صافی ایلمش  
 یک روی لکنده نلاف  
 وحدت شاهد نه چشمکی  
 اهتمام ایله زد و روی  
 ود و کوی بازای  
 و دوروی لکنه  
 و دو کوی لکنه فراغت  
 ایله وحدت بوند  
 مشاهده تشبیه

دروغ دره دل نکرده  
 ریادن صافی ایلمش  
 یک روی لکنده نلاف  
 وحدت شاهد نه چشمکی  
 اهتمام ایله زد و روی  
 ود و کوی بازای  
 و دوروی لکنه  
 و دو کوی لکنه فراغت  
 ایله وحدت بوند  
 مشاهده تشبیه

دروغ دره دل نکرده  
 ریادن صافی ایلمش  
 یک روی لکنده نلاف  
 وحدت شاهد نه چشمکی  
 اهتمام ایله زد و روی  
 ود و کوی بازای  
 و دوروی لکنه  
 و دو کوی لکنه فراغت  
 ایله وحدت بوند  
 مشاهده تشبیه

اوزر دره یکی از صورت خود ناکشته بونلرک برسی کند و  
 صورتندن متبدل اولمش یکی از کردش خود نلکه نشتته  
 برسی کند و نک دور و کرد شدند کند و فراغت ایلمش  
 متفق وضع دو ایریا هم و وایرو افلاکک وضع و ترتیب  
 بری بریله متفق و موافق منتظم سلک عناصر باهم عناصر  
سلکی بری بریله منتظم و ظلال دن بری سال و مه روز و  
شب و شام و سخن میل و ای روز و شب و اختتام و صباح  
یک بیک گرم رو و نیز گذر جمعی تیز یوریجی و تیز گذر اندک  
هه بریک صفت و یک این جمعی سی بر صفت و بر اسلوب  
 اوزر هه چیز زیری نشده بالابین هه چیز بریج بالابین  
 اولمش یعنی بونلرک هه برسی اوکی حالتندن متبدل اولمش  
 بلکه بینه هه اسلوب سابق اوزر در زیریج اسفله منتسب  
 و بالابین بالاییه منسوب معنی سنه در تا بامد شد خود  
 در کبر و ندر مادام که بونلر کند و لریک کله سی کتمسبله مقید لر  
 در بیکی قاعده آیند و روند بر قاعده ایله کلور لر و گذر لر  
 یعنی تا اول دن نیجه خلق اولند یلر اسیه بو قدر بی پایک  
 زمان مرور ایلمش ایکن بریسته زمر قدر تبدل و تغیر  
 کلمش در چهار فصلی که چهار سال درست اول فصول اربعه  
 که هر ییل ده که وارد و بهین رسم و روش راهبرست  
 انجق بو رسم و روشله راهبرد یعنی اسلوب سابق  
 اوزر گذر ایدیجی در چهار فصل دن مراد یاز وقتش و  
 چهار و خزان در این موالید سه گانه که جهان بوموا لید  
 سه گانه که جهان پراز آنهاست چه پید اچه نهان انلردن لید

دروغ دره دل نکرده  
 ریادن صافی ایلمش  
 یک روی لکنده نلاف  
 وحدت شاهد نه چشمکی  
 اهتمام ایله زد و روی  
 ود و کوی بازای  
 و دوروی لکنه  
 و دو کوی لکنه فراغت  
 ایله وحدت بوند  
 مشاهده تشبیه

مملو و پر در عیان نه پنهان نه یعنی هم عیان و هم پنهان  
 سه کانه اوج نوع معنی سنه در موالید سه کانه دن  
 مراد حیوانات و نباتات و معادن در حیوانات دن مراد  
 ذی روح اولاد در نباتات دن مراد نشو و نمایی اولاد  
 در معادن دن مراد حیات و نشو و نماد بی بیم اولاد  
 در موالید که جمع مولود در بو اعتبار له در که طغوز  
 فلك آبايه و ایام مادر تشبیه اولمشدر شیخ سعدی  
 حضرت لرینک قدس آمده ستره العزیز گلستانه بوبیتی بود  
 ایله در بیت بیت دوتای فلک راست شد از خرمی تا جو  
تو فرزند زادماد آیام را نوع نوعش نه کم آمد نه فروغ  
 اول موالیدک نوع نوعی از نمانخانه ابداع بروی ایجاد  
 و ابداع نمانخانه شدن طشره نه ارتق نه آساک کلای  
 یعنی انک هر نوعی حکمت سبحانی مقتضای حسبینه  
 ظهور بولدی بروجهله که نه ذره قدر کم و نه فروغ اولدی  
کار کاچی بچینی خط و نسق بوخلایی خط و نسق و خوب  
 ترتیبه بر کارگاه کاریک کار گذارست الحق الحق بر کار  
 گذارک کاری در که مراد حق تع حضرتی در جل جلاله  
کشور آباد نکرد ز دوشاه بوخود زیاده روشن دکت  
 آکی شاه دن اقلیم آباد و معور اولمان بشکند اردو  
سپهدار سیاه آکی سپهدار دن عسکر مخترم اولور زیل  
 فتح و نصرت اتفاق ده میسر اولور آکی سپهدار ده اتفاق  
 میسر اولمان بیت خست با اتفاق ملاحت جهان گرفت  
آری با اتفاق جهان می توان گرفت زد و بانو چو شود اشفته

در موالید  
 در موالید  
 در موالید

در موالید  
 در موالید  
 در موالید

خانه چونکه آکی خانقودن اشفته و پریشان اوله خانه امید  
 مدارش رفته اول خانقودنی سپوریش امید طومه زیر آکی  
 آکی بانو چون که بری بریله امتزاج ایلمیه لر اول خانقودنی  
 و صاحب خانقودنک لواز می کورلوز اول خانقودنک و  
 حضورت رفع اولمانه رخ عقلت ادای دور آریب آکی ادیب  
 و استادک ادا و تعلیمی متعلک عقل رخ و الم دره هرک  
رنجور دوا و طبیب آکی طبیبک دوا و علاجی مریضک  
 موت و هلاکی در همچنان اگر خدای عزوجل آکی اولیدی  
 جهانده بو ترتیب اولماندی بلکه جهان و جمیع موجودات  
 هرگز وجود و ظهور بو لمالز دی پس بوایت کریمه حسبینه  
 انک ذات پاکنک وجودی واحدیتی بروجه یقین ثابت  
 و مقر اولدی انما الله الیه واحد حکایت آن پادشاه مریض  
 اول مریض پادشاهک حکایتی در که از دست دو طبیب  
نبضش با عتدالی می جت که آکی طبیبک اندون انک نبضی  
 اعتد الله می آمدی و حرکت ایلمدی یعنی اول آکی طبیبک  
 علاجی ایله مرصندن نجات بولمادی و تا قاروره وجود  
یک شکت و مادام که اول آکی طبیب دن برینک وجودی  
 قاروره سی صندی یعنی مادام که اول آکی طبیب دن بری  
 معالجه دن منته اولمندی مزاج وی از علاج دیگری  
بصحت نه پیوست پادشاهک مزاج اول غیری طبیبک علا  
 صحت و صول بولمادی یعنی پادشاه بر طبیبک علاجی سیبیله  
 صحت بولدی قاروره که صرجه دن حاصل اولور که انک  
 سیبیله خسته نک بوی مشاهده اولور انک بونده ذکر

در موالید  
 در موالید  
 در موالید

در موالید  
 در موالید  
 در موالید

حکیمانہ در داشت آن شاه بیالش دو حکیم اول شاه بالش  
 و صورتند آن حکیم طو تاردی یعنی اول پادشاهک آنی  
 طبیعی و ارایدی که هر دو دانا و خردمند و کریم اول طبیب  
 لک آنی بله دانا و عاقل و کریم و لطیف آیدی لپ شان  
بدم عیسی هدم انلرک لی عیسی پیغیر علیه السلامک دی  
 ابله هدم آیدی یعنی انلرک کلماتی خسته لر حیات بخت آیدی  
 کف شان راحت هر ریخ و الم انلرک کف و دستی هر ریخ  
 و الیک راحتی آیدی یعنی جمع ریخ و المه گرفتار اولمش  
 انلردن راحت و صحت ایرشوردی که دست هر یک چو نبض  
 آوردی هر برسی چونکه خسته نک نبضنه الکتوریدی  
 یعنی چونکه ریخوردن نبضنی طو تاردی دست کیری  
 منعیان کردی هر برسی ضعیف لر دست کیر لک ایلر  
 دی یعنی خسته لر انلردن صحت و قوت ایرشوردی  
 دست کیر خوب واقع اولمش دره شاه بیاک ز تفسیر مزاج  
 شاه مزاجنک تغییر و انحرافندن بیمار آیدی و آن دو در  
کار بتدبیر علاج و اول آنی طبیب علاج تدبیرنده کار  
 و اهتمام نه آیدی لیک همیشگی و همکار لکن همیشه لک  
 و همکار لقی یعنی کسی بله طبیب اولد قری ایچون  
 ز دبر ایشان ره دولت باری دولت یار اولمق لقی  
 یولنی آوردی یعنی انلرک علاجندن اول پادشاهه صحت  
 میسر اولدی هر چه ایچ کفتی آن واد آیدی زیرا علاج ده  
 هر نه بی که بود یردی او متع ایلردی هر چه آن بستی این  
 یکشادی هر نه بی که او باغلردی بوجوزردی یعنی اول

دست کیری

دست کیری

دست کیری

آنی طبیبک بری برینه مخالف علاج ایلدن مکرینه سبب بر آیدی که  
 هر برسی استردی که پادشاه کندونک علاجی ایله صحت  
 یولا تاکه پادشاهک حضورنده عزت و اعتباری زیاده اولمق  
 پادشاهک مقبولی اولمق کفتی و بستی نک یاسی مکسور او قتمق  
 لازم در وزن ایچونه روز صحت شد از ایشان قادیک  
 لاجرم انلرک سببندن صحت کونی قریکوا ولدی یعنی پادشاه  
 صحت بولدی شب تار اجل آمد نزدیک اجالک قریکویچی  
 یقین کلدی یعنی موت قریب اولدی شاه را بود وزیر زینرک  
 شاهک بر زینرک وزیر آیدی آن تعصب چو بودید  
 از هر یک اول وزیر چونکه اول آنی طبیبک هر برندن  
 اول تقصیبی کوردی حیلله و کرده بدانای سانی اول وزیر  
 زینرک لک و دانا لقی سببی ایله بر حیلله و تدبیر ساز و تدارک  
 ایلدی کانه دورا تابیکلی آمد باز اول آنی حکیمه که تا بر لکه کلدی  
 یعنی اول آنی حکیم دن هان بری قالدی بوهم معنی در که اول  
 آنی درای بر حکیمه کلدی یعنی علاج ده رای و تدبیر آنی حکیم  
 طرفندن ایکن علاج ده رای و تدارک هان اول بر حکیمه  
 مفوض اولدی زان یگی شاه چو شد چاره پذیر شاه چونکه  
اول بر طبیب دن چاره پذیر اولدی یعنی صحت بولدی قصه  
کرد بر و عرصه وزیر قصه و ما وقع بی وزیر شاهه عرض  
و بیان ایلدی کفت ای از تو زیانم هر سوده پادشاه چو تک وزیر  
دن بوحضوی استماع ایلری وزیر خطاب ایله ایدوب ددی  
ای وزیر بنم زیانم تک سببک کت جمیعا سود و نفع ایله در یعنی  
ای بنم صحت سبب اولدی وزیر این خیالت زنجاروی تموی

دست کیری

یو فکر و خیال سکاقتدن یوز کوستردی یعنی ذسب  
دن سنک خاطر که کلری گفت از آنجا که بیا گفت خدای  
وزیر پادشاهه جواب و پروردی او را در  
خاطر مه کلری که خدای عزوجل بزه ددی که عمارت  
کو این طرفه سرای که بو طرفه و عجیب سرایک معاری  
که مراد حضرت حق در عزا سیه کربرض از یکی افرین  
بودی اگر بالفرض بودن زیاده اولیدی هر دم مشغول  
دگر کون بودی اول سرایک حالی هر دم دگر کون و خراب  
اولوردی بو ترتیب و نظام و انتظام بولیمازی بوض  
ذکر ایله اشارت اولور که حق سبحانه و تعالی حضرت  
عزاسمه عقلا و نقله ایکی اولوق محال در خصوصه که نقله  
ثابت اولمشدر لوکان فیهما الیمه الا الله لسنده تا  
طشت خورشید زبام افتادی افتابک طشتی بامده  
یعنی فلک دن دوشوردی مراد منعدم اولوردی دیمک  
دو کار کردون ز نظام افتادی فلک کار و ترتیبی  
نظام دن دوشوردی یعنی فلک هم منعدم اولوردی  
اگرچه طشتی زبام افتاد رسوای و بدنام اولدی منته  
استعمال اولور لکن بونده مراد معنی اولدر طشت  
سینه مهله ایله طشتک معنی در زاده و خال دگر خاک  
شدی خاک زاده سی یعنی انسانینه خاک اولوردی  
خاک چون کرد بر افلاک شدی خاک غبارکی افلاک  
اوزره کدردی یعنی زمین هم منعدم اولوردی  
تیز کردی بدم جمله قدم جمله موجودات عدمه خدایتی

تیز کردی بدم جمله موجودات عدمه خدایتی

تیز کردی بدم جمله موجودات عدمه خدایتی

تیز ایلردی یعنی منعدم اولوردی بلکه سر بر نزدیکی  
ز عدم بلکه موجودات عدم دن ظهور بولماز لوردی  
پس ذات باری نک وجود واحدیتی شک و ریبتر  
بر وجه یقین ثبوت بولدی **مناجات در طلب ترقی**  
**از مقام توحید بشود وحدت** بو مناجات توحید  
مقامدن وحدتک شهودنه ترقی طلبنک بیاننده در  
یعنی وحدتک مشاهده سنه وصول طلب ایله و کنی  
بیان ایلر بونده شهور مشاهده معنی سنه در آنچه بعضی  
محلن هم جمع مشاهده اولور که **نهایت داه مقصد الاقصاب**  
**عارفان اکاهست** طریق سلوک نهایت و غایتی در  
و سر توحید دن اکاه عارفلرک مقصد اقصاسی درنتکه  
شیخ اکبر حضرتی قدس سده الغریز لورکه وصول بولوب  
وحدت وجوده ذاهب اولمشدر بو معنی هم لطیف در  
ذیرا بو حالت اکاه عارفلرک طریقینک نهایتی در و  
مقصد اقصاسی در ای بتوحید تو لور ذره کواهی ای خدای  
عزوجل هر ذره سنک توحید و وحدتینتکه شاهد در  
نیست یک ذره بتوحید تورا حال بوکه سنک توحید  
بر ذره یول یوق در یعنی اگرچه جمیع ذرات سنک  
توحید واحدیتکه شاهد در لکن سنک توحیدک  
سر و حقیقت ذره قد وصول بولمنه امکان یوق در  
در رهست ذره و ناچیز شدیم ای خدای بی نظیر  
سنک یولکده لایشی ذره اولدق ملتق از ذره بسی  
تیز شدیم بلکه ذره دن هم بسیار کمتر اولدق ما و بیجا

تیز کردی بدم جمله موجودات عدمه خدایتی

تیز کردی بدم جمله موجودات عدمه خدایتی

صلی

و تو میدی بوحالتدن حکم ینه بز و بیجا صلح و تو  
لک کرته فضل تو کند خورشیدی اگر سنک فضل و  
احسانک خورشید لک ایله یعنی اگر ستر توحید که وصل  
بولمغه سندن توفیق و معاونت اولیه اندون برسنه  
حاصل اولوب نومید لک دن خلاص میسر اولماز  
جست و جوی تو قرار از ما برده سنک جست و جویک  
بزدن قراری التدی یعنی سنک طلبک ده بزدن قرار  
و ارام کتدی ضعف تن قوت کار از ما برده تنمک  
ضعفی بزدن کار و عمل توننی التدی یعنی ضعف تن  
سبب ایله برحالته واردق که بزده کار و عمل قوتی قائم  
قوتی بخش که کاری بکنیم چونکه بزده هرگز قوت یوق  
در پس بز بر قوت احسان ایله که انک واسطه سیله  
بر کار و عمل ایلیام جریم تو گذاریم بکنیم سنک  
حریم که بر گذار و عبور ایلیام یعنی قرب و وصال  
دن بهر و در اولام گذاری او غرق لوق معنی سنه  
هم ممکن در جای از کار گذاری مانده جای کار گذار  
لق و عمل دن قالمش نامه و بپصد کاری خوانده بیوه  
کارلق نامه سنی او قوش یعنی عمل دن محروم قالمش  
می گذار تو طلب قوت کار سندن کار و عمل قوت  
طلب ایله ناکشود در طلبت کار گذار تا سنک طلبک  
کار و عمل ایلیامی اولاقوت کار گذارشی بده اگر کار  
و عمل ایلیامی لک قوتنی ویره سکه پاک عیارستی بده  
اگر پاک عیارلق سکه سنی ویر یعنی عشق و محبت آبی

ایله

ایله انی تعلق ماسوی لوئندون پاک ایله نقد دین از عشق  
و غل پاکش کن مانک دینی نقدی عش و غل دن پاک ایله  
دل ز الایش کل پاکش کن انک قلبی کل و جمایت  
الایشندن پاک ایله شد پریشان زد و بینی کارش انک  
کاری کی کوریجی لک دن پریشان و مختل اولدی  
روی در قیله و وحدت دارش انک پوزی وحدت  
قبله سندن طوت یعنی انی وحدت دن بهر و رایله  
تا که دو بینی لک دن که خلاص میسر اولوب خواص دن  
اوله عقد ششم در بیان آن که التبخی عقد انک  
بیاننده در که ذات حق سبحانه وجودت حضرت  
حق سبحانه و تعالی ذات پاک و وجود در یعنی برینده  
مقید دکل در هر حقیقت که مشهور دست سر بیان  
ذاتی و موجود و حقایق دن هر حقیقت که مشهور  
وهویدا در خدای عز و جل تک سر بیان ذاتی سیله  
موجود در لاجرم بو اعتبار ایله وجود که مخصوص  
اولوب و هر کی جهانده حقیقت ده موجود همان حق  
سبحانه و تعالی حضرتی در جل شانته زیر موجود  
انک وجودی انک وجود نک عکس و اثری در  
برکسه وجود استقلال ایله موجود دکل در ای دیر  
خوانکه حفته دلایه ای بو حفته دل لک خوا بکفنه  
جمع ناکشته چوا شفته دلایه اشفته دل لریکی  
جمع اولمش یعنی پریشان دل اولون هر جمعیت خاطر  
نی بهر اولد قلمی کبی سنی هم امور دنیویه تک هو مند

نقد دین از عشق  
در مسک

در مسک

نکته

جمعیت خاطر دن دورس خواب که در مراد بونده بوجهان  
در ننگه خواجه حافظک رحمة الله علیه بوبیتند واقع  
در سینه بیدار شوای دید که امین نتوان بود زین  
سئل دمادم که درین منزل خوابت منزل خواب دن  
مراد بوعالم در که جای غفلت در سئل دمادم مراد  
بوعالم کون و فساد ده دمیدم وقوع و ظهور بولایه  
حوادث در مرحوم سودی منزل خواب دن مراد دیده  
در دیش در اما خطای فاحش آید وک زیاده روش  
در و بوجهایه سب آنک غفلت و عناد و تقصیبی  
در زیر این پرده و کجلی مه و سال بوجهای برده نیک  
التنه ماه و سال یعنی بسیار زمان مانند در تفرقه و خواب  
خیال خواب و خیال تفرقه سنده قالمش یعنی خواب و غفلت  
و افکار فاسد دن خلاص اولمش پرده و کجلی دن مراد  
فلک در اعتبانی که بدین پرده درند شول لب لکه  
بوبرده در یعنی کواکب که فلک ده در که ازین پرده  
چنین جلوه کردند که بوبرده دن بویله جلوه آید بجا در  
اعتبانی دن مراد نجوم در پرده دن مراد فلک در لغت  
اصل روح سر صورت در که خیال ظل و فقوله ده اولور  
و محبوب و محبوبه یه تشبیه اولور گرچه بس عشوه ده و  
طنانزند اگرچه اول لغت لر زیاده عشوه و بریجی لر  
وطنز و ناز آید بجا در یعنی بسیار کسه بو نلک سبی  
ایله فلکی قدیم ظن آید و ب کفر و ضلالتی گرفتار اولمش  
لر در خصوصاً حکما و منجیت پرده و وحدت لغت بازند

لکن

لکن انزل لغت بازک وحدتنه پرده در زیر بسیار کسه  
انلک سببی ایله ایمان دن مرحوم وی بجم قالمش در  
لغت باز دن مراد حضرت حق در عز اسم این هره لغت و  
لغت بازی اما بوجیه لغت و بود کلی لغت بازلق وین  
لصد شمعده لغت ساری مو بویوز حقه یاز لقله و لغت  
سازلق ایله لغت و زیجی لک این چه لغت دن  
مراد کواکب در و لغت بازلق و لغت سازلق انلک حالی  
در نیست جز در نظر خواب الوده جلوه کر گشته خیالی بی  
خواب الوده و غافلک نظرند جلوه کر اولمش بی وجود بر  
خیال دن غیرکی دکل در یعنی بوجیه لغت و انلور دن صادر  
اولان لغت بازلق و بویوز حقه بازلق ایله لغت سازلق  
بی وجود بر خیال در که وجود باری دن غافل و بی بصیرتک  
چشمند جلوه کر اولمش در لکن صاحب نظرک اک ذره قله  
نظر و التفاتی یوق زیرا آنک فتنه موجود هان خدای عز  
وجل در و وجود هان اک مسلم در بومشروع بیت  
مصدق در و تقدیری بو وجهله در نیست جز خیالی بی بود  
جلوه کر گشته در نظر خواب الوده خواب الوده نظرک وصفی  
و نظر صاحبک وصفی اولور هم ممکن در چند خرسند سببی  
بخیال ای حق سبحانه و تعالی حضرتند غافل نیچه بیدک  
خیاله قانع اولور رسنه هان و هان دیده و خود نیک ببال  
زینهار و زینهار آگاه اول کند و چشمکی حکم او بمال امر  
حاضر در مالیدن دن که او مئی معنی سنه در بوگزین  
خواب بوییدان شوی خارق پرده و بیدار شوکی چونکه

این خواب را در  
تفسیر آن  
باید دید  
که در  
کتاب  
تفسیر  
خواب  
مورد  
گرفته  
است

این خواب را در  
تفسیر آن  
باید دید  
که در  
کتاب  
تفسیر  
خواب  
مورد  
گرفته  
است

سوره  
توبه  
نور  
در  
مجلس

بو خواب غفلتدن بری و بیدار اولاسن اولاکه کبر  
و بیدار برده سنی برنجی اولاسن یعنی پند اردن نجات  
بولاسن مکوردت تیز نظر چشم شهود سنک شهودک  
چشمی تیز نظر اولاه بر تو مکشوف شود سر وجود  
وجودک سر و حقیقتی سکا مکشوف و ظاهرا اولا پس  
اول وقت ساکه روشن اولور که موجودکم در وجود  
کیمک ایچون دره و حدی بیینی خالی زدوی اکی لک  
دن خالی بر وحدت کور سن ظاهر از کسوت مای و  
قویی بزلک وسن لک کسوتدن ظاهر و اشکار اولمش  
بو حالت بو اعتبار ایله در که جمیع اشیا انک مظاهری  
در و مظاهر خود حادث در و هر حادث و عارض حکم  
عدمک دره هستی ساده زهر نام و نیشان و نام و  
نشان دن عاری و ساده بر وجود برتر از مرتبه  
علم و عیان علم و عیان مرتبه سندن بری و عالی رکن  
یعنی اول وجود علم و عیانله معلوم و ظاهر اولماز  
زیرا که وصول کلی ریاضت و مجاهده ایله میسر اولور  
ساده فارسی سازج غری در درجه ساری بی وهم  
حلول حلول و همسر جمیع اشیا ده سازی یعنی انک سازی  
اولسی حلول اعتباری ایله دکل در بر طایفه وارد  
که حلوی دیرلر اولی دین طایفه نک اعتقادک بو  
در که جناب الهی انلرک ناپاک وجودلرینه حلول  
دنزول ایله **ع** تعالی شاننه عمّا یقولون سربانی  
نه حد فهم و عقول انک سازی اولسی فهم و عقولک

سوره  
توبه  
نور  
در  
مجلس

سوره  
توبه  
نور  
در  
مجلس

حدی دکل بر سربان در یعنی فهم و عقولله معلوم و  
ظاهر اولماز بر سربان در درجه عاری بی نقصی حال  
و جمعی سندن عاری در زوال نقصین یعنی جمیع اشیا  
دن عاری و زوال دن بری در مستقل ناسته از حال  
بجمله ممکنات کی حال دن حاله مستقل اولمش بلکه  
همیشه بر حال او ذره در جلوه اولمش از حضرت ذات  
حضرت ذات دن انک اول جلوه سی بود بر خویش  
باسما و صفات کند و اوزر اسما و صفاتله اولدی  
ذات سازج چون باوصاف نفوت قیود دن ساده و  
عاری ذات چونکه صفات و صغیری ایله ذات در مرتبه  
علم ثبوت علم مرتبه سندن ثبوت بولدی دید در خود  
همه پیش و کم را خدای عزوجل کند و سندن جمیع پیش  
و کی کوردی یعنی ذات پاکنده اسما و صفاتک مظاهری  
اولور جمیع موجوداتی مشاهده ایلدی شد حقایق صوب  
عالم را ذات پاکنده مشهود اولناه پیش و کم که مراد صور علیّه  
در عالم صورت لرینک حقایق اولدی صور عالم دن مراد  
ممکنات در و آن حقایق زید رفته عکس انداخت و اول  
حقایق درون دن عکس آندی یعنی عکس اولدی  
عالم کثرت اعیان افزاخت اعیانک کثرت علمنی تولید  
یعنی اول حقایقک انعکاسی سبی ایله اعیان بسیار  
اولدی اعیان دن مراد اعیان ثابت در که حقیقت در  
وجود دن بجهن لر یوق در نته که شیخ اکبر حضرت نوری  
قدس الله سره العزیز حضرت نوری بیور شلر ال اعیان

سوره  
توبه  
نور  
در  
مجلس

سوره  
توبه  
نور  
در  
مجلس

الثَّابِتَةُ مَا شَمَّتْ رَاجِحَةً مِنَ الْوُجُودِ عِلْمٌ سَجِيحٌ شَدِيدٌ  
زَيْهَرٌ عَكْسٌ زَائِنٌ وَذَاتٌ ذَاتِ يَكْ عَيْنٌ زَائِعِيَانِ ذَوَاتٌ  
 ذَاتٌ آيَنَةٌ سِنْدَةٌ ظُهُورٌ بُولَانٌ هَرَّ عَكْسٌ دُونَ ذَوَاتٍ أَعْيَانٌ نَسَبٌ  
 بَرَعِيْنِكْ ذَاتِي أَوْلَادِي بُولَانٌ تَعْيِنَاتُهُ أَشَارَتٌ وَارِدَةٌ  
 كَمَا تَعْيِنُ أَوْلَى دَرَكَةً لَأَعْلَى وَكَأَعْيَانًا دَرَكَةً تَعْيِنُ تَانِي دَرَكَةً  
 هَاهُنَا عِلْمًا دَرَعِيْنًا مَكْمُولًا دَرَكَةً تَعْيِنُ ثَالِثَةً دَرَكَةً هَمَّ عِلْمًا وَهَمَّ  
عَيْنًا دَرَكَةً شَدِيدِي كَمَا أَشَارَتُ أَوْلَانُورٌ أَوْلَادُ كَثْرَتِ زَيْهَرٌ  
عَكْسٌ مَرْتَبَةٌ مَرْتَبَةٌ أَرْوَاحٌ وَنَفُوسٌ عَكْسٌ تَكَرَّرَتِ  
 أَوْلَى مَرْتَبَةٌ مَرْتَبَةٌ أَرْوَاحٌ وَنَفُوسٌ أَوْلَادِي بَعْنِي بُولَانِي  
 وَجُودٌ بُولَانِي بَعْدَ أَزَانٍ مَرَّغٌ ظُهُورٌ بِرُوبَالٍ زِدْ زَارٌ  
بِأَقْلِيمٍ مِثَالٌ أُنْدُونٌ صَكْرٌ أَنْكَ ظُهُورِي مَرَّغِي أَرْوَاحٌ دُونَ  
 مِثَالٌ أَقْلِيمِنَهْ بِرُوبَالٍ أَوْلَادِي بَعْنِي أَرْوَاحٌ دُونَ صَكْرٍ عَالَمٍ  
 مِثَالٌ وَجُودٌ بُولَانِي ظُهُورٌ بِرُوبَالٍ أَوْلَادِي ظُهُورِي غَايِبِكْ حَضْرَتِ  
 حَقَّةٌ رَاجِحَةٌ أَوْلَسِي ظَاهِرٌ دَرَكَةً وَزَيْهَرٌ مِثَالٌ جَيْسٌ أَفْتَادٌ نَظَرٌ  
 وَعَالَمٌ مِثَالٌ دُونَ أَنْكَ نَظَرِي حَيْثُ دُونَ شَدِيدِي بَعْنِي أُنْدُونٌ صَكْرٌ  
 حَسْبِي أَوْلَادِي سَنَهْ ظُهُورٌ وَوَجُودٌ بُولَانِي يَأْتِي مِثَالٌ جَيْسٌ  
أَزُورٌ وَنَقِي زَرٌ مِثَالٌ سَنَهْ سِنْدَةٌ أَوْلَادِي حَسْبِي أَوْلَادِي نَظَرٌ دُونَ  
زَرٌ دُونَ نَقِي بُولَانِي وَمَحْسُوسٌ وَأَشْكَارٌ أَوْلَادِي نَهْ فَلَكَ  
بِرُوبَالِي حَسْبِي بِنَكَاشَتِ طَقُوزٌ فَلَكَ خُدَايَ عَزَّ وَجَلَّ حَسْبِي  
 دَرَقِي أَوْلَادِي نَقِي بُولَانِي بَعْنِي أَنْكَ مَحْسُوسَاتُ دُونَ أَوْلَادِي  
 كَوَالِبٌ هَمَّ أُنْدُونٌ دَرَكَةً زَيْهَرٌ أَنْكَ بِوَجْهِ ظَاهِرٍ أَيْلَهْ شَاهِدٌ أَوْلَانُورٌ  
 هَرَّ فَلَكَ دُونَ دَائِمٌ بَرَدَاشَتِ بِسِ هَرَّ فَلَكَ أَنْكَ أَرَادَتِ وَصَفِي  
 أَيْلَهْ دُونَ دَائِمٌ طَوْتَدِي زَيْهَرٌ وَجُودٌ بُولَانِي بِرُوبَالِي سَاكِنٌ

زَيْهَرٌ عَكْسٌ زَائِنٌ  
 ذَاتٌ ذَاتِ يَكْ عَيْنٌ

مَرْتَبَةٌ مَرْتَبَةٌ  
 أَرْوَاحٌ وَنَفُوسٌ

حَقَّةٌ رَاجِحَةٌ  
 أَوْلَسِي ظَاهِرٌ

اولدی

اولدی زېران زاب وکل و آتش و باد افلاک اتشد  
 بود ورت نسته دن کما صرار بعه در جاز در خانه آغاز  
 نهاد دورت قبولو بر خانیه آغاز قودی یعنی بو عالم کون  
 و فساد و وجوده کتور دی خانه جار در د در مراد بوجهانه  
 درکه انک نظام و انتظامی بود ورت نسته ایله در زبیرا بو  
 دورت دن برسی منعدم اولسه اهل جهانک لوازمی حاصل  
 اولمبوب انلر کلی نقصان و خسران ایرشور ساخت در  
 وی پی نیکو بختی از موالید سه پایه تختی مفدا ی عز وجل  
 اول خانده بر نیک بخت ایچون موالید دن اوچ پایه لویر  
 تخت دوزدی موالید دن مراد حیوانات و نباتات و جادا  
 در بونلرا اوچ پایه لوخته تشبیه اولوند و غنه نکتہ بود که  
 بواوچ نسته سرجهان ده قرار و راحت و حضور میترا اولما  
 نیکو بخت دن مراد حضرت ادم و صانفک وجود واحدیتند  
 خبر دار اولان انسان در زبیرا باقی سی که عوام در هوام کبی  
 در بلکه اولنک کالانعام بل هم اضل انلرک وصفی در  
 ان نیکو بخت از ان تخت بلند اول نیکو بخت اول عالی تخت  
 چشم پیشی بچپ و راست فکند چپ و راست اطرافه پیش  
 چشمی بر قدی یعنی چونکه موجوداته بصیرت و غیرت کوزیله  
 نظر ایلدی مدید و دانست که موجود یکیت اول نیکو بخت  
 کوردی و بلدی که موجود بر در در همه شاهد مشهود  
 یکیت جمیع موجودات ده شاهد و مشهود بر در باقی موجودات  
 وجود دنی بی بهره و سایه مثابه سنده در ع او عکوسی فی  
 مرایا او ظلال بیت شروع دن مراد نه اید وکی بو بیت لردن

نیکو بختی  
 در اوچ پایه

نیکو بختی  
 در اوچ پایه

نیکو بختی  
 در اوچ پایه



بیت مشرف صدمی سر آمدن آید و کی بویست لری زیاده شد  
 و ظاهر در اوست در صورت لیلی ظاهر لیلی نك صو  
 ظاهر او در که مراد خدای عزوجل در یعنی لیلی ده  
 اولاد حسن و جمال حق سبحانه و تعالی حضرتك جل  
 شانہ حسن جمال نك عکس و اثری در اوست از دید  
 بجنوب ناظر بجنونك چشمند به نظر اید یحیی در زیر  
 انك چشم و نظر کا خدای عزوجل نك حسنی ایله  
 وجود بولمش در زده از پیرهن یوسف سر او حضرت  
 یوسفك پیرهنند به باش او رمش و جلوه ایلمش  
 بوی او داده بیعقوب بصر حضرت یعقوب به بصری انك  
 رایحه سی و پریشی در زیر اول پیرهنه اولاد لطیف  
 رایحه جناب الهی در و الابی دن کورونی نور  
 چشم روشن و نورانی اولق محال در و حضرت یوسف  
 نه اولاد حسن و جمال حق تعالی حضرتك عزاسمه  
 حسن و جمالند آید و کی خود مقرر در هرچه اولیت  
 نه مغزنت نه پوست هرند که او دکل در نه مغز در نه  
 پوست در یعنی خدای عزوجل در غیر هرند و ارایسه  
 معدوم حکمند در همه هیچند همه اوست که اوست  
 جمیع موجودات هیچ لرد در زیر جمیعا او در که او در  
 یعنی خدای عزوجل در بوسری عوام فهم ایلیکه قادر  
 دکل در ع بر عارفان جز خدا هیچ نیست او در مراد حضرت  
 حق در جل جلاله در عرف بجز نیست بر از آب حیات وجود  
 باری عزاسمه آب حیات در ملو و پر عمیق و عریض بر

در صورت لیلی نك صو  
 ظاهر او در که مراد خدای عزوجل در یعنی لیلی ده

در عرف بجز نیست بر از آب حیات وجود  
 باری عزاسمه آب حیات در ملو و پر عمیق و عریض بر

در یاد در موع و زین آمده از کل جهات اگر چه ذات باری  
 عم نواله جهات دن عاری و بوی در لیکم جمیع جهات  
 دن موعه او ریجی و جلوه اید یحیی کلتش در بو معنی  
و آتته معکم اینما کنتم ایتندن ظاهر در بر هوا جام  
 هباش خواننده اب که هوا ایله ملو و پر اوله انی جام  
 حباب او فور لر یعنی حباب در لر که جناب وزنی  
 اوزره در بر هوا جتر سخا بش خواننده هوا اوزره  
 اولسه انی سحاب جتری او فور لر یعنی اکه سحاب دی لر  
 که بخار دن حاصل اولور بخار خود بخار دن ظهور بولور  
 حباب بوند جامه و سحاب جتر تشبیه اولمش در  
 در صدق ریخت نم نیسانت سحاب ده آب چونکه صدق  
 ایچنه د و کلدی نیسانك نم و قطعه سی در یعنی اکه  
 نیسان قطره سی دی لر منعقد کشته در غلطاست  
 چونکه اول نم و قطره صدق ده منعقد اولدی در غلطان  
 یعنی اکه در غلطان در حال اکه جمیع سناک اصلی آب در اول  
 آب در یاد در در غلطان اگر چه یوالنجی در معنی سنه  
 در لیکم بهالو و لطیف در معنی سنه استواء اولور  
 ذکر لایع و اراده و ملزوم اعتباری ایله زیر آمد و اول  
 غایت مقبوله ذکر نامور هست یکی وقت شمار شمار  
 و تعداد وقتند اگر چه نام صاحبی بر در نامهاست آمده  
 افزون در هزاره اتا انك نام لر هزار دن زیاده که  
 خلاصه کلام بود در که ذات بر و اسما و صفات بسیار  
 اولدوغی کی جلوه و تجلیاتی بی شمار در پس خدای

در عرف بجز نیست بر از آب حیات وجود  
 باری عزاسمه آب حیات در ملو و پر عمیق و عریض بر

عز وجل عم تواله هر صورت دین که جلوه ایله اسما و صفاتی اعتباری  
اینله ایله لاجرم مصنوعات اسما و صفاتک مظاهری اولوب  
اسما و صفات ذاتک مظاهری اولور. انچه بر وحدت ذات  
مقیم زیرا اول تنه که ذاتک وحدتی او زره مقیم و دایم  
در از دو ناستی نتوان ساخت دو نیم کی نامی سیدت  
کی نیم ایملک ممکن دکلد در زیر تعدد اسما در ذات لازم  
اولماز تنه که کور معتزلی تعدد صفات در تعدد ذات لازم  
کلور یک شو و دیکه یک بین یکشائی بر اول و بر کورجی  
چشمکی آه و زد و نای بد و نیی مگر ای و د و نام لوق جهسته  
دو نیم لکه میل و اعتبار ایله یعنی بر کسک نامی کی اولمقد  
ایک ذاتی کی اولمقد لازم کلرد کی مظاهرک کثرتی و  
اسما و صفاتک تعدد خدای عز وجل نک ذاتک تعدد  
مستلزم اولماز بین یکی علم و عیان در روی کم بر بر کور  
انده علم و عیان کم و محود در اسم و رسم و جهان در روی  
کی جهانک اسم و رسمی انده کم و محویکی در مراد خدای  
عز وجل در که علم و عیان و اسم و رسمه ذات پاکي معلوم  
اولماز بیت برتر از علمت و بیرون از عیان هر چه  
کوی آن نه اینست و نه آن در همه بر صفت یکتایی  
مانده پوشیده ز پس پیدایی. حق سبحانه و تع حضرتی عز اسم  
زیاده ظاهر لغی جهت در حیسی سنده احدیت و بکتالیق  
صفتی او زره مستور و محفی قلش در زیر اگر چه اظهر  
من الشمس ایدوکی روشن و ظاهر در لکن لا تدركه  
الابصار حسینه ای بر کسه هرگز مشاهده ایلمش در

در اولی

در دوم

در سوم

بیت یارب یک شایده گفت ماین نکته که در عالم رخساره  
یکس نمود آن شاهد هر جای که بر زمین از همه اعیان جهان  
اگر فرضا جهانک جمعی اعیان نندن مانند آن نور یکی لحظه نهان  
اول نور بر لحظه نهان قاله یعنی اول نور که جمیع موجوداته  
ساری در اول نور اگر موجودات در دور وجود اول  
همه اعیان بعدم با زد و نند جمیع اعیان که مراد ممکنات در  
ینه عدمه کدر یعنی معدوم اولور و از عدم واقع این  
راز شوند و اعیان عدم سببند بر راز و واقف اولور  
یعنی انلرک وجودی اول نور سببی ایله موجود ایدوکی  
انلر اول زمانه ظاهر اولور و تیز بینی کرد شان چشم  
شوده انک شود چشمی تیز و زیاده کورجی اولور  
یعنی بو حالتی اولدم اشکله مشاهده ایله و غرقه کرد  
بدریایی وجود و وجود در یاسته غرق اولور در حکایت  
آن ماهیان که در کوه حیات در جبت و کوی دریا یافتند  
اول ماهیلرک حکایتی در که حیات کوهرف دریا نک طلبنه  
نثار ایلدیلر یعنی عمر لرینی دریا نک طلبنه صرف ایلدیلر  
مراد دریا نک ایچنده ایکن دریا دن بی خبر اولوب بسیار  
زمانه انک طلبنده اولد قلوب اشعار در و تا بخشکی  
نیفتادند دریا را نشناختند و مادام که دریا دن جدا  
اولوب قورویه دو شمدیلر یعنی دو شمیجه دریا بی فہم  
و ادراک ایلدیلر داشت غوک بلب بحر و طن بر قور یغه  
دریا کنارنده وطن طوتردی دایم از بحر همی داند سخن  
اول غوک دایم دریا دن سوز سوزیلردی کویا غوک دن

واقف اسم فاعل  
در مسئله

در اولی  
در دوم  
در سوم

عارف در در یادن مراد دریای حقیقت در ماهیان در  
 مراد طالبان دریای حقیقت در دریای حقیقت در پنج  
 وغافل کرد در حال بود که دریای حقیقت انرا کند و لرنده  
 یقین رک در روز شب قصه دریای کفنی اول غوک که  
 مراد عارف در روز شب دریانک قصه سنی دیردی  
 زیرا عارفک قلبند دریای حقیقتک عشق و محبتند  
 غیر برینست یوق در لاجرم من احب شیئا اکثر ذکره  
 حسنه انک ذکره همان ذکر انده اولور گوهر مدحت  
در یاسفتی دریانک مدحی گوهری ذکر دی یعنی همان  
 خدای عزوجل نک و صفی بیان ایلردی کفنی از جی  
 پدید آمد ایم اول غوک در یادن ظاهر کلمشز دیردی  
 یعنی بزوع وجود من در یادن در زودر می گفت و  
 آمد ایم بوگفت و شنید اندک کلمشز یعنی بزده اولان  
 بونطق و گفتار انک احسانی در دل از گوهر دانای یافت  
 گوکل دانالک گوهری اندک بولدی یعنی بزده اولان بوعالم  
 و عرفان بخشایش الهی در تن از دست توانای یافت  
 تن توانالک قدرتی اندک بولدی یعنی بزوع جسمزه اولان  
 قوت و صحت بخشایش الهی در هر گنجای نکریم اوست همه  
 هر فقه که نظر ایلیم جمیع او در یعنی حقیقتند موجود و شایق  
 همان خدای عزوجل در هر طرف می گذرم اوست همه طرف  
 که گذر و عبور ایلیم جمیع او در یعنی مشاهده اولان همان  
 خدای عزوجل نک وجود و نوری در لا اری فی الوجود  
 الا هو ماهی چند رسیدند آنجا اتفاقا اورا به بر قاع ماهی

در یاسفتی دریانک مدحی گوهری

ابر شدیلر و زوی این قصه شنیدند آنجا و اورا ده اول  
 غوک در بوقصتی اشدیلر عشق بجز از دلشان سرزد  
 انلرک قلبند دریانک عشق و محبتی ظاهر و پید اولدی  
 اتشی شوق بجان شان در زده انلرک جانته شوق اتشی اولدی  
 یعنی انلر شوق کلدی پای ناسر همگی پای شدند اول ماهی  
 چون که اول غوک در دریانک بوجه او صافی استماع  
 ایلدیلر باشند ایامه جمیع پای اولدیلر یعنی انلر زیاده  
 میل و رغبت پیدا اولدی در طلب مرحله پیمای شدند در  
 وصولی طلبند مرحله طی و منزل قطع ایدیمی اولدیلر برگشتند  
تک و پوی تبار اول ماهی از فان و شتاباله تک و پوی  
 طوندیلر یعنی سر غله تک و پویه شروع ایلدیلر بجز جویان  
چه نشیب و چه فراز در یا طلب ایدرک اینش نه و یوقش نه  
 یعنی هر جانبه پویان و دوای روان اولوب دریایه وصول  
 وصول بولمغه اهتمام ایلدیلر تبارده تا زمان امر حاضر صیغه سینه  
 مصدر در یعنی نازیدن معنی سنه در که تبرک چاپچ  
 پس تبار چاپغله معنی سنه اولور بعضی نسخه نیاز واقع  
 لکن محله انسب اولون اولکی در نگاه در تک چو صدق چاکرند  
 اول ماهی لور کاهی صدق کبی دریانک قهرند بر ایلدیلر یعنی  
 در یا طلب ایدرک بجزک دینه کندیلر که چو خسی روی بکنار  
 آوردند گاهی خار و خسی کبی دریانک کنارند یوز کتور دیلر  
 یعنی کنار کلدیلر تک کاف غزی ابله بوند قهر معنی سنه در  
 نه نشان یافت شد از جی نه نام اگر چه زیاده تک و پوی وسی  
 ایلدیلر لکن در یادن نه نشان ندنام بولمغ اولدی یعنی در

نک  
 در یاسفتی دریانک مدحی گوهری

در یاسفتی دریانک مدحی گوهری

اثر نشان ظاهر اولدی می نهادند بنومیدی کام لاجرم  
 نوسید لکه کام و قدم تو دیلر یعنی دریایه وصول بولمقد  
 اسیدی قطع ایدوب طلب دین فارغ اولدیله از قضا سیدگی  
 دایم نهادن اتفاقا برصتیام دریادین ماهی سید ایلمک دین  
 اوتری طوزاق قودی را حشان بر کذری دام قناده قضا ایله  
 اول ماهی لک یولی اول طوزاغک کذری اوزنه واقع اولدی  
 لکیران جمع بیدام افتادنده اول جمع و جماعت جمعا اول طوزاغه  
 دوشدیله تن بجایه دادین خود در دادند بالضروره کندونک  
 جان و برسنه یعنی هلاک کنه رضا و بر دیلر سیدگر بر دسوی  
 ساحلشان سیاد انلری دریانک کناری جانینه التدی  
 ساخت بر خشک زمین منزلشان قوری براوزنه انلر منزل ایلد  
 یعنی انلری براوزنه قودی چند تن کوششی و جنبشی کردند  
 اول ماهی لک بر قایمی سی و اهتمام و حرکت و اقدام ایلدیلر خیز خیز  
 راه بجز آوردند اول ماهی لک جنبشی و حرکت ایدرک دریایه  
 بول کتور دیلر یعنی وصول بولدیله نیم مرده چور سیدند  
 بجز اول ماهیلر نیم مرده چونکه دریایه ایشدیله بجم مقصود  
 کشیدند بجز دریاده مقصود جامنی نوش ایلدیلر خلاصه  
 کلام بودر که نیم مرده یعنی سالک لرحونه که افنای وجود دین  
 بهر و را اولوب جناب الهی به وصول بولدیله قرب و وصال  
 سبحانی دین مقصود اولدیله دانش و پیشی شان روی موده انلر علم  
 و بصیرت یوز کوستردی یعنی انلر علم لدن و مشاهده میسر اولدی  
 کاتجه می داد نشان غوک چه بود که اول سنه که غوک انلر نشان  
 ویردی نه ایدی انلر ظاهر اولدی زنده در بحر شهود آسودند

اول ماهی لک  
 بر قایمی سی و  
 اهتمام و حرکت  
 و اقدام ایلدیلر  
 خیز خیز

پس حیات باقی به وصول بولشی اولد قلمی حاله شهود و مشاهد  
 دریاسنه آسوده اولدیله غرقه بودند در آن تا بودند مادام که  
 حیانتد ایدیلر دریای حقیقت ده غرق اولدیله یعنی اتحاد و  
 دین دور و جدا اولدیله غوک دین مراد مرشد کامل در دریایه  
 مراد دریای حقیقت در که مراد حق سبحانه و تعالی حضرتی در  
 جل جلاله **سَاجَاتُ دَرِ عَمُومِ سَرِیَانِ حَقِیْقَتِ دَرِ مَرَاتِبِ بَیِّنَاتِ**  
 مراتب ده ظهور بولاده سر یان حقیقتک عمومی بیاینیک در و  
**طَلَبِ وَصُولِ بَشَرُودِ آنِ که رُوشِ اَرِبَابِ تَصَوُّفِست** وانک  
 شهود و مشاهده سنه وصول طلبی در که بو حالت ارباب تصوف  
 روشن و عادتی دین ای پراز فیض وجود تو جهان ای خدای  
 بی نظیر جهان سنک وجود کک فیض و اثر ندن ملو و پردر غرق  
 نور تو چه پید اچه نهان میان نه نهان نه یعنی جمعی سی سنک  
 نور که غریق لرد در مایه و صورت و معنی همه تو صورت و معنی  
 و ظاهر و باطنک اصلی سنن زیر اجمعی سنن وجود و  
 ظهور بولشی در با همه بی همه تو ای همه تو ای خدای جمعی سیله  
 جمعی سنن و لیس فی الار غیره دینار حسبنجه حقیقت ده جمعا  
 سنن زیر امو وجوده سنن و وجودک وجودی هان ساکه  
 منحصر دای سرتو حیدر دین بیخبر اگر سی وجود دعویس ایلی  
 ایلیک ساکه انی اثبات ایلمک لازم دین نصیب از تونه چند  
 ونه چون ای خدا سنن نه چند ونه چون بی نصیب در معنی  
 انلر هم نصیب ایششی در زیر اگر چه سنک ذات پاکک چون  
 و چند دین بری و عاری در لکی ممکنات چون و چند دین خلاص  
 اولمخ بحال در خالی از تونه در ونه و نه بیرقده در ونه

اول ماهی لک  
 بر قایمی سی و  
 اهتمام و حرکت  
 و اقدام ایلدیلر  
 خیز خیز

خطاب حقیقی  
 حضرتی در

بیرون سندن خالی در یعنی خالی دکل در زیر اجمیع موجودات  
سنگ احاطه و قدرتک دایره سندن بیرون دکل بلکه دایره  
نقطه بی احاطه ایله وکی کی احاطه ایلمش سن ممتد اولی و آخرت  
ای خدا سنگ اول لک و آخر لک ممتد در یعنی بر حال اوز  
در و اول و آخر نسبتی بزه کوره در زیرا قدیمک اولی و آخری  
اولمانه متفق باطنی و ظاهر کتبت سنگ باطن لک و ظاهر لک  
متفق در زیرا ظاهر و باطنک خلاقی جیت اعتباری ایله در  
سن خود جسم و جوهر و عزم دکل سن هو الاول و الآخر و الظاهر  
و الباطن که قران عظیمه که واقع در بزه نسبت در و اند  
مراد حقیقت ده موجود جهان حق سبحان و تعالی حضرت اید و کن  
اشعار دره کرده و در همه اعداد ظهور ای خدا جمیع اعداد  
ظهور ایلمش سی زیر اجمیع ممکنات سنگ ذات پاک جلوه سنگ  
عکوسی و اتاری دن هیچ ضد نیست زین دیک تو دور هیچ بر ضد  
سنگ فتکدن دور دکل در زیرا والله معکم ایما کنتم حسبه  
جمعی سنی محیط سی جای زهستی خود پاک شده جای کند و  
وجودندن پاک اولش در دم فقر و فنا خاک شده فقر و فنا  
یولنده خاک اولش در بقای تو فنا می خواهد سنگ بقا که  
فنا است در فنا از تو بقای خواهد فناه سندن بقا است  
زیرا بقا بعد الفنا است از خود و کار خودش فانی داره ای خدا ای  
کند و سندن و کند و نک کارندن فانی طوب و ان فنا را بوی  
ارزانی داره و اول فنا بی که ارزانی و لایق طوب چون فنا شد  
بقایتی بر سانه چونکه فانی اولدی انی بقایه ایرشد بر سانه  
صغایش بر سانه انی مناصد رنگ باشی اوزره طوب کنی بقیانی

در این دعا  
در این دعا

در این دعا  
در این دعا

صفتان رهبریش صافی صفت لرله که رهبر لک ایله یعنی  
صافی صفت لری که رهبر و رهنمای ایله متصف دار بصوفی  
گوشی انی صوفی کر لک ایله متصف طوب یعنی انی ارباب تصوف  
در سندن ایله عقد هفتم در شرح تصوف که بسنت دست  
تصوقت و رستنی از قید تکلف بدیخی عقد تصوفک شرح بیانک  
یعنی تصوف ندر انی بیان ایله که تصوف حقیقت ده تصرفک الی  
باغلق در یعنی تصرفی کند و سندن رفعا ایله در و تکلف قیدند  
فور تلقی در یعنی تکلف دن بری اولق در ای بصوفی گوی او ان  
بلند ای صوفی کر لک ایله او ان سی بلند یعنی شرفی اشکار اولش  
کسه کرده زین شغل با و ان بسنده بوشغل دن جهان او ان ایله  
قناعت ایلمش کسه یعنی اگر چه جهان ده صوفی لغله مشهور سن  
لکن سندن صوفی لکدن بر اثر یوقدره دل جوختم چند او ان  
بھی نیچه دکن کوب کی کوی لکی او ان اوزره تور سنی  
یعنی نیچه به دکی همان شرفه قانع سن ناید او از زجرت  
بھی او از بوش کویک غیری سندن کلمز یعنی او از و صدا  
تهی کویپدن کلور بر بنسه ایله ملو و پراولش کویپدن او ان  
و صدا کلمز چون دهد کوس بھنی بانک ز پوست چونکه بوش  
کوب پوست دن او از و پر بانک او شاهد بی مغزی اوست  
انک بانک و او از انک بی مغز لکنه یعنی خالی اید و کنه شاهد  
و دلیل در زیر ملو و پراولسه انک او از و بانک کلمز دی  
نیستی صوفی ارنی نام چه سود چونکه صوفی دکل سن پس بونام دن  
ساکه نه فایده دعوی بختگی از خام چه سود خام دن بخته لک  
دعوی نه فایده زیرا دعوی ایله مراد حاصل اولق بحال در

در این دعا  
در این دعا

در این دعا  
در این دعا

گسیاهی شود از زنگی دور زنگی در سیاه لوق تیان  
دور و جدا اولور یعنی اولمانه گوجه خوانند بناش کافور  
اگر چه نامله تن کافور او تویه لور یعنی آله کافور آد قویله  
جامه و فوطه چه پوشی چو مگس سگ کی فوطه جامه سنی نه  
گیرسن بر بجز جوان چه کشایی ز هوس هوا و هوس دن هر  
خوانه نه قناد آجر سن یعنی چونکه صوفی لک کیوتنی  
کیوب صوفی لوق دعویسن ایلسن پس نسب دن مگس کی  
هر خوان و مانده یه حاضر اولور سن جامه و فوطه بر کونه  
توب در صوفی لور گیر طوطی قدسی و از هیچ کسی سن عالم  
قدسک طوطی سی سن یعنی انسان اولدوغک اعتبار ایله  
زیاده شریف و عالی قدسی و دنا و تکدن می زنی بر بجهوای  
مگس مگس لک هوا سنند قناد اور رس یعنی کند و کی خوار  
و زلیل ایلدک زیرا زخارف دنیویه یه مغرور و فریفته  
اولوب طاعت و عبادتی ترک ایوب اخروی احوال دن  
غافل اولدک دین که صد پاره زنی پاکتی دست دینک که سنک  
بی باک لکلدن و بی ادب لکلدن یوز پاره در نکلند خرقه  
صد پاره درست یوز پاره لو خرقه که سنک اوزر کله در  
انی درست ایلسن یعنی سنک ریا و نفاق سببی ایله بی دینی لک  
مرتب سنه وصول بولش سن یوز میه لو خرقه که یک ایله اول  
بی دینی لک دن سا که خلاص میسرا اولمانه پاک در تارکت از  
بیغ حسوود سودک تیغندن سنک فرق و سرك اوزر چاک  
بخیه بو پاشنه و موز چه سود موزنک او کچه سی اوزر  
بخیه نه فایده یعنی سن که سودک جور و جفا سنه صبر و تحمل

تنگی دور زنگی در سیاه لوق تیان

تنگی دور زنگی در سیاه لوق تیان

ایلسن پس صوفی لوق دعویسن ایلسن سبب دن صوفی  
له منسوب اولدک کسوت و موزن کیرسن مجده بر کونه موزن  
وارد که او کچه سی نکلند لودر نخته نکلند موزن یونده چتر  
یا پوه معنی سنه در که یوقاروسی یوقدره کردی انداخته  
سجاده بدوشی بر کرد آموزنده سجاده امتش یعنی قوشی  
گرد بازار چو سجاده فروش بازارک اطرافنده سجاده صاحب  
لیک بازار کیان دیده و رنده لکی بازاریه اولانلر صاحب  
نظر لردر صد از بیخ جنسی بیگی جو نخرند یوحینس دن یوزی  
بر جوه صانویه المانلر یعنی یوز یونک کی حالت انلر قنده  
تاعتار و فی قدرد در دره اهل دل از جهت بست جزعما  
نیت ترا هیچ بدست اهل دلک طریقند بست همکدن  
سنک دستک عصادن غیره هیچ بر نسنه یوق در یعنی اهل دلک  
اولان حالات دن بر حالت یوق در دستک عصادن غیره  
یعنی انلر شایهتک هان بو خصوصه در آنچه درجه فتد  
از لغزش پای اول کسه که ای اغنک طیر فد و غنندن قویه دو  
دست کیریش نیاید ز عصا انده اولان عصادن آله دست  
کیر لک کلمن یعنی اول عصابی ایله آله چاه دن خاله صو میسر  
اولمانه هست سواک بگف سوهانت سنک دست و کفکله  
اولان سواک سنک سوهانت دره کز طمع تیز کند دنلا  
که طمعک جهنتن سنک دنلانگی تیز ایلسن دهانک  
سواک سور مکدن سنک مرادک سنت نبی رعایتی دکلی  
بلکه طعام میکلدن او تری دیشکی کسکی ایلسن ترسم  
از بیخ برد چو شجره تیز دند انیت اخر چاه تورقم

تنگی دور زنگی در سیاه لوق تیان

تنگی دور زنگی در سیاه لوق تیان

تنگی دور زنگی در سیاه لوق تیان

تنگی دور زنگی در سیاه لوق تیان

اخذ دخت کی سنگ تیز دندان لک از آن کی سنی کوه  
 کسری یعنی آن شجر قطع ایله و کی کی سنی هم اول ریا ایله  
 اولان سواک دن ایرش تیز دندان لک دین دن  
 قطع ایله سوهان اک و دردی و آره بچقو و دستره رسته  
سجه برانگشت پیخ سجه ناک رسته سنی الکه طولامه  
 که از آن خلقه بروئے ناید هیچ زیرا اول حلقه دن هیچ  
 نسته طشه کلمه یعنی اندن ساک برحالت ایرشز بلکه کاه  
 حاصل اولور رسته ایله که مراد سجه ناک باغی در  
 و حلقه دن مراد سجه در مهره چید بود بی سرو بی  
 زیرا الکه اولان سجه قدر و اعتبار سز بر قاج بود  
 در کف از آن طاسجه نزد مکی او جکی اول مهر لرد  
 نزد طاشغری ایله زیرا چونکه اول سجه ریا ایله در  
 معنی ده نزد او بنابر مثابه سنه سنی بلکه اندن هم بترس  
بیت مرا بی که چندین ورع می نمود بدید ند  
هیچش در آبان نبود طاسجه نزد دن مراد اول بر  
 کوجه طاس در که نزد باذر زار لری انک ایچنه  
قویوب اتلر تات از آن چشم بود بست و کشاد مادام  
 که ساک اول ریا ایله اولان احوال دن بست و کشاد  
 امیدی اولای یعنی مادام که ریا به منسوب احوال ده  
 ساک فیض و حالت امیدی اولاه هرگزت روند هد  
نقش مراد اندن ساک هرگز مراد نقش میتر اولان  
 بیت ساقه واقع اولان نزد مناسبتی ایله بست  
 و کشاد و نقش مراد خوب واقع اولش دره کرجای

این بیت از حدیث است و در حدیث آمده است  
 و در حدیث آمده است و در حدیث آمده است  
 و در حدیث آمده است و در حدیث آمده است

سنات هوست الکه اولان سجه دن اگر مراد کسانک  
 حسابی هوسی ایسه عقد انگشت تو تسبیح بست سنک برنگ  
 بند لری ساک تسبیح کافی دره چون زنان موی بصد رعنائی  
 ریشت از شانه زدن آرای عورت لوصا جنی یوز  
 رعنائی ایله زمین ایله کبری گیس هم عورت لری صقلی  
 طرقدن یوز رعنائی لقله تزین ایلسن لکی سنت رعائ  
 طریقه دکل زنانه نسبت رعنائی زیبا واقع اولش  
 در زیر رعنائی ده قبه معنی سنه در که جمعی ادین  
 در صکره زیبا معنی سنه استعمال اولوندی شانه بکن  
 چونه مردانه چونکه صوفی لفته مردانه دکل سن طری  
 الکن براق که به این دست جدا از شانه زیرا ابوال  
 شانده دور و جید اولق اولی در بوجالت ریا ایله  
 اولدوغیچوبه شانه طاق جمعی از نان لری آورده بیچک  
قرآدن برجماعت نان برد لم اله کتورمش یعنی اقل  
 قلیل نان و طعام عین ایچوبه برحاله جمع اولسه لرنسکه  
 اشارت اولنور همچو دند آن بی ان صف زده تنک  
 اول جماعت اول بر لب نان ایچوبه دند آن کی محکم صف  
اورمش و صقلوب او تورمش بمرکم بمره آن هم  
 نه خلل بر آت بمره و نصیب دن او تری او هم خلل  
 دکل در زنی سر بمیان شانه چو خلل مفلح لکی انارک  
 ادا سنه باشا و در سن یعنی اول بر لب نان دن که خلل  
 دکل در اقل قلیل میکند او تری خلل دند آنک اراسته  
 کرد و کی کی سن هم انارک اراسته کروب صوفی لوس

این بیت از حدیث است و در حدیث آمده است  
 و در حدیث آمده است و در حدیث آمده است

این بیت از حدیث است و در حدیث آمده است  
 و در حدیث آمده است و در حدیث آمده است

خلال اول نسته در که انک ايله قولق و ديش آير تالوره دست  
 از حرم و شره کونه گز مرمی و طعم دهن دستکی قصه ايله در صفت  
 اهل قناعت ره گز اهل قناعتک صفتده کند و که بول ايله  
 یعنی انکه قریب و مصاحب اوله نیت زینده درین دیر مجاز  
 استین کونته ای از دست در آن بودیر مجازده که مراد دنیا  
 در دراز دست دن استیک قصه لغی زینده و لایق دکل  
 در یعنی دنیا پرسته ارباب طریقت لباسنی کیمک لایق دکل  
 ای کونه استین تاکی در از دستنی دوق صوفی گوی  
 از همت ترا اگر سا که صوفی لق هوسی و ارایسه باید از  
 خویشی نظریست ترا سا که کند که نظری با غلغ کرک یعنی  
 کند وکی معلوم فرض ایدوب وجودک فکر تدن بری اولان  
 صوفی است که از خود رستت زیرا صوفی او در که کند  
 سندن قور تلیش در یعنی افنای وجود دهن بهم و ر  
 اولمش در از نگو جسته و از بد رستت نیک و مدخده  
 اعراض ایلش وید و ذم دهن قور تلیش در یعنی نیک و بد  
 دن فارغ اولمش در بند هستی و ذهستی سانه صورت  
 اعتباریله وجود فانیه گرفتار در و سیرت اعتباریله وجود  
 دن ساده و عاری در بروجهله که انک قستد موجودهان  
 خدای عزوجل در و وجود هم که مسلم و مخم در باقی تی  
 خیالات در زاده و کون و زکون آزاده اگر چه ظاهر  
 و جسمی اعتباری ايله کونک زاده و فرزندکی در زیر ابر  
 مادر دن متولد اولمش در و سیرت و علو قدری اعتباری  
 ايله کون و جمیع کاینات دن از زاده و فارغ در با اضافت

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

ز اضافت بیرونه اضافه افاضتله اضافت دهن بیرون در یعنی  
 ظاهر اعتباری ايله انسان دهن در و بشریته گرفتار در و سیرت  
 و حقیقت اعتباری ايله اضافت و جمیع قیود دن بری در  
 در مسافت ز مسافت بیرونه جسم و ظاهری اعتباری ايله  
 مسافت و مکان ده در و قلب و روحی اعتباری ايله کون و  
 مکان و مسافت دهن بیرون در در مکان فی و مکان از و  
 صوفی حقیقتی اعتباری ايله مکان ده دکل در زیر الامکانه  
 وصول بولش در و حکم و تصرفی و عالم آنک حضور بند بر طرف  
 یوزی مقداری اولدوغی اعتباری ايله مکان و جهان اندن  
 مملو و پرده در زمان فی و زمان از و پرده زمانه دکل در  
 زیاده هر و زمان قید دن خلاص اولمش در و زمان اندن مملو  
 و پرده زیرا شب و روز کی زمان تمام احاطه ایلش در  
 ابدش را بازل جنکی نه رنگ ابدنک از لاله بر جنک و خلاقی  
 بوق در زیر عشق و قرب الهی سبی ايله از ل و اید که نسبت  
 یکسان در از لشی را ز اید ننگی نه انک از لنگ اید دن  
 بر ننگ و عار یوق در زیر از ل و ایدی سعادت او زده  
 نه زاده و از در و تأثیری نه زمان و افلاک دور لرند  
 که بر تأثیر وارد در یعنی یوق در زیر انک مرتبه سی  
 دور لرند عالی در نه در اطوار از و تغییر نه دور  
 لرند انک اطوار نه بر تغییر وارد در یعنی یوق در زیر  
 دور لرند انک محکومی در او دور انک حاکمی در اطوار  
 اسلوبیله معنی سنه در که جمع طوب در که کز خصیض سمک  
 و اوج سمازیر اسمک خصیضند و سمازک او چندن

ساقی مکان  
 و نیک معنی  
 در که کرب  
 در مسافت

بیرون  
 فی ایلک نیت  
 در مسافت

در این کتاب



و آنچه موجود بود بین ما و اول نشسته که یواکی سنک او را  
موجود در معنی جمیع موجودات حسیض اوجک مقابلی  
در حسیض الحق و اوج یوکسک و سمک حوت معنی سینه  
در بترکی بالقه میگردد اندر دلی بآتش خانه موزنا انک  
قلبنک خانه و مکان طوته فکند احساسی که او یانه ما و که  
مراد صوفی در احساس و ادراک ایلنر که او واری دریا  
خود یعنی جمیع موجودات آنک در یایی بی پایانی مثال  
قلبنه نسبت بر قطره مثابه سنده دکلدرد دل او موعه زبان  
در یاست آنک قلبی موعه او ریحی بر دریا در کثرت فریاد  
از دو جهان یعنی آنک اینلکی کی جهان دن فریاد  
و زیاده در هفت دریا جو یکی شبتم از ویدی دریا  
انک قلبندن بر شبتم کبی در بلکه یک در گم عالم از و  
بلکه که عالم اندن بر در یعنی بر لولی مثابه سنده در او  
مراد آنک قلبی در که در یاده تشبیه اول نشد در  
کنج عرفان بودش حاصل کسب انک کسبک حاصل عرفان  
کنجی در قبله اشش نیست بجز ذات محسب انک قبله و  
مقصودی انجود ذات دن غیری دکلدرد یعنی انک توحیحی  
هائذ ذات پاک در ذات دن مراد ذات باری در و جلوه  
گرگشته رو وحدت ذات وحدت ذات که جلوه از حی  
اولمش لاجرم اول سر وحدت دن همه بولمش نکشد  
ریخ تقابل ز صیغات بوسبب دن صفات دن تقابل  
رختی بجز معنی جهانک صفات باری سببیه ظهور  
بولان اضداد دن که که ایریشه هرگز بچینود و پریشانی

نور الهی در دل

موسوی در کتب

ظلمت او را و عمووم و هموم که یول بولمان پیش او کلف  
همان قهر همان انک قتنده لطف همان قهر همان یعنی که  
نسبت کسی بر او در لاجرم بزلطف دهن سرور او لور  
ونه قهر دهن انقباض بولور و نوش داروش همان زهر  
همان که نوش دارو همان زهر همان یعنی کسی که نسبت  
بر در زیر انک قتنده اگر فرق بولنور سه عوامله انک  
ما بیننده هیچ فرق قالم از بیت غیر شربت با که تیزاب  
صورتک چکه ایم حکیموب او ستمه بر قطره دو گر ستم  
لکه ایم بیت اگر زهر ایسه خوشدن یاز الدن کرکن  
سگری انجبار الدن حکایت مناظره و کلیم در تو احمی  
طور با آن سیه کلیم ماجور حضرت موسی نک علیه السلام  
طور طاعتک اطرافنده اول سیه جناب احدیت ده ماجور  
و دریا و لمش کلیم ایله مناظره ایله و کنک حکایتی در  
بویله دیو که چرا سجد ای ادم نگردی و سر بطور لغت  
اوردی که بخوبی ادمه سجد ایلداک و لغت طوقته  
سر کتوردن یعنی لغت گرفتار و مبتلا اولداک سیه کلیم  
شعی و بد بخت معنی سینه در که بوند مراد شیطان در  
پور عمران بیدل غرقه و نوره عمر انک فرزندکی که مراد  
حضرت موسی در صلوات الله و علیه سلامه علی نبینا و علیه  
نوره غرق اولمش کو کلاه می شد از همه مناجات بطور  
مناجات دن او تری طور طاعتنه کتدی دیده در راه سر  
دوران راه بولده درگاه احدیت دن دورا اولانک  
سرور و تری کوری که مراد شیطان در فاند لشکر ماجور

موسوی در کتب

موسوی در کتب

نک

بود در روزگار احصیت ده در اولین لک سر و سر  
 کوردی که مرا شیطان مهور لر لنگر نیک قاند و سدا در  
 کوردی بو معنی هم مکن در او یعنی شیطان مهور لر  
 لشکر نیک قانده و دلیلی در گفت که سجده آدم زجه  
روئی تا فتنی روی و رضا راست بکوی حضرت موسی  
 علیه السلام شیطان ده دی که حضرت آدم سجده ایلیک  
 دن نه سبب دن رضا یوزنی چوردکی یعنی سبب نه  
 اولدی که ملائکه کبی که سجده ایلیک رضا کو ستر مدک  
 طوغری دی گفت عاشق که بود کامل سیر شیطان  
 جواب و پروب ددی عاشق که کامل سیر و صادق  
 اوله پیش جانان نبرد سجده غیر جانانی نک خصو  
غیر سجده التمز یعنی سجده ایلمز گفت موسی که بفرمود  
دوست و حضرت موسی صلوات الله و سلامه علی نبینا  
و علیه چونکه شیطان دن بوجو ابی اشتدی که استدی  
دوستک فرموده و فرمانته سرفهد هر که بجان بنده  
اوست باش تو رو و اطاعت ایله هر کم جانله انک بنده سی  
در دوستدن مراد حق سبحانه و تعالی حضرتی در جل  
جلاله گفت مقصود از آن گفت و شنود حضرت موسی  
 دن علیه السلام چونکه شیطان اول کلماتی اشتدی  
 جواب و پروب ددی اول گفت و شنود دن یعنی  
 خدای عزوجل نک عزاسمه یا که سجده امرندن مقصود  
امتحان بود محب رانه محمود محب و عاشقنی امتحان  
انیدی سجود دکل ایدی گفت موسی که اگر حال اینست

این کلام  
 در روزگار  
 در روزگار  
 در روزگار

این کلام  
 در روزگار  
 در روزگار

حضرت موسی علیه السلام دد که اگر حال بواسه یعنی اگر  
 سن صادق ایسک لعن و طعن ترا چرا اینست پس ساکه  
 لعن و طعن بخوبه آیین و عادت در یعنی حق سبحانه و تعالی  
 حضرت عم تواله نیچون سنی در کاهندن رد ایدوب  
 ملعون ایلدی و خلق جهان هم ساکه لعن دن خالی اولماز  
بر تو چون از غضب سلطانی شد لباس ملک شیطان  
 چونکه سنک حالک بویلدی ادی پس سلطان نه مندوب  
 اولان غضب سببندن سنک او زر که ملک لک لبای  
 بخوبه شیطان لغ اولدی یعنی ملکیت مرتبه سنه و صول  
 بولوب ملائکه معلم اولمشکی شیطان اولدک شیطان  
 ملک دکل ایدی نته که بواست کریمه دن روش در کان  
من الجن ففسق عن امر ربی سلطان دن مراد حق  
 سبحانه و تعالی حضرتی در جل شانته گفت کین هر دو  
صفت عاریتند شیطان جواب و پروب ابتدی که  
بهر کی صفت عاریت در مانده از ذات بیک ناحیتند  
ذات دن بر ناحیه و جابنده قالمش لر در یعنی بواگی  
صفت که مراد ملکیت و شیطنت در ذات دن خارجدر  
شیطان لعنت ده سرکش و حرون فرس معنی سنه  
گر بیاید صد ازین یا برورد بوندن یعنی بویای  
و ذکر اولمشی صفت لر دن که یوز صفت کله یا کله قال  
ذاتم متغیر لستود بنم ذامک حالی متغیر و متبدل اولماز  
ذات من بر صفت خویشنت بنم ذاتم کندونک صفتی  
اوردن در عشق اولانزه ذات منت انک عشقی بنم

این کلام  
 در روزگار  
 در روزگار

این کلام  
 در روزگار  
 در روزگار

ذائقك لازمه سید او صافك انك مدخلی بوقدر •  
 تاكون عشق من اميخته بود مدد غرضهاي من او نيخته  
 بود • شمدی به دکن بنم عشق و محبت اميخته والوده  
 ایدی بنم غرض امك او نيخته ایدی یعنی اگر غرض متعلق  
 اولمشدی داشت بخت سیه و روز سفید • هر دم  
 دست خوشی بيم و امید سیه بخت و سفید روز هر دم  
 بنی خوف و رجائك زبون و پامالی طوتاردی یعنی  
 خوف و رجایه گرفتار و مبتلا ایدم دست خوش بوند  
 مغلوب و زبون معنی سینه دره این دم از کش مکش  
 ان رستم • بودم انك کش مکش واضطرابندن تو تلام  
 یس زانوی زانوی وفا بيشستم • و فانا نوسنك اردنه  
 او تو ردم یعنی جمیع سنك و بدد در فراغت ایدوب وفا  
 ثابت قدم اولدم • لطف و قهر همه يك رنگ شدت •  
 چون که بوجالت با که میسر اولدی پس لطف و قهر با که  
 يك رنگ و برابر اولمشد در کوه و کاهم همه همسنگ شد  
 کوه و کاه با که همسنگ و برابر اولمش در یعنی جانان در  
 قلیل و کثیر همه جفا کور سه پنم قدم یکسان در •  
 عشق شست از دل من نقش هوس جانانك عشقی بنم  
 کوکلدن هوا و هوس نقشنی بودی یعنی عشق سبب ایله  
 جمیع سنه در فارغ اولدم • عشق با عشق همی با ز من و پس  
 لاجرم بودم انجی عشقی انك عشقیله اوینادم زیرا بند  
 هماغه انك عشقی قائم شد پس بوسبب دن بنم تو چشم هماغه  
 که در مناجات در اشارت بسعادت ذوق و وجدان

در مناجات  
 در اشارت

وَعَلِمَ وَعِرْفَانِ ارباب تصوف بومناجات ارباب تصوفك  
 ذوق و وجدان و علم و عرفانك سعادتته اشارت بیانده  
 در و طلب کمال قوت ارادت که مقدمه آن سعادت  
 و قوت ارادتك کمالنی طلب در که ارادت اول سعادتك  
 مقدمه سی و اولکی پایه سیدر ای صفات هیت و وحدت  
 ذات • ای خدای بی نظیر سنك صفاتك وحدت ذاتك حجاب  
 لری در یعنی وحدت ذاتك صفاتك سببی ایله مخفی و پنهان  
 اولمش در جلوه کز ذات تو ز اسما و صفات سنك ذات  
 پاک اسما و صفاتك در ظهور و جلوه ایدجی در زیر اسما  
 مظاهر ذات و اشیا مظاهر اسما و صفات در اشکار و بجهان  
 غیر تو کپت • جهانند سندن غیري آشکاره و ظاهر رك  
 کیدر یعنی سندن ظاهر رك کسه یوق در زیر حقیقتك  
 موجوده ها سنسن • زیر این پرده جهان غیر تو کپت  
 بپرده نك التک سندن غیري پنهان کیدر یعنی سندن  
 پنهان کسه یوق در زیر مظاهر اعتباری ایله سندن  
 ظاهر رك یوق در و ذات پاک اعتباری ایله سندن  
 پنهان رك کسه یوق در باطن عالم و ظاهر همه تو •  
 عالمك باطنی و ظاهری جمیعاً سنسن • غایب از دیده و حاضر  
 همه تو چشم در غایب و حاضر جمیعاً سنسن زیرا ذات پاک  
 اعتباری ایله چشم در غایب سن و مظاهر اعتباری ایله حاضر  
 سنسن • فضل تو شامل هر نا کس و کس ای خدا سنك فضل  
 واحسانك نا کس و کسه و نیک و بد شامل و واصل در •  
 همه را روی بسوی تو و پس جمیع سنك روی و تو جمعی

در مناجات  
 در اشارت

عالمك باطنی  
 و ظاهری

انچه سنگ جانك در نهايتي اقل هدايت ده و اكثر ضلالت  
 در توجه و طلب به بصيرت او زره اوليوب خطا ايلد كوري ايجو  
جايي از جمله گسان ناكستره جاي جميع گلسي لرونه ناكسي  
 رك دره و زهره باز پسانه و ايتره و جميع اردهه قالمش  
 لرونه اردهه قالمش رك در يعني قرب و حضور كرنه دور  
 اولش رك جيعي سنده دور اولش رك دره مي نهد در  
ره نوروي نياز به بچانه جايي سنگ يولكه نياز و تفرغ  
يوزني قود بي نيازش زهره كار بسار جميع كسه دن  
 و جميع نسته دن احتياج سز انك كارني دوز يعني انك  
 كار و مرادني حاصل ايله كسيه منت و احتياج سز مراد  
 اسباب دن اعراض ايدوب جميع احوال انك نظام و انتظامي  
 هان مسبب الاسباب دن طلب ايلد و كني اشعار در بوع  
 معني در جميع كار دن اني بي نياز ايله تاكه جميع كار و بار  
 دن اعراض ايدوب توجهي هان سنگ در كاهكه اوله  
سز زهره راه يگر دان او را سنگ و صالكه و سيله اوليه  
جميع طريق دن انك سز و توجهني دوند سز سز سز  
ره سز دان او را انك سز سنگ مرد لرك يولنه  
 قو يعني اني انله قريه ايله مراد دن مراد اهل الله در  
ازهره و سوسها ياكش كني اني جميع افكار فاسد و وساوس  
دن ياك ايله در ره اهل طلب خاكش كني اهل طلبك  
يولنه اني خاك ايله اهل طلب دن مراد اوليا و صلحا دن  
 كني از پاي ارادت بيش انك ارادتي اياغندن  
 افسق لعي كدر يعني اني ارادت ده زياده شوقناك ايله

الاربعه  
 في  
 بيان  
 احوال  
 و  
 احوال  
 و  
 احوال

ده يا قليم سعادته كدرش سعادته اقلينه اكه عبور و كدر  
ايله يعني اني روحاني سعادته ايرشده بخشش از حسي  
ارادته كيش حسن ارادته دن اكه بر كس و عادت و پير يعني  
اني حسن ارادته معتاد ايله كيش بونده مذهب و عادت معني  
اوله روشن در عقد هشتم در بيان ارادته كه  
عنان فصد از مقاصد مجازي تاقتنت و پرباد پاي  
محمد بلمبه و مراد حقيقي شتافتن سكر نجي عقد ارادته  
 بيانده در كه اوله ارادته دن مراد مجازي و نفساني مقصود  
 لرونه فصد و رغبت عنانتي چور مك و دوند مك در  
 و جهد و سعی باد پاي او زره سوار اولوب مراد حقيقي  
 كعبه سنه وصول بولغه مسارعت و اهتمام ايلك در عنان  
 دين كيني باد پاي دن مراد جاپك و سريع المشي اولان قريه  
 مراد حقيقي دن مراد حق سبحانه و بقالي حضرتي در جل شانز  
 زيرا بر كسك جميع مرادني حاصل اولسه لكن بو مراد دن  
 محروم اولسه اول كسه ارباب حقيقت قتنه نامرادر  
از در خوئيش خدا ايا بيشتم مويست اي در زين دامك و هم  
و خيال اي بو وهم و خيال دامك هنده كه مراد بوجهاه در  
مانده در ريقه و علات هم سال جميع سال عادت ريقه سنه  
قالمش كسه يعني نفساني عادت بندن و معتد اولش ريقه اول  
ايت در كه حيوانلرك بوينه و يا خود اياغنه بغليوب  
او تلفه قور لر حق كه منشور سعادته دادست مدد اعز  
وجل كه بنده لرنه سعادته امخروي براتني و پير مشي در  
در خلاف امد عادت دادست عادت خلافي كلمك ده

الاربعه  
 في  
 بيان  
 احوال  
 و  
 احوال  
 و  
 احوال

الاربعه  
 في  
 بيان  
 احوال  
 و  
 احوال  
 و  
 احوال

ویرشد که مراد حق دنیا و تعلق ماسوی دعه امر ایدق  
 بسیار خواب و اکل و شرب و نفسانی از زو لودن فراغت  
 ایلک دم بیت از خلافت آمد عادت بطلب کام که مع  
 کت جمعیت از آن زلف پریشان کردم چند سرد زده عادت  
 باشی نیجه یدک سر و رخک عادت یولنده اولور سن  
 تارک تاج سعادت باشی سعادت تاجی ترک ایدی اولور  
 سعادت خواهی از عادت کدر کنی کرده و عادت خود پرده  
 خویش کند و عادت کی کند و که پرده ایلش سن یعنی عادتک  
 سبی ایله قریب و وصال الهی دده دور و جید اولمش سن  
 باز کنی خوی ز خو کرده و خویش کند و که خوی و عادت  
 ایلش دده خوی و عادت کی باز و ترک ایله زیرا بو حالت سب  
 سعادت دار سن در صبا ز کنی گو ایله یعنی ترک ایله  
 دیکه کز بجه صنایع باشد چشم که صنایع دده اونری در  
 یعنی چشم که مصنوعاتی عبرت نظری ایله مشاهده ایلک ایچی  
 در تا دلیل به صنایع باشد تا اول چشم صانعک معرفتک  
 طریقه دلیل اوله و فاعترفا یا اولی الاصدار منظر شاهد  
 رعنا سازی چشمکی رعنا و زیبا محبوبک نظری دوز سن  
 یعنی که نظر ایلر سن بارخش نرد تماشا باری انک رخ  
 ایله تماشا نردنی او نیار سن یعنی انک رخنه نظر ایلر سن  
 گوش کامدی قرآن شنوی قولی که قرآن عظیمی استماع  
 ایدی لک ایچو کلری یعنی انک ایچو خلوق اولمش در  
 تا بفرموده و نردان کر وی تا خدای عزوجل نک فرموده  
 و فرمانه رغبت و اعتقاد ایلیه سن روزی بانک لی

از اولور سن  
 اولور سن

اولور سن  
 اولور سن

اولور سن  
 اولور سن

وچینا

وچینک کنی من انی تی وچینک او از تک روزنی ایلر سن  
 یعنی انلری استماع ایلر سن بسماع غزل اهنک کنی غزل و اشعار  
 سماع و استماعنه اهنک و قصد ایلر سن دست دادند که  
 نی ریخ و ملال ساکه ال ویردی لیر که ریخ و ملال سن  
 سازیشی ایله از کسب خلل خلل کسب دده انی قیومه  
 یعنی برو جهله کسب ایلیه سن که آوچک ایچی قیرم دادند  
 کله سنک فاعلی خدای عزوجل در وصفه و جمع تعظیم  
 ایچو در مذکبه از جام شوی بانه کساز ساکه دستی انکی  
 ویرمدیلر که جام دده شراب نوش ایدی اولور سن و ایلش بر  
 کف دست ایله وار انی آوچک او زده ایله کی طوتاس  
 یعنی ال ساکه انکی چون ویرمدی انکه جامدده شراب نوش  
 ایلیه سن بانه کساز شراب بوشالیدی معنی سنه در بات دادند  
 که از راه و قاسا که آیه ویردی لیر که و فایولندده یعنی صدق  
 و دقا ایله آوری رکی بصف اهل صفاه اهل صفانک صف  
 ذمه سنه یوز کتور سن یعنی انلری صحبت و اختلاط ایلیه  
 سن سبات پات دده مخفف در نه که دیمه در ره افات بیهی  
 آ یعنی ساکاتک ایچو ویرمدیلر که دینکی افات یولنده قویه  
 سن پامیدان خرافات نیمی ایچی خرافات میداننه قویه  
 سن یعنی امر الهی نک خلا فی بیهوده احواله متوجه اولور سن  
 خرافات بیهوده و نامعقول معنی سنه در لب و دندان و  
 زیانت دادند ساکه لب و دندان و زبان ویردی لیر  
 قوت نطق و بیانت دادند ساکه نطق و بیانت قوتی ویر  
 تاشوی بر کالج صدق و صواب نامصدق و صواب طریق ایلر سن

اولور سن  
 اولور سن

خرافات اهل سنه باری  
 معنی دده بیهی  
 و نامعقول معنی  
 سوال اولور سن

متكلم با سالیب خطاب. خطاب اسلوب لری ایله تکلم ایدیجی  
اولاس سالیب جمع اسلوب دره نه که بیرونه سخن سخن  
شوی لب و دندان زبانی ساکه انجور و برمدیلو که بیرون  
دند فایده سوز سویلیجی اولاس مطلق را مایه و صد رخ  
شوی خلقه یوز رخ و الم مایه سی اولاس یعنی خلق سنک  
سوز کندن رنجیده اولاره سخن سخن اگرچه سوز و زنی  
ایدیجی معنی سنه در لکن سخن کوی معنی سنه دره آنچه گفتیم  
همه عادات بدست اول سوز لری که دیدیم جمیعاً قبیح  
عادت لرد در که نه شایسته و دینی و خردست که اول عادت  
لردین و خرد شایسته و لایق دکل در به کزیمها همه  
پیوند گشای حیوان که بویله در پس اولی بود که بو  
ذکر و بیان اولتاد عادت لرد جمیعاً پیوند و تعلق رفه  
و عوایدیجی اولد و غنک حاله اوری روی ارادت  
بخدای خدای تع حضرتنه جل شانته ارادت و توجه یوزنی  
کوره سی یعنی جمعی سنی ترک ایدوب خدای عز و جل تک  
طاعت و عبادتته مشغول اولاس زبیر ساکه نافع اولاس  
بوحالت در هست ارادت بر هر از آن هر از آن و عارفک  
قتنک ارادت ترک ما کانه علییه العاده اول سنه نک  
ترکی در که انک اوزنه عادت اولدی حیل شکل در  
کشی ترک ایلاک معتادین ای خوش آن وقت که بی فکر  
و نظر ای خوش و لطیف در اول وقت که فکر و نظر سن  
بر زنده خواستی از جان نوسر سنک جانکدن بر ارادت  
ظاهر اولا کوه اگر بر تو کشد تیغ بختک اول وقت فرضا

در کتب معتادین  
که بیرونه سخن سخن

ترک ایدوب خدای عز و جل تک

طاغ ذی روح اولوب اگر سنک اوزر یک تیغ بختک چنک  
ایلاک با موضع گر از دم پلنک قیلا نک قویرو غندن  
موضع کمر ایله قیلا نک طاغذ یا قسی اعتبار له طاغذ مع  
کراثبات اولمش در دست خود دگر اری با کوه عمن  
دوقار له سنک دستکی قوشا غنک کتور سی یعنی ال  
ای قوشا غنک موقد سی در دلت ناید آنان هیچ شکوه  
سنک قلبیکه اندنا هیچ خوف و هیبت کلیه بلکه انی ناچیز  
سنه بله سی مصراع اولد با کوه عمن و وقار له معنی سنه  
در و کوه نسبت خوب واقع اولمش در همجو خورشید  
که نبود میفتی اقیاب کی که انک او کند سحاب اولیه  
خویش را غور زنی بر تیغنی انک تیغینه کند و کی عریان اوری  
خلاصه کلام بود که سحاب در عاری اقیاب کی کند و کی  
طاغذ تیغنه عریان اوری سی تیغ در مراد طاغذ کسکی اولاس  
طاشی در خوف لعل از جگرش بکشتای انک جگر زنی لعلی  
خونی روان ایلیه سی نقد کان از کمرش بر یایی اند  
اولان کانک نقدنی انک کمزندن قاپه سی لعل بوند خونین  
تشبیه اولمش در کان معدن معنی سنه در انک نقد  
مراد سیم و زرد جو اهر در گور شده اولان ضمیر غایب  
کوه ساج در بلکه چون کبک نهی یا سرش بلکه کبک  
کی ایانگی انک باشنه قویه سی و زللد کوب کنی پی  
سپرش و دپه ایله اور مقدرانی یا مال ایلیه سی یعنی  
انی ایانگله بصوب چینیه سی سپرش ده اولان ضمیر  
غایب کوهه راجع در و در سد بادیه و زرف بیستین

در کتب معتادین  
که بیرونه سخن سخن

ترک ایدوب خدای عز و جل تک

وگرسنگ او کوه ژرف و دور و دراز بر صحرای برشته  
 قسحت آن ز دل عارف پیش آنک و سعتی عارفک  
 گوکلندن زیاده اول ژرفا اگرچه عمیق معنی سنه در  
 لکن بوند دور و دراز معنی سنه استعمال اولمش  
 در کرد بادش بفلك سوده کلاه اول صحرانک قصرغه  
 سی کلاهنی فلکه سورمش یعنی فلکه ایرشمش اوله کشته کوی  
 کلهش قبه و ماه قبه مثال اولان ماه انک کلاهنگ تکه  
 اولمش یعنی اول قصرغه زمینی دن تا آسمانه ایرشمش اوله  
 کوی دن مراد بوند اول سنه در که مزوجه نک دپه  
 سنه تور لر تکه کبی ماه که بدر اوله قبه یه و تکه یه  
 تشبیه اولمش در کرد باد قصرغه د دکری در بو معنی  
 هم مکن در انک کلاهنگ طوی ماهک قبه سی اولمش  
 یعنی ماه دن یوقار و کمتش خاران دشته و بیدار کرد  
 اول بادیه نک خاری ظالموک دشته و خنجر کی کبی  
 اوله خاک آن تشنه و خونین جگرانه اول بادیه نک  
 خاکی خونین جگر لر تشنه اوله خلاصه دکلام بودر که  
 اول بادیه نک خاری خنجر کی تیز و ایری و انک  
 خاکی مدد دن زیاده بر حرارت و قاپ و بی سایه و بی  
 اب اولد و غنچه اول بادیه دن کدر ایدین فرضا انک  
 حرارت و ناپینه طاقت کتور موب هلاک اوله  
کوه باصره آن ریک نای فرضا طالع اول بادیه نک صر  
 نسبت ریک کورخی اول یعنی اول صرک زیاده و  
 محکم شدتله استند و کندن ریک کبی اوله ریک چون اخگر

در کوه  
 در کوه  
 در کوه

در کوه  
 در کوه  
 در کوه

سوزان ته پای اول بادیه نک ریکی ایاق التند باقیچی  
 کوز کبی اوله بهوایش چو کند مرغ گذر چونکه مرغ انک  
 هواسند گذر و پرواز ایلیم هنچو پروانه قد سوخته بر  
 پروانه کبی قنادی یاغش هواده زمینه دوشه بگذری  
از سران هنچو سحاب سن انک باشندن سحاب کبی کچه سن  
 از مرغه برتف آن ریزان آب انک تف و حرارتی اوزر کرک  
 دن آب دو کبی یعنی شو فکدن کربیه ایدرک اندن گذر  
 ایلیم سن ور بیکر ره تو در یایی و کرفضا سنک یولکی  
 بردر یا طوته یعنی بردر یا یه اوغرایاس قله و موج بگردن  
سای اول در یادن ظاهر اولان موجک قله سی کرد و ن سالی  
لقله اول یعنی انک موجی تا فلکه ایرشچی اول عجم ستیان  
چو کهر در وی سیاره نک جرم و ذاتی اول در یاده کوهز کبی  
 اوله ماهی جرم شناور در وی فلک ماهیسی اول در یاده  
 شناور اوله بو حالت افلاک اول در یانک ایچنده اولینی  
 مستلزم در و بو حالت فرضی در وقوعی دکدر شناور  
 یونج معنی سنه در ماهی اگرچه بالق معنی سنه در کبی  
 بوند ماهی دن مراد فلکه اولان حوت بر جی در غوی و  
پنجه زنان با خرچنگ اول در یانک غوی فلک خرچنگ  
 پنجه اور جی اوله کام اول زوی و کام نهنک اول دن  
 دن اول کام و نهنک کامی یعنی اول در یا نهنک کام  
 و پروا لاخرچنگ سرطان معنی سنه در قهر کی ینک و خرچنگ  
 دن مراد بوند فلک دن اولان سرطان بر جی در مراع  
 نانی ده کام اول کاف فارسی ایله در که خطوه معنی سنه در

در کوه  
 در کوه  
 در کوه

باز در خواهی خویش کند و ارادتکی آنک از آتند ترک و

بترکی آدم و کام ثانی طوق معنی سنه در که کاف عزیمت یاه در اگر چه لغت لویه کاف فارسی ایله در لکی خطا اولمش دره زان کنی همچو صبا زود کد اول در یاد صبا کی فوری کذار و عبور ایلیه سن نکتی لب تر از ان کشتی وار کشتی کی لکی اندون تر ایلیه سن هر چه العقیته شود بند رخت حاصل کلام هرت که سنک یولکه بند اولود روی بر تابد ازین قبله گهت یوقله کاهدن سنک یونکی دوندوره یعنی قرب و وصال الهی به مانع اوله قبله که دن مراد جناب الهی در یک بیاک راز میان برداری جمعی سنی اور تادین رفع ایلیه سن قدم صدق بجان برداری صدق قدمی جانله قالدره سن یعنی صد قلله تو ایوب تمام جده و جهد ایلیه سن و ز بود تاد ارادت زینوست و کوسندن ارادت تاری ست اول یعنی ارادت ده قوی اولیه سن سازش اندر قدم پیر درست پیرک قدم و حضور تده ارادت تارنی درست ایله یعنی بر مرشد مرید اوله تا که آنک فیضی سببی ارادتک درست و محکم اوله بوارادت دن مراد ترک عادات قبیحه در تار تل معنی سنه در ننگه تار رشته دیور لمراع ثانی در قدم ولت معنی سنه در تارنی بزیم تجلوت که راز تار شدک معاونتی سببی ایله راز خلوت کاهند بزیم قویه سن یعنی راز نهانی ده پیر و اولوب وصال الهی ده هم بجهم کیر اولاسن چنک وحدت زینوای تو بساز وحدت چنکی سنک نو اکدن دوزنله اول یعنی سر وحدت دن هم منتفع اولاسن بزیم که شراب مجلس معنی سنه در چنک که نسبت خوب واقع اولمش در چنک بوند و وحدت تشبیه اولمش در ساز بود و زین معنی

در

باز در خواهی خویش کند و ارادتکی آنک از آتند ترک و

فدا ایله یعنی کند و ارادتکی ترک ایدوب آنک ارادتنه تابع اوله رود رافز و نیش از کاهش خویش کند و مثلا آنک زیاده لکنه کت خلاصه و کلام بود که ای جان و دل ده بر مرشد ارادت کتورش زینهار کند و ک نقصان اوزده اوله تا که آنک افزون لکندن سا که هم افزون لک ایر شوب آنک سببیه کاهش و نقصان دن خلاص اولون کامل اولاسن باز بوند امور حاضر در فدا و ترک ایله مع باش پیش رختی آینه صاف آنک رختی او کند یعنی حضور تده صاف آینه اول یعنی آینه کی صاف اول بر تراش از دل خود رنک خلاف کند و قلبکدن خلاف پاستی تراش و رفع ایله یعنی هیچ بر خصوصه مرشد مخالفت ایله بلکه جمیع امور و احوالک جان و دل دن بندگی متابعت ایله شو سمندر جو فرو تده آتش مرشد چو آتش شعله لند و سن سمندر اول یعنی سمندر آتش دن اعراض ایلیوب آنک قرار ایلد و کی کی سن هم سمندر مثال آتش دن خوف و اعراض ایله باش در آتش او حرم و خوش بلکه آنک آتشند خرم و خوش اول یعنی مرشدک اگر سا که آتش اچنده قرار ایله که امر ایلیه زینهار که مخالفت ایله بلکه خندان و شادان واروب اتشک ایچده سا که اول حکایت آن مرید کرم رو که بغرموده و پیر خجسته کار اول کرم رو و پر شوکی مریدک حکایتی در که خجسته کار و کامل پیروک فرموده و فرمائی ایله در تقوی فرور آید

باش در آتش او حرم

اول کرم رو



اول مرید فرزانه و پراتش تو رک ایچنه او توردی  
فازتایب اتش یک موی براندازم اوج نکشت واتش  
 حارتندون انک اندای اوزده بر موی اگری اولدی اتشه  
 نسبت کرم و پخته خوب واقع اولمش صادقی را غم شیکیر  
 کسرت بر صادقی شیکیر غنی طودی یعنی اول کجه اخروی احوال  
 دنه اوتری که غم مستولی اولدی و انی صباحه دگر خواب روح  
 دورایدوب بیدار طودی صیحدم دست یکی پیو گرفت  
 لاجرم صباح وقتک بر پیرک الی طودی یعنی که مرید اولدی  
 غم شیکیر کجه او یوقی غم معنی سته اولوق روشن در  
گرم خدمت اوسانت بلند اول صادق اول پیرک خدمتی  
 کویینی کند ایلدی بهر معراج مقامات بلند عالی مقاملر  
 عروج و معراج ایچونه زیر خدمت بر عالی مراتبه وصول بولمه  
 قوی وسیله در پیر روزی دم عرفان می زند پیر بر کوه  
 عرفان مجدد منی اوردی یعنی عرفانده سوز سوبله  
 کوی اسرار بچوکان می زند اسرار طوبی بیان چوکانی  
 ایله اوردی یعنی اسرار و عرفانده سوز سوبلیدی سامعا  
جمله سرافکنی بدیش سامع و جمله با شلوفی او کتد ریش  
 یعنی حضور دلاله مستمع اولوب او تور مشال از زه گوش  
 برون رفته زهوش گوش یولنده هوشده طشه کمتش  
 یعنی انک کلاتک ذوقنده بی هوش اولمخلو آمد ان  
طالب صادقی حضور اول حالده اول صادق طالب اول  
 پیرک حضور نه کلای که بفرموده است ای چشمه یورد  
 دیدی که ای تور چشمه سی سنک فرموده و فرماتکه چشمه

اول مرید فرزانه  
 و پراتش تو رک  
 ایچنه او توردی

اول مرید فرزانه  
 و پراتش تو رک  
 ایچنه او توردی

بچه نور

نوردن مراد اول پیر در که مراد مرشد دره خشک و تر  
 همه بهم سوخته شده او دونه قوری و یاش معانی منش  
 اولدی تا توری عجب افروخته شده تا بر تور عجب شمله  
 لاش اولدی بعد انبی کارچه و فرمان چیست بوندن  
 صکر کار و مراد نه در و امر و فرمان نه دره آنچه مکنو  
منیر است آن چیست اول نسه که ضمیر و خاطر کوزک  
 مستوری در اول نه در یعنی تور تمام قرمش در پس  
 فرمان شریفکن نه ایسه بیور یکوزانی دخی برینه کتور لم  
 پیر مشغول سخن بود بسی پیر اول وقت عرفان و اسرار  
 سوزنه زیاده مشغول ایدی در جوابش نزد اصلا  
 نفسی پیر اول وقت انک جوابده اصلا بر نفس اوردی  
 یعنی که بر سوز سوبلیدی کردان نکتد مکرر دوسه بار  
 اول مرید اول نکتد بی اکی اوج کر مکرر ایلدی یعنی فان  
 کر دید یک تور قردی پیر زد بانک ای نکتد گذار  
 پیر چونکه اول مریدک بو قدر ابرامنی کوردی بانک  
 اوردی که ای نکتد گزار چند باما کی الحاح جینی نیجه  
 دک بن بوبله ابرام و الحاح ایلرس رودرک اتش سوزان  
 پیشی یوری اول اتش سوزانده او تور باز در بای صفا  
 پیر کهن صفا در بای پیر کهن کروه موزن کشت بمختیوع  
 سخن موز او حیا اولدی سوز تحقیقند یعنی بینه اسرار  
 معارف بیانته شروع ایلدی موز ان بحر باخر چور سید  
 چونکه اول در بیانک موجی اخر و نهایته ایرشدی یعنی  
 چونکه پیر اسرار و عرفان بیانندن فراغت ایلدی پادش

اول مرید فرزانه  
 و پراتش تو رک  
 ایچنه او توردی

آمد ز مقالات مرید اول مریدك سوز لرند اول پیرك  
یاد و خاطر نه گلدی گفت چینی بد که آن نادره فی پیر اول  
مجلس ده اولاد لر دیدی قالقوز اول تنوره وار لم  
زیر اول عجیب فی لومرید کرده در آتش سوزانست وطن  
آتش سوزانده وطن و قرار ایلش در نادره بوند عجیب  
معنی سنه در زانکه عهد دل او نیست کز آف بامه اسناح  
که کند قصد خلاقه زیرا که آنک کو کلنک عهدی بنملا الجلابی  
کز آف و بیجوده دکل در که خلاق و مخالفت قصدن اید  
یعنی جمیع خصوصه با که هرگز مخالفتی یوقدر یافتندش  
چوزیر یاک عیاره چونکه پیر اول قوملاه تنوره وار دبلر  
اول مریدی یاک عیاره و خالص التور کبی کرده در آتش  
سوزنک قرار سوزند و سوزان آتش ده انی قرار ایلش  
بولدیلر آتش شعله زان ازهر سو تنورده آتش آنک  
هر جانبند شعله اور یحیی بر آتش کج نشد لیک سر مو  
آنک بر قلینک اوجی اگری اولمش اول آتشک که تا نری  
اولد و غیچوی مناجات در اشارت بانکه ارادت نخت  
از جانب مرادست نه مرید بو مناجات آنک اشارتی بیانده  
در که ارادت اول مراد جانبند در مرید جانبند دکل  
در سنکه بو معنی بوایت کر میدن روشی در یجهم و یجوه  
بیت هیئت مانع که در بارگاه نشاید شدن جز بفرمان شاه  
مرادده مراد خدای عزوجل در که میسر المرادات در و طلب  
توفیق توبه که میانی سایر مقام است و توبه توفیق طلبی  
در که سایر مقاماتک میناسی در یعنی اصل و اولی در زیرا

اول مریدی یا ک عیاره

بیت هیئت مانع

مقامات

مقاماته وصول بولوح و سعادت دارینک حصولی میتو  
اولمق توبه ده صکره در ای دل اهل ارادت بتوشاد  
ای خدای عزوجل اهل ارادتک کو کلی سنکله شاد و مسرور  
در بتونازم مریدی و مراد سنکله تقاضا ایلمم زیرا می  
سز و مراد سز زیرا مرید سن بو اعتبار ایله که مادام که  
سندن ارادت ظهور بولویه جهان ده هرگز برکسه مرید  
اولمضه لیاقت و استعداد بولمان مراد سز زیرا جمیع مویو  
مرادی سز و مرادی تقدیرنک در مرد تلویح ترا تمکین  
نیت ای خدای عزوجل سنک تلویح مر دتک تمکین  
یوق در زیرا مرید مادام که تلویح در خلاص اولمیه  
تمکینه وصول بولمان تلویح بر حال او زده ثابت قدم اولمق  
ده عبارت در تمکین آنک مقابلی در و مادام که مرید  
تلویح حالتی رفو اولمیه عشق الهی دن بهر بولمق محال در  
شوق مسکین ترا مشکین نیت سنک مسکینک شوق  
تسکین یوقدر بلکه دمیدم زیاده اولمقده در خواهیش  
از جانب مانیت درست ارادت بزوم جانبند در دست  
دکل در زیرا هر ارادت که بزوم طرفزده اوله بی ثبات و بی  
در هر چه هست از طرفت نخت تحقیق بود هر که  
وارد را اول سنک طرفکده در پس هر ارادت که اول سنک  
جانبکده در اول ارادت خلل دن خالی دکل در قل کل من  
عند الله تا بنا خواهش تو گامش ما مادام که بزوم کاهش  
وتضرع و نیاز من سنک ارادت شریفکله اولمیه هیچ سودی  
نگند خواهش ما بزوم ارادت هر چه بر فائده ایلمم یعنی اول اراد

تک

خواهش ارادت

خواهش ارادت

دن

برفایده حاصل اولان و در مجامعتش نور است شود لکن  
اگر سنک ارادت شریفک بزومله راست اوله یعنی ارادت  
سنک جانبدن اوله و بو برتر ما خواست شود بزوم  
جسمز او زده اولان جمیع موی ارادت اولور یعنی عیب  
فایده اولان ارادته مستغرق اولور دولت نیک سرانجامی  
عس عاقبت دولتی ایچوبه کرم کن زانش خود جامی را  
کند و آتشکده یعنی عشقک آتشندن جامی کرم و پر حرارت  
ایله بیچاره شعی که سنک بر تقصیر بر حقیر عبدک در  
آنی هم آتش عشق له بر حرارت و سوز له قلبنی روشن  
ایدوب عاقبت عس عاقبت میسر ایله در دلش از تف  
آن شعله فروز هر چه غیر تو بود جمله بسوز جامی نک  
قلبنده اول آتشک تف و حرارتند شعله لند هر نه که  
سنک غیرک در جمعی سنی یاق یعنی آنک قلبنده سنک عشق  
و محبتک دن غیر هر بنوار ایسه جمیعاً محو و منعدم ایله  
بومعنی لطیف دکل در آنک قلبنده اول شعله فروزک  
تف و حرارتند بو که بی درد سر خامی چند اولاکه بر قاع  
خامک باش اغزش یعنی بر قاع خام دن در سرد و الم  
کورمک سر باز سر کرده رود گامی چند باش دن ایاق  
ایلیش اولدوغنی حاله بر قاع آدم که مراد عشق الهی سببیه  
بر معنی قطع منزل طلب ایله و کنی اشعار در ره بوره منزل  
مقصود برد عشق سببیه مقصود سر منزلنه یول ایله  
یعنی وصول بوله پی پیغوله و نا بود برده تا بود و فنا پیغوله  
این ایله یعنی افنای وجود دن تمام بهی و در اوله پیغوله بر حق

در مجامعتش نور است شود

ره بوره منزل

ورزند آتش هستی تابی و کور وجود آتشی بر تاب و بر تو  
اوره یعنی وجود دن بر حالت ظاهرا اوله در یزد از توبه بر  
آتشی آبی وجود آتشی او زده توبه دن بر اب دوک یعنی توبه  
سببی ایله انی کند و سندن دفع و محو ایله بیت کور او توبه کشند  
بماند در دست که پیمان مای بیانتت و سست عقد بهم در مقام  
توبه که پشت بر مخالفات کردنت و روی در موافقات  
اوردن طغوز نخی عقد توبه نک مقامی بیانده در که ارباب  
حقیقت قتنه توبه دن مراد خدای عزوجل نک امر شریفنه مخالف  
اولان لر ارقه ایلیک در یعنی اول نسنه لردن اعراض ایلیک  
در و امر الهی به موافقت اولان لر یوز کورمک در یعنی  
انلر توجه ایلیک و جمعی سنی بر نه کورمک ای رقم کوبه  
تو حرف کناه ای کسد که سنک رقم ایلمشک کناه حرف در  
یعنی کرو اعمالک مسطور اولان جمیعاً کناه حرفی در زیر  
سندن هر نه صادر اولور سه کراما کاتبین هان انی یازر  
بیت روا داری از جهل و نایا کیست که پاکان نویسنه نایا  
نامه و عمرت از یخ حرف سیاه سنک عمرک نامه سی بو حرف  
ده سیاه در زیر عمرک سندن کناه دن غیر بر نسنه  
صادر اولمشی در گرتن و قلمه سیهکاری چند اگر چه  
قلم دکل پی بو سیهکار لوح نیچه به دک یعنی نیچه به دک  
کناه دن خالی اولان س بهر هر حرف نگونه ساری چند هر حرف  
دن او تری نگونه سار لوح یعنی هر بر کتاهدن او تری خجالت  
نیچه دک بو هم معنی در قلم دکل ایسه سیهکار لوح یعنی فسق  
و معصیت نیچه به دک و ای اگر عیب بقا پشت دهد و ای سا که

کیست

بهر هر حرف

نظر کردن

اگر عهد بقا ارقه و نیز یعنی حیاتش باقی نماند اولاً مرگ بر  
 حرف تو انگشت نهاده مرگ سنک حرف و وجودك اوزر  
 بر روی توبه یعنی ساکه موت ابرشته گسترده دست اجل مهد  
 فراق دست اجل فراق مهدی دو شده یعنی نیاید مرگ  
 معر او لاه و ز فرغ ساق تو بچید بر ساق و فرغده التفت  
 الساق بالتاق حسبه سنک ساقك او بر ساقك اوزر  
 دوریه یعنی توبه ساق انجك معنی سته د دوستان  
 نغمه و غم سان کنده اول وقت دوست لرك غم نغمه سنی  
 ساز ایلر یعنی سندن اوتری نمکین اولور لود دشمنان  
 حرمی آغاز کند دشمن لرك خرم لکه شروع ایلر یعنی سنک  
 موتك ایچون سرور اولور لور وار تان حلقه بگرد  
 سر توه وار تارک سنک باشك چوک سندن حلقه و جمع  
 اولمش حلقه کوپان ز طعم بردر توه طعم لرتندن سنک قوگ  
 اوزر حلقه دو کیچیلر یعنی نه حالک اید وک انلر معلوم  
 اولسون ایچون دمیدم کلوب قیوقا قرلر و سنک نه حالک  
 اید وک سوال ایلر لور اوزر سوتو کر یان نگرند  
 طشره جابینده یعنی ساکه کر یان نظر ایلر لور و ز درون  
 خرم و خندان نگرند و درون جابینده یعنی نهانی  
 ساکه خرم و خندان نظر ایلر لور زیرا سنک جمیع اسباب و  
 مالک انلر و اصل اولور هیچ تن را سر سودای توفی  
 اول حاله هیچ کسیه سنک سودا ک میل و هوس یوق  
 در یعنی هرگز بر کسیه سنی قیور منو هیچ کس را غم و ذای  
 توفی هیچ کسیه سنک ذراک غمی یوق در یعنی بعد از

حاله

تقدیر

حالك نچما اولور دیو بر کسیه سنله اولمان پیش ازین کاید  
 این واقع پیشی چون که کسیه دوح ساکه فایده یوق در پس  
 اندن اول که بر واقع سنک او کوکه یعنی بر حاله گرفتار  
 اولمان دن اول به که از توبه کنی چاره و خویشی اولی بو  
 در که توبه دن کند و که چاره ایلیه سن دامن از نفس و هو  
 در چینی چاره یوق در که نفس و هواده دامنکی دیر سو  
 یعنی فراغت ایلیه سن پس زانوی وفا بنیغنی و فادینیک  
 اردننه او توبه سو یعنی طاعت و عبادت مشغول اول  
 سن هر چه بد باشد از آن باز آید هر نه که نام شروع  
 اندن رجوع و توبه ایلیه سن عقد احرار ز دل یکشایی  
 قلبکدن احرارک عقد و عقد سنی چون سن یعنی  
 نام شروع خاطر سنی فکر و خاطر لکن بالکلیه دفع ایلیه  
 ز آنچه بگذشت پشیمان باشی کنا هه متعلق اول سنه  
 دن که کچدی یعنی سندن اول صادر اولان ذنوبک  
 دن پشیمان اولاسن اشک اندوه ز مرگان باشی  
 کر بکلدن اندوه اشکنی صاچه سو یعنی اول ذنوبک  
 دن اوتری نمکین اولوب کرید ایلیه سن ره بسو حد  
 خطاکم سپری خطا و عصیان سر حدتد کتمبه سو یعنی  
 خطا و عصیان دن فراغت ایلیه سن سوی اقلیم مفا  
 کم گذری جفا اقلیمی جابینده گذر ایلیه سو یعنی  
 جفادن اعراض ایلیه سو ره کم سپری استعمال حسنی ایله  
 نرومی و کم گذری گذری معنی سنه دوه کل این باغ  
 همه نیک دنگست بو باغک کلی همیا یک رنگ در یعنی

تقدیر

هر پیل همان بر اسلوب او زرد در بابك روغانتی بیک  
اهنگت انک مرغلرک آوازی بر آهنکه در میوه کاشال  
ز شاخش چینی میوه که بوییل انی شاخندن دیررس برهانه  
صورت پادش بینی اول میوه بی همان گذر ایلیش پیل ده اولان  
صورت او زرد کور رس یعنی جیبی سی بر اسلوب او زرد در  
بوی او هست همان رنگ همان انک راجه سیینه او در  
رنگ یینه او در هیچ تفاوت یوق در نگمال خودش اهنگ  
همان انک کند و نک کمانه آهنکی همان یعنی اول سنه ده  
اولان ایله بوسنه ده اولان برابر در پارخوش بود چشم  
دل توه پار سنک چشم و دلک خوش و لطیف ایدی چیت ایسال  
از و حاصل توه بوییل بلدرده سنک حاصلک نه اولدی یعنی  
بر سنه حاصل اولدی باشداندر نظر نکتة شناس سالدیگر  
بهمای طرز و قیاس نکتة شناس و صاحب نظرک نظرند  
غیری یعنی کلچک پیل همی بر اسلوب و قیاسیله در اگر چه عوام  
بونلف پیخبر و غافل در نیت در کار و تکرار بزه کار  
و حال ده تکرارده اگر چه بزه و کناه یوق در بیک آن می  
از کار مزه لکن او یعنی تکرار کارده لذت و لطافتی  
ایلدر نکتة مشهور در فی کل جدید لذة بزه کناه مزه  
لذت معنی سنه در چند باشی ز معاصی من گش چونکه حال  
بویله در پس سن نیچه یه دک معاصی دن لذت چیکسی اولور  
یعنی لذت حاصل ایدجی اولور توبه هم بی مزه و  
نیت بختی توبه هم بر لذت سن دک در اعتقاد ایلمز ایسک  
طالت توبه ده روحانی بر لذت وارد که اندن خواص متلذذ

توبه

توبه

توبه

اول

اولور ملك از وصمت عصیان پاکست فرشته عصیانک  
عیب و نقصانندن پاک در یعنی ملک دت هرگز عصیان صادر  
اولماز یعنی نسخه و صمت پرنه عصمت واقع در که معنی بویله  
اولور ملک عصمت و عصیان دن پاک در یعنی ملک ده گاهی  
عصمت و گاهی عصمت اعتباری یوق در زیرا ملک همیشه  
عصیان دن بری و پاک در دیو کافر منشی و بی پاکست شیلا  
دایم کافر خوی لوونی پاک در یعنی ایمان دن بری در و  
خدای عزوجل دن خوبی یوق در نکند طبع ملک میل کناه  
فرشته نك طبعی بالطبع کناهه میل و رغبت ایلمز ناید از توبه  
گری دیو بر آه توبه ایدجی لک جهندن شیطان یوله کلیم یعنی  
ملک دن کناه صادر اولدوغی کبی شیطان دن توبه ظهور  
بولماز زیرا ذات ناپاکی کفر سرشته اولمش در سبب  
گوجان بد هده سنک سیئه عمل نگرده باطنیت اصلی چه کند  
بد گهر افتاد خاصه آدمی آمد توبه توبه آدمی نك خاصه  
کلدی یعنی آدمی به مخصوص در مایه و محر می آمد توبه توبه  
محر ملک مایه و سببی کلدی یعنی توبه سببی ایله آدمی خدای  
عزوجل نك محرم و معترتی اولوب جمال سبحانی مشاهده سند  
بهر و اولور توبه خاصه آدمی اولدوغنه سبب بود  
که آدمی دن گاهی عصیان صادر اولور پس اندن خلاص  
همان ایله میسر اولور و انسان دن عصیان صادر اولور  
بالضرورة در بیت جایی که برق عصیان بر آدمی صغی  
زد مادرا چکونه ز سید دعوی بی کناهی کرت از نیت  
آدم نه ایاست اگر آدمک نسبتند سنک ابانک یوق ایسه

توبه

یعنی اگر آدم در اینک ریتا کو و ظلمات کجاست پس سنک  
 ریتا ک قنی و سنک ظلماتیک قند در یعنی ندیب در  
 حضرت آدم کبی علیه السلام ریتا ظلماتا دیوب دنوبیکه معترف  
 اولوب مغفرت طلب ایلمز سن چهره پرگردگی از خاک نیاز  
 تضرع و نیاز خاکند در یوزکی پرغبار ایله یعنی یوزگی خاک  
 اوزره قویب تضرع و نیاز ایله مژه از خون جگر رنگین  
 ساز. کریکی جگر قانندن رنگی ایله یعنی چمکلات  
 قان روان ایله خامه و خود چو فلات زنه در نینل  
 کند و جامه کی فلك کبی نیله اور یعنی کبود ایله ننگه  
 ماتم زده لریک عادت قی در بدر و نه شعله فکی چون قندیل  
 در و ننگه قندیل کبی شعله براق یعنی قلبیکی عشق تشبیه  
 مشتمل ایله قندیل قافل کسریله در نینل یونده چویت معنی  
 در دیده راسومه بیداری کشی چشمک بیدارلق سومه  
 سنی چک یعنی نتیجانی جنوبهم عن المصاحح حسنیجه بیدار  
 لغی کند و که عادت ایله زیا چونکه چشمک خواب دن  
 بیدار اوله قلبیک هم خواب غفلت دن بیدار اولوب  
 خدای عزوجل دن خبردار اولور رخت در زاریه  
 خواری کشی. رختکی خوارلق زاریینه چک یعنی  
 کبر و عجبید به اعراض ایدوب عزمن زلت نفسه  
 حسنیجه تواضع و مسکت و عجز و نیازی کند و که خوی  
 و عادت ایله وارباب کبر خصوصاً علما کسوتنده اولان  
 متکبر جاهل لر بو بیتله جواب و بر ننگه سید شریف  
 خجانی سعد الدین تفتازانی به جواب ویرش در بیت

در خواب

بیدار

در خواب

آیا شخصاً جعلت الکبر مرکت. فرده نقطه علیه فارکب  
 فرشیان زاویه خاکستر کبی اول زاویه ننگ فرشی خاکستر  
 ایله. جاد رو یا دل چون اخگر کبی. اخگر کبی آتشنالک  
 کوکلك ایله انده جای و قرار ایله خلاصه و کلام بود که  
 اول زاویه ننگ ایچنه کل دوشه وانک اوزرنده قرار  
 ایله زاویه گوشه. سینه از ناخن حسرت بخراش. سید  
سینه کی حسرت طرناغند نا طرمله یعنی حسرتله سینه کی سوز  
ناک ایله حرف میل کنه از دل بتراش. کنا هه میل و غبت  
ایلیک حرفنی قلبیکه ن حک و تراش ایله یعنی من بعد  
کنا هه میل ایلیک خاطر که کتورمه دوست بردار بدت  
گاه خدای عزوجل ننگ در کاهنه الکی قادر  
ودی کای عطا بخش خطا کربخشی که ای خطا ایدیحی  
عطا یا غشالیچی یا که زحم ایله بیت عدا و ند بخشده  
هستکیر. کریم خطا بخش پوزش پذیر. کریه و زاری  
و خواریم نگر. بنم کریه و فغان و خوار لغه نظر ایله  
برچکر ناوک گاریم نگر. بنم جگر مه ابرش زیاده حراحت  
و تاثیر ایدیحی ناوک نظر ایله. اتش افکند بدل اووس  
بنم اه و اوخم بنم قلبیه اتش برقدی بس بود اتش دل  
دو نغم من. کوکلك اتش یا که دو زغ پتر یعنی تضرع  
و نیاز زده خدای عزوجل به بویله دی زاتش دل شده  
ام گرم نفس قلبیک اتشندن گرم نفس اولشم بوهم  
معنی در کوکلك اتشندن بنم نفسم گرم و پر حرارت اولشم  
در بوجه اوزره نفسم تقدیر نه اولوب شده ام ده

در خواب

در خواب

در خواب

اولان بيم نمنه معروف اولور در لنگه سور سيم  
این آتش بس کناه سوزلق به بواتش باک بتر یعنی  
کناه لرمدن اوتری بن که سوز کدار ده ایم بواتش  
باک بتر بی تکرار دوزخ آتشنه یا قه زین قیل کرد  
تواضع می تن بو تک کلمات سوبلک دن تو اضعک  
اطرافه دور ایلله درازی و تضرع می زن فغان  
وتضرع قیوسنی قق یعنی فغان وتضرع دن خالی اوله  
بوکه در دل کند آیت اثری اولاکه بو حالات سنک  
قلبک بر اثر ایلله و آشود بر رخت از توبه در کی  
خدای عزوجل نک عزا سه عون و توفیق ایلله سنک  
یوز که توبه دن بر قیو اچاله یعنی ارباب حقیقتک مقبول  
اولان توبه دن بهر و اولاسن ورنه در یوزه  
کناه آرزو و سرده والا زنی و مرد دن در یون  
و طلب ایدرک بر در هر کس و ناکسک قیوسی اوزن  
دور ایلله یعنی آنلردن دعا و همت طلب ایلله در دل  
می گز و همت میجو آه لوکلکه در حاصل ایلله و صلوات  
هت طلب ایلله تا ازیی و رطه برون آری راه تابو  
و رطه دن یولی طشم ایلله سن یعنی فسق و معصیت  
و رطه سنک خلاص اولاسن ای بسا شیر ز عجر امه  
تنک ای چوق اولور سلان عجز جهتن دن تنک کلمش و  
عاجز و بیچاره اولمش کیش شود صید نما روبه لنگ  
که افسق دلکی اک شکار کوستری ایلور یعنی  
جهانک چوق واقع اولمش در و واقع اولور که ضعیف

در اولان توبه دن

اولان توبه دن

دوباه مثابه سنکه اولان حقیق ک شیر مثابه سنکه  
اولان قوی نک حصول مراد نه وسیله و دلیل اولور  
وی یکا مرد فر و مانک بجای وی چوق مرد که بر نه  
عاجز قالمش یعنی کند و نک در دنه در مان ای که قاد  
اولمش کیش گشد پیر زنی خار ز پائی که بر عجز انک  
ایاغندن خاری جعفر یعنی انک در دنه در مان ایدن  
انک مقبولان در کاهدن اولسنه سبب اولور نته که  
بو حکایتک واقع در حکایت آن فرورفته بجاه جاه که  
از دست در دل رسی رسته و عنایتش بچنک  
اقتاد و کند نجات او کشت اول جاه و منصب چاهنه  
کمش و مبتلا اولمش کسه نک حکایتی در که بر عالی هت  
عورتک النده انک پنجه سنه عنایت رسته سی دوشی  
واول رسته انک نجاتی کندکی اولدی و مراد نه ایدو کی  
بو حکایتک واقع اولان بیت لردن روشن و ظاهر  
دوک ایک معنی سته در دوک رسی دن مراد عورت  
در و دوک رسیه نسبت رسته و رسته مناسبی  
ایلله کند خوب واقع اولمش در می شد اندر چشم  
وحشمت و جاه پادشاه وار و زیری در راه چشم  
وحشمت و جاه و غرت به پادشاه کی بر و زیری بول ده  
کدردی کرد او حلقه مرقع کمر آن انک جور سنه صبح  
کمر لور حلقه و جمه اولمش مو کیش ناظم عالی کمر آن انک  
موکی عالی کوه لک ناظم ایدی یعنی انک موکی شریف  
و عالی قدر لرایدی موکب عسکر خاص معنی سته در که

اولان توبه دن

اولان توبه دن

که سیره و بر طرفه روان اولدقه انرا ایله کدور  
 دیدن حمت او باده اثر انک حمت و شوکت کورلی  
 باده اثر لوایدی یعنی شراب کی کیفیت و حالت و بروردی  
 چشم نظار کیان مست نظر نظر ایدی لک چشمی مست  
 نظر لوایدی یعنی اول وزیر صاحب حمتک حمت و شوکتی  
 کورن کسه لر متحیر اولوب مست کی نظر ایدوب قالور  
 مست مضاف اعتبار اولور سه معنی بویله اولور نظر ایدی  
 لک چشمی انک چشمندن نظر نکستی اولور دی یعنی مست  
 کی نظر ایلردی هر که ان دولت و شوکت نکریت  
 هر که نظر ایدوب اول دولت و شوکتی کوردی بانک  
 برداشت که این کیست این کیست باغردی و ددی که  
 بویلمدر بویلمدر بود چایک زنی انجلا حاضر اتفاقا  
 اوراده چایک و صالحه بر عورت حاضر ایدی گفت تا چند  
 که این کیست اخره انه حاضر اولانلر جواب و بر وب  
 دیدی اخر نیجه به دن دیر سز که بویلمدر در راند و آذ  
حرم قرب خدای خدای عزوجل نک قرب و در کاهندان  
 مردود بر کسه در گره در گوگبه دور آن جای  
 دوران و جهانک کو که سنه بر ایلمش یعنی دنیا ناک  
 طنطنه و شوکت و جاه و منصبه و صول یولمش خورد  
از شعبه و دهر فریب دهر و زمانک شعبه و حیل  
 سند فریب می یعنی زمانک دولتته مغرور  
 فریفته اولمش بتلا کشته بدین زینت و زینت  
 وزیه بتلا و گرفتار اولمش شعبه حقه بازلق زیر ای

در کوه سینه  
 در کوه سینه  
 در کوه سینه

دایره پر خم و بیخ بوخم و بیجلاه مملودایه نک السنه یعنی  
 بوالام و شداید که مملو جهانند مانند از همه محروم بیخ  
 هیچ و ناچیز سببیه که مراد بوجهان در جمع سنه دن  
 محروم قالش بر کسه در همه دن مراد از وی راحت و ذوق  
 و حضور در امدان زمزمه در گوش و زیر اول زنگ  
 اول زمزمه و کلماتی و زیرک قولغه کدی یعنی استماع ایله  
 داشت در سینه دل بند پذیر اول وزیر سینه سنه بند  
 قبول ایدی کو کل طو تاردی یعنی بند قبول ایدی کو کلی  
 و ارایدی بر هدف کارگر آمدیدش اول زنگ تیری  
 هدف کارگر کدی یعنی اول زنگ کلماتی اول وزیر  
 تاثیر ایدی صید شد کوه سپر نجیرش کوه بیابان  
 کز بیخ نجیر اول زنگ صید و شکاری اولدی یعنی  
 اول زنگ اول کلماتی سببیه دنیا ناک جاه و منصبه  
 فراغت ایدوب طاعت و عبادت مشغول اولدی نته که  
 اک اشارت اولور صید گاهی شکار اولنان سنه معنی  
 و گاهی شکار ایلک معنی سنه کلور بوند مراد ثانی ایدی  
 نجیر قرینه در زیر نجیر صید اولنان سنه معنی سنه  
 در کوه سپر طاغده کز بیخ معنی سنه در لاجرم بر کسه  
 طاعت و عبادت اولمیه اول کسه ارباب حقیقت قنده  
 طاع جانور لری زمره سندن عد اولور نجیرش ده اولان  
 ضیر غایب و زین راجع اولوب معنی بوجمله اولمیه  
 هم لطیف در اول وزیرک کوه و بیابان کز بیخ  
 نجیری صید و شکار اولدی یعنی قلبی که رخارف

در کوه سینه  
 در کوه سینه  
 در کوه سینه

در کوه سینه  
 در کوه سینه  
 در کوه سینه



سبيله خدای عزوجل نك عشق و محبتند خالی اولوب  
امور دنیویه به مشغول ایکن بالکلیه اندن فراغت ایکن  
بوجه او زره نخیبردن مراد انك قلبی در وانك کوه سپر  
اولسی انك جهان منسوب اولان احواله تعلق و اشتغالی  
اولدوغی اعتبار ایله در همه اسباب و زارت بگذشت  
اول و زین تارك دنیا اولوب و زارت اسبابی جمیعا  
ترك ایلدی. بحرم راه زیارت برداشت مره زیارت  
یوننی طوتدی یعنی بیت الله زیارتنه کندی. بود تاپو  
دران پاک حرم همچو پاکان بدل پاک مقیم اول و زین  
مادام که دیری ایلی اولیا و صلحا کی پاک کواکله اول پاک  
حرم ده مقیم اولدی یعنی مکه و مکرمه ده قرار ایلدی. ای  
خوشای جذبه آگاه رسد ای خوش و لطیف در اول جذبه  
که ناکاه ابرشته یعنی فکر و خاطر ده یوق ایکن جناب الهی  
ناکاه جذبه ابرشته یعنی فکر و خاطر صیغه ایکن. زخم آن  
بر دل آگاه رسد انك زخم و اثری خدای عزوجل  
دن خیر دار اولان کواکله ابرشته بو حالت خود سبب  
سعادت دارین در مجدبه من جذبات الرحمان تواری  
عمل الثقلین صاحب جذبه ز خود باز رهد. جذبه  
صاحبی کبر و جود و انانت دن خلاص اوله و زین  
تیک خرد باز رهد عقل جزو نیک و بد و جمیع قیودند  
خلاص اوله. جایی در کعبه امید کند امید کعبه سنک  
جایی و قرار ایلیه. روی در قبله جاوید کند یوزین  
جاوید قبله ایلیه یعنی جمیع سنه دن اعراض اید و بیجا

در روز قیامت  
باز در قیامت

کند فعل مضارع  
غائب در  
منه  
جناب

جناب الهی به متوجه اول قبله جاوید دن مراد حق  
حق در جل شانته مناجات در طلب کردن توبه و تبتا  
برای و نادیدن آن از خود و استوار ساختن  
آن بتقوی و ورع بو مناجات توبه وانك اوزره ثبات  
طلب ایلك بیاننده در و توبه و ثباتی توبه ایدی کندی  
کورمک در و توبه بی و تقوی و برهین کار لقله استوار  
و محکم ایلك در. ای زهر در همه را روی توبه ای  
خدای عزوجل هر جهت دن جمعی سنک روی و توجهی  
سکادر روی هر ذره زهر روی توبه جمعی جهندن هر ذره  
نک روی و توجهی سبکه در زیر موجود همان سنس  
گار ماچیت کند و زین باز بزیم کار و عملز نه در  
کناهی سعی و کوششی ایلك در زیر ابو حالت بزیم  
حضرت امدن میراث در. عادت تو گنه امر زیدنه  
ای غفار الذنوب سنک عادتک گنه کار لک کناهی  
یر لغوق در زیر اسنک لطف و کرمکه لایق اولاف بود  
کل اناء یتشح بما فیہ حسنیچه بزود صادر اولان ذنوب  
معاصی در سنک دن ظهور بولان بی پایان انواع لطف و کرم  
و مغفرت احسان در بیت هست امیدم که علی رغم عدو  
دو جزا فیض عفو تو نهد یا رکنه بردوشم. توبه از بنده  
بود ست نهاد توبه که بنده دن اولاست نهاد و زین ثبات  
اولور. توبه انست که از تست کشاد حقیقتند توبه اود  
که انك کشاد و ظهوری سنک در مثنوی چه خوشی گفت که  
در و پیش کوتاه دست که شب توبه کرد و سحر که شکست

تعلیل مضارع  
غائب در  
منه

گراو توبه بخشد بماند در دست که پیمان مای نباتت و  
وست باز نه باز فکری هر دو توبه هر کس او زره بوک  
قوچی و هر کس دن بوک رفع اید بچی هر کسی سسج •  
توبه ده و توبه شکن هر دو توبه توبه اید بچی به توبه  
دیر جی و توبه شکست اید جی نکه توبه سنی شکست اید  
سنن زیر اجمیع احوال سنک ارادت شریفک ایله اولو  
وعجیب حالت در که کسیه ذمه قدر ظلمک یوق در •  
هر که شد کم شدک و تیه کنه • هر که کنه صرا سنک کم  
اولمش اولدی جز توبه نشود روی بر آه اول مسه  
توبه دن غیر ایله طوغری بوله متوجه اولماز زیرا ذنوب  
دن خلاص توبه دن غیر ایله میسر اولماز تیه صرا مافی  
دره جای کم شدک را بخش نجات • کنه صرا سنک کم اولمش  
جای به نجات بغضله توبه روزی کنه و بر توبه نبات  
توبه نصیب ایله و توبه او زره نبات نصیب ایله •  
تخوت توبه بروی بروز سرش توبه نک کبر و عجیبی  
انک باشندی طشر الت یعنی توبه ایلام دیوا کر بر کر و عجیب  
کلورسه سن آنی اندن خلاص ایله دیدن توبه بیوشن از نظرش  
توبه و کند و دن کور میکی سن آنک نظر ندن ستر ایله تاکه  
توبه سندن ایدوی که ظاهر و روشن اولوب خود بی  
لك دن خلاص اولو پیشی آن دیده که روشن نظرست  
زیرا اول دیده و چشمک قنده که روشن نظر بود دیدن  
توبه کناهی دگر ست کشی توبه سنی کند و سندن کور مک  
بر او زره کنه در می زند این همه از هستی سر زیر اوجله یعنی توبه بی

توبه سنی شکست اید

توبه سنی شکست اید

کند و سنی

کند و سندن کور مک وجود دن در کس نخورد از بجم  
هستی بره وجود و انایت درختندن خود کسه  
میوه یمش در بعضی بر کسه اندن فائده کور ممش  
بلکه زیاده خیران کور ممش دره از و رع هر که  
زبردستی یافت و رع و تقوی دن هر که علو و  
و توفیق بولدی بچیه زور و رهستی یافت  
وجود و کبرک قوتلو بچیه سنی بوردی یعنی  
اکه غالب اولدی خلق عالم انبیا و اولیا تک مطلق  
و زبونی اولدی و غی کبی عقد دهم در کشف سر  
و رع که کاسر کاسه و حرص و طمع است او نچی عقد  
و رعک سرنک کشفی بیاشند در که و رع حرص و طمع  
کاسه سنی صیحی و مواید بجم و زیرا و رع دن  
مراد حرص و طمع دن اعراض در و کاشف طلقت هوا  
و بلع و هوا و بدعت لک ظلمتی کشف و رفع اید جی  
در زیرا و رع صاحبی و رعله هوا و بدعت لردن  
خلاص اولور ای که بهر شکست کردن از ای حرص  
که سنک حرص و طمع بوینک قر نکه دن یعنی اکل  
و شرب دن او تری سوی کاسه چوصرا حیث دراز  
طعامله مملو کاسه جانبته صاحبی کبی دراز در  
چون خم باده همین داری کام که کنی دلم بر شتم  
خود ز حرام جهاند همین مراد بونی طو تار سن  
یعنی سنک مرادک انجوق بود که قرنکی حرام دین  
پرا یلیه شراب کوی کبی در نمازت چه شدار

توبه سنی شکست اید

توبه سنی شکست اید

بیت حمت نمازده رکوع سببی ایله اگرچه ارفک  
بوکشد ر لکن آندن ساکه نه حالت و نه شراب اولدی  
چون ترا قبله و هجت شکست چونکه سنک همتک  
قبله سی قرنک در یعنی چونکه سنک همت و فکرک  
هان اکل و شرب ایچون در چون بکامت زوع  
سیت مزه چون که سنک طمعک ده و زوع در  
لذت یوقدر یعنی چون که سن و زوع و تقوی در  
لذت پذیر اولدک لقمه را از مزه پرسی نه بزه لقمه  
و طعامک لذتدن سوال این کتاب و حرمتدن  
سوال ایلمز سن هرچه بر سفره و خوان تو بنهند  
هر نه بی که سنک سفره و خوانک اوزد شور لری  
هرچه در کام و دهان تو بنهند هر نه بی که سنک  
کام و دهانک شور لری بخوری خواه که در خواه صغی  
اول نشه کرکسه کدر و حرام کرکسه صغی و حلال  
اولسون بر سن حلال می در یا حرام می در دیو هرگز  
سوال ایلمز سن کا و خر بنیت بدین خوش علفی  
کا و خر بو خوش علف لک ایله اکل در بو خصوص  
ده سن انکه غالب سن حیوان خوش علف دن  
مراد حلال و حرام دیوب الله هر نه کیر سه بی بی  
خر سیرت آدمی در نیکه دیوان حافظه واقعه در  
ع بالدمش در آن یاد آن حیوان خوش علف کدر  
صفت مشبهه در که دالک کس پاره در صغی هم غنی  
کبی در مرغ باید که ستم باشد مرغ کرک در کفر

اوله یعنی حلال و حرامدن بر حذر کر اولدوغی ایچون  
مرغک ستم غنی طلب ایلمز سن حلالنی طلب ایلمز سن  
مکن از چشمه و مرغی باشد یعنی اول مرغ دنیا  
باغ چشمه سی اوله یعنی صغی در و غنله مملوا اوله ستم  
سرم یعنی سنه در هیچ عم نیست اگر غضب کنان  
شکنه و ده کشد از بیوه زنان لکن سنک هیچ عمک  
یوق در اگر کو یک سو باشی سی اول مرغی طول عودت لری  
دن غضب ایدر لک چکه یعنی آنی ظلاله المش در دیو  
هیچ فکر ایلمز سن و دیلمز سن که بومرغ قندن کلشی در  
غضب کوجله المیوه باید که بود تانه و تر ساکر  
میوه کرک در که تانه و تر اوله جاشنی دار جوجالا  
و شکر اول میوه جالب و شکر کی جاشنی دار شیرین  
اوله هیچ عم نیست اگر در زولیم افکند رخته  
بستان یتیم اگر یتیم و دنی دند بر یتیمک بستانه  
رخته بر اغه یعنی بستانه کر و ب آندن میوه او غور  
و ساکه کتوب آندن ساکه هیچ هم یوق در و فکر ایوب  
دیلمز سن که بومرغ قندن کلشد و تخم لقمه است  
در آب و کل تو اکل ایلد و کلک لقمه و طعام سنک  
وجود که تخم در یعنی تخم مشابه سنه ده در نکند  
جز جو خوری حاصل تو چونکه لقمه و طعامی بر سن  
سنک حاصلک غیر ایلمز یعنی سنک وجود که اخلا  
ذمیه و خصال حمیده در هر نه وادایسه انلر نشود  
نابولوب زیاده اولور بعض سنخه خوری بر نه

لیه

بیت حمت  
در کتاب  
مکمل

خودی واقع در که مناسب دکل دره دانته ریبری  
بگفت آید خرمین. دانته زراعت ایلی ایسیک کف  
و دستک خرمین کلور یعنی خرمین حاصل اولور  
لاجرم اندن کلی نفع کور رسن خانکاری بداند  
دامن. خانزراعت ایلی ایسیک اندن خار حاصل  
اولوب یا نندن کدر آید نلرک دامنی بر تار  
لقه و خنک حلاله در کام سنک کام و دها نلکه  
حلال قوری لقمه اوله لقمه و چرب چه خواهی  
خرام. حرام دن اولان چرب و شیرین لقمه  
نه استرسن حال بوکه بر حلال سا بیک حرام دن  
اولی دن بزکه لاخر بود و سنک قریبه کچی که  
لاخر و کلب قریبه اوله هست ازین قریبت  
ان لاخر به بو قریبه دن اول لاخر ساکه اولی در  
ذیرا او حلاله و بو حرام در لاخر ارق و قریبه  
سمن معنی سنه دن دست ریخ تو حلاله تریا  
ساکه سنک دست ریخ و کسبک حلاله در الکاب  
حیث الله غیر ان ریخ و مالیت تریا. انک غیر کی سی  
ساکه ریخ و وبال در ذیرا غیریدن حاصل اولانک  
حلند یقین بو قدر نیت ممتاز حرمت  
ز حلاله دن حرام ساکه ممتاز و ظاهر دکل ده  
سبیل تیر است تراب زلال تیره و مکرر سبیل  
ساکه اباز لال در یعنی حرام نسنه ساکه زیاده تیر  
و لطیف کور نور دلق و دراعه همی رای دلق

در حلاله

در حلاله

و دراعه بی تربیت ایلی رسن یعنی کندک ایچون صوبه  
دلق و فراجه تدارک ایلی رسن عطر تر و تیر برات  
می سایی. انک او زرنه تزویر عطر ایلی رسن  
یعنی انلری خوشبوی ایلی رسن سبجه باشانه همی بوی  
سبجه بی شانیه متصل ایلی رسن یعنی سبجه و شانیه  
تدارک ایلی رسن عقد تلبیس بران می بندی انک  
او زرنه تلبیس عقد فی بغلری یعنی انلری بر سنیه  
بغلیوب یا نلکه کور رسن می کشی خرقه و بشینه  
بدوشن صوفی لری انک بشینه خرقه چکر سن یعنی  
کیر سن میگی گوشه نش در بن گوش طیلسانک  
او جینی مشایخ کی قولفک دینه ایلی رسن باشد اینها  
همه دعوی یعنی بونلر که مشایخک لوازمی در جمعا  
دعوی در یعنی دیر سن صوفی وقتم و صاحب معنی  
وقت و زمانک صوفی نام و معنی وار شاد صافی  
تافتد ساده دلی در دامت بوجیم تدارک دن سنک  
مرادک بودر که تار بون سنک دامکه دوشه یعنی  
ساکه مرید اوله طعمه و چاشت دهد باشامت ساکه  
قوشلوت یا خود اختتام طامنی ویرم چون بدل افتد  
از شهر گره چونکه شهر دن سنک قلبک انقباض  
دالم واقع اوله با کردی روی از شهر بیده  
سنک مرید و محبتک اوله بر جماعتله شهر دن کویه  
کدر سن و دیر سن که فلان مست زنیکو کیشان که اول  
کویه فلان کسه نیکو کشی لردن در یعنی لطیف سیرتلی

در اعانه

دکیم و صالح در مخلص و معتقد در ویشان مخلص  
و در ویشی لک معتقد و محبتی در زیر صد بار  
وگ از ناداری اول کسی فقیر لغندن بوز بوک  
التنه در یعنی زیاده محنت و المه در توز اید بار  
شوی سرباری سن بد بخت لکلن انک اوز زینه  
بر سربار اولور سن یعنی اول بیچاره زیاده محتاج  
ایکن سن هم واروب آکه رخت و الم و بر رسن  
سربار بوک اوزره قود قوری سنه در گند از مغلی  
ان بی مایه رخت خانه کوه هسایه اول قدرت سرفقر  
مغلس لکلن خانه سنک رخت و اسبابی هسایه سنه  
رهن ایلی یعنی بر مقدار آنچه ایچون اسبابی رهن  
قور بجهر تو سف و خوان آراید بیچاره اول آنچه  
ایله سندن اوتری سف و خوان تزین و ترتیب  
ایلی شریت و میوه بران آفراید انک اوزره شربت و  
میوه زیاده ایلی تو هم از دین و خرد هر دو بری  
سن هم دین و خرد دن هر ایکی سندن بری بنشیند  
بشهرت بخوری او تورد رسن و شهرت و اشتها ایله  
یرسن تف برین صورت و سیرت که تراست تف بو  
صورت و سیرت که اوزره که سنک ایچونه در یعنی تف  
سنک بو صورت و سیرت که که حضرت حقندن غراسمه  
و خلقد ناشرم و حیاک یوقدر و حلال و حرام دیمیق  
بولد و غکی کلب کی بر سن تف روم ده تو دید کلک  
در تف برین عقل و بصیرت که تراست تف بو عقل و

تف برین عقل و بصیرت که تراست

تف برین صورت و سیرت که تراست

بصیرت

بصیرت اهو اوزره که سنک ایچونه در یعنی تو سنک عقل و  
بصیرت که و حال بو که بو خاله ارشاد دن لاف اوزره سنه  
این نه صوفی کری و در ویشیت بوزشت حالت که سنک  
وارد در بو صوفی لک و در ویشی لک کل دره ناسلانی و  
کافر کیشیت بو حالت که سنک وارد در کافر لک در و کافر  
کیشی لک در کیشی مذهب و ملت و عادت نفس را خلقه و  
خلقوم بری یه که این ز فقه و قوم خوری نفسک خلقومی  
خلقه سنی کسه سن اولی در اندن که یوز قوم ز فقه سنی  
بیه سن یعنی بو حرام محض طعامی عیله ایسه نفسکی اند  
دور و محروم ایلیک اولی در ز فقه ظلم و دزدی و  
داه زنی بهتر ازین سرقه ایله سن و بوله اوزره سن  
بوندن اولی در کفن از مردم کشتی بهتر ازین سرقه سن  
کفنی چکه سن یعنی صوبه سن بوندن اولی در مصراع  
اوله بو معنی هم ممکن در دزد لک و بوله اوزرچی لک  
بوندن اولی در وجه اول اعتباری اوزره دزدی و  
فعل مضارع مخاطب در وجه ثانی اعتباری اوزره دزدی  
ده یا مصدر ایچوندن و راه زنی وصف ترکیبی در و  
انده اولاد یا هم مصدر ایچونه در چندر وزی کم بو در  
بر قاج کون بی در د لک کم و ترکی طوت یعنی اهل دنیا لک  
مصاحبت و اختلاط سندن اعراض ایله پی پیران و جوان  
مردان کیم پیر لک و جوان لک این زنی طوت یعنی  
اولیا و صلحا ایله مصاحبت و اختلاط ایله بی در دانه  
دن مراد اهل دنیا در بین کیم مردان چه ریاضت بر دند

تف برین عقل و بصیرت که تراست

دانه کیم

کور که مردان طریقت نه ریاضت التذیلر و نه مجاهده ایلد  
 تادریجی مرحله بای افسردند تا که بومرحله ثابت قدم  
 ایلدیلر یعنی بومرحله دن رحلت ایدنجه ریاضت و  
 مجاهده دن خالی و فارغ اولدیلر مرحله دن مراد بو  
 عالم فانی در خاطر از وسوسه صافی گردند انلر خاطر  
 لونی نفسی و شیطانک و سوسه لرندن صافی ایلدیلر  
 در ورع موی شکافی گردند و رع و تقوی ده موی  
 شکافی لوق ایلدیلر یعنی کلی سعی و اهتمام ایلدیلر کم شدی  
 بودل شان حرص و طمع برده و دیدن اسرار ورع  
 ورع و تقوی نک اسرار فی کور مکهرص و طمع انلرک کوکله  
 برده و حجاب اولدی کم شدی بوندن نشدک معنی سنه در  
 استعمال حسبی ایله اگر از شیشه خلیدی خاری فضا  
 اگر شیشه دن برخار بانیدی پاکشیدندی زکلیاری  
 برکلزاردن امراض و فراغت ایلر ایدی شبهات دن زیاده  
 پرهیز لری اولدوغی چون و زرشک قطع چکیدی  
 جایی و کر برحای و مکانده شکلدن بر قطع طاملییدی  
 یعنی اگر جزوی شک خاطر سی اولیدی دست شدی  
 از در یایی بر در یادن ال پور لردی یعنی فضا بردن  
 خصوصند قطره مقداری سنک اولسه اول در یادن  
 ابدست الماز لری بوجالت فرضی در و بونک ذکرند  
 مراد انلرک ورع و تقوی ده اولان دقت و اهتمام لری  
 بیان در مردم چشم جهان آن نغزند جهان چشمک تر  
 اول قوم در که بنفرت سوک دینی نگرند زین دنیا

این کتاب در بیان  
 طریقت است

این کتاب

جانبه

جانبه نغز تله نظر ایلر لره مردم چشم کوز بیکی معنی سنه  
 در مراد انلر اهل جهانک کزیده سی ایدوکن بیان در بود  
 معنی هم خوب در انلر اهل جهانک مردم چشمی در صدق  
 کوشان ورع کیشاند صدقه چالشجی لرو ورع و تقوی  
 عادت لوردر خصم حرص طمع اند پستانند حرص و طمع  
 فکر لورک خصم لریدر یعنی حرصی و طمعکار لردن  
 امراض ایدوب انلرله دوست لوق ایلر لره چشم جان  
 بر اثر ایشان دار جانک چشمی انلرک اثری اوزر  
 طوت یعنی انلردن دور و جدا اوله کوشی دل بر خیر  
 ایشان از کوکل قولغنی انلرک خیر اوزر طوت یعنی  
 انلرک کلماتی جان و دل کوشی ایله استماع ایله اثر نازک  
 نتیجه اثر معنی سنه در که هنر نک کسری و تانک سکونی  
 ایله در که این معنی سنه در حکایت آن مؤدع ابا از  
 قول مرغابی مرغابی نک قبولندن ابا ایدجی اول ورع  
 و تقوی صاحبی شخک حکایتی در ابا بوند اسم  
 فاعل در ابا ایدجی معنی سنه مرغابی آوردک معنی  
 در شکار کرده بچنگل یازدی که طوعه از غیر وجه خود  
 او مرغ ابا بر طغانک پنجه سیله شکار ایلنشد  
 که اول طغان طوعه تی غیری وجه دن میش انک یدوکی  
 علاه دکل در کره کاف فارسیله اولمش معنی سنه  
 دخی استعمال اولنور بوند هم اول معنی مراد اولنوب  
 معنی بویله اولنور ممکی در اول مرغ ابا بر طغانک پنجه  
 سیله شکار اولمش در خسروی عاقبت اندیشی کرد

این کتاب در بیان  
 طریقت است

بر پادشاه عاقبت اندیشی لك ایلدی روی در قیله و  
در قیستی کرد. لا حرم در ویشی لك قیله سنه توجه  
ایلدی بایزنی که در آن کشور بود بر بزرگه که اول  
کشورده ایدی بر سر اهل صفا سر و ز بود اول  
بزرگ اهل صفانک سر و زمره سی و زمره سر و ز  
ایدی یعنی اول کشورده اولان اولیا و صلحانک  
سروردی ایدی بزرگ دن مراد بر شد کامل  
نوبتی چند بجم بنشستند بر قیاق نوبت بله او تور دیر  
عقد پیری و مریدی بستند پیر لك و مرید لك  
عقدنی بغل دیار یعنی پادشاه اول بزرگ دارادت  
کتوروب مرید اولدی بود صد تحفه خدمت  
سوی پیر پادشاه جاننه یوز خدمت و اکرام  
تحفه سنی التدی هیچ از و پیر شد تحفه  
پدیر پیر اول پادشاه دن هیچ تحفه قبول ایدی  
اولدی یعنی پادشاه اگر چه تکرم و رعایت قصد  
ایدوب اول پیر بسیار تحفه التدی لکی پیر  
هرگز بر نی قبول ایلدی روی از بالشی  
زین مسند ساخت پادشاه بر کون ابرك یصد و غدا  
مسند دوردی یعنی اول پادشاه بر کوناته  
سوار اولدی قاصد صید سوی همی تاخت صید  
و شکار قصد ایدیم ایا جاننه جاردی یعنی شکار  
گاه کتدی بائندلید و بیباکشانده طغانک  
کورچی کوننی اجدی کل از سر کره از با یکشانده

بزرگه که اول  
کشورده ایدی

طغانک باشندن کلاهنی ایاغندن کره و شته بی  
چوزدی گرد از آن باز رها کرده ز قید متعاقب  
دوسه مرغابی صید اول قید دن رها ایلتش طغان  
دن بری بری اردنجه کی او و آوردنک صید و شکار  
ایلدی صید را از خیم فترک او بخت پادشاه شکار  
ایلدی و کی صیدی فترک کک خند اصدکی یعنی فترک  
بغلدی فترک بترکی ترکی جانیب پیر جنبیت انکیت  
پادشاه جنبیتی پیرک جانینه قونوردی یعنی  
انتی اول پیرک مکانی جانینه سوردی بندگی کرد  
که ای خاص خدای چونکه اول پیرک حضور نه وادی  
اگر عبودیت اظهار ایلدی و ددی که ای خدای عز  
وجل نک خاص و مقبولی لقه پاکست بدین رون  
کشای بو مرغابی لور پاک و حلال لقه و قوتی د  
اورجک بونکله اچ هست ازین لقه درین مایل  
گاه پنجه کسب خلا یق کوتاه بو منزل گاه ده بو  
لقه دن خلا یق کسبی پنجه سی کوتاه در پس بونک  
حلال ایدوی مقرر در پیخندید که ای پاک نهاد  
پیر چونکه پادشاه دن یوسون لوی اشتدی کلری  
و ددی که ای پاک نهاد نامت از لوج بقا پاک مباد  
سنگ اسمک بقالوچندن پاک و محو اولسون یعنی  
خدای تعالی حضرتی جل شاننه ساگر عمر دراز میسر  
ایلسون جره بازت که شکاری فلنت ای پادشاه  
سنگ جره بازک که شکاری فکی در یعنی شکار

بزرگه که اول  
کشورده ایدی

بزرگه که اول  
کشورده ایدی

طغانک

منسوب اولاد مرغی شکار ایدیحی در جزیره از جوره  
 هر بیوه زنت انک قوت و غذا سی هر دول عورتک  
 بلخندن در جزیره باز طغانک ارکک یوردیسی که  
 جزه دیر لر بوند قوت و غذا دن عبارتند و جونه  
 بلخ معنی سنه در رخشست این ره جو بیایان  
 بردست سنک رخشک چونکه یویولی با یادالتمش  
 در یعنی سنک اتکه بو قوت و رفتار که وارد در  
 و شکار برینه اکه سوار اولوب کتدک جزو توزیع  
 کدایان خوردست سنک رخشک اری پی کدا  
 لری توزیعندن میش در یعنی سنک رخشک  
 بدوکی اری پی کدا لردن ظلمه الشمس در رخش اری پی  
 رستمک اتنک ادی در لکن مطلقا ات معنی سنه  
 استعمال اولونور پرووی بازوی باز اندازت سنک  
شکار طغان ایتی باز وک قوتی باشد از دست  
ستم بردازت سنک ظلم ایدیحی دستک دن اولور  
چشمه کز سنک تراود باکت چشمه واپ که طاشدن  
خار پاک در تیره از رهگذر کل ناکست اول ایک  
تیره اولسی کلناک رهگذر ندن در زیر چونکه اول  
ایک کدر ایدجک بوی یا لچقلو اوله اول آب بهر حال  
بولانق اولور هر که الود بکل رهگذر شن هر مکه  
انک رهگذر نی یا لچقله الود ایلدی کی ز کل پاک  
بود ایتخودشن اول ایک اب عوری قچی پاک اولور  
 یعنی اولماز آنجور مواد معنی سنه در مناجات

در جزیره از جوره  
 در دست  
 در دست

در ایشارت بانکه حقیقت و رع اعراضت از ماسوی  
 انته و طلب توفیق به مقام زهد بومناجات اکه اشارت  
 بیانند در که ارباب حقیقت فتند و رعک حقیقتی  
 خدای عزوجل نک غیر بسندن اعراض و فراغت در  
 و زهد مقامنه وصول بولمغه حق سبحانه و تعالی  
 حضرتندن عم نواله توفیق طلبی در ای بخود خوانده  
 و رع و رزانه را ای و رع سه سعی و جهد ایدیحی لری کدا  
 دعوت ایلش و انلری قرب و وصالندن بهر و رایدیحی  
 خدای رع بر حرص و طمع لر زان را حرص و طمع اوز  
 دتریحی لری رعنه دید غیر تو حرامت حرام ای خدای  
 بی نظیر بسندن غیریه نظر ایلمک حرام در حرامدر  
 و رع از ترک حرامت تمام و رع حرامک ترکندن  
 تمام در یعنی چونکه بر کسه خدای عزوجل دن غیر  
 ترک ایلدی اول کسه و رع دن بهر و اولدی مطاع  
 ثانی ده اولان حرام دن مراد مطاع اوله اولان حرام  
 در و او حرامدن مراد مطاع اوله اولان حرام در  
 و او حرامدن مراد ترک ماسوی انته در نیت اهل  
 و رع آن مانده ز راه اهل و رع دکل در اول بولان  
 قالش کسه کیش بغیر تو کند دیده بکاه که انک  
 دیده و چشمی ای خدا بسندن غیریه نظر ایلیه  
 هر که از غیر تو شد بیکانه هر مکه سنک غیر کدن  
 اجنبی و فارغ اولدی و رع اینست و دیگر افسانه  
 و رع بودر و غیر سی افسانه و بیموده در هر در خدی

در دست  
 در دست

در دست



که نه بارش و رعیت هر بردرخت که انک میوه سی درخ  
 دکل در. رسته از دانه حرض و طمست اول در  
 حرض و طمست دانه سندن بتمش در یعنی هر کسی که انک  
 درخ بوق در اول کسه حرض و طمست در میوه و رعیت  
 زور رعیت را جای بی و رعیت میوه لو ایله یعنی  
 انی ارباب و رعیت زمره سندن ایله پیر از میوه و رعیت  
 خامی را. انک میوه سندن خام لکی الت یعنی انک  
 و رعیت نقصان دند و در ایله غرض دولت او سلخ  
 مکن. انک دولتتک غرض سنی سلخ ایله بلکه برقرار  
 ایله طعم آن میوه بر و تلخ مکن. اول میوه نک طعم  
 ولذتی که آخی ایله یعنی و رعیت که زیاده شیرین  
 ولذیذ ایله بروی آن میوه چنان شیرین داند اول  
 میوه بی انک او زمره انجلین شیرین طوبت که شود در  
 دو جهان شیرین کار. که انک سببی ایله آخی جهانک  
 شیرین کار اوله یعنی هر آخی جهان که غمدن خلاص اول  
 سرور و شادان اوله از دلش رعیت دینی کم کن.  
 انک قلبندن رنیانک رعیت و میلانی کم و محو ایله  
 تا قلبندن ذره قدر دنیا به میل و رعیت قائمیه. زان  
 اساس و رعیت محکم کن. اول حالت دن انک و رعیت  
 اساسی محکم ایله اساسی تم معنی سنه در. سازشی  
 از مالی جهان مائل زهد. انی جهانک مالندن دور  
 زهد مایل ایله تا کشد رخت بسوزند زهد تلجای  
 اسبابی زهد سوزنده چکه یعنی زهد و وصول بوله

اینست  
 در  
 این  
 کتاب

عقد باز دهم در مقام زهد که انقطاع رعیت از نعم  
فانی و اقتضای رعیت بر نعم جاودانی او ن برنجی  
 عقد زهدک مقامی بیانند در که ارباب حقیقت قنند  
 زهد فانی نعت لردن رعیتک انقطاعی در یعنی میل و رعیت  
 کند و سندن در رفع ایلک در بر وجهه که نعم فانی دن بر  
 سنه به رعیت اولیه و جاودانی نعت لراور زهدک  
اقتضای در یعنی همتی همان که منحصر در ای کل تاریخ  
که از باغ الست ای تان کل که الست باغندن بجهان  
 امدت بدست الدن اله جهان کلهش سن انسانک  
 کله تشبیه اولناسی بواعتبار ایله در که شکوفه لک لطیف  
 و کزید سی کل اوله و رعیت کی موجوداتک اشرفی انساند  
غنچه و سبز فلک پرده و نشت غنچه مثال اولان سبز  
فلک سندن پرده کی در نته که کل ده یا شل پرده وارد  
اوراق دن غیری باشد این جامه بقدری درست بوجه  
 سندن قد که درست و راست در یعنی بو حالت بنی ارمیه  
 منحصر در باغبان کرچه کند غنچه هوس باغبان اگر چه غنچه  
 هوس ایلر قصدا و جلوه و کل باشد و نیت لکن باغبانک  
 قصدی انج کل جلوه سی در نته موجوداتک ایجاد نه  
 سبب انسان در کل تویی زین چمن و غیر بوخاره بوجه  
 دن کل سنس و سندن غیرک خار در یعنی سبب کل مثابه  
 سندن سبب که زیاده عزیز و شرف سن و باقی سبب خار  
 مثابه سندن در که ساکن نسبت انلردن در آنچه دن  
 مراد بو عالم در شیوه خار پرستی بگذارد پس خار پرست

اینست  
 در  
 این  
 کتاب

لك

عقد

شیوه سنی تو یعنی خدای عزوجل در غیری بر نسنه یه  
 میل و رغبت ایله خار پرستی ده اولان خار دین مراد  
 غیر تو خارده اولان خار در کلین اندر رهت از  
خار درست کلین درست خار دین سنک یولکه  
 که تکف زرگشده و گاه بمشت التون چکر گاهی کنی  
 ایله و گاهی مشتی ایله گفت ذکر کی کلک اجلمسی اعتبار له  
 در مشتی ذکر غنچه اولسی اعتبار له در سنکه  
 که اشارت اول نور مراد جمیع اشیا انسان ایچوب  
 خلق اولند و غنی اشعار در غنچه مشیت زرد  
کل چو کنی غنچه زرد در بر مشتی یعنی زر له عملو و بر  
 بر مشتی کبی در زیر مشتی غنچه کبی بریر جمع اولمش  
 کل که کشاده در زرد در برکت کبی در یعنی زر که عملو  
 و بر برکت مشاب سنک در بهر ایثار تو از هر طرفی  
 هر طرفه در ساکه ایثار و نثار ایلمک ده او ترکی  
چشم نر کسی بتماشائی تو باز نرسک چیشی سنک عملشکه  
 باز در یعنی سنی مشاهده ایلمک دن او ترکی چیشی کشاره  
 دن نای بلبل ز نوای تو بساز. بیلک بوغازی سنک  
 نو اکدن یعنی سن استماع ایلیه سن دیو ساز له در  
 مراد بود که بیلک نو او ترفی که قلبه سرور و  
 حالت ویریجی در سندن او ترکی در ساز بوند  
 دوزن معنی سنه در نای بوند بوغاز معنی سنه  
 در نر کسی در مراد زرین قدح ایدو کی خواجه حافظک  
 رحمة الله علیه بو بیتندن ظاهر در **سب** رسید موسم

در غنچه مشیت زرد  
 کل چو کنی غنچه زرد

چشم نر کسی بتماشائی تو باز نرسک چیشی سنک عملشکه

ان کز طرف چو نر کسی مست. بهد بیای قد هر گشش  
درم دارده یاسمن بزم ترا الخلیفه سانی. یاسمن که خوش  
 بوی بر شکوفه در سنک بزمکه الخلیفه از میجی در معنی  
برنی معطر اید میجی در نارون فرق ترا چتر گشائی  
 نارون سنک فرق که چتر میجی در یعنی سنک ایچوب  
 چتر مشاب سنک در نارون قاره اغاخ و طبر خون  
 دید کلری اغاخ در الخلیفه خوشبوی اجزاد ترکیب  
اولمش بر عطر در سبزه در آرزوی مغر شیت  
 سبزه سنک مغرش لکک آرزو سنه در یعنی مغرش  
 کبی انک او ز رینه یوریه سن یاد خر سندن مجمل کشت  
 یاد سنک محل کشتی لکه قانع در مراد کشتی لکک  
 یاد سببی ایله در باده روان اولد و غنی اشعار در  
 وهم بوکه اشارت در که یاد سلمان پیغمبرک علیه  
 السلام تختی الممشی در محبت راست بهر  
پیش و بسی لاله از بانک فتاده جی سی لاله انک  
 محملک هر پیش و پیست دن او ترکی او آزدن دوشمش  
 یعنی صداسی یوق بر جرسی در کربنفته نه ز دست  
سیلی اگر بنفته سنک الکلده سیلی مید یسه خورد  
 اعضا شجرا شد سیلی بسی انک اعضا سی نخود  
 کو کردی آینه روی تو آب زلال اب زلال سنک  
یونکلک آینه سیدر شانه کس موی تو آباد  
 شمال باد شمال سنک مویکی طریجی در حل و خالی  
 که زخیل تو همه زیاده عجب بر حال در که جمعا

ایچوب  
 کل چو کنی غنچه زرد

چشم نر کسی بتماشائی تو باز نرسک چیشی سنک عملشکه

سنگ خلیک دین در یعنی سندن دوز و سنگ  
خدمتکارک دره و اندرین بزم طفیل توهمه و  
بو بزم ده جمیما سنگ طفیلک در یعنی جمعی  
سنگ ایچونه خلق اولمش در مراد جمیع موجودات  
انسان ایچونه خلق اولند و عی بیان در خلقه  
حالی بوییت لر مصروف در توز حال همه پوشیده  
نظر سن جمیع خالدر پوشیده نظر بنجر سن گشته  
مشعوق دوسه خورده و زر سن کی اوج التون  
خرده سنه یعنی سیم و زره مشعوق و مفتوح  
اولمش سن گاه بندیش نهانی میان کاهی خرده و  
زری خلق دین نهانی میانکه بغلر سن اهل دنیا کی  
که یعنی بر طبق عرض عیان کاهی انی عیان و اشکار  
عرض طبیعی و زره قورس یعنی بر مقدار التونه مالک  
اید و کلی اشکار ایلر سن کی سزد دلق مرقع پیر  
درتیه دلق کره کرده زرت او زر کله مرقع  
دلق و خرقة او کاجی لایق اولور دلق التند  
سنگ زریک کره و بند اولمش یعنی دلق ایچند  
نهان ایلمش سن یا مرقع زرت بیرون باده یا بود که  
سنگ سرو وجود کدن مرقع بیرون و دور اولمش  
یا زدل مهر زرت بیرون باده یا خود قلب کدن سیم  
وزرک محبتی بیرون و دور اولمش زری چونکه  
در ویش اولوب مرقع کیدک پس سا که قرص دگر  
ماسوی دین تعلق بالکلیه قطع ایلیمه سن صوفی و مال

در

در

پرستی نه خوشت صوفی و مال پرست لک خوش دکلام  
زیرا صوفی لق و دنیا پرست لق بر پرده جمع اولق بحال  
در عالی و میل به پستی نه خوشت عالی و پست لک میل  
ایلمک خوش دکلام در زیر صوفی که عالی قدر در دنیا  
پرست لک که پست لک که میل و رغبت ایلمک دنیا  
در نقد دین کوهر و دینی صدق است دین نقدی کوهر  
در و دنیا صدق در یعنی دین کوهر و دنیا صدق  
مثابه سندن در وین صدق در صدق تلفت و بو  
صدق که مراد دنیا در یوز تلفت و زوالک صدق  
و محله در دنیا در مراد مال در چه دینی کوهر جاوی  
بصدق خاصه که باشد فانی جاودانی کوهری صدق  
نه و بر در سن خصوصاً که اول صدق فانی در لذت خورد  
و اشامیدن اهل و شریک لذتی بابت خوردش اراید  
خوردکی زیبا محبوبه ایلمک دکلمک وانی در اعوش  
ایلمک خلعت فاجر از اطلس کردن اطلس دین فاجر  
و زیبا خلعت ایلمک و کیمک خانه در قصر مقررش کردن  
مقررش و زیبا فقرده خانه و قرار ایلمک مقررش  
اومیه در که بعضی خانه ده اولور زیران ابلق تازی  
دات دن او یلغک التند ابلق تازی بی سور مک  
یعنی عزیزی ابلق اتنه سوار اولمش برمه و مهر غبار افشاید  
اول ابلق اتی قالغتمق و اوینتمق ایلمه ماه و افتاب اومیه  
غبار صابجی نته که روشاد بر چاپک سوار سرکش  
حرفه بر آته سوار اولوب اویناد که انک ایانندن

در

در

بهر حال غبار ظاهر اولوب هوايه چقره هه همچند و پيچي سرد  
انفا بيان اولنا دنيوي احوال جيما هچلر در و هچ لکه  
مشور لرد در زيرا انلک هچ لکی هزار بار شاهه اولمش  
و دسبدم و قوعدن خالی دکل در بلکه از هچ ترند  
بلکه هچ دن هم چوق مرتبه هچ رک لرد در همه رنگند  
بر آيينه و دل بود کرا اولنا لرجيما کول آيينه سی و زه  
پاس در نار پيو نك از پيها بکسان پس بونلردن پيوند  
و معلق تارنی قريعتی بونلردن اعراض ايله زيرا بونلر  
قرب و وصال سجانی مشاهده و جمال يزدانی به قوی مانع  
لردن کند پيرست جهان عشوه گمائی جهان ناز ايديجي  
و عشوه کوستريجي قوشی بر عجز در دل صد تانه جوان  
کنه زجائی يوز تانه و قوی جوانک کولکاتی يرندن  
قوپریش در يعنی بسیار جوانی کند و سينه مغرور  
و فریفته ايلمش در بيت **تويسته اند بر ايوان جنت**  
**الماوی هر که عشوه دنيوي خريد و اي بوک دل خورم**  
**دلای خون کرده دنيا خورشيد دلی لک کولکاتی**  
خون ايلمش در يعنی بسیار صلحا دنيا نك الام و شدايد  
خونين دل اولمش در **تايد ان چهرم شفق کن کرده**  
**انلک خون ايله يوزنی شفق رنگ لوا ايلمش در**  
**طرح اش حلقه و تزوير و فريب انک طرحی تزوير**  
**فريب حلقه سی در غم اش صفا شکی صبر و شکیب**  
**انک غم سی صبر و شکیب صفتی صيحي در يعنی اهل**  
دنياي دنيا صبر در دور ايدوب کند و سینه ميل و

بهر حال غبار ظاهر اولوب هوايه چقره هه همچند و پيچي سرد

انک غم سی صبر و شکیب صفتی صيحي در يعنی اهل دنياي دنيا صبر در دور ايدوب کند و سینه ميل و

در غمت

در غمت ايتد رحي در شکیب صبر معنی سنه در  
ابرویش کهنه گمانیت دو تاه انک ابروی اکی فات  
اولمش اسکی بر ياي در يعنی بر اسکی بای اکی در  
کرده از و سه و تلیس سیاه مکر و تلیس و سه و سه  
سندن ابرو سنی سیاه ايلمش در بيت **خوشی غر ویت**  
**جهان از ره صورت لیکن هر که پیوست باو عمر خودش**  
**کاپی داد چشم او را مژه از تیر بلاء انک يعنی دنيا نك**  
چشمک کر یکی بلاء تیر نندن در لاجرم هر کسی که آک میل ایلدی  
بلاء تیر نه هدف اولدی مژه اش میل کشی چشم حیا انک کر یکی  
حیا نك چشمه میل چکچی در يعنی حیای رفع ایديجي در  
بوسبب دن دنيا برست نه حضرت حق دن و نه خلق دن شرم  
طوتار لیش از ماتم شوهر خندان انک لای زوجنک وفات  
و ماتمندن خندان در تیز در زخم کاشی دندانه انک  
دیشی کسکک زخمه کسکی در يعنی دنيا جو زنگ  
بریکسیه مرحمتی یوق در زير از یاده بی وفا و بی رحم در  
شوهر که زوع معنی سنه در مراد اهل دنيا در بيت  
**جهان گرچه در حد حنت لیکن زحدي بود میوه بی وفا**  
**داند و دام ضلالت خالشی انک یکی ضلالت طوز انک**  
داند سی در لاجرم هر کسی که آک فریفته اولدی ضلالت  
در خله ص اولدی کنده و پای خرد خلخالش انک  
خلخالی عقل اینک کنده و بندی در لاجرم هر کسی که  
آک فریب اولدی عقل معاد دانی بیوم قالدی کنده کافی  
عزنی نك همه سیله در که یونک قید و بند معنی سنه در

بهر حال غبار ظاهر اولوب هوايه چقره هه همچند و پيچي سرد

انک غم سی صبر و شکیب صفتی صيحي در يعنی اهل دنياي دنيا صبر در دور ايدوب کند و سینه ميل و

فَأَمَّا خَاتَمُ بَنِي زَيْنِ بَيْتَانِ بُو بُو سْتَانِ دِي انك قامتی بر  
بوخار فدانی دنی کل او حیلله و برکش دستان انك کلی  
حیلله در وانك برك و ورقي مكو و افساندره باز ویش  
تَابِ دِه پَنجِه دِ دِي انك بازوسی دینك پنجه سنه  
تاب و برچی در یعنی دینك پنجه سنی بو برچی و چو  
د د سَاعِدَتِي پَنجِه بَر صِدْقٍ وَ تَقِيَّتِي انك صاعدی صدق  
و یقینك پنجه سنی قطع ایدیچی در یعنی دنیا پرستی صدق  
و یقین دن دور ایلو پنجه بُرْدَه بُر بَانِك ضعیله اولوق محلله  
انتب در اگرچه بانك فتحیله اولوق هم لطیف در که  
معنی بویله اولور انك بلکی صدق و یقینك پنجه سنی  
بورچی و چو رچی در ساقِ او دَوْلَتِ نَآ پَآئِنْدِه انك  
انجکی بقا سزدوت در لاجرم هر کس که دنیانك دولته  
فریفته اولدی زیاده از زمانه اول دولت دنا دور  
اولدی پایه پایه بزوال آینه اول دولت پایه پایه  
زواله کلیچی در زیر دنیا دولتی دمیدم زواله  
در خلاصه کلام بودر که دنیانك بوقدر اوصافله  
وصف اولماسی عجونه تشبیه اولوند و غنی اعتبارله  
در وحدتدن بیرون بی و فاروی بقادر و هر کس  
نفع و خیر دن خالی در شر و خیر له ملو و پر در  
نیست از شیوه و بالغ نظری بالغ نظر لکک شیوه  
و عادتند دکل در که بد بناله چشمش نگرکی  
که آکه گوشه چشمه نظر ایلیه سن زیرا انکر که صاحب  
نظر لردر دنیا به ذره قدر التفات و رغبت لری

در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب

یوق در صد مرد بینداز و ضره او دنیا عجوز نك  
ضرسى اندن یوز ضرر کوروز وائی انکر که شود  
غره او وائی اول کسبه که آکه مغرور و فریفته اوله  
ضره اش کپت جهان جا و پید دنیا عجوز نك ضرسى مکدر  
باقی جهان در که مراد اخرت در که خرد راست نظر گاه آید  
که اول جا وید جهان عقلك امیدى منظرى در زیر  
اصحاب عقلك طاعت و عبادت لری اخرتك باقی تقیم و  
راحت و حضور و وصول بولوق امیدى ایله در لاجرم  
بوفانی جهان دن اعراض و فراغت ایلدیلر ضره ضاد  
مجموعه نك فتحیله قر دید کلری در که برکسنك آکی عورتی  
اولسه اول آکی عورتك بری برینه نسبت ضره در  
مختار صحابه ده واقع در ضره المراه امرأه زوجها چند از  
روی نبی در رستی دنیا عجوزی سبند پنجه یه رک  
بست که یوز فورس و جان و دل دن آکه طالب اولور  
بچه از وی که چو جستی رستی اندن اعراض و فراغت  
ایله زیرا چونکه اعراض و فراغت ایلدك نور تلدك یعنی  
چونکه دنیایی ترك ایلدك بست لك دن خلاص اولوب  
عالی قدر اولدك و ابدی ناز و نعیمه وصول بولدك  
بچه امر حاضر در قالی و صبح معنی سنه جستی قالدك  
معنی سنه فعل ماضی مخاطب در مصراعك معنی سی ظاهر  
و روش اولسونخون بومعنی لم تفرقن اولمدی  
هست آرو بند امل بکستنی دنیا دن امل بندنی فرقی  
یعنی بوفانی دنیا دن فراغت و اعراض ایلدك بخدا

در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب

عز وجل پیوستن خدای عزوجل به واصل اولاد در  
 پس انرا که طالب دنیا اولاد یقرب الیه دنیا محروم  
 قال یلیر بیت تعلق مجابست و بیجا صلی چو پیوندها  
 بگسستی و اصلی هست لفظك معنی می صراع ثانی نك معنی  
 قید اولوندی حکایت آن خفته چشم بیدار دل اولی  
 بیدار چشمی او پوش عارفك حکایتی در که روح الله  
 کس وقت و کس رسید که عیسی پیغمبرم انک سر وقت  
 و حضور نه ایرشدی و عذرخواست کردی ویرا از وی  
 پسندید و عیسی پیغمبرم اول کسه دن خفته چشم اولنک  
 اعتذار فی قبول ایلدی عیسی آن روح که این صورت چشم  
 حضرت عیسی اول روح که بوجه صورتی بود برگنج الیه  
 طلسم انک خدایه منسوب کنی اوزم طلسم ایدی یعنی  
 جسم اعتباری ایله صورت بشرده ایدی لکن خدای عزوجل  
 نك پیغمبری اولدوغی اعتبار ایله وجودند اسرار و معارف  
 کنی پنجان ایدی و جمیع انبیا و اولیای نك حالی هم بو  
 اسلوب اوزم در لیکن بزم سلطانم که مراد حضرت پی  
 رسول در صلی الله علیه وسلم سرور کائنات و مغز وجود  
 و اثر مخلوقات و سید انبیا و المرسلین اولدوغی چون  
 جمیع انبیا و مرسلین ده اولاد اخلاق حمید و صفات پسند  
 و اسرار و علوم معارف جمیع انک ذات پاکند موجود  
 لکن انک وجود شریفند موجود اولان حالات برکبه  
 و برکبه مشی و برکبه اتی دوشند هم کور معتمد زیر  
 حضرت رسول صلی الله علیه وسلم کل وانرا اجزا متاسند

بگویند در این  
 کتاب

در بو خود روش در که جزء ده اولان حالات کرده  
 مؤ جود در لیکن اولان حالات دن جزء جمیعاً بجز و رد کلیه  
 روزی از دل در راحت می زد عیسی پیغمبر علیه السلام  
 بر کون کو کلندن راحت قیوسنی فقدی کام در راه سیا  
 می زد سیاحت یولنه کام آوردی یعنی قرار و راحتی  
 ترک ایدوب سیاحت کلندی دید در کج یکی در خواب  
 خفته رخت خرد داده بخواب بر خواب کلیسانک چنانکه  
 عقل اسبابی خوابه و برمش بر خفته بی کوردی یعنی  
 برکسه بی کوردیکه یا توب او یور عقل دن بیخبر خفته  
 او پوش معنی سته در دیدک از مادره دیدن بسته  
 انک چشمی نادم وضع الیه بی کور مکلدن باغلمش یعنی  
 یوملمش گوش از نکته شنیدن بسته انک قولغی  
 نکته اشتمک دن باغلمش یعنی خواب سیله انک  
 حواستی عمل دن قالمش بو معنی هم لطیف در اول نایم  
 چشمی نادم وضع الیه به نظر ایلمک دن پوش قولغی  
 نکته اشتمک دن باغلمش ساخته در نفس نك دهان  
 طوطی ناطقه را کنک زیان تنک قفسه بگوز  
 دهانند قوت ناطقه طوطی سنک زیانی کنک و خاموش  
 ایلمش بو هم معنی در طار قفسی کی اولان دهانند  
 طوطی مثال گویا اولان قوت ناطقه نك زیانی کنک  
 و خاموش اولمش مراد خواب سببی ایله اول خفته نطق  
 و گفتار دن دور اولدوغی اشعار در روز سربانی

این  
 کتاب  
 در  
 این  
 باب

که ای رفته ز دست عیسی پیغمبر عم چونکه اول خفته بی کور  
 انی خواب دن بیدار ایلک ایچونه که ایاغنک او جینی  
 آوردی و ددی که ای الدن کمتش میل بالاکن ازین  
پایه و بست بو بست پایه دن فراغت ایدوب بالاپه میل ایله  
 یعنی خواب دن بیدار اولوب قالق سربای بسی پایت قدر ند  
اولوب ایاغنک اوچی ایله معنی سنه اولق هم لطیف دد  
 دیده کوش و زبان را بکشان چشمکی و کوشکی و زبانکی  
آه تازه کن بردل خود یاد خدای خدای عزوجل نک  
 یاد و ذکر فی کند و کولک او زره تان ایله یعنی ذکر الهی  
 مشغول اول صغحه و لوح جهان دفتر اوست جهان لوحک  
 صغحه سی انک دفتری در سخه و صنع بدایع کر اوست  
 انک بدایع کر صنعک سخه سی در یعنی بوجهان خدای  
 عزوجل نک عجیب و عزیز مصنوعاتی وجوده کتورجی صنعی  
 اشکار ایدجی اشیا ایله ملو و پردر بس چشمکی کشاده  
 ایدوب یونلر عبرتله نظر ایله تاکه صانع بی نظیرک صنع  
 برکانه اطلاع سببیه صانعک معرفتیه وصول میتس اول  
 نقش این لوح و بخوان حرف بحرف بولوحک نقشی حرف  
 بحرف اوقو بیت جهان مرآت شاهد ماست فتاها  
وجهه فی کل ذرات بشنو از هر یکی اسرار شرف  
 هر بندن لسان حاله بیان ایلا کلمری شکر ف و خفی اسرار  
 کوش جانله استماع ایله بیت برک درختان سبز در نظر  
خوشیار هر وقتی دفتر بست معرفت کرد کار و

اینست  
 اینست  
 اینست

بر که ره باش شناخانی کن اول خدانک عم نواله کرم لری  
 اوزره شناخوان لق ایله بر درمهاش در افشانی کن اول  
 خدانک دقم لری اوزره در نثار ایدجی لک ایله یعنی  
 مصنوعاتی مشاهده ایدوب اول صانع بی نظیرک شکر و ثنا سنه  
 مشغول اول خفته این گفت ز عیسی چو بد شنید اول او میش  
 کسه چونکه عیسی پیغمبر دن عم بو گفت و کلماتی اشتدی  
در جوابش ز سخن چاره ندید انک جوابند سوزدن  
 چاره کورمدی یعنی بالقرونه که جواب و پردی بویله  
 دیو که مراد بواج و بیت دن ظاهر در سر بر آورد که بگذارد  
 اول کسه خواب دن باشی قادر دی و حضرت عیسی به  
 خطاب ایدوب که بنی قوم یعنی باک الم ویرمه نیست با خلق  
جهان کار مرا زیرا جهان خلقی ایله بنم کار و صاحبتم بوق  
 در بابیک سوی کشیدم زمیان بین میان و اختلاطه  
 ایاعنی برجانبه حکم فایغ ان عالم و عالمیان عالم دن و  
 علمی لردن فایغ نرزه از من بجهان جوان ده جهان طلب  
 ایدجی لر بندن بشارت ویر که جهان هم بجهان جوانی  
 زیرا جهان هم جهان طلب ایدجی لر اولی و ایلی در بیت  
دنیا نه متاعیت که آرزو نیراعی با خصم مدارا کن و  
 یادوست موا ساه گفت عیسی چو شنید جواب عیسی  
 پیغمبر عم چونکه انک جوابی اشتدی که خطاب ایدوب  
 ددی خواب کن خواب که خوش یادت خواب بوا و نوک  
 خواب سا که خوش و لطیف اولسون بند اندوه نه شاد  
 بختب حضرت عیسی عم که ددی چونکه جهانک اندوه

اینست  
 اینست  
 اینست

اینست  
 اینست  
 اینست

اینست  
 اینست  
 اینست

وغنه قید و گرفتار دکل س شاد و مسرور یا توب او یو  
بند و کس نه ازاد بحسب کسنگ قید و خد ستاری  
دکل س ازاد و فادغ یا توب او یو همه مشغولی عالم  
کولیت عالمک مشغول لغی جمعا کول لغ و حماقت در ترک  
کولی بخدا مشغول نیست کول لکن ترک خدایه مشغول لغ  
در پی برکسه مادام که جمیع نسنه دن فراغت ایدوب  
هی سبحان هو تعالی حفر تنک جل شاننه طاعت و عبادت  
مشغول اولیه اول کسه کول و احو در **مناجات در**  
**طلب مقام فقر بعد از تحقیق بمقام زهد** یو مناجات زهد  
مقامه تحقیق دن صکره فقر مقامک طلبی بیانده در  
ای در دخت تو بر همه باز ای خدای ارحم الراحمین  
سنگ رحمتک قوسی جمیع موجودات اوزره باز و کشاده  
غرقه نعت تو شب و فراز شب و فراز سنگ نعتک غریب در  
شب دن مراد زمین و فراز دن مراد آسمان در **یعنی وای**  
**تعد و انیة الله لا تخمونها** حسب وجه زمین و آسمان و انزل  
اول انزل سنگ دریای نعتک غریب لورد در عشق و رزای  
بمنای تو بند عاشقک سنگ تمناک بند و گرفتار لورد  
زهد و رزای بخیاک فرسند زاهد لور سنگ فکر و  
خیالک فاتح لورد **گرنه بابت ز تو باشد نامی** اگر  
سند بنمله بر نام اولیه کس سوی بتلکه بنهد کامی  
تبخانه جانینه کسه بر کام و قدم قومار یعنی برکسه  
نیل و رغبت ایدوب اول جانینه وارمز زریابو  
حالت مقرر در که بت پرست لورک بت پرست لکنه سب

در وقت دعا  
در وقت دعا

بودر که صنی صمد شریک ظن ایدوب انی کند و لرنه  
شعب اعتقاد ایلوب معبود اتحاذ ایلر لرنه انما الله  
الله واحد **گرنه بوی ز تو اید بدماغ کل قو قلین**  
**کسنگ دماغنه اگر سند بر راجحه کلیه کس نبوی**  
**کل خوشبوی بیاع باغده کسه خوشبوی کلی قو قلین**  
زیرا هر کس که کلی قو قلر بمر حال خدای عز و جل بی یاد  
ایلر زیراکک و جمیع اشیاک خالق در **داغ تو باغ دل**  
**جای بس ای خدای عز و جل سنگ داغ عشقک جای**  
**نک کو کلنک باغی کافی در باشد از باغ تو بو پیشه**  
انک آرزو و هوسی سنگ باغدر بر بوی در مراد  
جناب الهی دن بر نغنه طلب ایلدو کی در که سب قرب  
و وصال در بوی از باغ خودش روزی کن ای  
خدا که کند و باغدر بر نغنه نصیب ایله **لذت داغ**  
**خودش روزی کن** آکه کند و داغک لذتی نصیب  
ایله **منه از دام هواها بندش** هو الورد مند اکه بند  
قومه یعنی انی هو الورد خلاص ایله بیکس از هر هوسی  
پیوندش هر بر هوس دد انک پیوندنی قریب  
انی جمیع هوس دد خلاص ایله بردلش نقش غم خوئی  
نگار **انک کو کلی اوزره کند و غمک نقشنی نقش**  
ایله **خاطرش بسته بهر نقش مدار** انک خاطر فی هر  
نقشه بسته و بند طومه **بخیه فقر زنش برزنده**  
انک خرقه سنه فقر بخیه سنی اور یعنی انی فقر اخباری  
دن بهر و دایله سازش از ذوق فادل زنده فانک

روزی بونه نصیب  
مغنی

ایستاد  
در کمال

خودش



دوقندة انك كوكلنى زند ايله يعنى مونوا قبل ان موتوا  
 حسيجه انى افناى وجود دن بيمه ورايله بخيه نكنده  
 معنى سنه در تاچوسر برزند از زند فقر تاكه چون  
 فقر خرقه سندن ظاهر اوله مرده وجود بود و زند  
 فقر خود وجودك مرده سى و فقرك زند سى اولايه  
 اخلاق زمينه دن باك اولوب فقرك لب و مغزته وصول  
 بولا عقود و ازدهم در سر فقر او را كنجى عقد فقرك  
 سر و حقيقتى بياننده در كه **يَبْرُقُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي**  
**الدَّارَيْنِ بِيَامِنِ جَهَنَّمَ هَسْتِي وَخُودٌ نَهْفَتْنَتْ فِي مَرْتَبَةِ**  
**الْعِلْمِ وَالْعَيْنِ** كه سرفقر كند و وجودى جهه سنك بياضى  
 نهان و ستر ايلمك در علم و يقين مرتبه سنه اى  
 كرامتايه ترين كوهر باك اى زيان قيمتو باك كوهر  
 وي سنك سايه برين بيكر خاك و اى بوخاك بيكرى  
 اوزنه بيك سايه وعالى پايمه مراد انسان در كه اشرف  
 موجودات در بيكر خاك دن مراد زمينت در بيكر  
 خاك طلسمت و تو كنج بيكر خاك طلسم در وسن انك  
 ايچنده پنهان كنج سن كنجى از بجز ازل كوهر سنخ در اى  
 ازل دن كوهرون ايديجي بر كنج در يعنى جناب الهى  
 عشق و محبت و اسرار و معارف و علوم كنجته وصول  
 بولش در بو بيكر خاك دن مراد جسم در بجز ازل  
 دن مراد خداى عز و جل در هست كنج توزه كنج  
 قره سنك كنجك جميع كنجده قره و اولى در زيرا  
 انسانه احسان اولنان حالات موجودات دن بر كسيه

در كوهر سنخ  
 در بجز ازل

ويرلمش در كوهر فقر در و از همه به اند فقر كوهرى  
 جميع سندن اولى و شريف در فقرك شرفى همان بو  
 حالت دن روشن در كه حضرت رسول صلى الله عليه و  
 سلم سيد الانبياء والمرسلين ايكن **الفقر فخرى و به**  
**افخر ديمش در** و اصحاب طريقت قتده وادى سلوك  
 يدى در سالك مادام كه اول وادى لى قطع و طى ايليه  
 شتى اولوب اصحاب حقيقت دن اولماز و مشاهده  
 جمال الهى دن بيمه بولماز اول وادى لى شتى سى  
 فقر و فنا واديسى در فقر دن مراد فقر اختيارى در  
 فقر اضطرابى دكل در قره زياده معنى سنه در اين  
 كهر تاچوشوي قدر شناس چونكه بو كوهرك قدر  
 و شرفنى فهم و ادراك ايديجي اولاسن بر هي اوت  
 اميد و هراس رجا و خوفك اوت و خسران دن خلاص  
 اولورسن زيرا **ومن يتوكل على الله فهو حسبه**  
 جميع خصوص ده توجهك همان خداى عز و جل به اولوب  
 بر كسيه دن خوف و رجاك اولماز **قطعه** مؤخذجه  
**در باى ريزى زرش** چه شمشير هندی نهى بر شمشير  
**اميد و حراستى نباشد ز كس** بر نيست بنياد توحيد  
**يس** اين كهر دن مراد فقر در خرقه كزويك نه دلت  
 خشودست خرقه كه خشن اولد و غنى چو سنك كوكل  
 اندن خشود دكل در چشمه چشمه زره داودسته  
 اول خرقه معنى ده چشمه چشمه حضرت داودك زرهى در  
 يعنى داود پيغمبرك عليه السلام زرهتى كوي جنك

در كوهر سنخ  
 در بجز ازل

در كوهر سنخ  
 در بجز ازل

ایدن کسه الان حریک زخمند دیری اولدوغی کبی سی  
 هم اول کهنه و سوراخ خرقه سببی ایله جسمانی و نفسانی  
 افات دن بری اولور سن چشمه چشمه دلک دلک  
 معنی سنه در ننگه زده هم بویله در باشد اذنا وک  
هست پناه اول خرقه کبر و وجود نا و کند سنک  
 پناهک اولور یعنی اول خرقه سببی ایله کبر و وجود  
 دن خلاص اولور سن داردت از خلیش نجیب نگاه  
سنی عجبک خلیش و ضرر ندن نگاه طوئار چونکه بران خرقه  
 زنی نجیه مداد چونکه اول خرقه اوزر نجیه اوزر سن  
 یعنی چونکه فقر خرقه سنی کیه سن چشم بر رشته و کس  
 سوزن وار سوزن کبی کسک رشته سی و زره چشم  
 و امید طومه یعنی هرگز بر کسه دن بر نسته امید طومه  
 مدار که نهی حاضر در معنی سی مصراع ثانی نک معنی سنه قید  
 اولندی سهولت معنی ایچوبه رشته ابلک سوزن آکنه  
در غزاهات که بانفی ردیست غز الرده که سنک ردی  
 و دنی نفسک ایله در خود فرقت کله ترک خودیست  
 سنک فرق و سرک تو غلفه سی خود لوق تر کنک کلاهی در  
 زیر امدام که خود لوق ترک اولنیه نفسله محاربه ایلمک  
 قادر اولماز سن اولکی خود تو غلفه معنی سنه در انبی  
خود کبر و عجب و انا ایت دن عبارتد می زند بر حک  
 اکیست سنی آگاه لوق محکمه اورر گونه زرد زرده  
 دهیست سنک ده دهی التوبه کبی صاری بکرتک  
 یعنی سندن سرفقردن بر حالت و اراید و ک سنک صاری

کوه  
 و جبهه  
 افلاک

گونه رو یکدن ظاهر اولور پس بود وجه تو این زردی  
 روی سنک یوزک بوضاری لغی ساکه وجه کافی در  
 سره روی زرد خواجه بجوی خواجه و اغنیانک  
 التونندن تضارت و سره روی لوق استمه وجه بونک  
 حنی و لطافت دن عبارت در سره روی یوزاق لغی  
 معنی سنه استعمال اولور وجه بعض محلله خرقه  
 معنی سنه کلور اما بونده ممکن کلور خشک نانی که  
 سب از در یوزه تکف اری که کشای روزه قفق سن  
 و خشک بر نانی که در یوزه دن کف و دستک کتور  
 سنی که کیجه انکله اورجکی آچه سن چر بد از مایه  
 کرده خمیر بوسر خوان شه از شکر و شیر اول  
 نان خشک شاهک خوانی نک باشی اورر قوش شکر  
 و شیر دن خمیر و ترتیب ایلمش مائده دن لذید و  
 شیرین در کره اولوق هم ممکن در کاف فارسیله  
 اولمش معنی سنه اولور یا کبی کفش ز فقرست فنا  
سنک ایانک که فقر و فنا جمتندن کفش سزدر کفش  
کوی زده بوقوق غنا دیر سن که غنانک فرق و سری  
 اوزره کفش اورمش در یعنی غنا انک پامالی در  
 و اندن دون در کفش بشوق بهر کفش از چه کشی  
منت کس کفش دن او بری نه سیده کسه مشنی  
چکر سن کفش تولید قدماهی تو یسن سکا کفش سنک  
 پای و قدم لریک در یسی کافی در زیر اولیا المردن  
 چوق کسه بو حال اوزره اولمش در بر یسی بشر حافی

کوه  
 و جبهه  
 افلاک

کوه

حضرتی در از شکاف از قدمت مضطربست پای قد  
اولان یا رقدن اگر چه سنک پای و قدمک مضطرب  
و متالم در صد ره فتح از آن در عقبت لکن اول  
شکاف دن عقب ده ساکه یوز فتح یولی وارد در زیا  
ثواب و حسنات و علو درجات طاعت و عبادت ده  
اولان ریاضت و مجاهده اعتباری ایله در عقبت قافک  
کسری ایله در بعضی محله او کچه معنی سنه دخی کلور موی  
ذو لیک و کورد آلودت سنک غبار بولشش بریشان  
موی و کیسوک خوش کند یست سوی مقصودت سنک  
مقصودک جانینه بر لطیف کند در زیر کند له عالی بر  
عروج اولنوب مقصود و وصول میترا اولدوغی کبی  
سنک اول بریشان و غبار الود مویک سببی ایله ساکه  
ثواب حاصل اولور شب دئی خانه و تو کلنجی گرم  
قیس کبیجی سی سنک خانه و مکانک استی کلخان در  
مهد سنجاب تو خاکستر نرم کلخنده اولان عشق کل  
سنک سنجاب مهد و بساطک در روز سومات بیلا  
عبا صوق کوند سنک عباک اوزرند بر تو خورشید  
زر بفت نما افتابک بر توی که واقع اولور اولعبا  
زر بفت کورنجی اولمش در یعنی زر بفت کبی اولور  
لی تو شرف تعطش کویان سنک خوشلق شرحی دیجی  
لبک یعنی سنک لبک که صوم سببی ایله تشنه لک دن  
خالی دکلا در شربت از جام سقیم جو یان سقیم جاندا  
شربت طلب ایدجی در یعنی اول تشنه لک سببی

در بعضی محله  
او کچه معنی سنه

در بعضی محله  
او کچه معنی سنه

جنت در

جنت ده شراب طهور نوش ایلسن بوایت کریمه بر اثنا  
در وسقیم زبتم شرابا طهورا برتنت پوست زکم  
خواری خشک از یجی لک سپیندن اگر چه جسک  
اوزره پوستک خشک در یعنی زیاده لاغزین  
تت عطریه از نافع چومشک لکن سنک نفسک عط  
ویرجی در سنک نافذدن عط و بردوکی کبی بوحديث  
قدسی به اشارت در نکهمة الصائم عندي الطيب  
من رایحة المسک چون بنفشه قد خود ساخته خم  
کند و قدکی که بنفشه کبی خم و منحنی ایلمش سن  
که سرافکنده نشینی و دم که باشکی او کو که براقش و غصه  
لوا و نور رس اولی در اندن به که افقی چو کل از حنک  
بمبشت که کوکل کبی خنده دن پشت وارد که دوشه سی  
نتکه بعضی کسنک عادی در که زیاده خنده ایدوید  
ارقه سی اوزره یا تور غافل از سر ز نشی خاردر  
دورشت و محکم خارک با تمند غافل بوحالت لطیف  
دکل در زیر کثرت الضحك نمیت القلب حسینه  
بسیار خنده دن کشی مرده دل اولوب بسیار کناه  
کرفتار اولور حالا که خدای عز وجل بیورش دور  
فلیصحبکوا قلیلا و لیبکوا کثرا دست خالی زدی  
بادینار دستک دم دن بادینار دن خالی که سرافراز  
شوی همچو چنار که چنار کبی سرافراز اولاسن اولی  
اندن که با خار و قش ایی همس که خار و حنسله  
همس و مصاحب کل سن مشت چون غنچه پراز خرد

در بعضی محله  
او کچه معنی سنه

جنت در

سُت و كفاك غنجه كبی التون خوزه سندن مملو و پر  
 خله صه و كلام بود كه دست و كفاك سیم و زر را مملو  
 پر اولوب خار و خن كبی خوار ایل دنیا نك صاحبی  
 اولقدن دست و كفاك سیم و زر دن خالی اولوب  
 ایلردن دور و جدا اولوب اولدی در شب اسایش  
از كلك حصیر كر بود صفحه و ن نقش پذیر سنك  
 اسایش و راحتك شینه سنك تنك صفحه سی حصیرك  
 كلکندن اگر نقش قبول ایدیجی اولای یعنی اگر حصیر  
 یلوق اول حصیرك قمشی اندن جسمك ده اثر لر ظاهر  
 اولد دان ز دیبای منقش بهتر كت بود درته  
پهلوی پست انی دیبای منقش دن ایورك بیل كه  
 اول دیبای منقش سنك پهلوك التده دوشك اول  
 كهنه ابریق سفالیت بدست سنك دستكه سفالین  
 اسکی ابریق دسته و نایزه اش دیکه شكست اول  
 ابریق دسته و نایزه سی شكست كورش یعنی قولی  
 و امر کی یوق در قیامت بترا زوی حساب قیامت  
 حساب میزانشند چربند از مشربهای زرناب  
صافی التوندن اولمش مشربیه لوردن اولی در از غم  
بی ز ریت جهم چوزن التون سزلق نمندن سنك  
التون كبی صاری یوزك سوغ روی دهدت در  
مختر قیامت ساكه سوغ روی و پر یعنی انك  
سبی ایله یوزك اق اولور بس بود بسته بخت  
 گرت ای فقی طاعت و عبادت و خدای عز و جل انك

التون خوزه  
 سندن مملو

خدمت نه كرمغلمش اولد و نك ساكه کافی در گومری  
دست بهمیان ز رست دی دستك التون هیانته  
 ایر شسون یعنی چونكه حق سبحانه و تعالی حضرتنك  
 جل شانده خدمت نه كرمغلامك میانك هیان ز اولوب  
 لازم دكل در عقد هیان بگر گاه لیم و لیم و مسك  
بلند هیانك عقدی ازدها پست درون بزور سیم  
 درونی زرد و سیمله مملو و پر برا زدها در یعنی  
 لیمك بلند اولان هیانی معنی ده از درها در مراد  
 هیانك كه كلی زیانی واراید و کن بیان در پیش  
هر نجابینی در کنجی و برد حلقه حلقه ماری حلقه  
گره در دهان از درست چون که بر دیکه یعنی دیناری  
 چونکه س بر التونی چشمك اوزن قویه سن پیش  
مقصود شود دیواری سنك مقصودك اوک پر  
 دیواری اولور یعنی مقصودك مشاهده سنه قوی  
 مانع اولور هر چه محبوب پس دیوارست هر نه که  
دیوارك اردند مستور و موجود در دیکه را  
دیدن او دشوارست چشمه انی کورمك دشوار  
 و مشکل در تاز مقصود شوی بر خور داره تا مقصود  
 منتفع اولاسن بکن از پیشی بصر این دیوار چشمك  
 اوکلدن بردیوار قلع و رقع ایله یعنی سیم و زر  
 فراغت و اعراض ایله برده بر چشم جهان بین بچند  
جهانی کورچی چشمك اوزن برده نیجه یه دك هر چه  
پردست از آن دیکه ببند هر نه که چشمك پرده در

التون خوزه  
 سندن مملو  
 گومری

التون خوزه  
 سندن مملو  
 گومری

کدی

اندن کوزکی یوم یعنی فراغت ایله حیف باشد که بود  
از تو نمان حیف در که سندن نمان و مستور اوله  
 آنکه پُر باشد از و حمله جهان او که جمله جهان اندن  
 ملو و پرور مراد خدای عزوجل در که و الله معکم  
ایما کنتم حسبه جمیع پرده حاضر در هر چه رویت  
 بسوی خود کردست هر نکه سنک یوزکی کند و چنانکه  
 ایلمش در گرهه جان تو باشد پر دست اول  
 نسنه جمعا اگر سنک جانک اول خدای عزوجل نک  
 جمالی مشاهده سنه پرده و حجاب در پرده دن مراد  
 ماسوی در کسب اسباب بود پرده گری اسباب کسی  
 پرده کرک در یعنی اسبابه مشغول اولمق مسب  
 الاسبابه حجاب و پرده در پس هر کس که اسبابه  
 خلاص اولمش در جمالی الهی مشاهده سندن بهم  
 بولمشدر شیوه فقر و فنا پرده در فقر و فنا نک  
 عادت و شیوه سی پرده ایرتجی لک در پس هر کس که  
 فقر و فنا دن بهم و را اولمق استر که لازم اولان بود  
 که جمیع اسباب دن اعراض و فراغت ایلیه مردی و گن  
همه را یکسونه چونکه فقر و فنا نک حالی بود پس  
 برهت و مرد لک ایله جمعی سنی بر جانیه تو یعنی ترک ایله  
 ورنه در فقر و فنا زنی توبیه و کر جمعی نسنه بی  
 ترک ایلمز ایسک فقر و فنا دن عورت سندن ایودر  
حکایت آن شیخ زین موصلی اول موصله مشغوب یعنی  
 اول موصل لوشیر نک حکایتی در موصل که بر شرک

در هر چه رویت  
 ایما کنتم حسبه

فقر و فنا نک  
 عادت و شیوه

اسودر میمک فتحه سیله در اگر چه میمک ضم سیله  
 شهورد در که بر و بیه یازی موصل اخبار خواجه که  
 اول زنه بر خواجه نک خبر لرنی ایر شد و ریجی کسک  
 جمله و در و بیه باز لغی ایله که طالب موصلت وی بود  
 که اول خواجه اول زنی موصلتینه طالب اییدی بای توکل  
از پیشته فقر بیرون نهاد اول زنی توکل ایاغنی فقر  
 پیشته سندن طشه قومدی یعنی اول خواجه قبول  
 اییدی فقرده ثابت قدم اولدی موصل میمک ضم سیله  
 اسم فاعل در باب افعال دن بیشه که میشه معنی سته  
 در شیر و در و به مناسبتیله خوب واقع اولمشدر  
بود مردانه زنی در موصل شهر موصل ده مردانه  
 بزنی وار اییدی سیر جانش بحقیقت و اصل انک  
جانی نک سری حقیقته و اصل اییدی همچو خورشید  
مؤنت در نام اول زنی نام ده خورشید یکی مؤنت  
 اییدی یعنی شمس مؤنت غیر حقیقی در شمسیه اعتباری  
ایله میمک در نور یقین مرد تمام لکن نور یعنی ده  
 کامل مرد اییدی مراد صورت اعتباری ایله زنی و سیر  
 و حقیقت اعتباری ایله مرد کامل اید و کن اشعار  
بیت زنی که طاعت بر غبت بریند ز مردان ناپا سا  
یکد زیند رو بحراب عبادت کرد اول زنی عبادت  
 محرابه توجیه ایلمش یعنی طاعت و عبادت مشغول  
 اولمش اییدی چاک در پرده و عادت کرده عادت  
 پرده سنک چاک ایلمش یعنی اهل جهانک عادتتی ترک

در هر چه رویت  
 ایما کنتم حسبه

ایلش ایدی نه ره خورد بخورد داده نه خفت کند و سینه  
 نه خورده نه خفته یول و پریش ایدی یعنی خواب و خوردن  
 فراغت ایدوب فوت لاموتله قناعت ایلش ایدی خاطرش  
 فرزند همخوابی و جنت اول زنك خاطری همخواب لوح و جنت  
 دن فرد ایدی یعنی جنت دن وانگله یا تمق دن فراغت  
 ایلش ایدی مالداری زبیر زکات یار اولد یارک اولو  
 لرندن برغنی که مراد خواجه دره در بزری و نسب  
 پاک عیار اولو و نسب پاک عیار ایدی یعنی اول  
 خواجه حسب و نسب صاحبی ایدی دیار دن مراد وصل  
 در کس فرستاد بوی کای سره زنه اول خواجه اول زنه  
 کسه کوندردی و دیدی که ای سره و صالحه زنه در ره  
 فقر و فنا نادره فق و فقر و فاقه یقینک عجب فن لو و غریب  
 روشن لو زادی فرزند نشسته نه سزاست آدمی دن  
 فرد او تور مق لایق لکل در بلکه جنت لار مبد  
 آنکه از جنت میراست خداست اول که جنت دن میترا و  
 بری در خدای ته حرفی در جل خانه سر نخوت ملکش  
 از هریم بنم هر لکم دن کبر یا شنی چکه یعنی کبر  
 ستمه سالك اولوب بندن اعراض ایلنه تن فروده  
 بزنا شوهریم بنم زنا شوهر کی رضا و بر یعنی بنمله  
 جنت اولغه راضی اول زنا شوهر زن و شوهر اعتباری  
 اوزنه در که زناده زامفتوح دره سهرت ای رابعه  
 ستر جمال ای ستر جمال رابعه سی سنک مهر و کابینک  
 هر چه خواهی دهم از مال و منال مال و منال و اسباب دن

کلمه  
 کلمه  
 کلمه

اول  
 اول

هر نه استرایسک ویر ایم شیر زنه عشوه ر و به نخورد  
 اول شیر کی عالی همت زن دلکونک عشوه سنی صانوتن المادی  
 یعنی اول خواجه نك کلماته التفات ایلدی داد پیغام جو  
 ان قصه شنید چونکه اول قصه بی اشتدی غیر و پردی یعنی  
 که خبر کوندردی که مرا که مثل بند شوی دید که فضا که  
 با که بند اولاسن همجو خاکم بره افکنده شوی خاک کبی بنم  
 بولمک افکنده و با مال اولاسن همکی ملک شود مال تو ام  
 سنک مالک جمیعاً بنم ملک اولادست در هم دهد امان تو  
 سنک امان و مراد آنک با که بیای میس اوله لیک از بنها  
 جو غباری خیزد لکن چونکه بونلردن بر غبار ظاهر اولور  
 و ماسوی به میل و تعلق ظهور یولور وقت صافم بغبار  
 امیزد بنم صاف و قتم غبار له آوده اولور یعنی وقت  
 و قلمه غیرک تعید ندن کادورت حاصل اولور حاش  
 قه که باینها نکریم چونکه بونلردن بنم روحانیتمه کلی  
 زیان و نقصان وارد در حاشی بته که بز بونلره نظرو  
 التفات ایلیم راه اقبال باینها سپرم جاوید لرین  
 اقبال و سعادت یولنه بونلر له کدم یعنی کتمزم زیر  
 بونلر کشتی اقبال و سعادت یولندن دور و جدا  
 ایلر لر سعادت یولنی بونلر قتی تسلیم ایلیم یوجیه  
 اوزنه سپرم در که سین و یا مضموم دره و آیه فقر  
 بود و آیه من بنم و آیه و حصم فقر و آیه سی در  
 یعنی بنم مراد وارتم فقر دره کی فتد بر دو جهات  
 سایه من چونکه بنم عالم بود پس کی جهات اوزنه

ام

بم سايه و ظلم چين دوشر يعنى دشمن زيرا فقيم لانم اولاد حضرت  
حق در غيبي بر نشنه يه ميل و رغبت ايله ملكت و ايه حصه  
و نصيب و ذوق و لذت و آرزو بعضى سخنه و ايه بر نه  
پايه واقع در كه معنسى ظاهر در مهر هر سفاكه گجا گيرم خوي  
هر سفاكه و دني تك مجتني قند خوي طو تر م سوي هر قبله  
گجا ارم سوي هر قبله جاننه قند متوجه او لورم يعنى  
اولاد م زير طريق عشقه ميل و رغبت همان حق سبحانه و  
تعالى حضرتنه او لور **بيت** دل ارامي كره اري دل در كو بند  
دگر چشم از همه عالم فرود بند **مناجات در توجه بمقام صبر بعد**  
**از تحقيق بمقام فقر** بوسناجات صبر مقامه توجه بيانده در فقر  
مقامه تحقيق ده صكه اي بسويت همه را روي نيان اي خداي  
عزوجل جيعي سنك نياري سنك جانكه در چشم لطف تو بروي  
همه بازه سنك لطفك چشي جيعي سنك يوزنه باز و كشاده ده  
زير ابردم بوق در كه جيع موجوداته سنك فيضك ابر شمي  
عاشقان كشته و سوداي تواند اي خداي بي نظير عاشقك  
سنك سودا و نيمكك مقول لري در داغ بردل بمتاي تواند  
سنك تمنك سبي ايله كوكل لري اوزره عشقك داغي و آرد  
در دم بدم تو همد مشان سنك دم بدم دردك انار  
هدم در يعنى سنك دم بدم عشاقه ايرش دردك انار  
دور وجد اولمازه داغ بمرهم تو مرهمشانه انلك  
مرهم و درماني سنك مرهم و درمان سزد اعلك در زير  
عاشقك دردنه مرهم و درمان يينه معشوقك عشق داغي  
**بيت** درد از همه آفاق يه شمه عشق از همه عشاق يه

مهر هر سفاكه گجا گيرم خوي

اي خداي بي نظير عاشقك

رسته از خود ز پرستند كيت سنك عبادتك سبتد  
كند و لورده نور تو لشرد در يعنى كبر و وجود و اخلاق ذميه  
خلاص او لشرد در خواجكي يافته از بند كيت سنك بنده  
لكك سبتد خواجه لوق بولش لور در يعنى سنك عاشقك  
سنك عبودت ك سبي ايله هر كى جهانده عزيز و شريف  
اولش لورده خرقه و فقر و فنا پوشيده سنك عاشقك فقر  
و فنا خرقه سني كيش در ره صيد و صفا كوشيد صدق  
وصفا يولنده سعي و كوشش ايلش لور كردن افرخته از طوق  
سكي سنك لك طوقند بيوف بوجلتش يعنى تواضع و  
عهد و فائيدگري همچون عالي قدر او لشرد گرده در راه  
و فائيدگري و فائولنده ييز تك لك ايلش لور يعنى الت  
بريكم ده اولاد عهد ثابت قدم اولوب بر نفس و فاديه  
خالي اولد يلب **بيت** از اذ بزملايك شرق داشتند كه خود  
دائيه از سك نپداشتند بنده جامي كه سك ايشانست  
بنده جامي كه انلك كلبي در همچو ايشان ز وفا كيشانست  
انلك كشي و فاكيش لورده در يعنى سنك عاشقك كي وفا ده  
ثابت قدم در ايشان در مراد عشاق در در كند تو قنارست  
بيند سنك كند كه بنده در يعنى سنك عشقك كند نه  
كرفقار اولد و غي ايچونه سندن غيري بركسيه مقيد دكلدر  
خالي از داغ سگانش ميند سنك لركك داغندن اني خالي  
بگنه يعنى جامي بي هم انلك كشي داغدار ايله **بيت** داغنه  
ناصيه داران ياك قاعه ده تحت نيشان خاك **بيت** از  
خوان غناد يده و خوشي جامي غنا خواندن كند و نك چشمتي

مهر هر سفاكه گجا گيرم خوي

درد

یومدی یعنی غناده فراغت ایله ری استخوانی نهشی از فقر بیستی  
فردن انک اوکنه بر استخوانی قوی یعنی انی فردن بهم ور  
ایله صبر بر فقر و فاقش ایین کنی فقر و فنا و زره صبری  
اکه ایین و عادت ایله تلخی صبر بر و شیرینی کنی صبرک اچی  
لغنی اکه شیرینی ایله تا که من صبر ظفر حسیجه صبر سبیله  
مردانه وصول یوله **عقد سیر دهم در بیان صبر اول**  
**اوچینجی عقد صبر بیاننده در که در اجتناب از مناهی**  
**دیخ بردنت و در اجتناب از مناهی پای قترده که صبر مناهی**  
اجتناب ده ریخ و رحمت التک در و مرافی و اخلاق حمیده  
نک تحصیل و انسانی اوزره ثابت قدم اولمقدور ای سبکبار و  
فراز خشک کیا ای قوی اولتوق دنه خفیف رک یعنی ای ثبات  
دن بی بهم که شود پی سیر یا در صیاب که اول خشک گیاه یار  
صیانک پایمالی اوله یعنی اول خشک گیاهک یاد سبیلی ایله  
بر بریده قراری اولیوب جا بجا حرکت ایلمک دنه خالی اولمقدور  
کبی سرحم هوا و هووس بادی سبیلی ایله بر حال اوزره ثبات  
و قرارک یوق در لاجرم طریق مستقیم دنه دور اولمش سرح  
بی ثباتی بره صدق صواب صدق و صواب یولنده بی ثباتی  
چون کوه بر نفس و نقش بر آب نفسی اوزره اولاده کره و عقد  
کبی که حیث تکلم ظاهر اولور و آب اوزره واقع اولان نفس  
کبی که بادک آسه سندن اولور هر دم از جا جیه جهی کتی واد  
کشتی کبی هر دم بر کندن نه صحرار سرح و نه قلع سرح یعنی هیچ  
بردم بر بریده قرارک یوق در کوه شولنگر خود سنگین  
دار طاع اول کندو لنگر و قرارکی سنگین و ثقیل طوبت یعنی

در اجتناب از مناهی

در اجتناب از مناهی

طاع کبی ثابت قدم اول شاهبازی یکشایای زیند سن شاهبا  
سن ایغکی بند دن چون بس بود ساعد شه شای بلند تک  
شاهک ساعدی ساکه بلند شای کافی در یعنی سن عالم ملکو  
شاهبازی سن ساکه قرارگاه قرب الهی پتر شای شای پرواز  
ایلمک دنه فراغت ایله **بیت** طائر کشتن قد سم چه دم  
شره فراق که در ری دایم که حادثه چون افتادم تا یکی کوی  
صفت بی سرو پای هج چینه دک طوب کبی بی سرو پای  
می جهی از خم چوکان قضا قضا چوکان نک خمندن صبر سن  
یعنی بخون رضیا بقضا الله دیوب قضایه رضا کو ستر سن  
همچو کوگر جهی صد میدان فرضا طوب کبی اگر یوز میدان  
مچرایه سن نیست امکان که ره زان چوکان امکان یوق دنه  
اول چوکان دنه یعنی قضا دنه خلاص اولاس سرینه در ره  
چوکانی در شاه چونکه خلاص مکی دکلی در پس شاهک چوکانی  
سنگ یولنده باش قوی یعنی جان و دل دنه قضایه رضا و بر  
بوکه یلکبار کند در تونگاه اولاکه شاه ساکه بر کمر نظر ایلیه  
یعنی رضاسنه منظر اولاس شاهدن مراد خدای عز و جل دنه  
چوکانی اول ات در که میدان ده چوکان او ینوق مراد اولسه  
اولاته سوار اولور لر آمد از شاه ترا کنی مکنی شاه دنه ساکه  
بر کن مکی کلدی که در آن نیست خرد را مخنی که عقلمک انکه  
بر قیل و قال یوق در زیر احکام السته جمیعا منقول در  
معقول دکلی در کوی دنه مراد امر و مکی دنه مراد نهی در  
هر کجا گفت یکی دست کشای خدای عز و جل هر قنده که یکی  
دیدنی یعنی امر ایله دی دستکی اچ یعنی انی بر نه کتور مکه

در اجتناب از مناهی

در اجتناب از مناهی



سعی و اهتمام ایله هر کجا گفت مکن یا ز پس ای هر قنده که مکن  
ددی ارد که کل یعنی هر تنه که سنی نهی ایله زینهارانی  
ایله که اقدام ایله بلکه اندن اعراض ایله ز و بران راه که  
فرموده و اوست اول یوله کت که انک امر و فرموده سی در  
یعنی هرنگه بیورمش درانی برنه کتور مکه جد و جهد ایله  
نوش از آن باده که پیوده و اوست اول باده دن ایچ که انک  
پیوده سی در یعنی اکل و شرب که انسانه لازم در مشرف  
دن قنقی سی که حلال در انی به لکی محرمات دن اعراض  
ایله لب بینه از می ناپیوده لبکی ناپیوده شرب دن  
باغله یا بکشی از ره نافرموده بیورلمش یولدن ایانگی  
چک راست کردار و قوی پیمان باشی صادق القول و  
عهد وفا ایچی اول هرگز دائره فرمان باشی فرمان الهی  
دایره سنک مرکزی اول یعنی هیچ بر امر و خصوصیه  
خدای عز و جل نک جل شانہ امر شریفنه مخالفت حرکت  
ایله هرنگه سار زگر دون آفتی به گزین دایره بیرون  
آفتی اگر فلک دن باشی اشغه دوشه سق اولی در اندن  
که بود ایرم دن طشره دوشه سی یعنی اسمان دن دوشه  
هلاک اولوق اولی در فرمان الهی بی ترک ایملادن زیرا  
اسمان دن دوشمک جسمانی هلاک سبب در لکن فرمان  
الهی نک ترکی روحانی هلاک سبب در کند ازین  
دائره و تنک مجال بو تنک مجال دایره حفظ مهور  
دین سور مثال دین مهور سنی سور کبی حفظ ایله  
یعنی سور سبی ایله شهر دشمن دن محفوظ اولدوغی کبی

در سنی  
در سنی

در سنی  
در سنی

دین هم فرمان الهی سبی ایله نفس شیطانک شر و مکرند  
مصون و قوی اولور سور دن مراد بوندک شریک اطرافه  
اولان دیوار در دایره دن مراد که فرمان الهی در اول  
دایره نک تنک مجال اولمی بو اعتبار ایله در که اول دایره  
بروز نک مدخلی بو قدر و هرگز تبدیل و تغییر امکان یوق  
در زیر قیامت دکئی باقی در رخشا ازین سور بو بیرو  
دائی چونکه بو سور دن طشره رخشی سور سن یعنی چونکه  
خدای عز و جل نک حدود دن تجاوز ایلیه سن نیست جز  
ما تم جاودائی بو حالت ایله ماتم دن غیری دکل در یعنی  
ایله ماتم در زیر اسب عذاب و عقاب در و سن بقدر  
حدود دانته فقد ظلم نفسه سور که بعضی محله دو کون  
معنی سنه کور ماتم که نسبت خوب واقع اولمش دره کرد  
یک رخنه درین سور آدم حضرت ادم علیه السلام بو سور  
ده برکات ایله یعنی ولا تغربا هذه الشجرة مسبحه  
خدای عز و جل جل جلاله حضرت آدمی عم بغدادی میکلدن نهی  
الشی ایکی بغدادی میک اختیار ایله سور فردوس  
برو سکد ماتم سور فردوس انک اوزره ماتم اولدی  
یعنی اول عصیان سبی ایله جنای دن دور و جدا  
اولوب بسیار زمان جهانده کریانه اولدی بیت جایی که  
برق عصیان بر آدمی صغی زد مادا چه کونه زیند  
دعوی بی گناهی سور بوندک دو کون معنی سنه در  
ماکه در لجه و خون افتادیم بز که جهانده خون لجه سنه  
دوشدک یعنی ذنب و عصیان در یا سنه غرق اولمشور

در سنی  
در سنی

در سنی  
در سنی

هه زان رخنه بیرون افتادیم. جمیعاً اول رخنه ده طشم  
دوشدک یعنی بزوم بوجها نه کله مونه وحدت دن بیرون  
زحمت و مشقت نه سبب ادم پیغیرک علیه السلام اول  
قدرجه عصیان در ننگه بواست کریمه دن بومعنی روش  
در نقصی ادم رتبه و عوی که پس بزردن که صد هزار  
عصیان و طغیان صادر اولور بزوم حال مزعج نیجه  
اولسر در لکن لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر  
الذنوب جمیعاً ای سببی ایله زیاده قوی دل و تمام  
امید وارد بیت من ملک بودم و فردوسی برین  
جایم بود. ادم آورد درین دیر خراب آبادم. چند روزی  
بصوری می کوش چونکه حقیقت حال سا که معلوم اولدی  
پس هوا وهوس دن فراغت ایدوب طاعت و عبادتک  
صورت لفته چالشی یاده و تلخ بصوری می نوش. لغک  
اجی شرابنی نوش ایله یعنی صبر ایلیک اگر چه اجی و  
شهرت پرست لک لاند در لکن سی اول اقل قلیل لذت  
فریفته اولوب طاعت و عبادت دن دور و جدا اوله  
صبر کن همچو شکر بادل تنک تنک دله شکر کی صبر  
ایله زیر انیشکر تنک دل در بزمان قالبه و بر  
زمان دنک در قرار ایلدوکی ایچوده صبر کن همچو کهر در  
دل سنک صبر ایله کوه طاشک ایچنده صبر ایلدوکی  
کی نشودنی بجز از صبر شکر. نی صبر دن غیر ایله  
شکر اولماز در نی شکرک شکر اولماسی بزمان مرور  
ایلیکه اولور. نشود سنک بجز از صبر کهر طاش صبر

صبر ایلیک

صبر ایلیک

غیری ایله کوه اولماز زنی کوه سنک ایلیک افتابک برور  
کوه اولور تا نگر دد ز بصوری خوب خشک مادام که  
صبر اولور دن قان قوری اولیه ناه اهو نشود ناه سنک  
اهونک ناه سنک ناه سی اولماز تا بر جیح فلک  
کرد است. مادام که جیح فلک روز و شب بزوم باشرا و  
دور ایدجی در صبر در وی روشی مرد است که  
صبر مرد لک روشی و عادتی در من لا صبر الا ایمان له  
اسیاد را جو بسو کردا نند چونکه آسیای باش اوز  
دوند و له عاجزان صبر بران نتوانند عاجز لو که  
صبر ایلیکه قادر اولماز لو. انبیا یای بصیر افشردند  
انبیا علیهم السلام صبر ده ثابت قدم اولدیلو. لاجرم پایه  
عالی بردند. لاجرم عالی مرتبه التدیله یعنی خدای عزوجل  
نک مقبول اولوب عالی مرتبه یه وصول بولدیلو. نوع  
از نوع غم نوم نرسست. نوع پیغیر علیه السلام قومک غمی  
موجدن قور تلدی تا بکشتی و بصوری نشست. مادام که  
صبر لقا سفینه سنه او تور مدکی یعنی انلک غم  
و المندن صبر سببی ایله خلاص اولدی شد و زان  
رایجه و صبر جمیل. صبر جمیل رایجه سی ایچی و ظاهر  
اولدی نیشکفا نید کل از نای خلیل. حضرت ابراهیم غم  
اتشدن کل آچلدی یعنی ابراهیم پیغیر علیه السلام نرف  
لعینک جفا سنه صبر ایلدوکی چون اتشدن که کل ظاهر  
اولدی ع کلیتان کند اتشی بر خلیل. یوسف از  
صبر پیغیر رسید. یوسف پیغیر علیه السلام صبر

صبر ایلیک

صبر ایلیک

صبر ایلیک

حضرت یعقوبه ایرشدی یعقوب پیغمبر عم هم حضرت یوسف  
 علیه السلام صبر سببی ایله وصول بولدی زیرا تا اولاد  
 کصبر جمیل ددی صحت از صبر با یعقوب رسید ایوب  
 پیغمبر علیه السلام صحت صبر سببند ایرشدی یافت از  
 صبر کلیم الله عون موسی پیغمبر عم صبر سببند خدای  
 عزوجل دن عون بولدی جامه در نیل قنار فرعون  
 لاجرم فرعون جامه سنی فنا نیلنه اوردی یعنی فرعون  
 ایله نوله غرق اولدی جامه فرعون را تقدیرند در  
 عیسی از صبر بر انداخت کند عیسی پیغمبر عم صبر  
 سببند اسمانه کند اقدی ساخت جامه کنکر این  
 کلمه یکنده بو عالی قمر کنکر کنده سنه جای ایلدی  
 یعنی صبر سببی ایله بو پست جهان دن خلاص اولدی  
 فلك رابعه قرار ایلدی احمد از صبر یا زار قریشی  
 حضرت رسول صلی الله علیه وسلم قریشک از ارنه صبر  
 سببند زهر شان ریخت در اشخوری عیش انلرک  
 عیشی انجورنه زهر دوکدی یعنی انلرک ریختی تلخ  
 ایلدی زبیل اکثری هلاک اولوب راحت و حضور دن  
 دور وجد اولدی عیشی شانه تقدیرند در  
 صبر کن برستم بی خردان عوان و جاهل لک ستم و  
 صبر ایله زبیل صبر ایله انبیا نیک خوی و روشی در  
 نرسد جنبتی از ابدان زبیل بر تکی لک از روشی  
 تدریغری یه ایرشمن یعنی هان تنه ایرشوند  
 چه غم از زخم که بر آب و گلست نه غم زخمند که آب

صبر سببی ایله

صبر سببی ایله

دکل او زنه در یعنی هر زخم که جسد ایرشور اندن  
 تمکین اولمه غم از نیست که بر جان دلست غم اندن در که  
 جان و دل او زنه در زیرا جان و دله ایرشی زخم سبب  
 بعد و خذلان و باعث قهر و عذاب یزدان در هر لک  
 گان ز فر و مایه رسد هر لک که او سفله و عای دن  
 ایرشور نکند کوب چو بر سایه رسد اول لک چو نکه  
 سایه یه ایرشور کوب ایلمز زیرا جسد که سایه مشابه  
 سنک در لک ایرشتمک هان سایه ایرشتمک کبی  
 لک دیمه و چفته و کوب اورمق معنی سنه در خاتم صبر  
 که عالی گهرست صبر خانی که عالی گهر و ذی شان در  
 نقشی ان من صبر فلا ظفرت اول خاتمک نقشی من صبر  
 قد ظفرت در هر لک صبر ایلدی مراد نه تحقیق وصول بولدی  
 کس از صبر کرده نگر در خجل کشت ایمان را صبر آمد  
 ایمانی مزرعه سنک سجای صبر کلدی یعنی ایمانک نشو  
 و نما و قوت و لطافتی صبر دن در من لا صبره لا ایمان  
 این بود سر تو اوصوا بالصبر تو اوصوا بالصبری سری بود  
 خلاصه کلام بود که حق سبحانه و تعالی حضرتی جل شان  
 دیر که تحقیق جمیع خیرات و زیان در مکر انلر خسرده  
 دکل در که ایمانه کلایلو و صالح عمل ایلدیلر و امور دنیوی  
 دن او تری تمکین اولمق ایچوب بری برینه صبره و صبر  
 ایلدیلر یعنی صبر ایلکوز ددیله خاصه صبر تو بران  
 نعت و ناز خصوص سنک اول نعت و ناز او زنه اول  
 صبرک کت نشانند بسرا پرده راز که سنی داز سرا پرده

صبر سببی ایله

صبر سببی ایله

ابر شد و در یعنی اول صبر سببی ایله محرم راز اولور شی  
 نشانند او نور در معنی سنه در لکن معنی روش او سوخو  
 اول معنی اختیار اولندی سنه صافی کنی از رنگ وجود  
 صد درکی وجود با سندن صافی ایلیه سن دیدک روش سو  
 از نور شود مشاهده نورندن روش چشم اولاسن و  
 حق وجهه و جانت گردد خدای عزوجل نک وجهی سنک  
 جانک وجهی و وجهه طرف معنی سنه در نه که بوابت  
 کریمه واقع در و لکل وجهه هو مو لکها قیله و جانت و  
 جهات گردد سنک جان وجهانک قیله سی اولای یعنی  
 ظاهر و باطن تو خربک همان خدای عزوجل به اولا گر کند  
 گردش ایام بغرض بر تو امان و امانی همه عرض فرما ایام اگر  
 سا که جمیع امید لری وارز و لری عرض ایلیه و انک حصولی  
 هم جمیع امید اوله پای صبر تو نلغزد از جای سنک  
 صبرک ایانی بریندن طیر نمیه یعنی انلم میل ایلمیه  
 نغند چشم تو بر غیر خدای سنک چشمک خدای عزوجل  
 دن غیرکی اوزده واقع اولیه یعنی انلم گوشه و چشمله  
 التفات ایلمیوب نظرکی خدای عزوجل دند دور وجد ایلمیه  
 سن و در شود چرخ یکی خونین مین و کفر ضا حیره بر خوی  
 سحاب اولا که از آن مین بارند جز تیغ که اول سحاب دن  
 شمشیر دن غیرکی یاغیه یعنی اول سحاب دن همان شمشیر  
 بیت گو تیغ بارد در کوی آما ماه گردن نهادیم الحکم بقه  
 بر تو یک موشود یافت سلیم سنک اوزر که بر موی  
 سلیم بولمق اولیه یعنی اول مین دن سنک اوزر یاغی

جبهه بود  
 فلک موی  
 در مین

یافت بوند  
 در مین

تیغ

سببی ایله سنک بد نکل اولان موی پاره پاره اولوب بد نک  
 هم زیاده بحر و اوله بلکه گردد همه چون فرق دو نیم بلکه  
 مویک سنک فرق کبی کی پاره اوله لب بدندان صبور  
 خانی لبکی صبور لای دیشی ایله چینی سن کره ناله ز دل  
 نکشایی کو کلکدن ناله نک عقده سنی جوز میه سن یعنی ناله  
 و فغان ایلیه سن شرمت آید که درین شهد خاص شرم  
 کله که بو خاص شهد ده یعنی خدای عزوجل نک نظر شریفند  
 خواهی از کش مکش در در خلاص در دک کش مکش و المذنه  
 خلاص استیه سن زیرا در داند ارادت شریفی ایله ظاهر  
 اولمشدر پس انک الله صبر ایلمیه اول خدای نک قضانه  
 راضی اولمق در گرفتد کوه بلا بر عاشق زیرا فرضا اگر عاشق  
 اوزر بلا طاعنی واقع اوله یعنی بسیار بلا کم گرفتار و مبتلا  
 نیست دل گرفتگی زو لایق اول بلا یه صبر ایلیوب رنجیه  
 دل اولمق لایق ایندن لایق دکل در بوهم وجه در عاشق اول  
 بلا دن رنجیه دل اولمق لایق دکل در و ز بفرقتی ز جفا  
 تیغ آید و کرجا جهنمدن انک فرقنه تیغ کله یعنی بر کسه  
 عاشقک فرقنه تیغ اوره به که چون زخم دهان نکشاید  
 اولی بود که صبر اید زخم کبی دهاننی اچیه یعنی زخم  
 کشاده اولدوغی کبی عاشق صبر ایدوب اغزنی اچیه و ناله  
 و فغان و شکایت ایلمیه خاصه وقتی که بود ناظر او  
 خصوصا اول وقت ده که اول عاشقه نظر آید بی اوله  
 چشم ارا مکه خاطر او انک خاطر نک ارا مکه چشم یعنی  
 اول حالک انک معنی که نظر آید بی اوله ارا م که دن مراد

تیغ

ناظر فاعله  
 مین

انك مشوق در حکایت عیاری که اول عتبارك حکایتی که  
که در زیر چوب شخته چند آن دندان فشرده که اول عیار  
شخته نك چوب و آتی التند صبر ایدوب دیشنی اول قدر  
صدی که درم سیم در زیر دندان وکی پاره پاره کت  
سیم در هم انک دشی التند پاره پاره اولدی و دینار  
صبر وکی درست بیرون آمد و انک صبرکی دیناری  
درست طشه کلری یعنی صبرده ثابت قدم ایدوکی ظاهر  
اولدی درست بعضی محله دینار معنی سنه کلرکی اعتبارله  
دینار نسبت خوب واقع اولمش در شخته و کت که عیاری  
را مانده در حبس گرفتاری را بر شخته ددی که گرفتار  
لوا حبسند قالمش بر عیاری بند بر پای بروی آوردند  
آیغی اوزره قید بند حبس خاندن طشه کتوردیلر  
بر سر جمع سیاست کردند جمع باشی اوزره یعنی و اغز خنک  
حضور نه که سیاست ایلدی لر شد ز بس خوب  
چو آنکشت سیاه اول عتبار بسیار کونک ایدوکنده  
جسی اگر چه کومرکی سیاه اولدی لیک بر نامدادو  
شعله آه لیک اندن اه شعله سی کلری یعنی هرگز آه ایلدی  
دخت آزان ورطه چو آورد بروی چونکه اول ورطه  
دن رختی طشه کتوردی یعنی چونکه عیار اول سیاه  
خلاص اولدی پیشی یاران زدهان کرد بروی  
اغزند اولان اچیه یارانک حضورند اغزند چنار  
دی درمی سیم بچند پاره پاره بر سیم درم بسیار پاره  
اولمش بلکه ماهی شده چند استان بلکه بر قله ستاره اولمش

توضیح اولدی

توضیح اولدی

توضیح اولدی

توضیح اولدی

بر ماه

بر ماه یعنی اول درم اگر چه اول ماه کی ایدی لیکن پاره پاره  
اولمشدی مخرجی کرد سواش کین چیت عیارك بر مخرجی اول  
عیاره سوال ایلدی ددی که بونه در بدر کامل شده چون پری  
چیت بدر کامل پروینا کی اولمش سیمی ندر یعنی بو  
درمک بویله پاره پاره اولمشی چون در پروین اولکر  
گفت جاداشت در آن محفل بستم بر دندان من این  
در هم سیم عیار مخرج جواب و پروی ددی تو سیم  
درم اول بیم سیاست مجلسند بنم دیشم التند بر  
طوتدی یعنی بنم دیشمک التند ایدی در صف جمع  
مهی حاضر بود اول سیاست محله اولان خلقک صفند  
بر ماه حاضر ایدی که بدو چشم دلم ناظر بود که اول ماه  
چشم دلم ناظر ایدی یعنی که محبت ایلشدم ماه دین مراد  
محبوب در پیشی وکی باهه بی باکی و خویشی شرم آمد  
زخیر عتاکی خویشی جمع کند و بی باک لکله انک حضورند  
کند و جز عتاک لکدن با که شرم کلری یعنی انک حضورند  
نال و فغان ایلک اوتندم اندران واقعه چند آن  
چندان اول واقعه ده اول قدر اول قدر لیس که در  
صبر فشردم دندان صبرده زیاده که دیشمی صقدم  
زیر دندان در خم جوجوستد دیشمک التند اول درم  
جوجو اولدی یعنی جوجو کی خرد مغزیه اولدی سکه درم  
صبرم نوشد بنم صبرم در همنک سکه سی یکی اولدی یعنی  
صبر و لغم اشکار اولدی ز در قم سکه نو بر کادم بنم  
کادم اوزره سکه نو رقم آوردی بویله دیو که بصبر اندر

توضیح اولدی

توضیح اولدی

توضیح اولدی

يك دينارم كه صبرده بر و تمام دينارم چون نهد ناقد دور  
معيان چونكه دوران صرافي معيار قويه سر و روي  
رسد زيب دينار بود دينار سيند باكه سر و روي لوح  
ايرشه يعنى چونكه اهل زمان ارباب صبري ذكر و وصف  
ايد و ب مدح ايله لويي هم او را زمره دن عد ايد و ب وصف  
و مدح ايله لوي ناقد صراف معني سته در صبر اگر چيد كه زهر  
اينست صبر اگر چه هر نذقد كه زهر آيين لودر يعني زيان  
مشكل در عاقبت همچو شكر شير نيست لکن عاقبت شكر كي  
شيرين در يعنى نفعي بسيار در و مگن از تلخي آن زهر خروشي  
اول زهر ك اچي لغند خروشي و فغان ايله كاخر كار شود  
چشمه و نوش زيرا عاقبت الامر اول زهر غسل چشمه سي اولور  
يعنى كل سعادتك حصوله سبب و وسيله اولور **مناجات**  
**در شكر شكر بصيرت امينيت** بو مناجات شكر و فنا شكر في  
صبره فرستد **ما و از تلخي ايست بيشي دي آن كرچيتي**  
ويونك اچي لغند انك شيرين لغند همچو بيا نندك  
آن دن مراد صبر و آيين دن مراد شكر در خلاصه و كلام بود  
كه صبر اگر چه كه اچي در لکن انك اچي لکن صبر ايد و ب  
شكر خدايه سيد اولنجونك اچي لغني دفع اولور صبر  
بانك كسريله محموده ديد كطري براوتك اسمي در كه زيان  
اچي و سهل در لکن فارسيد بانك سكوفي ايله استعمال  
اولور اما بونده مراد بوسير دكل در اي شيكيبانه دل  
از تو اي خداي عزوجل نيم كوكلر سندن صبر ادي دكل  
در از هه صبر از خوشي الا از تو جميع نسنندن صبر ايلك

شكيبان صورت  
معنى صبر  
در صبر

خوش و اسان در الاسندن صبر ايلك ناخوش و مشكل در  
صبري تو ره بي در دانست سن صبر ايلك ناخوش و  
شكل در عشق و محبت دن بي بهر اولان بي در در لک طريق  
و عادتى در صبر يا نور و شبي مردانست سنكاه صبر ايلك  
مردان و عشاقك روشن را آيين در از در قرب تو دورى  
مشكل سنك قريك با بندن اراق لوح مشكل در و زخيال  
تو صبوري مشكل و سنك نكر و خيالك دن صبور لوح  
مشكل در ع بي خيالت مباد نظر چشم صبر بر قربت از ان  
مشكل تر سنك قريك صبر اندن شكل دك در و بخون  
دل از ان مشكل تر اول مشكل سيند عاشقك رعي  
كوكل قاني ايله تر در يعنى خون دل انك يوزي اولور  
روان دن از كرم مشكل يا اسان كنى اي الكرم الا كرمين  
كر مكدن بزم مشكزي اسان ايله جاني مايشكه احسان كنى  
بزم بزمي احسان صدرى ايله نقش كل زينت ظاهر زو  
يافت تحلل نقشى يعنى جسم ظاهر زينتى سندن بولدى  
سرى دل كشت سى اير ز تو يافت كوكلك سربى سراپو  
ارار كشتنى سندن بولدى يعنى ظاهر و باطن جميع احوالك  
صدور و ظهوري سندن در بزدا نقش كل از صفحه و دل  
كوكل صفحه سندن كلك نقشى رفع و محور ايله يعنى قلبى  
ظاهري احوال دن باك ايله بمانور دل از پرده و كل كلك  
پرده سندن كوكلك نورى كوستر يعنى نور دل سببى  
ايله جسمى جسمانيت و كدورت دن خلاص ايله گام جامي  
ز صبوري تلخت جامي نك طمغى صبور لوح سيند نا اچي

در صبر احوال  
بزرگ صبر

عیشش از محنت دوری نماند فراق وجد الو محبتند انك  
 عیشی آبی در مبسنند از دل غم فرجامش انك غم فرجام  
 و عملین گویند و بکنند که بکنی گذرد ایامش که انك  
 عمری و ایامی محنت و احوال تاشود مرغ زبان او  
 تا جامی شکرک زبان او مرغی اوله یعنی شکر کوی طوطی  
 اوله گام شیرین کنش از شکر شکر شکر گردن انك دهان  
 و گامی شیرین ایله یعنی انی شکر کوی ایله گامش شیرین کوی  
 تقدیرند در عقد چهار دهم در شکر اوک دور در عقد  
 شکر بیانند در که صرف کردن نعت منعت در حق گزای  
او و اعتراف بجز و تصور در سپاس داری او که ارباب حقیقت  
 قند شکر انعام ایدجی نك نعتی صرف ایلك انك حق گزار لکنه  
 و انك سپاس دار لکنه کندر نك عجز و تصور نه اعتراف ایلك  
بیت عطا بیست هر موی از او بر تنم چه گویند بهر موی شکر می کنم  
 ای که از بای نیایم تافرق یک سر موی نه در نعت عرف ای کسی که  
 پایکلان فرقه دکن بر قیل او جانی بولمازم که خدای عزوجل نك  
 که نعت عرف دکل در یعنی وجود ک سر تا بای غریب نعت در  
و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها صفحها و جبهه است ان لوج  
منبر سنك التكن صفحها اول منبر و روشش لوجدر  
 که بود لایح از ان سر منبر که ضبر و قلبک سر می اول لوج  
 دن لایح و روشش اولور زیرا سر و اولسک انك  
 کشاه اولور و عملین و منقض اولسک انك بورشور  
طرفه لوج بیست که بی نقطه و خط عجیب بر لوجدر که نقطه  
 و خط سزه زان تا توان حرف و رضا خواند و خط اول لوج دن

کنش ده کن  
 امر جان  
 در سنه

طرحه  
 در سنه

خط اول لوج  
 سر منبر  
 در سنه

رضا

رضا و غنی حرفی او قق ممکن در زیرا بر کسک بر کسیه غضب  
 و بچسور لغی اولسه النی بورشوب یوزی ترش اولور  
 و بر کسک بر کسیه محبت و مودت اولسه حین ملاقات  
 ده النی کشاه اولوب یوزی خندان اولور مردمان  
حبشی چشم چشمک حبشی صورتی مردم لری که مراد کوز  
 بیکی لری در دیده بانای تو در منظر چشم چشم منظرند  
 سنک دیده بانلک در زیر چشمک اولسه بر نسنه  
 مشاهده ایلکه قادر اولماز سن ابروان چتر سیاه بر  
سر شان سنک ابرولرک انلرک باشی اوزر سیاه چتر  
 در مانع از آفت تیغ خورشان ابرولرک انلری اقبالک  
 تیغک آفت و ضررند سنه ایدجی در شان دن مراد  
 مردمان چشم ابرو لوسیاه چتر تشبیه اولمش در خور  
 بوند اقباب معنی سنه در گردشان خار من پرچینند  
 انلرک چوره سنه خار مثال کر یک پرچین و استوار اولد  
تاز بیرون نرسد هیچ کزنده تا طشه دن انلر هیچ کزنده  
 و ضرر ایشیمه شان دن مراد بینه مردمان چشم در من  
 کر یک معنی سنه در کوش بکشاه دهان از دو طرف  
قولی کی طرف دن دهانی آجمنش تا شود در کهر  
همچو صدق تا قولی صدق کوه در چی اوله کوه در  
 مراد لطیف سوز لر در در صدق قطره نیسان آفت  
 صدق ایچنه نیسانک قطره سی دوشر بعد زمان  
 کوه اولور و اندر و کوه احسان هوانند و قولنک  
 ایچنه احسان کوهی دوشر مراد کلام الهی و اسرار

پیکر

در سنه  
 در سنه

و معارف و حکم در در مشامت زید و ماسون و سیم می دهد  
 بوی خوشی انفا سی نسیم کی سیم ماسون در یاد نسیم نفس  
 لری سنک شام و دماغه لطیف رایجه و پرور ماسون عوام  
 تحریف ایدوب مصره دیر که جلا هر استعمال ایلر لر و آن دن  
 مراد بورن در که ایکی دلوکی وارد در دعت کار که تنک و  
 بسی سنک دهانک اگر چه ظاهر تنک کارگاه در یعنی حقه  
 دهن سه کارها اید از و هر نفسی و لکن هر بر نفسه اندن  
 بسیار اشلو طور زیرا امر و فرمان و حکم و حکومت دهان دن  
 ظهور بولور مصراع خلقی زده ان تنک در دهکدر عدم  
 نشسته دهان دن حاصل اولاد کار لری بعضی سی بوبیت  
 لردن ظاهر در نکته را بعد د کار ری هشی هوش و عقلک  
 معاونتی ایله نکه سوق ایلر سن یعنی خوب و لطیف بسیار  
 رنگین سوز لر سولور سن چاشنکیری شیرین و ترش شیرین  
 و ترش چاشنی طوتار سن لقه خابی و ذلال انگیزی دهان نکل  
 لقه بی پیر سن واکه ذلال ظاهر ایلر سن زلال دن مراد بوند  
 آب شیرین اولق روشن در لقه هار ذلال امیزی لقه لری  
 ذلال ایله قرشد و در سن یعنی آب و شیرین نوش ایلر سن  
 ذلال دن مراد لعاب یعنی تو کرک اولق بعید در تا نکل  
 بگوراه نفس تا بوغازده نفسک یول طوطیله طوطی جان  
 نشود تنک نفس جان طوطیسنه نفس تنک اولیه یعنی  
 لقه لری ذلاله غلط ایلرک دن مراد بود که تالقه بوغاز  
 ده قالمیه و آنک سببی ایله روحه انقباض حاصل اولوب روح  
 هید دن جدا اولیه دست تو کار کوزا رچی و راست

در در مشامت زید و ماسون و سیم می دهد

در در مشامت زید و ماسون و سیم می دهد

سنک

سنک دستک چپ و راستک کار فی برینه کتورچی در زیل  
 اکثر مصالح که واقع اولور که بهر حال دست لازم در چپ صول  
 و راست صاع معنی سنه در کرده کار همه تن بی کم و کاست  
 کم و کاست سن تنک جمیع اشینی ایلش یعنی تنک جمیع مصالحی  
 دست لریک معاونتی ایله حاصل اولور بآک و نایاک  
 بشوید زنتک سنک بدنک دن حرکت لوک و الیشنی  
 ایلر کف اوراحت احباب و بمشت مشکی ساز حریفان  
 درشت دستک کفی دوست لر راحت در دست مشتی ایله درشت  
 و دشمنی مشکی دوزخی در یعنی درشت سنه بی نرم ایدجی  
 و دشمنی اورجی در وقت شانه کشت پنجه کشائی سنک  
 شانه کش لک و قند پنجه اچی در یعنی دستکله صفائی  
 طریق و قند دستک پنجه اچی در گاه تسبیح توانکشت  
 نمائی سنک دستک تسبیحک و قند انگشت کوسترچی  
 در ناخنش زخمه و چنک تی تست دستک طرئی سنک  
 چنک مثابه سنک اولاد تنک زخمه سی در یعنی زخمه  
 مثابه سنک در زیرا نکه چنک دوزن و صداسی زخمه  
 سببی ایله ظاهر اولور تنک راحتی هم طرفه سببی ایله  
 ظهور بولور خصوصاً قشتموخ لازم کلسه اول حالت طرفه  
 ایله اولور ننگه که اشارت اولور که بر آن نغمه در  
 زین تست زیرا طرفک اول تنک اوزر ساکه راحت  
 و حضور نغمه سنی اورجی در یعنی ناخنک ساکه را  
 ایرشد و ریجی در بعضی سنخه بر آن برینه بد آن واقع  
 در که معنی بویله اولور که سنک دستک اول ناخاله ساکه

در در مشامت زید و ماسون و سیم می دهد



راحت و حضور نغمه سنی جالچی در برای اولاد که اند  
مراد تیر در بیان اولاد که آن در مراد ناخن در که طرفه  
معنی سینه در نیت چون بای تو صاحب قدمی سنک پایک  
کبی بر صاحب قدم یوق در کت بمقصود رساند بدی زیرا  
بر دمک سنی پایک مقصود که ایر شد و در پایه نسبت صاحب  
قدم غایت خوب واقع اول شد در صاحب قدم همت و سعادت  
و دولت صاحبی معنی سینه استعمال اول نور ره بری در  
سیری کام زنی بول قطع ایلرسن بوله روان اولور سن  
کام اولور سن یعنی قدم قدم اولور سن بای مرد تو بهر  
انجمنی سنک پایک هر انجمنی و مجلسه سنک دستگیر  
و معینک در پایه نسبت پامرد هم خوب واقع اول شد  
پامرد شفیق و دستگیر و برکسه ایچونه سیم و زر سوال  
ایدن کسه در چونه صف اهل صفا ساری جای چونکه  
اهل صفانک صفتند جای دونه سنی یعنی قرار ایلیمتی  
داردت از مدد ساق بیای ساق مدد و معاوند  
سنک پایک سنی پایه طوتار یعنی ایفانک اوزر  
طوردر سیه بذلت چوشوی خاک نشین چونکه خوار  
لغله خاک اوزر او توریحی اولاس مهد غرت  
تهدت زیر سیریه سنک سیریه و مقصدک التنه  
غرت مهد و بساطنی قور یعنی حضور و داخله انقلک  
اوزر او توردر سن سنی اوجه دید کلری در که غرت  
کفلدیر زا نویسی را جو کئی کرسی و سن چونکه  
پایک زا نویسی باشکد کرسی ایلیمه سن یعنی چونکه

کئی کئی  
در سنک

بری فعل  
مخاطب  
در سنک

کئی فعل  
مخاطب  
در سنک

باشکی

باشکی دینک اوزر قویوب مراقبه یه واراس بای  
از سیر دل عرش خیر عرش عظیمک در و ننده اولاد  
سودن خیر بولور سن ننگ مرشد لربو حاله وصول بولشی  
لوردر امد آن اینه شاهد غیب او که مراد زانودر  
غیب مشاهده نک مرآت کلدی یعنی خدای عزوجل نک جمال  
شریفک مشاهده سی انک واسطه سیله میسر اولور  
گر کئی رود اینه چه عجب شاهد غیبک جمالنی شاهن  
ایلمک ایچونه اگر اینه روی و توجه ایلیمه سن نه عجب  
یعنی عجب دکل در شاهد غیب دن مراد خدای عزوجل در  
حل شان انجه زینما بتو بر تو فکست اول سننه که بونلرد  
ساکه بر تو براغی و نفع ایر شی در بختی از نیت بیرون نشت  
سنک تنک ظاهر نعمت دن بر پاره در یعنی اقل قلیل در  
زیرا بود ذکر و بیان اولان نیت لورن غیر ذکر و بیان  
اولمنشی در بسیار نیت وارد در که سنک انلردن خبرک  
یوق در شرح انواع عطایای در رون در و نده اولاد  
عطالک انواعنک شرحی یعنی درونی کونا کون عطالک  
شرحی باشد از حین تقریر بیرون تقریرک حیر و  
حدندن بیرون در یعنی تقریر امکان یوق در دل  
کونی پرده بود پرده کی کوکل که بو پرده دن بر بردکی در  
یعنی جسمک ایچند مستور در نوبتو یافته بزورده کئی  
نوبتو پرورده لک بولمشدد یعنی کوکل جناب احدیت  
دن دمبدم تربیت و فیض و نشو و نما بولور و صد  
هزار اسرار دن بهره و اولور این پرده دن مراد چشم

ایچونه  
بختی  
از نیت  
بیرون نشت

بودگی مستور معنی سنه عقل و دین پر دگی پرده است  
 عقل و دین لرناک پرده سنک پرده کی سی در یعنی عقل  
 و دینه فرود و نوق و قوت و لطافت کوکل در در علم  
 و دانش همه پرورده است علم و دانش جمیعا انک  
 پرورده سیدر یعنی علم و دانشه حالت و لطافت و نشو  
 و نها کوکل در در و آنچه بیرون بود از جان و تنست  
 و اول نسنه که سنک جان و تنکدن بیرون در یعنی  
 بونلردن خارج در لیک در آمدن و زینت لکن  
 کلک بود در ملک یعنی سنک حرکت و وجود و حیانتک  
 باشدش مدخلی آن رحمت است اول نسنه ناک بر مدخلی  
 اوله اول نسنه خدای عزوجل جانشینده سا که رحمت  
 در و ز سر خوان کرم نعت است و خدای عزوجل ناک  
 کرم خوانی طرفندف سا که نعت در کرمه انرا نبود حدو  
 قیاسی اگر چه که حد و قیاس اولماز واجبست از تق  
 بران شکر و سپاس لکن سندن انک اوزره شکر و سپاس  
 واجب در زیرا اگر چه که حد و قیاس یوق لکن مالا یدرک  
 کله لا یدرک کله حسب نجه مها ممکن سا که شکر و سپاس  
 انلیک واجب در اما اولی بودر که هم شکر ایلیه سن  
 و هم عجز اظهار ایدوب تصور که معترف اولاسن همچین  
 عافیت از هر چه بلاست بونخلی هر نسنه دن که بلا در  
 عافیت و صحت پیشی صاحب نظر ان عین عطا است  
 صاحب نظر لک قنده عین عطا در یعنی جان و تندن  
 خارج اولوب حیات و راحت و حضور سب اولان

اینست نواست در  
 مخفی در

عین دگر عطا  
 نسیب لطافت  
 دن خالی دکل در

انواع نعم عطا اولدوغی کبی عافیت هم عین عطا در  
 نعتت این که خدا ساحت بری حیثیت از کوری  
 و گوشت زگری نعت در بو که خدای عزوجل سنک  
 چشمکی کور لک دن و قولخی صاغر لقدن بری ایلدی  
 نعتت این که دلت داشت نگاه نعت در بو که سنک  
 کوکلکی نگاه طوتدی از نعم حیثیت و اندیشه و جاه  
 حیثیت و شوکت غمندن و جاه و منصب فکرندن هر چه  
 زینت جریه کرمه برگره است هر نه که بوقت قتلکدن در  
 نعت عافیت از جمله بهست عافیت و صحت نعتی اولی  
 در کرمه برگره قتل معنی سنه اولوب جریه که  
 مضاف اولوق انب در یک بلا یاد و کز آمد بستر  
 سنک باشکد بریا کی بلا کلاسیه داشت ایمین ز هزار  
 دگر است سنی غزلک هزار بلا دن ایمین و بری طوتدی  
 قدر این نعت الهمی دانی بونفوتک قدری اگر بلور  
 ایسک خاطر از عصه چه می رنجانی خاطر کی عصه دن  
 نه رنجید ایلر شنی یعنی بخوبن غمکین و بیخضر اولور  
 حکایت ان حکیم در یاد دل ساحل کرد اول در بیانک  
 کنارند دور و گشت ایدجی در یاد دل حکیمک حکایتی  
 که غریقی را بگند نعتت از کرداب اندوه بیرون  
 آورد که اول حکیم غم در یا سنک بر غریقی بند و اضتی  
 کند ی ایله غم و غصه کردا بندن طشر کتوردی یعنی  
 اول غریقی غم دن خلاص ایلدی ز دحکیمی بلب دریا  
 کام بر حکیم دریا کنارند کام آوردی یعنی دور و گشت

ای دانی نظر  
 ای حکیم  
 ای غم

کام بوند کاف  
 کام بوند کاف  
 در مظهر

اندا

ایله کی تا کشد تان شکاری در دام تا بر تان شکاری دامه  
چکه یعنی صید ایله شکار دین مراد نه اید و کی بوییت  
دین ظاهر در آرد انداخته دای ز نظر ماهی حکمتی  
از بحر بدر نظر دین بردام امش اولدوغی حاله دریا  
دین بر حکمت ماهی سنی طش کتور یعنی دریا کنار نه  
نظری سببی ایله بر حکمت مشاهده ایله دید مودی  
غم کینی بزدل اول حکیم دریا کنار نه جهانک غم  
کوکی اوزر بر مرد کوردی یعنی زیاده غمگین بر  
کوردی گریه در ساحل دریا منزل اول مرد دریا نیک  
کنار نه منزل و قرار ایش سر اندوه فرو برده بخوبی  
اول مرد اندوه باشنی اشغه کند و سینه التمش یعنی  
زیاده غم دین باشنی اکوب پریشان خاطر او تورمش  
ناوک آه بر آورد ز کیش کیشند هاه تا و کنی جفرمش  
یعنی اه ایلی کیش که بوند تورکیش معنی سینه در مراد  
انک قلب و در زنی در کنت چندین بدل اندوه کچه  
حکیم چونکه اول مردی زیاده غمناک کوردی ددی که  
کوکلک بوقدر غصه ندر یعنی نه سبب دین بویله  
حاله گرفتار اولمش سگم ز گاهی غم چون گوه که چه  
که سضعف و خافت ده بر صمان دین ناقص سنی پس  
سنگ قلبیک ده طایغ کی غم نه در یعنی بو غمه سبب نه  
دره داد پاسخ ز ناسازی بخت اول مرد حکیمه جواب  
و پردی که بخت و طالعک ناساز لعدن کار شد  
بر مین دل سوخته سخت بر دل سوخته نک اوزر نه

کاردی

کار سخت و مشکل اولدی انک کار نک سخت لکی نه چمتد  
اید و کی بوییت لردن ظاهر در نه دل ساده ز نقش  
هوسم نه بنم کو کلم هوس نقشند نه ساده در یعنی  
ساده دکلی در بلکه قلبم هوسیه عملودر نرسیدن  
بهوس دست رسم نه هوسه ایر شمه هوسم وارد  
یعنی قدرتم بوقدر که ارزو وهوسه وصول بولام  
کیسه از ندر تھی و کاسه ز لوت کیسه سیم وزر  
خالی و کاسه لوت دین خالی در مانده پشت و شکم از  
قوت و قوت پشت قوت دین و شکم قوت و غذا دین  
قالشدن گفت پند از که از مال و مال کشتی بود ترا  
مالا مال چونکه حکیم اول مرد دین بوسوز لری اشتری  
اکه ددی ظن و فرض ایله که مال و اسباب دین مملو و مالا  
مال سنک بر کشتک و ایدی بخرد موجی و کشتی  
پشکت ناگاه دریا بر موج آوردی و کشتی صندی  
ویا یه اولدی بایه و تخته ات اعتماد بدست  
اتفاقا بر تخته بایه سی سنک دستک دوشدی شدی  
اندهول بران تخته سواز غرق اولم هول و خوف دین  
اول تخته اوزر سوار اولدک بعدیک ماه رشیدی  
بگنای بر آیدن صکر اول تخته ایله کنار ایر شدی  
و خوف و اضطرابیدن قورتلاق با خود انکار که بود  
بز مین قاف تا قاف جهان زیر نکی با خود ظن و  
فرض ایله که زمین و عالم قاف دین قاف دکن جهان  
سنگ نکی و حکمک التند ایدی بر توزی دایره حاده

کاردی

ناک

کاردی

ناکاه بو حاد فلوها ایس دین که مراد فلک در که منیع حواد  
 در ریخت ریخی که رسیدی بملاک بر ریخ و کلای  
 یعنی بر مرض عارض اولدی که انک سبیله هلاک ایشک  
 بانو گفتند گزینم نزهی طیب لوساکه ددیگر که بوغم  
 دن وهلاک دن فور تمان سن تاز سر افسر شاهی تنهی  
 مادام که باشکدن شاهلق تاجنی قومیه سسی یعنی مادام  
 که پادشاه لوق دن فراغت ایلیه سن باختی ملک وزیر  
 هستی پادشاهلغی ترک وفدا ایلاک وموتدن خلوص  
 اولدک یفلاکت زهلاکت رستی فلاکت سبیله هلاکت  
 دن فور تلدک این دم این کنج سلامت که تراست بودم  
 بوسلامت وصحت کبخی که سنک ایچوندن عمر زنی ریخ وغرات  
 که تراست ریخ و ضرر سز عمر که سنک ایچوندن در یعنی بو  
 دم که حیات ده ریخ و بلا دن بری سن بهتر از کشتی  
 پر مال و زرت مال و زرله مملو کشتی دن ساکه اولدی  
 بوهم وجه در سنک مال و زرله ملو اولاد فرضی کشتی کدن  
 ایورک دن خوشتر از افسر شاهی بسرت فرضی  
 اعتباری ایله سنک باشکک اولاد شاهلق تاجندن  
 خوشترک در شکر کن شکر گزینم دیر بسنج چونکه بولک  
 ساکه معلوم اولدی پس شکر ایله یعنی شکر دن خالی اوله  
 زیبا بو عاریتی و بی بقا دیر دن که مراد دنیا در جزغم  
 و ریخ بنیند کله سنج شکایت ایدیچی غم و ریخ دن  
 غیر کور مزیت رضاید رده بدیه و زجین کوه بکنائ  
 که بر من و تو در اختیار نگشادت مناجات در انتقال

رسیدی فعل  
 مضارعی خیال  
 در مضمون

کله سنج وصف  
 ترکیبی در  
 مضمون

از شکر و سپاس داری بخوف ترسکاری بومناجات  
 شکر و سپاس د اولقدن خوف و ترسکار لغه انتقال  
 بیانند در ای کشید بجهان خوان کرم ای جهان خلقته  
 کرم خواننی چکش کرم حاضر خوان تو الوان نعم سنک  
 خوانکه الوان نعم حاضر در یعنی اول خوان ده انواع نعم  
 موجود و مهیا در بوهم وجه در ای جهان کرم خواننی  
 چکش کرم بیت توانا که نازنین پرورد بالوان نعمت  
 چنین پرورد نعم و شکر نعم هر دو زرتست و نقتلر  
 و نقتلرک شکر هر ایسی سندن در تر برانفت لوسنک  
 انعامک اولدوغنی کبی اول نعمت لک شکر نه توفیق سندن  
 در نشود جز بتو این کار درست زبیرا بوکار سندن  
 غیر ایله درست و تمام اولمان شکر گوین ترا جرم  
 زبان ساکه شکر دبی لک جرم زبانی لک نواله است  
 از آن خوان بدهان اول کرم خوان سندن دهان لرند  
 بر نواله در چون نواله ز توانست جدا چونکه نواله  
 نوادند جدا دکل در زان نواله است جهان بوا و اول نواله  
 دن جهان خلقی نوا ایله در زبیرا نواله لفظند نواله  
 لفظی وارد در و نوا معانی و متقدده ایچوندن موضوع  
 که ذکر اول نور نعمت و غنی لقا و سپاه و علم موسیقی  
 بر مقامک اسم دن و جالیچی لرسازی و اوی که او حیثی  
 و دستان و رونق حال و بهر و طوطی قوشی و نواله  
 غایب بخشی و زله ولقه و خراسان و لایتند لوقه  
 قاضی دیر لبر نوع طعامک اسمی در بسندن واقع اولد

اینهم  
 اینهم  
 اینهم

نواله لقره معنی سنه دره که اندر مراد جرم لسان در که  
 نطقک محلی و التي دره کرجه جامی بود از هیچکسان  
 جامی اگر چه هیچ کس لودن دره زان نواله بنوایش رسان  
 لکن اول نواله دن جامی بی بر نوايه ایر شد یعنی  
 انک لسانی اوزره شرکی روان انک سببی ایله انی  
 روحانی رونق حاله ایر شد نواله دن مراد ینه جرم  
 لسان در نواله مراد بوند روحانی رونق حال اوله  
 روشن دره گریانش نکنی غور سبی اگر جامی بی که  
 بر غور رس ایلمیه سن یعنی حقیقته ایر شی ایلمیه سن  
 بگی گی رسد از هیچکسی جامی نجان هیچ لک دن خلاص  
 اولوب کس لکه ایر شور یعنی ایر شنه بجمال نغمش بیانی  
 نعت لک جامی ایله انی بینا ایله بیپاش نغمش گویا کنه  
 انی نعت لک شرکی ایله گویا ایله روز و شب با نغمش  
 هدم دار روز و شب انی نغمش هدم و قرین طوت •  
 بیپاش نغمش خرم دار نعت لک شرکی ایله انی خرم و سرور  
 طوت و زکشد پابره شکر طوف و کر شکر بولند طواف  
 دن اعراض ایلیه زخم بر دل زنش از خنجر خوف خوف  
 خنجرندن انک دلنه زخم اور یعنی انک کوکلنه خوف  
 براق یعنی انی کند کدن خوف ایدیچی ایله بعضی نغمه  
 مصراع اول بویله واقع دره و زکشد پابره شکر بطوف  
 و کر طوف سببی ایله یعنی غیر تعلق سببی ایله شکر طوف  
 اعراض ایلیه عقد بانزدهم در خوف که طریق احتیاط  
 و زیدنت اون بطنی عقد خوف بیانند در که خوف

بوی در نغمش

در نغمش

مراد

مراد احتیاط طریقنه جالیشق در **و بر نعت امنیت اینسا**  
**لرزیدن** و امنیت و انبساط نفی اوزره دترمک در  
 امنیت رجا وارزو معنی سنه در که جمعی امانی در انبساط  
 انقباضک عکسی دره ای دلت را سر خویشی نه ای  
 افنای وجود دن غافل سنک کوکلک بخوش لوق هوسی  
 یوق در زیرا دایم خود لوق و خود بین لک دن بری دکل  
 سن **جینشی عاقبت اندیشی نه** عاقبت اندیش لک حرکتی  
 یوق در زیرا یوقانی جهانک احوالنه جان و دل دن  
 مقتید سن که بگاشانه بهی کاه بیاع **مسند ایمنی و**  
**مهد فراغ** لاجرم کاهی کاشانه و قمره کاهی باغ و بوستانه  
 راحت و ایمنی لک مسندی و فراغ و حضور بیاطنی تور  
 یعنی بعد الموت قبرده و قیامتد عالم نیجه اولور دیو  
 هرگز فکر ایلمن سن بلکه روز و شب شهوت پرست لک و  
 عیش و عشرت مشغول سن کرده و عالم کل منزل دل کل عالمی  
 دلک منزلی ایلمش سن یعنی قلبکی حب دنیا و تعلق  
 ماسوی ایله پرایلمش سن از تو تا عالم دل صد منزل  
 سندن دل عالمنه یوز منزل وارد یعنی دل عالمنه  
 بهره ورد کل سن حال یوکه لازم اولان اودر الامراتی  
 الله یقلب سلیم چرخ را بین که چه بیداد فنت چرخ  
 کور که نه بیداد فن لودر یعنی زیاده ظالم و نری رحم در  
 و خو نخور و بی همد و مکار در مرک را بین که چه  
 بنیاد کنست موتی کور که نه بنیاد قویرحی در یعنی  
 معور لری قویرحی خراب ایدجی در و هادیم الللا

در نغمش

در

آن زبید آذنی بر سر کین او یعنی چرخ بی داد فلک  
 جهتند کین و انتقام هوسی اوزر در یعنی فلک  
 عادی ظلم و ستم اولدوغی ایچون دایم کار و بار کین و  
 انتقام در وین زبید آذنی کرده کین و بو یعنی مؤ  
 بنیاد کن لک سبیدن کین ایلش در زبید بھانی و  
 ناکھان کلور تو بیغلت زھرہ آسوده سن غفلت سببی ایل  
 جمیع سندن آسوده و فارغ بوهم وجه در سن غفلت  
 جمیع سندن آسوده و بی باک سارہ باری و هوس پیوده  
 سن لعب باری و هوا و هوس یولنه سالک اولش سن  
 بترک معنی سی یولله در باری و هوس یولنی اولچش سن  
گردیل ایت ترسیت بود اگر سنک کوکلک خدای عز  
 وجل دن جل شانہ بر خوف اولا و زخرد مندی  
 در سیت بود و خرد مندی دن برد رسک اول یعنی  
 اگر عقل حبیبی ایله دینرک ایلیمه سن اولی در به که  
 بی ترس خوری و آشامی اندن که خوف و فکر سزیمه سن  
 و ایچہ سن در صفی بی خرد آن ارامی بیخرد لک صفند  
 آرام و قرار ایلیمه سن خلاصه کلام بودر که خدای عز  
 وجل دن خوف ایدوب طاعت و عبادتک اولق اولی در  
 بو حالت دن که خوف دن بی بهر اولوب حرام دن پرھیز  
 اولمیوب اختلاط و مصاحبتک عوام ایله اوله بیت ده  
 واقع اولان به بیت سابقه مصروف در یاد کن زانکه  
رسد ترک فراز یاد ایله اندن که موت ساکه قریب ایش  
 یعنی وفات ایلیمه سن کار بر تو شود از مرک در آن

ترس خوری  
 و آشامی

تندی

موت

موت سبیدن کار سنک اوزر در از و مشکل اولور  
 کئی از خانه آراسته رخت زین و معور خانه دن رختی  
چکر سن یعنی اندن دور و جدا اولور سن پای بر تخته باری  
 از سر تخت تحت طرفندن آیفک تخته اوزر قور سن  
 یعنی بعد الموت سنی تخته اوزر قور لر و اندن صکره قبر  
 ایشد و در لر ننگه بوکه اشارت اولور از سر تخته  
برندت سوی خاک سر تخته شنی خاک جانینه ایلدر لر  
وز بلندیت بان تیر مفاک و بلندک دن سنی اول تیر  
 مفاک ایلدر لر یعنی سنی ارقه لرندن ایندر روب قبرک  
ایچنه قور لر مفاک چمور معنی سنه در که بوند مراد قبر  
 در بودت از هه شمشیر اجل اجل شمشیر سنی جمیع  
 نسنه دن قطع و جدا ایلر در تیر خاک تو مانی و عمل  
 خاک سن قالور سن و عملک قالور یاد کن انکه زاوانه  
صور یاد ایله انی که صورک اوان سندن شق شود بر  
 بدنت شقه کور سنک بدنک اوزر قبرک شقه  
 سی شق اولور شقه دن مراد بوند قبرک اوستی در  
 اگر چه جا در دن و کرباس دن بر بار معنی سنه در  
هیچ لاله بدر ای زکفن یاد کن عرقه بخوب عریان سن  
 ای غافل تنک عریان لاله کی خوف عرق کو کله کفن  
 دن طشر کلور سن تا بدت شمشه بهر بقرق افتابک  
شمشه و بر توی سنک فرق و سرنک اوزر یلدر  
در عرق کردی از آن شمشه عرق اول شمشه دن  
 عرق اولور سن یاد کن انکه در آن روز کرایه یاد ایله

ترس خوری  
 و آشامی

ترس خوری  
 و آشامی

انکه اول ثقیل و مشکل کوند که مراد در ترقیامت در نامه  
 کدک زچپ و راست بر آن نامه چپ و راست در آن برای  
 در وان اولور نامه آید بیگی از سوی راست نامه  
 برینه صاع طرفند کلور وان دیگر از چپ آید کم و کاست  
 و اول برینه کم و کاست خطا و عصیانله مملو نامه صول طرفند  
 کلور ننگه بر آکی ایت کریمه دن ظاهر در وَأَتَمَّتْ أُوْتِي كِتَابَهُ  
بِمِثْرِهِ فَيَقُولُ هَذَا مِمُّ أَقْرَأُ كِتَابِيَهُ وَأَتَمَّتْ أُوْتِي كِتَابَهُ  
بِمِثَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أَوْتِ كِتَابِيَهُ يَادُّ كُنْ أَنْكَ جَوْه  
مِزَانٍ يَهْتَدُ بِأَدَائِلِهِ انی که چونکه میزان قویه لر پله  
 نیک و بدت عرضه دهند ساکه نیک و بدک کفه سنی عرضه  
 ویره لر یعنی خیر و شر و صواب و خطاکی ساکه اعلام ایلیه لر  
 زان دو پله یکی افزون آید اول آکی کفه دند بری زیاد  
 کلور حال هر پله دیگر کون آید هر کفه بر کونه کلور زیرا  
 یا خیر کفه سی غالب کلور یاد که انکه نئی با بصراط یاد  
 ایله انی که مراد ایضا قورسی یعنی مراد کویسرسند عبور  
 و گذر ایلی سن که دوزخ او زرع تو غمش در یا باندوه  
 روی یا بنشاط مراد او زرع یا غم و عضا ایله می گذرسن  
 یا خود سرور و نشاطله می گذرسن یا گران کشتت سوی  
 جحیم یا بود که ذنوبک ثقلت و کزنی سنی دوزخ جانبند  
 چکر یا سیک بگذری از وی چو نسیم یا بود که اندن  
 یاد نسیم کی سیک و قوری کچرسن یاد کن زانکه غاید  
 ناگاه پیش روی تو بیکبار دوداه یاد ایله اندن که  
 سنک یوزک او کند ناگاه بر او غوردن آکی یول کور یوز

کراتی ثقلت  
 معنی سکه در  
 دوزخ

اولور نامه  
 دوزخ

داه ازان سان که قضا بر تو نوشت انک کی دن بر یول که  
 قضا انی سنک او زرع یاد که یازدی یا بد و زخ بردت یا بهشت  
 اول یول سنی یاد و زخه یا بهشته ایلدن یعنی فریق فی الجنة  
 و فریق فی السعیر حسنه اهل بهشت بهشته اهل دوزخ  
 دوزخه داخل اولور یا ذکن زانکه برده هوشند قوم  
هَبَّتْ نَفْرَهُ وَأَمَّا زَوَالِيَوْمَ يَأْتِيهِ اندن که وَأَمَّا زَوَالِيَوْمَ  
 نك نفر سنک هبیتی قوم دن هوش و عقلی ایلدن بوایت  
 کریمه اشارت در وَأَمَّا زَوَالِيَوْمَ أَتِيَا الْجُرْمُونَ قوم دن  
 مراد مجرمون اولور روش در مَجْرِمَانٍ بَارِقَتْ بَرْدَارِنْد  
مَجْرِمٍ لَوْ تَقَبَّ بُو كُنِي لَوْ كُنْه لَوْ بَعْنِي تَقْبَه كَرَقَارِ اولور  
مَجْرِمَانٍ رَاهِ طَرَبٍ بَرْدَارِنْد مجرم لر سر در و طرب بولنی طوتالور  
 یعنی دوق و سرور له خسته روان اولور صد از بی واقع  
 هائل پیش او کله یوز بونک کی هولناک و خطرناک واقع  
 وارد تو چینی بیخبر و غافل کیش سن بویله بیخبر و غافل  
 عادلوسن باز کویین همه مغرور چیست اشکاره دی که  
 سنک بود کلی مغرور لنگ نه در یعنی بو قدر بسیار غرور  
 سبب نه در وَزَرَهُ أَهْلُ خِرْدٍ دَوْرِي كَاجِيْتِ وَأَصْحَابُ  
عَقْلِكَ يُولَدُونَ أَرَا قَلْبِي نَدْرُ یعنی عقلا دن اعرامک سبب نه در  
 کر غرور تو بکاحت و سرائی اگر سن غرور کی فقر و سرائی بسبب  
 ایسه خوشی منزل و آرایش جانی منزلك لطافت و خوشی لغی  
 ایله ایسه و جای و مکانک زینت و آرایش بسبب ایسه  
 بیخ که آدم ز جنان خور آباد کور که آدم پیغمبر عم انجلیبی حور  
 آباد دن که مراد جنت در که حور له ملودر بیگی و سوسه

اولور نامه  
 دوزخ

چون دور افتاد بود سوسه سیله نیجه دور و جدا  
 دوشدک و در غرور تو بعل است کمال و کرسنک غرورک  
 علم و کمال سببی ایله ایسه یا بکنج زرو سیاری مال  
 یلخود کنج زر و کثرت مال سببی ایله ایسه نیز مصحف بلکنا  
 و زقرآن قالدق و مصحفی آج و قرآن عظیم دن قصه و بلعم و  
 فارون برخوان بلعم و فارونک قصه سنی او فوس خود  
 علم و کمال ده بلعم دفا و کنج و مال الله فارون دن زیاده کل  
 و غرور تو باصلت و نسب و کرسنک غرورک اصل  
 و حسب و نسب سببی ایله ایسه شرف جد و کرم و زری آب  
 جدک شرفی و پدرک کرم و زر لکی سببی ایله ایسه یعنی  
 بنم جدم شریف و پدرم کرم در دیوب کند و که غرور و بر  
 ایسک بیت هنر بنای اگر داری نگوهر کل از خارت  
 و ایراهیم از آذر بشنا افسانه نوع و پسرش نوع پیورک  
 علیه السلام و انک پسرک قصه سنی استماع ایله که چه  
 طوفان عم آمد برش که انک باشنه ناطوفانی کلدی یعنی  
 انک پسر که اسمی کنعان در کافرا ولد و غنی ایچو که پیورک  
 اولی اولی دن بر فایده ایرشمدی کاد من المرفقی  
 حسبجه او هم کافر ایله غرق اولدی اگر چه ساوی الی  
 جبل یغصنی من الماء دیوب طاعنه التما ایلدی لکن آک  
 غرق دن خلاص میسر اولدی بیت جو کنعان داطیبت بهر  
 بود پیورک زادی قدش نیفرود و ربطاعت و ری  
 و تقدیست و کرسنک غرورک طاعت و ترک و تقدیسی  
 سببی ایله ایسه یعنی بسیار طاعت و عبادت که مغرور ایسک

غنیمت امام جعفر  
 ادرمه

طاعت و ری  
 ده یا مصلد  
 ایچویدار  
 مده

مارو

مایه و عبرت تو ابلیست ابلیس سنک عبرتک مایه سید  
 یعنی ابلیس دن عبرت پذیر اول زیرا ابلیس طاعت و عبادت  
 زیاده در لیکن طاعت و عبادت دن آک ذره قدر فایده  
 ایرشمدی **ع** بخورد از عبادت بران بخورد و زبیدار  
 نکو کار است و کرسنک غرورک اولیا و صلحانک دیدار  
 و صاحبی ایله ایسه که نظر گاه و فادار است که انلروفا دار  
 لک نظر گاهی در زیر انلر که خدای عز و جل نلک امر شریفه  
 جان و دل دن اطاعت ایلر ل انلرک توجهی اولیا و صلحایه  
 در و عوام دن اعراض ایدیجی لرد در هر کرار وی بیهبو  
 دنداشت هر که یوزنی طاعت و عبادت و صلاح و تقوی  
 طومدی اول کسبه دیدن روی بی سود نداشت پیورک  
 صلی الله علیه و سلم یوزنی کور مک فایده طومدی پائی هت  
 بکش از دام غرور چونکه غرورک ضرری سکا معلوم  
 اولدی پس دام مشابه سنه اولان غرور دن هت ایغنی  
 چک یعنی اندن اعراض ایله می غفلت مغرور از حاکم غرور  
 غرور جامندن غفلت شرابی نوش ایله یعنی غروری  
 ترک ایله نیست کاری ز خدا ترسی به خدا ترسی لک دن  
 ایو بر کار یوق در زیر ایچونکه بر کسه خدای عز و جل  
 دن خوف ایچی اول اول کسه جمیع نامشروع دن اجتناب  
 ایووب جان و دل دن صدق و خلوص ایله طاعت و عبادت  
 مشغول اولور جهدن داد خدا ترسی ده پس جهدن  
 وسی ایله خدا ترسی لک داد و حقنی و بر یعنی حق سبحا  
 و تعالی حضرتند و جل شاننه زیاده خوف ایدیجی اول

مراد کایک



يا ايها الذين امنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا  
وانتم مسلمون هر که در کشتی و این ترس نشت هر که  
بوحوف کستی سندن او نوردی ترس کس کشتی او را  
نشکست کس نك خوف انك کشتی سنی صدمی یعنی هر که  
خدای عزوجل در کما نیستی خوف ایلدی اول کسه هرگز بر کسه  
خوف ایلدی زیرا که نسبت موجود هان حق سبحانه و تعالی  
حضرتی در عزم نواله پس مکدن خوف ایلمونیت نکونام ترا  
کس نکند آسیره بتر از خدا و متوسل از امیر حکایت آن حاجی  
غریب بان چینی مهیب اول غریب حاجی نك حکایتی در اول  
مهیب چینی ایله حاجی در مراد ابوتراب خشبی حضرتی قدسی  
سره الخزین مهیب هیتلو معنی بسته در ره روی روی بشه ای  
گرده بر سالک تنخالک روی و توجه ایلدی بهر چه بادیه بیای  
گرده در اونری بادیه پمالق ایلدی یعنی توکل طریقتی  
سالک اولوب در اونری یا لکوز مک جانبه روان اولدی  
راحله پای بیابان بیای انک راحله سی بیای ایطی ایچی  
پای ایلدی یعنی راحله اوزره سوار اولدی راحله دن مراد  
سفری شعر در که حاجی لر انک اوزرگنه بنر و مطلقا یوله  
کدن لر بنر لر قافله دیو و در جان فرسای قافله جان  
آشدر چی و جامه خوف و الم و بر چی دیو و بر چی ایلدی  
یعنی قافله یوق ایلدی تف نشان جگرش موع سراب انک  
جگر نك حرارتی دفع و تسکین ایچی سرابک موجی ایلدی  
یعنی اول بیابانلره آب دن اثر یوق ایلدی سراب بیابانلره  
آب کبی کور نمانسه در کرد شوی قدمش چشم پرایه

چند سطلن  
در دهن

بادیه بیابان  
معنی سندن  
در دهن

انک قدمک غبار فی یوجی اشک و آبله ملو و بر جشی ایچی  
یعنی اول بیابانلره آب دن نشان یوق ایلدی جزء صا کس  
نکرفته دستش عصادن غیر انک الی کسه طوقماش یعنی  
الذنه هان بر عصاسی و ار ایلدی غیر مغلیب کس یا استیش مغلیب  
دن غیر انک یا بستی بر کسه یوق یعنی یا غنده جان مغلیب  
وار ایلدی و یا ننده که معین و یا بر کسه یوق ایلدی روزی  
از دور یکی شخص غریب شد بدیدار بدیدار مهیب بر کون  
اراق دن بر عجیب شخص مهیب دیدار و شکله ظاهر اولدی  
گفت تو آدمی یا پری اول کسه که ددی سن آدمی می سن  
یا خود پری می سن که عجیب بر سر غار تگری که عجیب غار  
ایچی لک هوسی اوزره سن غارت کرک دن مراد نایدی  
بو بیت دن ظاهر در کوه ایچی از من بر دی بندن  
ایچی لک کوه فی التدک یعنی سنی کور مکله بندن ایچی  
لک کتدی بگف خایفیم بر پری بی خایف لک کفنه  
تسلیم ایلدک یعنی سندن با که زیاده خوف حاصل اولدی  
گفت بی آدمی بی پریم اول چی که جواب و بروب ددی  
نه آدمی ایچی نه پری ایچی لیک چون آدمیان کوهی نم لکن آدمی  
لر کبی کوهی ایچی یعنی جتی ایچی تو که مؤمن و احدی را بی  
اول چی اول کسبه خطاب ایدوب ددی سن کس خدای تعالی  
حضرتی عز اسمه بر بلجی مؤمن میسن بانه در شرک فرس  
می را بی یا خود مؤمن دکل سن شرک ده فرس سورجی میسن  
یعنی شرک میسن بوهم معنی در یا خود مؤمن دکل سن  
شرک ده فرس سورس گفت من سوی یکی رود آدم

منظومه نیست  
یا نیست خوب  
واقع اولند

ادبی و پرشده  
همه خطاب  
ایچند

اول كسه اول جته جواب و پروب ددی بن یوزمی بر جانیه طوایم  
یعنی خدا برد در دم و زد و کویان جهان بیزارم و جهانك  
اکی دیجی لرندن بیزارم یعنی بن انلردن دکلم بوهم معنی در  
اول کسه جواب و پروب ددی بن برلك جانیه یوز طوایم  
یعنی خدای عزوجل نك احدیتته اقرار ایلم گفت کردانکه  
خدای تو یکی ست اول جته اگر ایتدی اگر اندون که سنك خدایك  
برایسه در دلت از یکی او نه شکست سنك کوکلده اگر انك  
بر لکنده سنك یوغسه شرم بادت که جز از روی تری ساکه شرم  
اولسونه که اندون غیرکی دن قور قوس بای بگذاشته از بی تری  
بای قوش سن پی دن قور قوس حال بو که بی پایک اثر و پامالی  
در و پایه نسبت هیچ و معدوم در پس خدای عزوجل نك  
غیرکی سندن خوف ایلك بایک پسندن خوف ایلك کبی در  
حال بو که جمیع احوال و حالات و قدرت و قوت حق تعالی حضرت  
در و جمیع ممکنات بایک پیی مثابه سندن در پی بوند این  
معنی سته اید و کما پای دن روشن در پای این معنی سته  
در بی تری باء عربیک کسر پله که قور قوش لوق معنی سته در  
بویت ده مکی دکلاں اگر چه بسیار نی ادراک کسه بومعنی  
ذاهب اولوب لطیف معنی دن غافل لرد در چون خدا دان  
ز خدا ترسد و بس چونکه خدای تعالی حضرتنی بایلی انجوت  
خدای تعالی حضرتندن خوف ایلیه ترسد از روی همه چیز و همه  
کس جمیع سته و جمیع کسه اندون خوف ایلم لیک ترسد چو  
ترسد ز خدای همه وقت از همه کس در همه جای لکن  
چونکه خدای عزوجل دن خوف ایلیه جمیع محلده جمیع وقت ده

باید از خدای  
در کلمه

جمیع کسه دن خوف ایلم ترسکاری ز خدا عاقلی است خدای  
عزوجل دن خوف ایلیه الله عاقل لك در زیر ابو خوف ساد  
داریم در لیک از غیر خدا عاقلی است لکن خدای عزوجل  
نك غیرکی سندن خوف ایلیه لك غافل لرد در زیر ابو خوف  
احدیت سرتك وصولنه مانع قوی در یعنی هر کس که بوحالت  
دن بی بصر در که شرک خفی دن خله ص میسر اولوب محال در  
سكجات در اعصام النجا از موطن خوف بامع رجا بوسلجا  
خوف موطنندن رجا ما منته اعتصام والتجا ایلك بیاننده در  
این تن ما ز توجون موی از بیم ای خدا بوزم تنم سندن  
خوف جهندن موی کبی در فرق و از از تو دل ما بد و نیم  
بزم کوکلن فرقه کبی کی پاره در تیغ هت همه را در خوف غرق  
دار اینك اثر تیغ بزت ای خدا سنك بیم و خوفك تیغی  
جمعی قان ایچنده غرق طوتار فرقه ده اشته تیغك اثری  
رو بهایم ز خاری ریخه برخاردن ریخیده و متالم اولمش  
دکولوز یعنی وخلق الانسان متعینا حسبه بز زیاد  
ضعیف لوز و صبر و طاقت دن بی بهم این و ای اگر شیر  
زند سر پیخه و ای آرسلاون اگر بنه سر پیخه اوره یعنی اگر  
سنك قهر و مکر که رفتار اولوز حالز غایت خراب اولوز  
گرچه از حیلله و مکریم دلیر اگر چه حیلله مکر جهندن دلیر  
وقوی اینز حیلهارا شکند حمله و شیر لکن شیرك حمله سی  
حیلله لری صر یعنی حیلله لر لغو و منعم اولوز مراد مکر  
المهینك دفعنه رای و تدبیر کی نفی اولد و غنی بیان در  
تا ز تو حکم ربانی ترسد ای خدا مادام که سندن بزم بر ما

باید از خدای  
در کلمه

باید از خدای  
در کلمه

حکمی ابرشیه تن امید بجائی نرسد امید تنی بر جانه ابرش  
 یعنی امیدك حصول میس اولمان بنده جایی که در افزایش  
 است بنده جایی که سنك افزایش و نشو و نما کند در نشک  
 چشم بر بخشش و بخشایش است آنک چشمی سنك بخشش و بخش  
 در یعنی سندن بخشش و بخشایش امید نور بخشش و زرق  
 بخشای برو که بر احسان و ترحم ایله گو بخشای تو وای برو  
 اگر سن که ترحم ایلیه سن وای که زیر سن ارحم الراحمین سن  
 سنکه ترحم ایلیه سن که بر کسه ترحم ایلمز از جحیم سخطن این  
 داز انی سخط و غضبک دوزخندن ایمن طوت در نعیم  
 گرمش ساکنی داز انی گرمک نعیمند ساکنی طوت یعنی انی  
 سخط و غضبک دوزخ دوراید و ب لطف و کرما که قربی ایله  
 چشم جانش بر حث روشن کن آنک روحک جشمی جمال  
 شریفکله روشن ایله کلینی دهر بر و کلش کن دهر و زمانه  
 کلخانی که کلش ایله تا که جمیع ذراته سنك جمال شریفی  
 مشاهده ایدوب اسوده حال اوله بصیفت اهل صفایش برسان  
 صفت و خوی ده انی اهل صفایه ابرشدر یعنی انی  
 انلک صفتی ایله متصف ایله بقدمگاه رجایش برسان  
 انی رجاسنک قدمگاه و محلنه ابرشدر یعنی رجاسنی  
 حاصل ایله عقیدشانزد هم در رجای او و التبی عقید رجالت  
 بیانند در که برواج وصال زیستت و بلواج جمال نکر سن  
 که ارباب حقیقت قنده رجاء وصال حق و ایمیل دیرلک  
 در و جمال حقلک بر توانه نظر ایلمک در ای زین  
 با رتوانوه شده ای بسیار نسنه دوز سنك یوکل انوه

بومساق  
 ارجافرد

بار بوند  
 یوکل معنی  
 در سنه

و بسیار اولش یعنی بسیار مورد نیویه به مقتید اولش  
 سببیه بسیار الامه گرفتار اولد و غلذنه دل تو نقطه و اندوه  
 سنك کوکلک غم و اندوهک نقطه سی اولش در یعنی اندوهک  
 ایچنده نقطه اولدوغی کبی سنك کوکلک هم اندوهک  
 محل و مرکز اولوب غم و غصه در یا سینه غرق در خط  
 ایام تو در صلح نبرد سنك عمر و ایامک خطی صلح و جنگ  
 منتهی گشته باین نقطه دورد بودرد نقطه سیله منتهی  
 اولش در یعنی ساکه غصه و غم غم غم غیر بر نسنه حاصل اوله  
 مشدر نه برین نقطه درین دایره پای چونکه سنك حالک  
 بویله در پس بودایره ده بو نقطه اوزره ایق قو یعنی امور  
 دنیویه دن فراغت ایدوب غم و غصه دن خلاص اول  
 کرد این نقطه چو پرکار برای بو نقطه نک اطرافه بر کار کبی  
 دور ایله یعنی پرکار نقطه نک اطرافه دور ایله و کبی  
 سن هم غم و غصه دن دور اول بو که از غیب نویدی برسند  
 اوله که غیب دن بر بشارت ابرشده زین چمن بوی امید  
 برسند بو چندن بر امید رایحه سی ابرشده نوید بوند  
 بشارت معنی سنه اولوب روشن در این چمن دن مراد  
 عالم غیب در هست در ساحت این بر شده کاه بو عالی قمرک  
 حوی سنه عرصه در و صنه و امید فزانه امید در و صنه سنك  
 عرصه و میدانی واسع در پس یاسا قیاحت محض در کاه که قصر  
 معنی سنه در بوند مراد فلک در کار بر خویش چنین تنك  
 مکی چونکه حال بویله در پس کندک اوزره کار بو بخلیبی  
 تنك طوقه یعنی نو مید اوله وزدم ناخوشی اهنک مکی

شک

ای حافله  
 ای مصفا

در  
 بر شک عالی  
 نفی

وناخوشی تو نرسیدن آهنگ طوتمه یعنی ناخوشی لغی ترک ایله  
 مراد کثرت ذنوبك سببی ایله کندوکی امید دایم سندن طشم  
 کورمه دیمک در گری بود خاطر تو جرم اندیش اگر سنک خاطر کی  
 جرم و کناه فکر ایدیمی اوله عفو این بود از جرم نویسی  
 خدای عزوجل نک مهوری سنک جرم و کناه کدر زیاده در خصو  
 که اوله عفار الذنوب کرم و لطفند بیور مش در قل یا  
 عِبَادِي الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ  
 اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذَّنُوْبَ جَمِيْعًا اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ  
 نامه ات زکته بر رفت سنک نامه و تانک اگر چه کناه دن  
 پردقم در نامه شوی تو سحاب کرم لکن اکرم الاکرمینک کرمی  
 سحابی سنک نامکی بویچی در یعنی جمعی کناهلرکی عفو ایدیمی  
 در گریچه کوهیت کناه تو عظیم اگر چه سنک کناهلک عظیم  
 طالع در یعنی حد دن بیرون در گاهش کوه دهد حلیم حلیم  
 لکن حلیمک حلیم طاعه گاهش و بر یعنی طالع کی کناهی عفو  
 و عوایلر چو شود موج ز نان قلزم جود چونکه خدای عز  
 وجل نک جود و کرمی قلزمی موج اوریچی اوله در کیف موج  
 شیی رایچه وجود موجک گفتند بر خصک نه وجودی اولور  
 یعنی دریانک موجند بر خار و خش معدوم مثابه سنک  
 اولدوغی کی جمع عصانک ذنوبی خدای عزوجل نک عز  
 اسمه جود و عفو در یاسنک بر خص مثابه سنک در  
 هیچ بودی و کم از هیچ بسی اول هیچ ایدوکی و هیچ دن بسیار  
 کم ایدک ساخت فضل ازل از هیچ کی فضل هیچ دن سنی بر  
 کسه ایله یعنی محله که ترکیب معنی سنه التفات اولمان

خشی ده یا  
 وحدت  
 ایچوند  
 من

جهل و غلامزدن دکلد بلکه معنی روشن اولسون ایچون  
 در ساخت دوزدی معنی سنه در از عدم صورت هستی  
 دادت فضل ازل عدم دن ساکه وجود صورتی و بر دی  
 یعنی خدای عزوجل سنی وجود ایله ساخت از قید فنا از اد  
 عدم فنا قیدندن سنی از اد ایله کدر انید بر اطوار کمال  
 سنی کمال طور لری اوزرم کچوردی یعنی سنی لطیف احوال کچوردی  
 ابر شدردی برور انید بانوار جمال سنی جمال نوری ایله  
 بسالی در دلت تخم خدا دانی گاشت سنک قبلکه خدا دان  
 لقی تخمنی آلدی یعنی سنی اهل ایمان زره سندن ایله کی  
 بیت زبانه رایچه سینی که اقرار داد زبانه دایبیبی ناکه گفتار  
 دولت معرفت از دانی داشت معرفت دولتی ساکه از دانی  
 دلاویح طوتمدی یافت تاج شرف سجد سرت سنک سرت انک  
 احسانی ایله سجد شرفنک تاجنی بولدی یعنی سرکه سجد شرفی  
 میسر اولدی بیت شرف نفسی بچودست و کرامت سجوده هر که  
 این مرد و نداد عدمش به ز وجود زیور کوه خدمت کرم  
 سنک کرم خدمت کوهرفی بولدی بولطیف حالات خود  
 خدای عزوجل نک احسانی ایله وجود بولمش در سنک جد  
 و جهد کله ظهور بولما مشدر شوی سر اور دو دست از  
 عدم در وجود در پی جود بیخاد و در وی سجوده و گرنه  
 کی از دست جود آمدی بمالست گزسه سجود آمدی بی توکل  
 بکلیدی طلبی بر طلب مفتاحه توکل سنی یعنی طلب سز  
 بی تقید بکند سینی بر سبب کندنه تقید سنی یعنی سبب سز  
 بر تو ابواب مطالب بکشاد ساکه مطلوب لری قبول لری آچدی

هر کسی در وجود سنی  
 هستی در سنی

کلید مفتاح  
 در سنی

صید مقصود بدست تو نهاد مقصود صیدنی سنک دستک  
 قودی مراد سنک مطلوب و مقصود کی حاصل ایلدی دیکلر  
 بهین کونه قوی دات امیدینه هم بواسطه امید کی قوی طوت  
 که جو افنی بجهان جاوید که چون باقی جهان دوشه سر یعنی  
 چونکه بوفانی عالم دن رحلت ایلیه سن بی سب ساخته کردد  
 کارت سب و عمل سنک کارک دوزلمش و حالک لطیف اوله  
 بی درم سود کند بازاریت سنک بازارک درم سز سود وفایه  
 ایلیه یعنی عملده بی بهر ایلر مرحوم و مغفور اولوب بی  
 حساب جته داخل اولاسن برورد برده شب نومیدی  
 نومید لک شی برده بی برته یعنی نومید لک دفع اوله  
 صبح امید کند خورشیدی امید صبحی خورشید لک ایلیه یعنی  
 امید میسر اولایت آفتابی طوغه دولت کشتی بر کونا اوله  
 حق تعالی قولنی قهرله دایم فریز ای بسا تشنه لب خشک دهان  
 ای حرارت و عطش سیندن دهانی قوری جوق صوسر  
 بر لب از تشنگی افتاده زبان صوسر لوق دن زبانی لبی  
 اوزره دوشمش مانده صبرت زده در صحرای بر صحرایه زیاد  
 المنده متحیر قالمش جرقه طوی و زمینی پهنای اول صحرانک  
 طولی فلک کبی و عرضی ارض کبی بومر اعک معنی سی بوجاله  
 شرح اولندی معنی روشن اولسو چون خاک تقسیده هوا  
 اتش یات اول صحرانک حاکی قزمش هوای اتش یا غدر چی  
 معنی زیاده بر حرارت تابشی اتش زده در هر خس و خار  
 انک ناب و شعله سی هر خس و خار اتش اورمش نه در و نیمه  
 بجز جرقه برین عالی فلک ده غیر آنکه ندچاره واردر

افنی فصل  
 مقارن  
 بخاطر  
 در

خاک مضاف  
 دکلر  
 نه

نه در و سایه بجز زیر زمین نه انده زیر زمین ده غیر  
 سایه واردر زیر زمین برک الی معنی سنده در سوسمار  
 از تن آن در تب و تاب اول صحرانک حار تندن سوسمار تب  
 و تاب ده همچو ماهی که قند دور از آب ماهی کبی که آب ده  
 دور دوشه یعنی اب ده جدا اولان بالوق حرکت واضطران  
 اولدوغی کبی اول صحرایه اولان سوسمار حرکت واضطران  
 ایدی سوسمار کلر دید کلری در ناکهان تیر سجای ز افق  
 ناکهان تیر وای بسیار بر سحاب افق ده پینی خورشید  
 فلک کشته تنق فلک اقبابک اوکنه پرده و حجاب اولمش برین  
 تشنه شود باران ریز صوسرک بانی اوزره باران دو کیچی  
 اولور گردد از بادیه طوفان انگیز اول بادیه ده طوفان  
 ظاهر ایدی اولور یعنی باران سبیل اول صحرایه بسیار آب  
 جمع اولور رشحه ابر کند سیر ابش سحابک رشحه وای  
 اول تشنه لبی سیر اب ایلای سایه ان برد از تنه تابش  
 اول سحابک سایه سی اول تشنه نک جمندن تاب و حرارتی  
 ایلدر مولانا جامی رحمة الله علیه بانی دفع ایچوره بر تشنه اخر  
 شروع ایلدی وی بساکم شده ره در شب تار وای لیل  
 مظلم ده بسیار یولی کم و ناپیدا اولمش کسه غرقه در سیل  
 ز باران بهار بغور تندن حاصل اولمش سیل ده غرقه  
 قالمش تراکم شده بروی ظلمات انک اوزر زنده ظلمات مترکم  
 وجه اولمش منقطع کشته سبهای نجات نجات و خلاص  
 سب لری منقطع اولمش دام و د ذکرده برود ندان سباع انک  
 اوزره دیشلرینی نیز ایلش یعنی سباع انک هلاک کنه قصد ایلش

افق کونک  
 افق کونک

افق کونک  
 افق کونک

ازد هابسته بروراه گزین ازدها انك اوزره فحق  
بولنی بملش یعنی انك بر جاننده بر اوز در حاضر اولش  
بارکی جسته و بار افکنده بارکی صبرش و اوزرنده اول  
یوکی بر اوزره بر اقمش دل ز امید خلاصی کنده خلاصی له  
امید ندن کوکلنی قوبرش تا کهان ابر ز هم بکشاید نا کهان  
ابری برندن ابلور یعنی اول سحاب بر آکنده و ناپیدا اولور  
ده شود ظاهر و در هر حاضر نا کهان یوکی ظاهر و دلیلی ظاهر  
اولور داه رو خرم و روشن خاطر اول یوله کدجی محرم و  
روشن خاطر اولور آنکه این گونه گرم آید از اول الله  
که اندن بو گونه گرم کلور نا امیدیت کجا شاید از اول اندن  
نومید لو سکا قندن لایق اولور بیت نا امید ی بر آری باب طریقت  
گرفت کرد ری بسته شدای دل دیکری بکشاید روز و شب  
برد را امید نشیمی چونکه خدای عزوجل نك عز اسمه لطف و  
کرمی بی پایان در پس روز و شب امید قوسی اوزره  
اولور یعنی امید وار اول طالب دولت جاوید شیش  
جاودانی دولت طالب اولور تا بنام نوزند فال قره تا که  
سنگ نامکه فرغ و فرغ فالنی اور فرغه و من فرغ الباب و لوج  
من فرغ الباب و لوج فرغه سی بو که اشارت در من فرغ الباب و لوج  
شول کسه که بر قیوتی قغه و لوج و جهد ایلیه اول خانیه داخل  
اولغه داخل اولور خصوصاً جناب احدیتک بابنی دق ایلیه  
که اکرم الاکرمین درج و من دق باب اکرم انتخ لوج فعل ماضی  
مفرد مذکر غایب در مد کبی و لوج فعل ماضی مفرد مذکر غایب در  
بیت طلبکار باید صبور و عمو که نشینده ام کیمیاگر ملول

کتاب  
تفسیر  
قرآن

فضل او گامه در شب و فراز خدای عزوجل نك که احسانی  
که شب و فراز ده یعنی زمین و آسمانده آشنا بر و رو بیگانه  
نواز شنای مزیه ایدجی و بیگانه رعایت و احسان ایدجی  
کلمه در یعنی خدای عزوجل نك جل شانده فضل و احسانی تلم  
عموم اوزره در چونکه بیگانه شود همچنان چونکه اجنبی قریب  
و همچنان اوله یعنی چونکه اجنبی دن انك فضل و احسانی بی  
دریغ در آشنا را نکند بیگانه شنای اجنبی یعنی محروم ایلین  
هر که ده یزد بکم خانه کیش هر که انك همچنان لکنه بول  
التدی یعنی انك مقبول و مقرب اولدی نسرده نمت بیگانه  
کیش که اجنبی نك ترمی لایق اولماز یعنی که اجنبی دیمک  
معقول دکل در حکایت عتاب کردی حق سبحانه و تعالی حضرت  
خلیل راعلیه السلام حق سبحانه و تعالی حضرتک عم نواله حضرت  
ابراهیمه علیه السلام عتاب ایلد و نك حکایتی در  
در سیدین آتش پرست بدولت اسلام و اول عتاب سبیل  
بر آتش پرستک اسلام دولتته ایر شمی در پیری از راه  
خدا بیگانه هدایت و اسلام طریقتدن اجنبی و دور پیر  
چشم بردود ز آتش خانه آتش خانه دن چهره سی بردود  
یعنی اول پیر آتش پرست ایدی کرد از معبد خود عزیمت  
اول پیر کند و نك معبد ندن رحیل قصدن ایلدی یعنی  
آتش خانه دن یعقوب بر سمت روان اولدی میخانه شد  
بسی جوان خلیل حضرت ابراهیم علیه السلام سر خوانته هما  
اولدی یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام اول پیری خواننده  
دعوت ایلدی چون خلیل ان خلکش در دین دید ابراهیم پیر

کتاب  
تفسیر  
قرآن

چونکه انك دینده اول خلیلی کوردی یعنی چونکه اول پیونک  
 اتش پرست اید و کی که معلوم اولدی بر سر خوان خودش  
 نینداید انی کندونک سر خوانی اوزره قبول ایلدی کفت  
 باواهب روزی بکوف پس حضرت ابراهیم علیه السلام اول  
 پیر دیدی یار زرق و بر جی به اقرار و اعتقاد ایله یعنی  
 اتش پرست لکن فراغت ایدوب مؤمن اول یا از نی مائده  
 بر خیز و بکوف یا بومائده دن قالو کت پیر برخواست که ای  
 نیک نهاد اول پیر چونکه حضرت ابراهیم دن علیه السلام بوسوز  
 اشتدی اول مائده دن قالقدی و ددی که ای نیک نهاد  
 دبی خود را بشکم نتوان داد کند و دینی شکمه و پرمک عمی  
 و لایق دکل در یعنی اکل و شرب دن اوتری دینی ترک ایلدک  
 مروت دکل در پس هر کسی که طاعت و عبادت دن اعراض ایدوب  
 تن پرور لکه و شهوت لکه پرست لکه مشغول و مقید اوله اول  
 کسه اریاب حقیقت قتنه دینی شکمه و پریش اولور  
 بالبی خشک و دهانی ناخورد اول پیر خشک بر لبلاه و ناخورد  
 برد هانلاه یعنی بریشانی خاطر و اکل و شرب سز روی از آن  
 مرحله در راه آورد اول مرحله دن روان اولدی امدان  
 عالم بالانجلیل و حی کای در همه اخلاق جمیل عالم بالادون  
 یعنی خدای عزوجل دن حضرت ابراهیم علیه السلام و حی کله  
 و ددی که ای جمیع اخلاق ده خوب و جمیل یعنی حضرت جبریل  
 علیه السلام امر الهی ایله کلوب ددی که چه ایچ پیر نه بر دین تو  
 بود بو پیر اگر چه سنک دینک اوزره دکل ایدی یعنی اتش  
 پرست ایدی منمش از طعمه نه ایچ تو بود لکن انی طعام دن

بکوف ابراهیم

داد بونه  
 دارن می  
 درسته

منع ایلدک سنک عادتک دکل ایدی یعنی بوجالت سکالای  
 دکل در عمر او بیشتر از هفتادست انک عمری یتش دن  
 زیاده رک در که در آن معبد کفر ابادت که اول کفر له  
 اباد و معبود اولش معبد ده در یعنی یتش میل دن  
 زیاده در که بواتش پرست روز لیس و انکر فتم روز  
 بر کون انک رزقنی اندن در یغ طوقا دم که نذاری  
 دیک دین اندوریک واکه دمیدم که دین کس ایدجی بر  
 دل طوماز سن یعنی مؤمن دکل سن **شوی** سروش آمد  
 از کرد کار خلیل بهیبت ملامت گنان کای خلیل منشی  
 داده صد سال روزی و جان تراغزت آمد از ویک زما  
 چه شود گرتوهم از سفره و خویش نه اولور اگر سن هم کند  
 سفره و خواندن دهیش یک دو سه لقمه کم و پیشی  
 قلیل و کثیر بر اکی لقمه و بر سن از عقب داد خلیل اوازش  
 حضرت ابراهیم علیه السلام حضرت جبریل دن علیه السلام  
 چونکه یوسوز لر ایشدی فی الحال یرندن قالقدی  
 عقبتدن اول پیر اواز و پردی یعنی چاغردی کشت  
 بر خوانی گرم دمسازش پیر کلوب گرم خوانی اوزره  
 که قریب و دمساز اولدی مراد اول طعامی بله یدیلرک  
 در پیر رسید که ای لجه وجود پیر چونکه بوجالی کوردی  
 پیر حضرت ابراهیم علیه السلام سوال ایلدی و ددی که ای  
 جود و گرم در یاسی از بی منوع عطا بر چه بود منع و ردد  
 صکه عطا و التفات نندن اوتری اولدی یعنی بوجالته  
 سب نه در کفت یا پیر خطای که رسید حضرت ابراهیم

که دینی کس ایدجی لک  
 دل طوماز سن  
 بوم و چه  
 اید

اون ۱۹  
 غیر  
 دمعاق  
 مکرورد

اول خطابی که خدای عزوجل دن وان جگر سوز عتابی که  
 رسید و اول جگر یا قبی عتابی که حضرت ابراهیم علیه السلام  
 حق سبحانه و تعالی حضرتدن ایرشندی پیرگفت آنکه کند  
 گاه خطاب اشنا را بی بیکانه عتاب حضرت ابراهیم دن عم  
 چون که پیر بوسوز لری آشتدی ددی اول الله که خطاب  
 وقتکه اجنبی ایچونه اشنایه عتاب ایلور راه بیکانگیش  
 چون سپرم انک اجنبی لکی بولنه نیجه کله ایم ز اشناستی  
 چار بخورم انک اشنا لغندن نیچونه منتفع اولیم یعنی انک  
 وحدانیتنه نه سب دن اعتراف ایلیم دودر آن قبلاه  
 احسان آورد پس اول پیر اول احسان قبله سنه توجه ایله  
 دست بگرفتشی و ایمان آورد فی الحال حضرت ابراهیمک  
 النی طوتدی و ایمان کتوردی لاجرم جاودانی دولت و سعادت  
 وصول بولدی بوئکه قبله احسان دن مراد ابراهیم پیغمبر  
 حضرت علیه السلام **سَلَامَاتٌ دَرُكْفٍ تَضَعُ كُشَادَنَ وَقَدَمَ رَجَا**  
**دَر مِدَانِ تَوَكَّلْ نَهَادَن** بومناجات تضرع و نیاز گفتنی آهق  
 درجا قدمی توکل میدانند قومق بیاننده در ایعت  
 دولت جاوید همه ای خدا سنک در دوغمک جمعی سنک  
 ابدی دولتی در قریب توغایت امید همه سنک قریب  
 جمعی سنک امیدنک غایتی در ز سیرا قریب حق هر آرز بار  
 جنت دن اولی در بیعت خاطر نومیدان خوش سنک  
 در دوغمکله نومید لک خاطر خوش و سرور در  
 در دست جنت جاوید آن خوش و سنک رخک سبید  
 ابدی بخت خوش و لطیف در ز سیرا جنتک زیب و زینت

چون پیغمبر  
 در دست

و لطافتی جیما سنک جا لکک اثری در اگر اول اثری اندن  
 دفع ایلیه سن جنت د و خندن زینت و قبیح رک اولور  
 و خدای عزوجل تک دیدار شریفی اولسه بهشت و  
 حور و غلمان دن خط اول نماز **مَسْتَلَاهِی مَن وَمَا بَعِیْم**  
**هَنُوزَ** ای خدا هنوز من و مایه مستلاه این یعنی وجود  
 و کبر و انانیت دن خلاص اولما مشرمانه در خوف و  
**رَجَائِیْم هَنُوزَ** هنوز خوف و رجاءه قالمشون جوت  
 بجایی خوف اندر رسیدیم جو تک کند و وجود مزایله  
 بنده اینه بسوی فضل تو چونه پیوندیم سنک فضل  
 و احسانک جانبینه نیجه وصول بولوزر بین گرفتاری  
 در سوای ما بزم گرفتار لغزه و رسوای لغزم نظر ایله  
 برهان مارا از مایه ما بزی بزوم مال لغز دن خلاص  
 ایله تا که من و ما قید ندن خلاص میشم اوله بوکه سویت  
 دور و بی یاییم اولاکه سنک جانیکه بر بول و برست بو  
 لاوز و ز کستان تو بویی یاییم و سنک کستانانک  
 بر رایجه بولاوز یعنی مشاهده جمالک دن بهره ور  
 اولاوز بجایی از جان و جهان بگشت جای جان و جهان دن  
 فارغ و منقطع اولمش در تار امید بلطفست امید تارنی  
 سنک کرم و لطفک باغلمشی در یعنی جمیع سنه دن فراغت  
 ادوب سگموجه اولمش در تار تک معنی سنه در دار سویت  
 انانیت تار تویی اول تار دن آنک پیوند و اتصالی تویی  
 و محکم طوت کن بدل کهنه کیش را بنوی آنک کهنه  
 لکی لکی لکه تبدیل ایله چوئد شود عقد امیدش محکم

در امر خاص  
 در کمال  
 یعنی آنک جیما نیتنی  
 روحانیتنه تبدیل  
 ایله



چونکه انك اميدي عقدي محكم و قوی اوله عقده و شك  
زدیش کردد کم شك عقده سی انك کوکلندن کم و مندا  
اولا کم بونده و بونک کمی محل لرده نیت معنی سنه در  
استقال حبیلله ساز از سیر یغی اگاهش اتی یقینک  
سرو حقیقتدن اگاه و خبردار ایله ده مبد ان توکل  
گاهش توکل مید اننه که یول ویر عقده هفدهم در توکل  
اون یدنجی عقد توکل بیاننده در که اعتماد است بر  
کنیل ارزاق که ارباب حقیقت فتند توکل رزق کار  
کنیلنه اعتماد در کنیل ارزاق دن مراد خدای عزوجل در  
جل شانہ و تقویض امر بتدبیر و کیل علی الاطلاق  
وامر و ارادگی تقویض در وکیل علی الاطلاقک تدبیر  
و اختیارنه وکیل علی الاطلاق دن مراد حضرت حق در  
عزاسه عمت الآوه و تقدست آسماوه انک احسان و نعت  
لری عام اولدی و انک اسمای مقدس و عالی اولدی  
ای در اسباب جهان پای تویند ای کسه که سنک ایانک  
جهانک اسبابنه بخلنشد مانند از راه بدین سلسله  
چند بوسلسله سیبله بولان قالمق و سبب دن دور  
اولق نیچ یه دک بگیل از پای خود این سلسله را بی  
سلسله کند و آیا غلدن رفعا ایله یعنی اسبابدن فراغت  
ایله باشد از پی برسی قافله را اوله که قافله نک اردند  
قافله یه ایریشه سن قافله دن مراد اعراض ایدوب  
سبب الاسبابه وصول بولان کسه لرد در سلسله کدرنجیر  
معنی سنه در مراد اسباب در که جمع سبب در قافله

عقل و فطرت  
میر میانی در

بدین ده باب  
بجوند

نی بمسبب برده قافله سببه وصول بولش تو در اسباب  
قدم افشوده سن اسباب ده ثابت قدم اولش سن لاجرم  
سبب دن دور قالمش سن عنکبوت اردند از طبع دنی  
تار اسباب بهم چند تنی اگر عنکبوت دکل ایگه دنی طبعلا  
اسبابی تار ورشته سنی نیچه یه دک بری برینه اور سن  
یعنی نسبب دن اسباب دن فراغت ایدوب سببه توجه  
اولا سن عنکبوت اور میجک جمع عناکب در برده روی  
مسبب سبب سبب سبب روی و مشاهده سنه برده  
و حجاب در عشق با پرده ز دانا عجب برده یه عشق و محبت  
ایلیک دانادن عجب در زبیر عشق و محبت برده ده اولان  
کرک در دار خرمات سبب و زبیدن سببه چالشق  
دار خرماد یعنی خرما اغاجی کمی در بر سبب و زبیدی  
خود لوز زبیدن کندونک سبب و زبیدی اوز زب  
در ترک در یعنی سببه چالشق لغه سعی و اهتمام ایلیک  
در خلاصه و کلام بود که سبب معنی ده خرما اغاجنک  
اوز زبینه چغوب اندن خرما دیر مکه و اهتمام ایلیک در  
بوجالت خود زیاده خطرناک در زبیر خرما اغاجی زیاده  
بلند در و اندن دوش بهر حال هلاک اولور تا نیفتی  
ز سر در فرود تا خرما اغاجنک باشندن اشغه دوشمه  
سن پیشه کن گاهی مرود امرود اغاجی دینک کاهل  
لکنی کندو که پیشه و عادت ایله مراد بود که اسباب دن  
فراغت ایلوب توکل ده ثابت قدم اول تاکا اسباب سیبله  
سبب الاسباب دن دور و جدا اولیه سن دار بوندن خست

لوه امرود  
میر میانی در

صفت معنی سنه در بوکه چینی نیر بهبودی بی تقاضای  
کلوغ امرودی اولاکه بر سعادت روحانی میوه سنی دیره سن  
کلوخک تقاضا سنز بر امرود دیره سن یعنی توکل سبب  
سبب سن میوه به وصول بولاس کلوغ کسک معنی سنه در  
انکه ذات تو تو آورده و اوست اول الله که سنک ذات خود  
انک نو آورده و مصنوعی در نفت و فیل تو رقم کرده و  
اوست سنک نفت و وصفک و فعل و عملک انک رقم  
ایلمشی در یعنی ارادت و صنعی ایله وجود و ظهور بولشی  
اودن مراد خدای عزوجل در نور او راه ترا بوده دلیل  
انک نوری سنک یولکه دلیل اولمش در فضل او رزق  
ترا کشته کنیل انک فضل و احسانی سنک رزق که کنیل  
اولمش در و مائ و آیه فی الارض الاعلی الله رزقها  
جهل باشد که از و تابی روی پس جهل در که اندن  
یوز و کی چویره سن یا کنیلش شوی روزی جوی انک  
کنیل لکی ایله یعنی اول خدا سنک رزق که کنیل اولمش لکی  
سن که اعتماد ایلیموب رزق طلب ایچی اولاسن بی  
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه تا کند روز جهان افروز  
تا که روز جهان افروز لک ایله یعنی مادام که جهان روز  
سببی ایله روش اولور هیچ روزی نبود بی روزی  
هیچ بر روزی سزا اولماز زیر خدای عزوجل جل  
جلاله چونکه وجعلنا النهارا معاشا دی پس روز روزی  
سزا اولم محال در روزی رزق معنی سنه در یاد کن  
انکه چه سان مادر تو بود عمری صدق کوهی تو یاد ایله

بوی خورده  
مغز  
در روز

روز مضاف  
دکل در  
مسه

روز بیوم  
معنی سنه در  
مسه

انکه

انکه سنک مادریک بر عمر نه و جهله سنک ذاتک صدق  
اولدی یعنی طقوز آی مادرک در و نند قرار ایلدک  
کوهردن مراد ذات در داشت بی خواست مهیا خورش  
خدای عزوجل عزاسمه کسب و طلب سن سنک خورش و  
عذای مهیا و حاضر طو تدی داد از خون جگر پرورش  
جگر قانندن سکا پرورش و میردی زیر مادام که طفل  
مادر نک در و نند در انک غداسی قان در از شکم  
جانبکارش کردی طقوز ایدن مکه مادرک شکم در  
چقدن انک تو جا غنده بر ایلدک یعنی بر زمان مادرک  
کنار نه قرار ایلدک شیر صافیش زیستان خوردی انک  
بستانندن صافی سد اچدن زیستان مه چون توانا شدی  
از قوت شیر چونکه شریک تو تندن توانا قوی اولاک  
گشتی از کاسه و خوان قوت پذیر کاسه و خوان دن قوت  
قبول ایچی اولدن یعنی هر نه طعامدن مکه بشلک  
خوردی از مایند و به روزی سالهای غم روزی روزی  
حضور و راحت مایند سندن نیجه نیل لر رزق غمسنز  
رزق یدن یعنی طفل ایکی پدر و مادرک سایه سندن  
بالغ اولنجه کسب و طلب سن راحت و حضور له اکل و شرب  
اولاک غم روزیت چودر جان اوخت لکی چونکه  
رزقک غم و الهی سنک جانکه تعلق ایلدی ابت از دید  
و حوة از دل ریخت چشمکدن اب و کوکلک دن قان دکلک  
یعنی زیاده غم و الم و زحمته گرفتار اولدوک رزق غمی  
سنک چشمکدن اب و کوکلک دن قان دکلک یووجه

از دیدک آت و از دیدک  
تعلق بر دیدک  
مسه

اوزه رخت کله سنك فاعلى غم روزى اولوب  
سبه اسناد اولنان قبیل دن اولور رخت فعل  
ماضی در دست و پا چون بیان اوردی چونکه  
اورتایه دست و پای کتوردک یعنی چونکه کسب  
وقتکه مغرور اولدک کار خود را بزبان اوردی  
کند و کارکی زیانه کتوردک یعنی کند و که زیانه  
ایلدک زیرا عهد و کسب و مشقت گرفتار اولدک  
آفتادی زنی یادت طلبی در کند سبب ازنی سببی  
زیاده طلب ایدی لک سببند اول سبب سزدن  
دور جدا اولوب سبب کند نه دوشدک بی سبب  
ده مراد خدای عز وجل در گاهی از کسب شدی  
نفس پرست گاهی کسب چهندن نفس پرست اولدک  
کشتی از کدیمین ایله دست کسب زحمت و مشقتند  
ایله دست اولدک یعنی ال ال ک فبردی خوردی  
ان ایله صد جرمه و خوف ال ایله اولان ایله دن  
بوزقان جرمه سنی نوش ایلدک یعنی ایله دن  
متالم اولدک زان نشد روزی تو هیچ فرزون  
اول کسب و کدیمین دن سنک رزقک هیچ زیاده  
اولدی گاهی آهنگ تجارت کردی گاهی تجارت قسط  
ایلدک یعنی تجارت کتدک نقد خانه همه غارت  
کردی خانه نک نقد و متاعنی جمیع غارت و بیجا ایلدک  
یعنی خانه ده اولان مالی و متاعی خانه دن ال دک  
یا بصحرا درمت دزد شمرد یا بودر که مراد سنک درمی

بازار  
بازار  
بازار

دزد صایدی یعنی سیم و زرکی دزد الدی یا بدریا  
زکنت موعه ببرد یا بودر که دریا ده موعه سنک سیم  
وزرکی التدی یعنی سفینه باره باره اولوب سیم  
وزرک دریا، قالدی دزد گاهی سارق و گاهی  
قاطع الطريق معنی سنه استعمال اولور بونده مراد  
ثانی اولور روشن در نته که بوسیده دزدان قطاق  
الطریق معنی سنه در بیت چون دزدان زهم باک  
دارند و بیم رود در میان کاروانی سلیم که زمینی  
بھی ذراعت کند گاهی ذراعتدن او مری بر قزدک  
حاصل خود بزمین افکندی کند و حاصلکی زمین  
بر قزدک یعنی زمین و افر تخم صاحبک نشد از تخم  
براکند بکل جز بر اکندکی دال حاصل کل به بر اکند  
اولش تخم دن کو کلک بر اکند لکندن غیر حاصل  
اولدی یعنی اگر چه بسیار تخم ذراعت ایلدک لکی  
اندن هم مرادک حاصل اولدی گاه کشتی بکف نفس  
اسیر گاهی نفسک دست و کفنه اسیر اولدک  
سرنهادی بدر شاه و امیر لاجرم حصول مراد ایچون  
شاه و امیرک قیوسنه باشی بودک یعنی انلر ملازمت  
ایلدک همه را خوارتر از خود دیدی جمعی سنی کندک  
خوارک کوردک رود را دبان تر از خود دیدی  
انلرک روی و توجهنی کند کده ادبارک ده کوردک  
یعنی سه دنیا به مریض اولوب زیاده احتیاج کدی  
اسبابه مقید و گرفتار اولدوغک کی انلر بوجالا

بازار  
بازار  
بازار

دک  
ده

هزار بار سندن زیاده در هان یکی جمله مردانه بزین  
 چون که اسابده مراد کن حصول میسر دکل در پس  
 زلفار و نوری مردانه بر جمله اور و همت ایله دل  
 ازین کلمه بر آفسانه بکن بو آفسانه ایله مملوکا دن  
 کوکلکی تو بر یعنی دنیا دن فراغت ایله زیرا بو عالم حقیقت  
 دن خالی و آفسانه دن پرو مالی در کسب اسباب زهت  
 پستی اسباب کی همت بت لك دن در یعنی اسبابه  
 مقید اولان پست همت در بلند همت دکل در ترک اسباب  
 زیبالا دستیت اسباب ترکی بالادست لك دن در یعنی  
 اسبابی ترک ایدوب جان و دل دن سبب الاسبابه متوجه  
 اولان کسه بلند همت و عالی قدر در دست بوند صدر  
 و غلبه معنی سینه اولوق روشن در پایا لانه پایه تست  
 بو پست پایه دن که مراد اسباب پرست لك با یکی یوقار و  
 تو یعنی اسباب دن فراغت ایله در توکت علی الله زن  
 دست توکت علی الله به دست و ر یعنی توکل ایدجی  
 اول کار خود را بخدا باز گذار کند و کاری خدای  
 تعالی حضرتنه تفویض ایله کت نمی بینم ازین بهتر کار  
 زیرا ساکه بوندن ابورک کار کور منم بجز اوکت که  
 کار تو کند خدای عزوجل دن غیر کی کم در که سنک کارگی  
 ایلیه نقد مقصود نثار تو کند مقصودك نقدنی ساکه  
 نثار ایلیه یعنی مقصود کی ویر مراد حصول مراد همان  
 میسر المرادات میسر اولدوغنی اشعار در تری اجدای  
 عزوجل دن غیر کی جمع موجودات معدوم مثابه سنک در

این امر خافند

مقصود نقد  
 تشبیه اولغنی  
 در دست

پس غیرک مرادنی نیجه حاصل ایلر کار دانا کن هر کار  
 گر اوست هر ایش ایدجی بی ایش بلجی ایدجی اودر  
 والا بر کار کر بر کار ایلمکه قادر اولماز دی پیش پیش  
 آورهد پیشه و ز اوست هر اهل صنعتك صنعتنی  
 ایلر و کتورجی اودر والا بر پیشه و ردن بر پیشه  
 وجود بولماز دی مراد بودر که جمع احوال حق سبحانه و تع  
 حضرتند در که محول الاحوال در پیشه صفت معنی  
 در سوی تو زوست بلا روی برآه یلانک سنک جانکه  
 توجهی خدای عزوجل دن در یعنی هر بلا که ساکه کلور  
 آنک ارادت شریفی ایله کلور و ز بلا عا طفت اوست پناه  
 و بلا دن سنی حفظ ایدجی خدای عزوجل نك عاطفت  
 و ترحمی در در بناهند کیش بگرو باش چونکه اندن  
 غیر پناه و مراد حاصل ایدجی یوق در پس آنک پناهن  
 لکنه بگروی اول یعنی ماسوی دن فراغت و اعراض ایدق  
 همان که النجا ایدجی اول رویتاب از همه و با او باش  
 جمعی سندن اعراض ایله و انکله اول یعنی توجیهک و  
 توکل و النجاک هان حق تع حضرتنه اولسون بناهند  
 النجا ایدجی معنی سنه در راست کن قاعده نیت  
 خویش کند و نیتك قاعده سنی راست ایله باز چو مایه  
 امنیت خویش کند و امنیت و ارزو کک مایه و اصلنی  
 طلب ایله یعنی هر برار زو نك حصولنه طالب اوله  
 بلکه ساکه زیاده اهم و الزم اولان نه ایسه که طالب اول  
 ناز هر دغدغه ساکن باشی تاهر دغدغه و تفرقه دن

این امر خافند  
 مقصود نقد  
 تشبیه اولغنی  
 در دست

ساکن و آسوده اولاس در هر افتکده ایمین باشی هر آفت  
 و بلا بکلده افت و بلا در ایمین اولاس مراد بود که چون  
 دنیوی احوال دن فراغت ایدوب مطلوبیک همان خدای عزوجل  
 اولاجیب افات و بلوی دن ازاد اولور سن خار صحرآت دهد  
 نغذیه و رد صحرائک خاری ساکه کل رایجه سنی و پرر یعنی  
 خار ساکه کل مثابه سنده اولور و رد صحت دهد از خار  
 نبرد جنک خار نند و ساکه صلح کلی بتر یعنی جنک و عداوت  
 ساکه صلح و بخت مثابه سنده اولور زیرا سنک نظرک  
 اصله اولمش در حکایت آن شیخ صغی ابو تراب نسفی  
 اول صغی شیخ حکایتی در که مراد ابو تراب نسفی در یعنی  
 اول شیخ کنیتی ابو تراب در که نسف دن در نسف بر  
 بیک اسمی در که متصل اولان یا نیست ایچونه در که در اثناء  
**جهاد بین الصغیین بالین استراحت نهاد** که جنک و  
 جهاد اثناسنده کی صنفک اور ناسنده استراحت بالینی  
 قودی بو تراب آن کهر بجز شرف اول عز و شرف در ریاسنک  
 کوهری ابو تراب کابرو یافت از ان خاک نسف که نسف  
 مملکتی انک سیندن عرض و وقار قدر و اعتبار بولدی  
 یا خود آن دم که جهاد پیش مانند اول دم که کند و سیله انک  
 بر جهادی قالمادی یعنی چونکه جهاد الیر جانبینی تمام کامل  
 ایله دی هر کب جهد سوی اعدا راند جهد مرکبنی اعدا جانبینه  
 سورد یعنی غزایه کندی چون شد از هر دو طرف  
 صفها راست چونکه هر کی طرف دن صف لور راست و مریا  
 اولدی بانک جنک اوری از صفها خاست صف لور دن

مقاتله و محاربه آواری قالدی یعنی چونکه کی جانبدن  
 حرب و قتاله شروع اولدی آمد از بارکی خویش بزیر بادلی  
 همچو دل شیر دلیر شیخ حضرت لری قدس الله سره العزیز  
 ارسلانک کوکلی کی دلیر بر کوکل ایله کند و نک بارکی  
 واسبندن آشنا کدی یعنی آتندن یر اندی مراد اول  
 حاله انک قلبنه زهر قدر خوف کدی دیمک در زیر بلوی  
 زیره فرش آنداخت پهلو سنک التنه فرش زرهانی  
 آندی یعنی او ستنک اولان زرهانی او زرتندن چقر  
 التنه دوشندی تیغ همچو ابه سپر بالین ساخت شریف  
 همچو ابه سپر بالین دوزدی یعنی شمشیر فی یاتد و غی  
 برده یا ننه قودی سپر فی یصدق کی باشی التنه قودی  
 شد میان دو صف آن کونه بجواب کی صنفک اور تاسنک  
 خوابه انجلین کندی که شنیدند بخیرش اصحاب که اصحابی  
 انک خورلد و سنی آشتد یلر نخیر خورلدی که اویقو  
 واقع اولور مدت خواب چو کشتش سپری چونکه انک  
 خوابنک مدتی تمام اولدی یعنی چونکه بر مقدار او بودق  
 دن صکره اویندی از سپر خواست سرش دوزری  
 انک سری سپر نندن دور تر لک استدی یعنی خواب  
 دن فراغت ایدوب قالدی و آتنه سوار اولدی بپشتی  
 لشکر بیداران شد بیدار لر لشکر نک ظهیر و معینی اولد  
 رخنه بند صف مکاران شد مکار لر صنفک رخنه  
 سنی بند ایدجی اولدی مراد اسلام عسکر نه معاونت ایله  
 دیمک در بیداران و مکاران دن مراد اهل ایمان در

یاد لری با او اعطی  
 ایچویدر  
 ۱

بشقی ظهیر و تعیین معنی سنه در رخنه کدک سائلی گفت  
 که دزد و زبیرد بر سائل شیخه ددی که جنک کونند  
 که ز هیبت بدرد زهره مرد که خوف و هیبت دن مرد  
زهره سی بر تلور و هلاک او لور دارم از خواب تو بسیار  
شکنت اول محله سنک خوابدن زیاده عجب طوقارم یعنی  
تعجب ایلم که خوف ایلیوب یا توب او یورسی شیخ خندان  
شد از آن نکته و گفت شیخ اول نکته دن خندان اولدی  
و ددی گر بود ایمت روز مصاف کم ز شبهای عروسی  
وز فاف مصاف و جنک کوننده اگر ساکه عروسی و ز فاف کجه  
لرندن ایمن لک کم اوله بوهم وجه در مصاف و حرب کونند  
اگر سنک ایمن لک عروسی و ز فاف کجه لرندن آلسک اوله  
یعنی روز مصاف و شب ز فاف اگر ساکه ایمن لک برابر اوله  
از قدم کاه توکل دوری توکل قدم کاهندن دور سن یعنی  
سنه توکل یوق در قیامی بر قدم مغزوری مغزوری قدمی  
اوزن قایم و ثابت سن یعنی خدای عزوجل دن غافل و بیخبر  
و توکل ددی بی بهرم و بی بر سن مرد را کیش نه بدل زنگ  
شکست مرده که انک کو کلند بر شک باسی یوق در بیشتر  
خواب و صف جنک خواب بستری و جنک صغی بر و برابر در  
زیرا جمیع احوال خود خدای عزوجل نک ارادت شریفی ایله  
وجود یولور و حق سبحانه و تعالی حضرتنک عز اسمه جمیع  
محله حضور بر برابر بیشتر دوشک کار اگر مشکل اگر  
اسانت کار اگر مشکل اگر اسان در همه یا فضل ازل یکسانت  
جمیعی فضل ازل نسبت یکسان و برابر در چون ترا عقد

دوره اول

شکنت

شکنت ز فاف  
کردل کجه  
مهمه در

یعنی

یعنی امدت چونکه سنک یقینک عقدی ست کلاری  
یعنی چونکه سست و ضعیف در قوی و محکم دکل در هر چه  
اید بتو از سستی تست پس شدت و محنت دن  
هر نه که ساکه کلور سنک سست لکک دند ز نرا هتک  
عالی دکل در مناجات در روی بر یا من توکل آوردن و  
از نجا استشام نسیم رضا کردن بومناجات توکل روضه لرینه  
توجه ایلمک و اورادن رضای الهی نیم و یونی استشام  
ایلمک بیاننده در ای دو عالم همه اجزا و توکل ای خدا  
اکی عالم جمیع جز و لر در سن کل سن یعنی جمیع موجودات  
سندن ظهور و وجود بولش در خار صحرای توکل  
ز توکل سنک سبکدن توکل محاسنک خاری کل در  
زیرا چونکه بر کسه توکل دن بهر و اوله خار مثابه سنه  
اولان حالات اکه کل کی لطیف اولور جز و را معرفت  
کل توکل جز و کلک معرفتی سن و بر در سن یعنی  
ارباب عرفانده اولان معرفت ذات و صفات سندن  
در توشه راه توکل توکل توکل توکل توکل توکل  
زاد و توشه سنی سن و بر در سن زیرا توکل نعمتی هم  
سنک انعاملدر خاصگان را توشوی راهمونی خاصه  
و مقبول لر که سن دلیل و رهنمای او لور سن سوی روی  
سببهای بروز ظاهری سبب لک رزقی جانبیه یعنی  
خواص ظاهری اسباب سببی ایله روزی ظهور کتور لر  
کرامت طریقی ایله که بیان اولور که بی نشنه لب  
بر تب و تاب کاهی حرارت و اضطرار ایله مملو بر صوسر ایچون

راضا جمع  
در ایلمک

بهره غیر ظاهر از عالم نورانی است

چشمه آب ترا ری ز سراب سراب در چشمه آب ظهور  
 کتور در سن گاه بر گرسنه از بی بر شاف ریوی از بی  
 غذا میوه فراغ گاهی میش سز بود قدن غذا در او تری  
 بر آه کسسه او زرنه واسه و و فرمیوه دو کرسن ننگه  
 حضرت مریمه و اندون غیره لر هم اولمش در مردیره را  
 جگر شیر دهی مرد ره که ارسلانک جگر و شجاعتی ویر  
 سن بار او بر کتف شیر بهی انک یوکنی ارسلانک  
 کتف و پستی او زره قورسن اهل الله در جوق کسیه  
 واقع اولمش در جونا شود بر کتف شیر سوار چونکه  
 اول کسه ارسلانک کتف و ظهری او زره سوار اولور  
 تاز یا فده هیئت از دم مار ایلانک قور و غندن که  
 قچی ویر در سن یعنی ارسلانک سوار اولوب ایله بی  
 النده تازیانه کی طوتار جان جامی که درین کردایت  
 جای نك جانی که بو کرداب ده در مرکز دایره اسباب  
 اسباب دایره سنک مرکزی در یعنی اسبابه گرفتار  
 ده بگلزار توکل راهش که توکل کلزارنه یول ویر  
 یعنی انی اسباب در خلاص ایدوب توکل در بیرون  
 ایله سازان روضه نماسا کاهش انک نماسا کاهش  
 اول روضه در دوز یعنی انی توکل روضه سنه  
 ایرشدر غنچه ان چو شود نافه کشا توکل روضه  
 سنک غنچه سی چونکه ناف کشای اوله یعنی چونکه جای  
 توکل ده ثابت قدم اوله بمشامش بر سانه بوی رضا  
 انک مسامنه رضای رایحه سنی ایرشدر یعنی انی رضای

کردایت در  
 مراد بوعالم  
 قاندر

بهره و در ایله عقد هجدهم در رضا هه اون سکنجی  
 عقد رضایاننده در که کره گرا هت از دل کشا دست  
 که ار باب حقیقت قنده رضا قلب در کرا هت و الم عقد سنی  
 جو زمک در یعنی کل شیئی من الملیح ملیح حسینجه جمع حالات  
 خدای عزوجل در اولدغی اعتبار ایله هیچ بر سننه کریمه  
 کور میه و متاتم اولیه تلخیمهار اجاشنی شیرین دادن  
 اجمی لك لر شیرین چاشنی ویرمک در یعنی جمع تلخ لر که  
 نسبت شیرین ولذیذ اوله ای درین مرحله تنک بساط  
 ای بوتنک بساط و بی بقا مرحله ده که مراد دنیا در مانده  
 در ریفه اندوه و نشاط اندوه و نشاط ریفه سنه  
 قالمش یعنی گاهی غمگین و گاهی سرور اولمش ریفه  
 اول ایپ در که مرغی ده جوان لرک بویننه یاخود ایاغنه  
 باغلر لر گاه از دور فلک خشنودی گاهی فلکک دوزند  
 سرور و خشنود سن گاه از ربه و خشم الودی گاهی  
 فلک دورندون رنجیده و خشم الود سی یعنی بمصنوب  
 اولوب فلکک دل او زار در سن باش همچون گل خندان  
 خرم اول حالت در فراغت ایدوب تانه و خندان کلای  
 خرم اول چند چو غنچه کشی رو در هم نیجه به دک غنچه کی  
 یوزکی بورشدر در ن نیستی بحر فغان چندین چیت  
 در یاد کل سح بو قدر فغان نه در رویت از یاد هوا  
 بر جبین چیت سنک یوزکی یاد هوا در بر جبین نه در  
 نیستی کوه چراغ بک ساف هر چه گویند بتو کوی باز طاع  
 دکلس هر نه که ساکه دیر لر حینک و خصومت ایدجی کر و دیرین

الودی ده باه  
 خطاب  
 ایچویدر

سنان  
 بی بی  
 وصف  
 بی بی

یعنی هر که سا که خاطر پریشان آید جگ سوز لر سوبلیه سن  
 که صبر ایلمز سن راست چو چنگی بی زخمه نموش راست  
 و ختوب چنگ کبی زخمه سز خاموش سن یعنی چنگ زخمه  
 سز خاموش اولدوغی کبی سن هم خاموش سن غم و الم دن  
 بری اولدوغک زمانه چو رسد زخمه در ای بچوش  
 لکی چونکه زخمه ایرشه زروش و فغانه کلور سن راست  
 بونده اگرچه تحقیق معنی سنه در لکی راست که بر مقامک اسمی  
 بو اعتبار ایله خوب واقع اولمش در زخمه بر چنگ براری  
 طریقت چنگ زخمه شوق و طرب ایچون در زیر چنگ  
 چالندقه استماع ایدنله طرب و حالت حاصل اولور  
 توبان غمزه ایچ عجبست سن اول زخمه ایله غمکی سن بوج  
 در بلا خود سب ولادر کشته و خنجر مرتاضی باش  
 مرتاضی لوق خنجر نک مقتولی اول هر ریاضت که رسد راهی  
 باش هر ریاضت و زحمت که ایرشور رضای و صابر اول  
 غایت کار گزاران سوره نیست کارک غایتی که اول جانب دن  
 یول یوق در جز رضینا بقضاء الله نیست رضینا بقضاء  
 الله دن غیری دکلد یعنی غایت کارهای الله تعالی نک  
 قضا سنه رضنا در چونکه بو حالت حاصل اولدی کامل  
 مرتاضی سن رافع رنج مقامات رضاست مقاماتک رنج  
 و المی رفه ایدیجی رضنا در قاج کبج کرامات رضاست  
 کرامت لر کبجنی فتح ایدیجی رضنا در زیر چونکه رضنا  
 میسر اولدی کرامت دمبدم زیاد اولوب بی رضنا در  
 رضوان مطلب خدای عزوجل رضنا سنز جنت طلب

باش امر حاضر  
 در وقت

مطلب نمی  
 حاضر بود  
 م

ایله

ایله زیر آنک رضنا سنز و روضه رضوان سز  
 اولور فیض سر چشمه و حیوان مطلب اب حیات سز  
 چشمه سنک فیضنی طلب ایله رضنا چونکه آنک رضنا  
 اولیه چشمه و اب حیات عیب مامت اولور تلخ ز آب  
 دل خود شیرین کنی اچی بی کند و کولکه شیرین ایله  
 یعنی هر تلخ که وارد آنی شیرین فرس ایله خوردن  
 آن بخوشی ایچ کنی انی خوش لقله یکی کند و که عادت  
 ایله نوبتیکای قضا بر جان خورد قضا مرفی نک  
 او جنی جانک اوزره یه یعنی قضا در هر بلا که کلور  
 آنی جان و دل دن قبول ایله در جیبی چینی مکن  
 هجوسیر النکه سپر کبی چینی براقه یعنی بیخسور  
 و متالم اولوب آنکی بورشدرمه بر سرت آره  
 بردندان کر رسد فرق مکن از شاننه اگر سنک  
 باشک اوزره بردندان آره ایرشه انی شاننه دن  
 فرقا ایله یعنی آره بی شاننه مثابه سنده طوت آن ستره  
 و بچتی بلکمان پیشی دل کار آگاه بلکه کار و احوال دن  
 خبر دار اولان کسنک کولکی قنده بردندان آره  
 نیست جز کنکره و افسر جاه روحانی منصب تا چنگ  
 کنکره سندن غیری دکلد در زیر هر کس که خدای عزوجل  
 نک رضنا سچوبه هر بقدر زیاد زحمت چکرسه قدر  
 و شرف و اعتباری که کوره زیاد اولور و زکندر نک  
 قفایت نیلی دست بیدار جهان از نیلی و کوجهای  
 خلقنک ظلی الی سنک قفاک رنگی فی نیلی دن نیلی



اقبال نوید وصف ترکیبی صفت است

ایلمیه یعنی گو کرده سیلی سن معنی سنه در د ارش از دو  
اقبال نوید گل نیلوفر بستای امید سعادت بشارت  
دولت دن انی امید بستای نك نیلوفر چپکنی طوت  
یعنی قفاک کور مستی فایده و محسن فرهن ایله زیرا  
انك مقابله سنه کلی عوضه وصول بولورسن و رتعد  
از شور مشعل مهر اتشی داغ بجای تو سپهر و کر  
فلك سنك جانك افتاب مشعلنك شر رنده اتشی  
داغ تویه یعنی اگر فلك دوز ساکه الم و غم ابرشته  
دانش از پرورش لطف ازل تاز تر لاله و مخرای  
امل لطف ازلک تربیه و پرورشند انی امل صراستک  
تاز رک لاله سنی بیل یعنی اول اتشی داغ سنك  
امیدک حصولینه سبب اولور مشو از شاخ بجز بوی  
بمی میوه سز شاخ دوز بر به رایجه سندن غیره مقولر  
یعنی هر شاخ دوز بهک رایجه سنی اشمام ایله کرچه آبی  
بود از میوه دهی اگرچه اول شاخ میوه و بریحی لک  
ابا ایدیحی اوله یعنی اگرچه عادتاً اول شاخ دوز میوه  
حاصل اولمان به بوند ایوا معنی سنه در آبی اگرچه بوند  
اسم فاعل در ایا ایدیحی معنی سنه لکن بعضی محل ده آبی هم  
ایوا دید کلری میوه معنی سنه کلا وکی اعتبار ایله بهی به نبت  
غایت ایوا واقع اولوش در بهی به یا نبت ایچون اولوش محلی  
در معنی اک کور اولور تلخی میوه مبینی و اسیتش میوه  
نك اچی لکنه وانك ضرر نه نظر ایله خور از نی باغ  
چو شیر بی سیتش بلکه بو باغ دوز جمعی سنی بر شیر بی سبب

گل نیلوفره گل  
چچک معنی سنه  
در سنه

مهر بوند  
اقبال معنی  
سنه در  
سنه

میوه میوه  
در سنه

سبی به سبب الما معنی سنه دره کره از دل بگشا همچون  
کوکلکدن عقده بی چون بی کی یعنی بی دن کره بر دفع اولور  
کی سن هم قلبکدن انقباض و اضطرابی دفع ایله بکره بند  
نیشتر تاکی عقده ایله مقید او تورق چینه دکر محال  
بوکه بو حالت دن ساکه فایده بو قدر نقصان و زیان  
خود مقررده بکش از بند کشتای الهی بند کشتالوق دن  
برالم چک یعنی قلبکده اولان انقباضی دفع ایدوب خوش  
دل اوله تا براید بخوشی از تو دومی تا سندن خوش لقله  
بر نفسی بو قار و کله و نفسکدن مرده به حیات ابرشته  
بند بر بند بود کار جهان جهانک کاری و احوالی بند اوز  
بند در یعنی زیاده مشکل دره زین هوسا که بود در تو نمائی  
بو هوسلو سببند که سنه نهان در یعنی سنك احوالک  
پریشانه در بو هوسلو سببی ایله زینا هوسلو دوز بعضی  
هوسک حاصل اولوب و بعضی هوسک مستر اولما و غنک  
اوتری کار و حالک خراب دره زین هوسها چو بی پیوند  
لکن چونکه بو هوسلو دوز پیوند و تعلق قطع ایلمیه سه نثری  
از بو الهوسی بر خود بند بو الهوسی کلدن کندک اوزن  
بند و علا قومیه سنه بند ایام کشار تو شوده ایامک بندک  
سنك کشارک اولور یعنی جمیع بند دن خلاص اولور  
زیرا بند سبب هوسن ایدی چونکه هوس دفع اولدی بند  
هم دفع اولور سیر کرد و نه براد تو شوده فلکک سیر  
و دوری سنك مراد کله اولور زیرا جمیع مرادات دنیوی  
دوز فارغ سن ننه که بو معنی به اشارت اولور هر که د ارد

ایلمیه و ایدیه  
چچک معنی سنه  
در سنه

زمراد آیت فراغ زیرا هر گاه مراد لرزیدن قراغ طوتار  
نامرادی نهد بر وی داغ نامرادلق انک اوزرینه  
داغ قومز یعنی نامرادلقدن هرگز غم نیز و الم کورمن  
نبودش خواست درین تنک قفسی بوتنک قفسه  
انک طلب و ارادتی اولمانه غیر چیزی که خدا خواهد و  
اول نسته دوزغیری که انی همان خدای تعالی حضرتی استرغ  
اسمه یعنی چونکه اول کسه خدای عزوجل نک جل شانسه  
همان رضاسنه طالب در پس اول نسته به طالب اولوب  
حق سبحانه و تعالی حضرتنک عم نواله رضا و امر شریفه موا  
اول تنک قفسی دن مراد بوفانی جهان اولوب روشن در  
هر چه آید بوی از بند و کشاده بند و کشاددن هر نه  
که که کلور باشد اندر همه در عیب مراده اول کسه جمع  
سنه عیب مراده اولور دل وی از همه حرم کردده انک  
کوکللی جمعی سندن هم و مسرور اولور ریخ و غم کرد  
کم کردده ریخ و غم انک کوکلنک اطرافنه دور ایلمز زیرا  
که نسبت ریخ و غم یوق در کم کردده بوند نکردد معنی سته  
در استوال حسبی ایله باهه بنده کی از از زید اول کسه  
جمع بنده لکی ایله از آد دیریلور یعنی بنده ایسه ده بنده  
لکک که ضرری اولمان با صد اندوه و الم شاد زید  
بوز غصه و الم ایله شاد و مسرور دیریلور هرگز نش  
هیچ کزندی نرسد هرگز که هیچ بر ضرر ایرشمن ریخت  
از ریخ پسندی نرسد ریخ قبول ایچی لک دن که ریخ  
ارشمن هیچ سفالتش نشود پرده و هشی هیچ بر شغل و کار

بسی

کوکللی  
جمعی

انک هوش و عقلمه پرده و حجاب اولمان و انی حق تعالی  
حضرتنک ذکرندن دور وجد ایلمز هیچ تلخش نکند  
دوی ترش هیچ بر اچی انک یوزنی ترش ایلمز یعنی هیچ  
برالم و غم دن تنک دل اولوب ترش روی اولمان در  
جراحت همه راحت بدیند جراحتده جمیاً راحت کورر  
بخل داعی ساحت بدیند بجلی عیب ساحت کورر جراحت  
دن جیم رف اولدقه راحت اولور ساحت سخاوت  
معنی سنه در هر چیزی از ریخ و بلا پیش آید ریخ و بلا  
هر نه که انک اوکنه کلور یک بیک را بر رضا پیش آید  
جمعی سنه رضا ایله ایلمز کلور یعنی هیچ بریشان و بیخورد  
اولمان توهم ای غافل ازین قافله باشی ای غافل من هم  
بو قافله دن اول پای دل بسته باین سلسله باشی کوکلک  
ایاغنی بو سلسله به باغلمش اول یعنی جان و دل دن  
بو قوله محبت و متابعت آیدوب حضور و مصاحبت لرزندن  
دور اوله بیت چشم من در پس این قافله بسی ان کشیده  
تا بگوشی دلم او از در اباد آید مجری و جایزه عفو طلب  
مجرم اسیک عفو جایزه سنی طلب ایله تازنی دست بدامان  
طرب و سرور و سرورک دامنه ال او رسنی یعنی طلب  
طرب و سرور و وصول بولاسی رشته عفو چو یابی ز عفو  
چونکه عفو ایچی دن عفو رشته سنی بولاسنی چاک دین  
داین ازین رشته رفود پینک چاک بوز رشته دن رفو ایله  
رفو عیه و دیکمک گرچه این جایزه خوشی جایزه ایست بو  
جایزه اگرچه لطیف بر جایزه در جایزه نیست برین جایزه ایست

بسی  
تاینا

عفو اسم فاعل در  
عفو ایچی معنی  
عفو ایست

لکن بوجایز او زرع توقف ایملک ساکه جائز دکل در معنی  
 چونکه میرا ولدی عفو له قناعت ایله بلکه رضایه هم  
 طالب اول ننگه بومعنی به اشارت اولوب مصراع ثانی  
 ایست امر حاضریغه سته مصدر در توقف ایملک  
 معنی سته مصدر ایست در جائز در مراد عفو در  
 پای بیرون کش از تی تنک فضا بوتنک صحرا در ایا غکی  
 طرک جک یعنی عفو له قناعت ایله بارکی ران سوگی  
 اقلیم رضایه بارکی بی رضا اقلیمی جانبنه سور یعنی رضایه  
 طالب اول کمال عفو کی نه رضوان غطست اول عفو  
 قلی که رضوان اسلوبی دکل در یعنی شول عفو که اندک  
 رضا یوق در خط ان حجت بعد و سخطست اول قلبک  
 خطی بعد و غضب در زیر لازم اولان رضادر رضوان  
 رضامعنی سته در حکایت ان بنده کنه کاد کول کنکار  
 بنده نک حکایتی در که چون دولت عفو ش دست داد  
 که چونکه اک عفو دولت میسر اولدی بران نه ایستاد و پای  
 در میدان طلب رضایه اول بنده اول عفو او زرع توقف  
 ایلدی یعنی عفو ایله قناعت ایلدی و رضا طلبی میدانه  
 ایاق قودی یعنی عفو در صوکر رضایه طالب اولدی  
 با ادب بنده از به طلبی ادب یعنی ادبلی بر بنده به  
 طلب ایچی لک سبیدن کام زن شد بره بی ادبی بی ادب  
 لک یولنه کام اورچی اولدی یعنی اول بنده اگرچه ادب  
 سز دکل ایدی لکن زیاده ولطیف بر حالته میل و رعیت  
 ایوب بالضروری ادب سز لک جانبنه سالک اولدی

نظ اسلوب

کلام ادب

بسی

بسی ادب و زر که از لغزش پائی اول بنده در بوحالت عجب  
 دکل در زیر جوق مؤدب کسه پائینک طیر غم سنه ن یعنی  
 خطا سببی ایله مرکز بی ادبی سازد جائی ادب سز لک  
 مرکز کنده و سنه جای ایلی یعنی آندن ادب سز لک صادر  
 اولور ادب و زر وصف ترکیبی در ادب سز ایچی  
 معنی نه خواجه راساخت جواتش غضبش خواجه نک  
 اول بنده به غضبی خواجه بی اتش کبی ایلدی یعنی اول بنده نک  
 خواجه سی که زیاده غضب ایلدی سوختن خواست بد او ادب  
 ادب داعی ایله انی یا قوی استدی یعنی خواجه اول بنده به  
 محکم تادیب ایملک قصد ایلدی رفت با اشک ندامت  
 ریبری ندامت اشکی دو کجی لک ایله یعنی اول فعلنه  
 نادم اولوب کریمه ایله رک کنده کرد آغاز شفیق انگیزی  
 شفیق تدارک ایچی لکه شروع ایلدی مقبلی زده قدم هر آهی  
 باوی از بر شفاعت خواهی بر صاحب دولت شفاعت خواه  
 لغدنه اوتری اول بنده ایله همراه لوح قدمی آوردی یعنی  
 بر مقبل شفاعت ایملک در اوتری اول بنده ایله خواجه سنه  
 کلدی خواجه بخشید گناهش بشفیق خواجه انک گناهنی  
 شفیقه باغشادی یعنی اول شفیق شفاعتی سببی ایله  
 انک گناهنی عفو ایلدی بخشیش از اهل کرم نیست بدیع اهل  
 کرم در بخشیش بدیه و بعید دکل در بدیع عجیب معنی سنه در  
 بنده آن مرده بخشیش چو شود چونکه بنده اول بخشیش و  
 عفوک بشارتی استدی چشمه خون ز دل و دیده کسود  
 کو کلندن و کوزندن قان چشمه سنی روان ایلدی یعنی وافر

اشتیع شفاعت  
ادب یعنی  
در سنه

کلام ادب  
در سنه

قان اغلدی چمه از خون جگر تلکون کرد یوز فاجکرنک قاننده  
 قرمز ایلدی دامی از سپل مژه پر خوفه کرد مژه سنک سیلند  
 دامنی پر خون ایلدی یعنی کریک لرزیدن روان اولاد قان دن  
 دامنی الوده اولدی باوی آن مرد شفاعت پیشه اول شفاعت  
 ایدیجی مرد اول بنده یه گفت کلمی غافل بی اندیشه ددیکه  
 ای فکر و اندیشه سن غافل از پی عفو کنه کریه زیجیست  
 کنا هک عفو دن صکره کریه نه دندر یعنی چونکه کنا هک  
 عفو اولندی پس کریه به سبب نه در کس بدین ساعه کروتو  
 کری نگر بیست بو وجهله که سن اغلوس کسه اغلدی خواهه گفت  
 از مژه زان خون بالاست اول بنده نک خواهه سی چونکه  
 اول شفیع دن بوسوز لری اشتدی ددی بو بنده اول  
 سید از خون سوزجی در یعنی کریک لرزیدن قان روان  
 ایدیجی در کز پی عفو طلب کاد رضاست زیرا عفو دن صکره  
 بنم رضای طلب ایدیجی در عفو من از قول زبان حاصل شد  
 بنم عفو من زبانمک قولند حاصل اولدی برضا جو بی بدل  
 مائل شد بودم بنم کوکلک رضاجوی لکنه طالب و مائل  
 اولدی یعنی استر که بر اندن راهنی اولام عفو من خاص برای  
 دل تست زیرا بنم عفو من سنک کوکلک در ناسید  
 چون بود دل ز کسی ناخشنود چونکه کوکل بر که دن  
 خشنود و راهنی اولیه بزبان عفو کیش دارد سود  
 زبانله عفو اکچنی فایده طوتار یعنی طو قات هر چه  
 او کرد بصورت مجلست زیرا هر نه که انی زبان ایلدی  
 اگر چه صورت و ظاهره بجمل ولطیف در لیک خشنودگی

این کتابت پیشه  
 غنی است و در  
 مکتب

دل کار دست لکن کوکلک رضا و خشنود لخی کوکلک ایسی در  
 لسانک انده مدخلی یوق در پس ای عاقل رضانک حصوله  
 سی ایله هان عفو له قناعت ایله بجمل حلال معنی سنه **مناجات**  
**در مقام رضا طلبیدن** بو مناجات رضا مقامنی طلب ایملک  
**و انجا رخت بسر منزل محبت کشیدن** داوردن رخت و  
 اسبابی محبت سر منزلنه چکک بیاتنده در ای ریاضت جستی  
 ریاضت کیشان ای ریاضت مذهبولر یعنی ارباب  
 ریاضته رضا احسان ایدیجی خدا ریاض طبع رضا اندیشانه  
 رضا فکر ایدیجی لریک طبعنه ریاضت ویرجی و تربیت ایدی  
 خدا قبله و هیت کار آگاهان کار دن آگاه اولنلرک  
 هتک قبله سی قاضی حاجت حاجت خواهان حاجت  
 طلب ایدیجی لریک حاجت و مرادنی قضا و حاصل ایدی  
 دل راهنی بقضایت طلبیم ای قاضی الحاجات سندن  
 سنک قضا که راهنی کوکل طلب ایلرت روضه و حسن  
 رضایت طلبیم سندن سنک حسن رضاک روضه سنی  
 طلب ایلرت بی رضای توکل باغ نعیم سنک رضاک سر  
 جنت باغنک کلمی هست بر سینه و ما راغ حجیم بزم  
 سینه من از زره دوزخک داعی دن از سخط لاله  
 ای باغ مکن غضبکدن بزری بو باغک لاله سیله یعنی  
 دنیا پرست لودن ایله باغ را بر دل ما راغ مکن باغی  
 بزم کوکل من از زره و باغ ایله یعنی کوکلری دنیا محبتی  
 ایله ملو و پر ایله باغ ما شیفته و شبنم تست بزم  
 باغز سنک شبنمک شیفته و اشفته سیدر باغ دن

این کتابت پیشه  
 غنی است و در  
 مکتب

این کتابت پیشه  
 غنی است و در  
 مکتب

مراد کواکل در شبند و مراد جود روحانی رشنه لری در  
 شبیم جود بدین باغ و زنت بو باغه جودك شیمینی  
 کوند در مرحم لطف بدین داغ و زنت بو داغه لطف حرمی  
 کوند ربنده جامی که طلبکار رضاست بنده جامی که سنک  
 رضا که طالب در مانده در زکش مکش خوف رجاست  
 خوف و رجانتک الم واضطرابنده قالمشدر دامن از خو  
 و رجایش بیشتان آنک دامننی خوف و رجاد ن سلاک  
 یعنی انی خوف و رجاد ن خلاص ایله بر سر خوان رضایش  
 بیشتان انی رضا که سر خوانی او زره او نورت یعنی  
 اندن راضی اوله بنهش جام محبت بردست محبت جامی  
 آنک الی او زره قوما زشی از نشاء آن بچود مست  
 آنک نشاء و بچود و مست ایله عقده تو از دم در محبت  
 اوله طغوزنجی عقده محبت بیاننده در که میل دلت بمطالعه  
**کمال صفات و انجذاب روقه بمشاهده و جمال ذات**  
 که در باب حقیقت قنده محبت دلك میلی در کمال صفاتک  
 مطالعه سنه و روحک انجذابی در جمال ذاتک مشاهده  
 ای دلت شاه سر پرده عشق ای کسه سنک کواکل عشق  
 سر پرده سنک شاهی در جان تو زخم بلا خورد و عشق  
 سنک جانک عشقک بلا سنی عیش در زیر عشق هان  
 نوع انسانه مخصوص در و خطاب هم نوع انسانه در  
 عشق در مراد درد الود اولان عشق در زیر صافی عشق  
 ملک ده هم وارد در ننت که منطق الطیر ده مسطور در  
**بیت** قدسیان را عشق هست و در دنیست در در آخر آدمی

در این کتاب  
 در این کتاب

کینه نند و

در خود دنیست عشق پروانه و شمع از لست عشق شمع  
 از لک پروانه سیدر داغ پروانه کیش لم یزلست که پروانه  
 لک داعی لم یزل در زیر عشق حقیقت ده خدای عزوجل لک  
 صفتی در زیر عشق محبت بی نهایت معنی سنه در پس  
 غیر عشق اسنادی مجاز در بو تحقیق مشنوی شریفک دفتر  
 نالینک دیباچه سنه مسطور در زنی قراری سپهر از  
 عشقت فلک دور زنی قرار لغی عشق دن در کرم رفتاری  
 مهر از عشقت افتابک کرم رولکی عشق دن در مهر که  
 افتاب معنی سنه در که نسبت کرم خوب واقع اولمش در کرم  
 رفتاری تیز یوریجی لک معنی سنه در خاک یک جرعه از آن  
 جام گرفت خاک اول جامدن بر جرعه نوش ایله که درین  
 دایره آرام گرفت که بود ایره ده آرام و قرار طودی یعنی  
 فلک دور زنی قرار لغی عشق دن اولدوغی کبی زمینک  
 آرام و رفتاری هم عشق دن در دل بی عشق تن بی جانست  
 عشق سر کواکل جان سز تن در یعنی جانسز جسد کبی در  
 جان از وزنده جاویدانت جان آنک سبیدن ابدی  
 دیری در گوهر زنده کی از عشق طلب حیات کوهرفی  
 عشق دن طلب ایله زیرا اندن حاصل اولان حیات باقی  
 کج پابنده کی از عشق طلب بقا کجنی عشق دن طلب ایله  
 زیرا بقانک حصولی هان عشقه ممکن در **بیت**  
 هرگز غیرد آنکه دلش زنده شد بمشوق نبتست بر جرعه  
 عالم دوام ما مرده خوان هر که نه از وی زندست مرده  
 او قوهرنگه اندن دیر دکل در یعنی هر کس که عشق الهی ایله

کینه نند و

زنده دل دکل در اول کسه مرده حکمنده در **بیت** هر آن کسی  
که در مین خلقه نیست زنده بعشق بر و مرده بفتوی من  
نمار کنی نه نیست دان هر چه نه زو باین دست بوق بیل هر نه  
اندن بقا قبول آید بی دکل در عشق هر جا بود **اکسیر** گریست  
عشق هر قند که اول **اکسیر** آید بی در یعنی عشق سببی ایله  
کفر و فسق جمیع اخلاق ذمیه در خلاص میسر اولوب درگاه  
احدیت و بارگاه صمدیتک قبولی اولور مس زخاصیت  
**اکسیر** ز دست بقر **اکسیر** خاصیت و تأثیر نندن زرد در  
یعنی زرا اولور **ع** عشق کار نیست که موقوف هدایت باشد  
گونه و چون ز عشاق کو است **ک** آنچه شد گفته بود روشن  
و راست که اول نسنه که دینش اولدی روشن و راست در  
گفته دن مراد بیت سابقک مضمونی در **ع** عشق نه کار جهان  
ساختست عشق جهانک اشنی دوزمک و لو از منی حاضر و تدارک  
ایلمک دکل در بلکه نقد دل و جان باختست بلکه عشق بولند  
دل و جان نقدنی نثار و فدای ایلمک در عشق بی دلق بقادوختست  
عشق بقادولتنی دیکمک دکل در بلکه باداغ فنا سوختست  
بلکه فنا داخله یا نمق در زیر عشق بهر حال افنای وجود است  
عاشق آن دان که ز خود باز رهد عاشق انی بلکه کند و سندن  
خلاص اولای یعنی اند اخلاق ذمیه در بر حالت اولیه نغزه  
ترک خودی ساز دهد خود لوق ترک نک نغزه سازه ساز و دوز  
ویزه یعنی خود لغی ترک ایلیه نه ره دولتی دینی سپرد  
نه دنیا دولتک بولنه کید نه سوی نعت عقبی نگرد  
نه عقبی نعتک جانبه نظر ایلیه یعنی ماسوی دن فراغت

دوستی که در دنیا  
دوستی که در آخرت  
دوستی که در دنیا  
دوستی که در آخرت

ایدوب

ایدوب توجه و نظری هان جناب احدیته اولا و **حاکم** امان  
علی اهل الله قبله و حجت او دوست بود انک هتی قبله سی  
دوست اولا هر چه جز دوست هه پوست بود دوست دن غیر  
هر نه که وارد انک قند جمیع پوست اولای یعنی معشوقه  
غیری سی جمیع دن هیچ در **بیت** دلاری که داری دل  
در و بندد دگر چشم از همه فرو بند آنچه یاد دوست دهد  
پیوندش اول نسنه که اک دوست اتصال و برر یعنی دوستی  
وصول بولغه سبب اولور شود از فرط محبت بندش زیاده  
محبت دن که بند و مقید اولا کرد مدخار ز برامن او  
فرضا اگر انک اطراف دن خارینه که سوی دوست گشت دامن  
که اول خادانک دامننی دوست جانبینه چکه بود آن خارینه  
از کلزارش خار که کلزار دن اولی اوله عین راحت شمرد  
آزارش انک ازار و المنی عین راحت صایه زیر اول  
خار اگر چه خار در لکن معنی ده صد هزار کلزار کی در سنی  
دوست جانبینه چکد و کیچوق و آنچه از دوست حجابش کرد  
اول نسنه که دوست دن که حجاب اولور بر رخ وصل نقاش  
گردد وصل یوز نه نقاب اولور گرچه خود مرد مک دید  
بود اگر چه خود کو زنگ بیکجی اولای پستی چشمش نیستد یک  
بود انک چشمی او کند انک مقبول اولیه غم او شادی  
جانش باشد انک غمی انک روحنک سروری اولای یعنی  
یعنی دوست دن ایرش غم انک سرور نه سبب اولا  
نام او ورد زبانش باشد انک نامی انک وردی زبانی  
اولا یعنی من احب شیئا اکثر ذکره حسنه دمیدم انک نامنی

کشته نمک  
مقارع  
نمایند

نسیب  
نقل  
دوست

تذکر ایلیه کرید کرش گذرانده سال اگر جمع بیلنی آنک  
ذکر ایله کجور نشیند بدیش کرد ملال آنک کوکلنه ملال  
عباری او تورمیه یعنی اکه ملال کلیه کوئی کردد خیم جو  
جانش را آنک چوکافی خنک طوبی اولای یعنی جمع خصوص  
ده اکه تابع اولای سر بخد خربت فرمانش را آنک فرمانی  
ضربه باش قویه یعنی فرمانند اعراض ایلیه نزنند  
دم چوبلوید که بپیر چونکه دوست عاشقنه اولادیه  
عاشق دم اورمیه شود از جام اجل جرعه پذیر اجل  
جامند جرعه قبول ایدیجی اوله یعنی فی الحال جان ویر  
نشود رنج زید خوبی او محبوبک بدخوی لغند  
رنجید و متالم اولیه تزید جز برضا جوی او آنک رضا  
جوی لغند غیر ایله دیرلیه یعنی هرگز آنک رضا سنه  
مخالف بر حرکت ایلیه ترک خشنودی اختیار کند غیرک  
رضاسنی ترک ایلیه یعنی آنک رضاسنه مقید اولیه  
برضای دل او کار کند آنک کوکلنک رضاسیله کار  
و عمل ایلیه یعنی لطیف و خیر و خیر او قاله چونکه  
آنک جمالک نظر ایلیه هان دوستک رضاسنه مقید  
اوله خیره مانند چو جمالش بیند عاشق عشق ده بر وجه  
اولا که خیره و خیر او قاله چو نکه آنک جمالنی کور  
بوهم لطیف وجه در خیر و خیر او قاله چونکه آنک  
جمالنه نظر ایلیه لال کردد چو دلالتش بیند چونکه آنک  
نازنی کور لال اولاد لال دالک فتحی ایله ناز معنی سنه  
در لال دلسن معنی سنه در باشد از لالت صحبت کفایت

بشد نظر مضارع  
در غایب در  
نظر

عاشق مشوقنک صحبت و مصاحبتنک لذتندن رقص  
ایدیجی اولای لیک شوقش بندید نقصان کنی آنک شوق  
نقصان قبول ایلیه بلکه صحبت و مصاحبت زیاده اولاد چیه  
آنک شوق هم زیاده اولای هر دوش حیرت دیگر زاید  
صحبت و مصاحبتند هر دم عاشق غیر حیرت تولد و  
ظهور ایله هر نفس شوق دیگر افزاید هر نفس اکه غیر شوق  
زیاده اوله کرچه درجی بود کشتی و از عاقبت خشک  
لیب اید بکنار اگرچه در زیاده اولای لکن عاقبت کناره کشتی  
کی خشک لیب که کشتی و آرک معنی سی مصراع ثانی صرف  
اولنق انب ایدوکی روشن در اگرچه مصراع اولک معنی  
صرف اولنق هم ممکن در هر نفس صد نفر از خود و پری  
کر کند در نظرش جلو کری خود و پری داد یوز نفر هر  
نفسی اگر آنک نظرند عرض حال ایدوب جلو کرک اید  
کم فتد جانب از ناظرش انلک جانبنه آنک نظر و  
التقانی واقع اولیه نفر افزون شود از هر نفس هر  
نفر دن اکه نقرت و اعراض از زیاده اوله غنچه سان باشد  
از روی بی دلی پر از بار و از اختیار بی بهی وسعت  
طالعند آنک کوکلی بار دن غنچه کی ملو و پر و اختیار  
دن تری و خالی اوله روز بونکه طالع و نصیب معنی  
اولی روشن در نه چو ترکی که چو بکشاید چشم آنک  
چشم جمع خار و کل اوزر کله یعنی واقع اوله کل همان  
در نظرش خار همان آنک نظرند کل همان خار همان  
یعنی آنک نظرند کل و خار یکسان اولای نشود بجز کل

و اینک  
و اینک  
نک معنی سنه

بشد نظر مضارع  
در غایب در  
نظر

از خار زمان کل دن اوتری خاردن نفرت ایدی بجا اولیه  
یعنی کل دن اوتری خاردن اعراض ایلمز برده و تازه گل  
و خشک گیاه کلک تازه و لطیف یوزنه و قوری  
گیاهه نکلند جز بیک چشم نگاه بر چشم دن غیرگی ایله  
نظر ایلمیه نیت این قاعده و عشق و وفا بو اوج بیت به  
ذکر و بیان اولنان حالات عشق و وفانک قاعده سی  
دکل در یعنی هر کسی که آنکه بو بیان اولنان اوصاف  
موجود در اول کسه عشق و وفاداری بهرم در نیت  
ایچ لازمه و صدق و صفا بو که مراد بیان اولنان حالات  
صدق و صفانک لازمه و لایقی دکل در یا مکن پیوده  
از عشق خروش یا عشق دن پیوده خروش ایله یعنی  
عشق دن بی بهرم ایکن عاشقم دیمه یا نظر تا آنچه نه عشق  
ببوش یا خود اول نسنه دن که معشوق دکل در نظر کاد  
یعنی معشوق دن غیر به نظر و التفات ایله ایچ دن مراد  
بو بیت دن اول واقع اولان اوج بیتک مضمونی در  
**حکایت آن پیر حمیده** بیت اول ارقسی بو کوشش پیرک حکایتی  
در که در نظر بقی محبت قلب راست بر زمین نهماد که اول پیر  
محبت طریقتی بر او زره راست قالب قومدی یعنی محبت  
دعویسند صادق دکل ایدی و بیب کج روی خود  
**از نظر معشوق راست بیز افتاد** و پیر کندونک کج رو لکی  
سیبی ایله راست معشوقک نظرند دوشدی یعنی عشق  
و محبت ده صادق اولدوغی ایچونه معشوقنک نظرند  
دور اولوب حضورندن مردود اولدی چاره ساله

بیتک

بهری بر لب باغ اون دورت یاشنده بر ماه طامک کنارنده  
چونده مو جازده در حسن قام اون دورت کیچه لک ماه  
کبی حسن ده تمام یعنی زیاده صاحب حسن ایدی مصراع اول  
ده اولان مه دین مراد بر جوان در که بیان اولنور بر سر  
سرو کله گوشه شکست سروک باشی اوزره کلاهنگ گوشه  
سنی صدی یعنی اول سرو قامت جوان کلاهنگی باشی اوزره  
قویوب ائک بر گوشه سنی قالدردی بر گل از سنبل تر  
سلسله بست تر و تازه کلی اوزره سنبل دن سلسله باغلاک  
یعنی زنجیر کبی زلفنی کل کبی لطیف یوزنی اوزره قودی  
سرو دن مراد قامتی و کل دن مراد یوزنی و سنبل دن مراد  
زلفی در داد هتکامه و معشوقی سنا اول جوان معشوق  
لوح هتکامه سنه ساز و ترتیب و پردی یعنی کند و سنی  
زینت ایلدی شیوه جلوه کوی کرد آغاز عرص جمال و جلوه  
کرلک شیوه سنه شروع ایلدی یعنی کند و سنی عشاقه  
کوستردی ساز بونده ترتیب معنی سنه در او فروزانه  
چومه و کرده هجوم برد رو یاش اسیران چونجوم اول  
جوان ماه کبی شمله لجنی حسن و لطافت جهتند و اسیر لر  
انک در دیامنه نجوم کبی هجوم ایلش یعنی انک عاشقاری  
انک چوم سنه جمع اولش ناکهان بشت حنی هجوم هلاک  
ناگهات هلاک کبی ارقسی اکی ائک اولش بر پیر دامن از  
خون شفق مالامال انک دامن شفق کبی سرخ قان دن  
ملو ایدی کرد در خلقه و اوردی امید اول پیر جوانک  
حلقه و جمعیته امید یوزنی ایلدی یعنی اندن وصال امید

بهری بر لب باغ اون دورت

بیتک



ساعت فرزند ده او موی سفید - سفید صقلانی انک یولنه  
فرش ایله دی یعنی یوزنی و صقلانی پراوزره قودی  
کوهن اشک بزگان می سفت کوهر کی کون باشنی کر یکی  
ایله دلدی یعنی وافر کر به ایله دی و زد و دیده کهر  
افتان می گفت و آکی چشمندن کوهر و اشک نثار  
ایدرك ددی کای پری باهه فرزانیکم که ای پری  
دو کلی فرزانه لکله یعنی فرزانه یعنی فرزای و عاقل  
ایکن نام رفت از تو بد یوانیکم سنک سبکدن نه  
بنم نام دیوانه لکله کندی یعنی بی خلق قمتده دیوانه  
لکله مشهورم لاله سان سوخته و داغ تو ام لاله کی  
سنک عشقک داغک سوخته سی ام یعنی سنک  
عشقک داغی بی یافتند سبز و شی پی سپر باغ  
تو ام سبز کی سنک یا عکک پامالی ام یعنی سبز  
پامال اولدوغی کی بی هم انجلیب سنک عشقک  
پامالی اولشم بی سپر پامال معنی سنه در نظر لطف  
بچاکم بگتای چونکه سنک عشقک سیبیه بنم عالم  
غایت خراب و مکتدی در پس بنم عالمه لطف نظری  
آه یعنی یا که لطفله نظر ایله ذنک اندوه زجانم بزدی  
بنم جابندن غم و غصه پاسنی رفه ایله یعنی بی  
سور ایدوب غمده خلاص ایله بز دای امر حاضر  
در نوجوان حال کهر پی چودید نوجوان چونکه  
کهر پیرک حالنی کوردی و سوز لرنی استماع ایله  
یوی صدق از نفس او شنید انک نقشندن صدق

نام نغمه بون

ساده کیمی  
معمول کیمی

رایحه سنی اشتمدی یعنی انی صادق ظن ایله دی  
گفت کای پری پراکنده نظر پس اول جوان پیر  
خطاب ایدوب ددی که ای پراکنده نظر پیر و  
بگردان بقفا باز نگر یوز و کی دوندرا اردو که  
نظر ایله که دران منظره کل رخسار است که اول  
قصده نوجوان وارد که جهان از دغ او کلزار است  
که جهان انک رخندن بر کلزار در یعنی اول جوان  
حددن پیرویه خوب روی در او چو خور سبید  
فلک من ماهم اول دلیل فلکک افتابی کی در  
حس ده بن ماه کی ام من مکی بنده و او او شاهم  
بی انک مکی و حقیر بنده سی ام او بنم شاهم در  
عشقیانان چو جالش نگرند عشقیانان لوجونکه انک  
جهالته نظر ایلیه لر من که باشم که مر نام برند  
بی کم اولام که بنم نامی تذکر ایلیه لر پیر بیچار  
چو انجانگر نیست بیچار پیر چونکه او رایه نظر ایله  
تا بسیند که دران منظره کیت تا کور که اول منظره  
کم وارد در زد جوان دست و فکندش از یام  
جوان که پیرک اول حالنی کوردی ال اوردی  
اول پیری طام دن اشفه براقدی داد چون سایه  
بخالش آرام سایه کی خاکه که آرام و قرار و بردی  
یعنی اول پیری طام دن خاک اوزره براقدی  
گانگه با ناره سود اسپرد و ددیکه اول کسه  
که بن نسبت سودا و محبت یولنه کدر یعنی اول

ای پری نسبت پراکنده نظر  
تخلیه و اتم اولتد  
نکته امر حاضر در  
میکم

پیر صفاق  
در سنه

کسه که بنم عشقم دن دم او در و عاشق لوح دعولین  
ایلر نیست لایق که دیگر جانگرد لایق دکلد که غیری  
یره نظر ایلیه زیرا عاشق صادق او در که انک نظر  
گاهی هان بر اوله هست این در بینی ز هوس  
اکی کورچی لوح عادی هوا و هوسدن در بو حالتده  
خلاف اولین کسه عشق دن بی یهر در قیله و عشق  
یکی باشد و بس زیرا عشقک قبله سی و عاشقک  
نظر گاهی اینی بر اولور و عشق شرک دن بری در  
**سناجات در طلب شوق که شجره و محبتیت بر سناجات**  
روحانی شوق طلبی بیانده در که شوق محبت درختک  
میوه سی در **شجره و شمع در یافت محبت** و جانانک  
قرب و محبتنه وصول بولوق شمع سنک درختی در  
ای فروزان ز تو گاشانه و چرخ ای خدا فلک کاشانه  
سنک منعکدن فروزان و منور در پریمی عشق او  
خیمانه و چرخ فلک خیمانه سی سنک عشقک شری  
ایله ملو و پر در کاشانه قیش اوی و مطلقا خانه  
معنی سنه کلور خیمانه میخانه معنی سنه در مادرین  
**خملک مستان تو ییم بز یوم میخانه ده سنک مست لورگوز**  
**دست بر فرق ز دستان تو ییم سنک دستانک سید**  
دستمن فرق و سر من اوزده در یعنی هر تر تم که انک  
سنک نام شریفک و وصف لطیفک مذکور در اول  
تر تم دن رقص و سماع ده این یافتیم از تو چو پیمانه  
شکست سندن پیمانه کی شکست بولدق یعنی شکسته

فروزان شده  
در معنی شوق  
در معنی

خملک میخانه  
معنی مست در  
که مراد دنیاد  
مست

دستان بوفه  
تر تم معنی  
در معنی

دل اولدق دست مالیر که رفتم ز دست لطف و کرملده  
بزم دستمزی طوبت زیرا بزالدن کتدک یعنی بزم مدد و  
معاونت ایله زیرا بزده طاقت و قدرت قالمدی **گرچه**  
**در قید سیاهیم و سفید اگرچه بز سیاه و سفیدک**  
قید نده این یعنی شب و روز و اسبابه گرفتار ز از تو  
بی قیدی و داریم امید لکن سندن ای کریم بر قید سن  
لوح امید طوتار ز یعنی امید وار ز که بزک جمیع قیود  
خلافی ایدوب بی قید ایلیه سن بو که از ما بر هانی مارا  
اولا که بزک بزده یعنی من و مادنه خلاف ایلیه سن  
دام از ما یفشانی مارا بزم داممزی بزده سنکه سن  
یعنی بزک افنای وجوده و اصل ایلیه سن **دل جای که**  
**بمشقت گروست جامی نک کو کلی که سنک عشقک**  
دهن و گرفتار در نایقه و کوششی او کند روست  
انک سعی و کوششی نایقه سی آهسته یورچی در  
یعنی جد و جهد نده جایک و چست دکلد پای دل  
مانده بکل پسندش انک کو کلنک ایاعنی بالحقده قالمش  
بکمه یعنی لایق کورمه که انک کو کلی محبت ماسوی  
ایله آوده اولوب سندن دور و جدا اوله از دوعالم  
بکسل پیوندش اکی عالمده انک بعلوق و علاقه سنی قطع  
ایله در و بره دار ز اوان کیش اوان لکدن انک یورچی  
بوله طوبت یعنی انی حضور شریفک متوجه ایله کند پای  
بیر از باریتی انک بارکی سندن کند پای لکی رفه ایله  
یعنی که شوق احسان ایله تاکه کند پای لکدن خلاص اولوق

کریم و نوبت در  
معنی شوق  
در معنی

ایستادگی  
در معنی

دار ایستادگی  
در معنی

کرم رو و نیزی پای اوله و در کاهکه وصول بوله زار  
 راه از گرم خویش دهش کند و کرمکده که عشق طرفتک  
 زاد و توشه شی ویره شادمانی بغم خویش دهش  
 کند و عکله که سرور و بر زبیر هر که سنک نمکه  
 وصول بولدی ابدی سروره و اصل اولدی ای خدای  
 کرم حبیبک محمد مصطفایک صلی الله علیه و سلم  
 عزتته غضنفر بندگی و شععی حقیری هم بوسعادت  
 دوز در ایله محمل عشق مقاش کردان انک مقانی  
 عشق محلی ایله بوهم معنی در عشق محملی که مقام  
 ایله رقیقه و شوق زماش کردان شوق رقیقه  
 سنی که زمام ایله بوهم معنی در انک زمامنی شوق  
 رقیقه سنی ایله یعنی که شوق احسان ایله عند بیتم  
در شوق یکرمی عقد شوق بیانده در که کند بیست  
بر آرند بکنکره وصال که شوق عاشقی وصال کنکره  
 سنه کنورچی در وز مامیست رسانده بر منزل  
ایصال و اتصال سر منزلنه ایرشد و ریحی بز مامدر  
 زمام یولار معنی سنه در ای دلت زابگف شوق زمام  
 ای کسه که سنک کوکلک زمامی شوق کف و دستنه  
 در سیر عاشق شود از شوق تمام عاشق سیری  
 شوق دن تمام و کامل اولور شوق اگر قاید است  
 نشود شوق اگر سنک یولک قاندا اولیه بوهم معنی  
 شوق اگر سنی عشق طریقینه یدجی اولیه کعبه و وصل  
 پناهت نشود و وصل کعبه سی سنک پناه و مقامک اولیا

اه زمام دل  
 عقد بولک در  
 مره

زیرا وصاله وصول شوق سزمیسر اولماز قاندا یدجی  
 معنی سنه شوق قله ب دل دور است شوق خدای  
 عزوجل دن جل جلاله دور اولان لری کوکلک قلا  
 در زیرا شوق قرب الهی نک وصولنه وسیله در  
 جاذب خاطر مهمجور است در کاه احدیت دن مهمجور  
 اولان لری خاطر فی عالم الهی به جذب ایدجی پس  
 ای طالب شوقه وصول بولمغه جد و جهد ایله تادور  
 و مهمجور لر زمره سندن دور اولان سن شوق کوتاه  
 کند راه در آت شوق دراز یولی کوتاه ایلر زیرا  
 شوق سببی ایله طی و اصل و قطع منازل میسر  
 اولور بر رف مرتبند در آت مرد و طالبک  
 یوزنه حرص و آذک قیوسنی باغلی زیرا شوق سببی  
 ایله حرص و طمع و اخلاق ذمیمه دن خلاص میسر اولور  
 شوق برقیست نیشیم افزون شوق نشیم و مکانی  
 روشن بر برق در یعنی برق کبی در  
 مانع ره شده در آخرین سوز راه عشقک سلوک  
 مانع اولانک خرمنی یا قبیجی در زیرا شوق سببی  
 ایله راه عشقک موافقی محو و منعدم اولور  
 کوه هر ریح که در راه بوده هر ریح و الم طاعنی یعنی  
 طاع قدر عظیم هر ریح و غم و عشق یولنده له پیش  
 مشتاق کم از کاه بوده مشتاقک قتنه صباهت  
 اسک اولور یعنی مشتاقه اول قدر ریح و الم  
 هیچ مثابه سنک در وجود زند شعله و شوق از دل ناک

ایضا در این  
 در ملاحظه

کاه مانه

کاه مانه

چنانکه شوقك شعله سی مشتاقك كوكلندن پرتو او ره  
 نشود گشته بعد دریا آب اول شوق یوز دریاك  
 آبی ایله گشته و منعدم اولماز هر که تسکین ویت دست  
 رست هرنگه آنک تسکینه سنک دست رس و قدرتك  
 وارد در آن شوقست هوا و هوست او شوق دکل در  
 بکه هوا و هوس در زیر شوق زوال پزیر اولماز  
 هوس کام طلب نتوان زد هوسله طلب کامنی او رمق  
 ممکن دکل در حیمه در کوی طرف نتوان زد طرف  
 حله سنک حیمه او رمق ممکن دکل در یعنی هوسله  
 شوقك حصولی ممکن دکل در هوس ایین هوشناك  
 بود هوس هوسلونك عادتی در جان عاشق ز هوس  
 باك بود عاشقك جانی هوس دن باك در هوس  
 ابریت زیباران خالی هوس معنی ده باران دن  
 خالی بر سحاب در سایه اش مایه بی اقبالی آنک  
 سایه سی دولت و سعادت سزلنك سب و سرمایه  
 سیدر یعنی هوسك چه بر وجهه بر تفعی یوقد  
 بلکه ضد محض در نه از و کشت امل آب خورد  
 نه اندن امل الکی آب اجر یعنی اچمن زیرا آب در خالی  
 در نه زتن تب نه ز دل تاب برد اول سحابك  
 سایه سی نه تندن تبی نه دل دن تاب و حرارتی ایلا در  
 خواجه دل بسته در اسباب جهان خواجه جهانك  
 اسبابنه کوکل بغلش کشتی افکنده بگرد آب جهان  
 لاجرم جهانك گردابنه کشتی بی بر افش یعنی بلا لر ستار

تاب مراد  
منه

اولش

اولش زیرا اسباب سببی ایله سبب الاسباب دن دور و جدا  
 اولش در خفته بر نطم امل مت غرور غرور و غفلته  
 ست اولوب امل و امید نطمی و باطی اوزر یاتوب  
 اریوش طبعش از نفس و هوا پر شر و شور آنک طبعی  
 نفس و هوا سبب دن شر و شور له ملو و پرده در چشمش  
 از طلعت شاهد روشن آنک چشمی محبوب و محبوبه نك  
 طلعت و جمال دن روشن گشته دکاه بطالت روزی  
 بطالت قصیده روزی اولش یعنی طاعت و عبادت دن  
 فارغ اولوب بطالت گوشه سنک قرار ایلش روزی  
 پنجه دل او پرده کی برده یاز آنک کوکلی از پرده  
 سنک پردگی سی یعنی آنک کوکلی حرص و آرزو اچمنده  
 غرق و پنهان اولش مانده در پرده از وجهه و راز رازك  
 چهره سی اندن پرده ده فالش یعنی اسرار و رازك مشاهده  
 سندن محروم فالش دستش از بازو می خذلان رنجه آنک  
 دستی خذلانك بازو سفندن رنجیده اولش لاجرم آنک  
 دستند خدای بر کار و بر خیر صادر اولماز زده در  
 دامن حرمان رنجه بوسب دن حرمان دانسته نیجه  
 اورمش یعنی مرمات مهفید و گرفتار اولش پای او  
 ده سپر کوئی خطا آنک ایاغی خطا جمله سنه کلاجی یعنی  
 روز و شب خطا دن خالی دکل در کام پیمای پی نفس  
 و هوا نفس و هوا اردنجه کام او ریجی یعنی نفس و هوا  
 تابع اولوب انرا ایچونه هر جانیه روان اولیجی در  
 معده غارتگر هر پخته و خام آنک معده سی هر پخته و

اولش

اولش  
تاکلیک  
ایچونجه  
در اولش

غارت ایدجی یعنی بخت و خام دن هر نه بولورسه بر خورده  
 در هم چه حلال و چه حرام حلال نه و حرام نه قارش موش  
 میش یعنی حلال و حرام دیوب هر دن اولور بر گوشش از  
 قول نصیحت گوگر انک قولغی نصیحت ایدیجی نک قوی  
 بندندن صاغدر رام باز مزه و رامشکر رامشکر  
 زمزمه و ترننه رام و راعب در رامشکر مطرب و ایریجی  
 ژانخای هنر دندانش انک دندا انک هنری  
 ژانخای لق در یعنی حرام و ناپاک نسنه لری چینیجی در  
 هنر دستور لب خندان انک خندان و کشاده لبیک  
 عادتق هنر و سهوده کوی لق در بیت ژانخاید ظرافت  
 انکارده هنر گوید لطیفه بندارد شیش آبستین  
 هرفسق و فساد انک شبی هرفسق و فساد یوکلو در  
 یعنی هر کجه انواع فسق و فساد دن خالی اولماز روز  
 اوپرده در صدق و سداد انک روزی صدق و  
 سدادک برده سنی برتجی در یعنی انده صدق و سداد  
 یوق ایدوکی روزده ظاهر اولور یا چینی فعل صفت  
 کرناگاه یشینود خارقی از اهل الله اولدو خواجه  
 بوخلین فعل و صفتله ایکن اگر تاکاه اهل الله دن  
 برخارق و کرامت استماع ایلیه یعنی فلان اهل الله  
 دن بویله کرامت صادر اولدی دیسه لر اول فاسق  
 خواج چونکه بونی استماع ایلیه ننگه بوکه اشارت اولتور  
 که فلان پیر جهان پیا کشت که فلان پیر جهان بیما اولد  
 یعنی سیاحت ایلدی قدم خشک زدر یا بگذشت

کرکاف نزلتک  
 معنی ایلد ماساز  
 در حدیث

خشک قدمی ایله در یادن کجیدی یعنی در بیانک اوزر نند  
 کذر ایلدی و قدمی تر اولدی و آن دگر برده و عادت  
 یدرید و اول غیر ولی عادتک برده سنی برتدی یعنی  
 خلاف عادت کرد پرواز و چومرغان بیدید پرواز ایلدی  
 و مرغ لکبی اوچدی و آن دگر کرد سوی کوه نظر اول  
 برغیری ولی طالع جاننه نظر ایلدی کوه سنک از نظر اوستد  
 سنک و ثقیل طالع انک نظرندن التوبه اولدی و آن دگر زد  
 بکرامت قدمی و اول برغیری ولی کرامتله بر قدم او ردی  
 کرد طی بادیه و رابدمی بر بادیه بی بر نفس ده طی و قطع  
 ایلدی و آن دگر لشکر همت انکیمت و اول بروی همت  
 لشکر فی اشکان و ظاهر ایلدی لشکر بر ادعای خون رحمت  
 بردعایله بر لشکر قاننی دوکدی یعنی بر لشکر انک  
 دعاسیله هلاک اولدی رتی مقالا است فند در دل او  
 بو مقالات دن انک قلبه ادو شر یعنی چونکه اهل الله  
 بوکرامت لری استماع ایلیه انک خاطر نه خطور ایلر کن  
 مقامات شود حاصل او که بو مقامات انک حاصلی اوله  
 یعنی که حاصل اوله و کندوسی هم اول جماعت دن اوله  
 چند روزی ره مردان کیرد بر قاج کون اولیاء الله  
 طریقنی طوتار شیوه و راه نوردان کیرد ارباب سلوک  
 شیوه و عادتنی طوتار یعنی بر زمان انک تقلید ایلی  
 لیک ان شیوه و ارضدق نمی لکن اول صدق دن خالی  
 شیوه ند هد بهم مجردیل سیه سیه دل لک دن غیر  
 بهم و فایده و برین یعنی بو تقلید دن انک کوکلی سیاه

کرامت نزلتک  
 معنی ایلد ماساز  
 در حدیث

کرامت نزلتک  
 معنی ایلد ماساز  
 در حدیث

اولوب گرامتدن محروم اولور صدق باید که شود سو  
 فرائی کنشی ده صدق کرک در که شوق زیاده ادجی اوله  
 تا بمقصود شود راهنمای تا اول شوق مقصود و مراده  
 راهنمای و دلیل اوله شوق صادق چو کشد محمل مرد  
 صادق شوق چونکه مردک محمانی چکر کعبه و وصل  
 کند منزل مرد وصل کعبه سنی مردک منزلی ایلی  
 بوهم وجه در مردک منزلی وصل کعبه سی ایلی  
 هیچ مانع نلکد در راه شوق طریق حق ده هیچ مانع  
 قومان نادران کعبه کند منزلگاه تا سالک اول کعبه  
 منزلگاه ایلی یعنی شوق سببی ایله وصله وصول بولور  
 بلکه بندار وجود آر بمثل افکنند در ره مقصود  
 خلل بلکه وجود بنداری مقصود بولندک و رضا اگر خلل  
 و نقصان براغه کشتی اساش بهم در کشند انی کشتی کی  
 باره باره صبه و زیر و زیر ایلیه رخت هیش  
 بد زیا فلند انک وجودی رختی در یایه براغه و نیاید  
 ایله چونکه در آن موع ز خود شوید دست اول موجه  
 چونکه کند و سندن ال پور یعنی کند و سنی معدوم مشابه  
 سندن طوتار افتدش ماهی مقصود بشت مقصود  
 ماهی سی انک شسته دوش مراد افنای وجودک غی  
 حصولندن شوق سببی ایله مقصوده وصول میسر اولور  
 اشعار در شت بالی اولته سی و اغنی معنی سنه در  
 حکایت ان کینزک و غلام که در کنار دجله دست از زنده گانی  
 بشتند اول کینزک و غلامک حکایتی در که دجله نک کنار نک

عبادت شوق  
 صفتی در  
 مراد

اسامی  
 تشبیه  
 مکرر

کند و لک حیاتندن ال یودیلر و بفرق شدن در آب از خشک  
 ساخل فراق خلاصی بشتند و آب ده غرق اولور سببی ایله فراق ساحل نک  
 نشک لب لکندن خلاص لوق استدیلیر بر لب دجله چوستد  
 سبز بساط زد سرا پرده خلیفه بنشاط دجله نک کنار کی  
 چونکه سبز دن سبز بساط اولدی یعنی چمن سببی ایله  
 سبز بساط کی اولدی نشاط سببی ایله یعنی عیش و عشرت  
 ایچون دجله نک کنار نده خلیفه سرا پرده اولدی داشت  
 در ستر خلافت دونکار مخلصه خلافت پرده سنه کی  
 نکار طوتار دی هر دو مه طلعت و خورشید عذار هر کی  
 سی ماه طلعت لو و خورشید عذار لودونکار دن مراد بری  
 محبوب در و بری محبوبه در که کویا مه طلعتله محبوبه  
 و خورشید عذار له محبوبیه اشارت اولور زیر خورشید  
 شمس معنی سنه در و شمس مؤنث غیر حقیقی در آن یکی پرده  
 کی پرده نواز اول برسی پرده نواز بردی ایدی یعنی  
 سازنده جاریه ایدی چنک ناهید ازو یافته ساز که  
 ناهیدک چنکی سارنی اندن بولمش ایدی یعنی زیاده استاد  
 مطربه ایدی ناهید زهره دیدگری کوب در که فلک بزنگ  
 مطربه سیدر ساز یونده دوزن معنی سنه در و چنکه  
 نسبت خوب واقع اولمش در عکسی کلکونه و رخسار ش کل  
 کل انک رخساری کلکونه سنک عکسی و اثری ایدی هنلق  
 حلقه زلفش سنبل سنبل انک زلفی حلقه سنک هندو  
 ایدی کلکونه قرنجه که عورتلری یوز لرنه سور زلری  
 کلرنک معنی سنه کلور هندو یونک غلام معنی سنه ک

نکار محبوب  
 به اکلای اولدی  
 نیکو دوست دن  
 ظاهر در  
 مکرر

نواز  
 نواز وصف  
 مکرر

کند

وزلفه نسبت خوب واقع اولمش در مراد انك رخساری كلدنه  
خوب و رعنا و زلفی سنبل در مرغوب و زربا ایدوکن اشعار  
وان دیگر ساده غلامی چون ماه و اول برسی ماه کبی ساده  
و خوب روی بر غلام ایدی سوده بر جرح و کله گوشه و جاه  
جاه و عزت کلاهنگ کوشستی فلکه سورمش ایدی  
یعنی اول غلام زیاد عزت و جاه صاحبی ایدی چون ماه  
مراع ثانیه مصروف اوله جایز در و معنی آکه کورن اولور  
سرو قدش ز قبا یافته زینب انك سرو کبی مودون  
فدی قبادن زینب و لطافت بولمش عقل کتر کس او داده  
فریب انك چشمی عقله فریب و برمش یعنی اصحاب عقل  
انك چشمنگ فریفته سی اولمش ایدی کتر کس ده  
مراد چشم در هر دو بودند نام عاشق زار هر آکی سی  
بری برینه عاشق زار ایدیلر عشقشان برده ز دل  
صبر و قرار عشق انك کو کلندن صبر و قراری التمش  
ایدی عشق مضاف دکی در زینب از دل شان تقدیرند  
در لیکن از دست رقیبان غیور کن غیور و حور  
رقیب لرك النندن بی طپیدن زینک دیگر دور  
بری برندن دور و جدا مضطرب و پریشان ایدیلر  
مجلس از باده چو دیگر کون شد چونکه مجلس شراب  
ده بر کونه اولای یعنی اول مجلس ده اولای نلر  
مست اولدیلر بر دکی را غم عشق افزون شد  
شرابک کیفیت سیبیه اول مضطرب جاریه به عشق  
غمی زیاده اولدی بوهم معنی در اول مضطرب

کوشش افاد در

تغیر میانه  
ایله اسم  
فاصله در  
معه

جاریه نك عشقی غمی زیاده اولدی برده و نوز نسی  
پرده بساخت برده نك اردندن اول جاریه بر یکی  
برده دوزدی چنک را بهمان برده نواخت چنکی هوان  
اول برده ایله جالیدی یعنی بر مقام دن غزل ترنم ایدوب  
چنکی هم اول مقامه جالیدی اولکی برده مقام معنی سینه  
در گفت صوتی که دیگر وقت رسید اول مجلس ده  
اول جاریه بر صوت و غزل ددی و ددی که اوز که  
وقت ایرشدی گاید آن برده کشادیم پدید که برده  
دن باله بر کشاد ظاهر کله یعنی اشکار اوله مراد نه  
ایدوکی بوییدن ظاهر در سوختم از دل غمخور  
خویش کند و غم بیجی و در دو الم چکی کوه کلندن  
باندیم به که سازم پس از یز چاره و خویش اولی در که  
کندومه بوندن صکر چاره دوزم و در مان ایلم  
دست زد برده ز رخسار کشاد پس ال آوردی  
یوزندن برده بی اجدی تشنه لب رو بسوی و جاله  
نهاد اول علامک و صالی ابنه تشنه لب و جاله  
جانبه توجه ایلدی بیخودی کرد و دل از خود بردا  
بیخود لای ایلدی و کند و سندن کوه کلتنی خالی ایلدی  
یعنی کند و سندن قراعت ایله بار خود در خطر  
خبر انداخت کند و نك یوکنی موع خطر نه اندی  
یعنی فراقک الاملندن خلاص اولم ایچون کند و نك  
غرق و هلاکنی اختیار ایلدی بودمه طلعت و ماهی  
اندام اول کنیزک ماه یوزلو ایدی کرد در آب چوماهی

از این  
جمله  
نویسند  
که  
نویسند

آرام لاجرم ماهی کی آب ده آرام و قرار ایلدی می زده  
شعله و شوق از دل تاب پس شوق شعله سی انک  
کوکلندن تاب و پرتو آوردی خواب تسکین دهد  
ان شعله باب ایله اول شعله به تسکین ویر معنی  
فرقت آتشک شعله سندن نجات بولمق ایچون کندوسی  
دجله به آندی دید چون حال وک ان طرفه غلام  
اول طرفه و زیبا غلام چونکه انک حالتی کوردی یعنی  
چونکه کوردیکه اول کینزک کندوسی دجله به آندی  
خویشی را در پیش انداخت چو دام دام کی غلام کندوسی  
انک اردنجه دجله به آندی دام دن مراد بونده بالق  
اب و دریایه آتلان آغ اولمق روشن در نته که بوبیت  
دن بومعنی ظاهر در کشته صد چشم هوا خواهی را  
غلام اول کینزک ایچون آغ کی پوز چشم اولمش یافت  
در موقع شط ان ماهی را اول ماهی بی شطک موجی  
ایچند بولدی هوا خواه و ماهی دن مراد اول کینزک  
در شط دن مرادینه دجله در هر دو کشتند هم اغوش  
دجله نك ایچند هر ایکی سی بری بری ایله هم اغوش  
اولدیلر یعنی قوجوشدیلر زار کوی از لب خاموش  
خاموش لب دن بری برینه راز دیحی اولدیلر بونده  
روشن تنبیه وارد که هر کس که خدای عز و جل نك  
وصالنه وصول بولمغه طالب در آکه بهر حال قبل الموت  
افنای وجودتدن بهم در اولمق لایم در لب بلب  
روی روینها دند غلام و کینزک لب ایله پوز یوزه

خدا  
در هر دو کشتند هم اغوش

دجله نك ایچند هر ایکی سی بری بری ایله هم اغوش

ایچون

بام

بام

تودیلر

تودیلر دست در کردی هم جان دادند الهی بری  
برینک بوینده جان ویردیلر بیت در دوستی ملا  
مرك و زینت نیست دشمن به از کسی که نبرد برای دوست  
مناجات در اظهار شوق و حیرت و طلب ترقی بمقام  
غیرت بومناجات شوق و حیرتک اظهار بیاننده در و  
غیرت مقامنه ترقی طلبی بیاننده در ای سراسیمه و شوق  
توفلک ای خدا فلک سنک شوقک سراسیمه و حیرانی در  
سر بیچید ز طوق تو ملک ملک سنک طوقک دن امر اض  
ایلمش در یعنی لا یقصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمر  
حسبجه فلک دن عصیان صادر اولماز داغ بر جان و دل  
از شوق تو ایتم سنک شوقک دن ای خدا داغ بر جان و دل  
یعنی جان و کولم اوزر سنک شوقک دن داغ وارد در  
بنده و داغ و سک طوق تو بیم سنک دانمک بند سی یوز  
وسنک طوقک کللی اینر بی بری داغ و طوقک دن محروم  
ایله گرنه با طوق و فائز تکیم در ره تو چو سکان کم زلم  
سنک بولکه اگر کلبلر کی و وطوق ایله نیتک و حیرت  
و جابک دکا ایسک کلب دن کم و دوتز میل غیر از دل  
بیرون کی بوزم کولمزدن غیر میلی طش ایله شوق  
خود روز بروز افزون کی یوما فیوما کند و شوقکی  
زیاده ایله گرمی از صاغری وصلت نکشیم اگر سنک وصل  
و وصالک ساغزندن شراب نوش ایلیه وز یعنی اگر  
وصالک وصول بولما یوز بچگر خوار ی و شوق تو خوشیم  
سنک شوقک بچگر خوار لغی ایله خوشتر یعنی شوقکله

حظه

بیم  
در سنک



قانق و مسرورند هست بهر تو جگر خواری دما عزت ماو  
دگر خواری ما سندن اوتری بزم جگر خواری لغز بزم غمزن  
در و مشهور اولاد خواری لغز غیری در زیر او خواری  
ظاهره خواری در لکن حقیقتک عین عزت در و بو  
عزلهای جهان یاد شاهلر نندن ایرش عزت در عزیز و  
مغوبد ر جگر خواری غم بیچی لك معنی سنه در استعمال  
حسی ایله یاد در گجه ایچ بحر سرب جای از خواری  
تو عزت یاب جای بو بحر سربك لجه سندن سنك  
خور لغدن عزت بولیچی اولسون زیر اسنك خواری لغز  
اکی جهانك عزتنه سبب در بحر سرب دن مراد بو عالم  
خراب آباد در گو کند بخت ده آموزی او اگر بخت طالبی  
اگر ده آموز لوق و معاونت ایلیه داغ شوق تو شود روزی ان  
سنك شوقك داعی انك نصیبی اوله بوهم وجه در  
اگر نصیب الله هر چه جز شوق تو در جان فگار سنك  
شوقكدن غیری بروج جان ده گارد افسوس و دریغ آرد  
هر نه که افسوس و حیف ذراعت ایلی و دریغ و تحسرت  
حاصلتی کورر یعنی سنك شوقكدن غیری هر نه که سبب  
افسوس و حیف و دریغ و تحسرت اولور هر چه نك معنی سی  
مراع ثانی نك معنی سنه قید اولوندی سهولت معنی ایچ  
گارد بوند ذراعت ایلی معنی سنه فعل مضارع غایب در  
که کاریدن دن مشتق در ذراعت ایلیك معنی سنه باز  
بوند حاصل معنی سنه در تا کند قطع ز افسوس و دریغ  
تا افسوس و دریغ دن قطع ایلیه بنه اندر کفش از عزت

یاد بون  
در معنی

بخت طالب  
و دولت

بینه امرحاض  
در معنی

تیغ عزت دن انك كف و دستنه تیغ تو یعنی که عزت احسا  
ایله تا که انك سیبی ایله افسوس و دریغ دن خلاص اولند  
قادر اوله عقید بیست و یکم در عزت که عبارتست از  
حمیت صلح سیر بقطع تعلق از غیر محبوب یکی برنجی  
عقد عزت بیامند دو که اول عزت صاحب سیرك همینند  
عبارت در محبوبنك غیرندن تعلق قطع ایلیکله یا قطع التفات  
محبوب از غیر یا خود محبوبك التفاتی قطع ایلیك در غیردن  
اولکی سی مقبول و ثانی غیر مقبول در ای بهر غیر گشاده نظری  
ای هر غیر بر نظر آچش و میل و رغبت ایلمش در دولت بیست  
ز عزت اثری سنك کو کلکده غیرتدن بر اثر بوق در زیر  
چونکه عشق دعویس ایلیوسن ساکه واجب اولاد  
بودر که معشوقكدن غیری مکسبه نظر و التفات و میل  
و رغبت ایلیه سی میکنی دعوی عزت ناکی اگر چه غیرت لو  
لوق دعویس ایلیوسن لیکن از معنی عزت پاک لکن غیرتک  
معنی سندن پاک و بی بهم سی یعنی سنه غیرتدن بر اثر  
بوقدر غیرت و دیدن اغیار که چه که غیرت و غیر لر  
نظر ایلیك ندر یعنی چونکه معشوقكدن غیری به نظرک  
وارد در سنه غیرت بوقدر و عشق دن بی بهم سی غیر  
بیب و خیر از یار چه که غیر نظر ایلیچی و یار دن خیر  
نه در یعنی غیر بی اولاد کسنك یار و محبوبندن  
بی خیر در زیر اگر خیری اولیدی یارندن غیری به نظر و  
التفاتی اولماز دی بلکه یارندن غیری سی که معدوم  
کور نردی دیدن غیر ز عزت دورست غیر نظر ایلیک

عزیم معنی دکل  
در معنی

باکده باطل  
ایچوندر

رنگ

غیرت دن دور در یعنی غیر بینده غیرت یوقادر غیرت  
در دو جهان مغز و رست غیر بی الی جهانده مغز و غافل  
در دیده گوید دیده را شاید چشم که او شانتظر ایلمکه  
لایق اولاً بر غیر نظر نکشاید اول چشم غیرت یوزنه  
نظرف آجاز یعنی غیر نظر ایلمز عشق شاه املو غیرت  
چاوش عشق شاه کلدی و غیرت چاوش کلدی یعنی عاشقده  
عشق شاه مثابه سنک و غیرت چاوش مثابه سنک در به که  
چاوش بصد بانک و خروش پس اولی بود که چاوش یوز  
بانک و خروشله منع اغیار کند از در شاه شاهک قیونک  
اغیار منغ ایلیه غیرت در حرم منغ نده در راه انک حرمنه  
غیرت یول و یوز حرم شاه حریم دل تست شاهک حریم سنک  
کوکلک حریمی در شاه همواره مقیم دل تست شاه همیشه  
سنک کوکلک مقیمی در یعنی سنک قلبیکه فراید یحی  
غیرت شاه را محرم راه مدیه شاه دن غیرت یه حریم یول و یوز  
بگدا محرم شاه مدیه شاهک محرم لکنی که ایه و یوزمه یعنی  
عشق الهی دن غیرت سنی قلبیکدن اخراج ایله شاه چوشاه  
نکر شاه پرست شاه طلب ایله شاه نظر ایله شاه طاعت  
و محبت ایله هر چه جز شاه بستوی از وی دست هر نه که شاهک  
غیرت در اندزال یو یعنی فراغت ایله مراد حق سبحانه و تعالی  
حضرتدن غیرت جل شانده بر نه ایسه جمیع سندن فراغت  
ایله دعیک در دست در دامن شاه محکم دار شاهک  
دامنک دستکی محکم طوت یعنی انک دامنی محکم طوت  
بیت دامن دوست بصد خون دل افتاد بدست بسوی

کوکلک  
اولی بود که  
در غیرت

هوان همیشه  
مقیمی در

کوکلک

کند ختم و رهانتوان کرد دل بداع غم او حرم دار انک  
غنی داعی ایله کوکلکی حرم و مسرور طوت هر چه جزوی زدک  
بیرون کنی هر نه که انک غیرت در کوکلکدن طشره ایله  
داع شوقش بدلت افزون کنی انک شوقی داعنی کوکلک  
زیاده ایله مکن ان داعیه چون بوالهوسان بوالهوسلر  
کبی اول از زوی ایله که بتابی روح مهرش زکسان که  
انک محبتی یوزنی کسه لردن چویر سن یعنی انی غیرت  
محبت ایلمک دن منع ایلیه سن مهرش ده اولان ضمیر غایب  
دن مراد خدای عزوجل در فیض مهرش که جهان را غامت  
انک مهر و محبتک فیضی که اهل جهان نه عام در حصر یوحود  
نه حد هر خامست هان کند و سنه حصر و مخصوص اولمق  
هر خامک حدی دکل در خواست ایلیسی که ان فیض کرم  
ایلیسی استدی که اول فیض کرمی باز بر د بفریب از آدم  
فریب و حیلله ایله حضرت ادم دن علیه السلام قطع و دور  
ایلیه ان خود از وی نتوانست برید انی خود ایلیسی  
اندن قطع ایلمکه قادر اولمدی لیک از ان شیوه کشید  
کشید لکن اول شیوه و نامعقول فعلندن چکدی هر نه که  
چکدی مراد نه اید و کی یو بیدن ظاهر در کرد از ان  
شیوه و پر شیوه خویش کندونک اول پر شیون  
شیوه سندن امن را طوق نه کردی خویش کندونک  
بویینه امن طوقنی قویجی ایلمدی یعنی انک بی ادب لکی  
ایدی ملعون اولسنه سب اولدی شیوه نغان معنی سنه  
در این قدر بی ز تو غیرت که بدیل شوی از هر چه نه او

مهر یوزنی  
مهرش زکسان  
مهر یوزنی  
مهرش زکسان

میرگیل سندن غیرت یوقدر کافی در که هر تنه دن که  
 او دکل در کوکک ایله محبتی ترک ایدمی اولاس یعنی  
 قلبک ده همان رنگ محبتی قویه سن ریشه دمه مهر بدو  
پیوندی محبت ریشه سنی که واصل ایلیه سن باوی  
 انباردگر پیوندی که غیری شریک قبول ایلیه سن انبار  
 که شریک معنی سنه در مضاف اولمق استب در نه که صد  
 کس بوک انبار کنی بویله کرکز که یوز کسی ای که شریک  
 ایلیه سن عشق باری بهمه ساز کنی جمع کسه ایله عشق باز  
 لغی ساز و پیدا ایلیه سن یعنی غیرت بود کل در که هر کسه  
 محبت ایلیه سن گاه یا شاهد موش باشی گاهی ماه کبی زیبا  
 شاهد له اولور سن بهواداری او خوش باشی انک  
 انک هوادار لغی ایله خوش و سرور اولاس گاه حیمه بدر  
 شاه زنی گاهی شاهک قبول سنده حیمه اوره سن یعنی انک  
 قرار ایلیه سن دست دلد در گرجاه دنی کوکک الی  
 جاهک کرینه اوره سن یعنی منصبه طالب اولاس  
 که سوی میرکنی روی امید گاهی امیر جانبینه امید  
 یوزنی ایلیه سن یعنی امیر دن امین وار اولاس ساری  
 از مرض سیاه روی سفید مره و طبع چمتند اق یوزنی  
 سیاه ایلیه سن که کنی جائی در ایوان وزیر گاهی وزیر  
 ایواننده بر ایلیه سن یعنی وزیرک حضور نه وار سن  
 تاشوی از گرمش جایزه کنی تا انک کر مند احسان  
 طوخی اولاس این همه قاعده کافر است بوجیم  
 حالات که بیان اولوندی کافر لکن قاعده سی در

انباردگر  
 پیوندی  
 محبتی قویه

سادنی فله  
 مضامین مخالف  
 در دست

بجد اوند شریک اوری است خدای عز وجل حضرتنه  
 شریک کتور یحیی لک در نیت بر شریک کسی رخصت ده  
 بر کسک شریک رخصت و اجازت و برمی دکل در حکم  
لا یغفران شریک به لا یغفران شریک به نک حکمی بوایت  
 کریمه اشارت در ای الله لا یغفران شریک به و  
یغفر ما دون ذلك لم یبتأ شریک از دل خود پاک  
 بستوی چونکه خدای عز وجل جل جلاله شریک قبول ایلمز  
 پس شریک چرکنی کند و کوکک دن پاک بویعنی شریک ترک  
 ایله پاک شوئی سوی پاک اوردوی پاک اول مکه  
 پاک جانبینه یوز کتور یعنی توجه ایله پاک دن مراد  
 حق سبحانه و تعالی حضرتی در عز اسمی میر انبار دل اری  
ناک اورا به ارایش ناک و ملوث کوکل التمه صحت  
 پاک نیاید جز پاک زیرا پاک صحتی پاک دن غیر  
 بولمان پس چونکه سن لوث ماسوی دد قلبکی پاک ایلیه  
 سن خدای عز وجل نک جمال شریفی مشاهده ایلمز سن  
 دل که در خون نزد پر زغشی کوکل که انک غمندن قنادی  
 خون ایچنه اور میه یعنی قانتغرق اولمیه کی سرد مرغ  
حریم حرمتی انک حریمی حرمینک مرعی اولمغه قبح لایق  
 اولور یعنی خدای عز وجل تک بولند بسیار در  
 و الم چکدی قریب الی دن بهره ورا اولمغ مجال در  
 جان که ناید بلب از شوق و نیاز جان که شوق و  
 نیاز دن لبه کلمه یعنی مادام که جان بسیار شوق و  
 نیاز حاصل اوله بالیش کوکه چه سان کوید راز انک

این  
 قنادی  
 در دست

بجد اوند

لبنه دی که نه و چهل راز دیر یعنی آنک لبی راز سولیکه  
قادر اولمان زبیرا که لیاقت و استعداد حاصل اولماش در  
دیدن کز دل نکتی خونبارش چشم که انی کوکل دن قان یاغدر  
ایلیه سن یعنی مادام که چشمکدن خون دلی روان ایلیه سن  
نیت شایستگی دیدن ارش که دیدارک لیاقتی اولماز  
یعنی اول چشم خدای عزوجل نک دیدار شریفنه لایق  
دکل در پی سعی ایدوب بو حالته وصول بولوق لازم در  
والادیدار شریفدن حرمان موقدرت دم بدم شوی  
بخون دیده خویش کند و چشمکی دمبدم بو یعنی هر دم  
چشمکدن قان روان ایله پس طلب کاری دیدار اندیش  
صکر دیدارک طلب کار لغنی فکر ایله والابو فکر دن  
فراغت ایله خونه نسبت دم بدم خوب ورنکیین واقع  
اولمش هر که از محنت هجران نگر نیست هر که هجرانک  
مختندن اغلادی کی تواند رخ جانان نگر نیست او  
جانانک رخنه نظر ایلمکه فحیحی قادر اولور یعنی  
قادر اولماز نیت خوش کنج چورخی نکتی کنج  
خوش دکل در چون که بر رخ چکمه سن رخ کش کر  
طلبی کنج خوشی رخ و زحمت چک اگر راحت و خوش  
لوح کنخی طلب ایلمه اسک حکایت دیده دری که  
بچشمی که در وقت وداع محبوب نگر نیست اول صاحب  
نظرک حکایتی در که محبوبنک وداعی وقتند اول  
چشمه که اغلادی بعد از ملاقات بجمال او نگر نیست  
ملاقات ده صکر آنک جمالنه نظر ایلمدی خلاصه و کلام

بود در که

بودر که وداع وقتند اول چشمکدن که اشک روان  
اولمدی ملاقات واقع اولدق اول چشمه محبوبنک  
جمالنه نظر ایلمدی و مراد نه ایدوکی بو بیلمردی  
زیاده ظاهر و روشن در دنی دلی داغ دل افزوی  
داشت بر عاشق بر محبوبنک داغنی طوقاردی یعنی  
که عاشق اولمش ایدی در دل از اتشی او سوزی داشت  
آنک آتشدن کوکلند بر سوز و حرارت طوقاردی  
عمرها مست لقایش می بود بسیار زمان آنک لقاسنک  
ستی ایدی نسبت در قید قفایش می بود او عاشق  
اول محبوبنک و فاسی قید نه باغلمش ایدی یعنی روز  
و شب بری بری ایله مصاحبتک ایدیلر دم بدم جلو و  
دیگری دید اول عاشق دمبدم معشوقدن بر غیر  
جلوه کورردی یعنی اول محبوب عاشقنه هر دم نظر  
و التفاتی زیاده ایلمدی از جمالش کل دیگری چید  
آنک جمالندن غیر کل دیردی یعنی هر دم عاشق آنک  
جمالندن ذوق آخر ایله متلاذذ اولوردی بیت هر آنکی  
دا که بر خاطر عشق دلبری یاریت سپیدی کورراتش  
نه که داری کار و باری خوش چراغ از آنجا که ستم دین  
و نیست فلک اول جهندن که جور و ستم آنک دین و عادت  
در قطع یاران ز هم آیین و نیست یارانی بری بریندن  
قطع و جدا ایلمک آنک آیین و قانونی در خواست  
تا خانه براندازد شان فلک استدی تا آنک خانده سنی  
خراب اید خانه در کوی دیگر سازد شان انلر غیر

دانشی  
در علم

محلله ده خاندوزی یعنی انلی بری برنده جدا و دور اولی  
صبح دولت متواری کرده دولت و دیدار صبحی متواری  
و نهان اولای یعنی انلی اولکی ذوق و عشرت و صفاد  
دور و جدا اولای بر جدایی دل خود بنهادند پس  
بالمروره کند و لری کوطنی جدا لغه قودیلر یعنی جدا لغه  
رضا و یردی لر بر سروره بوداع استادند لاجرم سوره  
ده وداعه دور دیلر عاشق دلشده برداشت فغان  
دلشده عاشق حین وداعه فغان قالدردی بر رخ از  
خوب جگر اشک فشان بگره قانندن رضی او زده اشک  
نثار ایچی اولد و غمی حاله لیلی یک دیده او اشک  
فشانده لیکن اول حال ده هاه انک بر جیشی اشک نثار  
ایلدی یعنی ههان بر چشمندن اشک روان اولدی  
وان دگر زاتشی دل خشک بمانده و اول بر جیشی کوکل  
اتشندن خشک قالدی یعنی اول چشمندن اشک روان  
اولدی چشم قریاشده زانده سیمار ترا اولمش چشمه  
اول عاشق سیمار آوردی یعنی اول چشمی بر نسته  
ایله باغلدی قاشیند پس از آن طلعت یار تا اندن  
صکره یارک طلعت و جمالنی کور میه اشکش آمد جیشی  
که ترخیت اشک چون ریشه و محبت بکسیت که اشک  
و غیرت کلدی اول چشمه که چون صحبت رسته سی کلدی  
کسلدنا اشک نه کلدی یعنی وداع وقتند کربیه ایلدی  
بیت لاشکم آید که کسی سیرنگه تو کند یاز کویم نه کس  
سپنخواهد بودن یاز دیکر بجالش نکرد اول گریان

کلیه  
توجه  
در  
مورد

دلش  
مغنی  
سند  
در

اشک  
کوز  
یا  
مغنی  
سند  
در

اولین چشم تکرار اول یارک جمالنه نظر ایلیه بلکه دید  
خیالش کدرد بلکه باری کورمک انک خیالنه کدر ایلیه  
بوکه هم رشک کلدی رشکش آمد بو بیته کورده  
بعد یک چند رسیدند بهم بر زمانه دن اول عاشق و  
معشوق بری برینه ایرشدیلر یعنی تکرار ملاقات  
میترا اولدی ساغر و قصل کشیدند بهم بری بر سله و صل  
ساغرنی نوش ایلدیلر یعنی بری بر سیک و صالی ایله  
سرور اولدیار **سالمها همنفسی هم بودند اول**  
**عاشق و معشوق ق چوق زمانه بری ده ییله اولدیلر**  
**در یکی زاویه هدم بودند بر زاویه ده هدم**  
و مصاحب اولدیله هرگز آن دیده بر ویش نکشاد  
اول چشمی هرگز معشوقنک بوزنه اجمدی  
یعنی اول چشمه هرگز آنکه نظر ایلدی مراد اول  
چشمندن پرده بی رفع آید و ب آنکه محبوب  
نظر ایلدی دیکدر **س** بیک نفس که در آمیت  
بار یا اعتبار بسی مانند که غیرت وجود من بکشد  
گامش از دولت دیدار ندارد دیدار دولتند  
انک مرادنی و برمدی یعنی عاشق اول چشمی محبو  
دیدارندن محروم ایلدی **سناجات در طلب اش غیرت**  
**افروختن و مواقع مقام قرب سوختن** بو مناجات غیرت  
اتشنی شعله لندرمک طلبی و قرب معاننک موافقی  
یا معنک بیاننده در ای غیرت رفیم غیر زدای  
زنی صیقل آینه غیر نمای ای غیر تند بو غیری

اشک  
کوز  
یا  
مغنی  
سند  
در

کوی سترجی معقول اینه دن غیر د قمنی رفه و محو ادجی  
 خدا آینه صیقل دن مراد کوی کل در که تعلق ماسوی  
 رفی ایله ملو و پرایکن عشق الهی ایله بروجهله صیقل  
 اولور که غیر غای یکی خدای غای اولور جلوه کر  
 درهه اغیار تویی جمیع اغیار ده جلوه ایچی سنن  
 زیرا حقیقت ده موجود همان سنن وزهه کشته  
 نمودار تویی و جمعی سندن نمودار اولش سنن  
 زیرا ویستی وجهه رتیک دوالجلالی و الاکرام حسنیه  
 جمیع موجودات منعدم اولوب باقی همان سنن درهه  
 کون مکان غیر تو کوی جمیع کون و مکان ده سندن غیر  
 قنی یعنی سندن غیر یوق در زیر اکل شیء هالک  
 الا وجهه حسنیه جمیع موجودات مستهالک در  
 فاکسی بر تو برد غیرت ازو تا بر کسه انده ساکه  
 غیرت ایله زیر غیرت ایلمکه سندن غیر موجود کسه  
 اولم کرک در سندن غیر خود موجود یوق در  
 کرد کشتیم درین خانه بسی بوخانه ده چوق دور  
 وسی ادجی اولدق نیست غیر تو درین خانه کسی  
 بوخانه ده بر کسه یوق در مراد حقیقت ده موجود  
 همان خدای عز وجل اید و کن اشعار در خانه دن  
 مراد بو جهان در هر کسی جسته بغیری پیوند  
 هر بر کسه بر غیر اله محبت و اتصال طلب ایلمش  
 کرده دل را بغم غیر تو بند کوی کلنی سندن غیرتیک  
 غم نه تبدیل ایلمش جای از غیر تو برد و خسته چشم

بر د فضل  
 غایب در  
 ۱۱۱

کرد کشتیم دور  
 دل کشت ایلمک  
 معنی سندن  
 دور

جای سنک غیر کردن چشمی کمش و فراغت ایلمش و از  
 خیال رخت افروخته چشم و سنک رخک حیا لند  
 چشمی روشن ایلمش چشمش از طلعت خود روشن  
 ساز کند و طلعت و جمال کدن انک چشمی روشن  
 ایله بردیش کن در آن کلمش باز اول کلشنک  
 قیوسنی انک کوی کلنه ایله کلمش دن مراد طلعت و جمال  
 سبحانی در رو بگردان زدرد و رانش سندن  
 دور اولانلرک قیوسندن انک یوزنی دوند  
 هجرت آموز زلمجورانش مجبور لردن هجرت اوکرت  
 تا که مجبور لر زمره سندن دور اولوب انلرک حالند  
 عبرت پذیر اوله سوز او ساز فروز روز بروز  
 روز بروز و دم بدم انک سوز و حرارتی زیاده  
 ایله زانش غیرت سوز غیرت غیرتیک اتشندن  
 انی یاق تا که غیرت محو اولوب اتحاد روحانی دن بهر  
 و در اوله وادی بعد برو کوی کن بعد وادی سنی  
 که کوتاه ایله بسر آورده و قریش ره کن که قریب سرب  
 سته یول ایله یعنی که قریب میسر ایله عقیدت و  
 دوم در قریب عبارتست از استغراق وجود سالک در  
 عین جمع غیبت از همه چیز تا غایبی که از صفت قریب نیز  
 یکی الکنج عقد قریب بیاننده در که ارباب حقیقت قنته  
 قریب عبارتست که سالک وجود نک استغراق دن عین  
 جمعه جمیع سنه دن غیبت و بیخبر اولوب سببی ایله تا بر  
 مرتبه ده که قریب صفتند دخی یعنی جمیع سنه دن و قریب دن

در ایضا  
 معنی سندن

هم غایب اوله استغراق سبی ایله زیر اسالك بر مرتبه وصول  
بولور که کند و نك وجودند هم بنیخرا اولور ای زده در  
صغ دور انام قریب ای دور لرك حقه قریب دمنی  
اورش یعنی قریب الهی دن بهره ورد کل ایلی قریب  
دعویسن ایلمش که ره فراوان ز تو تا عالم قریب سندن  
تا عالم قریب فراوان یول وارد در یعنی قریب الهی دن زیا  
دور و بعید سن قریب روز آمدودوری شب تار  
قریب روز کلدی و بعد شب تار کلدی یعنی قریب  
یوم و بعد مظلم لیل کی در روز چو نیت نیت شب  
گیر قرار چونکه روز یوق در شبه قرار طوت مراد بو  
در که چون قریب دن بهره ورد کل سن بهره حال بعد دن  
خالص اولما سن دور از نیک روز شب تاریکی  
بوروزدن دور شب تاریک سن یعنی بعد گرفتار  
چند چو صبح دم از نزدیک صبح کی نیچه دک قریب  
دن دم اوررسن یعنی قریب الهی دن بهره ورد دیوز  
هر دم دعوی ایدوب لاف اوررسن چو نه دهد دولت  
قریب کی دست چونکه قریب دولتی سکا ال ویره یعنی  
میترا اوله یاد بایدت از دور نشت سکا اراقدن  
ادبله او تور مو کرک یعنی قریب الهی به وصول بولم  
دیوب مغرور اولمق کرک سن زیر اغرور سب  
بعد در گرنیز دیکی خود مغروری زیر اگر کند  
قریب که مغرور ایسک عم خود خور که بغایت دوری  
کند و غمکی به زیر قریب الهی دن غایتله دور و بعید سن

قریب استغراق  
دولت

تاریکی ده یا  
خطاب ایچوندر  
مشه

مغروری و دوری  
ده یا خطاب  
ایچوندر  
مشه

پاکبازان که دم قریب زدند پاکباز لری که قریب دمنی اولور  
یعنی قریب الهی دن بهره و را اولدی لر نام خود بردیم  
قریب زدند کند و لر نه نامنی قریب در همی وزنه  
اوردی لر یعنی قریب دن بهره و را اولدی لر پاکشیدند  
ازین دیر مفاک اول پاکباز لری بودیر مفاک دن فراغت  
واعراض ایلدی لر رخت بردند ز مطوره و خاک خاک  
مطوره سندن رخت و اسبابی ایلدی لر یعنی یوفانی  
جهان دن بالکلیه فارغ اولدی لر مطوره قیودر که انک  
اچینه غلوت قور لر و انبار معنی سنه هم استعمال  
اولور بر سر آب نهادند قدم اول پاکباز لری باشی اولور  
قودیلر یعنی آب اوزره روان اولدی لر بر تر از یاد  
کشیدند علم علمی باد دن یوقار و ک جکدی لر یعنی  
فلکه وصول بولدی لر گرم از انش بکلا نشتد چو دود  
پای کویان بر حبه و کبود اول پاکباز لری انش دن  
گرم و قورق توتن کی رقص ایدرک چیه کبودک  
سر طرفنه کذا ایلدی لر یعنی توتن انش دن سر عتله  
هوایه فلک کتد و کی کی انلردخی بو عالم سفلی دن  
فراغت ایدوب سر عتله عالم الهی به روان اولدی لر  
بسیره سر جانب و طرف معنی سنه اولمق زیان  
لطیف و انسب در یک یک اوراق فلک طی گردند  
اوراق فلکی بر بر طی ایلدی لر یعنی جمعی سندن  
کدن ایلدی لر روکی دز کرسی و عرش اولدند  
کرسی و عرشه یوز کتور دیلر یعنی انلر وصول بولدی لر

قریب استغراق  
دولت

یعنی انلره وصول بولدیلر بوجالت قلب و روح اعتنا  
ایله دکل دن ساختند از سر کرسی پایه کرسی تک باشند  
پایه دوز دیلر یعنی قدم لرینی کرسی اوزره تو دیلر  
عرش افکند بسترشان سایه بستر عرش انلرک باشه  
سایه بر اقدی سربکان پایه قزو نامده شان انلرک  
سری اول پایه به استغه کلدی یعنی آله تزل ایدوب  
قانع اولدیلر خوب در سایه نگو نامده شان سایه ده  
اولومق انلر خوب و لطیف کلدی مدد از دولت  
سرمد جتتند دولت سرمد دن طلب ایلدیلر ظلمت  
سایگی از خود شستند کند و لر تندن سایه لوق ظلمتی  
بوی دیلر یعنی اوصاف بشریت دن خلاص اولوب  
افنای وجود دن بهر ورا اولدی لر صد در لطف  
کشود ایشان راحق سبحانه و تقالی حضرتی عز اسمه  
انلره یوز لطف قیوسی آجدی یعنی بسیار لطف ایلدی  
قرب بر قرب فرود ایشان را انلره قرب اوزره قرب  
زیاده ایلدی بوهم وجه در انلره جناب الهی دن  
یوز لطف قیوسی آجلی انلره قرب اوزره قرب  
سرمه سنی چلدی دیدن قرب کتشد پوره دید  
انلرک کند و لر ندن قزی کور مک جمال الهی تک  
مشاهده سته پوره و عجاب اولدی سرمه اقبال  
دن مراد روحانی حدت بمر در که جمیع ذات ده  
حسن الهی تی مشاهده ایلمکه قادر اولور بیت  
جهان مرات حسن شاهد ماست فتا هید وجهه فی کل

شاه ایشان صفا  
مکتوبات

در  
فرود صفا  
مکتوبات

ذرات فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدیقه  
غرقه در وصل و ز وصل آله فی اول پاکباز لر وصل ده  
غریق لردد و استغراق سببی ایله وصل دن آگاه دکل  
لردد جز از آن قبله و اصل آله فی اول قبله و اصل دن  
غیریده آگاه دکل لردد قبله و اصل دن مراد حضرت  
حق در عز اسمه پوره قرینیشان آمد جا انلرک  
جای و قرار کاهی تربیت پوره می کلتی یعنی قرب الهی  
دن هرگز دور و جدا اولماند لر فارغ از پوره دگری  
خوف و رجاء خوف و رجاء تک پوره در لکتدب فارغ  
لردد یعنی خوف و رجاء انلرک پوره سنی بر تمار  
و خوف و رجاء دن انلره قید و غم اولماند زویل انلر  
خوف و رجاء دن خلاص اولمشلر در لیکن انا که ز قرب  
آگاهند لیکن انلر که قریب دن آگاهلر در استغراق  
مرتب سته وصول بولمقلری ایچون جان زاکا  
آن می گاهند انک آگاه لغی سببندن زیاده ز  
رحمت و الم چکر لر و بر دم خوف دن خالی اولما  
گرچه از قرب نوازش یابند اگرچه انلر قرب  
دن نوازش و لطف کور لر هر دم از بیم لداش  
یابند لکن هر دم خوف دن کدازش بولور لر یعنی  
زیاده الم چکر لر کدازش ارمیک که مباد آن  
بزو ال انجامد که اولمیه که اول قرب زواله  
ایرشته بدل اندوه ملال ارا آمد کوکلر غصه  
و ملال قرار ایلیه یعنی قرب زوال پزیر اولوب

بدره در کده اولان  
بدره در کده اولان  
بدره در کده اولان

ای کاهند صفا  
مکتوبات



کنند و لرغم و ملاله گرفتار اولالردیوالم چکر لر خوف  
دن خالی اولماز لر بَدَل دالک فتحی ایله که عوض  
معنی سنه کلور محله مناسب دکل در اگر چه بر وجهه  
معنی ویرمک ممکن در حالشان باشد از آن دیگر کون  
اول سبیدن انلک خالی دیگر کون و خراب اولور  
دیده بر آب بود دل بر خون چشمی اب و اشکله  
مملو اولور کریمه دن کوکل لری خوفله مملو اولور  
خوف و الم دن چهره و دولت شان کرد زرد  
انلک دولتی چهره سی زرد اولور نفس عشرتستان  
کرد سرد انلک عشرتی نفسی سرد اولور یعنی  
قربک زوالی خوفندن یوز لری صاری در واه  
دن خالی دکل لردر شعله در رشتنه جان آندا زند  
جان رشته سنه شعله آت لری یعنی خانلری عم و الم  
آتشندن شعله اولور شمع سان از تق ان یکل از اند  
انک تق و حرارتندن شمع کی اویر لری لاجرم  
سوز و کدازدن بر نفسی خلاص اولماز لر حکایت  
سوال و جواب ذوالنون یا ان عاشق مفتون ذوالنون حضرت انک  
قدسی الله سره العزیز اول مفتون عاشق له واقع اولان  
سوال و جوابنک حکایتی در و الی مصر و لاییت  
ذوالنون و لاییت مصرنک و الی سی ذوالنون اف  
بأسر حقیقت مشحونه اول اسرار حقیقتله مملو مصر  
اشارت وارد در ذوالنون حضرت انک قدسی الله  
سره العزیز مصر دن اولدوغنه که ذوالنون مصری

سانان  
ایچوندر  
مصر

دیر لر ولایت بوندک ولی لک معنی سنه در و مملکت  
معنی سنه هم اشارت دن خالی دکل در و الی حاکم  
معنی سنه در و بوندکله ذوالنونک صاحب تصرف  
اید و کنه اشارت وارد مشحون مملو و بر معنی سنه  
در گفت در مکه مجاور بودم ذوالنون حضرت قدسی  
سره العزیز دیدی مکه ده مجاور ایدم در حرم حاضر  
و ناظر بودم حرم شریف ده حاضر ایدم و کلوب کلیدنکن  
نظر ایدجی ایدم ناگه اشفته جوانی دیدم ناگاشم  
شریفده اشفته بر جوان کوردم نه جوان سوخته  
جانی دیدم جوان دکل بلکه عشق آتشنه بایمش بر جان  
کوردم یعنی اول جوان عشق الی سببی ایله اولی  
بشریت و جسمانیتدن خلاص اولوب روح محض  
و روح مصور اولمش اشفته دیوانه لاغر و زرد  
هشکله همچو هلال اول جوان هلال کی لاغر و زرد  
اولمش کردم از وی ز سیرمه سوال محبت اوچندن  
یعنی رفت و لطفله اندر سوال ایلدم بویله دیو  
که مگر عاشقی ای شیفته مرد که ای اشفته مرد وار  
ایسه عاشق سن که بدین سان شدک لاغر و زرد  
که بو وجهه لاغر و زرد اولمش سن گفت اری بسم  
شور کیت پس اول جوان با که جواب ویروب رد  
لی عاشقم باشده بر کسک شور و عشقی وارد در  
کیش چومنه عاشق بهمار بیت که انک بنجلین بیار  
عاشقی چوقدر کفتمش یاز قیون نزد بکست که ادم

کون  
در مکه

اشق  
ایچوندر

کیش  
بیار

یار و محبوبك ساكه قریب می در یا چو شب روزت از تو  
تاریکست یا خود سنك روزك انك سپیده شب کی  
تاریک می در گفت همچنانند و اویم همه عمر اول جوان با که  
جواب و یرب ددی جمیع عمر مده انکه همچنانند ایم خاک کاشانه  
او همه عمر جمیع عمر مده انك کاشانه سنك خاکی ایم یعنی  
بر نفس اندون جدا دکلم او دن مراد خدای عزوجل در  
که و انکه معکم خبیبی بر دم بنده اندون جدا دکلم  
گفتش یک دل و یک روست بتو اول جوانه ددم یار  
و محبوبك سنکه یکدل یک جهت می در یا ستمکار و جفا  
جوست بتو بوخسه ساکه ظلم ایچی و جفا ایچی می در  
گفت هستیم بجز شام و سحر بجم امتیخته چو شیر و  
شکر اول جوان با که جواب و یروب ددی هر شام و سحر  
و شیر و شکر کی بری بر عین ایله مصاحب و مختلطن  
گفتش یار تو ای فرزانه اول جوانه دیدم ای فرزانه  
اول جوانه ددم ای فرزانه سنك یار و محبوبك  
یا تو هوایه بود همچنانه سنکه دایما همچنانه اوله و  
سندن بر نفس دور جدا اولیه و ساکه جور و جفا  
دخی ایلمیه لاغر و زرد شده بجز چه پس ندن اوتری  
لاغر و زرد اولمش سن سر بس در دشته بد چه  
ندن اوتری جمیع اردد و عم اولمش سن گفت دور فیه  
عجب بیخبری اول جوان چونکه بنده بو سوز لری  
اشتدلی با که جواب و یروب ددی بوری بوری که  
عجب بیخبر سن به که زنی کونه سخن در گذری

یک که بو کونه سوزدن فراغت ایلمیه سن محنت قریب بعد  
افزونست و تک محنتی بعدك مختمدون زیاده در  
حکمر از هیبت قریب خوشت قریب هیبتون بنم حکرم  
خون در هست در قریب همه بیم و زوال زیرا قریب  
جمیعاهان زوال خوفی وارد نیست در بعد جز امید  
وصال زیرا بعدده وصال امیدتون غیر یوق در  
آتش بیم دل و جان سوزد خوف آتشی دل و جانی بفر  
شیع امید روان افزوزد امید شعی جانی روش و  
مسرور ایلمی ساکه معلوم اولسون بنم بو حاله سبب  
زوال قریب خوفی در سناجات در انتقال از حال قریب  
حقیقا بومناجات قریب حالندن حیایه انتقال  
در ای که چو دن روح بیتی نزدیک ای خدا که جان کنونی  
جسدنه قریب اولدوغی کی سن جمیع موجوداته انجلیح  
قریب سن چو دن یک جان ببدن نزدیک رک جان  
بدنه قریب اولدوغی کی سن جمیع کائناته انجلیح  
قریب سن دن جان مراد شاه طری در بلکه  
نزدیکتری از دن جان بلکه جان طری دن قریب  
دن سن لیک دورند ازین فهم جان لکن کج فهم لولو  
بودن بعد لودر زیرا بسردن اصحاب حقیقت خبر  
دارد ریح نهمان تعد برنده و سخن قریب من خیل الورد  
قطعه دوست نزدیکتر از من نیست • وین بیخبر کی  
مخ از وی دورم • حکیم یا که توان گفت که او • دو کنار  
من و من • ما مجورم • علا صد کلام بود که اگر چه بویا

اول جوان بوند  
جان معنی سوزد  
مس

اول جوان بوند  
جان معنی سوزد  
مس

اولان سر بویات کریمه ایله ثابت در لکن کج فهم اولاد  
لر بوسر فهم وادراک ایلمکه قادر دکل لر در قرب تو  
کز نخد پیش قدم اگر سنک قریک طالبک اوگنه  
قدم قومیه یعنی اگر اول سنک جانبدار قرب واقع  
اولیه باز کرد همه عالم بیدم جمیع عالم عدمه رجوع  
البر و هرگز کسیه سندن قرب ایرشز کر ز ماد و  
نشیند همه کس اگر جمیع کسیه بز دین دور او تون  
واعراض ایلیه مایه هستی ما قرب تویی سنک  
قریک بزم وجود مزی مایه سی کافی در زیر چونکه  
سنک قریک بزم میتر اوله بزم وجود من هرگز خلال  
وفا ایرشز دور و نزدیک ز تو بهر و رند  
بید و قریب سندن نصیب لو لر در یعنی جمیع سنه  
سندن نفع و بهر ایرشور و ز سماط کرمت طعمه خود  
وسنک کریمک سماطندن قوت و طعمه بیجی لر در طعمه  
خورند وصف ترکیبی اولوق محله انب در اگر چه خوانند  
فعل مضارع جمع غایب اولوق ممکن در در هست قطع  
مسافت دور است ای خدا سنک یولکن قطع مسافه  
بید در زیر اساکه وصول بولوق قطع مسافه ایله  
میتر اولماز بلکه روحانی سفر ایله میسر اولور  
و صل جستانی سفر محجور است پس جسمانی سفر ایله  
وصل طلب ایلمک محجور و محال در زیر ابو وصول  
و وصل جسمانی سیر و سفرله حاصل اولماز و وجود  
بولماز چیست قریب تو ز خود ببردن سنک قریک

در صورت تقاضا

چیت معرعی  
سوال و جواب  
در صفت

نه در کند و سندن منقطع اولوق در یعنی هر که سنک  
قریک طالب در که افنای وجود لازم در دامن از کون  
و مکان در چید نه کون و مکان دن اعراض ایلمک در  
یعنی ماسوی دن علاقه و قطع ایلمک در چونکه بواکی  
حالت حاصل اوله قرب میتر اولور روز جایی که  
ز قریب دور است جایی نک کوئی که جایی سنک قریک  
دن دور در تیره کشته چو شب دیجور است  
یل مظلم کبی تیره و سیاه اولمش در یعنی جایی سنک  
قریکدن دور اولد و غیجور انک روزی شب دیجور  
کبی تیره و سیاه اولمش در از فروغ و کورج خود  
نورش ده که کند و زحک فرغندن نور و بر هر می  
بر دل دیجورش نه انک بیمار کوکلی اوزره بر مع  
قو تا هد نیر قریب تو ضیا تا سنک قریک افتابی  
ضیا ویر در کشدر وی بجلیاب حیا یوزنی  
حیا جلایانه چکه یعنی حیا ته وصول بوله **عیدیت**  
**وسوم در حیا** یگرمی او چنجی عقد حیا سیاننده  
در که محافظت ظاهر و باطنی از مخالفت احکام الهی  
**بسبب مراقبه و نظر حق سبحانه و تعالی که ارباب حقیقت**  
قتنه حیا ظاهر و باطنی محافظه در احکام الهی به مخالفت  
دن حق سبحانه و تعالی حضرتک نظر نک مراقبه سی سبیله  
یعنی خدای عز و جل نک جمیع احوال ده کند و سته ناظر ایدو  
بلوب ظاهر و باطنی حفظ ایلی بر افکنده ز رخ ستر حیا  
ای یوزند دن حیا پرده سنی بر افتنی یعنی حیای ترک ایلمش

حیا جلایانه

نور

هیچ ازین کار حیا نیست ترا بوکاردن یعنی بی خیال کردن  
سنگ هیچ حیاک یوقدر بوهم وجه در بوکاردن سنگ  
هیچ حیاک یوقمی در خیره چشمی چینی اختر و اختر  
کبی نه یک یوز لولک ایلسن همچو خورشید حیا بی  
پیش از افتاب کبی او کو که بر حیا کتور یعنی صاحب حیا  
اول دِل تو مزرعه و تخم و فاست سنگ کوکک مهر و وفا  
تخمک مزرعه سی در نیم آن مزرعه باران حیاست اول  
مزرعه نك نم و آبی حیا یغوری در پس هر کسی که اندک حیا  
یوق در اول کسه مهر و وفاداری بهم بر تیره دل در  
نشود سینه زبستان نوحین بوستاندن سینه نوحین و ظاهر  
اولان ناشد ابر بران باران ریز ابرانک اوزره باران  
در کبجی اولمش ایکن پس مادام که سنده حیا اولیه سنگ  
قلبکه مهر و وفاداری بر اثر اولان خوبی که بر ریه ز حیا دارم  
کل که در حیا اوزره حیا در عرق طوتار زان بسی نشو و نما  
دارد کل کل اول عرقده جوق نشو و نما طوتار یعنی  
خوی که عرق معنی سینه در اندن مراد شبنم در انک سینی  
کله حالت و لطافت حاصل اولور کله حیا اسنادی او عای  
در غنچه گز شرم برغ بینه نقاب غنچه که شرم و حیا سندن  
یوزنه نقاب بغلش در زان نقابست زر و گوهر باب  
اول نقاب سبندن زره گوهر بویجی در زر و گوهر دن  
مراد انک ایچنده اولان خرده لر و قزل و رقرره لعل  
زر باشد ازان حاصل او اندن اول غنچه نك حاصل  
لعل و زر اولور منبسط کشته ز شادی دل او لاجرم

زبان سوسن

شادی سرود

سرورندن انک دل و درونی منبسط و کشاده اولمش  
در لاله گز شرم بدل دارد داغ لاله که شرم و حیا سندن  
کوکلنده داغ طوتار سرور و کشته ازانست باغ  
اول سبندن باغ ده سرور روی اولمش در بنگران سوسن  
شرمند که چون از زبان نامک حرفیست بیرون نظر ابله  
کور اول شرمند سوسنی که رنگ زیانندن نیجه بر حرف  
طش کلمه مش در یعنی دایم خاموش در سوسنک ازاد  
لخی که سر و کبی بر حال اوزره اولوب خزان دن آکه  
زبان ابر شد و کی در بیت از زبان سوسن ازاد  
ام آمد بگوش کاند رین دیر گهن کار سبکباران خوشست  
لاجرم در صیف سوری و سمن لاجرم سوری و سمنک  
صفتند شد با نادری مشهور چمن سوسن ازاد لک ایله  
چمنک مشهوری اولدی سرو ازاد دید کلری کبی سوسن  
اناد دیر لر سوری دن مراد قرمزی کل در چین چمنست  
بستان نرکس بستانده نرکس خیره چشم در که دهد  
جام بستان نرکس زیرا نرکس مست لاجرم و سیر  
جام دن مراد نرکسک اورتا سندن اولان مدور نسنه  
که قدحه بکند نرکس دن مراد زریه قدح د کلری شکر  
در خواجه حافظک رحمة الله علیه بو معنی بو بیتندن  
روشن در بیت رسید موسی آن گز طرب چو نرکس  
ست نهاد بیای قدح هر که کشی درم دارد نرکس خیره  
چشم لکی بود که چشمی بو ماز بو حالت بوزی بل اول  
کسنگ عادتی در زان سبب دیده اش از نور مای

زبان سوسن

سوسن

اول سب دن انك چشى نوردن خالی مانده بی حاصیت  
 نوردی نور و برچی لك حاصیتش قالمش در  
 خوی که از شرم نشینک بجینی شرم و حیاد و عرق که  
 الله او نور یعنی الله ظاهر اولور تازه رو باشد  
 از آن شاهد دین دین شاهی اندن تان روی و  
 لطیف اولور مراد شرم و حیاصاجنک دین قوی ایدر  
 اشعار در شاهد فارسیه محبوب و محبوبه معنی سینه  
 استعمال اولور انکه بر صخره و صما شب تار که بود  
 در تک چه در بن غار اول الله که صخره و صما اوزر  
 لیل مظلم ده که اول صخره و صما قیونک دینک مغار  
 دینک اوله از نفوذ بصر نور نشان نور نثار ایدر  
 بصرنک نفوذندن بید از ره روی و مورستان  
 مورک رهرو لکندن نشان کور یعنی نور ذاتی  
 سیله مورک مرور و عبور ایلدی بری کور بصر  
 ذکر الت جمانیه سن بصیر اولدوغی اعتبار ایله در  
 ناظر حال تو باشد شب و روز خدای عز وجل شب  
 و روز سنک حالک نظر ایدر در تو هم از ناظرش  
 دیده فرود سن هم انک ناظر لکندن چشمکی روشن  
 ایله یعنی انک جمیع احوالک ناظر ایدر و کتی مشاهده ایله  
 ناظر ناظر و اومی باش انک ناظر لکنه ناظر اول یعنی  
 انی ناظر فکر ایله حاضر کفری و اومی باش انک حاضر  
 لکنک حاضر اول یعنی انک حضور فی فکر ایدر و  
 سن هم حضور و ادبیه اول بویک شرمند کیت اید پیش

حکایت و معانی  
 طاهره  
 در صفا

نیک بودن  
 قلم مور  
 در صفا

در روز اول طاهره  
 در صفا

اول که سنک او کو که شرمند لك کله یعنی خدای عز وجل  
 بی حاضر ایدر و کتی فکر ایدر و ب اندن سکا شرم و حیاد  
 کله که بتای ز کینه خاطر خویشی که انک سببی ایله خاطر  
 کناه دن جویره سن یعنی کناه دن اعراض ایلیه سن در  
 مقامی که کتی قصد کناه بر مقام ده که کناهه قصد ایلیه سن  
 گر کند گویدی از دور نگاه اول حالک بر طفل اگر ایدر  
 سا که نظر ایلیه شرم داری ز کینه در گذری اول طفل  
 دن شرم طو تارسن کناه دن فراغت ایلسن پرده عصمت  
 خود را نداری کند و عصمتک پرده سنی بر مقام سن  
 یعنی اول حال ده کناه دن معصوم قالور سن شرم با  
 که خداوند جهان سا که شرم اولسونک جهانک خداوند  
 و خالق که بود واقف اسرار نهان که اول خداوند  
 نهان اسرار واقف در بر تو باشد نظرش بیکه و گاه  
 سا که دایما انک نظری اول تو کتی در نظرش قصد کناه  
 سن انک نظر نده کناهه قصد ایلیه سن بو حالت زهی  
 قیاحت و زهی فصاحت در بیت تو بینا و ما  
 خایف از بیکد گر که تو پرده پوشی رو ما پرده در نک  
 حکایت یوسف زلیخا یوسف پیوبرک علیه السلام و زلیخا  
 حکایتی در که پرده پوشی زلیخا پرده کشای دید یوسف آمد  
 که زلیخانک پرده پوس لکی حضرت یوسفک علیه السلام  
 چشمی نک پرده سنی کشف ایدر کلدی یعنی چونکه  
 زلیخا حییع ملاقات ده صفتک باشی و یوزنی اورتک  
 اول حالتی حضرت یوسف علیه السلام زیاده بصیرت حاصل

حکایت و معانی  
 طاهره  
 در صفا

اولدی

تاحق را ناظر خود یافت و از زلیخا روی بر تافت تا حضرت یوسف  
 علیه السلام حق سبحانه و تعالی حضرتی جل شانہ  
 کند و سنہ نظر ایدگی بولدی اول حاله زلیخا دے یوز  
 چوردی و فرار ایلدی چو زلیخا زمه کنعانی چونکہ  
 زلیخا کنعانہ منسوب ماهدہ یعنی یوسف پیغیردت  
 مانند در دایره و حیرانی حیران لوح دایره سنہ قالدی  
 یعنی وصالندہ بر و راولمدوغی ایچوہ متحیر اولدی  
 باروکی عشق بروز و راورد عشقک بازوسی اکه  
 زور کتوردی تلخی هجر در و شور آورد فراقک  
 اچیلدی اکه شور و اضطراب کتوردی گردش از انجمن  
 بیداری روی در زاویہ تنهایی حضرت یوسفک  
 عشقی انک یوزنی بیدار لوح انجمنده تنهالوح زاویہ  
 سنہ ایلدی مراد نہ ایدوکی بوبیت لردنہ ظاهر در  
 شد حجاب از نظر اصحابش برده و علفت الابوابی  
 انک علفت الابواب برده سی کند و اصحابینک نظرند  
 اکه حجاب اولدی یعنی زلیخا حضرت یوسفک وصالہ  
 وصول بولوح ایچوہ برقاه خانه لرینا آیدوب اول  
 خانه لری قبول لرینی کلید لدی بوحکایت تنایه شہد  
 اولدی یعنی چوہ اشارت طریق ابله حکایت ایلر  
 دامن عصمتش از کدرها میل همت یه و هم بها همت  
 بو و هم بها میلی انلرک عصمتی دامننی رها ایلدی  
 یعنی اکیسی بری برینہ قصد و میل ایدوب هر اکی  
 جانب دن عصمت رفع اولدی اگرچه مولی ناجامی بونی

اختیار

اختیار ایلش در لکن فضلا دے بسیار کسه بونک  
 خلا فی اختیار ایلش در شوق بستد ز کف مرد و نیم  
 شوق اکیسک بله کف دستند ز مامی الدی یعنی  
 صبر لری قالمدی مرد و کشتند ز هم طالب کام هر کسی  
 بری برندن مراد طلب ایدگی اولدی لر ناکهان جست  
 زلیخا از جای ناکهان زلیخا برندن صبرادی از سر  
 تحت طرب پرده ربائی دوق و طرب تختک طرفندہ  
 پرده قچی یعنی پرده قالدردی تا شود مانع دیداری  
 تا بر کسک کور سنہ مانع اوله پرده پوشید بر خسار  
 کسی محنت طرفندن قالدردی پرده بی بر کسک  
 رخسار نہ اورتدی کسی دے مراد کند ونک صنی در  
 یوسفش کفت بصد گونه شکفت حضرت یوسف علیه السلام  
 چونکہ انی کوردی یوز در لور تعجبله زلیخا یه ددی  
 کہ چه چیز ست بسی پرده نصفه کہ پرده اردندہ  
 مستور نہ سنہ در کفت دارم صنی از زریات  
 زلیخا جواب و پروپ دیدی صافی التوندن بر صغ  
 طوقادم پائی تا سر کھر و لعل خوشاب بای تا سر  
 کوھر و لطیف لعل در یعنی بونلر له مرصع در خوشاب  
 لطیف و نازک معنی سنہ در سالها شد کہ هوادار  
 و نیم بیل لر اولدی که انک محبت و هواداری ایم  
 روی بر خاک پرستار و نیم یوزم خاک او زر انک  
 پرستاری ایم یعنی او صغم در کہ نیم معبودم در و اکه  
 عبودیت اظهار ایلرم شرم آمد کہ پس از چندین سال

این بیت در زلیخا و یوسف  
 در کتب کلامی  
 مذکور است

یا که شرم کلدی که بو قدر بیل دی صکره بیندم فاشی درین  
 ناخوشی حال بوزشت و ناخوش حال ده بنی اشکاره کور  
 گفت یوسف که نه قاصد نظرتم حضرت یوسف ددی  
 نه کورنه نظرتم و نه غافلیم من بدین شرم سزاواریم  
 بوشرم و حیایه بن سندن لایق رکم تو از بی پیکر  
 بی نفع و ضرر من بونفع و ضرر سز سیکردی که مراد  
 کند و نک بیتی در که خود آراستی از گوهر و زر  
 که انی گوهر و زر دی کندک زینت ایلاک مانند  
 روی خجالت در پیش انک او کند خجالت یونی  
 قوش من یعنی اندن خجل و شرمسار اولورس دیگه  
 می بندیش از دیدن خویش کند و کورم کند  
 انک چشمی باغلسن یعنی انی اور تر سن من از ان  
 پاک که نفع و ضرر ازوست بی اول پاک دی که نفع  
 و ضرر اندن در بحر و کان پر زر و پر گوهر ازو  
 دریا و معدن اول پاکدن پر زر و پر گوهر در زرکا  
 و گوهر بحر کور در و گوهر دن مراد لو لودر جوب  
 نباشم خجل و شرمند نیچون و نیجه خجل و شرمند  
 اولیم سر شویر به پیش افکنده خجالت باشی اول  
 بر اقمش اولدو کم حال ده این سخن گفت بدر روی  
 نهاد یوسف پیغمبر علیه السلام بوسوزی ددی قیوه  
 توجه ایلا دی یعنی زلیخادن خلاص اولمق ایچون  
 اورادنی قیوجا بنه روان اولدی بر زلیخاد  
 خرمان بکشاد زلیخایه حرمان قیوستی اچدی یعنی

قاصد نظر  
 کور و زر

حضرت یوسف علیه السلام اورادنی خلاص اولوب  
 زلیخا انک وصالندن محروم قالدی اگر چه و عقلت  
 الأبواب حسنه قبولی کلید لدی ایلی **ساجات**  
**در طلب حیا از نقایص بشریت و تحقیق خصایص بو مناجات**  
 بشریتک نقایص و او جاقتندن حیا طلب ایلمک  
 و حریتک خصایص و صفاتی ایله تحقیق و انصاف سینه  
 در ای اولی اجنحه مرغان سر خویشی ای خدا افتاد  
 صاحبی مرغی که مراد ملائکه در کند و باشلوفی برده از  
 شرم تو زیر پر خویش سنک شرم کند کند و قناد لرینک  
 الته التمش اولی اجنحه مرغان دن مراد ملائکه در ننگه  
 بویات کریمه ده واقع در اولی اجنحه مشی و نلت  
 و ریاح کار آدم زحیایت سده سخت حضرت آدمک  
 کار و حالی سنک حیاک سببتندن سخت و مشکل اولمش  
 ستر خود ساخته از رک درخت لاجرم اغاجک  
 پیراغندن کند و سنه ستر ایلیش یعنی کند و نک  
 ستر و ادب برین اغجیر اغاجنک اورا قی ایله ستر  
 ایلا دی شب ز انجم نظر افروخته است شب انجم  
 نظر شعله لندر مش در چشم خجلت بزمین دوخته  
 است خجلت چشمی زمینه دیکش در صبحدم کرد  
 درست کار سپهر اشک ریزی بود از گرمی میمن  
 سنک قیوکت اطرافنده فلک کار و حالی محبتک  
 زیاده لکندن اشک ریز لک در یعنی کریمه ایله  
 در اشک دن مراد سحر وقتند هوادن زمینه روشن

ای قاصد نظر  
 کور و زر

حضرت

ششم در مهر بوند محبت معنی سینه در لکن  
مهر افتاب معنی سینه هم کلدوکی اعتبار ایله  
خوب واقع اولمشدر بند جامی که مین بند  
است بند جامی که سنک حقیر عید کلدو در  
عج سز افکنده است عز بوند سنک سر  
افکنده و شرسارک در چون مه او ~~بند~~  
اندر کیت ماه کی الیک لکه یوزکتور مش  
حلقه کشته بد ربحر میت محرم لقی قبو سینه  
حلقه اولمش در محرم حلقه در ازش کردان  
انی راز حلقه سنک محرمی ایله و زدر سیمه  
بازش کردان وانی بیهوده قبودن کردوند  
یعنی دور ایله حلقه بوند جماعت معنی سینه  
در کربود حرص و هواری بند الرحص و  
هوایه بند و تابع اولان ساز ازان بند لیت  
شرمند اول بند لک دن انی شرمند ایله  
یعنی که انصاف و بیروپ انی حرص و هواد  
خلاص ایله یعنی چونکه انصاف سبی ایله حرص  
وهوادن نجات بوله هر چه شرم آرد از ان  
ساده شود هر نه که شرم کتور راندن ساده اول  
یعنی سب محالت اولان حالاتدن پاک اول  
زن رقم بر ورق ساده کیش حرف انادی و  
ازاده کیش انک ساده لک و رقی اوزره ازادلق  
و ازاده لوق حرفی یا ز یعنی که یو اکی حالتی ویر

بند ایله  
در مهر

بوند شرمند لکه در شمش اوله  
بوند شرمند لکه در شمش اوله

ساز امر حاضر  
در دست

تا که هر اکی جهان ده آسوده حالها اوله عقد بیست چهارم  
در حریت بکرمی دور دخی عقد حریت بیاننده در  
که طوق بند کی معنی را کردن نهادنست که در باب حقیقت قتنه  
حریت حق سبحانه و تعالی حضرتک جل شانعه عبودیتی  
طوقنه بیون قومق در و ربقة و بندگی خلاق  
از کرم و کفاد و خلقک بند لک ربقة سنی بوینده  
جوزمک در یعنی خلقک بند لکندن اعراض ایلیک  
در ربقة اول رهندر که حیوانک بوینه یا خود  
ایاغنه بغلیوب او تلاغه صالدر لر ای ملک زان  
اقلیم وجود ای وجود اقلیمک شهنزاده سی بد  
خیل ملک را سجود سنک بد رک که مراد آدم پیبر  
در علیه السلام ملک جماعتک سجودی در یعنی  
ملک آنکه امر الهی ایله که سجده ایلمش در سایه بان  
حرمت جبر برین عالی فلک سنک حرمتک سایه  
بانی در تختگاه قدمت کوی زمین سنک قدمک  
تختگاه و قرار گاهی کوی ومدور زمین در زیر  
آسمان و زمین سنک ایچون خلق اولمش در ولقد  
کرمتنا تا و سرت ولقد کرمتنا سنک باشکک تا حی  
زیرا ولقد کرمتنا بی آدم آیتی همان انسان ایچوننده  
و حملنا هم رخس سفرت و حملنا هم سنک سفرتک  
رخس در بوایت کرمه به اشارت در ولقد کرمتنا  
بی آدم و حملنا هم فی البر والبی کوه در خست  
کوبسته کمر طاع سنک خدمتک کرمیلمشدر کان

امیر

عالم



تکی زینت تو داده کهر معدن سنک زینتک دن او تری  
 گوهر و پر مشدر بجز هم نیز بکار تو درست دریا  
 دخی هم سنک کار که در یعنی سنک نفعک ایچون در  
 بهر توجیه که و حلیه و رت سندن او تری حیل و تدارک  
 ایچی در و زینت بود یعنی انک ایچند سندن او تری  
 تازه ات و هم زینت وارد در بوایت کریمه به اشارت در  
و من کل یا کلون یا لهما طریا و تتسخر جون حلیه تلبسوها  
 مراد جمیع اشیا انسانه سخا اید و کی اشارت در که دهد  
 حقه و در ار صدقت گاهی در یا سا که صدق دن در  
 حقه سنی و بر یعنی صدق و پر که اول صدق در  
 حقه سی کی ایچون له ملو که ند پنجه مرجان بگفت گاهی  
 سنک کف و دست که پنجه و مرجان قوت یعنی در یادن  
 چقار رسن از نی مطهر تو جانوران سنک مطهر کن  
 او تری جانور لر که گله بدر و دشت چران سوری  
 سوری در و دشت ده او تلایحی در یعنی سا که قوت  
 و غذا اولسون خدای عزوجل تخم نواله و افر حیوانات  
 خلق ایلمش در در و دشت دره دبه بهر معنی سندن  
باغ صد میوه و خوش پرورده باغ لطیف و شیرین یوزی  
 زبیه ایلمش نقل بزیم تو مهیا کرده حقیقت ده سنک  
 بز مکن نقلی حاضر ایلمش یعنی باغده اولان میوه لر  
 سنک بز مکن نقلی در نقل چرس معنی سنه در  
هر چه زیر فلک بی سرو بون هست القیصه چه نوبی و چه کوی  
 محصل کلام واسع و عظیم فلک التله هر نه که وارد در

در و دشت  
 در و دشت  
 در و دشت

نه فرق یکی و نه فرق اسکی در یعنی کرکسه تو کرکسه  
 کهن اولسون همه بهر تو تو بهر خدای جمیع سی سندن  
 او تری در و سن خدای عزوجل دن او تری سرن  
 یگدم از رفته و غفلت بخدای بر دم غفلت خواب سندن  
 کند و که کل رفته و عده و زنی او زره خواب معنی سنه  
 در باز کونه مکی این وضع بدیع بودیدیع و لطیف  
 وضع و اسلوبی مغلس ایله یعنی کند و کی غیر ایچون  
 ایله وضیعی نبود کار رفیع زیار رفیع و شریفک کار  
 و حال دناوت و وضع لوق دکل در لکن چونکه سی خدای  
 عزوجل دن غیر ایچون اولاسن سنک کار و حالک دناوت  
 و خیانت اولور نیستی باد چو صاحب هوسی باد دکل سن  
 بر صاحب هوس کبی در میا و نیز بهر و خار و حسی  
 هر پر خار و حسی ایله علاقه ایله باد اسد که خار و حسی  
 راست کلور سه انلری حرکت کتور در مراد خار و حسی  
 مشابه سندن اولان ادانی ایله مصاحبت ایله دیمک در  
نیستی آب چو آلوده دلی آب دکل سن بر آلوده دل کبی  
در میا میز بر لای و کبی هر بر لای و کل ایله اختلاط  
 ایله آب لای و کله مختلط اولور سن خود آب دکل سن  
 پس لای و کل مشابه سندن اولان ادانی و فسقه ایله  
 اختلاط و مصاحبت ایله بر آلوده دل انلری ایله اختلاط  
 و مصاحبت ایله و کی کبی لای بونده بالیج معنی سنه  
 در نیستی خاک پینه زین پستی قدم سنی بیالادستی  
 حال دکل سن پس بویست لک دن سنی و اهتمام قدمگی

در و دشت  
 در و دشت  
 در و دشت

بالادست لکه تو یعنی یوسفی عالمک احوالند فراغت  
ایدوب عالم الهی به وصول بولمغه سعی ایله ست قدم  
پیش نه گز فلک بگذری که گز باز مانی زدد گزتری  
گرم رو آمله چونه اتش باش اتش کی گرم رو گلش اول  
یعنی عشق اتش ایله بر حرارت اول هر چه پیش آید  
از آن سرکش باش ماسوی دهنه که او کو که کلور  
اندن سرکش و اعراض ایدچی اول از خسان سرکشی ازاد  
کیت ادانی و جنس لوردن اعراض و سرکش لک ازاده  
لک در بجان بستگی افتاد کیت جنس لره تعلق ایله  
افتاده لک در یعنی آنلره اختلاط ایله ک دناوت و ضرر  
مخصی در نایگی بند بخر جنس باشی عجب فچنه دک  
هر خسه بند و گرفتار اولور سو بنده هر کس و ناکس  
باشی هر کس و ناکس بنده سی اولور سن و هر دم انلره  
احتیاج ایلمن چیت جنس هر چه نه شاه از کت جنس  
نه در هر نه که شاه از ل و پاد شاه لم یز لدک در یعنی بوند  
واقع اولان جنس دن مراد خدا ای عز و جلال نک غیر اولان  
در شاه از ل دن مراد حق سبحانه و تعالی حضرتی در  
عز اسمه کیش بهستی نه عوض نه بدست زبرا انک  
وجود ده نه عوض و مثلی نه نظیر و بدلی وارد لیس  
کیشله شیئی و هو الشیخ البصیر از همه بگسل و با او سوزند  
پس همه سندن منقطع و فارغ اول که متصل و طالب  
اول بنه از بند کیش بر خود بند انک بنده لکنند کنک  
اوزت بند تو یعنی روز و شب طاعت و عبادتند

دستی امیر خاوند

باشی فضل مضاف  
مخاطب در

خالی

خال اوله بو که از بند غم ازاد شوی اولکه انک بنده  
لکی بسبب غم بندندن ازاد اولاسن بغم بند کیش شاد  
شوی انک بنده لکنک غمی ایله شاد اولاسن زبرا انک  
بنده لکنک غمی کی جهانک سرور و سعادتنه سبب در  
ای گرم بی پایان جیبک محمد مصطفانک صلی الله علیه  
و سلم عزتته بو حالتی غضنفر بنده که بو حقیر شعری به  
هم احسان ایله شاه فردست مشو بپنده کرد شاه از ل  
فرد و نیک شریک در پس بپوده دور و حرکت ایدچی  
اوله فرد شو بخر طلبکاری و فرد وزی طلب ادچی لک  
ده او تری ماسوی دن فرد و دور اول تا که اول فرد  
بو طریقله وصول بولمغه قادر اولاسن دست ز لایستی  
کونیی بشوی کی عالمک الایشندن ال بو یعنی ماسوی  
دن فراغت ایله ترک اسایش کوی بی بکوی کی عالمک  
اسایش و راحتی ترک ایله بکوی بوند بکی معنی بنده  
استعالی حسی ایله ترک لفظی ایله استعمال اولند و غمی  
پای بیرون نه ازین دیرین دیر بو اسکی دیر دن ایغنی  
طشه تو یعنی دنیا دن اعراض ایله دل بپردان ز او بیز شیش  
غریک متعلق و تقید ندن قلبکی پاک و خالی ایله بنده شو  
زد و کونه ازاده کی عالمده ازاده و فارغ برینده اول  
لوحی از نقش تعلق ساده تعلق تندن ساده بر لوح اول بر  
لوح کبی اول کر بر ارد ز زین باد دمار فرضا باد اگر زمینی  
دن دمار کوره یعنی زمینی خراب اوله باد صرصره نشیند  
بغیر تو عباد سنک ضمیر و خاطر که بخار او تور ماز یعنی

بکوی امیر خاوند

بکوی امیر خاوند

بکوی امیر خاوند

ساكه اندوه الم كلمه زير اسنك نوحه ك هان حق سبحانه و  
تعالى حضرت جل شاناه و زير موقت گذرد آب ز سر  
و كرمو جده اب سنك باشكده بچه وسه اب ايچند  
قاله سه نشود دامني تجريد تو تر سنك تجريدك دامني  
باشي اولماز اكي عالم دن فارغ اولدوغنك ايچون و رحمة  
شعله زنده اتش و ش و كرم جهان اتش كبي شعله اوره  
يعني جهان اتش كبي شعله اوره يعني جهان سراسر اتش اولد  
وقت تو كردد از ان اتش خوش سنك وقتك اولد اتش  
خوش اولدور زير اي دايه زنگاري بو زنگاري دايه نك  
التنه يعني بوجها نده كل بود خار و غزيري خوار ك كل  
خار و غزير لوق خوار لوق اولور زير اكي جهان دن فارغ و  
از ادين دايه و زنگاري دن مراد فلك در و توق كل  
مطلب از خارش انك خار دن كل رونقني طلب ايله  
مشو از بهر غزيري خوارش غزير لوق دن او تری انك خوار  
اولد يعني جهانك ظاهرا خوب و لطيف كورنق حالاتي خار  
مثابه سنده در خارده خود كلك رونقني يوق در پس  
زنها جهانك زيب و تزئينه مغرور و فريفته اولد  
وجهانك غزير لوق طلب ايله زير اولد غزير لوق معنوده  
خوار لوق در ان زمان خلقت عزت با بي خداي عز وجل دن  
جل جلاله اول زمان عزت خلقتي بولور سه كه رخ از عزت  
او بر تايي كه انك عزت دن اعراض و فراغت ايليه سن يعني  
مادام كه دنوي عزت دن فارغ اوليه سینه اخروي عزت  
دن بهر و اولماز سن حكايه ان پير خار كس كه از خار

نشود اوليه سینه  
همه يک در  
مشو

گردد اول  
معنی ندهم  
اولور  
سه

در  
بود اول  
معنی ندهم  
اولور  
سه

خوار

خواريش كل عزت مي كشار اول خار كس پيرك حكايه در  
كه خوار لوق خار دن كه عزت كل اچلدی و جوان رعناوش  
كه كل عزت نشو بوي خوار مي داد و اول رعناوش جوانك  
حكايه در كه انك عزت كلی اكه خوار لوق رايجه سنی و پيرك  
يعني اول پيرك جوان دن اكه خوار لوق روح بحالت ايشي  
خار كس پيرك باد لوق درشت خار كس پيرك درشت  
و خشن دلقله پشته و خار هي برد پشت برار قد بوي  
خاري ارقه سيله ايلاردي لك لك نكان قديمي ترمي دايه  
اقتيه رك اقتيه رك كدردي هر قدم دانه و شكري سينا  
هر قدمك بر شكر دانه سنی اكردي يعني دمبدم شكر ايلدي  
و ديودي كاي فرازنده اي چرو بلند كه اي بلند فلكي  
عالی ايدجي خدا وي نوازنده دلهاي نشند و اي  
غمگي كوكل لري مسرور ايدجي خدی كنم از جيب  
نظر تا دامني جيبدن دامنه دكي يعني جميع وجود  
نظر ايلرم چه غزيري كه نكردي با من نه غزير لوق در كه  
باكه ايلدك يعني بني زيايه غزير ايدوب عزت غرق  
ايلدك در دولت بر خم بكشادي بنم يوزمه دولت  
قبوسنی اچدك تا عزت بسرم پنجهاري بنم باشه عزت  
تا جني قودك خدمت نيست ثنات لغت سنك عطا  
واحسانك شكرتك كوهرني دلك يعني سنك عطا و  
احسانكه لايح شكر ايلك بنم خدمت دكل در  
عطايت هر موي از تو تو نم چه كونه بهر موي شكري كنم  
نوجواني بجواني مغرور جوان لغته مغرور برون جوان

خواريش كل عزت مي كشار  
اول خار كس پيرك حكايه در  
كه خوار لوق خار دن كه عزت كل اچلدی و جوان رعناوش  
كه كل عزت نشو بوي خوار مي داد و اول رعناوش جوانك

خوار  
اول خار كس پيرك حكايه در  
كه خوار لوق خار دن كه عزت كل اچلدی و جوان رعناوش  
كه كل عزت نشو بوي خوار مي داد و اول رعناوش جوانك

دخشی پند از همی داند ز دور اراق در کور پندار  
دخشی سوردی یعنی کند و سینه پنداری و آرایدی  
ز دور ما بعدند واقع اولاد بیته صرف اولق هم لطیف  
در آمد آن شکر گزارش بگوش پیرك اول شکر گزارنی  
انك قولخه کلدی گفت ای پیر خرف کشته خموش ایتدی  
ای خرف اولمش پیر خاموش اول زویل بوسوز لردی سنه بوسی بوق  
در پس بوشکر سبب ندر خرف بوناش معنی سنه در خار  
بر پشت زنی زنیسان کام ارقك اوزره خار بونك کبی دن  
کام و قدم اوررسی یعنی بولک خاردر واقسیه اقسیه  
بوررسی دولتت چیست عزیزیت کدام دولتک ندر  
عزیزلغک قنقی در پیر گفتا که چه عزت نه از بیج پیر اول  
جوانه جواب و پروب ددی که بوندن ابو ندر عزت در  
که نیم بردر تو بالین نه که سنك قپوک اوزره بصدق  
قویجی دکلم یعنی سنك خدمتکار دکلم کای فلان نجات  
یده یا شام که ساکه دیم ای فلان با که قوشلغ یا اختام وقتی  
کات و آبی که خوارم و اشام بر ناه و آب و بر که نیم اجمیم  
یعنی ساکه محتاج اولملا و غم زیاده عزمت در بیت بگیتی  
بیت بیی نیا شد بدی جفا بردن از دست همجونه خودی  
یده کل سنك معنی سی مصرع ثانی نك معنی سنه قید اولندی  
شکر گویم که مرا خوار ساخت خدای تعالی حضرتنه عز اسم شکر  
دیرم که بنی خوار ایلدی بخشی چونه تو گرفتار ساخت  
سنجلیج برضی و دنی به گرفتار و خدمتکار ایلدی بره  
حرفی شتابند نگره بنی حرص بولنه شتاب ایدجی ایلدی

و اندکی قدی در  
در عمر

شتابنده اسم  
قاعده در

یعنی بنی حریص ایلدی بلکه قانع ایلدی بردر شاه گدا  
بنده نگره شاه و کد انك قبوسنده بنده ایلدی داد با ای  
همه افتاده کیم عزیز ایدی و ازاده کیم بود و کلی افتاده  
لك و عجز مله با که ازاد لوق و ازاده لوق عزتتی و پردی  
زیرا نه کسه نك بنده سی ام و نه امور دنیویه دن برسنه به  
مفیدم و گرفتارم **مناجات در توجیه از مقام حریت بفتو**  
بومناجات حریت مقامندن قوته توجیه ایلک بیاننده در  
ای عمت مایه ده شادی ما ای خدا سنك غمک بزم  
سرور مایه و برحی در یعنی سنك غمک بزم سرور  
مایه و اصلی در بردرت بندگی ازادی و ما سنك  
قپوک اوزره بنده لك بزم ازاد لغزدر زیر اهر  
که اول بنده لك میتر اوله جمیع قیود دن ازاد اولور  
بنده خاص تر انیت پسند سنك خاص بنده که پسند  
دکل در بردل از بندگی غیر بوند سنك بنده لك  
دن غیر کولکی اوزره بند زیر سنك خاص بنده كك  
کولکنده بند هان سنك بنده لك در فارغت از دو  
جهان در دو جهان اکی جهانده اکی جهان دن فارغ  
در زیرا بنده خاص برحالته وصول بولمش در که  
اکی جهان اکه نسبت ذره دکل در بیت **یک مه دیار**  
دوست مرد و جهانش بهاست نه عیان بسته  
بجیزی نه نهان نه عیان نه بهان برسنه به مفید  
در یعنی هیچ برسنه به مفید دکل در جا کر قیته  
بیرخشک زمیج توری زمینک باشند یعنی قوی

شاد بیکه ما  
مستور بود

عاشق است و در درخت  
درخت است و در درخت  
درخت است و در درخت

برده بر طومش و قرار ایلش در کشته در کوی فنا خاک  
نشین فنا محله سنده خاک اوزده او تو رجب اولش  
نه شک خاطر او بند بلیج نه انک خاطر هیچ بر نسینه  
بند اولش نه دلش یافته پیوند بلیج نه انک قلبی  
هیچ بر نسینه پیوند و اتصال بولش یعنی قلبی جمیع نسینه  
ده خالی در تافته روی ز روی همه کس جمیع کسنگ  
روئی و جانسند ز یوزنی چو بر مش و اعراض ایلش در  
روئی در روی تو آورده و بی یوزنی انجو سنگ روی  
و جانسنگ کتور مش در جای از بندگی و خویش ملول  
جای کند و نک بنده لکن در ملول در دارد از  
خواجگیست چشم قبول سنگ نواجه لکن در قبول  
امیدنی طوتار یعنی بنده لک ده اگر چه تصور و وارد  
لکن ای خدای عز و جل سنده قبول ایدنی طوتار  
بر درت عز قبولش بده که قبول اوزده مقبول  
عز تنی و بر یعنی انی قبول ایله تاکه اول قبول سببی  
ایلده عزت ابرشته در درخت اذیع دخولش بده  
سنگ بولک ده که بر دخول از ننی و بر بگوئی  
افتش زده خود کردی کند و بولکده انک اوزده  
بر غبار نثار ایله بر دلش نه زخم خود دردی  
کند و عمکده انک کوی اوزده بر درد قو  
کوی گافرا و دین دین دادا ذره دردت دل  
عطا سنا بود در بر در که جهانده اولان جمیع  
در دل اندوه در مان ابر شور بود مرد همان عشاق

ده وارد

وارد در ملک ده دخی بود در بو قدر بیت قدسیان  
عشق هست و در درخت نیست در درخت آدمی در خورد  
نیست ای کرمی بی پایان خدای عز و جل بود دردی  
زده قدر بو حقیر شمی به احسان ایله **بیت** ذره عشق  
از همه آفاق به ذره و در درخت عشاق به افکی  
از منور بی در داشت رخت در کوی جو امر داشت  
انی در در لک مغز لند انک رخت و آبایی جو امر  
مرد لک محله سنده بران یعنی جای بی جوان مود لک  
زمره سنده ایله **عقد بیت** **بیت** که بار خود را ز کردنی  
**خلق نهادنت و ز بار خلق ایستاد ز کرمی بشنخی عقد تو**  
بیانده در که در باب حقیقت تنده فتوت کند و نک  
یو کنی خلقک بو بینسند قومق در یعنی خلق اندن  
هیچ بر وجهله رنجیده و متا کم اولیوب انک جمیع تکلیفاتند  
خلاص اولوق در و کند و سی خلقک یوکی التده تابت  
قدم اولوق در یعنی جمیع خصوصده خلق دن ایرش زحمت  
و مشقت صبر و تحمل ایلک در و کند و سی انلودن منتفع  
اولیوب انلر کند و سنده منتفع اولوق در ای که از طبع  
فر و مایه و خویش ای کسه که کند و دنی طبعک سببند  
می زنی کام پی وایه و خویش کند و اوزده و مرادک  
ایچون کام و قدم او در سن یعنی همان کند و مرادک  
حصولنه سعی ایلرسن پی پس معنی سنه اولوب معنی بو حلاله  
لولوح هم لطیف در کند و اوزده و مرادک اردنجه کام و  
قدم او در سن خاطر از وایه و خود خالی کن خاطر کی

عاشق است و در درخت  
درخت است و در درخت  
درخت است و در درخت

کند و آرزو و هو سکون خالی ایله رین هنر یاید  
خود عالی کن بوهن سبند ن کند و پایه و قدر کی  
عالی ایله زیر چونکه سن کند و آرزو کند قراعت  
ایدوب خلق آرزو سنک حصوله سعی ایلیه  
جوانمرد لك مرتبه سنه وصول بولوب جهانده شهر  
اولوب خدای عزوجل نك و خلق عالمك تمام مقبول  
اولور سن بمر خود گرمی جز سردی نیست کند کن  
اوتری گرم لك حقیقت ده سرد لك دن غیری دکل  
یعنی هان کند و نفع و بولور نك ایچود سعی و کوشش  
ایلمك دناءت در سردی ایین جوانمردی نیست  
سرد لك جوانمرد لك ایین و عادت دکل در زیر  
جوانمرد اودر که خیرا الناس من ینفع الناس طریقته  
سالك اولوب دمیدم خلق اندن منتفع اولوب  
کسیه اندن زحمت و ثقلت ایرشیه و کربونك عکسی  
اوله کوان جان و خبث و بد بخت در چند روزی  
ز قوی دینان باش بر قاه کون دینی قوی اولان  
لردن اوله در پی حاجت مسکینان باش مسکینك  
حاجتک پی و قیدند اول یعنی محتاج و مسکینك  
حاجت لر نك حصوله سعی ایله پی بوند پس معنی سنه  
شمع شو شمع که خود را سوزی شمع اول شمع اوله  
کند و کی یا قد سن تا بان بزم کسان آفروزی تا انکه  
کسه لرک بزم و مجلسی روشه ایلیه سن یعنی شمع کند  
یا نوب غیری لر اندن نفع ایرشد و کی سن هم زحمت

بهر غیر عیالند  
در صومعه

ایین عادت  
در صومعه

و مشقت چکوب غیر بلیغ نفع ایرشد و تا که خلقک خیر  
و کزیده سی اولاسی صاحب سعادت غضنفر اغا حضرت لری  
کبی که خیرات صاحبی در و حضور شریف لرینه وارفت  
عرض حاجت اید لری احتیاجه خلاص ایدوب سرور  
ایلیه نفوت و جوانمرد لك میداننک شمسوار صاحب  
و قاری در اکی جهانده خدای عزوجل انی دولت و  
سعادت دن دور جدا ایلمسونه شمع حقیر هم  
شمع و ش سوزان اولوب انوار معارفله طالب  
عرفان اولان لرک قلوبی روش ایلمش در لاجرم  
جوانمرد لك دن بهره ورا اولوب جهانده کلی اشهار  
بولمش در چومردان بیزد بخ و راحت رسان  
باندونیک نیکو کاری و زر بدونیکه نکو کار لکه و  
لطف و کرمه چالش یعنی هر کسه نفع ایرشد در شیوه  
یاری و غمخواری و زر یارلق و غمخوارلق شیوه  
سنه چالش یعنی هر کسه معاونت ایدوب قادر اولد و غلک  
قدر هر کسک غم و المنی دفع اید یچی اول ابر شو  
تا که چوباران ریزی سحاب اول تا که چون باران  
دو که سن بر خسی و خار هه یکسان ریزی خس و  
خارا و زره جیما یکسان و برابر دو که سن یعنی  
سحاب بارانی هر خس و خار اوزره دو کد و کی کی  
سن هم هر کس اوزره چود و کرمکی نثار ایله چشم  
بر لغزش باران مفلک بارانك خطا سنه نظر  
ایله زیر عیب و خطایه ناظر اولان کسه جوانمرد لك

وزر در صومعه

مخلوق ایستادن  
در صومعه

وسعدت دن محروم اولور ملامت دل یاران مستکن  
 بارانک کوکلنی ملاستله همه یعنی بارانی ملامت ایلک  
 دن اعراض ایله دیر ابرو حالت سببیه یاران دن دور  
اولوب اعدانک مخلونی و مقهوری اولور سی درگذر  
ازگنه و از دگران گریبینی گزی دز گذران کناهدن  
 فراغت ایله و غیریلودن اگر برکنه کور رایسک عفو  
 ایله زیرا عفو سببی ایله و العافین عن الناس دن  
 بهر و اولوب بروجه تحقیق محسن لر دن سر سندن  
اولور سی باش چو بجز الایسی پاک دریا کی  
لوت و الایسی دن پاک اول بی الایسی از الایشانک  
 الایشلودن لوت و الایشی ایلت یعنی فسق و معصیه  
 گرفتار اولان لری انلردن خلاص ایلکه سی ایله  
همچو دیده بسوی خویش مبین چشم کند و جانبدن نظر  
ایلدوکی کی سی هم کند و جانبدن نظر ایله خویش  
از دیگران بیسی مبین کند و کی غیر لودن زیاده و  
عالی کورمه زیرا بو حضرت شیطان دن ظاهر اولمشدر  
بس عمارت که شود خانه و بیخ زیرا چوق عمارت  
و خوب مکان وارد که بیخ و در در خانه سی در یعنی  
اندن هرگز ذوق اولمان بس خرابی که بود پرده  
کنج چوق و براند که در فینه یه پرده و حجاب در  
 یعنی بسیار و برانه وارد که اندن فینه وارد  
 لکن کسک اندن خبری یوق در حله صد کلام  
 بود که بسیار کسه اگر چه صورت صلاحه در لکن

در گذران کناهدن  
 از گنه و از دگران  
 گریبینی گزی

مردود حق در و بسیار کسه اگر چه فسقه لباسند  
 در لکن مقبول حوق در بیت بر آستانه و میخانه کور سی  
 بی بی منزه بنائی که معلوم نیست نیت باهه باش بصلح  
 اوری و جمیع کسه ایله صلح کور حی لکله اول یعنی  
الصلح خیر حسیه صلح دن اعراض ایله که نباشد عیان  
داوری که اور تا ده بر خصومت و عداوت اولیه  
بیت مری اقال دربی کهنه دتر غلغله انداخت  
که الصلح خیر همچو اوان بخته خاک از خرد خار اول  
خس و خار دن انش و پاک اولمش خاک کی که زیند  
ان تران ابر بهاد که ابر بهار اول خاک او زره آید  
کف پارا بنود زان دردی اول خاکی دن کف پایه بردر  
 اولان یعنی چیلدق ایاق ایله اول خاکه بصیق اولور  
ایسک ایانک طبانته اندن بروجه ایرشمن بیت پارا  
ترسدان کردی ایانک ارقه سنه اول خاکدن  
بر عینار ایرشمن لاجرم چونکه هر دم صلح اوله خاطر خصومت  
و عداوت خاکندن بر عینار ایرشمن و رسوی داوری  
افتد رای و کرسک رای و فکرک خصومت جانبدن  
واقع اولایه که با خود کی از بجه خدای یک که خدای  
عزوجل دن اوتری کند کله خصومت ایلیه سی یعنی  
کند و عیبکه نظر ایدوب کند و کی اصلاح ایله بت خودرا  
یشکن خوار و ذلیل کند و بتکی خوار و ذلیل سی یعنی  
نفسکی ریاضت و مجاهده ادوب نفسکی ذلیل و زبون  
ایله نامور شو بنفوت چو خلیل ابراهیم پیغمبر علیه السلام

اوری و داوری  
 با صلح خیر  
 در لکن

کمی فوت و کرمه نامور و مشهور اول **بیت** عنان باز  
پنجان نفس از خوام • بر دی ز رستم گدشتند و سام •  
بیت دن مراد بونده نفس در نته که بوبیتله که اشارت  
اول نور بیت تو نفس هوا پر ورست سنک سنک بیت سنک  
هوا پر ورستک در یعنی هوا به تابع در که بصد گونه  
خطا رهبرست اول نفسک یوز در لو خطایه ساگر هر  
و دلیل در پس اگر خطا در خلاص اولوح استرا سیک  
جمع خصوصه که مخالفت ایله بسط کن برهه کس  
خوان کرم جمع کسه به کرم سفر سنی دوشت یعنی  
هر کسه کرم ایله بذل کن برهه هیان درم جمع کسه  
درهم هیاننی بذل ایله یعنی هر کسه درهم و بر  
گر براهی اگر زردشتی اگر ابراهیم سن اگر زردشت  
سن یعنی اگر حق پرست سن اگر اثنی پرست سن روی  
درهم مکش از هم بستی معاونت دن اعراض ایله  
**بیت** گرفتیم کز افتادگان نیستی • جواقاده بینی  
جرا بستی • زردشت اثنی پرستک معروف لرندن برکسه  
دره باز کنش بای ز از زهه • جمع سنک اذارتندن  
اعراض ایله یعنی هیچ برکسیه جفا ایله دست بکشای  
بایتاز هه جمع سنک ایثار و احساننه الکی او یعنی  
هر کسه احسان ایله هر چه بدهی بکسی باز مجور کسه  
هر نه و بر راسیک کرواستمه دل ز اندیشه و ان پاک  
بشو کوتلکی آنک فکریندن پاک یو یعنی هر کز انی  
خاطر که کتورمه انی خشنده بسیار چه کم اول نشینی

دعای  
تذکیه در  
صفت

زاد  
دشتی ده دال  
مخوم در  
صفت

که احسان ایله لو کرکسه کثیر کرکسه قلیل نیت بر  
کشتن اذات طور کرم اندن رجوع ایلمک اهل  
کرمک طور و عادتی دکل در طفل چون صاحب  
احسان کرد چونکه طفل احسان صاحبی اوله  
یعنی چونکه بر طفل برکسیه احسان ایله رود  
از داده پشیمان کرد از احسان ایله و کی سنه  
دن فوری پشیمان اولور هر چه خندان بدهل  
نتوانند که دیگر کرکسه کنان بستانند طفل هر نشه  
بی که خندان و بر کرکسه ایدرک انی کروا مغه  
قادر اولمان تا توانی مکشا جیب کسان مادام که  
قادر سن کسه لک احوالی تجسی ایله منکر در  
هتر و عیب کسان کسه لک هتر و عینه نظر  
ایلمه عیب بینی هتر کجند ان نیت عیب بینک  
اول قدر یعنی مقبول برهنه دکل در هدف  
قصده هتر مند ان نیت هنرمند لک قصدتک  
هدی دکل در یعنی هتر مند لک مقبول و مقصود  
دکل در هر چه نامش نه پسندیده کنی هر نه که انک  
نامنی پسندیده ایلم سن یعنی هر نه که پسندید  
دکل در بهتر است که نادیده کنی اولی او در که  
انی کور من کندن یعنی اندن اعزاز عین ایلیه سن  
دل ز اندیشه و آن داری دور کو کلکی انک فکری  
اراق طوتاسن یعنی انی خاطر که کتور میه سن دیده  
از دیده ان سازیک کور انی کور مکدن چشمکی کور

تذکیه  
صفت

تذکیه  
صفت



ایلیه سن یعنی که نظرا بلیه سن بو که از چوون بو نکو کردا  
 اولاکه سخیلین بر نکو کردار و خوب سیرت دن  
 بدیل کس نرسد از اری کسنگ کوکلنه بر ازار و الم  
 ایر شمییه حکایت آن جوانمرد که چوون بر روی معشوق که  
 چشم روشن بود ایله افتاد خود را بنای پینایی وانمود نامعشوق نداند  
 اول جوانمردک حکایتی در که چوون انک معشوقک یوزنده  
 که اول معشوق اول عاشقک روشن چشمی ایدی یعنی  
 انک روشن چشمی مثابه سنه ایدی ایله واقع اولدی  
 اول جوانمرد کند و سنی اشکاره کور لکله کوستردی  
 یعنی کوز لرم کور اولدی دیدی تا انک معشوق  
 بلمییه که انک عیبی کور بر روی ایله افتاده تقدیر  
 در ایله قبریجی در که مراد چیکدر که آدم ره ظاهر  
 اولور آن جوانمرد زنی زینبا خواست اول جوانمرد  
 یعنی بر جوانمرد بر زینبا زنی نکاح طریقی ایله الدی  
 خانه دل بخیا لشی آراست انک خیالی ایله کوکل  
 خانه سنی زینت ایلدی یعنی انک خیالی ایله قلبی  
 ملو اولدی لیک آن آغ پیش که ببیند بهم لکن اند  
 اول که برک برینی کور لر و زنی وصل نشیند بام  
 و وصل دن صکره بری بر ایله بر برده او تور کبری یعنی  
 زفاف و ملاقات دن اول آن صتم عارضه پیدا سر  
 کرد اول صتم بر عارضه پیدا ایلدی یعنی اول جوانمرد  
 معشوقه سن دن بر عارضه عارض اولدی عارضه دن  
 مراد نه اید وکی بوندن صکره واقع اولان بیت دن

آراست فعل  
 ماضی در  
 می

عارضه دم هن  
 و صدمه پانجه  
 می

در  
 این  
 حکایت  
 است  
 در  
 این  
 کتاب  
 در  
 این  
 باب

وار

چشمک اغزیسندن برفغان ایلردی دردمندان  
بیانی می کرد دردمند لورکی بر بیای ایلردی و  
دیردی که از سیه درد که آمد لیرم بودرد که بنم  
باشه کلدی بودرد سپندن ماندی نور سواد  
نصم بنم چشمک سواد ی نور سز قالدی بعد  
یک چند تراورد تقیر بر زمان دن صکر اول  
جوانرد فغان کتوردی و ددی که فغان از اثر  
حیرت اثر که عالی فلکک اثرندن کزدیم نقدی  
شکسای برد که فلک بنم کوکلده صبرم نقدی الد  
و ز کفم گوهر بیانی برد و بنم کفده سبالو کوهی  
التدی یعنی بنی کور و بی صبر ایلدی پس از آن  
هر دو بهم پیوستند اندن صکر هر کی بی برینه  
واصل اولدی لیر گام و ناکام بهم بنشستند بالضرون  
بری بر یله او تور دیلر مرد کور اند معاشی می کرد  
مرد کور لورکی برد لیرک ایلردی زن ز کوریتی  
دریعی می خورد زن انک کور لکنندن بردیغ  
ایلردی و تأسف یوردی آن نکور زن چو پس از  
سالی بیت اول ابو عورت چونکه بر لیر می یلارن  
صکر که درین دیر پرافات بزیت که بو پرافات  
دیرده دیر کدی یعنی بو جهانده بکرمی بیل دیری  
اولا قدن صکر حیمه در عالم بکتای زد یکتالو  
عالمند حیمه اوردی یعنی بو عالم خانقدن عالم  
باقی به رحلت ایلدی مرد خالی دم بیانی زد

مانند فضل  
ماغادر  
مرد

مرد فی الحال بینا لوق دمنی اوردی یعنی چشم لرم کور  
کورد اولدی ددی لب کتادند حریقان بسواک  
حریف لور لیرنی سواله اجدیلر یعنی اول جوانردن  
سوال ایلدی لیر شرح جستند ز کیفیت حال کیفیت حال  
دع شرح طلب ایلدی لیر گفت آن روز که آن غیرت خو  
اوله جوانرد چونکه انلردن بو سوالی استماع ایلدی  
انلره جواب و یروب دیدی اول کون که اول غیرت  
خورد یعنی اول خوردن خوب عورت ماند از ابله  
در عین فصور ابله سپندن عین فصورده قالدی  
یعنی چیک سبیله حسنی کندی نظر از جمله جهان  
در بنتم جیمه جهانندن نظر و جیشی با غلام فارغ  
از دیدن او بنشستم انک کور مسندن فارغ  
او تور دم تا تواند که من آن می بینم تابلیه کینی  
بن انی بلورم دامن خاطر از وی جیم خاطر دای  
اندن دیردم یعنی خاطرده انک بختی ناقص ایلرم  
در دلش ناید از آن اندوهی اول خصوص دن  
انک گوکنه بر غصه کلیه بضمیرش نرسد مکر و هی  
انک صبر و خاطر نه بر مکرده و الم ایر شیمه جوی  
ازین دیر فنارخت بیست لکن چونکه بو فناردر  
دن رحلت ایلدی بسا پرده و جا وید نشت ایدی  
سرا برده ده او تور ددی یعنی عالم باقی ده قرار ایلدی  
فارغ از وهم عم افزایی و خویش کندم غم زیاده  
ایدی لک و هندن کردم اقرار به بیانی و خویش

مانند فضل  
ماغادر  
مرد

کند و بینا که اقرار ایدم زیرا بینا که اقرار اید که  
سب انک انک وجودی آیدی چونکه او جهانند نکتی  
پس بینا که اشکار ایدم همه گفتند که احنت ای مرد  
چیز ددیلر احنت ای مرد و از حریفان جوانزیدی  
فرد و جوانزیدک ده حریف و جوانزید لردن فرد  
ولا نظیر غایت دین مرآت اینست مرآت دینی  
نک غایت و کالی بود در حد ایچ فتوت اینست فتوت  
آینست حد و غایتی بود در **مناجات در انتقال از فتوت**  
**بصدق** بومناجات فتوتت صدقه انتقال بیانند  
در ای جوانزیدی و مردان از تو ای خدا مردلک جوانزید  
لکی سندن در یعنی انلک جوانزید لکی سنک عنایه  
و توفیقک ایله اولمش در جنبش راه نوردان از تو  
عشق طریقتی طی ایدیجی لک حرکت و سعی و کوشش زیرا  
سنک عنایتک سز بر قدم ایلم و قومغه قادر اولماز  
مردان و راه نوردان در مراد عشاق در مامرای تو  
جهان کرد اینم بز سنک ایچون جهانی و رو کشت  
ایدیجی این دد و فای تو جوانزید اینم سنک عهد  
و وفاک جوانزید لر و جز نیست جهان کردی و ما  
بزم جهان کرد لکن سرد و در دن غیری ایله دکل در  
یعنی بزم جهان کرد لکن سنک عشقکله مملو قلمزله در  
جز بجان نیست جوانزیدی ما بزم جوانزید لکن جاننده  
غیری ایله دکل در یعنی عشاقک جانباز لخی بدیل  
روح ایلهک در **سب** جانلر فدا محبت جانانه سرد کل

جهان کرد  
و صفی کرد  
بزم

ارباب عشقه ترک سرائیک هنر دکل بسزده سین مکس  
در بو خصوص ده فتح اختیار ایدن کسه سردن خیر دار  
اولموب معنی یا بینی فتح ایلمش اولور فرقه انگس که  
سرافرازی یافت فرقه و سعادت مند اوله کسه که عشق  
الهی سببی ایله سرافرازی بولدی در رهت فایه و  
جانبازی یافت سنک یولک ده جانباز لک مایه سنی  
بولدی یعنی اندن بجه و اولدی سرتوی خیل  
سرافرازان را سرافرازان روز سنک سرو سبک  
سنن زیرا انلک علاقه و توجهی همان ساکه در جان  
توی پیگر جان بازاندا جانباز لک پیگر و حیدنه  
جان سنن زیرا انلر جان لونی ساکه فدا ایلمش لورد  
جایی از رخ طلب آمده سیر جای طلب رنجندن سیر  
کلیش و ملول اولمش در بردرت می گذرک دیر  
بدیر و سنک قیوکه کیم کیم گذرایلم یعنی سنک  
قیوکه هنوز ثابت قدم اولماش در تیر علت بلیش  
از کیش او را انک کیشند غفلت اوقتی جنک  
یعنی اتی غفلت دن خلاص ایله گرمی و ده بره خویش  
اودا کند و یولکه که بر شوق و حرارت ویر کیش  
که ترکش معنی سنه در تیر که نسبت خوب واقع اولمش  
چون صبا تیر غانش کرد آن اتی باد صبا کی سریع  
المش ایله در طلب کرد جهاننش کرد آن طلب ده اتی  
جهانک اطرافه دوند در تاجهانک احوالندت  
خیردار اولماغله که بر حالت حاصل اوله باد لکی

سرافرازی  
سبب  
سرافرازی

جهان کرد  
و صفی کرد  
بزم

و در روی بیره تنک بر کوکل و تیره بر در و نله  
هست برو بپهنه کوی جیره بهیوده کوی لق آگ غالت  
بعضی نسخته بومصراع بویله در شد برو بپهنه کوی  
جیر بهیوده کوی لق آنک اوزرته غالب اولدی  
قبلی نور نشی ده از عالم صدق صدق عالمند  
آگ بر نور قبضنی ویر تا چو صبح از تو بر آرد دم صد  
تا صبح صادق کبی سندن صدق نفسی کتوبه یعنی صدقه  
وصول بوله عقیدت و شتم در هدی که عبارت از است که  
**ظاهر و باطن برابر بود بلکه باطن از ظاهر خوبتر**  
یکری التخی عقد صدق بیاتند در که ادیاب حقیقت  
قتنه صدق عبارت در اندک که سالک ظاهر و باطنی  
برابر اولد بلکه آنک باطنی ظاهر نیدن خوب رک و لطیف  
رک اوله ای گو و گوده زبان را بدو غ ای زبانی  
کذب و دروغه رهق و مقید ایلش برده بهتان ز کلام  
تو فروغ بهتان سنک کلامکدن فروغ و لطافتی ایلش  
زیرا بر کسنت که عادت کذب و بهتان اوله آنک کلام  
هرگز اعتبار و التفات اولمان ایینه شایسته هر دیک  
درست بو حالت هر دیده و روحا صحت عقلک شایسته  
و مقبولی دکل در که زیات دگر و دل دگر است که شک  
زبانک غیر و سنک کوکلک عین در یعنی لسان و ظاهر  
قلب و باطنک مخالف اوله علامت تفاق در بو حالت  
**خود هیچ بر عاقلک مقبولی دکل در از ره صدق**  
**صفا دور میچند صدق و صفا یولند لا آفاق لق**

نیجه به دک دل قیری ره کافوری چند زفتی  
سیاه کوکل کافور کبی اق یوز نیجه به دک یعنی نیجه  
به دک اهل نفاق زمره سندن اولور سن روی  
در قاعده و احسان کن احسان قاعده سنه توجه  
ایله یعنی صدق و احسانی کند و که خوی و عادت ایله  
**ظاهر و باطن خود یکسان کن ظاهر و باطنکی صادق**  
**لر کبی یکسان و برا بر ایله نیکه دل یک جهت و یک**  
**روی باش یکدل اول و یک جهت و یک روی اول و وجهه**  
**که بو وجهه لک ما بدیننده هرگز ذر قدر خلاف اولد**  
**و ز دور یان جهان یکسو باش و جهان دوری**  
**و منافقان ندن یکسو و دور اول از یکی خیرد هر جا**  
**خلیقت و برده که بر حلال و نقصان وارد اگر لک**  
**دق ظاهر اولور راستی رستی چه نگو مثالیت**  
**راستی رستی کلامی نه خوب و لطیف بر مثل در یعنی**  
**اگر راست و صادق ایسک جمیع عتاب و عقاب دن**  
**فور تلک التجات فی الصدق ع نوباک باش مدان**  
**ای برادر از کسین پاک راست دور است نگر راست**  
**کزین طوغری بوری طوغری نظر ایله طوغری اختیار ایله**  
**راست کو راست شورا است بشین طوغری سویله**  
**طوغری اشت طوغری او نور یعنی جمیع خصوص و احوال**  
**ده راست و صادق اول تیر اگر راست رود بر**  
**هدفت اوق اگر طوغری کلاه هدفت اوزره در یعنی**  
**نشانه وارد و رد و دج زهدت بر طرفت و**

بیشتر از اینست  
بیشتر از اینست  
بیشتر از اینست

و کواکب کله هدف دن بر طرف در یعنی نشانه وارمز  
در مهای الفی بنکر بوری الف بی تک رقم لینه نظر  
ایله که الف از همه باشد برتر که حروف تبیح یا زیلان  
برده الف جمع حروف دن یوقر و رک در روینه  
تخفه و ابجد بکنار بوری ابجد تخفه سنی کنار که تو  
که در آید الف اول بشمار که شمار و قدمه الف اول  
کلور یعنی حروفی ترکیب ایلسک الف اول یا زیلوب  
و ترکیب ایلسک ینه اول یا زیلوب گر سبب جوئی  
و حکمت طلبی اگر الف تقدیمک سببی استرایسک  
و حکمتی طلب ایلسک نیست جز راستی انرا سببی  
اگر راست لقدر غیری بر سبب یوق در یعنی انک سبی  
هان راست لقدر راست رو راست که سرور باشی  
طوغری بوری طوغری بوری که سرور و عالی قدر  
اولور سن در جانب از همه برتر باشی حساب  
و اعتبار ده جمع سندن عالی رک اولور سن بوبیت  
ده باشی اولاسن معنی سنه اولور صدیق السیرسی  
هستی دست صدق سنک وجودک باقرنک  
السیری در یعنی سنک وجودک صدق سببی ایله  
در خالصکی اولور پایه آفران فرودستی دست  
سنک فرودست لکن پایه سنی عالی ایدیچی در  
یعنی صدق سببی ایله فرودست لکن در خلاص اولور  
عالی قدر اولور سنی اثر کذب بود هیچکسی کذبک  
اثری دناست و هیچ کس بقدر زیر کذبک هرگز قدر

هستی وجود  
معنی سنه در

بسی فاعل صادق  
تاکلمه در

و شرفی یوقدر بکسی گر سبی از صدق سبی شرف و کسی  
لکه اگر ایشور ایسک صدق سبب دن ایشور سن زیر  
صادق لک هر کی جهانده قدر و شرفی وارد و صبح  
کاذب زیند از صدق نفس صبح کاذب اگر چه صدق دن  
دم او در نور او یک در نفس باشد و بسی لکن انک  
بوری ایتقی بر آکی نفس اولور صبح صادق چو بود نور  
پسند صبح صادق چونکه نور پسند و صادق در علم نور  
از انست بکنند نوری علمی انک اول سبب دن بلند در علم  
بوندک سنخ معنی سنه در دل اگر صدق پسندیت دهد  
قلبک اگر ساکه صدق بقول ایدیجی لک و بر یعنی اگر سن  
جان و دل دن صدق بقول ایدوب جمع خصوصه صادق  
اولاسن برهه خلق بلندیت دهد جمع خلق او زره  
ساکه صدق بلندک و بر یعنی صدق سببی ایله زیاده  
شریف و عالی قدر اولور سن و گر از کذب کزیند علمی  
و کرسنک کوکلک کذب دن بر علم اختیار ایلیه یعنی کذب  
کند و سنه خوی و عادت ایلیه علم او بنشیند بدی انک  
علمی بر دمک او تور یعنی فی الحال سرنگونه اولور  
مراد عزت و شرف دن دور اولور دیک در صدق  
پیش آر که صدیق شوی صدق او کو که کتور یعنی  
کنند و که خوی و عادت ایله که صدیق اولاسن گوهر  
لجه و تحقیق شوی تقلیدن خلاص اولوب تحقیق در یا  
سنک گوهری اولاسن گر چه صدیق نبی راست خلف  
اگر چه ابو بکر صدیق حضرتی رضی الله عنه حضرت رسولک

صلی الله علیه وسلم خلقی در یعنی خلافت آیتک ایچون  
باشدش بر همه اصناف شرف لیکن انک جمیع اصناف اوز  
شرفی اولور حضرت رسول دن صکره صلی الله علیه و  
خلافتک اکر مقرر اولسی انبیا دن صکره حضرت ابوبکر  
رضی الله عنه جمیع خلق دن شریف اولسنه دلالت ایلر  
کریترین قاعده برهان خواهی اکر یوقاعده اوزده برهان  
ودلیل استراسیک نه که برهانش ز قرآن خواهی  
یک که انک دلیل و برهاننی قرآن عظیم دن طلب آلیه  
بوابت کرمیه اشارت در الا تتصرونه فقد نصره الله  
اذ اخرجوه الذین کفروا ثانی اشیی اذ هانی الغار اذ  
یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینه  
علیه بوبیت منطق الطیر نام کتاب دن در بیت  
چو تو کردی ثانی اشیی قبول ثانی اشیی او بود بعد  
از رسول اما و صدقنا انت صدیق که دل صاف  
شود صدیق او در که انک قلبی غل و غشی دن صاف اول  
دعوی او همه ایضاف شود انک خوی و دعوی سی جمعا  
ایضاف اول و عهد او یوقا انجامد انک وعده سی  
وفا ایله نهایت پذیر اول یعنی وعده سنه خلاف ایلیه  
دلش از غش بصفا آرمد انک قلبی غش دن خلاص  
اولوب صفا ایله قرار ایلیه یعنی کذب و خیانت دن  
بری اولوب قلبی صفا ایله مملو اول در در و بی تخم  
امانت فکند در و ننده امانت تخم بر اعنه یعنی در  
امانت دن خالی اولیه و ز بر و نه خار خیانت یکند

خواهی فعل مضارع  
حاضر در

انست  
تو را ساکن در  
در زمانه ایچون

و ظاهر ندن خیانت خاری قورم یعنی ظاهری خیانت  
پاک اوله در رفتد بیخ نفاق از کل او انک کل و جو  
نفاقک کوکی دوشه یعنی رفه اوله سرزند شاخ و فاق  
از دل اوله و فاق و محبت شایخی انک قلبند و ظاهر  
اوله نه در و درنک تکلف باشد نه انده تکلفنک نیک  
و اثری اوله یعنی تکلف دن بری اوله تکلف باطن  
ده اولسان سنه بی اظهار ایلک در نه در و بوی  
تکلف باشد نه انده تکلفک رایجه سی اوله یعنی اول  
کسه لاف اورب او کونمکن بری اوله تکلف لاف  
اورمق معنی سنه در دامن هت صدیقان کیر صدیق  
لرک همتک دامن طوت یعنی صدیق کرکی بلند  
هت اول در ره خدمت صدیقان میر صدیق لرک  
خدمتی بولند اول یعنی انلرک خدمتند دور و جدا  
اوله بوکه بر جان تو خالی ز تصور از صفای دل شانه  
ریزد نور اوله که سنک تصور سز جامک اوز  
انلرک کوکلنک صفا سندن نور و کیله سی قالب  
بق از آن کردد سنک با قرکی قلبک اول نور  
سببند التوبه اوله سنک بی قدر تو کوهر کرد  
سنک بی قدر سنک کوهر اوله یعنی عزیز و شریف اوله  
حکایت کعبه روی که بسبب راستی از کید ناراستی برست  
اوله کعبه که بی نیک حکایتی در که راست لوق سببی ایله  
بر ناراستک کید و ضررندن قور تلدی ناراست دن  
مراد بر حرامی در و آن ناراست برکت راستی و

دندن

بهر احوال  
بهر احوال

س

بهر احوال  
بهر احوال

وکی بر استان پیوت و اول ناداست انک راست لکی بر کتی ایل  
راست له و اصل اولدی راستاندن مراد ارباب حقیقت در  
ره روی کعبه تمامی داشت بر شیخ کعبه ارز و سنی طوتار  
دی یعنی کعبه کتمک استردی لیکنش مادر از آن  
و امی داشت لکن انک مادری انی اندن کرو و طوتار دی  
یعنی منع ایلردی کعبه اش بود بلی مادر او بی انک کعبه  
انک مادری ایدی زیرا کتی مادری تک رضاسی اوزره  
اکه کعبه به کتمک دن اولی در طوفی کرد بگرد سراو بو  
سیدن کند و مادر تک سر تک چوره سند طوف ایلردی  
یعنی انک یاننده اولوب لوازمی کور و بخدمتی ایلردی  
نیک زن رخت جوزئی خانه بیست نیک و سعادت مند  
عودت که مراد انک مادری در چونکه بو خانه دن رخت  
و اسبابی باغلدی یعنی چونکه بو عالم فانی دن رحلت ایلردی  
تمخ خانه اش اورد بدست انک خانه سنک شمینی ال کورد  
یعنی مادر دن میراث قالمش خانه بی صاندی زان تمخ کرد  
چو آمد بشمار حبیب و محراب پنجه دینار اول تمخ دن چونکه  
شمار کلدی قوینی الی دینار له مخزنی ایلردی یعنی خانه  
تک منی که الی دینار در انی قوینه قودی شد عصا در  
گف و نقلی بیای در ره کعبه بیابان پیمای گف و دستک  
عصا و ایاننده نقلی کعبه یولنده بیابان پیمای اولدی یعنی  
اول جابته روان اولدی چون زره مرحله و چند برید  
چونکه بولدت اول ره رو بر قاج مرحله و منزل قطع ایلردی  
تا کوش راه زنی پیش رسید ناگاه انک او کند بر راه زره

مخزنی ایلردی

ارشدی گفت ای شیخ چه داری در جیب اول راه زن  
اکه خطاب ایدوب ددی ای شیخ قوینو که نذو طوتار سن  
یعنی سیم و زردن نذو در جیب پر در بود از  
خوئی عیب صوفی دن زره ملو جیب عیب در بود  
چون راست رو و راست سرشت اول کسه چونکه راست  
رو و راست سرشت ایدی شیوه و راستی از دست  
نهشت راست لو شیوه سنی الندن قومدی گفت در جیب  
بی نوشته راه شیخ اول راه زنه جواب و بروی دردی  
یولک ازخی ایچونه قوینده نیت دینار زرم خرنجه  
الی دن غیر دینار زرم بوق در یعنی همان الی دینارم  
وارد راه زن گفت برون او رهان راه زن چونکه  
اندن بوسوزی اشدی ددی تیز طشر کبور ایچو داری  
بتک جیب نهان اول نسنه بی که جیبک تک و درو  
نهان طوتار سن بستد از او یکا یک بشرد راه زن  
شیخ دن اول دیناری الی و بر بر صایدی بوسهاداد  
بدو باز سپرد اول دیناره بوسه لر و بریدی یعنی بر  
چ کوره اویدی اول دینار لری کرو شیخه تسلیم ایلردی  
گفت که افتاد ازین راستیم درکم و کاست کم و کاستیم  
اول راه زن شیخه خطاب ایدوب ددی سنک بو ای  
راست لغک سببند بنم کم و کاست کم و کاسته دو  
یعنی بنم بوقیج خویم منعدم اولدی صدقت از کذب  
رها نیدمرا سنک صدقک بی کذب خلص ایلردی  
پایه بر چرخ فرسانیدمرا بنم پایه و مرتبه می فلکه ایر شدی

سنده

یعنی با که زیاده خوب حالت ایرشده تا وک صدق توأم  
صدیق تو ساخت سنک صدق ناوکی بنی سنک شکار و  
مجتک ایلدی اهوپی دام و سیک قید تو ساخت سنک  
دامک اهوپی و قیدک کلبی ایلدی یعنی جان و دل دن  
ساکه محبت ایدوب ارادت کتوردم بیس بالجام و نیازی  
غالب راه زن یوسوز لری دیدکدن صکره بسیار الحاق  
و ابرام ایله و غالب و وافر نیازه ساخت بر مرکب خوش  
دکب انی کندونک مرکب اوزره راکب و سوار ایلدی  
بسی بونده باه عزنی ایله بسیار معنی سنه اولوق اکتسب در  
که باین راحله ره راکب طی ددیکه بوراحله ایله بولطی  
ایله یعنی روان اول که منت می رسنم اینک زنی  
که بیح اشته سنک اردکدن ایرشورم هم در آن دم  
زجهان دست افشانده هم اولدمه اول راه زن جهان  
دن فراغت ایلدی در بی او بجزم راحله راند انک  
اردنجه حرمه راحله سوردی یعنی او دخی بر راحله  
سوار اولوب شیخک اردنجه روان اولدی راحله  
مراد بونده اشتر دن هر دو بودند بام پیر و مرید  
هر کی بی بری بری ایله پیر و مرید اولدی یعنی اولمه  
اول شیخه مرید اولدی تا اجل ریشته محبت پیرید  
تا اجل محبت ریشه سنی کسدی یعنی اولنجه به دک  
بری برندن جدا اولدی بونا جات در انتقال از صدق  
با خلاص بونا جات صدق دن اخلاصه انتقال بیانده که  
ای زبورت علم صبح سفید ای خدای عزوجل صبحک علمی

سنک نور کدن سفید در یعنی صبحک بور و شن لکی  
سنک نور کدن در صادر قان را بتو خوش صبح امید  
صادق لک امید صبحی سنک ایله خوش و لطیف  
تا چو صبح از تو بصدق قیم علم سنک سبب کدن بر  
صد قلعه صبح کبی علم و مشهور دن جز بمرت زازل نازده  
از کدن سنک محبت دن غیر ایله دم آورمش یعنی  
هر نفس که بزده صادر اولور محبتکله در تابگی جامه  
جان چاک ز نیم تا فجه دک جان جامه سنه اوره لم  
یعنی نیچیه دک شوق دن جوش و خروش ایله لم علم صدق  
بر افلاک ز نیم صدق علمنی افلاک افلاک اوزره  
اوره لم یعنی صدق سنجمنی افلاک اوزره منصب  
ایله لم انجم اشک چو کردون ز نیم فجه دک فلک  
کی انجم اشکی دو که لم یعنی فجه نه دک کریان اولالم  
چون شفق اشک بخوبه امیزیم شفق کبی اشکی قاذقارند  
تاب مری بدیل ما افکن بزم قلنم بر محبت پرتوقی  
براق تا شود زان نفس مار و شوق تا اول بر تودن  
بزم نفسن روشن اوله بر ساینم بر و شوق نفسی ناکسان  
زایمقامت کسی روشن نفس لکله ناکس لری کسی لک مقام  
لر نه ایرشده لم یعنی بزم تزییه وار شاد مزله ناکسی  
لر ناکسی لک دن خلاص اولور هست در کش مکشی نفسی  
مزنند جامی از ناکسی خود کله مند خوار نفسک الم و  
اضطرابنده جامی کندونک ناکسی لکدن شکستلور در  
یعنی شکایت ایلی مکه از کم روانه و ابسایش کوم رو

دم

ورم

روشنی نفسی  
خوار و مطهر  
درد

دو



که واپس لك ویرمه یعنی انی انلودن صکره طوقه بلکه  
اندرله زبر بر طوبت تا اودخی سابقوی زمره سندن  
اوله برهانه از کسی تا کیش انی کس لك دن و ناکس  
لك دن خلاص ایله یعنی انی وجود دن بالکلیه خلاص  
ایله کرچه راهی بخطا پیوده اگرچه خطا ایله بر یوله  
کنش در از عملهای ریا الوده ریا به بولشش عمل کرد  
مخلوصی ز ریا خاشی کن انی دیادن خلاص لوق سببی ایله  
خاص ایله حلقه کوپ در اخلاص کن انی اخلاصی نیوسنی  
قتیبی ایله یعنی انی اخلاصه طالب ایله **عَقْدِیَّتْ وَ هَقْمِ**  
**دَرِ اِخْلَاصِ** بیکری بدخی عقد اخلاص بیانده در که پای همت بر  
**هَوَا نِهَادِ نِسْتْ وَ کَرْدِ اِرَادَتْ اَز رِیْقَه رِیَا کَشَادْ ز کَارِ اِبَاحِثِیَّتْ**  
قتنده همت ایاعنی هوا اوزره قومق در یعنی هوادن فراغت  
ایلمک در و ارادتک بوینی ریا ریفه سندن اجموع و  
خلاص ایلمک در ای بخود رسته که چون شاف کیا ای اصحاب  
دلک تربیت و نظرندن دور و بی بهر اولوب همت  
کندوری و روشی ایله حاصل اولمش کسه که شاف کیا کی  
می دهد جنبشی تو باد هوا باد هوا ساکه جنبشی و حرکت  
ویرر یعنی شاف کیا یاد دن هر دم حرکت ایلدوکی کی  
سه هم هر دم هوا به تابع اولوب خلوق شرع شریف حالات  
ارتکاب ایلرسن تاگی از باد هوا جنبیدن فحشه دک باد  
هوادن حرکت ایلمک یعنی نیجه دک هوادن خالی اولماز  
سن چون هوا نیست خوشی از امید دن هوا کی خوش  
ارام و قرار ایلمک یوق در هست جنبشی ز هوا عادت

کلیه اخلاص  
در سوره

کیا هفت در  
کیاه دن  
مهم

باد و هوادن حرکت ایلمک خار و خشک عادتی در جنبشی  
از باد خدا یاباید و بس ایجنق خدای عزوجل نک باد و ذکرند  
حرکت ایلمک کرک چون هوا آید جنبشی کم کن چون که هوا  
حرکت ایلمه کوه سان با بز میت محکم کن ایاعنی زمینه  
طاع کی محکم ایله و در خدا خواندنت از سر کعبه پای و کز خدای  
عزوجل سنی دعوت ایلیه باشکدن ایاق ایله یعنی باشکی  
پای کی طوبت بر هوا پانیه و در راه درای هوا اوزره  
ایاق قو و یوله کل یعنی هوادن فراغت ایله دام از بیج  
وادی خوانخوار بکش بو خون خوار و خطر ناک و آری  
دن دام کی چک یعنی دنیا دن فراغت و اعراض ایله  
دامن از محبت اغیار بکش اغیارک صحت و مضامند  
دامنی چک یعنی خدای عزوجل نک طاعت و عبادت  
دور اولان لردن دور اول روی در قله و یک روی  
کن یک روی لوق قله سنه توجه ایله یعنی همت خدای  
عزوجل به متوجه اول خلق یکدار و خدا جوی کن خلق  
قو و خدا جوی لوق ایله یعنی خلق دن فراغت ایدوب جان و  
دل دن طالب حق اول تاگی از دینی بیری رونق را  
فجه نه دک دینک دن رونق ایلد رس گزپی خلق بستی  
خلق را که حق سبحانه و تعالی حضرتنه جل شاننه خلق ایچون  
عبادت ایلرسن یعنی طاعت و عبادتک ریا ایله در خوبی  
نباشد نظر کسی بتویان چونکه نمازده ایکن ملک نظری  
ساکه باز و کشاده اولیه یعنی چونکه تنهاده نماز قلا سن  
دانه چینه مرغ شوی وقت نماز نماز وقتند دانه دیر می

ایضا حاتم در

بسیر مفضل  
نظاره در

مرغ اولور سن معنی باشکی سجده یه تیز تیز ایلدرسن  
 مئی آن کونذ پی سجده جیمی سجده ایچونه النکی برع  
 قورسن کی پی دانه نهده سن بز میی که مرغ دانه ایچونه  
 باشنی برع قور معنی مرغ دانه ایچونه باشنی برع تیز تیز  
 ایلتد وکی کی سن باشکی سجده یه ایچلین ایلدرسن وقت  
 سجده که سوی خانه بود سجده نک وقتی که خانه جانیند  
 اول مدت چیدن یک دانه بود برد انددیرمک زمانی  
 اولور یعنی خانه نماز ادا ایلسک سجده بی بر قوش  
 بردن بردانه الدوغی مقداری ایلسن ندر آن  
 سجده و قاری بودت اول سجده نه سنک بر وقار  
 اولور نه بدل هوش و قراری بودت نه قلبیکه بر هوش  
 و قرار اولور یعنی فکرک نه نوی خصوصه اولور  
 قلبیکه هزار گونه اندیشه لر اولور و ز بود هیچ  
 توی حاضر تو و کرسنخلین بر مخلوق اول حاله ساکه  
 حاضر و قریب اوله که دکان سجده بود ناظر تو که اول  
 سجده ده ساکه نظر ایچما اوله دیرماند سر تو سجده شناس  
 سنک باشک سجده ده چوق زمانه سجده شناس قالور  
 یعنی باشکی سجده دانه زیاده کج قالدر رسن همچو دره  
 سرگاو خراسن دکر من بقرنک باشی صمان ده چوق زمانه  
 اکلند وکی کی خراسن دکر مرغ معنی سنه در سجده جف  
 بپر خدا شرک بود خدای عز وجل نک غریبند  
 اوتری سجده و طاعت ایلمک شرک در شرک بر جرم  
 جان چرک بود شرک جانکه یوزکی اوزر چرک در

ایچله

سن

گاه همان سینه در مکه

زیرا جان که شرک آلود اوله جناب احدیت دن مایور  
 و پاک لك دن دور اولور بیت مراحمی که حیدتی و رع  
می نمود دیدند هجستن در انبان نبود و رشتی از چشمه  
اخلاص بچوگ اخلاص چشمه سندن بر رشمه استه  
 و زرع جان خود آن چرک بشوی و کند و جانک یوزند  
 اول چرکی یو یعنی ریاده فراغت ایدوب اخلاص حاصل  
 ایله تا که جانک پاک اولوب طاعت و عبادت دن بهره ور  
 اولاسن چیت اخلاص دل از خود کندن اخلاص ندر  
 کند و سندن کوکل تو پر مقدار یعنی کند و نک رای و  
 ادا دتندن فراغت ایلمک در کار خود دایمدا افلند  
 کند و نک کار و احوالی خدای تعالی حضرتنه عز اسمه  
 تقلم و تقویمن ایلمک در نقد دل از همه خالص کردنه  
 کوکل نقدنی جمیع سنه دن یعنی ماسوی دن پاک و  
 خالص ایلمک در روی چوئه زر بخلاص آوردنه  
 زر کی صاری یوزکی خلاص و اخلاصه کتورمک در  
 دل با سیاب جهان نادادن جهانک زحارف و اسبابنه  
 کوکل ویرمک در دیده بر حور و جنانه نجهادنه  
 حور و جنانه چشم قوم در یعنی انلره نظر و التفات  
 ایلمک در بیت بدم دوخته در ضنوا بدو کندم  
بفرخت ناخلف باشم اگر مرغ محوی مغر و شم جنان  
 جم جنت در ساختن از دو جهان قتله یکی کی جهان  
 دن قبله یی بر ایلمک در یعنی و جهارمان علی اهل  
 الله حسینه کی جهاننده فراغت ایدوب جناب الهی یه

برای محافظت در مکه

زیرا

متوجه اولوق در تافتی روی زهر و هم و شکی هر بر  
 وهم و شک دین اعراض ایملد در گریه ره بخینی اخلا  
 اگر بوخیلج بر اخلاصه و اصل اولاسن یا شی اندر صف  
 مردان خاصه عشق مرد لرتک صفتک زیاده خاصه و مقبول  
 اولور سن خطبه و قرب بنام تو بود قرب الهی خطبه سی سنک  
 نامکه اولور جرعه و وصل بکام تو بود وصل الهی جرعه سی  
 سنک کام و دهانکه اولور یعنی قرب سبحانی و وصل  
 رحمانی دن بهر و راولور کام بوند طلق معنی سنه اولوق  
 روشن در مراد معنی سنه اولوق دن لهو توجه شود و اولوق  
 صواب سنک لهوک جذب و سعی اولور و سهوک صواب اولور  
 هزل تو مایه و احسان و ثواب سنک هزلک احسان و  
 ثوابک مایه و اصلی اولور مراد بود که سند و هرینه  
 صادر اولور سه لطیف و مقبول اولور محرم کعبه و اقبال  
 شوی اقبال و سعادت کعبه سنک محرم اولور سه یعنی رحمانی  
 و اقبال و سبحانی اجلا له و وصول بولوب هر کی جهان ده  
 عزیز و جلیل القدر اولور سن مصراع اولده محرم در  
 که یاب افعال دن اسم فاعل در حکایت آن عجمی که کلمات عزیزی  
 شنید دعا و استغفار بنید آشت اول عجمه منسوب مردکی حکایتی  
 کندونک یا سنه اولان عرب لردن عربی کلمات استماع ایلدی  
 دعا و استغفار صاندی **رست اخلاص بامین برد آشت**  
 اخلاصی الی یعنی اخلاصه آینه الی قالدردی هر چند آن  
**دعا نبود آثار مغفرت روی** هر چه که او دعا دکل ایدی آثار  
 مغفرتک اثر لری ظاهر اولدی عربی چند بهم ذوق کنان

می

مغفرتک اثر لری ظاهر اولدی عربی چند بهم ذوق کنان

مغفرتک اثر لری ظاهر اولدی عربی چند بهم ذوق کنان

مغفرتک اثر لری ظاهر اولدی عربی چند بهم ذوق کنان

می

دعا و حمد و ثنا در طلب عفو گناه کارهاست کن کار  
لرنك عفو نك طلبی در بردن لطف عفو زاریجات  
ذنوب عفو اید چی عفو ك لطف قوی اوزنه قان  
لردر او هم انجا بتواضع بنشست اول کسیه هم او اوه  
تواضع و ادب له او توردی گزیه و اه و فغان درینوقت  
گریه و اه و فغان شروع ایلدی هر چه آن قوم بیان  
می کردند هر نبی که اول قوم بیان و عیان ایلدیلر  
با هم اسرار عیان می کردند بری برینه اسرار عیان  
و اشکاره ایلدیلر او بتقلیدها نرا می گفت اول کسیه  
تقلید و تبعیت له هم انی ددی گوهر اشک بزرگان  
می سفت اشک گوهری بزرگانی ایلد دلدی یعنی گریه  
ایلدی عشق می گفت و دعای پنداشت اول حاله اول  
کسیه عشق و بیهوده سوز لر دیدی و انی دعا صاندی  
ذم هم خوانند و ثنا می پنداشت ذم او قودی و انی ثنا  
صاندی می گفت دیدی می سفت دیدی می پنداشت  
صانوردی هم خوانند او قوردی معنی سنه هم لطیف  
در لیک چونه بر لبش ان خاص کلام لکن چی نکه انک  
لپی اوزره اول خاص و معنی کلام بود در معنی و  
اخلاص تمام اخلاص معنی سنه تمام ایدی یعنی انده  
صادر اولاد کلمات اگر چه عشق و ذم ایدی لکن تمام  
اخلاص له ایدی یافت در باره و وی حکیم دعا اول  
کلمات انک حقیقه دعا حکمی بولدی یعنی دعای مثابه  
سنه اولدی داد خاصیت غفران و رضا غفران و

بزرگوار است  
و شکر است  
و حمد است

و رضا خاصیتی و بردی یعنی خدای عز و جل نك  
حل شانہ مغفرت و مفا سنه و صول بولدی شد از ان  
دعوت از تحوت دور جرم او عفو و گناهان مغفور  
اول نموت و ریاده دور و پاک دعوت سیندی  
انك جرمی مغفور و گناه لری مغفور اولدی گردان اخلاص  
ز تقصیر بری برمی قلب خود کسیر گزی تقصیر دین  
بری و عاری اخلاص سیندی کند و نك قلب سنه  
کمیا اگر لك ایلدی زیر خدای عز و جل نك جل جلاله  
حضور شریفند قرب و قبول بولدی می قلب دین  
مراد وجودی در مناجات در انتقال از اخلاص وجود  
بومناجات اخلاص دین جوده انتقال بیانند در ای  
ز بیعت دل عشاق دو نیم عشاق کوهلی ای خدای  
عز و جل سنك خوف کندن دو نیم و لرزان در  
خطر مخلص تو راه عظیم سنك مخلصك خطر عظیم  
طریق دین یعنی زیاده مشکل و خطر ناك در بی  
حدیث شریفه اشارت در المخلصون فی خطر عظیم  
و ای مخلص اگرش اید پیشی خطر دیدن اخلاص  
ز خویش مخلصه و ای و زیاده خوف وارد در اخلاص  
کند و سنه کورمك خطری اگر انك حضور و فکر  
کله یعنی مخلصه خوف و خطر اخلاص دینی خدای عز و  
جل دین کور میوب کند و سنه کورمك اعتباری  
ایله در دید اخلاص ز خود اشارت زبیر اخلاص  
کند و سنه کورمك اشراك در یعنی بو خصوصه

بزرگوار است  
و شکر است  
و حمد است

بزرگوار است  
و شکر است  
و حمد است

حق سبحانه و تعالی حضرتنه عزاسمه شريك كنور ملك كذا  
 نیت اشراك نه از ادراك است اشراك صفتی ادراك  
 دن دكلر كار مخلص هغه نقصت و خلل مخلصك  
 كاری جیعا نقص و خلل در زیر مخلص نقصان و خلل  
 خالی دكلر كسر او تانه بفتحیت بدل مادام كه انك  
 كسری فتنه بدل و تبدل دكلر در زیر چونكه مخلص  
 اولاكه لامك فتحة ایله در جمع كسر و نقصان و خلل  
 خلاص اولور كسر مخلص زوی و فتح زیست  
 مخلصك كسری اندن یعنی مخلص دن در و فتح كسری  
 خدا سندن در كسر او هست بفتح بود درست زیر انك  
 كسری سنك فتحكله درست اولور زیر چونكه مخلص  
 كه اسم فاعل در مخلص اوله كه اسم مفعول در اخلاص  
 ده كامل اولوب اخلاصی خدای عزوجل دن بلوب  
 كسردن بری اولور و خطر دن نجات بولور كسر  
 و فتح بوند غایت خوب واقع اولمش در بی تو حاجی  
 تنی آمدی روح جامی سینه جان سز بر جسد كلدی  
 بزنت ای روح فشان كنج فتوح تن اوزده ای روح  
 فتوح كنجنی نثار ایله یعنی جامی كه جان سز جسد  
 كبی در كه روحانی فتوح احسان ایله تا كه روح دن  
 بهره در اولامصراع ثانی ده اولان روح دن مراد خدای  
 عزوجل در عزاسمه و روح اطلاق بوسری عیان و  
 بیان ایلك ایچون در كه سرچشمه حیات او در جمیع  
 حیات صاحب لرنك حیاتی اندن بر نعم مشابه سنده در

در این  
 عقد بود در  
 سر

واجسادك حیاتی ارواح دن اولدوغنی کبی ارواحك  
 حیاتی هم اندن در نومعنی هو الحی القیوم دن ظاهر در  
 هر مهارت که زوی و بران کن هر مهارت و وجود کبی  
 اندن در آنی و بران و خراب ایله همچو کنجش بخود آباد  
 کن کنج کبی انی کندکله آبادان ایله یعنی انك کند و جابند  
 اولان حالاتی محو و منعدم ایدوب که کند و جابند در  
 حالات احسان ایله کبیت او تادم اخلاص زنده  
 او کم در تا اخلاص دمنی او ره و بنده اخلاص وارد  
 دیه یا قدم در حرم خاص نهاد یا خود خاص حرمه قدم  
 قویه و داخل اوله داند در سایه و انعام خودش  
 بهره مند از کرم عام خودش انی کند و انعامك سایه  
 سنده کند و عام کرم کند بهره مند طوت مکن از خص  
 پابستش حرص و هوادن انی پابست و مقید ایله  
 گوهر خود بنه اندر دستش انك دستند جود  
 جوهری قوی یعنی انی جود دن بهره در ایله عقیدت  
 هشتم در بدل و جود بکرمی سکر کنجی عقد بذله وجود  
 بیاننده در که اول ان اعطو درهم و دینار سگه انك اولی  
 درهم و دینار و بر مک در و آخر ان بدل و جود و ایتان  
 دانك آخری وجودی بدل و ایتان در یعنی فدای کبی وجود  
 فراغت ایلك در ای دردم کرد تو بسیار شده ای کسه سنك  
 اطرافك ده درهم چوق اولمش یعنی چوق درهم مالک  
 اولمش سن دین تو درسی دینار شده سنك دینك دنیا  
 هوسندن کمتش یعنی دینار ایچون دین دن فراغت ایلش

این  
 مکتب  
 در

این  
 مکتب  
 در

~~کنج جودت کف تو پسند از هر انگشت برانجا دوسه بند~~  
سنگ دست و کفک جود کنجی در هر بر مفک دست انگ  
اوزره کی اوج بند بکنه یعنی معقول و لایق کورمه  
پس دست و کفکی بدل و جود له کشاده طوت دست بسته  
نود از مرد درشت بهم از اید درم جو یا منت  
غش و مسک کسه دن یوملش ال درم طلب اید جی لک  
ازارندن اوتری مشت در یعنی یومر عیله آنچه طلب  
اید جی لری اوردن ایچونه در دست مضاف دره مشت  
پرز که نماید مدخل مسک که زر له ملو مشتنی  
کوستر مشت پر کرده بود بر سائل سائل اوزره  
یوملش مشت در یعنی سائل اوردن استر کف بی  
جود وکی از خون نه خوب انگ جود و کرم سن  
کفی و مشت خونین بر کد ایان ز قفاسیلی کوب  
قنادن کد الی اوزره سیلی اوریجی در پنجه و  
خود بساحت بکشای کند و پنجه و دستک جود و  
سحابه آه یعنی جود و کرمی الون قویه بر درم  
جود ر راحت بکشای درم طلب اید جی اوزره  
کرم و راحت قیوسنی آه یعنی محتاج لره احسان ایله  
غنچه سان خرده چه پیچی یورق غنچه کبی خرده بی  
در قه نه صادر رسن یعنی غنچه ناک در و سنده اولاد  
خرده اوراقی ایله صادرش اولاد و غمی کبی سیه هم سیم و  
ورق و کاغذ ایچنه قویوب حفظ ایلرسن خرده کبی  
همچو کل آنرا بطبق کل کبی آنی طبق ایله خرده ایله کل

سائل کبی  
موی زرد در

کنا امر جعفر در

کشاده اولوب انگ ایچنده اولاد خرده اشکاره اولاد غمی  
ایچونه خرده اید جی منزله سنه تنزیل اولمش در  
موجب قبض بود جمع درم درمک جمعی سبب انقباض  
وقبض در مایه و بسط و طرب بدل و کرم بدل و کرم  
سبب بسط و انبساط و طرب و سرور در بوسبب دن  
در که مسک و مدخل تیره روی و تیره دل در و حواد و  
کرم خندان روی و روش دل در بین گفت در که  
پیشی و کبی کف و دستکی کور زیاد لک و اسک لک  
وقتی قبض و بسط از درم و یوزریمی قبض و بسطی درم  
دن و درم سن لک دن یعنی کف و دستک در درم  
اولسه قبض معتدد در و درم اولسه بسط معتدد در  
پس هر کس که اساک اوزره له اول کسه بهر حال  
قبض و انقباض دن خلاص اولماز و هر کس که جود  
و کرم صاحبی در اول کسه بهر حال انبساط و انشراح  
دن بهر و در در باشی جو با حقه که هست که از زر و  
مال خواه بر خواه تهر بربک مال حقه کبی اول زیرا  
حقه زر و مال دن کر کسه پر مهلو کر کسه تهر و خالی  
اولسونا بر حال اوزره در نه جو هیان که زر و بی  
تدیش هیان و کسه کبی اوله زیرا زر و زر سن  
لوق آله می نقد فرجهی و لاغریش زربه لک و لاغز لک  
دیور زری کبسه ناک ایچنده التونا اولسه کبسه فریه  
کور یور و التونا دن حال اولسه لاغز کور یور یور سن  
هیان حقه کبی بحال اولسه دکل در عقیده هیان که پر

کنا

از سیم و زر دست هیانک عقد و بندی که اول هیان  
 سیم و زر در مملود در میان تو خود زین کمر  
 سنگ میانکه زر سیم کمر کی در بر میان همچو کمر  
 میسند آن چیزی حاجت حاجت مندان آن میانک اوز  
 کمر کی حاجت لولک حاجتدن غیر ایچون بکنه و لاق  
 کورمه یعنی هیانی که میانک باغلس آن حاجت لولک  
 حاجتی حاصل ایلمک ایچون یاغله کنج از امساک  
 بود خاک بسر کنجک باشی اوز به خاک امساک سبند  
 اولور یعنی مسک لور امساک سبند التوتی خاک  
 ایچند فو زلر کان ز امساک شود زیر و زیر معدن  
 امساک سبند زیر و زیر در زیر معدن ده  
 سیم و زر اولدوغیچون آن قزوب زیر و زیر ایلم  
 هر چه داری ز زر و کوه نای صافی در و کوه  
 دن هر نه که طوتارس ز زیر خاک و بر همچو سحاب  
 سحاب کی خاک اوز به دوک و بوقار و کل یعنی  
 نمکین و پریشان اوله بار فقر از بر فکینی از یک تن  
 اگر بر کسه دن فقر و احتیاج یوکنی رفه ایلمه سی یعنی  
 اگر بر کسه بی احتیاج دن خلوص ایلمه سی بار منت  
 مناش بر کردن رنگ بونی اوز به منت یوکنی قوم  
 یعنی ساکه احسان ایلمد دیوامتدان ایلمه و لا تطلوا  
 صدقاتکم بالمن والأذى **قطعه** درخت کرم هر کجا  
 بیخ کرد مگذشت از فلک شاخ و بالای درو و گز خواهی  
 از وی من مشوی **بیت** منه آره بر پای او **جید**

حاجت مندی

کافور در

لا تمن فان الزايرة اليك عاندة كوهی ز فقر اگر اید پیش  
 کشی نك او گنه اگر فقردن بوطاع كله یعنی بر کسه اگر زیاده  
 فقیر اوله گاهی از منت از آن باشد پیش منت دن بر همان  
 اندن زیاده اولور یعنی طاع قدر فقردن بر همان قدر  
 منت ثقیل در **بیت** تك يردك كوكه ذرة قدر منت  
 اولسونه اورتی دوشك بجاتی یه بر بور یا یتر  
 چون عطا بجتی خدا آمد و بس چون که حقیقت در عطا  
 باغشلیجی انجق خدای عزوجل در یه که دانا نبرد منت  
 کسی يك که دانا کسه یه منت التمه یعنی ساکه فلان  
 و یردم دیوامتدان ایلمه زیر و زبده مانی السموات  
 و مانی الارض حسبجه جمع نسته انك در العبد  
 و ما یملکه كان مولاه خود مقدر در در کرم حیلله کرم  
 پیش نه و کرم ده حیلله ایدجی سن غیر دکل سن یعنی  
 واسطه دن غیر دکل سن زیا کرم حقیقت ده اکرم  
 الاکرمی خدایه مخصوص در جود در ده کذری  
 پیش نه و جود و کرمه سن ده کذری و عمر سن غیر دکل  
 سن پیش بونک کی محل لوده غیر معنی سنه در استعمال  
 حسبی ایلمه اگر چه ترکیب معنی سی بویله در کرمده حیلله  
 کرم سن اندن زیاده دکل سن جوده ده کذری و عمر سن  
 اندن زیاده دکل سن مصراع ثانی ده بوهم وجه در  
 جودك ده کذری و عمری سن اندن زیاده دکل سن  
 چیست چندین عظمت و جبروت چونکه سنک حالک  
 بود رسی بوقدر عظمت و جبروت نه در **بیت**

کرم حیلله کرم

لا

لب برزف و باد بروت کبر کردن لیکی قال در وقت  
و عجب و انانیت گوستر ملک بروت بیق معنی سنده  
باد بروت کبر و عجب در عبارت در کسبه و پستتر  
از کان که شنید معدن دن زیاده در کبر کسبه کم اشدی  
یعنی کسه اشتمدی زیر معادله اولان سیم و زره تا  
یوقدر کاسه و گرم تر از آتش که دید آتش دن استی رک  
کاسه و کم کوردی یعنی کسه کورمدی زیر کاسه نک  
حارقی اشدن در پس معلوم اولدی که اشک حارقی  
کاسه نک حارقتدن زیاده در مراد جمیع خصوص ده  
اصل مرعدن زیاده واقوی اید و کن اشعار در هر زره  
و مال که بخشید دمی هر زره و مالی که خلق احسان  
طریق ایله و بر رسن باید از وجه پسندید دمی  
کری که پسندید و حلال وجه و مال دن و بر رسن پسند  
سیم ستانی ز کسان کسه لردن جور و ستمله سیم الو سیم  
تاکشی خوان گرم هر خزان تا ادانی دن او تری گرم خوانی  
چکه سن نیست لایق تر از سیم هیچ گرم هیچ بوند لایق رک  
گرم یوق در کز کسان باز کشی دست سیم که کسه لردن  
ظلم النی کو وجه سن یعنی جور و ستمدن فراغت ایلیه سن  
تعبه کز کسب زیا بخشد زه تعبیه که زنا کسبند زه  
بنفشه بخل صد بار ز جودش بیست انک جود و کرمندن  
بخل یوز مرتبه ایورک در زیر زنادن فراغت سب  
صلح در جود آورد و در شرافت شرفست جود شرافت  
شر بود خان در بخل او بخل سعادت غریبست انک بخلی

کرم و ن استقام  
بجود در  
مهر

جود بخوان  
در  
مهر

سعادت ثلوی نخلی در زیر بو حالت خدای عزوجل انک  
رضای شریفینه موافق در مالت از درد بتاراج افتد  
یه که فی در کف محتاج افتد سنک مالک دزد سبند  
قاراجه دوشه اولی در اندن که محتاجک الیه دوشه  
یعنی مالکی محتاج و فقیر و بر مک دن هر کز ذوق و حظ  
ایلمزین حال بو که بو حالت دزدک تاراج و غارتندن  
خود سا که هزار بار اولی در ابر باید که بصیرت باره سحاب  
کری که همراه یا غدوه زان چه حاصل که بیدریا باره  
اندن نه حاصل که در یایه یا غدوه زبرادریانک بارانه  
احتیاجی یوق در می دهد سبز و کل صحرا را زیر اباران  
همراه کل و سبز و بر یعنی سبز و کل بتمه سبه سب  
اولور می کند ایله رود در یاد باران در یایی ایله یوق  
ایلی یعنی در یانک یوننی قبر قبری ایلی بو هم معنی در  
باران در یانک یوننی ایله ایلی دل فاسق که بزر  
شاد کنی فاسق کو کلنی که در له شاد و سرور ایلی  
سج مجلس فسق و ک ایاد کنی انک فسق مجلسی ایاد  
و همور ایلی سج بو حالت خود خطای محض در زیر اسج  
هم فسق ده که شریفک اولور اصحاب دولتک اکثری  
بو حالت کرفقار اما برم صاحب دولت و ولی نعمتن  
سرای سعادتک قیو اغای غنصر اغا حضرت قری ادام  
انته تعالی دولتته و سعادتته الی انقراض الزمان  
و اسکته انته فی ریاض الجنان بر صاحب الخیرات  
در که انک احسانی علما و صلحا و فقرا یه در نمی و نقل

سج مجلسی  
در  
مهر

سج



عظمت در آوری خصلت مضاعف

گفتی ما و ریش شراب و چوزله که معاونت ایلرسن زیر  
سن احسان ایلد و کک سیم و زری فسقک لوار منته  
خزغ ایلر مطرب و شاهد و شع اوریس که مطرب و شاهد  
و شع کتور رسن یعنی که و پرد و کک سیم و زری فاسق  
بونله صرف ایلر ظالم زور زری یافته ت زردی  
زور و قوت بولمش ظالم ظلم رایتغ زرانند و بدست  
النه ظلمک زرانند و دیتغی در بس ظالمدر و بر مک  
خلقی هلاک ایلک ایچون النه زرانند و دیتغ و بر مک در  
یتغ زرانند و دالتونلو قلم معنی سنه در هت مصراع ثانیه  
مصرف در از زرد و سیم بر وجود مکی زرد و سیمید  
ظالمه جود و کرم ایلد ظلم رایتغ زرانند و مکی ظلم زرانند  
یتغ ایلمه هر چه بختی که بگری دیگر هر نه که احسان ایلرسن  
که انک مقابله سنه بر غیری سنه الاس یعنی اگر چه که  
و بر رسن لکن اندن اوتری اندن هم بر سنه الور سن  
آن نه جودست که بیعت و شری او جود و کرم دکل در  
بلکه بیع و شری در تخم تلبیس بود دانه دانه دامده  
دانه تلبیس و حیلله تخمی در نیت بر گرسنه مرغان  
انعام اچ قوشلر انعام دکل در زیر دامه دانه قومقد  
مراد اول مرغلری شکار ایلک در صید کردانه که می  
افشانند صیاد که بر او زره دانه صاچر میکند حیلله  
که جان بیستاند حیلله ایلر که مرغلرک جاننی الا زیر  
شکار ایلد و کی مرغلری بوغز لیوب بر همتی ورد  
درین کالج منبر بوروشن قصده بر هتته چالش

~~بهره بردن~~  
همچو خورشید بختش و سپد بر افتاب کی احسان و اندن  
اوتری کسه دن بر سنه قبول ایلمه ننه که بو عالم انک نورند  
ملودر و اندن اوتری بر سنه قبول ایلر و نوری که جمع  
جهانه نثار اولمش در اول نور ارجوع ایلر نین خور نیست  
بهر شیب و فراز بخر تفعی که بوک کردد باز افتابک  
هر شیب و فراز فیضی بر نفع دن اوتری دکل در که کرو  
که رجوع ایلیه اگر چه اهل جهانه انک تفعی بسیار در  
شیک اینش فراز بوقش معنی سنه در بر عطا صیت و  
ثنای مطلب عطا و زره بر صیت شهرت و بر مدح و  
ثنای طلب ایلد و ز عطا خواه خرابی مطلب عطا و احسان  
طلب ایدیچی دن بر جزا استمه یعنی چونکه بر کسه یه برسته  
احسان ایلیه سن انک مقابله سنه بر عوض طلب ایلد  
ورفتد زود و صدق کج بچنک و کرفرضا اندن سنک  
چنک و بجه که املی یوز کج دوشه باز ده ارجه  
گشد کار بچنک کرو و بر اگر چه کار چنک و خصومته  
چکلور و سب اولور حکایت آن اعرابی که در مقابله احسان  
و کرم بدره و دیقار و درم مهمان را بنحو یف از زخمیم  
بازش کردا نیت اول اعرابی نکه حکایتی در که احسان و کرم مقابله  
سنه مهمانک دینار و درم بدره سنی نیز زخمند و تخویله  
انی کرو و دندردی یعنی انلرک دینار و درم لرینی قبول  
ایلدی تخویف تور قتموع آن اعرابی بیشتر قانیه و شیر اول  
شتر و شیر قانع اعرابی در یکی با دیه خد مرحله کتر بر  
مراهه مرحله و مکان طوحی اولدی شتر سوت تا کهان

عظمت در آوری خصلت مضاعف

ده ارجه در سنه

جمعی از ارباب قبول ناکهان ارباب قبول دن بر جماعت  
شب در آن مرحله گردند نزول کیچه اول مرحله  
نزول و قرار ایلدیلر ارباب قبول دن مراد ارباب  
عز و شرف در خاست مردانه بمها میثان اعراب انلک  
ضیافت و مهمان لغنه مردانه قالقدی شتری برود  
تقریباً میثان انلک قربان لغنه بر اشتراک تدی یعنی  
انلک ضیافتی ایچو بر شتر بوغز لدی روز دیگر  
ره پیشینه سپرد ابرستی کون اعراب طریق سابقه  
سالک اولدی مراد نه اید وکی مصراع ثانی دن ظاهر در  
بهر ایشان شتری دیگر برود انلر دن بوغز لوق بر شتر  
دخی التدی عذر گفتند که بافتیت هنوز عذر ایلدی  
دید لور که هنوز چیزی از داده و دو شیخ امروز  
دو کیچه کی ویریش دن بو کون بر بنسه باقی در  
یعنی هنوز اول شترک استدن دخی وارد در باقی  
کله سستک معنی سنی مصراع ثانی تک معنی سته قید  
اولوندی گفت گاشاکه زینسی مانده و دوش اول  
اعراب چونکه انلر دن بو سوز لری اشتدی انلر  
جواب و بیروب ددی حاشاکه دو کیچه دن باقی  
قالمش فضل دن دیک جود ایدم امروز بجوش بنم  
جود و کرم چولکی جوشه کله یعنی دو کیچه دن  
قالمش اتی پشور و بی سزک حضور کورم کورمک  
بنم جود و کرمه لایق دکل و انصاف و مروت دن بری  
در روز دیگر بگرم و رزی پشت کرد محکم شتری

دو شندون  
در بوند  
بیم

دیکلر جود  
تقدیر بوند  
مک

دیگر گشت ابرنگی کون اعراب جود و کرم و رز لکه ارقه  
سنی محکم ایلدی بر غیری شتر بوغز لدی کرم و رزی  
کرمه چالیشی لوق معنی سته در بعد دان بر شتری راکب  
شد اندن مکه بر شتر راکب و سوار اولدی بهر گاری  
ز میان غایب شتر کار و مصلحت دن اوتری اور تادن  
غایب اولدی بهر گاری تک معنی سی مصراع اوله صرف  
اولنوب معنی بو وجهله اولوق هم لطیف در اندن  
مکه برایشدن اوتری بر شتره راکب و سوار اولدی  
اور تادن غایب اولدی قوم چون خوانی نوالش خود  
اول قوم چونکه انک نوال و احسانی خوانتی یدیلر  
عزم رحلت زدیارش کردند انک دیار بندن رحلت  
تقدیر ایلدیلر دست احسان و کرم بگشادند احسان  
و کرم الی آچدی لر بدره و زب بعیالشی دادند  
انک عیالنه بریدره التوب و بر دیلر بدره عزمی  
در اونه بیک درهم معنی سته در پس بدره و زب  
دن مراد بود که اول جماعت اعراب تک اهل بیت  
اونه بیک درهم لک التوب و بر دیلر دور تاکشته  
هنوز از دیک میهمانان کرم و رز دیدن کرمه  
سعی ایلمش مهمان لر هنوز چشم دن دور و غایب  
اولمش ایدیلر آمد آن طرفه اعراب از راه اول  
عجیب و حواد اعراب یولدن کلری دیدن آن بدره  
در آن منزلکاه اعراب اول منزلکاه به اول بدیه ی  
کوردی منزلکاه دن مراد اعراب تک منزلی در

اعراب جمع قبل در  
اولدی  
مک

کوت کین چیست زبان بکشوند اعرابی عیالنه ددی  
که بودند نه در آنلر زبان اجدیلر یعنی اگر جواب  
هریب ددی لر صورت حال بد و نمودند صوت  
حالی که کوستر دیلر یعنی بویدر بی اول قوم وتری  
ددیلر خاست بدنه بگفت و نینه بدوش اعرابی  
چونکه عیالندن بوسوز لرک اشتری قالدی  
بدنه النده و نینه او موزنده و زنی قوم بر آورد  
خروش و اول قومک اردندن خروش کتوردی  
یعنی چاغدی و ددی کای سفیهان خطا اندیشه  
که ای خطا و نامعقول فکر لوسفیه لر وی لیمان خاست  
پیشه و ای خنسات عادت لولیم لر پیشه اگر چه صنعت  
معنی سنه در لکن عادت و خوی معنی سنه استعمال  
اول نور بود ممانیم از محض گرم بنم ضیافت و مهلا  
لغم محض گرم دن ایدی یعنی هان صافی گرم دن  
ایدی نه چوبیج از بی دینار و دریم بیج کمی دینار  
و دریم دن اوتری دکل ایدی داده و خویس زین  
پستایند کند و داده و بدره کوزی بندن الگوز  
پس رواجل بره خود رانید پس راحله لر کوزی  
کند و یولکوزن سور کوز یعنی بویدر بی بندن  
الگوز صکره یولکوزن روان اولگوز و زنتا کوز  
بود اندر تفتان و الامادام که بنم جسم ده جان  
اوله یعنی اگر بویدر بی بندن المیه سز مادام که  
دیری ایم در تن از نینه کتم دورن تان سه

بگویند که اینها  
بگویند که اینها

بودم نینه دن روزنه ایلم یعنی نینه ایله سنک  
جسملر کوزی دلك دلك ایلم بووجه اوزنه تا جان  
بود در تن من تقدیرنده اولور نینه سکومعنی سنه  
در بووجه ثانی اگر چه ظاهر در لکن مقبول دکل در  
والامادام که سنک تنکوزده جان اولاسنک تنکوز  
ده نینه دن روزنه ایلم داده و خویس کورقتند و کشت  
اول قوم چونکه اعرابی دن اول سوز لرک اشتری  
کند و لرنگ داده سنی طوتدی لر و کچدی لر یعنی  
ویر دکلری بدره و زری اعرابی نك التندن  
الدیلر و مکان لرندن الدیلر و آن اعرابی ز قفان  
شان برکت و اول اعرابی انلرک قفا سندن من لنه  
رجوع ایلدی کدشت کدشتند تقدیرنده در و بو  
حالت قافیه دن اوتری در **مناجات در انتقال**  
**بقا عت** بومناجات جود دن قناعته انتقال بیاننده  
در ای محیط کرمش عرش صدق ای خدا عرش سنک  
کرمک محیطی نك صدقی در یعنی سنک کرمک بزنی  
پایان در یا کبی در و عرش عظیم که نسبت صدق  
کبی ناچیز در عرشیان در طلبت یاد بگفت سنک  
طلبکده عرش لرک کف و دستک باد وارد یعنی  
انلر هم سنک جمال شریفک مشاهده سندن محروم  
لردر ما که لب تشنه و احسان تو ییم بز که سنک  
احسانک لب تشنه و عطشان ای کشتی افتاده  
بطوفان تو ییم سنک طوفانکه دوشمش کشتی این

بگویند که اینها  
بگویند که اینها

از جود

یعنی سنک فراقیدن نجات بولماز نظر لطف برین کشتی دار  
بو کشتی به لطف نظری طوبت بسلامت برسانش بکنار  
انی سلامتله کنار ایرشد ر یعنی انی مشاهده و جمالک  
ایرشد رحیمه و مابوی ساحل زین بزوم چادر خری  
ساحل جانینه اور یعنی اول جانینه الت مراد بزی  
فراق طوفانندن خلاص ایله دیمک در صدق هستی و  
مارا پیشکر بزوم وجود مز صدقنی می یعنی بزی  
وجود دن خلاص ایله پرده و ظلمت مارا بگشای  
بزوم ظلمت پرده سنی رقم ایله یعنی بزی ظلمت دن  
خلاص ایله صفوت گوهر مارا بنمای بزوم گوهر مز  
صفوت و صفا سنی کوستر تا وجود مرک سر و حقیقتی  
بن ظاهر و اشکار اوله جای از هستی و خود گشته  
ملوک جای کند و نک وجودندن ملول و نوزت ایچی  
اولش دارد از فضل تو امید قبول سنک فضلك  
قبول امیدنی طوتار یعنی امید وارد که انی مقبول  
درگاه دن ایلیه سن بر سر خوان عطایش پینشان  
انی عطا و کرمک خوانی تک باشی اورزه او تورت و  
دامن از کرد خطایش پینشان انک دامننی خطا غیار  
سلك یعنی انی خطا دن بری ایله بنگر اندوه وکی  
و شادش کن غم و عصه سنه نظر ایله وانی شادق  
مسرور ایله بنده و پیر شد از ادش کن جای پیر  
بنده اولدی انی ازاد ایله بیچاره حقیر و پرتقصیر  
شعی هم صغیف و ناتوان پیر اولدی حبیبک محمد

بگویند که او را  
بگویند که او را

بگویند که او را  
بگویند که او را

مصطفایک صلی الله علیه وسلم حبیبی و عزیزتی حقیقی  
انی عذاب و دوزخ دن بری ایدوب دیدار شریفکله  
شاد و مسرور ایله پیشش ده که ترا یشناسد که پیشش  
در و شرح چشم و بر که سنی اکیه نعمت دار بلا یشناسد  
سنک نمک بلاد دن اکیه یعنی فرق و تمیز ایلیه کمر  
خدمت طاعت بخشش که طاعت خدمتک کمرنی بفعله  
یعنی انی طاعت ده ثابت قدم طوبت افسر عری طاعت  
بخشش که طاعت عزتک تاجینی یا غسله یعنی عمر من  
قنع حسنی انی قناعت سببی ایله عزیز ایله  
قناعت سراق از دای مرد هوش سر بر طمع بر نیاید  
زدوش عقید بیست و نهم در قناعت یکی طغور نمی عقد  
قناعت بیاننده در که بر جد ضرورت و قوف نمودنت  
و چشم طمع بر زیادتی نگشودن که ارباب حقیقت قناعت  
مز ورت حدی اورزه و قوف کوستر مک در یعنی اندن  
تجا و زایلیمک در و اندن زیاده بر نسته به طمع چشمنی  
اجمعه در یعنی قوت لاموت ایله عمرنی باشه التمک  
در و حظ نفسی ایچونه اندن زیاده به میل و رعیت  
ایلمک در ای کمر بسته بصد حرص چو مور ای  
مردکی یوز حرصه کمر بغلش یعنی ای زیاده حرصه کفر  
اولش کسی وای تو کور بری این حرص بکور ساکه وای  
و عذاب اگر بوحصی قبره ایلیه سن یعنی بوحصله دنیا دن  
رحلت ایلیه سن حرص هستی و توشد جو جو سنک  
وجودک حرصنی جو جو و پاره پاره اولدی بجز دانه تو

بگویند که او را  
بگویند که او را

بگویند که او را  
بگویند که او را

مصطفایک

چنین درنگ و دور بردانه دهن او تری سنی بوخلی  
تک و پوی ده سر بیت قناعت کن ای نفس بر اندگی  
که سلطان و درویش بینی یکی بود شود هیچ تو اتم حالت  
هیچ بلزم سنک حالك نیجه اولور دور گردون  
کنه پامالت فلک دوری چونکه سنی پامال و حراب  
ایلیه یعنی چونکه ساکه موت ایریشه در کیمی خانه و دور  
دورنگ کی درنگ لودورا نک کیمی خانه سنک زخم  
زد بردل تو کیر پلنگ قبله نک کیری سنک قلبیک زخم  
اوردی یعنی زیاده متکبر سر حری در جای تو موشت  
بگوش سنک جان و هوودک ده حری مورد ریعی  
مور مثابه سنک در تانر خوش نرسد آفت موش تا جانک  
زخمته موشک آفتی ایرشیه یعنی کیر حری قریب  
اولیه برکسیه قبله زخم اورسه وانک اورنگ  
فار کجسه اول کسه هلاک اولور بوسیت ده قبله  
ده زخماک اولان کسه بی دریا تک کنار نه ایلد  
بر مقدار دریا تک ایچنه ایلد اولی که انده علاج ایلر  
تافه ده که آفت ایرشیه کرد و عالم زیر و زبر شود  
فرضا کی عالم اگر زیر و زبر اوله دیده حری کجا سیر  
شود حریک چشمی قنده طوق اولور صاڈ کر سلاک  
حرفش زیری یافت چشیت بهی از سیری صاڈ  
حریک حرفنک سلکندن زیر لوق بولدی یعنی  
انک جمیع حرفلرندن اشغه واقع اولدی اول صاڈ  
طوق لقدن خالی بر چشم در صاڈی چشمه تشبیه

بگویند که در این کتاب  
در بیان حری و حریه

ایلر لر چند در از شوکی عمر کسل از و حریه نیجه  
یه دک عمر کی صرف ایچی اولور سنی چیت زین عمر  
در ازت حاصل بو از و حریه اولان عمر دن ساکه  
حاصل ندر بو وجه انده ظاهر در بودر از و بسیار  
عمر دن سنک حاصلک نه در دلت از از پرداز کیمت  
ای حریص کو کلکی از و حریص دن پاک و خالی ایله زیرا  
ماهی از از گرفتار بیت ماهی حریص سببند دام و  
شته گرفتار در هست لفظنک معنی سی مصراع ثانی نک  
معنی سنه قید اولمشدر بیت بدوزت شره دیده  
هوشمند در آرد کله مرغ و ماهی بیند خاطر از از نهی  
کن که مدام خاطر کی حریص و از در خالی ایله زیر امدام  
مرغ را از کند بسته دام از و حریص مرغی دامه مقید  
و گرفتار ایلر از حریص معنی سنه در حریص در کن مکن  
دین هنر است دین مبینک امر و نهینک حریص هنر و  
مقبول در زیر اخذای عز وجل نک امر شریفی یرنه کتوب  
ده حریص هر نه قدر که زیاده قرب و ثواب زیاده اولور  
و نامش و عدت هر نه قدر زیاده پرهیز ایلر سه  
حضور حقه انک قبولی که کوره زیاده اولور کن دن  
مراد امر و مکن دن مراد نهی در حریص در کش مکنش  
خود خطرت حریص کند و نک کش مکنشد خط در یعنی  
امر در نیویه و نفسانی احوال خصوصنک حریص قبیح  
و ضرر محض در کلخن حریص بود تیر و تنک حریص  
کلخانی تیر و تنک در کن بکلزار قناعت آهنک

پس کلزار کی لطیف قناعته اهنك وعزم ایله یعنی حرمی  
ترك ایدوب قناعتی اختیار و قبول ایله کل که از خاک  
قناعت خیزد کل که قناعتک خاکندن حاصل و ظاهر اولور  
نافه در نافی ریاحین بیزد ریاحینک ناف و در ونه  
نافه و مشک الی یعنی قناعت کلک رایحه سی کل و ریاحینک  
رایحه سنه غالب در کنز لایفنی از وکی کهرست کنز  
لایفنی که قناعتک وصفی در اندن بر کوه در زبیرا  
قناعتک اوصاف حمیده سی بسیار در بوحدیث شریفه  
اشارت در القناعت کنز لایفنی مال لایفند از وی  
خبرست مال لایفند اندن خبر در یعنی قناعت معنی  
بر مال در که نهایت و پایانی یوق در لایفند دو کنز  
معنی سنه در آن کهر زبور گوش خردست اول کهر  
عقل قولغنک زیب و زیوری در وین خبر مایه و عمر  
ایدست و بوخبر عمر ابدک سرمایه سیدر کنز در مراد  
کنز لایفنی در خبر در مراد مال لایفند در نافد قافی  
قناعت عنقا قناعت قافی کم ایدجی عنقا نیست جز باعت  
انواع عنقا انواع عنایه باعت و سبب در غیره دکل در  
یعنی انواع عنایه باعت و سبب در زبیرا عنقادن قاف کتسه  
عنا قالور کنج خالی ز قناعت ریخت قناعت دن خالی  
کنج ریخ در هم قناعت که قناعت کنجت هم قناعته  
میل و رغبت ایله زبیرا قناعت کنج در دنیغ کم که ترا  
نیست بسند از دنیا یعنی از مال که سا که کفایت ایدجی  
دکل در چوقه دهد دست به آن شوخرسند چونکه میتر

قناعت

قناعت

بیر اوله آک قانع اول بسند باه فارسیله اولوب معنی  
بو وجهله اولوق هم مقبول در آزدنیا اگر چه سنک مقبولک  
دکل در بسند باه عنقا ایله کافی معنی سنه در کم که نزدیک  
بکار د سازد از که سنی کار و مراده قریب ایله زبیرا  
که دور اندازد بسیار دن اولی در که اول بسیار سنی  
کار و مراد دن دور آته یعنی دور ایله قانع از ریخ طلب  
آسونه است قناعت ایدجی طلب و سوالک ریختن آسوده  
در طالع اندر طلب میدهد است طمع کار بهوده و عبت  
طلب ده در آنچه دادند بدان داده بساز اول سنه که  
ویردیله اول ویرلش سنه ایله قناعت ایله سوی نا آمد  
کردن مغز از کله شک جانینه بو نیکی یوجلمه و او زاعنه  
یعنی در کاه احدیت دن قست اولان سنه ایله قناعت  
ایله اندن زیاده به حریص اوله در قناعت که ترا دست  
قناعت ده که سنک دست دس و قدر تک وارد در گرهی  
عزیت نیست بست اگر هم اینجی نفسک عزتی در کافی در یعنی  
اگر چه قناعت ده لطیف حالات بسیار در فرضاعت نفس دن  
غیری بر حالت اولسه قناعتک شوقه هان بو عزت کافی در  
بسی ای عاقل قناعت دن دور و جدا اوله کر عنان سوی  
قناعت نابی اگر عنانکی قناعت جانینه چوبه و دور نده  
سن زبند گانی خوش اندم یابی اولدمده لطیف دیر لک  
بولور سن زبیرا جمیع احوال دن فارغ و آزاد اولور سن  
هست زبیر قلک کردند دور ایدجی فلک التند  
یعنی بو جهلان ده قانع آزاد و طاقع بند قناعت ایدجی

قناعت

قناعت

عزیز و آناه در و طعمکار بند و خوار در هست  
 لفظنك معنی سی مصراع ثانی نك معنی سته قید اولند  
 نیت جز قاعده و پیزدی عقل سز لنگ قاعده سند  
 غیر دکل در از طعم بندگی همچو خودی طعم سبیدن  
 بر کند و کبی نك بندگی یعنی نی عقل اولان کسه طعم  
 سبی ایله بر کند و کبی مخلوقك قول لفظن ایلی پیزدی  
 بر عقل سز معنی سته اولوب معنی بو وجهله اولوق  
 هم ممکن در بر عقل سز قاعده سند غیر دکل در  
 حکایت آن حکیم که از توت زار جهان بنا خنجد قلمت کرده  
 بود و از خوان جهانیان دند آن طعم بر کنته اول حکیم حکایت  
 در که جهان توه زارند بر قاعده شاه و بر کله قناعت  
 ایلیش ایدی و جهانه لولرک خوان و نعتند طعم و رشی  
 قو پر مش و چو مش ایدی یعنی اندن بالعلیه فراغت  
 ایلیش ایدی می شد آن خاصگی و شاه بدست  
 شاهک اول خاصگی سی صحران کیدردی بر کنار برود  
 بگذشت اتفاقا بر توه زارک کنار نه او غرادی  
 توه کاردی ز قضا بر لب جوی اتفاقا بر توه حجاز  
 کنارند هود از الودگی و کل توه شوی کلک الوده  
 لکندن توه یوچی ایدی یعنی اول توه نك بالچغنی  
 یوردی زان توه هر چه همی ماند در آب اول توه دن  
 هر نه که اب ده قالوردی طوه می ساخت حکیم لیشاب  
 بر حکیم سعتله انی طوه ایلوردی یعنی ابک اوزرند  
 اولان توه لری الوب یوردی حکیم یوند عاقل معنی

در توت زار  
 در جهان

در توت زار  
 در جهان

خاصگی گفت بدو کای سه مرد خاصگی چونکه انک  
 بو حالنی کوردی که ددی که ای ابو کسه کس ندیدم که  
 بدینسان توه خورد کسه بی کور مدم که بو وجهله  
 توه بدی یعنی سنجلین توه بیچی کسه کور مدم توه  
 توه که نه نان دیدنه دوع سنک توه کی که نه نان کور  
 نه دوع کور مش در یعنی سنک توه بی نان و دوع سز  
 یرسن نه هد کارد ترا هیچ و روع سنک کارد که هیچ فروع  
 و حالت و یرسن دوع ایرن کر جو ماخذ می و شاه شوی  
 اگر بزجلین شاهک خدمتکاری اولان صاحب مرتبه  
 و جاه شوی مرتبه و جاهک صاحبی اولور سن  
 دسته و توه که بر خوان بودست بردسته توه که سنک  
 خوانک اوزر اولور بملوی توه و بریایه بودست  
 بریان قوزی نك یا سنک اولور یعنی باد شاهک  
 خدمتند اولسک توه بی قوزی ایله یرسن توه قوزی  
 معنی سنه در لقمه و تر که با توه خوردی بریان قوزی  
 دن بولقمه بی که توه ایله یرسن به زهر توه که بی بره  
 خوردی اولی در هر توه دن که انی قوزی سز یرسن  
 گفت با خاصگی آن مرد حکیم اول مرد حکیم چونکه  
 خاصگی دن بوسوز لری اشندی خاصگی به ددی  
 کای زجابه آمده در جاه مقیم که ای جاه و منصب  
 سبیدن چاهه مقیم کیش یعنی چاهه گرفتار  
 و محبوس قالمش کر جو ماراه قناعت سیری  
 اگر ای خاصگی بزجلین قناعت طریقنه سالك اولان

در توت زار  
 در جهان

بهرگاه قناعت شوک کذری قناعت حرکانه کذریله  
یعنی قناعت دن بهم و در اول اس باشد از خوان  
جهان تره بیت جهان خوانند و سگتره کفایت ادجی  
اولور خوردن بره نیفتد هوست ساکه قوزی  
یک هوسی دوشم ز بر قناعتک مقتضای بودر  
گم خدمت شاهی چو گمند بکنند گردن اقبال بند  
شاهک خدمتی گری سنک اقبال و سعادتک بوشینی  
گمندی بند بر اغور یعنی سنی اخروی دولت و  
سعادت دن محروم ایلی ز بر انک خدمتی سببی ایل  
خدای عز وجل نک عز اسمه طاعت و عبادتدن  
دور و جدا اولور سن شاه از خلعت شاهی بیرون  
شاه شاهلق خلعتدن بیرون و عاری نیست جز  
چون تو یکی مرد ز بون سنجلایی ز بون و عاجز  
کسه دن غیریک بکل در یعنی پادشاه لغی کتسه  
سنجلایی ز بون و عاجز کسه اولور پیشی شمشیر سر  
افکنده شوی شمشیرک اوکنده سرافکنده اولاسن  
یعنی شمشیرله بوینک اورلق اولی دره به که  
پیشی جو خودی بنده شوی اندن که بر کند و کی یک  
حضورند بند اولاسن شاه خود سنجلایی بر مخلوق  
در دردیاری که ز فقر بادیت بر دیار به که  
انک مور لغی فقر و قناعت دن در بندگی خاک  
ره آزادیت بنده لق از ادلق بولنک خاکی در یعنی  
ارباب قناعت قند بند لک بی قدر و بی اعتبار

کذری فعل معاده  
بهرگاه

در زیر انلرخدای عز وجل نک بند لکندن غیر به سر  
فر و ایلمز لر مناجات در انتقال از قناعت بتواضع بو مناجات  
قناعت دن تواضعه انتقال بیاننده در ای بزندان عمت  
شاد همه ای خدا سنک عمک زنداننده جمیع خلق شاد  
و سرور در بند تو بنده و آزاد همه بند و آزاد جمیعا  
ساکه عبد و گرفتار در روی در قبله و احسان تو بیم روی  
و تو بجز سنک احسانک قبله سنه در یعنی سندن احسان امید  
و ادن بندی و بنده و فرمان تو بیم سنک فرمان و امرک  
بندی و بنده سی این سر ما افسر طاعت ز تو یافت بزوم  
باشم طاعت تاجنی سندن بولدی یعنی بوحالت سنک  
توفیق و عنایتکله میسر اولدی دل ما عز قناعت ز تو یافت  
بزوم کو کلمر قناعت عز تنی سندن بولدی یعنی بو عزنی که  
سن احسان ایلاک حرمی ما بر تو ز حد بیروست ساکه  
بزوم حرمی حد دن بیرون در هر چه گویم از آن  
افز و بست هر بنده که دیر زاننده زیاده در زان کر قبار  
صنایع نشویم اول سبب دن صنایع گرفتار اولماز یعنی  
اهل ظاهر کی مصنوعات گرفتار و مقید دکلن کز تو هم  
جز بوقایع نشویم زیرا سندن غیر ایله قانع اولماز  
زیرا صنایع اگر چه سنک صنعک دن در یکی بز همان رز  
که قانع دکلن بلکه اندن فارغ اولوب هان ساکه طالب و گرفتار  
جایی از حرم و قناعت رسته جایی حرم و قناعت دن تو  
در رهت محیل طاعت بسته سنک بولکده طاعت محملی  
بفتلش یعنی جان و دل دن طاعت و عبادت مشغول اولش

بهرگاه  
بهرگاه اولی  
بهرگاه

بهرگاه  
بهرگاه



بَارشِ اَز رَاهِ بِنَزَلِ بَرَسَاكَ اَنكَ يُوَكْنِي يَوْلِدِي دِنِ مَنَزَلِ  
ايرشدر دختش از موج بسا خیل برسان انك رخت و  
اسابنی موجدن خلاص ایدوب ساحل و کنار ابرشدر  
شعله در حرمی بندارشی زن انك پنداری خرمینه شعله  
اور یعنی انی عجب و بندارده خلاص ایله سکه بر صغیه و  
دینارش زن انك دینارنك صغیه اوزره سکه اور یعنی  
انك طاعت و عبادتی قبوله ایله زاتش عشق شراریش  
یده عشق اتشدن اکه بر شرار و بر یعنی انی عشق کده بهر  
ایلله بر در قریب قراریش یدیه قریب قوسی اوزره اکه بر قرار  
و بر یعنی انی قریب ده ثابت قدم ایلله پشت کبرش ندیدست  
شکست انك کبرینك ار قوسی که شکست کورمش در یعنی  
کبری هنوز باقی در بالکد کوپ تواضع کن پست انی تواضع  
لکد کوپ ایلله پست ایلله یعنی اکه بر وجهله تواضع احسان ایلله که  
انك سیمی ایلله کبودن خلاص اوله عقد سیم در تواضع که شاف  
سر بلند ی شکستد و بر خاک نیاز مند نشین او تو زنجی عقد تواضع بیانک  
در که ارباب حقیقت قنده تواضع دن مراد سر بلند لک شاخنی  
مقدد یعنی کبر و سر بلند لک دن فارغ اولم در و نیاز مند  
خاک اوزره او تو رمق در یعنی سکت و نیاز مند لکی کند  
سیرت و عادت ایللک در ای گذشته سرت از چیر فیر  
ای کسه که سنک باشک عالی فلک دن کجش در یعنی ای کسه که  
حد دن بیرون متکبر سن جز بعیت نهی پایزمین ایاغکی بر  
اوزره منت دن غیره ایلله قومز سن یعنی نازک حد دن بیرون  
در می روی دامن اجلال گشای پور رس اجلال دامن

بوسان ارجح  
در سنه

کلی امر حاضر  
در سنه

چکک یعنی پور کج حد دن زیاده کبرله صالتور سن استین  
بزرگو نین فشان اکی عالمک باشی اوزره استین سلکه رک  
یعنی زیاده کبر و غرور کدن کویا کند کدن عالی قدر و شریف  
پو قدر دیو کلی استغنا کور سن کرد راحت که گذشت  
زتیغ سنک یولک غباری که سحاب دن کجش در داری  
از دیدن خورشید درین افق ایلک چشمند انی درین طور  
پو حالت سنک زیاده ناز و کبر کدن در صد سلام از شوی  
از پس و پیش ارد کدن و او کدن اگر یوز سلام استماع  
ایلله سن بعلیکی نگشای لب خویش زیاده کبر کدن کند  
لبکی بر علیه که آجز سن یعنی سلام و بر لندرک سلامنی الماز  
سن بوهم وجه در کند و لبکی بر علیه که آجز سن این چه جهت  
جلالت که تراست بوند جاه و جلالت در که سنک ایچون در  
ویچه طغیان و ضلالت که تراست و بوند طغیان و ضلالت  
در که سنک ایچون در بوزمان ده اولان اصحاب جاه و  
جلالت اکثری کبر و عجب نند و غفلت و غرور در ریاسته  
غرف اولوب خدای عزوجل بی فراموش ایلش لورد صد  
هزار آفرین قوی اغاسی غضنفر انانک حلم و تواضع و اخلاق  
حمیه سنه اولسون زیر اجاه و جلالت و عزت و سعادت  
عظیم المثل ایکن کبر و عجب و خشونت دن بر وجهله  
پاک و عاری در که کورن کسه لر خیر دعا ایدوب  
اول ذات پاک صد هزار تحسین اولسون دیر لر نه ز  
چشم بفقیران نظری نه سنک چشم کدن فقیر لر بر  
نظرک وارد یعنی عار کدن فقیر لر نظر و التفات

داری فعل  
مفاسد در  
سنه

جلالت که تراست  
ایچون در  
جلالت که تراست  
نفسی کورن  
در سنه

به سنك چشمكده فقير لزه بز نظر ك واريدن معني  
عار كدن فقير لرم نظر و التفات ايلرس ندي پاي  
با سيران گذري ندي سنك ايا غلدي اسير لرم  
گذرك واردر يعني اسير لرك حضور نه خاطر لرم  
تسلي ايلرس بري از خویش ز جز خویش نهي  
كند كدن معلوس و كند كدن غير دن خالی س معني  
كند و كه كلي و حسن و اعتقادك اولد و عندن كويا  
كه جهانده سكاما مند كسه بر كسه يوق ظن ادوب  
كرو عجب اظهار ايلرس از هه در نظر خویش  
بهي كند و نظر كدن جمع كسه ده اول و شريف  
س حكم بر عاقبت كار بود حكم خود كار ك عاقبت  
اوزره اولور يعني اعتبار عاقبت و قائمه يه در  
جز خدا زان كه خبر دار بود خدای عز و جل دن  
غيري ان دن كم خبر دار اولور يعني كسه خبر دار  
دكل در حق سبحانه و تعالی حضرت مدد غيري عز  
اسمه شو چو مردان مني از خویش فلي مردان  
حق كی اول بي كی كند كدن براق يعني كبر و عجب  
ترك ايله ندي مني كبر و مني حوكم چوز دن عورت  
كی ندي مني طوب و نه مني طلب ايله هست اصل  
گهرت ماء مني سنك كهر دن انك اصل و خلقتي ماء  
مني دن در نته كه بوايت كرميه دن روش و ظه  
در خلق الانسان مني ماء دافوق تاگی از بد كاری  
ماء مني بد كهر لكان دن فچنه دن ماء مني يعني كبر

كبر و جوی امهاف  
در متن

مائي و مني تقدیر  
در كبر و كبر و كبر  
معني سنه در  
منه

وانا ديت مني اولده يا نفس كله دن در مني تانی  
ده يا مصدر يه در بيت نه در ابتدا بودي ماء مني  
المرودی از سر بد رگن مني با و پندار  
برون كز زوماع كبر و پندار يادني دماغ كده چقار  
كت ازین باد شود كشته چراغ زيرا بوباد دن سنك  
دينك چراغی سوغشی اولور زيرا كبر و پندار سسي ايله  
بسیار كسه دين و ايمان دن محروم اولش در راه برون  
ز بصارت سپر بصارت دن طره بوله كتمه يعني هر طریقه  
كه سالك اولور سن بصیرتله روان اولد در حقیران  
بحقارت منكر حقیر لرم حقارتله نظر ايله بيت خور بقه  
هر ضعیفه مرد ایسك مر جانه باق بر قرنجاي دلاور  
كود شهاشیرا نه بق بس كدا صورت هست عالی زيرا  
چوق عالی هتلو كدا صورت جیستی از نقد آماني خالی  
انك جیسی امید از دلر نقد دن خالی يعني چوق  
فقير الحال پیش چشمش چو شود نیز نگاه لب شطخ بود  
شاهي شاه اول كدا صورت بوانك نیز نظر لو اول انك  
چشم و نظری او كند شاهك شاه لخی شطخ او بی اولور  
يعني شاهلر انك نظریه هم مشابه سنه اولور  
سنك غیری كه شاهلر تحت تاجی نه اولم كی در شطخ انا  
ناپس صبحكهان پیش ضمیر غیر باز بچه شب بر وزیر  
صباح وقت انده امیر و وزیر انك ضمیری قنده باز بچه  
شب دن غیري كهر يعني انك قنده باد شاه و وزیر  
و غیري ارکان دولت جمعا خیال ظل مشابه سنه در



ص  
ن

وای توگر چینی اکاهی ساکه وای وهلاک اگر بوخلی  
براکاهه بختارت تگری ناکاهی ناکاهی مقدار تله نظر  
ایلیه سی آگاهدن مراد اهل الله در دین و دنیا ت هم  
هیچ شود سنک دین و دنیاك جمیاهیم اولور یعنی خسر  
الدنیا و الآخرة اولور سی رشته و جانت کله هیچ شود  
سنک جانك رشته سی بوغمار و که صایلیجی اولور یعنی  
هلاک اولور سی به ز خود بیی هه نیک و بد را جمع  
نیک و بدی کند کدن ایوبیل در زه نیک و بد افکن خود را  
کند و کی نیک و بدك بولنه براق یعنی جمع خلقه توابع  
ایدجی اول سر نه انجا که هه پای نهند باش قوا و رایه که  
جمع خلق آفاق قورسی یعنی ادانی و سنها کی صدر عالی  
مرتبه به وصول بولغه و انده او تور مغه طالب اوله  
پوسه زنه پای که بچمر جای نهند هریر که آفاق قورسی  
سی اورای اوپ یعنی کند و کی جمع خلق دن حقیر طوع  
ایدوب انله رعایت ایدجی اول مرد سرکش زه ترا  
عاریت سرکش و متکبر کیسه هنزدن عاری و خالی در  
پشت خم خاصیت پر باریت خم ارقه پر بار لنگ خاصیت  
در زیرا بر بود اوج میوه ایله پر اولسه اشغه اکیلوب  
میوه دن عاری اولسه یوقارویه قالفار بیت قرد  
نود هوشمند گزین نهند شاغ پر میوه سر بر زمین  
شاغ بی میوه کشد بوقیام میوه سر شاه باشنی قیام و  
بالایه چکر یعنی اشغه اکلمر شاغ پر میوه شود خم بسلام  
میوه ایله ملو اولان شاغ سلامه اکیلوب یعنی میلی اشغه

بیت اولور

بیت اولور

اولور

اولور چون تکبر ز لعین بر دسر چونکه لعین دن  
یعنی شیطان دن کبر ظاهر اولدی شد لکد کوب ای و  
استکبر ای و استکبر نك با بمالی اولدی یعنی حضرت اده  
سجده ایلیک ابا و استکبار ایلدی لاجم کافر دن اولور  
ایدی سر دودا اولدی ای و استکبر و کان من الکافرین  
وز توامع بصنی داد خدا و توامع سینده خدای غنا  
رجل حضرت آدمه علیه السلام مرده و تاب علیه وهی  
تاب علیه وهی ای مرده سی و بر دی او ابیت کریمه به اشارت  
دارد و تم اجتیه ربه فتاب علیه و هدی معنی در مراد  
حضرت آدم علیه السلام سر فراری مکن از کیسه بری  
کیسه پر لک دن سر فرار لوق ایلمه که بود کار فلک کیسه  
بری زیرا فلک کار و عادت کیسه پر لک در یعنی غنا  
و قدرت صاحبی قدرت و غناد در دور و جدا ایدق  
زیاده فقیر و محتاج ایله کیسه بر یان کیسی معنی سندر  
چون برد کیسه نود زرد فلک چونکه فلک دزدی  
سنک کیسکی ایله یعنی چونکه فلک دور و لعیبی سبی  
ایله سنک مالک سندن کیده شور دعوی کریت رایه  
پس دعوی ایدجی لک شور نك نه نمکی اولور یعنی چونکه  
سنک مالک متعدم اوله پس سنک اول مال دة اول  
اولان دعوی کک شور و غوغا سنک نه ملاحتی و نه  
لطافتی اولور شور نسبت نمک خوب واقع اولمش در  
مهرع اوله برد اولور اولی در که بانك فتحی ایله بردن  
دند زیرا بو معنی به دزد لفظی قرینه در مغلس از

بیت اولور

نمک

در این کتاب

یعنی کی لافند مجلس تهر و جیب در فین لاف اور در یعنی  
لاف اور مان و دعوی ایلمز بیسته چون پوچ بود نشکا فند  
فستق چونکه پوچ اول آچماز و یار لمان پوچ بوناش و  
بو کلهش معنی سنه در سر نهاده که نه از هر خداست  
تواضع ایلمک که خدای عزوجل دن او تری دکل در سرنگو بی  
زی نفس دغا ست دغا و حیلله باز نفس دن او تری  
سرنگون لول در زیر هر کسی که نفس ایچون بر نام شروع  
از تکاب ایلمسه اول کسه نفس ایچون سرنگون اولور  
سک بی لقمه چودم جنباند کلب لقمه و نان دن او تری  
چونکه تو بروغنی دیر در عاقل از انه تواضع خواند  
عاقلیانی تواضع او قومان یعنی که تواضع دیمز بهتر  
از سلبت انکس دیم سک کلبک تو بروغنی اول کسک  
بیغیندن ابورک در که بر وجه طمع جنبدرک که  
طری انک او زده طمعدن او تری حرکت ایلمز هر تواضع  
که بی منفعت هر تواضع که فائده ایچون در از خسانه ان  
تواضع صفتست حسی لور دن او تواضع صفتی دکل در  
یعنی حسی لور دن که نفع ایچون تواضع صادر اولور او تواضع  
دکل در طمع از خلق کدای باشد خلق دن بر نسته  
امید لملک کد الف در گرهه خاتم طایی باشد وضا  
اگر جمیع خاتم طایی اولاسه گر خواند یکی ناسرات  
بر بد بخت اگر سنی سر او قودی ایسه یعنی ساکنیک  
سیرت و صالح دیدی ایسه سر فروگن بته تو بره ات  
سن که اعتماد اید و بکنند و کی نیک سیرت و صالح ظن

در این کتاب

ایلمه

ایلمه بلکه تو بر کک التنه الت یعنی نظر ایدوب کور که  
اول حالت لور سنه و ادری در کانیجه گفت او بته تو  
بره هست کد اول نسته بی که او ددی تو بر نک نه و  
در و نسته و ادری در بیانه بر تو سخنی ناسر بست  
یا خود تو بر کک ایچنده یعنی سنه یوق در اول بر سوز  
که انی ساکه ناسر اسناد ایلمدی ز اول و آخر خود یاد می کنی  
کند و اول و آخر کدن بر یاد و فکر ایلمه خویش راهم  
خود ارشادی کن کند و کی هم کند کله بر ارشاد ایلمه  
یعنی اول خوار و بی اعتبار مادمی دن خلق اولند  
و عاقبت جیفه اولوب قبر داخل اولاجانک و قیامت  
ده صد هزار سوال واقع اولاجنی فکر اید و بجان  
و دل دن طاعت و عبادته مشغول اول وین زمان  
نیز بیخی تاکه چه و بو زمان دخی کور تاکه نه سن  
یعنی چونکه نیک سیرت دکل سر جمال قد زه سن  
نکته دان شو بیقین تاکه چه و یقینله نکته دان اول  
تاکه نه سن یعنی اگر عرفان دن بهر و در ایسک فلک  
دن عالی سن و کر عرفان دن خالی ایسک حیوان دن  
بتر سن گر چینی نامه و خود بر خوانی اگر سی کند و نامه کی  
بو یله او قویاس و آخری فکر و تدارکک او زره اولاس  
باز نامه پس ازین نتوانی بوندن صکره بار نامه قادر  
اولماز سن یعنی جناب احدیته متوجه اولوب جمیع  
احوال دن فارغ اولور سن باز نامه رانک سکونی  
ایلمه قانون و قاعدت و عادت و حکم و حکومت معنی سنه

غلی

در این کتاب

در این کتاب

در

هر کسی که رانک کسری ایله او قور معنی به هیچ شک سز کله  
 کس و نقصان و پر حکایت آن پیر آزاده با میر مختشم  
زاده اول آزاده و صاحب دل پیرک حکایتی در مختشم  
 زاده امیر ایله پیر دن مراد کم ایدو کی بیت لودن ظاهر در  
 مختشم زاده از نخوت جاه بر مختشم زاده جاه و منصب  
 کبرندن می خرامید ظریفانه بر آه بولک ظریفانه و نازله  
 صالوردی تبختر قدیمی بر می داشت بر قدمی کبر و تبختر  
 ایله قالدردی و ز تکبر علمی می افراشت و کبرندن  
 بر علم یو جلدردی یعنی صالونوب کبر کو سترردی تبختر  
 صالمنوع معنی سنه در عارفی پشت و نادر زنده اسیر  
 لیا س ایچنده ارقه سی اکی قات اولمش بر عارف دلی از  
نور الهی زنده نور الهی دین زنده و روشن بر کو کلی وار  
 ایدی گفت کای تاز جوان تند سرو اول عارف که  
 ددی که ای تاز جوان تند کتمه یعنی کبر له صالونوب  
 عجیله یور می بند سنجیک پیران یسینو پیر لک مور  
ولطیف بندنی استماع و قبول ایله این رویش نیست  
 چو خوش پیش خدا خدای عز وجل نک حضور شریفند  
 چونکه بوروش و حالت خوش و مقبول دکل در باز کش  
 زنی رویش ناخوش یا بونا خوش و نام مقبول رویش  
 و خوی دن فراغت ایله طبع او از سخن پیر اشفت  
اول جوانک طبعی پیرک سوزندن پریشان اولدی  
 بانک برداشت ز نادانی و گفت اول جوان نادان گفت  
 اول عارف او زره حیفردی و ددی کای تو گفتار تو بر

کله ایچین  
 در معنی

باری

باری بونک بونک  
 معنی

باری که ای کسه سنک گفتار کدن بنم اوزر مدله بر بویکی  
 وار در یعنی سنک سوز کدن بیخوردم و عار ایلم می شناسی  
 که لیم گفت آری بنی اکلم میسن که کیم عارف فوری جواب  
 و پروب ددی بلی اکلم اولت بوذیکمی قطره آب سنک  
 اولک بر قطره اب ادی که مراد ما معنی دن اولان قطره در  
 که از آن شستن تو نویست ثواب که ثوب و جامه اندن  
 بویق و پاک ایلمک ثواب در زیرا اول آب ناپاک در  
 از شکم تا بکنار آمدن و مادرک شکندن ینه انک کنان  
 کلهش سن از ره بول دو بار آمدن اکی کره بول بولندن  
 کلهش سن بری بوکه پدرک ذکرندن مادرک رحمنه دو  
 و بری بوکه حی و ولادت ده مادرک کس و فرجیدن  
 کلهش سن و آخرت جیفه و افتاده بخاک و آخرک خاکدوش  
 بر جیفه در زیر روح و جسد دن جدا اولدقن جسد  
 جیفه اطلاق اولور چوق کسه بو معنی دن غافل در کره  
پنهان بیکی تیره مفاک بر تیره مفاک و قبرده پنهان و  
 مدفون اولمش مفاک جتور معنی سنه در که اندن مراد  
 بر تو آن پرده بقرض آریدرند سنک اوزره فرض اول  
 پرده بی اگر خرق ایلیه لری یعنی قبر که سنک اوزر کدن خاکی  
 رفو ایدوب سنک جسد کی اشکانه قویا لر چشم نابسته کسان  
 کم گذرند کسه لور کوز لر یعنی یومش او را دن کچن لور  
 یعنی او را دن گذراید نلر بجر حال چشم لرینی یومار لر  
 کم گذرند بونک کبی محل لوده نگذرند معنی سنه  
 استعمال اولور در میانه که سراسر خوشیت اول میان

اولن ان کی حالتک اور تا سنک که جمیعاً خوش لوق در روز  
 شب کار تو سر کین کشیت شبانک اینک نجاست  
 چکی جی لک در یعنی نجاستک همالی سو سرقین یونک  
 معنی در تنست آراسته از گوهر و در سنک تنک  
 گوهر و در دن مزیتی در چون شکنبه شکم از سر کین پر  
 لکی شکمک شکنبه کی نجاستدن ملو و پرد سن بو  
 حالت لردن غافل اولوب جهانک سندن شریف کسه یوق  
 فن ایلسی کور بخود نیت شناسا و ریت اگر چه کند کله  
 سنک شناسا و لکن یوق در یعنی اگر چه سن کند کدن  
 بو حالانی فهم و ادراک ایلمک قادر دکل سن ره نمودم  
 بشناسا کریت لکی ساک شناسا کر لکل یوق کوسا مردم یعنی  
 بو حالانی ساک تعلیم و اعلام ایلم از من این نکته فراموش  
 مکن میندن بونکته بی فراموشی ایله و خاطر کدن کدرمه  
 مدحت مدح گران کوش مکن مدح ایدیجی لک مدحی  
 استماع ایله زیر اول مدح سیله مغزور اولوب در کاه  
 احدیت دن دور اولور سن نکته دن مراد مراع تانی  
 نک مضمونی در **قطعه** الا تانشوکی مدح سخن کوی کاندک  
 مایه از تو نفع دآرد و گردوزی مراد شی مرتیاریه دوصد  
 چند آن عیوبت بر شهادت مناجات در انتقال از تواضع بحلم  
**و مداد** بو مناجات تواضع دن علم مدارایه انتقال بیاند  
 در ای وجود همه پیش تو عدم ای خدا جمیع موجوداتک  
 وجودی سنک قنکده عدم در یعنی سنک وجود کنت  
 معدوم مثابه سنک در چرخه را بپست تواضع ز تو خم

مکن تفحص  
در

فلکک تواضعی ارقه سی سنک سبیلکده خم در یعنی فلک  
 ساک تواضع سببی ایله منحنی اولمش در یا همه رفعت خود  
 چرف برین عالی فلک کند و نک دو کلی رفعتی ایله  
 بردرت روی مذلت بز مپی سنک یوق او زره انک  
 مذلتی یوزی زمیحه در یعنی ساک تعظیم ایدوب  
 یوزنی خاک او زره قور زیرا فلک هم سنک بر حقیق  
 عبدک در هر که خود را بر هست خوار فکند هر کله  
 کند و سنی سنک یولکده خوار بر قدی یعنی تواضع و عجز  
 و مسکت اختیار ایلدی کتکر عزت خود ساخت بلند  
 کند و نک عزتی کتکری بلند ایلدی یعنی من تواضع رفعت  
 الله حسب نجه هر کله تواضع ایله انک عزتی و رفعتی زیاده  
 اولور همه داعیزه و خوارگی از تست جمعی سنه عزت  
 و خوار لوق سندن در زیرا هر کی که عزیز ایلسی بر کسه  
 انی خوار ایلمک قادر اولماز و هر کی که سن خوار ایلسی  
 بر کسه انی عزیز ایلمک قادر دکل در **مراع** عزیز تو خوارگی  
 نیند ز کس مکت کار گذاری از تست کار گذار لغک  
 قدرتی سندن در زیرا مادام که سندن توفیق ایر شمی  
 بر کسه طاعت و عبادت ایلمک قادر اولماز ما بخو خوارگی  
 خوار بیت خوشیم بز سنک خوار لغک خواخو رغی ایله  
 خوش و سرور در از کسان مینت عزت نکشیم کسه لردن  
 عزت مننی چکمز زیرا سنک خوار لغک جمیع خلقک  
 عزتندن خوب و زیبا در عزتی کاند نه ز تو خوارگی ما  
 بر عزت که او سندن دکل در بزیم خوار لغز در زیرا بر عزتی

خواری ده یا  
تعلیمی  
در

بر  
کس  
فکند

فلکک

همان سندن استرژ خواری کز تو سبکباری ماست زیرا  
بر خواری لوق که سندن در بزوم عزتمزد در **مصراع** خدا یا بقرت  
که خواری مکن جای از عزت و خواری رسته جامی عزت  
و خواری دن خلاص اولمش گهر شکر گذاری بسته شکر  
گذارد لوق مکنی قوشانمش یعنی شکر مشغول اولمش کز تواضع  
**جوسر** افراختیش زیرا تواضع دن چون انی عالی قدر ایلاک  
سایه بر کبر نیند آختیش انک سایه سنی کبر اورده انک  
یعنی انی کبر دن برک ایلاک نیستش چون کبر از کبر کلاه  
چونکه انک باشند کبر دن کلاه یوق در یعنی چونکه کبر دن  
خلاص اولمش در دارش از خاصیت کبر نگاه انی کبرک  
خاصیت دن نگاه طوبت یعنی انی کبرک شامت و ضرر دن  
حفظ ایله یگف خشم عیان مسبارش انک عناننی خشمک  
کن و دستنه تسلیم ایله یعنی انی غضب دن خلاص ایله  
رویا در حلم و مدار آرد آرش انک روینی حلم و مدار  
طوبت یعنی انی حلم و مدارا به متوجه و راغب ایله عقد  
**سی و یکم در بیان دیگر از فضایل نوع انسانی چون**  
**حلم و مدارا و عفو و احسان** او تو ز برخی عقد نوع  
انسانه مشوب فضائل دن دیگر بعضک بیاتن در  
حلم و مدارا و عفو و احسان کی بعض دیگر دن مراد  
بو کتاب به ذکر اولتمیان فضیلت لور در حلم و مدارا  
و عفو و احسان کی ای رخ افروخته از آتش خشم  
ای خشم التشندن یوزک سر اولمش خهنت سوخته  
از آتش خشم خشم التشندن سنک خرمک یا منش

دار ام حاض  
در متن

افروخته و سوخته  
ده حرف خطاب  
ایکون در

یعنی غضب سبند و سکا کل زبانه و نقصان ابرمش  
از خشان آتش افروخته **حتمی** لورده بر آتش شعله  
لورده مشی سن تر و خشک خود از آن سوخته اول  
التشندن کند و تر و خشکی یا منش سن یعنی غضب  
سپی ایله کلغ خسرانده ابرشور سن زیرا غضب دن  
صد هزار کسک دین و دنیا سته ضرر ابرشور در  
**منوی** چو کسک بر و ن تاخت خشم از کسک نه انصاف  
ماند نه تقوی نه دین نه دیدم چینی دیوز بر فلک که از  
وگ کزیند چندین ملک **خار خشکی** که ز تو صد خرمن  
سن قوری خاری سن که سندن یوز خرمن شود از  
یک شرر آتش روشن روشن اولور سنک بر  
شرراستگدن یعنی سنک خشم و غضبکدن بسیار  
کسه یه زیان ابرشور بوند روشن شود یا منش  
اولور معنی سنه در **مصراع** اولده بو معنی هم لطیف در  
سن خار خشک سن یعنی قوری خار کی سن زیرا سندن  
یوز خرمن **ابجلی** بزده این آتش را بواتشه بر حلم  
ابغنی آینی اور یعنی حلمی کند و که عادت ایله  
در تیه پای کسک این سرکشی را بوسر کسک ایفک التنه  
جک یعنی غضبه وجود و یرمه انک سرکشی لکی  
جوهر علوی اولده و غنی اعتبار له در **بیت** ترا یا چنین  
گرم سرکشی نیندادم از خاکی از آتشی ده  
از گفتن بیهوده ببیند دهانکی بیهوده و نامعقول  
سوزدن باغله یعنی خاموش اول لب الوده یا نوشتن

بیت ام حاض  
در متن

لبكى ناخوش و بيهوده سوز لر له الوده اولمغى بكنه و  
 معقول كورمه بیت بهایم خوشند و كویا بشر برآند  
 كوی از بهایم بشر بهر از آنكه تیغ زمان از ارد  
 اوتری زمان تیغی چكه یعنی كسك خاطر بی بیستان  
 ایدك سوز سوبله و كسیه دشنام و برمه برز بونان  
 مگذر تیغ زمان زبون لر تیغ اورب گذرایله یعنی انلر  
 خشن سوز لر سوبله هر زمان چمن مكن از سر كین  
 پیچه در سیلی مشتی مسكین هر زمان پنجلی بچن و كناه  
 ایله كین اوچند بر بلوك مسكینه سیلی اورمقد  
 اوتری ترکیب معنی سی بود بر بلوك مسكینك سیلی  
 سته سیلی سیله معنی سته در دمدم دم بدم برتی  
 از چرم برک حرم و كناه دوز بری و پاك بر كسه و  
 اوزك دم بدم برمکن مشت زبید آد كری ظالم لغلدا  
 مشكی بر ایله یعنی مشكی یوموب هر دم بر كناه ستر  
 مشله اورمه بزمکن بومه معنی سته استمال اولور  
لب فر و بند بد تدای ستم ستم و قوت دیشیله  
 لبكى محكم صیق یعنی كسك خاطر بی بیستان  
 پرستان ایله سوز سوبله باز كشی از لكذ ظلم قدم  
 قدمكى ظلم دپه سندن كروچك یعنی ظلمت  
فراغت ایله چون ستورای حرو و چند چند  
 حرو و و سر كشی بنت لر كی نیچه به دك نیچیدك  
می بری زخم بد ندان و لكذ ندان و لكذ له  
 زخم ایله رس یعنی بیچاره لر ایصر رس و دیس

ملكى نغى  
 حاشى در  
 حله

اى روز قیامت  
 كویا بشر

خشم کم کن که بر در روز جزا کسیه خشم ایله ز قیامت  
 کوننده ترك خشت سپر خشم خدا سنك دنیا اول  
 خشمك تركى خدای عز وجل نك خشمته سپر اولور  
 یعنی خدای عز وجل نك عز اسمه غضبتن خلاص  
 اولور سن سازد اردست تکیر سیرت دوزخ آماج  
 سهام شربت اگر سنك دستك سپر طومیه دوزخ  
 سنی شرر تیر لر نه نشاند ایله یعنی اگر سوز زیاد  
 خشم و غضبکی ترك ایلیه سوز قیامت ده دوزخك  
 شرر لرندن خلاص اولماز سن سهام او قلم معنی سینه  
 در آماج نشانه و تیر معنی سته در رویت امروز  
 به بر روزی کن بر کون یوزک به روز لفته ایله  
 یعنی طاعت و عبادت مشغول اول بهر فر داست  
 سپر دوزی کن مرد لر دوزخ اوتوری سپر دوزخ  
 ایله یعنی روز خشرده دوزخك شرارندن  
 خلاص اولور ایچون هنوز دنیا ایکی آک قلقاق  
 تدارك ایله پس ای عاقل خشمکی ترك ایدوب  
 روز شب طاعت و عبادت مشغول اول تا که ساک  
 خلاص میسر اوله حلیم اگر چند گراست چو کوه حلیم اگر  
 هر نه قدر طاع کی ثقیل در یعنی زیاده مشکل در  
 می رسد بر دل از آن رخ و ستوه قلبه اندن  
 رخ و الم ابر شور بوسب در حلیم اقل قلیل در  
 رواد کوه کن از موج غضب غضب موجندن  
 خلاص اولور ایچون اول طاغنه توجه والتجا ایله زیا

خشم



مادام که حلم در بهر و در اولیا سب غضب دریا  
سنگ موجیدن نجات بولماز سب زبیرا هر بنسته  
نله رفو و زوالی ایچونه انک ضدنک حصولی لایم  
در پیش از آن کت گذرد موج ز لب اندن اول  
که موج سنگ لبیدن کجه یعنی غضبک زبون و  
مغلوبی اولماز دن اول حلم کشتی و غضب طوفان  
حلم کشتی و غضب طوفان در یعنی حلم کشتی کبی که  
که سب نجات در و غضب طوفان کی در که سب  
هلاک در صاحب حلم چو کشتی بانست حلم صاحبی  
کیچی کی در که هلاک دن بری در روز طوفان  
چو کشتی شکند طوفان کونی که انک کشتی سی  
مینه موج طوفان بهلا کشتی فکند طوفان موجی  
انی هلاک بر اغور خلاصه و کلام بودر که صاحب حلم  
مادام که حلم دن دور و جدا اولیه که غضب  
طوفانی نک موجیدن خوف یوق در کله چونکه  
حلم دن دور و جدا اوله غضب طوفانی موجک  
مهوری اولور سألها راه کتیه پیودی نیچیل  
جرم و کناه یولتی طی ایلاک یعنی کناه ارتکاب ایلاک  
قدم سعی بوه فر سودی جرم و کناه یولنده سعی قدسی  
اشندردک یعنی جرم و کناه ایچونه بسیار سولایک  
هر چه کردی نپسندید و خدای هر نه که ایلاک انک  
مقابله سنه خدای عزوجل بکندی یعنی لطف و  
کرمنه لایق کورمدی که خلا نشتر خاریت بیای

کشتی تقدیر  
در موج

فرسودی ضل  
مطابقه مخالف  
در موج

که سنگ ایغکه برخار نشتر فی با توره هی یعنی اول  
کناه لردن او تری ساکه هرگز الم و برمدی مصراع ثانیه  
بومعنی هم ممکن در که سنگ ایغکه برخار نشتر با تبه  
خار نشتر تشبیه اولنش در تو هم این شیوه پیامون  
مع هم اخر خدای عزوجل دن بوشیوه و خوبی او کرن  
یعنی چونکه خدای عزوجل بسیار و بی شمار کناهلر  
دن او تری ساکه خشم و غضب ایلمن مع هم غیر لری  
خشم و غضب ایله بلکه کناهلر بی عفو ایله ز انشی  
قهر میفر و ز اخرا قهر و غضب اتشدن شعله  
لیمه یعنی هیچ کسیه قهر و غضب ایله خرده بر کم خردان  
بیش مکبر عاقل سز لر یعنی عوام اوزدن زیاده عیب  
و نقصان طومه زبیرا عوامک اکثر حالی عیب و نقصان  
دن خالی دکل در ریخ نیکان و بدان پیش مکبر ایولم  
دیبراماز لر ریخی او کو که طومه یعنی هرگز کسیه ریخ  
والم ایرشدرمه و بو حالتی کند و که عادت ایله  
مصراع ثانیه نک معنی سی بویله اولم هم ممکن در ایولم  
دیبراماز لرک ریخی فی او کو که طومه یعنی انلردن  
ایرش جور و جفادن او تری انلرم انتقام ایلاک دن  
فراغت ایله هر که عملین کندت شادش کن هر که  
سنی عملین ایلر مع انی شاد ایله و انکه بندت نهاد ازادی  
کن و اول کسه که ساکه بندت قدر آنی آزاد ایله  
بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مرد احسن الی من اساک  
نیکی اندیش بد اندیشک باش بد اندیش لر اولک فکر

تکلیف اوستاد  
مکمل

ایضا  
در موج

که سنگ

ایدیجی اول مصلحت کوشی خطا کیشان باش خطا عادت  
لولاک نفه و مصلحتته کوشش و سعی ایدجی اول یعنی انلاک  
مصلحت لک حصوله سعی و اهتمام ایدجی اول کنج دات  
بج جفا کاران را جفا ایدجی لک رنجنی کنج و مال بیل  
زیرا اول رنج بسیار ثوابه سبب در باغ خواند داغ دل  
از آزار آن دل از آزار لک داغنی باغ او قوی یعنی باغ  
کبی نافع بیل زبیل بو حالت هم می شمار اجر جز بیل سبب  
پیشه کن عفو بخوبی و خوشی خوب لوق و خوش لقله عفو  
کند و که صفت و عادت ایله بگذر از ناخوش و کینه کشی  
ناخوش لقله و انتقام ایلمکدن فراغت ایله در صفت  
عفو و کرم منقطبی عفو و کرم صفتدن منظم لک  
بهرتر از کش مکشی منتقمی انتقام ایدجی لک اضطراب  
و انتقام صندله بهتر و اولی در زیر عفو و سرور  
و کشاده لک و آرد و انتقام و اضطراب و انتقام  
و آرد در منظم ترک ایدجی منقطبی ترک ایدجی لک  
معنی سنه در کینه خواهی روشی احسان نیست کینه  
خواه لوق و انتقام احسانک روشی و عادت دکل در  
زیر احسان ایله انتقام جمع اولماز هر که احسان نکند  
انسان نیست لاجرم هر که احسان ایلمز انسان دکل در  
چونکه انسان احسان سببی ایله انسان در پی سعادت لوی  
پادشاه عالم پناه حضرت لربیک قیوانغاسی غضنفر اغاضه  
ادام آنته دولته و سعادت ته الی یوم الدین اشرف نوع  
انسان اید و کند هیچ شک و ریب یوقدر شوار

دوش عادت

در روشی بی احسانی خار از دایره و انسانی چونکه بو حالت  
ساکه معلوم اولدی پس ای عاقل انسان سز لغه جالشوق در  
انسان لوق دایره سندن خار اولماه زیر چونکه احسان  
دن خالی سن انسان دن دکل سن هر دم از دین پریشان  
چه شوکی هر دم شیطان دن نذر پریشان اولور سن اثر  
غضب سحر و شیطان چه شوکی و غضب سبیدن شطراک  
نه سحر و زبونی اولور سن همه تن بانی شده همچون کوی  
طوب کی جمیع جسمک پای اولمش اندر پی معرکه خاری  
تک و پوی بو معرکه ده تک و پوی طوتار سن یعنی غضب  
کلی سعی و اهتمام طوتار سن همچون کوی مصراع ثابنه صرف  
اولنوع جایز در که معنی آکه کور اولور دیوانه تپا  
در دنال شیطان سنک آرد که دوشمش می دهد کرد  
از حال بحال حال دن حال ساکه کردش و بر ریعتی دسیم  
سنک حالکی تبدیل ایلمر حکایت راهبی که فریفته نشد بدعوی  
شیطان که گفت من عیسی ام از آسمان نزول کرده  
اول راهبک حکایتی در که شیطانک دعویسته الدعوی  
اولدی که شیطان اول راهبه ددی بو عیسی ام آسمان دن  
نزول ایلمش راهبی را در دکل زد غم دین دینی غمی بر  
راهبک کو کلی قیوسنی ققدی یعنی آکه دینی تک فکر  
وغمی مستول اولدی شد دین دین دودر گوشه سستی  
لاجرم بو آکی قیولود برده گوشه اولدی یعنی دینی  
کامل اولسون ایچونه خلقت عزت اختیار ایلدی  
در محبت بر خلق بیست اختلاط و مصاحبت قیوسنی

امام عیسی ام از آسمان نزول کرده

در روشی

خلقك يوزنه باغلدی فارغ از خلق بخلوت بنیشت خلق  
 فارغ خلوتك او توردی التلامه فی الوحده دیوهریند  
 چب و راست شتافت شیطان اگرچه هر نه قدرانی اضلال  
 ایلمکدن او تری صوله و صاعه شتاب ایلمدی هیچ برره  
 ز نیش دست نیافت انک رهزین لکنه هیچ قدرت و  
 وضت بولمادی یعنی انی اضلال ایلمکه قادر اولمادی روزی  
 از خاک درش سر بر زد شیطان بر کون انک خاک در زند  
 یعنی اوراده ظاهر و حاضر اولدی سر آنکشت ادب بر در زد  
 ادب بر مفنک اوجینی انک قیوسنه اوردی یعنی  
 رفق و ادب له انک قیوسنی فقیدی راهب از صومه  
 زد بانک که کپیست راهب صومه دن چاغردی و ددی  
 که قیوسه کیم در بردر و در زدنی او پی چیت وانک  
 قیوقسی نه ایچون در کفت من عیسی ام از چغ قیری  
 کدوب شیطان جواب و پروب ددی بی عیسی ام عالی  
 فلک دن کلشم آمدن تا شود رهبر دین تا سنک دن  
 رهبر اولام نومعنی هم لطیف در تا ساکه دینه رهبر  
 اولام کفت من دینی وی آموخته ام راهب چونکه  
 شیطان دن بوسوز لری اشتدی صومه دن اگر جواب  
 و پروب دیدی بی انک دینی او کرمشم دیده از نور  
 وئی از وخته ام دیده و چیشمی انک نور ندن  
 شعله لنور مشم یعنی روش ایلمشم مراد اول راهب  
 کندونک دینی خصوصند کلی بصیرت حاصل اولد  
 اشعار در گرهان دین تخت اوردست اگر همان

چو در صوم  
 راهب  
 شیطان

اولکی دینی کتورمش ایسه خالی از فایده کاری کردست  
 فایده دن خالی برایش ایلمش در و رپی دین دگر کره رو  
 دگر غیری دین دن او تری نزول ایلمش ایسه هرگز آن  
 دین زویم نیست قبول اولد دین هرگز اندن مقبول  
 دکلدن دین چون دید که آن زرق و فسوف شیطان  
 چون کوردی که اول زرق و فسوف هیچ تکرفت در آن  
 پاک در روح اول پاک در روح راهبه هیچ تاثیر ایلمدی  
 پاک در روح پاک دل معنی سنه بانک بر داشت که من  
 ایلمیسم نیک تو ایمنی از تکیسم لکن سن بنم مکر و تلبیس  
 امی و از ادسن از خطا هر چه برسی و صوات خطا و صوا  
 دن هر نه سوال ایلمر ایلمک کویمت بر نجاج صدق جواب  
 صدق طریقی او زده ساکه انک جوابینی دیم کفت از مکر  
 تو اکاهم من صومه دن راهب اگر جواب و پروب  
 ددی بی سنک حیلله و مکر کردن اکاهم کفت و کوی  
 تو منی خواهم من بی سنک کفت و کوی و مصاحبتکی  
 استمزم دین چون کشت خیالت زده باز شیطان  
 چون که خیالت زده یعنی خجل اولوب اندن کرو  
 دوندی داد راهب زپی او آواز راهب انک  
 اردندن آواز و بردی بی بی چاغردی و ددی کای  
 شد کج رویت عادت و خوئی که ای شیطان که مکر  
 کج رولک سنک عادت و خوئی اولمش در بوهم معنی  
 در که ای شیطان که مکر و هیچ رولک ساکه عادت  
 و خوئی اولمش در پرسمت یک دو سخن راست بود

اولکی دینی کتورمش  
 ایسه خالی از فایده  
 کاری کردست

شیطان چاغردی و ددی کج  
 جوابینی دیم کفت  
 از مکر

اولکی دینی کتورمش  
 ایسه خالی از فایده  
 کاری کردست

ساکه برای سوز سوال ایلیم طوغری دی که در سب دایره  
دیر شکست که بویسیار زمان باقی اولان دایره ده کی بری  
طایفه است باشد دست بو طایفه اوزنه نجات غلبه و  
قدرتک اولور دیر شکست بسیار زمان بقا اوزنه  
اولیجی معنی سنه در دایره دن مراد بو عالمی فانی در که ستم  
اولسنه بسیار زمان و اورد در طایفه دن مراد جلوت و عز  
اختیار ایدن طایفه در رکعت آن روز که از ظلمت خشم  
شیطان راهی جواب و پروب ددی بو طائفیه اول  
کون غالب و قادر اولورم که خشمک ظلمتدن برده شان  
بیسته شود بر دل و چشم آنلرک دل و چشمی اوزنه برده  
بغلنش اولادانش و بنیشتان کم گردد اول وقت ده ظلمت  
غضب سبیله آنلرک علم و بصیرتی کم و ستم اولور بیست  
دین داریشان ختم گردد آنلرک دین دار لغتک ارقی  
ختم و دورتا اولور همچو کوی یکف نور اذان اطفالک  
النک اولان بر طوب کی یک بیک از درد و بردن  
شادان اول طوی بری برینه چلمک دن و التمدن  
شادان و سرور در اول اطفال پیش چوکلن من  
افتد زبونه اول خشم ایدن بنم چوکلن او کند  
زبون دوش لر جان شاد هر نفسی دیگر کون آنلرک  
جانی بنم و سوسیه و مکرم سبیله هر بر نفسده دیگر کو  
در یعنی تعلق ماسوی و حب دنیا سبیله طاعت و عبادت  
دن دور و جناب الهی دن را چور لر در خلاصه  
کلام بودر که اطفالک کف و دستند اولان طوب

کود در فصل  
مشارع غایب  
در سنه

کی که اطفال آنکله لب و باری اید و ب سرور اولاق  
لری کی خشم ایدن طایفه شیطانک النک طوب کی زبون  
لر در اگر چه انکله ظاهره زیان و نقصان یوق در سرور  
لر در اما آنلرک جانته هزاران خسرون وارد لر که  
انلر بو حالت دن غافل لر در **مناجات در انتقال علم**  
**بطلاقت وجه** بو مناجات علم بدین طلاق وجه انتقال  
بیانند در طلاق وجه دن مراد نه اید و کی بوندن  
مکره واقع اولان عقده شرح و بیان اولور ای **حکمت**  
همه را پشت بکوه ای خدا سنک حلمک سیندن جمع  
کسک ارقی طاعنه در یعنی سنک بی پایان حلمک  
سبیله هر کسک سنک بی کراه رحمت و مغفرت و عفو که  
کلی اعتماد ایدجی لر در بو شمع حقیر هم انلر دند  
بیست بی پشتی ازان هیچ گروه هیچ بر طایفه اول سب  
پشتی سزد کلی در یعنی هر کسک بر معنی و شفیعی وار  
در اعتقاد لری اوزنه کوه **علم بو صد احسانت**  
سنک حلمک طاعنی احسان صد الودر یعنی حلمک ده  
بی پایان احسان وارد در جان مادرتن ازان رفصانت  
اول سبب دن جسم ده بزج جانن زیاده شوق و ذوق  
رقص ایدجی در زان توامست سماعیم همه اول نوا  
ور فاهیت سیندن جمیعاً سماعک مستی این یعنی  
سمع اتمک دن ستم زخیم و جان کرده و داعیم همه  
اول سماعده جمیعاً جسم و جاننری و داع ایلشن  
در سماعتد چو ماملک و مالک ملک و ملک بز جلیح

دره حیات  
کروه سوز  
مغنی



چوبی انی سوز  
در دست

چین نشی چینی ای کسه که سنک النکک نشی چینی صورتی  
در یعنی النکک بور شقلو وارد ر خوی ناخوب تو صورتگر  
چینی سنک زشت خویک چینی صورتگری در یعنی زشت  
خویک النکک بور و شقلو ک ظهور نه سبب اولمش در  
زیرا خویینی خوب و لطیف اولان کسه خند روی اولور  
صورت چینی دن مراد بور شق لور در چینی بوند بور شق  
معنی سنه در صور تگر چینی دن مراد خوی زشت در چینی  
بوند هم بور شق معنی سنه در صور تگر ده اولان صورت  
دن مراد چینی در که معنی سی بیان اولمش در بوبیت غایت  
خوب واقع اولمش در ابروت راست تهر مو کرهی سنک  
ابروکک هر موینک بر کره وارد در هر کره بزرگ جان  
عقله نای هر کره سنک جانک طری اوزر بر عقله قوی در  
یعنی سنک اضطراب و انقباض که سبب در لب از نکتة  
شیرین خاموش سنک لبک شیرین نکتة و لطیف سوز  
خاموشی در چینی ات از ترشی سیر که دروش سنک یوزک  
اکشی لکدن سرکه صابخی در یعنی زیاده ترش روی سن  
بیت نوشی زبانی ز سغد بکیر ترش روی را کو  
بتالخی بیتر چیست چندین ترشی روی ترا سنک یوزکک  
بو قدر ترش لکی نه در چور نه صفا شکند خوی ترا  
چونکه سنک خویک صفرا بی رقع و محو ایلمز نامک  
تیر بلا بی سویت سنک جانیک بر بلا تیری کلمش  
یعنی کلمش ایکن چون سبب پرا ز چینی رویت سنک  
یوزک سپر کبی بو کلم دن پر نه در یعنی نه سبب دن

بوزک

یوزک زیاده بور شمش در در دلت صد کره از نادانیت  
نادان لغک دن سنک کوکلک یوز یوز شقا وار در یعنی  
قلیک ده که بسیار انقباض وارد در نادان لغک دن در شاهد  
آن کره بیستانت النکک کره و چینی انک شاهدی در  
زیرا انک ده اولان کره لور قلبیکه اولان کره لک عکسی  
واثری در بوهم معنی در که شاهد در از ته خوی  
چونا هواریست بر ریخ خوی کره ناچار است چون که  
جوینک التند نا هواری وارد ر خویک التند جوینک  
یوزی اوزر کره نا چاری و مقر در و چونکه جوینک  
التند نا هواری بر نسته اولیه انک اوزر نه آب  
هواری روان اولور نا هواریست ده یا وحدت ایچون  
اولمخ هم ممکن در از زمینی بر نند سر خاشاک خاشاک  
و نبات زمینی دن ظاهر اولماز بیخ آن تا نبود در نه خاک  
خاک مادام که انک کوکی خاکک التند اولیه کر شود  
ساکه دی تمانت فرضا اگر بر ساه دل ساکه مهمان اوله  
تخورد جز ترشی از خوانت سنک خوانک دن مهمان  
ترشی ده غیر بر نسته یمز ز بر اسنک ترش یوزک  
اکه ترش دن غیر بر نسته ایر شمز می لرزد ز تو طم  
هه کسی ترش روی وید خوی اولدوغک ایچون  
چیج کسنک طعی سندن نفرت ایلمز نلند ار روی  
سز که مکش ز بر امکی سرکه و ترشی بی ار زو ایلمز  
یعنی مکس بوند میل و رغبت ایلمز از کره حقیق  
پرا ز نک مکن یوزک کر مکن پرا ز نک ایله یعنی

انانی الی معنی  
در دست

انانی الی معنی  
در دست

یوزک زیاده بور شد رمه کار برخسته د لار تنک ملی  
کاری خسته دلراوزره تنک ایله زیراسن ترش روی  
اولسک بیچاره لر سندن منقبض اولور لر آزنک بورش  
نیستی ابر ترش روی چپست سحاب دکلسن بس سندن  
بور ترش روی لوقند در چند خواهی بترش روی زیت  
نیچیه دک ترش روی لوق ایله دیولسک کرک نه که چوبه  
برق درختان باشی یک که ترش روی لوقند فراغت  
ایدوب برق درختان کی اولاس یعنی کشته روی  
اولاس تاکه باشی خوش و خندان باشی مادام که حیات نه اولاس  
خوش و خندان اولاس در ره تنک دی خندیدن  
بر فقیرک یوزنه کلمک بهتر از تنک شکر بخشیدن که  
شکر تنکی یعنی بردنک شکر باغش مقدون ایورک در تنک  
ثانی دنک معنی سته در از شکر کام دهان آساید زیر  
شکر دن کار و دهان اسوده اولور یعنی شکرک دوق  
ولان هان طغه و آغیر شور و ز شکر خنده روان آفر  
وشکر و شیرین خند دن روح زیاده اولور یعنی روح  
سور و حالت ایرشور پزیره روحوشب و انجم چند  
شب و انجم کی نیچیه دک یوزک زیاده بورش در  
بی کره شوچودم صبغ و بچند صباغ وقتی کی کره سزوده  
روی اول و کل باغ خندان ز کل خندانست باغ خندان  
وزیاد در خندان و زیبا کل دن خند آیین جوارزیا  
اگرچه که خند جدد دن دور در جید پیوسته نه از مقلد  
متصل و بروجه دوام جدمقد و رده دک در یعنی هدم

تذکره  
بزرگ  
میرزا

تذکره  
بزرگ  
میرزا

جدا اوزره اولوق مقدور بشر دکل در دل شود رنج  
زجید شام و صباغ شام و صباغ جددن یعنی جدم که دوام  
اوزره اوله که کل اندن رنجید و منقبض اولور یعنی کن اصلاح  
مراجعتی مزاج پس کوکلک مزاجنی مزاج و لطیفه ایله  
اصلاح زبیرا بو حالت مقرر ایدوکی زیاده روش در  
جید بود یا بسفر فرسودن جدم حقیقت ده سزده ایباغی  
آشدر موق در یعنی جدم بوکه بگور هنر لیک لحظه برآه  
اسودن هنر حقیقت ده یولک دکلمک و راحت اولوق  
زیر دوام اوزره جددن کوکله انقباض کلور دکا و کاه  
اولان هنر و مزاج ده انشراح حاصل اولوب قلب بر  
زمان اسوده اولوب کرته اسوده کیت ریج ز دای شود  
از بیخ در افقی از یابی اگر اسوده لک سنک رنجکی  
کدری اولیه ریخ و الم سببندن ایقده لک دوشرسن یعنی  
حالت خراب و مکرر اولور لیک هنر لیک نه که از دود  
دروغ کنی انک کی بر هنر لیک دکل که کذب و دروغ  
دخاستندن برد از چهره صدق تو فروغ سنک  
صدقک چهره سندن فروغ و لطافتی ایله یعنی هنر  
ایتد که کذب و دروغ دن جذر و اعراض ایله تاکه  
لطیفه و هنر لیک مقبول اوله انجم کین در کل دلها کار  
دروغ هنر کوکل لور کنه کی تخمینی ذراعت ایله یعنی  
کین و عداوت سبب اولور حوی خجالت و جبین با بار  
النردن خجالت در تی یا قدر ر یعنی خجالت سبب  
اولور شور قیاض خرد تلقی حوی قیاض خردن تلقین

در ریج ز دای  
وصف  
میرزا

در ریج ز دای  
وصف  
میرزا

و فیض ظلت ایدھی اول راست گولیک خوش و شیرین  
گوی طوغری سویله لکی خوش و شیرین سویله فیاض  
خرد دن مراد حضرت حق در عز اسمہ مغز بادام که کرد  
خره بادامک ایچی که خرده اوله اولی در به که باشد  
بشکر پرورده زیر چونکه خرده اوله شکر له پرورده  
اولور که آله لوزینه دیر لر حکایت آن پیر که از حضرت  
رسالت صلی الله علیه وسلم اول پیر زنگ حکایتی در که  
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسید که پیر زبان  
بیمشت خواهند رسید سوال ایلدی و ددی که پیر زنگ  
جنته ابر شکر کر که می پیر زنگ عجز معنی سنه در  
گردان پیر کهن سال سوال اول کهن سال پیر یعنی  
اول عجز حضرت رسول دن صلی الله علیه وسلم سوال  
ایلدی و ددی از نبی کای شه فرخنده خصال که  
ای خونری فرخنده و مبارک شاه روز بخش که  
بیمشت آر آیند قیامت کونی که جنتی تزیین ایلدی  
رستگاران بی بیمشت آسایند دوزخند خلاص  
اول شکر که جنته دکهنور لر یعنی جنته داخل اولوب  
آسوده اولور لر و ذوق و صفاد نه بهر اولور لر  
شود آن منزل عالی و طنان راحت آباد چو پیر زبان  
اول عالی وطن لولرک منزلی بنجلین پیر زنگ لرک  
راحت آباد و جای حضور ای اولور می یعنی جنت که  
عالی قدر لرک منزلی در عجز لرک دخی منزلی  
مکانی اولور می منزل دن مراد بوند جنت در عالی

مضال مع صلوات  
در صفت

وطنان

و طنان دن مراد اهل بهشت در گفت حاشاکه چنان خوش  
و طنی حضرت رسول علیه السلام چونکه اول عجز دن  
بوسوز لری اشندی که جواب و پروب ددی حاشاکه  
اول خوش وطن چنان کرد را دامک پیر زبان عجز لرک  
آدامکاه و مقامی اوله کل آن باغ جوانان باشند اول باغک  
کلی جوانلر اولور لر غنچه اشئ تنک دهانان باشند اول  
باغک غنچه سی دلبر لر اولور لر پیر زنگ چو ق ز نبی قصه  
شنید چونکه اول پیر زنگ حضرت رسول دن صلی الله علیه  
وسلم قصه بی اشندی ناله از سینه بر غصه کشید غصه  
ایله مملو سینه سندن ناله چکدی از فغان ز مزمه و غم  
برداشت فغان دن غم صد استی قالدردی یعنی اول حال  
غناک اولوب فغان ایلدی و زمره کریه و ماتم بردا  
و کر بکندن ماتم کریه سنی قالدردی یعنی کریه ایدوب  
کر بکندن فراوان کوز باشی روان ایلدی شد نبی  
مژده دهش جایک و بیعت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم  
چونکما اول حالنی کوردی فی الحال که بشارت و رحب  
اولدی و ددی تان شهر کهنه عجز زبان چو نخت مادام  
که جمیع کهنه عجز لر اولکی کبی یک بیک دختر و شیر  
شوند جمیع بکر دختر اولمیه لر بیت سابقک مراغ  
ثانی سنه واقع اولان نه لفظی بو مراغه معروفه  
که نشوند تقدیرند اولور کی در آن روضه  
پاکیز شوند اول پاک روضه ده چنان اولور لر بوغ  
معنی در اول پاکیز روضه به فتح کدر لر بو وجه اوز

چنان جمع حضرت در  
مسئله

روشم کهن  
مسئله

ده



شوند رو ند معنی سینه اولور **سناجات در انتقال از طلاق** **و تالف** بومناجات طلاق وجه دن تو د دو تالف انتقال بیانند در ای غمت شادی و دولتند آن ای خدای عزوجل سنك نمك دولولرك سروری در لب امید بیا دت خندان امید لولرك امیدی لب سنك باد و ذکرك سسی ایله خندان در دولتند آن دن مراد عشاق در **باد يك شمه ز لطف گفته باغ را غنچه** دل بشکفته باد سنك لطفکدن باغ بر شمه همیشه لاجرم انك کوکلی غنچه سی اجلشی می کشایی بسرا نکشت گرم از چینه ها گره غصه و غم گرم پر مغزی نك اوجی ایله آلر لوردن غصه و غم گرهنی چوز رسا یعنی غمناک لری کر مکلدن سرور ایدوب خندان روی ایلرسن پستنی از نیت کشادان از تو ای خدا بعلق سندن در آجوه و چوز مک سندن در خاستنی از تو فتادان از تو قالمق سندن در دوشمک سندن در یعنی قل کل من عند الله حسبه **جمع احوال خدای عزوجل نك ارادت شریفی ایله در** **تا در خلق نیندی بر ما مادام که خلقک قیوسنی بزوم** اوز زمین با غلبه سی یعنی مادام که بری خلقک قیوسندان دور و جدا ایلیه سن فتح بایی نیندی بر ما بنه فتح باب یکم سن یعنی کند و جانبک دن بنه بر باب فتح ایلم سن جامی النون ز خود و خلق نفور جامی شمدی کند و سندن و خلق دن نفور و فارغ در خواهدان **تو شرفی فر حضور سندن حضور فر نك شرفنی استر**

عاشق دی ده یا  
مقدر ایچون  
در غم

تا بونکه مادام  
معنی سندن در  
مست

نیز بینی ساند بدان سال بصرش انك بصرو چشمی انجلیه تزییه و روشن ایله که تو باشی همه جا در نظرش که **جمع محلده انك نظرند سن اولسن هیچ چیزش زو مانع نشود هیچ بر نسنه انی سندن مع ایدجی اولمیه یعنی** هیچ بر نسنه که حجاب اولمیه جز بدیدار تو قانع نشود **سنك دیدار شریفک دن غیری ایله قانع اولمیه هم از از همه رو از همه کس جمع محله جمع جمعیت دن جمع کسه دن جلوه و ترا بیند و بس انجق سنك نورک جلوه و ظهورنی کوره نقرت او ز همه کم کردد انك جمع خلق دن نقرت کم و منعدم اولاز بر چونکه هر کس دن سنك نورک جلوه سی مشاهده اولنور اولاندن صکره نقرت لازم کز **گفتش با همه کس بدم کردد انك هر کسله مصاحبتی حکم اوله عقیدسی و سبوم در تو دد و تالف** اوتوز او چینی عقیده **تو دد و تالف بیاتنه در که بشفت و نعت با خلق خدای است** **وازمیزش لوازم ایشان نکر چینی که تو دد و تالف شفت** و محبتله خدای عزوجل نك خلقی ایله مخالفت و مصاحبت ایلمک در و انلرک لوازمک اختلاطندن چمق در یعنی انلرک لوازمک حصولی ایچوی سسی و اهتمام ایلمک در ای ز خود ناکشه یک لحظه خلاص ای بر لحظه کند و سندن خلاص اولمش مکسه هر دم از عام مجو خلوت خاص هر دم عام دن خلوت خاص طلب ایله یعنی خلقک مصاحبتدن نقرت و اعراض ایله **چون الف از همه کس فرد مشق جمع کسندن الف تکی****

نیز بینی و صف  
نک  
مکله

حاصل خلوتی است  
بوم و جود در  
مکله

فرد و جدا اوله حکم المؤمن الف لیتق المؤمن الف  
کلامتک حکمتی استماع ایله آلف اسم فاعل در الفت  
ایدی معنی سنه میل و وصلت ز الف کم باشد  
الف در وصلت و اتصال میلی اولمان جز مجزی که  
مقدم باشد اول حرف در غیریه که کند و سندن  
مقدم اوله نته کظاهر و روش در کم باشد بوند  
نیاست معنی سنه استعمال اولمش در هر چه در مرتبه  
از وی بیست هرنه که یعنی حرف در هر حرف که اند  
مرتبه بیست در در وصلت بر وی بیست  
انک یوزینه وصلت قوسنی باغلتی در یعنی اگر متصل  
اولمان گزته و هجو الف بند بیج الف کمی اگر هیچ  
بند و گرفتار دکل ایک یعنی اگر سنده بر حالت و ذوق  
و ادایه از سبق یا فتکان پای پیچ سبق و سبقت  
بولمش در اعراض ایله ذیر اگر انلودن اعراض ایلیه  
سه الف در حرکت و نقطه اولیوب جمع سندن خالی  
اولدوغنی کمی سه هم عشق و محبت در بی بجه اولوب  
بوجهان در اول جهانته تهی دست اگر سنی بیست  
فضل اوستا کم نگرده از علو کز الف چیزی ندارد کوه  
سبق یا فتکان در مراد مرشد لورد لیک از آنان که به  
بیست کشند لکن انلودن که سنی بیست که چکر لور  
بر و طبع سر سبت کشند سنی طبع پرست لک بولنه  
چکر لور یعنی سنی هوا و هوس جابنه چکر لور و عشق و  
معصیت ساکد دلیل اولور لور لور کتکر هت سرکش

در اوله هر خطه  
ایچون در  
مسه

باشکی هت کنکری طرفته حک یعنی هتای الود قومه  
دامن وصلت از ایشان در کش انلودن وصلت دانستی  
حک یعنی انلودن اعراض ایله عزلت از غیر خوشاید  
که زیار غیر در عزلت خوش طود یار در عزلت ایلمک  
خوش کلمز زیر خلوت و عزلت که اولور یار در ناوتی  
اولمان بلکه اغیار در اوتری اولور دامین صحبت  
یارانه مکذار یارانک صحبتی دانستی الود قومه  
یعنی انلک صحبت و مصاحبت لرند در دور و جدا  
اوله بیت خلوت از اغیار یایدنی زیار بوستنی بپردی  
امدنی بهان یاز از یار کند کسب کمال یار یار در کمال  
کسب ایلمک یاز از یار برد جاها و جلال یار یار در جاها  
و جلال ایلمک یعنی حاصل ایلمک یا یاز بهم جاها و سندن  
یار یار له معاجزه و تنلورد سبقت پیوند چور و  
و بد سندن روح و بدی کی ربینه زیاده متصل لور  
در تن زجانته بندگی آموز بود تن جان در بند  
لک او کزنجی اولور جان بخت بندگی اندوز بود  
جان تن سبب له بنده لک کسب ایدیحی اولور  
زیر تن جان سحرکت ایلمک قادر اولمان و جان  
تن سطرطاعت و عبادت در بجه اولمان تن بیجان  
چه بود مرداری جان سرحیم ندر بر جیفه در  
جان بی تن که بود بیگاری تن سز جان کم در بر  
بی کار در یعنی تن سز جان در کار و عمل صادر  
اولمان شک از پر تو خود کیرد ناب طاش افتابک

کسی که  
در این  
صورت

در این  
صورت  
کسی که  
در این  
صورت

باشکی

بر تو و برورد شدت تاب و بر تو گو تا که رخشان  
و تابان اولوز گردد از محبت کل آب کلاب کلک  
محبت و مفارقتند آب کلاب اولوز چو صبا  
بر کل و ریجان گذرد چونکه باد صبا کل و ریجان  
اوزه گذر ایلیه بر سرت عالییه افشان گذرت  
سنگ یا شک اوزره عالییه تشار اید یحیی گذر ایلر  
یعنی کل و ریجان دن ساکه رایجه و طیبه کتور ریو  
حالت ایلم بهارده زیاده ظاهر در و ز گذر سوی  
خس و خار کند و کرباد صبا خس و خار جانبنه گذر  
ایلیه حشمت از زخم خس افکار کند باد صبا سنگ  
چشمکی خس و خار زخمندن بجر و ایلر چو زری  
در کمر محبت دست چونکه محبت کمر نه ال او ز سن  
یعنی چونکه مصاحبت اختیار ایلیه سن با حرمه نئی  
اهنک نشت حریف لوله او تورمغه و اختلا ط ایلکه  
اهنک و قصد ایلیه سن با بز ککان بادب کی پیوند  
اولولرله پیوند و مصاحبتی اربله ایله نیک وید  
هر چه بیینی پیستند انلردن نیک وید هر نه کورد  
ایلیک قبول ایله اعتراض و اعراض ایله موسی پیغمبر عم  
حض پیغمبر عم اعتراض ایلد و کی کبی بز ککان دن مراد  
مر شد لورد در بد ایشان بنکوی بردار انلرک  
بدنی ایلیکل طوت و اخذ ایله ز نه انلر خطا سنا  
ایلیه خطا بر بز ککان گرفتن خطاست خود از نشانی  
همه نیک اید کار انلردن خود جمیع ایوایش کلور

اهنک نشت  
در کمر

خود از انجا  
در کمر

بوم معنی در انلردن خودایش جمیع ایو کلور نطق  
ایشان ز مقامات وصول انلرک نطقی وصول مقاما  
در و نفع محض در و ز تو ایمان و تلقی بقول و  
سندن ایمان و اقرار و قبوله اخذ ایلک یعنی ساکه  
لانم اولان بو حالت در بار رفیقان مروت می باشی  
رفیق لکه مروتله اول تخم ایشار و فتوت می باشی  
سخا و فتوت تخم صبا یعنی انلر لطف و کرم اوزره  
اول عیبشان چون فتد از پرده بدر چونکه انلرک  
عیبی پرده دن طشه دو شته یعنی چونکه رفیق  
لرک عیبی ظاهر اوله دار پوشیده آزان عیب نظر  
اول عیب دن چشم و نظر کی مستور طوت یعنی انلرک  
عیبیه نظر ایله یا فرودان شفقت و زری کن  
زیر دستلر مشفق لق ایله یا قتی مرز کیا مرزی  
کن ای کیا مرز بولدک سوز کوز دیجی لک  
ایله یعنی سوز دن تجاوز ایله مرز سوز مفتی سنه  
اولدوغی اعتبار ایله معنی بوبله در لکی موز در  
او تلاق معنی سنه هم کلور اما محله مناسب دکل  
کیا بونده مرز باح معنی سنه در در خطا شات  
به نصیحت پیشی ای انلرک حضور نه خطا ده نصیحتله  
ایلر و کل یعنی انلردن بو خطا کور سک انلر طمن  
ایله بلکه نصیحت ایله ره بر ایشان بفضیحت مکشای  
انلر اوزره بوی رسوای لقله اجمه یعنی انلری رسوای  
وید نام ایله گرترا محبت نیکان باید اگر سکا ایولرک

تند

ای اوصاف  
در کمر

مکشای نای  
قاصد

صحبتی که کسی یعنی اگر انلک صحبت و مصاحبت و وصول  
 بولق استراییک جز بنیکی ره آن نکشاید انک یولی  
 ایلک دنه غیری ایله اچلمان یعنی مادام که اخلاق حمیده به  
 وصول بولوب خلقه شفقت و محبت اوزره اولمیه سن  
 اولیاء اللک حضور و صحبت و وصول بولمغه قادر اولماز  
 نیک شو تا که به نیکان برسی او اول تا که ایولم ایرشه  
 سن که ز نیکان شوی از نیک کسی زیر انیک کیسی لک سید  
 ایولردن اولور سن ای بساید که ز نیک خوی نکو ای  
 جوق بد خوی و فاسق که بر لطیف و خوب خوی سبندن  
 بانکو کار شومهم زانو نکو کار و صلحا ایله هم زانو  
 و مصاحب اولور زانو دیز معنی سنه در هم زانو  
 قریب و مصاحب معنی سنه در حکایت آن زاغ و کبوتر که  
 که مناسبت کنکی هپای یک دیگر شده اولد زاغ و کبوتر حکایتی  
 در که افسق لوق مناسبتی ایله یعنی کیسی دخی افسق اولدی و چو  
 بری بر سیله هپای اولمش ایدیلر یعنی بری برینه قریب اولمش  
 زاغ قرغه و کبوتر کو کوجن عارفی طوق کنان وقت بیاع  
 بر عارف طوق و کشت ایدرک باغه کندی دید در باغ  
 هپای با زاغ باغ ده بر قرغه ایله بر کو کوجنی عارف با هم  
 از حکم دو بیستی رسته کی جنسی لک حکمتدن قورتمش  
 بری بری ایله بر بریده کوردی چو دو هم جنسی بهم  
 پیوسته ایکی هم جنسی کی زاغ کبوتر بری برینه قریب  
 اولمش دید که سنک معنی سی بو بیتک معنی سنه قید  
 اولمش در عارف آن حال عجیب را چو دید عارف

چونکه

چونکه اول عارف عجب و خلاف عادت حالی کوردی  
 بسجبت سیر انکشت کزید تعجیله بر مغنک او جینی امری  
 و دیدی که دو نا جنسی بهم چو کستاق میوه چیرامه  
 اندازیک شاق که کی نا جنسی معا بر شاق دن کستاق و  
 بی باک نیجه دانه دیرچی و الفت ایدی کلثردر ناگهان  
 دید که از شاق بکنند ناگهان اول عارف کوردی که یوک  
 شاخدن بر کشتادند سوی خاک نژند تیر و پست  
 خاک جانبته قناد اجدیلر یعنی بر اندیلر اب جویان  
 تنک و پوی شدند اب طلب ایدرک تک و پویله  
 کتدیله لنگان بلب جوی شدند افسه یه رک افسه  
 ارمغک کنارته کتدیله دید کانباز نیشان در لنگی  
 اول عارف کوردی که انلک افسق لوقه شرکی میدهد  
 خاصیت یکرنگی یک رنگ لک خاصیتی و بر یعنی  
 عارف ظاهر اولدیکه زاغ و کبوتر هر کز بری بر نیک جنسی  
 دکل ایکی بری برینه قریب اولمغه سبب ایکی سبب افسق  
 اولدو غیچون امیش زاغ را در نه چه نسبت مجام والا  
 زاغک کبوتر له نه نسبت و نه مناسبت که کزینند بیگ  
 شاق مقام که بر شاخه مقام و قرار اختیار ایلیه لر  
 بس دو عویش بنسب هخانه جوق نسبت سببی ایله  
 هخانه اکضم که نشینند زهم بیگانه که بری برندن  
 جدا و بیگانه اولور لر و بری برینه عداوت ایدی  
 بری بری قتل و هلاکته قصد ایلر لر آشنایی نه قریب  
 نسبت آشنای نسبت قریب ایله دکل در قریب ارباب

چونکه اول عارف

میوه چیرامه

نفس مضاف در

ادب از ادب است ادب صاحب لرتك قزى ادب دى  
در پس كيمك كه ادبى زياته در انك قزى زياته در  
الادب سورة العقل حضرت رسول صلى الله عليه وسلم  
دَمِشْ در ادبى زنى و احسن تا ديبى **مناجات در**  
**تقريب سماع** بو مناجات سماعك تقرب و مناسبتى بياستك  
اي ديلا و ديدك بصاحب نظران اي خداى عز وجل صاحب نظرلك  
كوكلى و كوزى از خيالت جمال ديكران سنك خيالك  
سبندى غيرى لرك جالنه در يعنى سنى مشاهده اتمك  
از وسيله غيرى نظر ايلرلر روى در روى تو باشد هر  
جميى سنك روى و توجهى سنك جا نيكه در چشم دل سوي  
تو باشد همه را جميى سنك چشم دل سنك جا نيكه در روى  
مراد صاحب نظران در همچا بر نور و يت نكرند جميع محله  
سنك روى و ذانك بر تونه نظر ايلرلر **بیت** اجهان  
**مُرَات حَسَن شَاهِد مَاسْت . قَتَاهِدُ وَجْهَهُ فِي كُلِّ ذَرَات .**  
باز سرگرده بسوميت گذرند باش دن آيوه ايلمش لرسنك  
جا نيكه گذر ايلرلر يعنى سنك جا نيكه ناي لري ايله روى  
اولماز لى بلكه شوق لوندن سر لرى ايله روان اولورلر  
**بھوای کوشینند بهم اول صاحب نظر لرسنك هوا و**  
**محبتك سبى ايله بر برده جم اولوب اولورلر بتمناى**  
**تو ببینند بهم سنك تمنا و آرزك سبى ايله برى برینه**  
نظر ايلرلر زير عشاق و اولياء الملك برى جم اولوب  
برى بر نيله مصاحبت ايلد لرى خداى عز وجل تك عز اسميه  
شوق و يادى اعتبارى ايله در هر نوایى كه بجايي شنوند

نگارند نظر صاحب  
در دست

صاحب نظر لره بر نو او ترنم كه بر برده استماع ايلرلر كه  
از ان بويى قايي شنوند كه اول نوادن برو فاعوشق  
رايحه سنى استماع و استشام ايليه لى بايى ناسر هكلى كوش  
شوند باي ناسر جمعا قولق اولورلر باغت دست  
در اغوش شوند سنك غمكه دست در اغوش اولورلر  
يعنى دست لرى بى در اغوش ايدوب خاموش اولورلر  
استين بر سر جان افشانند جانلر نيك باشى اوزن  
استين سلكر لى يعنى جان دن فارغ اولورلر دامن  
از ميل جهان افشانند جهانك ميلندن دامن سلكر لى  
يعنى جهان دن اعراض و فراغت ايلرلر بند جامي كه نه  
از ان انجست بند جامي كرجه اول زهره وانجست دن  
دكل در ليك در دامن شان دست زنت لکن انلك  
دامنه ال اوريجي در يعنى انلردن دور اولوب  
معاونت ايدجى و جان و دل دن انلره محبت ايديجى در  
مكيل دست وى از دامنشان انلك دامنندن انك  
النى دور وجد ايليه يعنى جامي بي انلردن جدا ايله  
خوشه چيني دهش از خرمشك انلك خرمشك  
كه خوشه چين لك روى يعنى انلردن كه روحانى فليد  
لر و **بیت** فضل جامي بس اين قدر كه كند خوشه  
چيني زخيره من فضلا عقدي و چهارم در سماع اتوز دورنجي  
عقد سماع بيانك در كيا زخود گذشتنت و استين بر خلق افشانند  
نه كرده بود كشتن و از خدای باز ماندت . . .  
كه اصحاب حقيقت قند سماع سماع ايديجى كند و مندن كچك

استين سلكر لى  
يعنى جهان دن

بیت اجهان  
مُرَات حَسَن شَاهِد مَاسْت .

د وجودنی افتا ایملک وخلق او زره یکنی سلکک در یعنی  
انلری معدوم عدایدوب انلردن فارغ اولوق در سماع  
سماع ایدجی کندونک اطرافنه دونمک واول ضرر محض  
اولان سماع سببی ایله خدای عزوجل دن جل شاننه دور  
و جدا اولوق دکلد در زیر اسماعه لیاقتی اولمین کسه سماع  
ایلهسه که کلی خضرات وارد ای دینن خوابکه بیخبران  
ای بو بیخبر لریک خوابکا هنده یعنی بوجهان بر غزورده  
بیخبر خفته چو کوران و گران کور لرو صاعر لریکی احوال  
دن غافل و بیخبر یا توب او بوش کران کاف غریب نکی فتی  
ایله صاعر لری معنی سنه در سر بر او ز که درین برده  
سرای غفلت و غزور خوابنده باشکی قالدر زیر ابو  
برده سرای ده می رسد بانک سرود از همه جای جمیع  
یردن سرود و ترنگ اواری ایر شور مرادنه  
ایدوکی بو بیت لردن ظاهر در برده سرای دن مراد  
بوجهان در بیت جهان بوسماعست و مستی و شور  
ولیکن چه بیند در آینه کور بلبل از منبر کلنغه  
نواز بلبل کل منبرندن نغمه نواز وترنم ایدجی قمری  
از سر و سهری زمزمه ساز قمری سر و سهری دن زمزمه  
دو زنجی و بانک اورجی در فاخته چهره دف کرده  
ز طوق فاخته گردننه اولان طوق دنه دفک چنبره  
ایلمش و ز نوا گشته جلاجل زن شوق و نوا دن شوق  
جلا جنی اورجی اولمش یعنی فاخته هم نوا شوق دن  
جوش و خروشده در بیت شتر را چو شور و طرب در

بر او در او طاف  
در کسره

نغمه نواز  
ز کسره در

فاخته او کینک  
مسه

سرس

سرس اگر ادعی را نباشد خست لحن قوال شده صوغ  
کیر قوالک لحنی صومعه کیر اولمش یعنی قوالک قوی  
واوا زندن صومعه مملو و پراولمش نه مرید از دم  
او جسته نه پیر انک نفسدن نه مرید نه پیر برندن  
مهرمش و نه شوق لردن رقص و سماعه کلمش لری قوال  
اول کسه در که چین سماع ده غزل خوان لوق ایلم مطرب  
از مصطبه و در دگشان مطرب در دگش لریک مصطبه  
سندن داده از منزل مقصود نشان منزل مقصود  
دن نشان و پریش یعنی مرشد کامل جناب الهی  
اسرار بیان ایش مصطبه دن مراد میخانه در و مراد  
خانقاه در در دگشان دن مراد عشاق در بادی  
بر دل ستان صبوغ دنه منسوبله یعنی شرابله که مراد  
عشق الهی در صبوغ مست لریک کوکله فتح کرده  
هه ابواب فتوح جمیع فتوح باب لرینی فتح ایش  
دن کوپ معنی سنه در واکه متصل اولان یا نسبت  
ایچون در پس دنی دن مراد شراب و شراب دن مراد  
عشق الهی در صبوغ صادق فتح ایله صباغ و قند  
نوش اولان شرابک اسمی در و بونده مراد شراب  
عشق در عود خاموش زیک مالیش گوش خاموش  
وی روه عود قولعتک بر نور لمستدن کودک  
اساست بر آورده خروش طفل کی خروش و قفان  
کتورمش در چنک با عقل ره چنک زده چنک  
عقله چنک و خصومت یولنی اورمش یعنی عقلی

بر او زده است  
نقد برندن در  
مسه

کند و سینه تابع ایلمکه قصد ایلمش راه صد دل  
 بیک آهنک زده بر آهنکه یوز کوکاک یولنی  
 اورمش یعنی کند و سینه میل ایتد رمش ره و  
 راه بعضی محل به سازده اولان مقام معنی سینه استوال  
 اولنور تائب کاسه شکسته ز شراب بیکی کاسه  
 شده مست خراب کاسه مش تائب یعنی شراب  
 نوش ایلمکدن فراغت و توبه ایدوب قدحی شکست  
 ایلمش کسه شراب دده بر کاسه ایله شراب مت اولمش  
 پیر راهب شده ناقوس زنان پیر راهب ناقوس  
 جالیچی اولمش نوبتی مرقعه بر کوس زنان نوبتی  
 کوسه مرقعه اورچی یعنی تمجید و قتل کوس جالیچی  
 ناقوس دده مراد اول جاک و اول تخته دده که  
 کلیالرده جالینور بانک برداشته مرغ سحری  
 مرغ سحری بانک قالدرمش و فریاد ایلمش کرده  
 بر خفته دلان برده ددی خفته دل لر و غافل  
 اوزده برده در لک ایلمش یعنی ناله و فریاده  
 انلری شوقه کتورمش مودنه از راحت شب  
 دل کند مودنه شبک راحت و حضور نندن فراغت  
 ایلمش یعنی خوابیدن بیدار اولمش قالمش کرده  
 صد مرده بیاحی زنده یا حی ایله یوز مرده بی زند  
 ایلمش در یعنی بسیار کسه خواب سببی ایله مرده کی  
 ایکن انک کلانی سببی ایله خواب دده بیدار اولوب  
 طلعت و عبادته مشغول اولور لر زنده لفظنه نسبت

یوز مرده بی زند  
 زنده بیاحی در  
 مرده بی زند

کلمه فلک  
 در جبهه فلک  
 در جبهه فلک

حی کلمه سی غایت خوب واقع اولمش در جبهه فلک در جبهه  
 ازین بانک ونوا بوبانک ونوادن فلک کردش و  
 سماعده در کوه در در قض ازین صوت و صدا بوسه  
 و صدادن طاع و قض و حالت ده در هرگز از جای  
 نمی خیزی تو سن هرگز بر کندن قالمش سن و جوش و  
 خردش ایلمش سن الله الله چه کران چیزی تو الله  
 الله سن نه کران بر نسنه سن الله الله بونله تعجب ایچوند  
 کران ثقیل معنی سینه در هیچ دانی چه کران باشد قیل  
 هیچ بلور می سن که قیل نه و نیجه ثقیل در پشتش  
 از پشته از زیر ثقیل انک پشته از زیرک پشته  
 سنده ثقیل در آرزیر قلاوی که رصاصی معنی سینه  
 در پشته دده مراد بوند کلمه در زیر آن بار کران  
 خانه دانه قیل اول ثقیل نوک التتک جان و پرش  
 پشته بر پشت زبانی افتاده پشته سی ارقه اوزده  
 آفتدن دوشمش و هلاک اولمش کر بسند خردش  
 یا تو بهم قیل اول قدر ثقیل ایکن اگر وضاعقل  
 آنی شکل بهم و بر او وزه ایلیه یابدش از پشته  
 بسیاری کم ساکنست عقلانی سوری سکک دن  
 کم و ناقص بولور یعنی سن قیل دده بسیار مرتبه  
 ثقیل سن ساعتی ترک کران جانی کن ای انسانیت  
 بی بوم بر ساعت کران جان لغی ترک ایله شوق را  
 سلسله جنیان کن شوقک زنجیری تمربیک ایدچی  
 اول یعنی شوقه وصول بولمخه سی و اهتمام ایله بکلیل

کلمه سحر  
 در جبهه سحر  
 در جبهه سحر

کلمه سحر  
 در جبهه سحر  
 در جبهه سحر

از پای خرد لنگر کل کل لنگر کی عقلک ایباغندن قطع  
 وجد ا ایله یعنی عقلکی جسمانتیک قید و فکر تدبیر  
 خلاصه ایله کام زین شوئیوی کتور د ل کوکل  
 شهرکی جانبینه کام زین و روان اول یعنی صاحب  
 دل اولمغه سعی و همت ایله استین بر سر عالم افشان  
 عالمک باشی و زین یکلی سلک یعنی عالمدن فراغت  
 ایله دامت از طینت آدم افشان ادمک طینت  
 و خلقتدن دامتکی سلک یعنی اوصاف بشریتی  
 ترک ایله سنک بر شیشه و ناموس انداز ناموس  
 شیشه سنه سنک ات یعنی دنیوی عرض و ناموس دن  
 اعراض ایله چاک در خرقه و سالوسی انداز سالوسی خرقه  
 سنه چاک ات یعنی ریایی ترک ایله هر چه بندست بکش  
 از وی پای خدای عز و جل نک قرب و وصالنه هر نه که  
 بند و مانع در اندک ایباغکی چک یعنی اعراض ایله هر چه  
 خشوست ری کن زان رای هر نه که نشود زاید در اندک  
 رایکی خالی ایله یعنی ماسوایی رای و فکر کردن کدر  
 نوه و جان شنو از چنک سماع سماعک چنک و نایند  
 جان نوه سنی یعنی روحانی و حیات بخش نوه استماع ایله  
 بجه از تقسیم باهنگ سماع سماع اهنگی ایله جسم دن قالنی یعنی  
 سماع سببی ایله جسم دن خلاصه اول زیرا سماعه استعدادی  
 اولان کسه سماع استدک جمیع ماسوادن فارغ اولور  
 همه ذرات جهان در رقصند جهانک جمیع ذراتی نفس  
 و حرکت ده در رو نموده بجمال از نقصند نقص

بگویند  
 در هر کس  
 که در این  
 عالم است

و نقصان دن خلاصه اولمغه ایچونه کماله نوز قوش لر یعنی تو  
 ایملشدر توهم از نقص قدم نه بجمال سن هم نقص و نقصان  
 دن خلاصه اولمغه ایچونه کماله قدم تو دسی ایله دامع افشان  
 ز سرجاه و جلال جاه و جلال هوسندن دامتکی سلک یعنی  
 اعراض ایله زین سرودند بهایتم هایتم بوسروددن  
 بهایتم و حیوانات متحیر لردن تو از زین گونه غنیایم نایم  
 سو بونک کی غنیتم لردن نایم و غافل در سبت سزایند  
 خودمی نگرده د خوش و لیکن نه هر دقت بازست گوش  
 خواب بگذارد که بی خوابی نه خوابی ترک ایله زیر خواب  
 سزای اولی و انفع در دیده را سزومه بی خوابی ده چشمه  
 بی خواب لوق سزومه سنی و این تاکه بصیرت حاصل ایدوب  
 صاحب نظر اولاس حیف باشد که یاز چشمه شتر باشد  
 از گذت ایچ زمزمه بر اول چشمه ایله شتر یوز زمزمه  
 نک لذتند عملودر یعنی شترک چونکه شور و طرب  
 دن بهر سی وارد در تو بدتیج د بدیه و انسانی حیف  
 در که سو بوانسان لوق دید به سی ایله یعنی سو جمیع  
 موجودات دن شریف اولان انسان دن ایکی زین  
 صد ایچونه دبه خالی مانی د به کی بو صد ادن خالی  
 قلا سو یعنی عشق و حالت دن بی بهم اولاسه سبت  
 شتر را جو شور و طرب در سرست اگر آدمی را نباشد  
 خست حیف باشد که کله لرنک معنی سی بو بیته معروف  
 اولدوغی ایچونه معنی سی بو بیتک معنی سنه قید اولندی  
 دبه مشهور بر ظرف در که بیاغ و بال نور لر حکایت موفد

ایچونه  
 ایملشدر

ایچونه  
 ایملشدر  
 ایچونه  
 ایملشدر

ایچونه  
 ایملشدر



صوفی و اعرابی نیک حکایتی در که انک غلامی حسن حدی ایله  
انک دوه لریمی هلاک ایلش ایدی حدی دوه بی ابرو شول  
سورمک در صوفی و راه یقین می نمود بر صوفی یقین  
طریقه سالک اولدی یا بمیدان توکل می سود ایاغنی  
توکل میدانده اشدردی وثایت قدم اولدی روز  
در بادیه می بود شب اول صوفی روزی بادیه به شب  
ایلدردی یعنی صوفی زیاده توکلندن روز و شب بادیه  
ده قالوردی یک شبی زند و از حی عرب بر کیمه عرب  
قبیله سند بر زند یعنی بر لطیف اعرابی حی بوند اگر چه  
قبیله معنی سنه در لکن بعضی محله زند معنی سنه هم  
کله و کی اعتبار ایله زند به نسبت خوب واقع اولش  
در آمدش در راه آن بادیه پیشی اول بادیه نیک بود  
صوفی انک اوکنه کلدی یعنی اگر راست کلدی ساختش  
شبع سیاه خانه و خویشی انی کند و نیک سیاه خانه سنه  
شبع ایلدی یعنی اول اعرابی صوفی بی کند و نیک  
خانه سنه التدی که سیاه کجه دن در کرد در سالت  
آن خانه نگاه صوفی اول خانه نیک ساحت وصولی  
سنه نظر ایلدی دید شبر نیک غلامی چو ماه صوفی  
شبر نیک و سیاه بر غلام کوردی در غل و بند ز گردن  
تا پای بوینندن ایاغنه دک ماه کی غل و بند ایچند  
ماهک غل و بند ره اولسی اغل لند و غی اعتبار له  
در زیر سیاه غلامه ماه کی دمک ده هر کز لطافت  
یوق اید و کی زیاده ظاهر در قدرش فی که بچیند

صوفی و اعرابی نیک حکایتی در که انک غلامی حسن حدی ایله

صوفی و اعرابی نیک حکایتی در که انک غلامی حسن حدی ایله

ارجای

انک قدرتی یوق که برندن دپرنه بر زمینی روی  
تواضع مالید اول غلام صوفی دن شفاعت امیددی  
ایله تواضع یوزنی یعنی تواضعله یوزنی یوق سور  
پیش مهمان بتضرع نالید مهمانک یعنی صوفی نیک  
اوکنده تضرعله ایلدی و ددی که بود خواجه  
من اهل کرم که بنم خواجه و ستیدم اهل کرم در  
نزد بن بره لطف و قدم لطف طریقندن غریبه  
قدم او زمان یعنی عادت در روشی لطف در نشود  
سدره احسان را احسانک بولنه سدا و ملاز یعنی  
احسان صاحبی در نکلند رد سخن مهمان را مهمانک  
سوزنی رد ایلن خواه از و عفو کنه کاری من  
اندن بنم کنه کار لغت عفوئی آسته یعنی خواجه  
دی بنم کنه همی عفو ایلوب رحیم بر عز و گرفتاری  
بنم عز و گرفتار لغه رحیم ایله خواجه چون روی  
بمهمان آورد خواجه چونکه مهماننه توجه ایلدی  
وزنی طوه و او خوان آورد و انک طوه سندن  
اوتری خوان کتوردی گفت انکشت بخوانت نهضم  
صوفی اعرابی به ددی سنک خوانکه بر موه قومانم  
یعنی طعامکی میزم تا بنجشی کنه اینی سیغم تامادام  
که بو سیاه بنده نیک کنه هنی با که بغشلا یاسه خواجه  
گفتا کنه ش تحشیدم غلامک خواجه سی صوفی به جواب  
و بروب ددی اگر چه اول غلامک کنه هنی با غشلام  
لیک لیشتو که چه از وی دیدم لکن بندن استماع

صوفی و اعرابی نیک حکایتی در که انک غلامی حسن حدی ایله

من

صوفی و اعرابی نیک حکایتی در که انک غلامی حسن حدی ایله

ایله که اندوننه کوردم شتر آه بود مرا جمله نجیب  
 بنم جمیعاً نجیب و کزید دوه لوم و آرایدی در هاتر  
 نادر در شکل عجیب هنر ده نادر و غریب و شکل  
 عجیب کوه کوهان هر دو دست نورد جمیع سی طالع  
 اور کجولو و صحرا طی ایدی لری یعنی رفتارده جایک لری  
 کرگدن و آریسی نرو مند کرگدن کی زیاده قوتلو  
 قیل کردار تو مند و بلند قیل کی جسم و یوکسک  
 سخت رفتار تر از صرصر عباد عاد قومی هلاک ایدن  
 صرصر دهن سخت رفتار دیک ایدی یعنی رفتارده زیاده  
 حیث و جایک ایدی چونه ارم پیکر شان ذات عماد  
 اول شتر لک پیکر ذاتی ارم کی عماد صاحبی ایدی  
 ارم دهن مراد شداد بنا ایلدو کی قصر و ایوان و پیدا  
 ایلدو کی گلستان در که اول قصر و ایوان لری ستون لری  
 اوزره در ارم ذات العماد الی لم یخلق مثلهما فی البلاء  
 بیت ده واقع اولان عماد دهن مراد اول دوه لری  
 پای لری در که عماده تشبیه اولمندر عماد در کلر  
 معنی سنه در از سفر واسطه در روزی دهن  
 سفر دن بنم رزقک واسطه سیزی یعنی بنم مالکول  
 غیر ی بردن انلره کلوردی و زحمتی نوبت پیرو  
 و بنم پیرو زحمت نوبتی انک جر سندن ایدی  
 زینا جمیع لوازم انلره بسبب حاصل اولوردی جری  
 دوه چاک در سه دوزه ده آری سر مریک بو غلام  
 بوسر منزه دهن اوج کون معناری تعید بر موضوعه

دو روزی در وقت

گردشان بار کران مستعجل مستعجل انلره کران بار  
 ایلدی یعنی وارد و غنی بر برده بر مقدار قرار و  
 و اسایش ایلدی بلکه استعمال ایدوب فوری اول  
 دوه لره اغز یوک اوردی و زحمتی صوت طرب  
 زای کشید و حدی دهن شوق و طرب تولد و ظاهر  
 ایدی صوت چکدی یعنی حدی ایدوب اول دوه  
 لری بو جانیه سوردی تا بیک روز یکد نیجای سید  
 تا بر کونده بورایه ایر شدی بار شان چوقا بگشاوند  
 زهم چونکه انلره یوکنی بری برندن چوز دیلر  
 بر گرفتند همه راه عدم بو جهندن زیاده صقلد فکر  
 ایچونه جمعی سی عدم بولنی طوندیلر یعنی هلاک  
 اولدیلی نسبت انلره که دل از غصه برم جز بصحرا  
 عدم یلک شترم شدی که کوکلم غصه دهن بر دهن جمع  
 شتر لرم صحرای عدم ده در بر شترم دهن غیر کی که صحرای  
 عدم ده دکل یعنی جمیع شتر لرم هلاک اولدی همان  
 بر شترم قالدی گفت صوفی بخداوند غلام صوفی  
 چونکه اندن بوسوز لری آشتدی بس غلامک خواجه  
 سنه ددی کای بد لجوی من کرده قیام که ای بنم  
 دلجوی لکه قیام ایلش یعنی بنم شفاعتی قبول ایدن  
 غلامک کنهانی عفو ایلش کسه هستم از وصف  
 خوش او آزی داو آرزو مندی حدی سازی داو  
 انک خوش او از لغتک و صفندن انک حدی ساز لغت  
 آرزو مندم یعنی چونکه سن بو غلامی حسن حدی ایله

بار بوندن  
در وقت

در وقت  
تقدیر  
در وقت

وصف ایلدک انک حدی استماع ایلکه ارزو و اشتیاق  
وارد در خواجه گفتش که حدی کن آغاز غلامک  
خواجه سی غلامه ددی حدی به شروع ایله داذ قانون  
حدی سازی سات غلام چونکه خواجه سندت اول  
کلماتی اشندی حدی سات لوق قانونته دوزیه وری  
قانونی که مشهور در آنست ساز خوب واقع اولمش  
بود مو فی بادب بنفشه مو فی اعرابی تک حضور تک  
ادب له او تور مشی ایدی شتری در نظر او بسته  
اول هلاک اولمیش بر شتر انک نظر تک بغلنش ای  
مو فی از ذوق کربیان زد جالک مو فی اول  
حدی تک ذوق ولذتند یقه سنی بر تدی  
وزجهان بیخبر افتاد بحاک و عقلی کدوب  
جهان ده بیخبر خاکه دوشدی و آن شتر کرد رین  
را پاره و اول شتر او حدی تک ذوقند اپنی  
بار لدی روی در بار دیکه گشت او آن روزی  
بادیه به ایدوب او ایه اولدی بیت اشتر بشوع  
در حالست و طرب کرد ذوق نیت ترا کر طبع جانوی  
ساجات در تقرب نصایح آنکینتی بو مناجات نصیحتک  
ظهور کتوسنک تقرب و مناسبتی بیاننده در  
ای ز تو ملک و ملک رفته زدست ای خدا ملک  
و ملک سندت اولدن کتمش در یعنی سنک سبک  
دنه بی صروعی طاقت اولمش در شتر آن فلک  
از شوق تو مست فلک شتر لری یعنی فلک لرسنک

و این  
در  
نظر  
تک

شوقدن ست در ملک و ملک دن مراد اهل جهان و  
ملانکه در بیم آنست که این هفت و چهار اول خوف  
وارد که بویدی و دورت بکسلا نند ز مهر تو  
سنک محبتک سبندن سحاری قره لری یعنی بری بر  
جدا اولار هفت دن مراد یدک فلک و چهار دن  
مراد عناصر ایدوکی ظاهر در در بیان غمت روی نهند  
سنک غمک بیاباننده یوز قویه لرجان شیرین بتک  
و پوی دهند تک و پویله شیرین جان لرینی و پیر لری  
بوهم معنی در تک و پویله شیرین جان لرینی و پیر لری  
ای خوش آن ره و از خود رسته ای لطیف اول  
کند و سندن قور تلمش یعنی افنای وجوده وصول  
سالك رقص دایم ز تو در پیوسته سندن یعنی  
سنک شوقک سبندن ایدی و دایم رقصه وصول  
بولش ز بر پایش چون کند پای ز سر شتری خار  
بود سبزه و تر چونکه باشند آبق ایلیه یعنی چونکه  
شوقی زیاده اوله انک ایاعنی التند رقص و سماع  
شتری کبی خار سبز و تر اوله یعنی سینه و ترکیبی  
اولا و خار دن خبری اولمیه خار از دایم و صلح  
و نزاع صلح و نزاع دایم سندن خار یعنی خلایق  
عادت گزد سرب سپرد راه سماع باشنی سماع یولنک  
بایمالی ایلمش یعنی ای نغوش در اول کسه که بوسان  
اولنان حالات انی حالی اولمش در ساز خاک قدمش  
جایی را جامی بی انک قدمک خاکی ایله پیر از وی

در  
نظر  
تک

در  
نظر  
تک

شوقدن

بدش جای را انک دم و نفسی سبیله اندر خام لغی  
 کدر تا که عشق و محبتک طریقه پخته اوله بیر که بوید  
 دن امر حاضر در قطع ایله معنی سنه بوند بومعنی هم  
 ممکن در وجه شروع بیر در که بوند دن دن امر حاضر  
 در جرعه و جام فنایش بچشان که فنا جامنک  
 جرعه سنی طائر یعنی انی فناده بهر و رایله بر سر  
 خوان عطايش بيشان انی عطا و احسان خوانی نک بائی  
 اوزره او تورت یعنی که کلی عطا و احسان ایله قید  
 تقلید زجانش بکشای انک جانندن تقلید قیدنی  
 جوز یعنی انک روحنی تقلید دن خلاص ایله  
 ریح حکمت زربانش بکشای انک زیباندن حکمت  
 رشحنی آه یعنی روان ایله نصیحت نفسش دار  
 روان نصیحتده انک نفسنی روان طوت یعنی  
 غیره نصیحت ایله که قوت ویر بازگی  
 گوش نصیحت عنوان نصیحت استماع ایچی لریک  
 قولغنی آه تا که نصیحت دن بهر و اولان اولونوز  
 بشنچی عقد جهان سلطان لرینک دولتمخواه لغی بیانند  
 در که انلرک عدلی ابادان لغنک سرمایه سی در  
 وانلرک ظلمی ویران لغنک پیرایه و سبی در  
 بر اکی حالت اظهر من الشمس اید و کی زیاده در  
 در ای بلند از قدمت پایه و تحت ای پادشاه  
 تحتک پایه سی سنک قدم و دولتک دن عالی  
 تابع یا گوهر تو مایه و تحت سنک گوهر و ذاتک

نخستین تا امر حاضر

بکشای انک  
جانندن

کوه را گوهر  
 ایستاد  
 این  
 و ظلم ایشان پیرایه  
 و در دولت خواهی سلاطین که عدل ایشان  
 و پیرایه

انک

تحت و دولتی سرمایه سی در یعنی تا جک تخت و  
 شرفی سنک وجودک دن در کرده از صبح از لهر هیت  
 سایه و ش دولت ظل الهیت ظل الله لاج دولتی  
 یعنی ظل الله لاج ساکه روز ازل دن احسان انی لمتی  
 در ظل نسبت سایه خوب واقع اولمش در منصب  
 خسرویت داده خدای عز و جل ساکه  
 پادشاهان منصبی ویرمش در گاورکی قاعده و  
 عدل بجای که عدل قاعده سنی یرینه کتور سنی  
 یعنی عدل و داد ایلیه سن عرش را قائمه این قاعده  
 عرشک قائمه سی بوقاعده در شرح را قاعده زین  
 مائده است شرح شریفه فایده بومائده دن در زیر  
 چونکه پادشاه عادل اول شرح قومیه قوت حاصل اولن  
 احکام شریعت بر وجه کمال اجرا اولنوب بر مکتب حقیق  
 و عدل اولمان قائمه عرش ساق عرش معنی سسته در  
 که انک قیامی هم عدل دن در ای مائده دن مراد عدل  
 در شه که از عدل نه فرخنده بیست شاه که عدل جهند  
 فرخنده بی دکل در یعنی ظالم در خسروی واسطه  
 خسرویت خسرو لک انک خسرو زمانته واسطه  
 و سبب در زیر ظلمی سبیله جهاننده ایونام دن  
 محروم اولوب عقوبت ده عذاب و عقابیه گرفتار اولوب  
 نامه و جاه فنا انجامست جاه و جلال نامه سی قنا  
 انجام در یعنی عاقبت فانی و منعدم اولور انجامه جاوید  
 بماند نامست اول نشه که قیامت دکی جاوید و باقی

کادری کادری در

قاعده دن نامک  
عدل در

فنا

قالور نام در جم ازین بزم شد و جام مانند جم بوزند  
کتدی و جامی قالدی یعنی منعدم اولدی و زجم و جام  
بجز نام نماند و جم و جام در نامدن غیر قالدی  
بد که پیشکست ز مردن گهرش ظالم که بوموت سبی  
ایله انک کوهری صندک یعنی اولدی نام بد هست  
شکست دگرش نام بدی انک غیر شکستی در یعنی  
اگه صمق آکی اعتبار له در برسی ذاتی و برسی نامی  
اعتباری ایله در بد که مصراع اولده واقع در اندون  
مراد ظالم در نیک اگر چه ز فنا کشته گشت عادل  
اگر چه فنا سببند کم و فانی اولمش در نام نیکوش  
بقای دوست انک ایوادی که بقای ثانی در زیر  
جهان دن اگر چه وجودی منعدم اولدی لیکن انک  
ایوادی قیامت دکن باقی قالدی رشته و عمر سراسر  
پچت عمر رشته سی سراسر بیج در که حقیقت ده  
وجودی یوقادر باد رازی چو شد آخر هجرت عمر  
در از لغی ایله چونکه آخر اولدی هیچ در یعنی عمر  
اگر چه که در از در لکی چونکه عاقبت نهایت پذیرد  
هیچ در زیر این دایم و دیر مدار بود بر مدار  
دایم نیک التند مدت نوع شد افزون ز هزار  
نوع پیغمبر علیه السلام مدت عمری بیک بیل دن  
زیاده اولدی بیک امر قدر هزاران سالت لکی  
بوکون هزاران سال در که خدا مانده از این اقبال  
که نوع پیغمبر علیه السلام اول اقبال و سعادت دن جدا

در جم ثانی  
معنی سبب  
در جم

دیر مدار دن  
مراد نیک در  
مدت

قالمش در اقبال دن مراد انک عمر طویلی در کج شاه  
که خداداد ترا خدای عزوجل که ساکه پادشاه لوح کجینی  
و برودی یعنی سنی پادشاه ایلادی قیمت ملک بقادر ترا  
معنی ده ساکه بقا ملکنک قیمتی و برودی عدل تکیساعت ات  
و ابقیاس سنت ساله عمل خیر شناسی دن براسنک بر  
ساعت مقداری عدلکی قیاسله التمش بیل مقداری خیر  
عمل آکله یعنی سنک بر ساعت مقداری عدلک عدت  
شریف حسنی التمش بیل مقداری خیر عمل کی بیل  
خود ده ایضا ف که این پایه کراست کندک انصاف ویر  
که بومرتبه کیمک ایچون در یعنی بوحالت پادشاه لودن  
غیری برکسیه و برمله مشد و بجر سود اید این مایه کراست  
ابدی فایده و سود دن او ترکی بومایه و سرمایه کیمک  
ایچون در یعنی همان پادشاهلر ایچون در کر بدین مایه  
زیان کار شوی اگر بومایه ایله زیان کار اولاس یعنی  
اگر عدل دن عدول ایدوب ظلمی قبول ایلیه سو ای وای  
ان دن که هشیار شوی ای وای اول کون که هوشیار  
اولور سو یعنی قیامتک عذاب و عقابه گرفتار اولور  
روی در صحبت دینداران دار دیندار لک صحنه من  
اول یعنی انلر له مصاحبت ایله که خرابست زنی دیندار کار  
زیر کار و حال بی دین لودن خراب در دنیا دن مراد  
عمل دن علما ایدوکی بویست لودن روشن در سفالکافی  
که سرافراخته آند شول ادانی و سفله لکه دنیا منصبی  
سببی ایله عالی قدر اولمشلر دیندار دنیا تو دین یاخته آند

دایم ماضی  
در جم

قال

شکل ادنی و عقلی که در دنیا منصبی بسیار عالی بود  
اولش در سنگ دنیا که او تری دین لرینی ترک  
وقدا ایلش لرد در جاهلانند همه جاه طلب جمعی سی  
جاه و منصب طلب ایدرجه جاهل لرد در خویشی را علما  
کرده لقب کند و لرینه علمای لقب ایلش لر یعنی کند و لرینی  
علمای ایلر لر بوزمانده بوحالت وصف و بیایه در  
بیرون در جمیع حال لرند در آغوب بودر که بحق  
سجانه و تعالی حضرتند در غر اسمه خوف لر و در خلق  
دن شرم و حیالری وارد در چشمها بند درین تیره  
مفک انار بو تیر مفاکره یعنی همان ده چشمه لرد  
کشته از حیفه دنی نایاک دنیا حیفه سند  
نایاک اولش لرد در حیثی باکی ازین قوم خطاست بو  
قوم دن پاک لك استمک خطا در زاب نایاک طهارت  
نه رواست زیر انایاک آب دن طهارت روا جانز  
دکل در بیخ ظلم از دل خود پاک یکی ظلمت کو کنی  
کند و کو کلمت دن پاک تو بر یعنی خاطر کده بالکلمه  
ظلمت فکر فکدر شایع ظالم بسیار است یثکی ظالمک  
شاخنی سیاسته می یعنی ظالم سیاست ایله بلکه آن  
بیخ جو بر کنده شود بلکه اول کوک چونکه قومش اوله  
یعنی چونکه سنک خاطر کده ظلم فکری رفو اوله شایع  
ناچار سراقنده شود شایع بالمرده و ناچار سراقنده  
و نحو اولور یعنی ظلم میلی اولان بد بخت ظلم ایله  
قادر اولماز تیش بر بیخ چورانی که آخ چونکه تیش

جاه طلب  
وصف لرینی در  
مست

کستافه ی پاک دوی  
در معنی است در  
مست

بیخ اوزره کستافه سورس یعنی چونکه کوک میل و رغبت  
سز کسه سن تانه بر جای کجا ماند شایع شایع برنده قنده  
تانه قالور یعنی قالماز زینا کوک که کده بودق البتته قدر  
حیف باسد که در راه رو بر کرایه حیف در که اول ثقیل و  
مشکل کونده که مراد روز حشر در از تو پرسند گناه در کرایه  
غیر لک کناهنی سند در سوال ایلیه لر بیخ بر کسی مکش  
از کینه وری کسه اوزره کینه وریک دن بیخ چکه  
یعنی کسی انتقام قصدی ایله هلاک ایله به که باسد  
دلت از کینه بری یک که سنک قلبک کینه دن بری  
وعاری اولاشتم و کین چشم خرد در آمد دست خشم و  
کین عفلک چشمه رمد در نارمنک ز رمد بی خردت  
رمد دن نفرت ایلیچی عقل سز در زیر ارمک ظاهر  
چشمه ضرری مقرر اولدوغی کین خشم و کینک عقله کلی  
ضرری وارد در رمد چایوق معنی در چون کشت اتش  
خشم تو علم چونکه سنک غضبک اتش علم چکه یعنی چونکه  
غضبک زیاده اوله اب عنوش بز از بحر کرم کرم  
دریاستند که عفو آبی اور یعنی سبب غضب اولان  
کناهی کرم کده عفو ایله تاسوزی کرمی از دشمن خویشی  
تا کند و دشمنکدن بر صمانی یقه سن مشو اتش فکین  
حرمی خویشی کند و خرمنک اتش بر اغیچی اوله زیر  
خشمک ضرری خشم ایله کسه به بهر حال زیاده اولور  
بو سبت دن عقلا غضب دن زیاده برهین ایلر لر  
خشم کز غیرت دین شعله کشت اما خشم که دین غیرتی

در معنی است  
در معنی است

سپیدن شعله چکی و ظاهرا ویجی در روشنی بیست  
از آن شعله خوشت اول شعله در روشنی است  
خوش در زیر هر غضب که حق سبحانه و تعالی حضرت ایچون  
در زیاده خوب و لطیف در گریه چشم خسان شعله نماست  
غیرت دین ایچون اولان غضب اگر چه در لک چشمه  
شعله کورنجی در یعنی ادانی اگر چه اول غضبی غری  
غضب لریکی طن ایلی بولیب خضر و شان آب بقا است لکی  
خضکی لریکی اوزی اب حیات در یعنی اول غضب  
خضر پیغیر علیه السلام خوی لولرک قند زیاده نافع در  
زیر اول غضب شرع قومیک قوتنه سبب در مکن اندر  
کشش خلق شتاب خلق قتلند شتاب ایله که تانیت  
در بی کار صواب زبنا بوایش در صواب تانی و صبر در  
التانی من الوجلنی هر که شد سر بز می افکنند هر که باشی  
بر اغلشی اولدی یعنی هر که قتل اولندی نشود جز  
بقیامت زنده اولمسه قیامت دن غیرده زنده اولماز  
یعنی قیامت دیری اولور و آنکه زنده ست خود از  
خوی درشت هر کس خواهی بوانی کشت و اول  
کسه که دیری در خود درشت و درشت خوی سپیدن  
هر چی که استرس اتی دیلمه که قادر سن کوی با داد طلب  
نرم نه تیز دار طلب ایچی به یعنی شکایت ایچون  
مظلومه نرم سویله تیز سویله یعنی رفیق و لطفله سویله  
فهر و عنقله سویله عاجزان را نیود تاب ستر زبنا  
عاجز لریک و عنقله طاقتی اولماز باران تیز داعت دهد

در شعله نما  
در صفت و ترکیب در  
مدرسه

ملکی  
عاشق  
مدرسه

بارانک ترمی زراعته اب لطافت و بر روی هم معنی در  
نرم باران زراعته اب و لطافت و بر روی رسد سیلی  
شود کشت خراب لیکی چونکه سیل ایشیه کشت خراب  
اولور که ستم دیده از کشور لور بر مظلوم اگر سنک  
شهر کردن داد خواهان برسد بر در تو داد طلب ایچون  
سنک قبوکه ایشیه بانو مظلومی خود عرض کند ساکه  
کند و نک مظلوم لغنی عرض ایلیه بر تو فریادرسی فرین کند  
اول مظلوم فریادرسی لکی سنک اوزر که فرین ایلیه زبنا  
بهر حال آنک فریادنه ایشیه ساکه لازم در اگر آنک  
فریادنه ایشیه سن که ظلم ایچون ظالمه یار و معین اولمش  
اولور سی بی که آن ظلم ز ظالم مثل کور که اول ظلم  
ظالم دن کور و د با توجه آری بعل فرضا اگر ساکه واقع  
اوله عمله نه کشوررسی یعنی ظاهر بودر که پریشان اولون  
شکایت ایلیه سختی روز جزا اسان کن روز جزا آنک  
شدت و سخت لکنی کند و که اسان ایله از برای دیگران  
هم آن کن غیر لردن اوتری هم آنی ایله تاکه روز جزا ده  
راحت و حضورده اولاسن با سیرای بخت شده بند  
در د و محنت بند و گرفتار اولمش اسیر لرم آنچه با خود  
نپسندی پسند بکنه و لایق کورمه اول سنه بی که کند و که  
بکنم سن و لایق کورمزیس کوشی بر قصه و محتاجان دار  
کوشکی محتاج لریک قصه سنه طوبت یعنی انلرک سوز لریکی  
استماع ایله کار حاجت طلبان زود کرار حاجت طلب ایچی  
لریک کار و مرادی تیز ادا ایله زبنا انلر انتظار و تیز

ایچی فلاح فارغ  
مخاطب در  
مدرسه

ایچی فلاح فارغ  
مدرسه

بنا

تَاوُد حَاجَتِ حَاجَتِ مَا دَامَ كَمَا حَاجَتُ لِرَكِّ حَاجَتِي أَوْلَى  
نَبِيَّتِ خَوْشِ طَاعَتِ دِيكَرِ چندانِ غَيْرِي طَاعَتِ أَوْلَى قَدْر  
خَوْشِ وَلَطِيفِ دَكَلِ دَرِ بَيْتِ بَاخِشَانِي أَسْوَدَه كَرْدَنِ دِلِي  
بِهَ اَرَايِ مَبَاشَتِ بَهْرِ مَتَرِي هَمچُو طَاوُسِ خُودِ اَرَايِ مَبَاشَتِ  
كند وكي طاووس كبي زينت ايديجي اوله يعني زينت وزيستي  
تَرَكِ ايله زير زيب و زينت نه لور ايجون درد در خود  
اَرَايِ خُودِ اَرَايِ مَبَاشَتِ خُودِ اَرَايِ لَقْدَه خُودِ اَرَايِ اَوْلَمَه بَلَكَه  
غَيْرِ بَلَكِ دَايِنَه هَم تَابِعِ اَوْلِ اَفْسَرِ فَرَقِ تَوْ بَسَّ عَزَّ سَجُودِ  
سَجُودِ وَطَاعَتِ عَزَّتِي سَنَكِ فَرَقِ وَسَرَكَه تَابِعِ يَتِي زِيورِ  
دَسْتِ تُو زَرَجَشِي وَجُودِ سَنَكِ دَسْتَكِ زِيورِ وَزِينَتِي  
التون احسان ايديجي لكك وجود و كرمك يتي خاتم زرتي  
لَا نَمِ دَكَلِ دَرِ بَيْتِ شَرَفِ نَفْسِي بِجُودِ سَتِ وَكِرَامَتِ بَسُودِ  
تَرَكِ اِيئِ هَر دَوْنِ دَاوِدِ عَدَمَشِي بَه زَوْجُودِ بَر مِيَانَتِ كَر  
طَاعَتِ بَسِي سَنَكِ مِيَانَكِ اَوْزِ طَاعَتِ كَرِي يَتِي بِنْدِ  
كَم شَو بَكَم بِنْدِي كَسِي كَسَنَكِ كَر بِنْدِ لَكَنَه بِنْدِ وَكِرْفَتَارِ اَوْلَمَه  
يعني كَسَنَكِ خَدَمَتِ وَبِنْدِ لَكَنَه اَوْلَمَه كَم شَو بُونَدِ مَشَو  
معني سَنَه دَر كَلِ اَز عَدَلِ وَبِيَاوُشِي زِدَادِ عَدَلِ دَه كَلَاهِ  
كِي دَادِ دَه قَفْتَانِ كِي يعني عَدَلِ و دَادِي كَنَدِ وَكَه خُودِ  
عَادَتِ اِيْلَه بَر تُو اِيئِنِ نَكَنَه فَرَامُوشِ مَبَادِ بُونَكَنَه سَنَكِ  
اَوْزِ فَرَامُوشِ اَوْ مَسُودِ يعني بُونَكَنَه كِي كَرَادِ مَصْرَاعِ اَوْلَكِ  
مَصُونِي دَر فَرَامُوشِ اِيْلَه زِيورِ بُونَكَنَه سَنَكِ سَعَادَتِ دَارِ  
قُوي سَبَبِ دَر زَانَكِه اَبَادِي عِ مَلَكِ اَز عَدَلِ زِيورِ كِه  
مَلَكِ وَجِهَانَكِ مَعُورِ لَغِي عَدَلِ دَه دَر اَز عَمِ اَزَادِي مَلَكِ

مبارك  
خامد

ایله  
معبود

از عدالت

از عدلت ملك و اهل جهانك غم دن از ادلغي عدل دند  
تَارِعِيَّتِ زِمَالِكِ شَادَنَشَدِ مَا دَامَ كَه رَعِيَّتِ بَادِ شَاهِ سَرُورِ  
دِرَاحَتِي اَوْلَمَدِي مَلَكِ اَز سَعِي وَكِي اَبَادَنَشَدِ اَنَكِ جَهْدِ  
و سَعْيِنَدِنِ مَلَكِ اَبَادِ وَ مَعُورِ اَوْلَمَدِي **حِكَايَتِ مَعُورِي**  
**مَلَكْتِ نُو شِيروَانِ نُو شِيروَانَكِ مَمْلَكَتِكِ مَعُورِ لَعْنَتِكِ**  
حكايتي در كه چندان از بي خرابي خراب بود و ويرانه  
**چون كنج ناياب** كه خراب سزاق دن بايقوش خراب و بي  
راحتگر يدي و ويرانه كنج كبي ناياب و معدوم ايدي  
يعني اَنَكِ فَرَمَانَدَه عَدَلِي سَبَبِي اِيْلَه مَمْلَكَتِنَه خَرَابَه وَ وِيرانَه  
دَه بَر اَثَرِ قَالَمِ شَدِي چندان بايقوش معني سَنَه دَر عَدَلِ  
نُو شِيروَانِ چُو يَافَتِ كَمَالِ نُو شِيروَانَكِ عَدَلِي چُونَكِه كَمَالِ  
بُولَدِي مَلَكْتِي اَز مَاشَطَه عَدَلِ جَمَالِ اَنَكِ مَلَكِي عَدَلِ مَاشَطَه  
سَنَدِ دَه جَمَالِ بُولَدِي يعني عَدَلِي سَبَبِي اِيْلَه مَلَكِي رُوفِ  
و لَطَافَتِ بُولَدِي مَاشَطَه اَوْلَمَدِي دَر كَه مَعُورِ تَلُوكِ بُو زَرِي  
دَو زَرِ بُونَدِ عَدَلِ مَاشَطَه بَه تَشْبِيه اَوْلَمَشَدِ رُخَوَاسَتِ  
تَفَتِيشِي عَمِ و شَادِي مَلَكِ نُو شِيروَانِ عَادِلِ مَلَكِ عَمِ و سُرُورِ  
نَلَكِ تَغْيِيشِي اَسْتَدِي يعني مَمْلَكَتِكِ خَالِي نَه اِيْدِ وَ كِنِي بَلَكِ  
اَسْتَدِي بَخِيَرِ كِيَرِي اَز اَبَادِي مَلَكِ مَمْلَكَتِكِ مَعُورِ لَعْنَتِ  
خَبِرِ كِيَرِ لِكِ سَبَبِي اِيْلَه يعني مَمْلَكَتِكِ احوالندون خبير دار  
اَوْلَه خُوِشِي رَا شَهْرِ بَه بِي بِي مَارِي سَاخْتِ بَسِي كَنَدِ و سِي  
نُو شِيروَانِ بِي مَارِ لَعْنَه مَشُورِ اَبَادِي يعني تَمَارِضِ اِيْلَه  
وَ اَنَكِه اَوَانَه بَهْرِ شَهْرِ اَنْدَاخْتِ وَ اَنَدِنِ مَكْرَه هَر شَهْرِ اَوَانَه  
اَنَدِي يعني خَسْتَه لَكِنِي اَنَلَمِ اَشْكَارِ اِيْدِ وَ بِي سُوْرَدِي

از عدالت  
مبارك

ایله  
معبود



کا و رندش سوی دار و خانه که انک دار و خانه سی جانبه  
گفته خشتی ز یکی ویرانه بر ویرانه در براسکی کز بچ کتور  
دار و خانه شفاخانه معنی سنه در کان حکیمان کید کار  
آگاهند زیرا اول حکیمان که کار و معالجه در خردار  
بهر درمان وی این می خواهند نوشیر وانه درمان و علاج  
در اونری بونی استر لر یعنی انکه دید لر که پادشاه خسته  
در و حکیمان دید لر که آله درمان بر ویرانه در بکریج  
ایله اونور بوسبب در بر ویرانه در بکریج طلب اونور  
گردد خلقی ز خرد یافته بجز عقل در نصیب بولمش بر خلقی یعنی  
بسیار عقل لر خشت جویده بده و شهر بشهر نوشیر وانه  
ده بده و شهر بشهر خشت طلب ایدچی ایلدی یعنی خرابه  
و ویرانه لر بچ طلب ایدچی اولدی لر کرد کل سنک  
فاعلی که نوشیر وانه در انک معنی سی مصراع ثانی نکه معنی  
قید اولندی هیچ جا یافت نشد ویرانی هیچ بر برده  
بر ویرا بولنم اولدی یعنی بولندی گفته کاخی و خراب  
ایوانی براسکی قصر و بر خراب ایوان تا بجان داری ان باک  
سرسشت تا اول باک سرشتک معالجه سنه بگف آرند یکی  
قالب خشت بر کریج قالبی الکتور لر باک سرشت در  
مراد نوشیر وانه عادل در هر قند که ظالم وارد در جمعا  
نا باک سرشت در جان داری صحت و معالجه معنی سنه  
باز گشتند همه دست ای خشت طلبنه کد نار جمعا ای  
بوش و وندیلر شاه را در صد در عرض دهمی عرضه دهک  
مخلدک شاه دید لر یعنی خشت طلبنه روان اولان لر کلدی

عزیزه وصف  
ترکیبی در  
مصر

و حین عرض ده نوشیر وانه دید لر که ز موارئ عدالت  
بجهان نیت ویرانه نه پیدانه نهان که سنک عدالت  
موارئندون جهانک نه اشکاره نه نهان ویرانه بوق در  
یعنی جهانک سنک عدالت سببی ایله خرابه و ویرانه آباد و  
و مهور اولمشدر خشت بر خشت زمینی مهورست زمینی  
خشت خشت اوزنه مهور در از وی اثار خرابی دورست  
خراب لغت اثر لری انده یعنی زمینی دن بمید در بونک  
عدلنه انکار مکی دکل در زیرا انک عدلی بو حدیث  
شریفله ثابت در انا اولدت فی زمن الملک العادل چند  
در کشور تو هست بربح با یقوش سنک ملک ده رخ  
والم ده در قرار اید جک محل بولد و غنی ایچونه که خرابی  
شدک نایاب چو کج زیرا خرابه و ویرانه کنج کبی نایاب  
و مقدم اولمش در با یقوشنک مکان و راحت و حضوری  
خود ویرانه در شه چودستور عمارت بشنید شاه  
که مراد نوشیر وانه در چونکه ملکنک مهور لغتک دستور  
واسلوبنی اشندی رخت نیت بدر شکر کشید نیت  
رختنی شکر قیوسنه چلدی یعنی عدل یعنی ایچونه شکر  
ایلدی گفت المنه لله که خدای الله تعالی حضرتنه شکر  
و منت اولسونه ددی که الله تعالی حضرتی جل شاننه  
شد سوی عدل مرار اهنمای عدل جانبه با که رهنمای  
و دلیل اولدی بو حالت که حضرت رسولک صلی الله علیه  
و سلم عزت و شرفند اولمشدر زیرا حبیب الکریم تزلک  
ولادت شریفی بونک زمانک واقع اولمش در

خواب

داه غایب  
وصف ترکیبی  
دست

ساخت آبادی و عالم را عالمی بنامه معور ایلدی و زعم آزاد  
بنی آدم را و بنی آدمی غم دنیا آزاد ایلدی قَالَ مَنْ  
زِخْلَلِ اِيْمَنٍ بُوْدَ بِنَمِ قَالِبٍ وَجِسْمِ خَلَلِ دِنِ اِيْمَنٍ اِيْدِي  
یعنی بن خسته دکل ایدم قصد من از طلب خشت این بود  
خشت طلبند بنم قصدم بوایدی یعنی ملک احوالنه  
اطلاع و وقوف ایدی و رنه هرگز هیچ استاد خانه  
تو بکل و خشت آباد و الا هرگز هیچ استاد و طبیب تو  
خانه سنی کل و خشته معور ایلدی زیرا جسمک آباد بونلر  
اولی حال در **مناجات در انتقال از دولت خواهی**  
**ارباب سلطنت بشکو خواهی ارکان دولت بوناچت**  
ارباب سلطنتك دولت خواه لغندن ارکان دولتك  
شکو خواه لغنه انتقال بیانند در ای ز عدل تو سموات  
بپای ای خدا سماوات سنك عدلك دن قائم و ثابتدر  
تور عدلت ز زمینی ظلم زدای سنك عدلك نور  
زمینی دن ظلمی رفع و محو ایدجی در زیر خدای عزوجلنك  
جل شانده هیچ کسیه ذره قدر ظلمی بوقدر نسته که بومعنی بو  
آیت کریمه دن روشن و ظاهر در آیه انده لا یظلم الناس  
شیقَالَ ذَرَّةً عَدْلٍ شَاهَانِ كِه بَهْر خیر و شریعت پادشاهلر  
عدلی که هر بر خیر و شره در زیر عدل که واقع اولور یا بر  
خیرك حصولی ایچون در یا خود بر شرک دفعی ایچون در  
از جهان داری عدلت اثر نیست سنك عدلك جهاندار  
لغندن بر اثر در قل كل من عند الله نام تو عدل بود کار تو عدل  
سنك نام شریفك عدلی در سنك کار لطیفك عدل در

ظلم ندای  
و لغند بر کسی  
در حق

اشکار شده آثار تو عدل سنك عدلك اثر لری ظاهر و  
اشکاره اولش در ظلمهایی که بعالم بید است شول ظلمر که  
عالمه بید و اشکار در همه عدلست ولی ظلم غناست جمعا  
عدل در اما ظاهر اظلم کورنجی در بوجالت خواصه ظاهر و  
روشن در عوامك بوکه و قوفی بوقدر همه از تست بلیگی  
شاید که تو کاری که نعدلت آید جمعا سندن در بلیچنی  
لایق اولور که بر کار کعدل دکل در سندن کله یعنی سندن  
عدل کله و ظلم کلمه نیست ظلم بتو نیست ادب سا که ظلم نسبتی  
یعنی سا که ظلم نسبت ایلک ادب دکل در ظلمت مآدهدش ظلم  
لقب بزم جهل و ظلمت که ظلم لقب و برر یعنی جهانده ظلم  
بوقدر بزم ظلم کورند و کی روشن دلک دن و بصیرت دن  
دور اولد و غمز ایچون در جام عدلی بر جامی رتی جامی نك  
باشنه بر جامی دوک کش ز مستی نلند ظلم انگیز که جامی  
اول جامك مست لکندن ظلم تدارك ایللیه یعنی جمیع احوال  
که عدل کورنه و ظلمك وجودنه منکر اوله معتدل ساز از آن  
جام اورا اول جامدن انی معتدل ایلدیه ز آغاز کن انجام اورا  
انک انجام و آخرنی آغاز و اولندن ایو ایلدیه از همه  
ظلم رهایی بخششی جمیع ظلمدن که خلاصه لوق باغشله دولت  
عدل غنایی بخششی که عدل غای لوق دولتی بی باغشله یعنی  
جمیع صورت ظلمه اولدی که عدل کومستر تا بمر سفله که ظلم  
اندوزد تا هر سفلیه که ظلم کسب ایلدی یعنی جهانده ظلم وار  
در دین سفلیه رستنی از ظلمت ظلم آموزد جامی ظلمك  
ظلمتدن نور تلفی تقسیم آید **عقدی ششم در نیلخواهی**

کار داده با ایلدی  
و عدلت ایچون  
مست

بنا جامی  
نك

اشکار

**ارکان دولت** انوار النبی عقد ارکان دولتک نیکوواه  
 لغی بیانشه در که میان پادشاه و رعایا رابطه آمد  
**و وصول آثار عدل و ظلم را واسطه** که ارکان دولت پادشاه  
 رعایانک اورتاسند رابطه لر در و عدل و ظلم اثر لریک  
 وصولنه واسطه لر در زیرا پادشاه دن اگر عدل و کر  
 ظلم در انورسز ظهور بولان ای می قرب شست برده  
 دست ای کسه که پادشاهک قری شرای سنی الدن  
 القشی در یعنی سنی مست ایلش در زین قرابه نه شد  
 کسی چو تو مست بو قرابه دن کسه سنجلیه مست اولمش  
 یعنی پادشاهک قریبه زیاده مغرور اولمش سی قرابه  
 کلید رقباقولق دد کلری دستی در و بوند مراد اول در  
 زود باشد که دهد خونابه ساقی دورت ازین قرابه نیز اولور  
 که دور ساقی سی که بو قرابه دن قانلو یاش ویرر یعنی  
 قرب سلطان سی ایله برحاله کرفتار اولور سی که چشکلان  
 خونابه روان اولور ساقی به نسبت دور خوب واق اولش  
 در حق این قرب بشکر ارجیای بو قریک حقنی شکر له  
 برینه کتور قرب حق برسی این قرب قرائی بو قریک باش  
 اوزر حق تعالی حضرتک قریبی زیاده ایله یعنی چونکه  
 بو قرب سبیله خدای عزوجل نک رضاسنه طالب اولان  
 هیچ شک بو قدر که حق سبحانه و تعالی حضرتک قریب دن  
 هم بهره و در اولور سی چیت شکر کرم و لطف شکر ف  
 عظیم کرم و لطفک شکری نه در در رضا جویی حق کردن  
 خدای عزوجل نک رضاسنی طلب اید جی لایه صرف ایلک

قرب بوند سینه  
 تشبیه اولموز  
 مع

خونابه قتل باش  
 مع

قرب بوند سینه  
 تشبیه اولموز  
 مع

یعنی خدای عزوجل نک رضاسنه طالب اولور در شاه اگر  
 خنجر خونریز بر شود فرضا پادشاه اگر قان دو کچی خنجر اوله  
 بخر از ارکسان نیز شود کسه لری انجتمک دن اونری نیز و  
 خشمکی اوله سخت رویی چوسپر پیشی ای شاهک خصو  
 قلغان کبی سخت روی لغی اوکنه کتور سن زخم بزنی کهنش  
 نلذ آری کنه سزاوزر انک زحمتی قومیه سن یعنی  
 پادشاهی ازار و ظلم دن فراغت اندوسن و کرا و برق  
 فروزان گردد و کرفرضا پادشاه فروزان و رخشان  
 برق اوله و ز غضب آتش سوزان گردد و غضب سبند  
 یا قیچی آتش اوله ناید از نو که از و تاب زنی سندن  
 کلیه که اندن تاب اوسر یعنی ساکه روا و لایق دکل  
 در کخاموش اولوب پادشاهی منع ایلیه سی بلکه بر آتش  
 آب زنی بلکه ساکه لایقه اولان بودر که انک آتشنه آب  
 اوسر یعنی انی غضب دن خلاص ایلیه سی اهل حاجت  
 چودر چود زیند چونکه اهل حاجت چود و کرم قیوسنی  
 فقه لر یعنی اندن کرم طلب ایلیه لر دم از اندیشه  
 مقصود زیند مقصود فکرن دن دم اوسر لر یعنی اندن  
 کرم طلب ایلیه لر مقصود انک حصولنی طلب ایلیه لر  
 اگر اوز راه خناست سپرد اگر او خناست یولنه کله  
 یعنی پادشاه اگر چود و کرم طریقنه سالک اولیه نجل  
 زاعقل و کیاست شرد نجله عقل و زیرک لک عداید  
 توسوی چود کئی رهبریش سن که چود و کرم جانینه  
 رهبر لک ایلیه سن یعنی انی احسان و عطایه میل و رعیت

زنی عمل سفارح  
 تمام در  
 مع

اگر اوز راه خناست  
 سپرد اگر او خناست  
 یولنه کله

یعنی

ایند و بر سر و کرا و پشت با ایضا ق کند و کرا و ایضا قاره  
ایلیه یعنی ایضا ق سزا و لا در عطا و کرم اسراف کند عطا  
کرم به اسراف ایله بود اصله تک و پوی کنی ساکه لازم  
اولان بود که سن انک اصله حنده تک و پوی ایلیه سن  
یعنی پادشاهی اسراف در منغ ایلیکه کلی سنی ایلیه سن و کرا  
اوراه طبیعت کیرد و کرا و یعنی پادشاه طبیعت و هوا و هو  
یولنی طویته ترک قانون شریعت کیرد شریعتک قانونی و  
طریقک ترکی طوتا یعنی احکام شریعتیه مخالف حرکت ایله  
باز داری رطبیعت رویش انک روینی طبیعت در  
باز و دور طوتاسن یعنی انی طبیعت قید نده خلاصی  
ایلیه سن بادی راه شریعت شوینی اگر شریعت طریقیه  
بادی اولاس یعنی ساکه لازم اولان بود که اگر شرع  
شریف جانبینه دلیل اولاس و کرا و زاجر ظالم نشود  
و کرا و یعنی پادشاه ظالم زجر و سیاست ایدیجی اولیه  
باعث رد مظالم نشود مظالم رد نه باعث اولیه یعنی  
پادشاه اگر ظالم لردن مظلوم لرك حقنی آلیو بر مکه مقید  
اولیه مظالم بوند مظلمه تک جمعی اولوه محله استب در تورا  
زجر کنی انگیزش لازم در که سن پادشاهی اول زجر اوزر  
تحریک ایلیه سن ساری از بیهر مظالم تیزش مظالم در  
اوتری انی تیز ایلیه سن یعنی انی غضبیه کتوره سن تا که ظالم  
لردن مظلوم لره اولان مظلمه لری بر نه کتوره سن این بود  
رسم ره آگاهی اگاه لغتک راه و رسمی بود در شاه را صواب  
دولتخواهی شاهه دولتخواه لوق صورتی یعنی پادشاهک

زاجر  
قائد در

انگیزش  
تیزش  
مظالم  
رسم

دولتخواهی اول کسه در که بویان اولنان احوالی بر نه  
کتوره تک در نیک و بدش باز شوی دولتخواه لوق بود کل  
در که نیک و بد ده یعنی جمیع احوال ده که بار اولاسن  
در شر و شور مدد کار شوی شر و شور و بدعت و فساد  
به که مدد و معاونت ایدیجی اولاسن هر چه خواهد دل او  
ان خواهی هر نه بی که انک کو کلی استرسن هم الی استیه سن  
عالمی را ز ستم جان کاهی ظلم و ستم در عالم خلقتک  
جاننی اکسده سن یعنی سن که بوخوید اولاسن عالم خلقتنه  
ظلم ایلیش اولور سن ظلم را قاعده و شوم نهی ظلم ایچی  
شوم و زشت قاعده و عادت قویه سن باز بر گردن مظلوم  
یعنی مظلومک بوینی اوزر یوک قویه سن یعنی اگر چنانچه  
ایلیه سن دین فروشی و دیانت دانی دینکی صا تا سیح  
وانی دیانت بله سن یعنی بدعت لر پیدا ایلیه سن وانلری  
صواب و معقول ظن ایلیه سن کفر و زری و کفایت دانی  
کفر و بدعته سنی ایلیه سن و انی سنی و کفایت بیله سن  
تخم شیرینی نکنی در شور شور بی شیرینی تخم بر اعور سن  
رؤنی دینی شکی از توره توره و قانون در دینک  
رونقنی مرسن و لطافتی ایلد رسن بوزمانده اولان  
اصحاب دولتک اکثر نه قانون هزار بار شرع شریف  
در اولی کورنور قانون اعتباری ایله بر مقدار فایده  
حاصل اولد و عجبونه اما انذون بی خبر در که دین و ایمان  
محروم قالور خوان ضد مظلمه آری سولستی انک جانبینه  
بوز مظلمه و کنه خواننی کتور رسن تا شکم پر کنی از پهلویش

تور  
عادت

تا آنکه جانبته شکمی بر ایلیه یعنی مال حاصل اولور محل لری  
باد شاهه دلیل اولور سن تا سا که هم اندن بر مقدار حصه و  
بولاهیم رویه که زکوة نظری ر و باه کی که کونه نظر  
لکندن از چراگاه بصد جله گری چراگاه دن یوز جله می  
لکه رویه دلکو چراگاه اولوق پری کا و راد در نظر شیر  
برد کاوی ارسلانک نظر نه الدر تا ز پس مانده و او  
سیر خورد تا آنکه ارتوغندن طو نیجه بیه دین خود  
جمله بدنیادادی کند و دینیکی جمیعاً دنیا بیه و پردک  
طرفه کز دینی هم ناشادی عجب که دنیا دن هم سرور  
دکل سی پس معلوم اولدیکه خیر الدنیا و الآخرة نک  
مظهر و ماصدقی سی ننگه که اشارت اولور می سزد  
گر تهنده طبع کرام خیر الدنیا و الآخرة نام سی لایق د  
اگر کرامک طبعی سنک نامکی خیر الدنیا و الآخرة قوی لری  
زیرا دین و دنیا دن محروم سی پیش ازین نیز سلاطین  
بودند بوندن اول هم سلاطین ملوک و آرایدیلر  
که همه صاحب تمکین بودند که جمعی سی تمکین و قدرت  
صاحب ایدیلر بود شان کا در گزاران در پیش آنک  
پیش و حضورنده کار گزار لری و ارایدی هم پاکیز  
دل و نیک اندیشی جمعی سی پاک کوکل لو و خوب و  
لطیف فکر لو ایدی دینی خود تبع دین کرده کند و آنک  
دنیا سی دنیه تبع ایلش ایدیلر یعنی دین دن اوتری  
دنیا دن فارغ ایلدیلر سیم دین پروری آیین کرده  
دین پرور لکی کند و لرینه آیین و عادت ایلش لرایدی

بسی غلبه در  
مظهر

بسی عادت

یعنی سعی و کوشی و اهتمام لری همان دین دن اوتری  
ایدی بر گرفته ز صیان بهر و خویش کند و بهر لری بی  
اورتادن قالدر مشلر یعنی دنیوی سعی اندن فراغت  
ایلش کرده مرات صفا چهره و خویشی کند و لرنک  
چهره سنی صفا اینه سی ایلش لری یعنی دنیوی کدورت  
و غرض دن فراغت ایدوب سعی و کوشی لری جان  
خدای عزوجل دن اوتری اولد و غیبه یوز لری نورانی  
ایدی کشته از عاقبت کار آگاه کار و احوالک عاقبت  
آگاه و خبر دار اولش غمخور خلوق و نصیحت کر شاه  
خلقت غمی بیجی و شاهه نصیحت ایدیلر لری یعنی  
خلقه شقت ایدوب پادشاهی ظلمدن منع ایلر لری  
**مشوی** فریدون وزیرک پسندیکه داشت که رش  
دل و دور بینی دیده داشت رضای حق اول نگداشی  
دگر پاسی فرمان شته داشتی چون یکی نکته بشاهی گفتی  
انلردن برکسه چونکه بر شاهه بر نکته دیدی شاه  
از آن نکته جوکل بشتگفتی پادشاه اول نکته سپید  
کل کی ایلوردی و مسرور اولوردی دل از اراست  
غفلت سستی پادشاه غفلت لوئندن کوکلنی بوردی  
یعنی غفلتدن خلاص اولوردی زان قبل نکته دیدی  
جستی آنک کی بر نکته دخی استردی یعنی انجلیبی  
بر غریبا نکته یه طالب اولوردی **حکایت نصیحت قبول**  
کردن عمر عبد الغزیز از غلام خود که حاذق بیت المال بود  
عبد الغزیز او علی عمرک کند و آنک غلامندن نصیحت قبول

بسی نصیب  
معی

یعنی

ایلد و کنک حکایتی در که اول غلام بیت المالك خزینه داری  
ایدی بو عمر خلفاء را شد بی دین عد او نور بویه سید  
بو که عمر ثانی در پیش رو در عمر ثانی آن همچو تخت کرده در  
دین سبق عدل درست عمر ثانی او اولکی عمر کی ره می  
انته عنه دین ده عدل در سنی درست ایلش ایدی  
یعنی زیاده عادل ایدی داشت در ستر حرم فرزندان  
عمر ثانی ستر حرم منور فرزندان طوقاری یعنی فرزند  
لری و ارایدی چون پدر جمله سعادتمندان پدر لری  
کی جمعی سی سعادتمند لری ایدیلر عید شد پیشی پدر  
جمع شدند بیام اولدی فرزندان لری پدر لری که حضور  
جمع اولدیلر همه پروانه آن شمع شدند جمعی سی اول  
شمع پروانه سی اولدیلر یعنی انک حضور نه کلایلر  
اشک از دیده نشانند ند چون شمع چشم لری ندن شمع کی  
کوز یا شنی صاحب دیلر یعنی اغلایلر و دیلر کای پریشا  
عالم بتوجه که ای پدر من عالمک پریشان لغی سنگله  
جمع در یعنی سنگ عدلک سببی ایلد خلق عالم راحت  
و حضور ده در باین عورت چو شمعیم همه جمیع ان شمع  
کی عریان تنله این یعنی لباسی در عریان بجز جامه  
سنگ جمعییم همه جمیع جامه دن او تری جمع اولمشون  
یعنی حضور کوزه کلهک دن مراد بود در که جامه مونه  
یوق در حضرت کدن جامه استزد نیست از اطلسی و اسو  
سخنی و اسون دن پرسوز یوق در یعنی بونلر دن بر  
نسنه استمنز همچو فانوس کم از پرهنی فانوس کی

ایلد و کنک

ایلد و کنک

پیر هندن کم می این یعنی فانوس کی هماغه پره هسته  
راضی این اسون بر نوع قماش در فانوس قتر معنی سینه در  
تابکی سنی دایه کشیم تا چینه دک دایه ترک سنی  
حکرت سردی طعنه و همسایه کشیم طعنه همسایه تک  
طعنه سنگ سرد لکنی حکرت چکه لم معنی سینه هم لطیف  
در چون عمر گریه و فرزند آن دید چونکه فرزند لری تک  
گریه سنی کوردی بار عم بر دل شان نپسندید انلک  
کوکله اوزر غم بویکی بیکندی یعنی انلک غمناک  
اولد قلمی یوق کوردی بنده داشت عجب فرغ قال  
عمر بر بنده طوقاری یعنی زیاده سعادتمند عجب فرغ  
قال ایدی کار او خاننی و بیت المال اول بنده تک کار  
و خدمتی بیت المالك خزینه دار لغی ایدی گفتش  
اور بدد از مخزن خویشی خن و تکیاهه و من بی کم  
و بیتی اول بنده یه ددی کند و مخزنک دن نقصان  
وز زیاده سز نیم بر ایلوق خرجی چقار یعنی بیت المال ده  
برایله با که تعبیح اولنا سیم و زر کاز خزینه دن  
چقار و ب بوند کتور کار این چند جکر گوشه  
بیکار بو بر قایه جکر گوشه مک کارنی دوز یعنی بونلر  
لوار منی بر نه کتور خرجی و من بدگر ماه انداز نیم  
چرخ لغی غیری ماهه ات یعنی اول دایه قوبنده گفتا که  
تویی ای خواجه بر سر دفتر دین دیباجه بنده چونکه  
انده یوسوز لری اشتدی آله اددی ای خواجه دین  
دفتر تک باشی اوزر دیباجه سنتی یعنی اهل اسلامک

ایلد و کنک

ایلد و کنک

امیر و حاکمی سن و امر و فرمانک روان و جاری در من ندانم  
 که ترا ضامی کیت که یکی هفته دیگر خواهی ز نیست لکن من  
 بلبر نم که سا که ضامی کم در که بر هفته دخی دیری اولیس سن  
 یعنی بر هفته یہ دک دیری اولی جا نکه کم ضامی اولور  
 چون خوری مالی مسلمانان را چونکه مسلمانانک مالی پرسن  
 گر بگیری که دهد تا وان را اگر سن اول سن تا وان کم و بر  
 یعنی اول مال کمیدن النور پس لازم کلور که سن دینله اولی  
 عمر این نکته دینکو چو شنست عمر چون غلام دین بو خوب  
 و لطیف نکته داشتدی افزین کرد و بفرزدان گفت  
 اول غلامه افزین ایلدی و فرزند لرینه ددی روی در دی  
 در دکنید در د زاویه سنه توجه ایلکون یعنی وار  
 در دو عماله او تور بکون و این هوس بر دل خود سرد  
 کنید و بو هوس کند و کوکلز او ز سر ایلد کون  
 یعنی بوارنوی ترک ایلکون ز آنکه بی خوبی جگر  
 یا لودن زیرا که جگر قانی بی سوزمک سز یعنی زیاده  
 در د و الم چمک سز نیست اسکان یہ پشت استو  
 جسته دکلمکه و راحت و حضورده اولقه امکان  
 یوق در **سناجات در انتقال از ارکان دولت بر عایا**  
 بومناجات ارکان دولت دت رعایا یہ انتقال بیانده  
 رعایا جمع رعیت در ای براه طلبت سعی کسی ای خدای  
 عزوجل سنک طلبک بولند بر کم سنک سعی خالی  
 از ترک هوس ها هوسی هوسلرک ترکند خالی بر  
 هوس دن یعنی بر کمسه که هوس لری ترک ایلد و سنک

بالودنا  
سوزنک  
سنه

هوسی ده یا  
و حدیث بود  
سنه

طلبک

طلبکده سعی ایله انک اول سعی هم بر هوس در زبانه  
 کسی که سا که طالب در که لازم در که جمیع هوسلردن فراغت  
 ایلدیه اه ازین هیکسها که زماست اه بو هیکس لک لرد  
 که بزندن در بهی این بو الهوسها که زماست بو بو الهوس  
 لک لردن او تری که بزندن در بوئی صیف و دریغ که بزندن  
 هیکس لک لردن و بو الهوس لک لردن علاوه می ملیر  
 اولدی حال بو که بو هیکس لک بو بو الهوس لک لردن  
 او تری در جان درین هیچ کسی چند کنیم بو هیچ کسی لک  
 دوی نیمه دک جان بکیشنه لم در هر بو الهوسی چند ز نیم  
 دینوی بر مراد دن او تری نیمه یہ دک هر بو الهوسک  
 پیوستی قغه لم و احتیاج عرض آید لم نیست در هیچ هوسی  
 بوی بر ای هیچ بر هوس بدتفه و سعادت را بجه سی یوق در  
 دل ما را از هوسی سان بهی ای خدا بر تم کو کلری هوسی  
 خالی ایلد بلکه آنرا بهیو سان بدل بلکه اول هوس هوا یہ  
 متبدل ایلد بهیوایی که بود عشق ازله اما اول هوا یہ تبدیل  
 ایلد که اول هوا عشق ازله اوله هوا بوند محبت مغنی سنه  
 در نه هوایی که بود قبل حال اول هوا و کل که ما لعل  
 اوله یا میل شرف جاه و جلالت یا خود جاه و جلالت شرفه  
 ایرتمکه اوله نل ایرتمک معنی سنه در عمر جای که  
 متاع نیست شکر ف جای نک عمری که شکر ف و لطیف بر متاع  
 در در هوا ها و هوسها شده صرف هوایه و هوسلر  
 صرف اولمش در **بیت** مکن عمر ضایع یا فسوس و حیف که  
 فرصت عزیز است و الوقت سیف مگر از آن عاریه چیز ماند

ساز امر حافظه  
سنه

سعی دریا  
و حدیث بود  
سنه

اگر اول عاریه دین یعنی عمر دین بر تنه قالمش ایله  
یا از آن کج پیشیزی ماندست یا خون اول کج دین بر پول  
قالمش ایله قوتش ده که هوای تو کند که قوت و بر که  
سنگ هوا که ایله یعنی سنگ محتک سعی و کوشش ایله  
صرف آن بھر رضای تو کند انی سنگ رضا کند او تری  
صرف ایله در رضایت جو بیاید نظری چونکه سنگ  
رضاک ده سندن بر نظر بولا برساند بکسان روانی  
اندن هر کسه لرم بر اثر ابر شد و سر عقده سی و هفتم در  
**دلالت رعایا چه غایب چه حاضر بجز شناسی و شکر**  
**گذاری و سلاطین چه عادل چه جائز** التوزید نجی  
عقد رعایای سلاطینک حق شناسی لغنه و شکر گزار لغنه  
دلالت ایلیک بیاننده ده در رعایا کر کسه غایب کر کسه حاضر  
اولسون سلاطین هم کر کسه عادل کر کسه جائز و ظالم  
اولسون خلاصه کلام بود رعایا یه لانم در که پادشاه  
لرک وجودی کند و لرینه نفع محض بلوب انک مقابله  
سند شکر ایدوب پادشاهلر خیر دعالی ایله لر جائز  
جور و ظلم ایدجی معنی سنه در ای در شی تنک قضا  
کشته آشیر زیر تیغ و قلم شاه و وزیر ای بو  
طار صراحه پادشاهک یعنی وزیرک قلمی اند اسیر  
اولمش خطاب رعیتیه که در تنک قضا دین مراد بوعالم  
در که ز شیغ ستمی همچو قلم فرق سر شوق شد و رخ و لم  
گاهی بر ظالمک تیغندن قلم کبی فرق سرک رنج و آملک  
شق اولمش در یعنی بر ظالمندن گاهی زیاده درد و آلمی

قضا  
در

کوردس ستمی بوندک ظالم معنی سنه در اند اولان یا است  
ایچوندک که بزخم قلمی همچو تیغ غرق خون مانده و افسوس  
و دریغ گاهی بر کانتک زخمی سیسی ایله تیغ کبی افسوس  
و دریغ خونته غرق قالمش سی یعنی وزیر طرفندن اولان  
بر کانتک جفا سی بیله غرق خون اولوب افسوس و دریغ  
کرفتار اولمش سی قلمی دین مراد کانت در اند اولان یا  
نسبت ایچونه در چگری کیر بد تدان دوسه روز اکی اوچ  
کون دیشک ایله بر جک طوبت یعنی اندر دن ایرشند درد  
دریغ و الم بر زمان صبر و تحمل ایله **بیشی خرم و خندان**  
**دوسه روز اکی اوچ کون خرم و خندان او تور یعنی**  
**ریخ و المکی اشکاره ایله پرده و تنک دلی ساز مکن**  
تنک دل لک پرده سنی ساز ایله یعنی تنک دل اوله  
داستان کل آغاز مکن شکایت داستاننه شروع ایله  
یعنی شکایت ایله پرده دین مراد بوند سازده اولان  
پرده لردر همچو زخم از اثر تیغ بچند تیغک اثر ندین  
زخم کبی کل زخمک خنده ایلیسی اجلمسی در لوح سان  
نقش قلم را بپسند لوح کبی قلمک نقشی قبول ایله  
یعنی کاغذ قلم دین خط قبول ایله و کی کبی سر هم  
کانتک قلمندن ایرشند درد و نقصانی قبول ایله  
**نقوشه پیشی بود از هزشتی زیرا شاهک نفع انک**  
ضردندن زیاده در خیر او نین فرود تر تر شری  
انک خیری انک شردن زیاده مرک در شکر نقصانی  
چونکفتی هرگز چونکه هرگز انک نفع انک شکرک دمیدک

اینگله  
در



بهره بخورد

چون کل از وی نشکفتی هرگز هرگز کل کی اندن آجلدق  
یعنی پادشاهک ساکه اولاد نغفنی هرگز مشاهده ایدوب  
شادان و خندان اولادك این همه از ضرر او کله چیست  
پس انک ضرر ندان بود و کلی شکایت نه در خیر بی شوق  
ز سر او کله چیست خیر و نفع کوریجی اول انک شر و ضررند  
شکایت نه در یعنی شکایت لایق در زیر اسیر پادشاهک  
شر و ضرر نه نظر ایلر سن انک خیر و نفعنه نظر ایلر سن  
کلیج بی ریخ ندیدست کسی جهانده بولسه ریخ سر کج کور  
مشدر کل بی خار چیدست کسی بر کسه خار سر کل دیر  
مشدر **بیت** جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست  
کج و مار و کل و خار و خم و شادی بهمند گرنه شقه داور  
عالم بودی زیر شاه اگر عالمک حاکمی اولیدی یعنی اگر  
جهانده پادشاه اولیدی گار عالم همه در هم بودی عالمک  
کار و احوالی پریشان و خراب اولوردی یعنی نظام و  
انتظام رفع اولوردی که شکان پاس ندارد رمد اگر  
چوبان سوری حفظ و نگاه طومیه کرک از پای در آرد  
همه را قوت جمعی سنی ایقده کتور یعنی هلاک  
ایلر باغبان گرنه قد بانک بیباغ باغبان باغده اگر باغی  
و طوری میوه لردن منع ایلیه قرص انجیر شود تا قی کلاغ  
قرص انجیر کلاغ نانی اولورد یعنی کلاغ و زبانه جمعی  
انجیری بر لر کلاغ توز عود و الچه قرغه تیغ او گر عیان  
سد نشود اگر پادشاهک تیغ و سیاستی اور تاده سد  
اولیه کید یا جوج فتنی رد نشود فتنه لریا جوجینک

در همه فتنه

مکر و کیدی رد و دفع اولان یعنی جهان فتنه لریله  
ملو و پراولور ریخ او شایع سعادت نخرست نادر شاهک  
ریخ و سنانی سعادت میوه لوشایع در که از و کام امل  
میوه خورست مکامل و امیدک کام و دهانی اندن میوه بیجی  
در یعنی انک سبیلله خلقه راحت و حضور حاصل اولور  
خود او بیخته و سیم رخ نظر انک تو غلغله سی ظفر سیر غنک  
بیضه سیدر طایر نصرت از انجیزد سر نصرت مرغی اور  
ظاهر اولدی زیر چونکه پادشاه سلج اولوب عسکرند  
ثابت قدم اولو و شجاعت کوسته خدای عزوجل تک عون و  
عنایتی ایلله که ظفر میسر اولور سلطان سلاطین جهان قهرمان  
زمان بریم عزتلو و سعادتلو پادشاهن سلطان محمد خان  
حضرتلری کی که ادام الله تعالی دولته و سعادت ته الی انتهای  
الزمان عسکر کفار هر طرف دن هجوم ایدوب اطرافی احاطه  
ایلوب کند و لرنک غالب اولسنی مقرر بلور کی معرکه ده  
سد اسکندر کی ثابت قدم اولدی لاجرم خدای عزوجل  
تک عون و عنایتی ایلله فتح و نصرت میسر اولوب کفار عسکرنی  
هلاک ایلدی حق سبحانه و تعالی حضرتنه صد هزار شکر  
و سیاسی که سایه و سعادتتک راحت و حضورده اولوب  
اسوده حال و مرتقه البالغ لاجرم اخروی سعادتتک حصول  
ایچون روز شب دعاده خالی دکلمن و صاحب الخیرات  
سعادت دار بیع دن بهره ورده و پادشاه عالم بنای حضرتلرنک  
قبو اغاسی غضنفر اغا حضرتلری هم اول معرکه ده خوف ده  
بری پادشاه حضرتلرنک حضورنده شیر تر کبی ثابت

در همه فتنه

قدم اولش ایدی بومحاب سعادت بو حقیقک ولی نعمتی در  
روز و شب دنیوی و اخروی دولت و سعادت دونه اوتری  
دعادن خالی دکلم **ع** دَعَاکُوْیْ اَیْیْ دَوْلَتْمَ بِنْدَه وَاذْ بَیْتَه  
واقع اولان خود تو غلفه معنی سته در و آنجا در مراد  
خود در که بیضه به تشبیه اولمش در برتی اوزره بر خیم تاب  
انک تتی اوزره خم و تابله پر زره چشمه ساری خوی مرغ  
زهاب بر چشمه سار در که انک صیر ندییی مرد لکن عرفی  
در بوهم معنی در انک زهابی مرد لکن عرفی بر چشمه  
سار در زیرهک پر خم و تاب اولمی جی با خلق اولدوغنی  
اعتبارله در خوی و اورسی ایله تی وزنی اوزره  
تر معنی سته در که عرب عرفی دیر زهاب سواب وزنی  
اوزره صیر ندی معنی سته در تیر او مرغ بران سوی  
سوی انک تیری سوی بسوی و جوانه بر و از ایدجی  
مرغ در نامه **ع** مَرِّکَ بَرَّحَانْ عَدُوْکَ عَدُوْکَ جَانْتَه مَوْتِ  
و هلاک نام سنی ایلدجی در یعنی انک تیری ایله  
عدودن بعضی کسه هلاک اولیجی در بر طمانش که زهر  
گوشه زهست انک بای اوزره که هر گوشه دن زهر  
و تخمیه وارد در او بصید ظفرت توشه د هست  
او یعنی پادشاهک کمانی ظفر صیدی سببیه ساک توشه  
و بر جی در زهر چونکه پادشاه دشمنی اوزره غالب  
اولدی زاد و غنیمت حاصل اولور زهره دن مراد بوند  
تکی اولوق زیاده روشاد در اگر چه بای کرشی معنی  
هم ایلام دن خالی دکلم در افرش کنک دولت است

کلمه  
تاریخ

افسر  
تاج

انک تاجی سنک دولتک کنک سی در زیر چونکه انک  
باشندن تاجی کینه سندن هم دولت و راحت و حضور  
کدر زیر عدوسنی خراب و زیر زهر و اسیر ایلم  
گوشه بسته پی خدمت است پادشاه مگر نی سنک خدمتک  
ایچونه بغلمش در زیر پادشاهک حکم و حکومتی اولسه  
جهان خلقی راحت و حضور دن اثر کور من قهر او کر  
نشود سخته شهر اگر پادشاهک سیاست و قهری  
شهرک ضابطی و حافظی اولیه شهد در کام کسان کرد  
زهر کسه لک کام و دهانک غسل زهر اولور یعنی  
خلق ذوق و صفادن محروم اولوب در در و رنج و المه  
کرفتار اولور خلق او کر نشود لطف طلسم پادشاهک  
خلق و خوی اگر طلسم لطفی اولیه بکسلد رابطه روح طلسم  
روحک جسم دن تعلق و رابطه سی کسلور یعنی اگر پادشا  
علم و لطف کوستر میه بسیار کسه حیات دن دور اولور  
در حضر روشنی جاهت ازوست شهر و حضرده سنک  
عزت و جاهکک روشنی لکی اندن در زیر اگر پادشاه  
اولسه خلق جاه و جلال صاحب لر بر رعایت ایلمن لردی  
در سفر ایمنی راهت ازوست سوره سنک یولکک  
ایمچ لکی اندن در زیر پادشاه اولسه یوله لرحامی لوله  
ملو اولوب کاران حرکت ایلمک قادر اولمازدی سوی کو  
ظلمی از و کرده کرد پادشاه دن اگر سنک جانیکه بر  
ظلم ایرشدی ایسه دست ظلم دگران کونته کرد غیر لک  
ظلمی الی سندن کوتاه و دور ایلمی تخم روزیت که

کلمه  
تاریخ

دهقان کارد سنک رزقک تخنی که دهقان زراعت الیر  
 مُکنت از بازوی سلطان دارد دهقان سلطانک بازوی  
 قوت طوتاد زیرا اگر سلطان اولسه دهقان تخم و زراعت  
 قادر اولماز دی مُکنت قدرت معنی سنه در تاجران رحمت  
 که از راه آرند باز رکاب لربولدن شهر جانینه رحمت  
 و اسباب که کتور در سوی شهر از مدد شاه آرند شاهک  
 مدد و معاونتی سببند کتور در لرباسیان شبت از  
 دزد ویت دزد دن کیجه نک پاسبانک اودر یعنی پادشاه  
 در زیر پاسبانلر که وارد در پادشاهک امری ایله در  
 حارس روی قوی مزد ویت مزد و اجرت سز سنک  
 کوندن حارس و حافظک اودر یعنی پادشاه در خویش  
 بیکانه از قافلہ شو خصم و اجنبی پادشاه سببند قافلہ  
 اولجی در یعنی بریره جمع اولوب بوله روانه اولور لر  
 راه و بی راهه از قافلہ رف قافلہ انک سببند  
 بوله و بول سز کدیجی در یعنی قافلہ نک هریر کتسی پادشاهک  
 معاونتند در سنت و شرع از ویت قوی سنت  
 و شرعک ارقی انک سببند قوی و ثایت در شرع  
 دان زوبلدی و بدوی بلدی و بدوی انک سببند  
 عالم و شرع دان در بلدی شهر خلقی بدوی بادیه خلقی  
 مسجد و منبر از و مهورست مسجد و منبر انک سببند  
 مهور در دین و دولت ز خرافی دورت پادشاه ایله  
 دین و دولت خراب لود دن دور در زیر پادشاه  
 اولیوب اذ اخلی و طبعه حسنی خلق عالم کند و طبیعت

کار و فعل صفت  
 زراعت الیر  
 معنی سنه

سوی شهرک  
 معنی صراع  
 اولک معنی  
 قید اولدی

لری اوزره قوشه اقل قلیل دن غیر دین و دیانت و طاعت  
 و عبادت دن بالطبع امر ایلی لردی زیرا الناس اجناس  
 و اکثر هم اجناس و هم تقلید دن خلاص اولمش لرد  
 این همه کار لرو کار کرمی بوجیم کارکر و انلرک کارکر لکی  
 که جهان ده بوموجود در نیست جز بجهرت و چون در نگریم  
 چونکه اسان نظر ایلیه سن ساکه ظاهر و معلوم اولور که  
 سندن اوتری در سنک غیر کدن اوتری دکل در  
 قدر هر یک که سز مردم بستناس هر برنی که صایدیم و بیای  
 ایلام هر برنک قدرنی فهم ایله پیشه کن قاعده و شکر و  
 سیاسی پس شکر و سیاسی قاعده سنی کند و که صنعت و عادت  
 ایله یعنی پادشاهک خیر و نفعی بسیار اید و کنی فهم  
 ایدوب شکر و سیاسی دن خالی اولمه از برای تویکی کار  
 گذار کرپی مزد کند این همه کار بر کار گزار سندن  
 اوتری مزد و اجرت ایچونه بوجیم ایشی ایلیه هر کار  
 دن مراد بیای اولنای احوال در کرد و صد لک کهر افشا نی  
 اول کار لک حصولند اوتری اگر کی بود کوه کنجی  
 نثار و صرف ایلیه سن مزد یک روز ده اونقوانی  
 اول کار لک بر کونی لک مزد و اجرتنه قادر اولماز سن  
 نیست هر بقدر که گیرد ز تو شاه مزد یک کار بر کار آگاه  
 شاه هر نقدی یعنی سیم و زر کا که سندن اخذ ایلی  
 کار آگاهک اقتند بیای اولنای کار لردن بر کارک مزد  
 و اجرتی دکل در کار آگاه دن مراد احوال عالمده خیر  
 دار اولان کسه در این همه ناله و فریاد که چه چونکه

نیتناسی از خافند  
 معنی

این همه کار  
 معنی

شاهك ستك حقله اولان بسیار نفی فهم ایلدك پس بود کلی  
نال و فریاد که شاه ده ایلرسن نه در یعنی بوجالت ساکه لایق  
دکل در این همه طمنه و بید از که چه بود و کلی ظلم طمنه سی  
که شاه ایلرسن نه در یعنی لایق دکل در گرچه پیش تو بود  
ظلم غمائی اگر چه پادشاه دن ایرش حات ساکه ظلم کورنجی در  
شاید آن عدل بود پیش خدای شاید که اول ظلم خدای عزوجل  
نک حضور نه عدل اوله ای بسا عدل که دارای جهان ایچوق  
عدلی که جهانک دارا و خالق کرده در صورت ظلمت نیان  
ظلم صورتند نهان ایلدک پس سن هم هر ظلمی که کوررسن  
ظلم اعتقاد ایله بلکه جهان خاموش اول **حکایت مناجات موسی علیه السلام**  
موسی پیغمبر علیه السلام مناجاتک حکایتی در که دیده  
**یقینی وی بکشاید و عدل در صورت ظلمها بوی نمایند** که انک یقینی  
چشمی آچه لر و ظلم لر صورتند اولان عدلی که کوستر لر  
بکشاید و بنماید که لر نک فاعلی خدای عزوجل در وصیفه  
جمع تعظیم ایچون در گفت روزی **بنیاجات کلیم موسی پیغمبر**  
بر کون مناجات ده ددی کای جهان را از خداوند حکیم  
که ای جهانی حفظ اید چی جمع احوالی حکمتله ایلچی خداوند  
بر دلم روزی حکمت بکشاید بنم کوکلم اوزره حکمت پیغم  
سنی آچه عدل در صورت ظلم تمام ظلم صورتند اولان  
عدلی با که کوستر گفت تا نور یقینت نبود خدای عزوجل  
موسی پیغمبر علیه السلام خطاب ایدوب ددی مادام که ساکه  
یقینی نوری اولیه طاقت دیدن اینت نبود هوقی کور  
ستک طاقتک اولمان گفت یارب یدیه آن نور مرا

نکته در صورت ظلمت

کلام در مناجات موسی در

پس حضرت موسی ایتدی یارب با که اول نوری و بر افکنی  
از صنف یقینی دور مرا یقینی منعقد بنی اراق براق  
یعنی بنی صنف یقینی دن خلاص ایله گفت نزدیک فلان  
چشمه نشین پس هج سجان و تعالی حضرتی جل شانده موسی  
پیغمبر علیه السلام ددی فلان چشمیه یقینی او نور می نگر  
قدرت ما را از کین کین و نهان دن بزم قدرتم نظر ایله  
موسی انجا شد و اینها بنشست خدای عزوجل نک امر شرفی  
ایله موسی پیغمبر علیه السلام اورا یه کندی و خلوق دن پنهان  
اوراده او توردی منتظر بای بد امان بنشست ایغنی منته  
چکوب منتظر او توردی دید کن راه سواری بر رسید موسی  
پیغمبر علیه السلام او توردی کور دیکه یولد بر اتلوا بر شد  
چون خضر رخت بر چشمه کشید حضرت پیغمبر علیه السلام  
کمی اسبابی چشمه طرفه چکدی یعنی چشمیه کلری جامه  
کند از تن و زد غوطه در آب اول سوار شدند جامه سی  
فوپردی یعنی چهار دی و آید غوطه آوردی یعنی ایک  
ایچنه طالادی تن فروشت و بر آمد بشتاب ایک ایچین  
تنی یودی و شتابله ایدن چقدی غوطه صویه طالمو  
معنی سنه در جامه پوشید و ز زین خانه گرفت اول  
سوار جامه سی کیدی و ابردن خانه طوتدی یعنی اتنه  
بندی ره سوی منظر و گاشانه گرفت کند و نک قصر  
و خانه سی جابینه یول طوتدی و کندی زین سوغه معنی  
در برکی ایر بر زمین ماند از و کیسه و زر اول سوار  
دن بر اوزره بر کسبه زر قالدی از دل سفله زد نی بر تر

چشمه ننگ در

مانند فعل ماضی

اول کيسه دنيا دن سفله نك كوكلدن مملورك ايدك يعني  
دنيا پرسنك كهي حبت دنيا دن اگرچه مملودر لكه اول کيسه  
التون دن واندن مملورك ايدك كه بوكيسه اول سوار  
انده فراموش ايلدي پس از و كودكي آمد از راه اندي مکه  
اورايه بولدن بر كودك كلدي جانب کيسه اش افتاد نگاه  
اول كودك کيسه جانينه واقع اولدي از چپ و راست کسي  
را چونند چپ و راست دن يعني اطراف دن چونکه بر  
کسه بي کورمدي کيسه بر بود سوي خانه دويد اول كودك  
کيسه بي قيدي و خانه سي جانينه ييلدي و کتدي بعد  
از ان ديد که نابينا بي اندن صم مومي پيغمبر عليه السلام  
کورديکه بر کور راه چشمه يعصا پيماي عصا پيماي لغاه  
يعني عصا سياه بوقليه بوقليه چشمه نك بولنه كلدي  
آمد و ساخت و خوي بنيان و نياز و خشوعله برو و خورد  
يعني ايدست الدي بيت دريك طرق اجرام نماز بر طرف  
ده الله اکبر ديوب نماز شروع ايلدي آمد کله سنك  
معني سي بيت سابقك معني سنه الحاق اولندي اجرام نماز  
دن مراد تکبير الافتتاح در ناکه ان کيسه فراموش کرده  
نماز اول کيسه بي فراموش ايلش سوار خير باد خرد و هوش  
کرده عقل و هوشی ترک و وداع ايلش يعني کيسه و زري  
فراموش ايلد و کندن کوي که عقل و هوشی کتمش ايدک آمد و  
کيسه و زري بازن نيافت کلدي و قود و غي برده کيسه و  
زري بولدي بيمر پي سني بسوي کور شتافت کيسه و  
زري سوال ايلکدن او تری کورک جانينه سرعتله واردي

عبر ياد زكي  
ووداع معني  
در دنه

بسه  
شتافت فعل  
ماضدر  
متر

کور باوي سخني گفت درشت حيه سوال ده کور اول سوار  
درشت و تلخ برسوز سويلدي ز د برو قهر گنانه تيني و کشت  
سوار پي حضور اولوب قهر و غضب ايدرك که بر تيق اوردي  
و قتل ايلدي موسي ان صورت هایل چو بديد موسي پيغمبر عم  
چونکه اول هولناك صورت و حال کوردي گفت کاي تحت  
گهت عرش مجيد ديدک که اي خدای عزوجل که عرش مجيد  
سنك تحت کاهك در بعني عرش عظيم سنك تجليا تک  
مظهري در و مصوعانك عجايبي ايله مملودر بوايت کره  
اشارت در الرخمان على العرش استوي والاحق سبحانه  
و تعالی حضرتي عز اسمه امکنه و حدود و جهات دن منزله در  
ان يکي کيسه و زري برده کيسه و زري اول برکسه التمش  
ويي دگر ضربت خنجر خورده و بوغيره مراد کور در خنجر  
ضربتي و تيق زخمي ميش ان يکي دن مراد کيسه و زري کتود  
کودك در که طفل معني سنه در کيسه ان برد بر تيق زخم  
چراست کيسه بي اول كودك التدي بو کور او زري زخم  
و قتل نيچو در بيتي شرع و خرد اي حکم خطاست شرع  
و خرد قتلن يعني نقله و عقلا بو حکم خطا در آمدش  
و حني که اي نکته شناس خدای عزوجل دن که وحی کلا  
و ددي که اي نکته شناس کار ما راست نياید بعتياس  
بزم کار و صنعت قياسله راست کلز زيرا ابليس دخی  
قياسه مقيد اولدي امامرادي قياسه حاصل اولدي داشت  
ان كودكي نورسي پدري اول نورسي كودك بر پد رطوتار  
يعني هنوز اول بالغ اولمش طفلک بر پدري وار ايدک

نکته شناس  
وصف کسي در  
سنه

دي

مزد را بهر کسان کارگزی مزد ایچو کسه لودن اوتری ایش  
 اشلیجی برکسه ایدی در عمارتگری و مزد سواز سوار مردک  
 عمارتگر لغند یعنی انک خانه و بنا سنک تمیر نه کردیک  
 چند بجز دوری کار اجرت و مزد و رلقله بوزمان ایش  
 اسلادی مزد نگرفته بیفتادو اول کودک پدری اجرت  
 و مزدنی اول سواردن الممش ایکی دوشلی و اولدی  
 مزدوی بود در آن کیسه که برد اول کیسه ده که انی اول  
 طفل التدی انک کارنک مزد و اجرت ایدی پس کودک  
 که انک بسری در کیسه و زدانک حتی اولور کور مقول  
از بیه گوری پیش مقول کور بوکور لکنده اول ریخت  
 خون پدر قائل خویش کند و بی قتل ایدیجی نک پدرنک  
 قاتنی دو کدی یعنی بوکور کور اولما زدن اول شدی  
 کند و سنی قتل اید نک پدرنی قتل ایلش ایدی کشتش  
امروز بسر بصر قصاص بوکور اول مقولک بسری قصاص  
 دن اوتری انی قتل ایلدی و زیدر و زجزا دار خلاص  
 و قیامت کونی تک بد و عذابینده که خلاص و پردی  
 زیدر و زجزاده انک جزا سندن بری اولور  
ساجات در انتقال از نصیحت رعایا بو صیت فرزند  
 بو ساجات رعایانک نصیحتندن فرزندنک وصیتنه انتقال  
 بیانده در ای زبواهل نظر تیز بصر ای خدا اهل  
 نظر سندن تیز بصر در یعنی انلره تیز بصر لکی سن  
 و بزمش سن کارت از قاعده عقل پدر سنک کارو  
 عقلک قاعده سندن خارج در یعنی عقلا معلوم اولماز

بیکر چن  
 بوزمان  
 معنی سرد

بیدر و زجزا  
 بو صیت  
 در عقل

غایت کار تو نتوان دانست سنک کارک غایتنی بلک  
 ممکن دکل در کنه اسرار تو نتوان دانست سنک اسرارک  
 کنهنی بلک ممکن دکل در بسنی که بختیم در بسنکته هوس  
 زیاده که بونکته ده هوس پشردک این قدر شد ز تو  
 دانسته و بسنی سندن انجور بقدر معلوم اولدی کاتجه  
 آید ز درت درجه باب غیبی حکمت بود و محض صواب  
 که اول سنه که سنک با بکدن کلور جمع خصوصه عین حکمت  
 و محض صواب در هیچ بر وجهله اعترافه امکان یوقدر  
سب سراسر بخشش جانان طریق لطف و احسانست  
اگر ناری فرمود اگر تسبیح می آورد و جبر آن لیک  
 معین نشود لکن انک وجهی و حقیقتی معین و معلوم اولماز  
 جز بمعین نور روشن نشود سنک تعیینکنده غیر ایله  
 ظاهر و روشن اولماز ع که کار خدای نه کار پست خد  
 پایه و پیر دلان پست زشت تیره دل لک پایه سی سندن  
 پست در زیر انلرک خیره دل لک لری صنعک و ارادتک  
 ایله در قلب لری تعلق ماسوی ایله ملو اولد و غیبی  
 هر کجا روشنی و هست زشت هر قنده که بر روش لک  
 وارد در یعنی روش دل لک روش دل لکی هم سندن  
 در روشنی بخش دل جای را جای نک کوکله روش  
 لک باغشله یعنی عشق و محبتک نور ایله انک قلبنی  
 و بر تقصیر شععی حقیقک قلبنی و غضنق بند کله  
 قلبنی روش و منور ایله کل نشان آب و کل جای را  
 جای نک اب و کلنه کل دیک یعنی عالم قدسی کلش سندن

دانست مصدر  
 هم در  
 سنه

ایله ایضا  
 در محله

اولاد کل در جای تک وجودی باغنه دیک زان لاش شع  
 منور گردان اول روش لک بر توندن انک کوکل  
 منور شع ایله زمین دمش غالیه بر فرد گردان بوکل  
 اثرندن انک نفسی خوشی بوی ایله تا از آن نور هدایت  
 ریزد تا اول منور و روش شع کی قلبند هدایت  
 نورنی تار ایلیه تا از یح عطر عنایت بریزد تا بو خوش  
 بوی نفسند عنایت عطرنی الیه یعنی صاحب عطر  
 خوشبوی نسه در بحر یغان پسندیدک و عقیبتی کند و تک  
 مقبول مصاحب لری و دوست لری اوزره خاصه بر مرد ملک  
 دیده و خویش خصوصاً کند و تک فرزندی اوزره  
 بیت سابقه ریزد و بیزد کله لری بوبیته مرفوقه  
 مردمک دیده که کوز بکی معنی سنه در اندن مراد کند  
 تک فرزندی در عقد سی و هشتم در نصیحت فرزند  
 ارحم الراحمین **الدین یوسف** اتوز سکن نخی عقد عزیز و ارحم  
 فرزند مک نصیحتی بیانند در که لقبی ضیاء الدین  
 واسی یوسف در مشهور در که یوسفه ضیاء الدین  
 دیر لر حفظه **الله تعالی عما یوجب الخیر والناسف الله تعالی**  
 حضرت جل شانہ انی حفظ اولسون اول نسه دده که اول  
 نسه خیر و تاسفی ایجاب ایلی ای نهمال جمیع جان و  
 دلیم ای بنم جان و دلیم جمعی تک نهمالی یعنی ای بنم  
 عزیز فرزندم غنچه و باغچه و آب و کلم بنم اب و کلم یعنی  
 وجودم باغچه سنک غنچه سی که مراد فرزندی در نهمال  
 دده مراد فرزندی در نهمال فدان معنی سنه در قرع البی

عالمه معروف  
در مکتب

قره المبعده یا افاض  
خطاب ایچوندو

و چشم بتویز ای بنم فرزندم سن بنم قره العینم سن و بنم  
 چشم سنک ببکله تیز و نورانی در جرحه را کند کن چشم  
 سیز جرخک عناد و سیز چشمی کند و خیره ایدجی در  
 زیر آچونکه برکسنک فرزندی اول انک وجودی سببی ایله  
 بدرند بر قوت و حالت واقع اولور **قوة الظهری و پشت**  
**یور است** سن بنم قوت الظهرم سن و سنک سبکله بنم پشت  
 و ظهرم راست در یعنی سنک وجودکله بنم ارقه بر قوت  
 حاصل اولدی که انک سببی ایله ظهرم طوغری در **بیت**  
**بیت و دوتای فلک راست شد آخری تا جو تو فرزند دار**  
**مادر ایام راه** بختم از نشینی تویی کم و کاست بنم بخت و  
 طالع سنک معاونتک سببی ایله کم و کاست سن در یعنی  
 تمام و لطیف در یوسفی امده از مصر و قا و فامردن  
 کلش یوسف سن لقبت بر سر دین تا ج ضیا سنک لقبک دیک  
 باشی اوزره ضیا تاجی یعنی سنک لقبک ضیاء الدین در تاجک  
 مضاف اولسی اسب در سال تو بیج در پیر دیر سیج بو عاریتی  
 دبرده سنک سالک بشی در یعنی بشی یا شده سن از دو  
 پنجاه فرزند با دای بیج بو بیج کی پنجاه دن زیاده اولسون  
 یعنی سنک عمرک یوزیل دن زیاده اولسون دیر سیج دن  
 مراد یوفانی جهان در دیر دو پنجاه ترا هر بیجی در هفت  
 پنجه کشار کنجی بو کی پنجاه دن هر بیج هزده سا که بیج  
 اوزره پنجه کشار اولسون یعنی هر بیج ییل ده سا که بر  
 هنر حصولی اولسون در هفت گوش که زک چینی نیست  
 هنر چالش زبیر اسیم وزر شریف بر نسه دکل در کج زر

کندگی وصف  
و کندی در  
مکتب

کوشی ارجافند  
مکتب

پستی هنر چهری سیم و زد کنی هنر قنند یعنی هنر نسبت  
 بر نشنه دکل در یوهم وجه در کنج زر ارباب هنر قنند  
 بر نشنه دکل در هنری نی که دهد کنج زر دست هنر د  
 مرادم اول هنر دکل در که کنج و زر و سیر یعنی اول هنر ساکه  
 کنج رزق حصوله سب اول هنری از دل و جان ریخ برت  
 بلکه هنر د مرادم اول هنر در که سنک دل و جان کند  
 ریخی ایلدیجی اوله یعنی سنک دل و جانکی بت دنیا و تعلق  
 ماسوی و اخلاق ذمیه و اوصاف بشریت در خلاص ایلدی  
 و آن هنر نیست نصیب هر کس و اول هنر جمع کس سنک  
 نصیبی دکل در بجه و زنده دلان املو بی اول هنر ایچی  
 زنده دل لک نصیبی در یعنی یو هنر خواسته مخصوص در خواسته  
 بودند بی یو قدر چو کنی در هنر آموزی روی چونکه  
 هنر بقلمنه عزم و توجه ایلرس اول از خوب ادب روی  
 جوگ اول ادب خواندن رزق طلب ایله یعنی ادبی کند  
 داب و عادت ایله تا که ادب سبیله جمیع مراد که وصول بولای  
 ع نی ادب محروم گشت از لطف رب قال فرخنده کی از مصحف کیر  
 فرخنده لك ومینت فالنی مصحف شریف دن طوبت یعنی اول  
 قرآن عظیمک تعلیمه مشغول اول مصحف نور فتا و ترک کیر  
 نور نثار ایدجی شریف و عزیز مصحفی کفک اوزده طوبت  
 واکه زیاده تعظیم ایدجی اول جو ادبی بقراءت کامل  
 قراءت کامل بر استاد استه لفظش از حشش ادا راحت  
 انک لفظی حسن ادا دن راحت دل اوله یعنی قلبه انک  
 من ادا سندن ذوق و فال حاصل اوله و حی راگان

این را  
 در مصحف  
 در مصحف

کیر آرمافز  
 در مصحف

جو کرمافز  
 در مصحف

بیو اصل شده است و حی که او ساکه و اصل اولش در  
 زو جان کیر که نازل شده است معلم دن انجلیح اخذ  
 حفظ ایله که نازل اولش در وحی دن مراد قرآن عظیم در  
 زان زلاله چو زبان تر گردد اول زلاله دن چو کسک  
 زبانک تراولا یاد کیر ایچی میسر گردد حفظ ایله اول  
 سنه که میسر اولور یعنی چونکه قرآن عظیمی او کرده سن  
 اندن ممکن اولدوغی مقدار حفظ ایله زلاله دن مراد  
 قرآن عظیم در بعد از آن پشت بعدادات و رسوم اندن  
 صکه عادات و رسومه آرقه ایدوب روی می دار تحصیل  
 علوم علوم تحصیلنه توجه ایله یعنی عادات و رسوم  
 ترک ایدوب علوم و معارف کسینه متوجه اولوب سعی و  
 اهتمام ایله حفظ کنی مختصری در هر فن علیکم بالمعروف و  
 هر فنیه بر مختصری حفظ ایله کیر خوشبو کلی از هر کلتش  
 هر کلتش دن خوشبو بر کل اخذ ایله یعنی نافع اولان فن  
 لر دن بر مختصری حفظ ایله هر سبق را که نهی پیش نظر  
 هر درس و سبقی نظرک او کند نورس تاندانی ز سران  
 مکرر مادام که اول سبقی بلیه سن انک سر و هو سندن  
 کچه علم دارد طرف کونا کون علم کونا کون طریق لر طوبتار یعنی  
 معملک انواع طریق لر و وارد مر و از حد ضرورت بیرو  
 ضرورت حد دن طهر کتمه یعنی ضروری و لازم اولان  
 علمک تحصیلنه سعی ایله عمر کم فضل و هنر بسیار است  
 عمر از در و فضل و هنر چوق در کسب آن کنی که ترا  
 ناچار است پس سن اول فضل و هنری کسب و تحصیل ایله

زبانک  
 در مصحف

ناچار لازم  
 در مصحف

بنوعی اصل



که ناچار ولادم در دره عشق بیزای قبول عشق بولند  
قبول میزانی ایله هست ادب بی ادبی فضل فضل قبول ادب  
بی ادب لک در فضل فضل در زیر عشق جی حال در  
علم و فضل قبل و قال در هم خلاق مابینده اولان ادب هر نه  
قدر لطیف اولسه عشاق خدای عزوجل نک حضور فدوای  
اولان ادبه نسبت بی ادب لک در زیر انلک ادبی هان  
ظاهری در اما عشاقک ادبی هم ظاهری وهم باطنی در بیت  
ادبوا النفس ایها الأصحاب طرق العشق کلها آداب  
پامنه جز بدر استادی اول استادک قوسندنا غیریه  
آیق تومه گر کردورات جهان ازادی که اول استاد جهانک  
کردوراتند مقام ازاد و پاک در مخبر و محضر او هر دو نگو  
انک مخبری و محضری هر کی سی خوب و لطیف اولان بهتر از مخبر  
او محضر او بلکه انک مخبر ندن انک محضری خوب رک و  
لطیف رک اولان مخبر علم و فهم محضر خوبی و حضرت معنی سنک  
سخنشی پایه و ادراک شود زیر اخوی خوب رک اولان  
استادک سوزی ادراکک پایه سی اولور و ساکه اندن  
قوت وصول بولور خلقت از صحبت او پاک شود سنک  
خلق و خویک انک صحبت و مصاحبتند پاک و لطیف  
اولور نه سفیمی لقبش کشته فقیه اول سفیری کندو  
استاد ایله که انک لقبی فقیه اولشی محبر و محضر او هر  
دو گریه انک مخبر و محضری هر کی سی کریه و قبیح اوله  
فشی از و میل بجاه آموزد نفس اول استاد در جاه و  
منصبه میل او کر نور طبع از و خوبی تباہ اندوزد طبع

هر لفظی تا کید  
انجو در  
مدرسه

طبع اندن زشت و تباہ خوبی کسب ایلی و رکنی روی سوی خطه  
خط و کر خط خط سی جانینه توجه و قصد ایلی ایلیک یعنی  
اگر خط تحصیلنه قصدک و ارایه بایدت در ره از سیر وسط  
انک بولند ساکه وسط سیر لک یعنی خط کسینده تو غلک  
لازم دکل در خط که از شایبه و حسن نیت خط که حسن شایبه  
سندن نهی در یعنی اول خط که زشت در بجهرم و کاغذ  
از و رو سبخت کاذبک نصیبی اندن یوز فروغی  
در زیر از زشت خط دن ذوق و حظ اولمان خط چنان  
به ز قلم راننده کاتبی دن خط انجلیح کرک که بیاید اورو  
خواننده که اول خطی او قویجی اندن اسوده اوله و ذوق  
ایلیه قلم راننده کاتب معنی سنه در در کف نقر خط خوب  
خوب رقم لو لطیف خط لونک کف و دستند ررق رارق  
کلید نیست قلم قلم طرف و لطیف بر مقتضای در علیکم جسی  
الخط فانه من مفایح الرزق لیک چند و جو قلم رخ مهر  
لیکن قلم کبی اول قدر دنج و زجت القمه کیت سخن خط بود  
هیچ هنر که سنک خط دن غیریه هیچ هنرک اولیه ننگه  
قلک خط دن غیریه هنری یوق در می نگویم سخن شعر  
و فنش شعرک و انک فنی نک سوزنی سوزیلر که خمشی  
یاد زبانه از سخنش زیر زبانم انک سوزندن خاموش  
اولسون یعنی شعر دن بهم کبر اول دیوسا که وصیت ایلم  
گر شود بحر مکی لب تر از و فرضا شعر اگر دریا اوله اندن  
لیکن ترا ایله یعنی هر کز شعور هوس ایله و ز شود کان مطلب  
گوهر اندن و کر شعور فرضا کهر معدنی اولان اندن که هر استمه

کلی فعل صانع  
کما طلب در  
منه

سوی شفاف  
در مشرق

رقم

کاه معدن معنی  
در مشرق

یعنی شعری که در غایت ایله کیسه خالی کنی هر بر هزست شعری  
پر هزک کیسه سنی خالی آید یکی در یعنی هز منداک هنر لود  
بری و عاری اولغه سبب در میل کور کوش هر دیک و ریت  
هر بر صاحب نظر کور لوق میله چکی در یعنی شعری صاحب  
نظر لک روحانی نقصانته سبب در زیر اشوع تقید سبب  
دنیوی افکار مقید اولوق لازم کلور بوجالت صاحب نظر  
لر عین ضرر در میل کور میله بر سینه در که انی قر در ب  
چشمه چکر لور اولور رتم دل مکی ایی هند سه در بو  
هند سه بی کور رقی ایله یعنی شعری مقید اوله ره تکامل  
مده این وسوسه را بو وسوسه به خاطر بول و برمه یعنی  
یعنی شعری خاطر که کورمه هند سه بنا به منسوب برقی  
در لکی بوند اندن و وسوسه دن مراد شعری در دل که  
باشد حرم خاص خدای قلب که خدای عز وجل نک خاص حرم  
در یعنی عشق و محبتک و تجلیاتک مظهر و محلی در  
قلب المؤمن عرش الرحمن حیفا باشد که شود وسوسه  
جای حیفا در که وسوسه نک جای و مکانی اوله در جوانی  
گمی در دی کیر جوان لوق به بی در دلوق کهنی طوت  
یعنی سعی ایله که در ذوسور و عشق الهی در بیج و در  
اولاسن راه پیری و جوانی کیر پیر لک و جوانی  
لک یولنی طوت یعنی روشک پیر لور و جوانی در لک  
رویشی کبی اولسون رو که باید جوانی پیری بول  
که کور که آن جوان لوق کیده سن الوبه پیری افکن رخ پیری  
اگر انی پیری که براجه سن و زخم ایلد سن زیر پیری لک

کوری در  
باصطلاح  
آخوند در  
مفسر

جای وسوسه  
تقدیر در  
مفسر

سپری فعل مضارع  
مخاطب در که کوری  
معنی نشسته در  
مفسر

صنعت و ست لوق مقرر در نیست کار لوق بجز باز پیری  
زیر اسنک کارک و حالک باز پس لک دن و نقصانند  
غیر ک دکل در چونا بس منزل پیری پیری چون که پیر لک  
سر منزلنه ایر شه سن یعنی چون که پیر اولاسن بره خدمت  
در ویشان بوی در ویش لک خدمتی یولند میل کحل  
بیش زدر در ویشان بوی چشم لک سر سه سنی ان لک  
توسندن استه زیر ان لردن گوشه چشمه نظر سنک  
دلک زیاده روش و نورانی اولور در ویشان دن  
مراد اولیاء الله در چون ترا بخت رساند بکسی چون که بخت  
و طالعمک سنی بر کسیه ایر شد و سه که ترا از تور هاند  
نفسی که اول کسه سنی بر نفس سندن خلاص ایله یعنی  
کبر و خود بینی لک در بری و عاری ایلیه دست در د  
اویز و بکش دامه از صحبت هر ناخوش و خوش دستکی  
انک دامنه اص یعنی انک دامنی محکم طوت و خدمت  
و حضور فتن جدا و در اوله و هر ناخوش و خوشی  
یعنی جمیع خلقک محبت و مصاحبتدن دامنی چک و اعراض  
ایله و زنه در کسوت تکتایی باش و کرا نخلایی بر کسه  
بولیه سن وحدت و بیکتالوق کسوتنده اول ساکنی کلبه  
تنهایی باشی تنه لک کلبه سنک ساکنی اول یعنی خلوت  
و عزت اختیار ایله رخت آن کلبه کن از ترس خدای  
اول حجر نک رخت و اسبابنی خدای عز وجل نک ترس  
و خوفندن ایله پیشی امن ز ترس دوسرای پس ایکی  
سرایک خوفندن این او تور در چون که خدای عز وجل دن خوف

باز پیری از ناقص لوق  
معنی نشسته در  
مفسر

کلمه خانه در  
معنی نشسته در  
مفسر

ایلیه سن هر یکی جهان ده خوف دن بری اولوب آسونه حال  
اولور سن بند بر خلق در کفت و شوق خلق اوزره مصاحبت  
قبوسنی بغله یعنی انلرک مصاحبت لرندن اعراض ایله  
قایل و سابع خود هم خود شو کند و که قایل و سابع مینه کند  
اول یعنی خلقله مکالمه ایدوب انلرک مصاحبتنه التفات ایله  
**حکایت حسن رضی الله عنه با آن جوان منزوی**  
حسن حضرتک رضی الله عنه اول منزوی و گوشه نشین جوانله  
اولان حکایتی در منزوی گوشه نشین معنی سنه در  
حسن آن سبط نبی سیر ولی حسن رضی الله عنه اول حضرت رسول  
صلی الله علیه وسلم سبط ولی نیک یعنی حضرت علی نیک رضی الله  
عنه سیری طلعتش مطلع انوار جللی انک وجه و طلعتی روشن  
وجللی نور لریک مطلق در سبط دن مراد انک حضرت فاطمه  
دن رضی الله عنها تولد ایلد و ک اعتبار ایله در و فاطمه حضرت  
رضی الله عنها خود حضرت رسولک صلی الله علیه وسلم دختری  
در پس سبط بر کسنگ فرزندانک فرزندی معنی سنه اولور  
ویونله مرادنه ایدوی زیاده روش و ظاهر در رفت در  
خانه ای آن قان جوان اول تانه جوانک خانه سنه کتدی در ره  
اهل دئل از گرم روان اول جوانه اهل دلك یونله گرم  
دولردن ایدی یعنی زیاده شوق ناک و چایک و چیت  
ایدی دید بر خلق خدا در بسته حسن حضرتک رضی الله  
عنه کوردی اول جوانه خدای عزوجل نیک اوزرینه  
قبوسنی باغلیش یعنی انلرک مصاحبتنه اعراض ایلش  
وزمه خلوق جدا نیست و جمیع خلوق دن جدا اولور شی

مشق احوال  
در سنه

کرم روانه شوق  
بوی روحی معنی نزه  
در منزوی

یعنی خلوت و عزت اختیار ایلش کفت کام تو زنیگتایی  
هیبت حسن حضرتک رضی الله عنه اول جوانه ددی عزت  
و نیگتای دن سنک مرادک نه در مونس جانت بمنهایی  
کیبت خلوت و تنهالوق ده سنک مونسک کیمدر کفت  
انکس که مقیم دلم اوست اول جوانه جواب و پروب دی  
بنم مونس اول کسه در که او بنم کوکلمک مقیم در که مراد حضرت  
حق در عز اسمه تخم دئل کشته در آب و کلم اوست ای کلم  
دل تخمینی او امشد یعنی خدای عزوجل در که کوکلمی او  
خلق ایلشد در من و او ایم در پی تنهایی بوخلوت و  
تنهالوق بن و او نیز یعنی همان بنم و او در نیست کسی را بنم  
کنجایی او را تا مزده کسه به صبح لوق یوق در باز کفتا که  
در پی گاشانه حسن حضرتک رضی الله عنه مینه اول جوانه ددی  
که بوکاشانه ده هر ترا چیت متاع خانه سنک خانه کک  
متاع و اسبابی نه در کفت چیزی که در پی خانه مر است  
جوانه جواب و پروب ددی بر نسته که بوخانه ده بنم ایچ  
در ترسکاری دئل از مهر خداست خدای عزوجل نیک  
مهر نده کوکلمک خوف ایدیچی لکی در کرد ایچ خانه بو  
در می نگریم چونکه بوخانه نیک اطرافه نظر ایلیم غیر از بنم  
نیست متاع دیگرم کوردم که بوندن غیر متاعم یوق در  
متاع دن مراد حضرت حق در عز اسمه خوف ایلک در باز  
کفتا که دهد دور در رات مجلس خوشی حسن بصری ساز  
حسن حضرتک رضی الله عنه مینه اول جوانه ددی حسن  
لطیف مجله دور و دراز ساز و ترتیب و بر یعنی مجلس

مانند ده  
نوع ساری  
در سنه

بهد فضل خدای  
بنا بر در  
در سنه

بیدا ایدوب انده لطیف و عظیم ایلر و عظم او پرده و غفلت بیدر  
انک و عظمی غفلت پرده سنی بر تار یعنی انک و عظمی استماع  
ایدن کسه دن غفلتی رفیع ایلر کاهلی را زجیبت پیر دستمک  
جیبت و ذاتندن کامل لکی کور و یعنی انک و عظمی مجلس و عظم  
ده اولان مستمه طاعت و عبادت ایلمکه شوق و پریر بورد  
قطع ایلر معنی سنه در که بریدن دن اولور وجه اوله کور بریر  
بوردن دن در چوئ سوئی مجلسی او می نرویی انک مجلس چابنه  
نیچو کتر سن تا از و نکته و حکمت شتوی تا اندن حکمت  
نکته سنی استماع ایلیمه سن گفت ناید بجز از بیخبران حق پر  
بجده دکران اول جوان جوان که حس حفر تند  
رضی الله عنه بوسوز لری اشتدی جواب و پریر ددی غیر  
لرک سوزی ایلله حوج پرست لک بنی بروردن غیری دن کلتر  
یعنی بوجالت بی خبر لردن کلور خبر دار اولان لردن کلر  
ای بدان بند که در راه خدای ای بدو بد بخت در اول  
بنده که خدای عزوجل نک یولند پند ناهج دهدش قوت پای  
انک ایغنه قوی ناهجک پندی ویر یعنی انک طاعت و  
عبادت تجد و جهدی ناهجک پند و نصیحتند ظهیر بولا  
مع به بیداری خود در کارم بی کند و بیار لفظه کار و  
عمله اینم کو مکی مرغ سحر بیدارم دی بنی مرغ سحر بیدار  
ایلمسوی ز برای خدای تعالی ناک توفیق ایلله خواب غفلت دن  
بیدارم مناجات در انتقال از وصیت فرزند بنصیحت نفس خود  
بومناجات فرزند نک وصیتند کند و نفسک نصیحتنه  
انتقال بیاننده در ای مرادی دل تنها شده گان ای قلوبت

بیدار ایدوب انده

بیدار ایدوب انده

و عزالت اختیار ایدوب تنها اولمش لرک کو کلنک مرادی  
مایه و صحبت تو تنهایی سنک قرب و محبتک مایه و سببی خلوت  
و تنهالوق در سایه و وحدت تو یکتایی سنک وحدتک سایه  
و اثری یکتالوق در یعنی خلوق در عزالت ایلمش لک در  
فرع انکس که بتهایی ساخت فرع و سعادت متدد در اول کسه  
که تنها لقله قناعت ایلدی بوم معنی در فرع و سعادت متدد در  
اول کسه که تنهالوق ده کچندی رخشی در عالم یکتایی تاخت رخشی  
یکتالوق عالمنه سوردی یعنی وحدت و یکتالوق اختیار ایلدی  
دیله را کحل شهود تو کشید چشمه سنک شهودک سره سنی  
یکدی یعنی سنی شاهد ایلدی چوئ ترا دید دگر هیچ ندید  
چونکه سنی کوردی من بعد هیچ غیر کور مدی جز تو مقصود  
نداند کسی را سندن غیر کسه بی مقصود بلیمه یعنی مقصود  
همان سنی بیله بلکه موجود نتواند کش را بلکه کسه بی موجود  
او قومیه یعنی موجود هاون سنی بیله گر نخواهد زد دست خواهد  
و بس اگر برینسته استیه آنچه سنک تو کدن استیه و ربکا هد  
رغبت کا هد و بس و کرا کسلورسه آنچه سنک غمگدن اکل  
یعنی غمگدن اولورسه سنک غمگدن بر غیر غمگدن اولیمه از  
وصلا تو بود بالشی او انک نشو و نماسی و ذوق و صفاسی  
سنک و صالک دن اولام و ذوق فراقی تو سزد نالشی او و انک  
نالشی و صفاسی سنک فراقگدن لایق اولای یعنی انک تاله و فغانه  
سب سنک فراقک اوله غیر نسته اولیمه بالشی بوند بصدقه  
معنی سنه دکلی در بلکه بالیدن دن در نشو و نماسی سنه  
در حال جا پست نکو معلومست ای خدای عزوجل جایی نک

بیدار ایدوب انده

بیدار ایدوب انده

حالی سا که زیاده معلوم در زانچه شد گفته محبت محرومست اول  
سنه دن که دپنشی اولدی عجب محروم در بکشا چشم عنایت  
سویستی انک جانینه عنایت چشمی آه یعنی که عنایت ایله و ذ  
هه خلق بکده آن درویشی و جمیع خلق دن انک یوزنی دوند  
یعنی که تیکتالین ویر تا بحر و می خود بود آرد تا کندونک محروم  
لغی ایله بالکوز چکنه بنصیحت کری و خود سازد کندونک نصیحت  
کر لکنه مشغول اوله یعنی کند و سته نصیحت ایله اشتغال کوسته  
**عقید سی و نهم در نصیحت نفسی خود** اوقظ طغوز نخی عقید کند  
نفسنک نصیحتی بیاند در که از هه گرفتار ترست و بنصیحت  
**سزاوار تر** زیرا جای نك نفسی هوا و هوسه تقید اعتباری ایله  
جمعی سندن گرفتار دك در و نصیحت لایق دك در بوجه هم مکئ  
در جای هوا و هوسه تقید اعتباری ایله جمیع خلق دن گرفتار دك  
در و جمیع خلق دن نصیحت سزاوار دك در ههضا لنفسه اعتباری  
ایله که نفسنه انکسار حاصل اوله جای ایچ پوره سرایی تا چند  
اعجایی بو پوره سرایی لوق و بیهوده کوی لوق نیچیه دك چون جرس  
هرده در ایی تا چند جرس کبی یا و کوی لوق نیچیه دك پوره  
سرای ذم و نفع ایدیچی معنی سنه در چند بیهوده کبی خوش  
نفسی نیچیه بر بیهوده وی فایده خوش نفسی لک ایلرسن هیچ  
تکلفیت دلت زین جرسی بو جرس لک لدی سنک کوکلک  
هیچ منتقمی اولدی تا که بوندن فراغت ایلیه س ساز بشتکت  
چه افتقانت ایی ساز سندی یعنی پیر اولدک و عمرک اخرت  
ایردی بوندن افتقانت در یعنی نه بیهوده کوی لوق در  
تا بکست چه دستانت ایی اول سازک قلی قورلادی

بیکه دانسته  
ایضا در

هرده در جای  
هرده در جای کوی لوق معنی سنه در

ساز مروز  
در

بودستان و ترغ نه در یعنی جسمکه قوت قالدی پس بوج  
حالات نه در نامه و عمر بتوقع رسید عمر نامه سی توقیه  
ایرشدی یعنی عمر تمام اولدی نظم احوال بتقطع کشید  
احوال نظمی تقطیع چکلری یعنی دنیوی احوالک نهایت پزیر  
اولدی و زینه منسوب برحالت در که شوک موزون و  
ناموزون ایدوکی انکله معلوم اولور تنک شد قافیه  
**عمر شریف** عمر شریف قافیه سی تنک اولدی یعنی عمر دن اقل  
قلیل قالدی دمیدم می شودش مرک ردیف دم بدم موت  
که ردیف و قریب اولور زیرا آنا فاما موت قریب اولدی  
زیاده در شرف در قافیه و قافیه و تنک و ردیف احوال  
نظم دن در که ظاهر در سزنجیبی هه شب قافیه جوی  
دو کلی کیجه باشک جیبکده قافیه غلب ایدجی سن یعنی قافیه  
دن اوتری مراقب اولور سن تنک از معنی باریک چو  
سنک جسمک باریک و دقیق معنی جهتند موی کبی در  
یعنی لاغر و نحیف اولمش سن که شوی سوی مقاصد قاصد  
گاهی مقاصد جانینه قاصد اولور سن یعنی مقصود لرکک  
حصولنه قصد و سعی ایلرسن باشی انرا بقصائد صائد تصاید  
ایله انی صید و حاصل ایدجی اولور سن مقاصد جمع مقصود  
قاصد قصد ایدجی معنی سنه در قصائد جمع قصید در صائد  
صید و شکار ایدجی معنی سنه در مدع ارباب مناصب کوی  
ارباب مناصبک مدحنی دیر سن یعنی انلری مدع ایلرسن  
فتح ابواب مطالب جوی مدع بسببیه ابواب مطالبک فتحنی  
طلب ایلرسن مطالب بونده مطلب و مطلوبک جمع اولور

ساز مروز  
در

ساز مروز  
در

بودستان

اولی جایز در که بی سادگی سازی جاه بر سر لوح بیان حرف هجا  
 گاهی بیان لوحنک باشی اوزره بر سادگی دل ایچون هجا حرفه  
 بر ایلوس یعنی گاهی بر سادگی دل ایچون بر کسه بی هجو ایلوس  
 سادگی دل یون واحق معنی سینه استقال اولنور که کنی میل  
 غزل پردازی گاهی غزل کوی لقه میل ایلوس عشق با طرف غزل  
 باری عجیب و خوب غزال لوله عشق اوینار سن یعنی غزل واسط  
 سیله انله عشق و محبت اظهار ایلوس و وصال لرینه شوق و  
 اشتیاق کو سترسی طرف غزالان دن مراد مخایب در که بی  
 مشوی آری زیور بر یکی وزنه هزاران کوهر گاهی مشوی  
 ایچون بروزن اوزنه هزاران کوهری زیور کتور رس یعنی  
 گاهی مشوی دیکه متوجه اولوب صنایع شعریه دن و بار یک  
 ورنکی معانی دن انده بسیار معانی و خیال خاص دیه ایلوس  
 نظم و شعریه مشوی او در که جمعا بروزن و بر بحر ده اوله  
 مشوی و شریف و پوستان و بو کتاب کبی و بونلرک مانند  
 کتاب آکن بسیار لر که ز تر صیغ شوی بند گشای گاهی تر صیغ  
 کتور رس عقل و دین را فیکنی بند بی پای عقل و دینک  
 ایاغنه بند بر اعور سن یعنی انک حصوله جان و دل دن  
 مقید اولور سن صیغ تر صیغ او در که مصراع ثانی ناک کلماتی  
 مصراع اولک کلماتنه مناسب اوله بوبیت کبی سینه  
 ای شور بتو بخوم جلال وی موقد بتو رسوم کمال گاهی از  
 بهر دل غمخواره گاهی غمخواره و غمناک کو کلکده او ترکی  
 سازی از نظم رباعی چاره رباعی نظمتده چاره دوزن  
 یعنی رباعی دیر سن رباعی معروف ده کاه با هم دهی از طبع

آری فعل مضارع  
مخاطب در  
منه

سادی فعل مضارع  
مخاطب در  
مص

بلند قطعه قطعه ز جواهر پیوند گاهی بلند و روشن طبع کند  
 جواهر دن قطعه قطعه بری برینه پیوند و اتصال و بر رس  
 یعنی قطعه دیر سن قطعه به نسبت جواهر خوب واقع اولمندر  
 و قطعه هم معروف ده که بیک بیت زخم فرزند شوی گاهی بر بیت  
 سیله غم دن فرزند و خلاص اولور سن مرهم سینه و پردرد شوی  
 پردرد سینه کک مرهمی اولور سن یعنی بر فرد سیله غم دن خلاص  
 اولور سن یک بیت به نسبت زد خوب واقع اولمندر که کنی  
 کم بمعنا نامی گاهی مقابله نامی کم و پنهان ایلوس خواهی از  
 کم شده نامی گاهی اول کم و پنهان اولمش نام دن بر مراد استی سن  
 یعنی گاهی مقماد بر سن و اندن بعضی اشارتله بر نام ظهوره  
 کتور رس گاهی از مرثیه ماتم داری گاهی مرثیه دن ماتم  
 طوقار سن یعنی گاهی مرثیه دیر سن و ماتم شروع ایلوس  
 و ز مره خوب دمادم باری و کربک دمیدم قان یاغدی  
 سن یعنی قان اغلر سن مرثیه ادعیه و زنه اوزنه میت  
 ایچون اولان کلمات در که ماتم مشوب در جمعی مرثیه دن  
 که فلان میرد فلان شاه بمرخ دیر سن که فلان امیر و فلان  
 شاه اولدی ملک و میراث ببده خواه سپرد ملک و میراثی  
 دشمنه تسلیم ایلدی یعنی وارثی اولدوغی ایچون انی دشمنی  
 قبض ایلدی په که داری چون نایت نکران ماتم خویش  
 بمرک دگران اگر چه سن بونلر مقید و مشغول سن کنی  
 اولی بودر که نهایت نکر لر کبی غیر لورک مرکی ایله کند و ماتمی  
 طوقاسن ز بر اعاقبت سن هم بر کون دنیا دن رحلت ایلوس  
 سن مشوی قراموش کردی مگر مکر خویش که مکرک منت

شوی فعل مضارع  
مخاطب در  
منه

آری فعل مضارع  
مخاطب در  
منه

نا توان کرد و ریش محقق چو بر زده بریند کیش نه بروی که خرد  
بسوزد و لش بپن که چو نه ستم اجل زانوی که کرد و ن زین فردوسی  
کود که چون فلک فردوسی دن او تری اجل تیری قوسه منسوب  
ایلدی یعنی چونکه فردوسی فلک المذن اجل تیری بدی چون بون  
نیجه معنی سنه نیجه راست و صحیح اولور دیو نیجه نیجه فکر لر اولور  
لکی میسر اولدی زیرا ما بعدند جواب واقع اولاد بیت دن  
بومعنی ظاهر در با دل شوق شده چو نه خامه و خویش کند و نک  
خامه سی کی شوق اولمش کوی ایله ماندس زینر شهماه  
خویش کند و نک شهماه سی سببند با شنی اشغه قالدی یعنی خجل  
اولدی زیرا اول کتابده کند و سنه نافع اخروی برجات  
یوق در ناظم کتبه نظامی که برنج کتبه شهر نک ناظم و شاعری  
نظامی که در رد و ریخله عدد کتبه رسانیده به پنج کتبه عددی  
پنجه ایرشدردی یعنی حمله آد لو کتاب ددی که زیاده مشهور  
در روز آخر که ازین مجلس رفت روز آخر یعنی وفات  
اند و کی کوه ده که بومجلس دن کندی یعنی همان دن  
رحلت ایلدی کتبه ها داده ز کس مجلس رفت کتبه لرینی  
الندن و یرمش مجلس کندی یعنی پنج کتبه بوجها ده  
فودی گرچه می رفت بسراقتانی بر فلک دبدیه  
خاقانی اگر چه خاقانی دبدیه و طمطراقی سراقشان لقله  
بر فلک اوزره کندی یعنی زیاده لطیف و خوب شعر  
کوی لقله اگر چه عالمک مشهوری ایدی کتبه پامال  
خواریت دبه اش ای انک دبه و کوسی خوار نک پامالی  
اولدی بی صدا شد چو دبه دبدیه اش انک دبدیه

فردوسی  
مشهور در  
مصر

خاقانی مشهور  
در مصر

دبدیه کی صد اولدی یعنی اشتهار و طمطراقی محی  
و منعدم اولدی دبدیه دری دده اولور طرف در که انک  
ایچنه بال و بیغ و بعضی سنه تودر که صد اده خالی در  
دبدیه طنطنه و طمطراق و دبدیه معنی سنه در انوری  
کو و دل انور او انوری قنی که مشهور بر فاضل شاعر  
در وانک انور کوی قنی یعنی جهان دن رحلت ایلدی  
حکمت و شعری خرد پر و راو انک خرد پر و رحمت و شعری  
قنی یعنی محی و منعدم اولدی کوی ظاهر انکه چو خضاب حیات  
کلیک او داشت روان در ظلمات قنی ظاهر او که حضرت سیر  
کی انک قلی ظلمات ده اب و حیاتی روان طوتدی یعنی ظلمات  
ده اب حیات اولد و غی کی انک سیاه مرکبها یا زلمش اشعاره  
آب حیات کی حیات بخش معانی مندرج ایدی مراد ظهیر  
فاریابی در که قصایدی غایتده خوب و لطیف در بیت  
دیوان ظهیر فاریابی در کعبه بدزد اگر بیایی هر کالی که  
سپاهانی داشت هر بر فضل و کالی که سپاهانه منسوب کمال  
طوتدی کتبه تیغ سخن رانی داشت که کف و دستنه سخن  
ران لوح تیغنی طوتدی یعنی سخن دانه ایدی و فضل و کمال  
زیاده بهره و رایدی کمال کی در برسی اصغفانی در که قصاید  
ده تمام مهارتی و ارادی داشت طوتاردی معنی سنه هم  
لطیف در کمال سپاهانیه نسبت کمال غایت خوب واقع اولمش در  
صفاهان سپاهانک معنی در شد ازین دایره و دیر سیر  
اخرا الامر هر نفس پذیر اخرا الامر بود بر مسیب دایره دن  
جمیع کالی نفی پذیر اولدی یعنی کند و سندن و کمالندن اثر قالدی

انوری مشهور  
در مصر

انوری مشهور  
در مصر

دیر سیر داین سندن مراد فلك در که دیر سیر اولسی سیر و  
 دوری قیامت دکن اولدوغنی اعتبار ایله کرد حرفی که رقم زد  
سعدی بر در فر شاهده معنی جعدی شول حرف که سعدی رقم آوردی  
 یعنی کند و طبعند و ظهوره کتوروب یازدی یعنی شاهده نیک  
 یوزی اوزسه بر جعد و زلف ایلدی یعنی شیخ سعدی قدس  
 الله سره العزیز شعوه زیاده حسن و لطافت و پردی بوسبب دن  
 که تدوه و متعزلاً دید لر کرد کردید دن مخفف او بنوب  
 اولدی معنی سنه هم اولور سی معنی بویله اولور اول حرف که  
 انی سعدی یازدی معنی شاهده نیک یوزی اوزسه بر زلف اولدی  
 یعنی خوب لک یوزن اولان زلف تحسن اولدوغنی کی انک  
 کلماتی شعوه زیاده حسن و لطافت و پردی جعد زلف معنی سنه  
صهر قهر جو شد حادثه زای مهر مهری چونکه حادثه ظهوره کتوروجی  
 اولدی آمد آن جعد شیر از بانی اول معنی جعد ایغند و  
 کلدی یعنی اول حالت و کندوسی صورت عالمند پنجهان  
 اولدی شیخ سعدی قدس الله سره العزیز حضرت لک نیک  
 سادات کی کیسولری و ارادی کویا جعدله که اشارت  
 اولمندر حافظ از نظم بلند اوان حافظ زیاده شور  
 و مقبول نظمدن کرد ایینی سخن زانان سوزک رسم  
 و ایینی تاز ایلدی لیک روز و شبستی از پیشه کند  
 لکی روز و شب انی پیشه کند دن زان بلند کی بسوی  
 بستنی افکنده اول بلند لک دن بست لک جاننده بر ک  
 یعنی کردشی ایاماله و قات ایدوب اول حالتدن دور  
 اولدی پیشه کند الاجه کند معنی سنه در که مراد روز

سعدی  
مورد

دیر سیر  
اولدی

و بونده صنعت تجرید وارد و نخت از دور مه و کردش  
 سال میوه باغ خجندی کمال ماهک دور ندن و سالک  
 کردشندن خجند منسوب باغک میوه سی کماله ایر شدی  
 یعنی کمال خجندی کامل اولدی نخت ایر شدی باغ خجند  
 دن مراد خجند شهری در میوه دن مراد کمال خجندی در که  
 که غزله تمام مهارتی وارد در نخت اولدی معنی سنه اولدی  
 معنی بویله اولدی ممکن در ماهک دور ندن و سالک  
 کردشندن خجند منسوب باغک میوه سی کمالی ایله اولدی  
 عجم این میوه نخته است دیر یعنی بومیوه اولمندر لیلی یاد  
 اجل آن میوه و پاک لکی اجل بی اول پاک میوه ی نخت  
 در خطه و تبریز نچاک تبریز خطه سنه خاکه دو کدی یعنی  
 تبریزه و قات ایلدی آن دو طوطی که بنوحین نشان اول  
 اکی طوطی که انلرک نوحین لکی ایله بود در هند شکر ریز  
 هند ده انلرک شکر ریز لکی اولدی یعنی انلر هند ده  
 ظهور ایدوب شیخ و شاعر اولدی لاجرم هند ده انلردن  
 هند ده بسیار لطیف اشعار ظاهر اولدی و طوطی دن مراد  
 خسرو و دهلوی و حسن دهلوی در خسروک کتابی  
 و اشعاری بسیار در بونلرک طوطی به تشبیه اولمسی  
 هند دن ظاهر و پیدا اولدقلری اعتبار ایله در طوطی  
 لک کافی خود هند در عاقبت سخن و افلاک شدند  
 انلر عاقبت افلاک مغلوب و مهوری اولدی لری خاشان  
 نفس خاک شدند خاک قفسنک خاموشی اولدی یعنی  
 خاک ایچند دفن اولندی لری کام بکشا که شکر فان رفتند

دیر سیر  
اولدی

دیر سیر  
اولدی



شروع و او هوسا دن فراغت ایله زیر اثر بغیر و عالی قدر لر  
 جهان دن کندی لر یک بیک نادره حرفان رفتند شیرین  
 کوی لور بر بر جمیعاً جهان دن کندی لر کام بیکتا بوند فراغت ایله  
 معنی سته استعمال در زود برگرد پوخواهی برگشت و بر خفته  
 حرف که فرست بگذشت چونکه بالضرورة عاقبت بو تپناه و قراب  
 حرف دن فراغت ایلیک کرک بودم تیر فراغت ایله زیر اثر است  
 کجدی و عمر نهایته ابر شدی کسیت کر باغ سخن رانی رفت  
 مگر که سخن ران لق باغدن کندی که نه با داغ پشیمانی رفت  
 که جهان دن ندامت داعی ایله کتمدی یعنی هر شاعر که جهان دن  
 کندی بمر حال پشیمان کندی زیرا شعوم صرف ایله و کی زمانی  
 طاعت و عبادت صرف ایلیک اولیادی **حکایت سنایی که وقت**  
**وفات این بیت می خواند حکیم سنایی نک حکایتی در که**  
**وفاتی وقتند بویستی او قودی باز گشتم از سخن زیر که**  
**نیت در سخن معنی و در معنی سخن سوزدن یعنی شعری لوقدن**  
 فراغت ایله زیر که سوزده معنی و معنی ده سوز یوق  
 در یعنی مراد اولنا حالت که حال در ده سوزدن و نه سوز  
 ده اولان معنی رف ظاهر و حاصل اولور چون سنایی شه  
 اقلیم سخن راقم تحت و تعلیم سخن سوز اقلیمک شاهی  
 سوز تقالیمی تحت سنک کاتب و استادی سنایی خواست  
 کردون که فر شوید باک راقم هستیش از تحت و مخالف  
 چون فلک استدی که آنک وجودی رفنی خاک تحت  
 سندن پاک یویه یعنی جهان دن آنک وجودی رف  
 و محو ایلیه بیت سابقه اولان چون لفظی بویسته مروف

این بیت  
 مافی در  
 مکرر

در این کتاب  
 معنی سوز  
 مکرر

اولد و بیخوبه بویستک معنی سته قید اولندی  
 بر سر بیستی کنی افکندش فلک انی کیی دوشکنک باشی  
 اوزده بر اقدی یعنی انی خسته ایله دی همچو سایه نزمین  
 افکندش انی سایه کی زمینه بر اقدی یعنی دوشکنده  
 یاندی و جهان دن رحلتی مقرر اولدی لب هنوزش ز  
 سخن قابسته لبی هنوز سوزدن باغلهش ایدی بو هم  
 معنی در آنک لبی هنوز سوزدن بغلناش ایدی داشت  
 باغود سخن آهسته کند و سیله آهسته بر سوز طوتاردی  
 یعنی آهسته آهسته دیردی هدیی بردهش گوش بغداد  
 انده حاضر برهدی آنک دهاننه قولغنی تودی تاکه آنک سوز  
 استماع ایلیه مجدیشی نظر هوش کشاد آنک سوز نه هوش  
 نظری آجیدی یعنی آنک سوزنی فهم ایلیستنا هتمام ایله دی  
 آنچه از عالم دل تلغین داشت اول نسنه بی که حکیم سنایی  
 رحمة الله علیه کوکل عالمند و تلغیت طوتاردی و سوز  
 بیستی بود که مضمون این داشت بر بیت جک ایدیکه  
 مضمونی بوئی طوتاردی یعنی اول بیتک مضمونی بوادی  
 که مراد بو ذکر اولنجی بعضی بیتلرک معنی سی در که بر طوار  
 سخن بگذشتم که سوزک اسلوب و طور لری اوزده  
 کدر ایلام یعنی سوزک انواعنی تتبع ایلام و هر برینده بیبا  
 تصرف و دقت اولدی لیک حالیه زهره بر گشتم لکن بو  
 دم چیه سندن فراغت ایلام بر دم نیست زهر پستی و کمی  
 یخ از حرف ندامت المی بنم کوکل اوزده هر بر زیاده و  
 نقصان دندن استعرفندن غیر کی بر الم یوق در یعنی

این بیت  
 مافی در  
 مکرر

این بیت  
 مافی در  
 مکرر

این بیت  
 مافی در  
 مکرر

اولد و بیخوبه

المذات در که عمر عزیز در چوق زمانی که صرف ایلام  
 دانکه دورست در پیدیر کهن سخن از معنی و معنی ز سخن  
 زیرا که بود بر کهنه که مراد دنیا در سوز معنی دفا و معنی  
 سوزدن دور و بعید در کچه ظاهر ابری برینه مناسب و  
 قریب کور نور سخن اینجا که شود دام نمائی سوزده اورده  
 که دام کوسرچی اوله صید معنی نشود کام کشای معنی  
 شکاری کام اچچی اولمان یعنی معنی تک اولجا بنه رفتار  
 و رغبتی یعنی سوز که دام مشابه سنده در معنی بی شکار  
 ایلمکه قادر اولمان معنی اینجا که کشد دامن ناز اورده  
 که معنی ناز دمنی چکه یعنی استغنا ایدوب کبر کوسره  
 گفت و گو در دست نیاز تیل و قالک که نیازالی  
 ایرش ز بر مقصود بالذات اولان معنی در سخن اینجا  
 که شود تنک بحال سوز اورده که تنک بحال اولور  
 مرغ معنی نکشاید پروبال معنی مرغی پروبال اچمن  
 ز پروبال و پروبال پرواز ایلمکه واسع بر کرد  
 نکشاید پروبال پرواز ایلمز معنی سنه در معنی اینجا  
 که کهد پای بلند معنی اورده که باینی بلند فور  
 یعنی چونکه بلند پرواز لقا ایلیه از عبارت نتوان  
 ساخت کنند که ایرشک ایچوب عبارت و سخندان  
 کنند دوزمک ممکن دکل در پایه و قدر سخن چون  
 اینست سوزک قدر و شرفک پایه سی چونکه  
 بود که ناچیز در وای طبیعی که سخن اینست  
 وای اول طبیعه که سوز عادت لودر یعنی وای اول کسیه

نهند فعل مضارع  
 در مینه

ساخت مصدر  
 موزم در  
 مینه

شعرا نقیدی وارد در بست فرو بند که خاموشی به  
 بس شغردن فایغ و خاموش اول که خاموش لوق اولی در  
 دل زبی کن که فراموشی بیه کو کلکی شود خالی ایلمکه فراموش  
 لوق اولی در بر بیت ده اولان که لوزیرا معنی سنه اولوق  
 دخی ممکن در **سناجات در انتقال از خود بمطالعه کنندگان**  
 بوسناجات کند و سندا مطالعه اید یجمل انتقال بیانده  
 در ای رهایی ده هر بیوشی ای هر بیوشه خلاص لوق  
 ویرجی مهر بر لب نه هر خاموشی هر بر خاموشک لبی اورده  
 مهر قویجی مراد جمیع خصوص ده خلاص و هر محل ده سکوت  
 بروجه یقین خدای عزوجل دن اید و کن اشعار در  
 بهوای تو سخن گوئی ما بزم سوزه سی اید یجی لکن  
 سنک هوا و مجتک سبیله در کند و هوا مزای چون دکل  
 در بنمای تو خاموشی ما بزم خاموشی لغز سنک تنک  
 دار ز کله در یعنی خاموشی لغز کند و نفسزار ز و سخن  
 دکل در که تو در حرف زبی لطف شکر ف اگر سن حرف ده  
 عظیم لطف تویه سن لجه ز زرف شود چشمه و حرف  
 حرف چشمه سی عمیق و بی کرا ده دریا اولور و در آفاق  
 زنی حمله و بیم و کرافاق اوزر بیم جمله سنی اورده  
 یعنی عالم اوزر اگر حروف اشکاء ایلیه سن قاف تاشو  
 حلقه و بیم قاف دن قاف حلقه و بیم اولور یعنی جمیع  
 عالم حلقه و بیم کبی تنک اولور بعد است همه تنکها  
 جمیع انقباض و تنک لک لک اصل سنک بعد و فرا قلدر  
 قریب تو مایه و یگر تنکها سنک قریب و وصلک یک رنگ

حرف غمیه  
 مینه

لك لك مایه و سبی در بویتدن عشاق افتابن و تنك  
 دل لك دن خلاص اولمش در دل جامی كه بود تنك از تو  
 جای نك كوكلی كه سندن تنك در عند لبك عم اهنك از تو  
 سندن عم اهنك لو برعند لب در بال پروازش از تو تنك  
 بو تنك لك دن خلاص اولم ایچونه كه پرواز بال و پرواز  
 نكش از كلی يك رنگی ره كه يك رنگ لك كوكلدن  
 رایجه و بر یعنی انی يك رنگ لرزه سندن ایله نكش  
 رایجه معنی سندن در دوزان تار فنادلوق اورا كه فنا تار  
 دلوق ديك یعنی انی افتاء وجود دن بهره و رایله برهان  
 از خود و از خلق اورا انی كند و سندن و خلق دن  
 خلاص ایله تار تل معنی سندن در كه مراد ایلك در عیبش  
 از بی هنر آن ساز نماند انك عیبی بی هنر لر دن نمان  
 ایله زیرا هنر مند ان هر كز كسك عیب و نقصاننه  
 نظر و التفات ایلمز لر و ز كمان هنرش یاز رهات  
 و آنی هنر مند دن خلاص ایله یعنی كه بر حالت و بر كه  
 كند و سنی هنر مند نظر اید و ب كبر حاصل ایلیه  
 تاز عیب و هنر خود آزاد تا كند و نك عیب و هنر ند  
 ازاد و فارغ زید اندر كنف فضل تو شاد سنك  
 فضل و احسانك كنف و حولی سندن شاد و سرور دینك  
 عقد جہالم در التماس از مطالعہ كند كان قر قنجی عقد بوكتابی  
 مطالعہ ایدیجی لر التماسی بیانك كه بشفتت و نیكوی نكند  
 كه بوكتابه شفتت و ایلك له نظر ایلیه و از طریق تو  
 خوبی و بد خوبی در كند و بد خوب و بد كوی لكلك عادت و

دنه امر حاضر  
 در دمه

زید فعل مضارع  
 غایب در  
 و تبتی در  
 مر

سندن كچه لر ای زكزار سخن یافته بوگی ای سوزكزار  
 بوی بولش یعنی ای سخن دانلودن بهره و راوش كسه  
 و ز قماشای چمن تافته روی و اولكزار بسيله چمن  
 تماشا سندن اعراض و فراغت ایلمش بلبیل دل سندن مشتاق  
 چمن مینه مشتاق اولمش كوكل بلبیلی نكته خوان كشته  
 ز اوراق سخن آندن فراغت ایدوب سوز اوراقندن  
 نكته خوان اولمش زیر اچندن سخن اولی در همه اوراق  
 سخن طی كرده سمك چمن اوراقنی طی و ترك ایلمش رو  
 در اوراق سخن آوزده كوكل بلبیلی سوزك اوراقندن  
 و مقید اولمش هر ورق كز سخن انجاست رقم هر ورق  
 كه سوزدن اورداده رقم وارد در یعنی انده كلمات یازلمش  
 در تنخه و صحت رنجت و آلم اول ورقه ریخ و  
 الملك صحتی سخنسی در خلاصه و كلام بود كه مولانا جلی  
 شریخ و الملك زوال و انقد امنه سبب در دیو اشعار  
 دفتر نه نظراید نك شوق و رغبت و بر دیده بر دفتر  
 جمعیت نه چشمکی جمعیت دفتر ایوزه قو آلم تفرقه  
 صحت نه تفرقه و پراكنده لك ریخ و المنه صحت قو  
 یعنی چونكه اشعار دفتر نه نظر ایلك تفرقه و پراكنده  
 لك دن خلاص اولوب جمعیت خاطر و وصول بولور سر  
 باشی با دفتر اشعار جلیسی اشعار دفتر ایله جلیسی  
 و صاحب اوله آیه خیر جلیسی و انیس زبیر اشعار  
 دفتر خیر جلیسی و خیر انیس در زبیر هر كز انده ضرر  
 كور من سن دفتر شعر بود در و منه و ریخه شور دفتر

نكته خوان و صفا  
 ترکیبی در  
 من

نه امر حاضر  
 من

در حك و روضه و گلستانی در فایح غنچه و گل های فتوح روحانی  
 فتوح کل لربك غنچه سنی فتح و ظاهرایدی در زبیر دفتر  
 اشعار در مردم لطیف و رنگین معاینه اطلاع بولورس  
 و بسیار اسرار و واقف اولورس **بیت** برك درختان  
 سبز در نظر هوشیار هر ورق دفتر است معرفت  
 کردگار هر ورق را که زوی کردانی دفتر اشعار در  
 هر ورقی که دوند و در رس کل دیگر شکفت کردانی دوند  
 دک و در قد و غیره کل اچلور اگر بلور ایسک زبیر دفتر  
 اسفاری هر ورقند لطیف روحانی کل لروارد که  
 روحك دماغی معطر ایلی خواهی آید و نوب باغ خوشبو  
 استرایسک اول کل سنك یاغلك رونق اوله یعنی آید  
 سنك قلب که لطیف حالات ابریش تکرش عطر دماغ تو  
 شود اول کلک رایحه سی سنك دماغك عطری اوله  
 یعنی روحك اول روحانی عطردن معطر اوله عطر  
 خوشبوی اوله نسنه در خاطر از شوب غرض خالی کن  
 خاطر کی غرض شوبند خالی ایله یعنی غرضی ترک  
 آید و ب صافی دل اول همت از صدق طلب عالی کن  
 که چک طلب در همتی عالی ایله بوجه معنی در طلبك  
 صدقتند همتی عالی ایله یعنی طلب به صادق اول  
 بوجه اول در صدق مضاف در از در و رنك  
 نقصب بركای در و نکلن نقصب پاستی کیدر  
 یعنی نقصبی ترک ایله بر خرد راه تأمل بکشای عقلاک  
 اوزن تأمل بولنی آیه یعنی چونکه سن نظر ایدیچی اوله

فایح غنچه  
در زبیر دفتر

در  
کتاب  
اصول  
در

تأمله نظر ایله مگذر قطره زبان همچو قلم فکرم کی قطره  
 زبان و شتابان گذر ایله همچو برکات بجای دار قدم بلکه  
 بر کار کی قدم کی برنده طوبی مثلاً بویکتایدن مستقیم اولور  
 استرایسک تمام دقت و تأمله اول زن بگرد اورغ  
 معنی رای معنی نك کرد اور لکنه رای اور کردی هر  
 نقطه و هر حرف برای بلکه هر نقطه و هر حرفك اطرافنه  
 دور ایله یعنی معنی اخذ ایملکنه زباید دقت و اهتمام  
 ایله کردی آوری جمع ایدیچی لك معنی سنه در حق معنی  
 بطلب از هر حرف هر حرف و کلمه در معنی نك صفتی طلب  
 ایله نيك در در نيك معنی زباید عمیق و دقیق  
 معنی نك تعریف نهایتنه نيك و لطیف کت یعنی تمام دقت  
 و اهتمام ایله عوطه ناخوردیده بدر یا غواص غواص در  
 طالمش ایکی نکند کف صدق کوه خاص خاص کوهك  
 صدقنی گفته ایلمز یعنی در و نند لطیف لؤلؤ اوله  
 صدق و وصول بولمان اگر افتد ز معاینش پسند اگر  
 انك معنی لرندن اوله در بر ساکه مقبول دوشه  
 یکی ازده بهمان شود خرسند که قانع اوله چون که  
 خدای عز وجل من جاء بالحسنه فله عشر أمثالها حسنی  
 به اوله ثواب و بر رس اوله معنی در برینی قبول  
 آید و ب طعنه شروع ایله بخر چند که گان کهرت در  
 اگر چه کوهك یعنی لؤلؤ نك جای و معنی در صدق  
 اوزن کهر بیشتر است لکن رنك صدق کوه نندن زیاد  
 دک در اصل معنی سنه تا وانی در عبارت چو فتد

تا وانی  
در عبارت  
چو فتد

تا وانی

تقصافی اصل معنی در چونکه عبارت و لفظده بر نقصان  
واقع اوله اندن اوتری شاعر اوزره بو عزامت قومه یعنی  
طعن ایله بیسته هر چند که سر بسته نکوست نستق اگر چه  
سر بسته یعنی قبی ایله اولو خوب و لطیف در به که از  
مغز در بروی پوست لکی اولی در که انک اوزرنده  
اولان قبوق مغزندن بر تله یعنی جدا اوله عیب اگر هت  
گرم و رز و پوستی فضا اگر عیب و اراسیه کر مه چالشی  
اول عیبی اورت یعنی بر کسنت شعر نده عیب و نقصان  
کورسک کر مکلن انی ستر ایله ورنه بیهوده چو خاسید  
مخروش و الاحسود کی بیهوده وی قاید چاغرمه و  
فغان ایله عیب پوشیت ز احباب مهم دوست لردن  
مهم و اهم عیب ستر ایدی لک در حیک الشی یعنی  
و یضم زیر اسنت کسنت بر شیه سنی انک عیب بندن  
کور و صاغز ایله یعنی چونکه سه بر کسیه جان و دل  
محبت ایلیه سه رضا اول کسنت صد هزار عیبی اوله  
اول عیب دن بر سینی کورمه محبت مانع اولور جهاندن  
اصحاب دل قسند عیب بی لک دن آقج بر عیب یوق  
در زیر عیب بی اولان هنر بی اولان **مضام**  
ببیند هنر دیده عیب بی شمی و حقیر عیب بی  
عسندن باک هنر بی هنر مند در عیب جو بی  
هنر خود کردی ای بی هنر عیب جو بی لغی کند و که  
هنر ایلاک یعنی انی هنر صاندک عیب نادیده  
یکدی صد کردی عیب کورمش ایلی بر عیبی یوز

ایلاک

یعنی عیب دن عاری ایلی زعم فاسدک اعتباری ایله  
یوز عیب بولاک طوی لمن شغلت عیبیه عن عیب  
الناس گاه بر راست کنی خط کداف گاهی راست اوزره  
کداف خطی چکر سن یعنی راست ایلی راست دکل در  
دیر سن گاه بر ورنه زنی طمع زحاف گاهی ورنه اوزره  
زحاف طمعنی اوزرسه یعنی یوزرنه زحاف دن خالی  
دکل در دیر سن زحاف دن مراد مسکنه در گاه بر قافیه  
کان معلولست گاهی قافیه به طمع اوزرسه دیر سن که  
یوقافیه معلول در گاه بر لفظ که نامقبولست گاهی لفظ  
اوزره طمع اوزرسه دیر سن که بولفظ بومحلده مقبول  
دکل در گاه نابوده سوی معنی بی گاهی معنی جانبیه این  
التمشی ایلی یعنی معنی بی فهم ایلمش ایلی خرده کیری  
ز تعصب بروی تفصیل دن انک اوزره عیب و نقصان  
طوتارسه خصوصاً یوزمانده بوحالت حد دن بیرون  
در فهم و سعود دن عاری و انصاف و تمیز دن بری  
در پای تفصیل غوامض لری درم و ادانی بو حقیرک  
مؤلفاتی اولان شروحه نظر ایله لوقصور فهم لری  
سبیله لطیف ورنکی معنی به وصول بولیبوب بو حقیر  
بیهوده طمع ایدوب وجود ناپاک لرینه لایق اولان  
سوز لر سویلر لرحال بو که بو شمی حقیرک شروحنی  
جاهل کاتب لرا کثر برنی خط اوزره یاز مشل در لکی  
متصف اولان لردیر لکه کند و تک خطی ایله اولان  
شرح لری کور لم خطا و اراسیه اندن صکر معلوم ظاهر

سنگ ایله بروده

ایلاک

اولور خداي عزوجل بولردن راضی ولسون چو نه تو  
از نظم معانی دوری چونکه سه معانی نك نظمتند دور  
وي خبر سي زین قبیل هر چه کنی معزوری بوقبله  
یعنی بونه کی هر نه ایلسك معزور سی زیر احوالت در  
سعی بهر سه و بوجالت نه قدر زحمت و شقتله ظهور  
بولد و غندن بی خبر سی هرگز از دل چکا ندی خوبی  
هرگز کو کلك دن بر قان طاملمتدك یعنی ای بی همت حسو  
هرگز زحمت چکوب خونین دل اولمدك بفرمودنی  
ناموزونی بر ناموزونك مورد لغندن اوتری  
یعنی هرگز اشعار ذره قدر سعی و کوششك اولمشد  
برغ تو قافیه آهنگ نشد سنك مرغك قافیه آهنگ لو  
اولمدی سنك دل و عقلك قافیه فکر ایدیحی اولمدی  
خاطرت قافیه سانه تنك نشد سنك خاطرک قافیه کنی سنك  
اولمدی یعنی شعر به قافیه بولمندن اوتری منقبض اولمدك  
پس زانو ننشستی يك شب بر کیمه دیزك اردند او تو  
مدك یعنی راحت و حصوری ترک ایدوب هرگز فکر  
و مراقبه به وارمدك دیکه از خواب نبتی يك شب  
بر کیمه چشمکی خابند با غلذك یعنی هرگز بر کیمه خوابی  
ترک ایلمدك تا کشتی کوهری از مخزب غیب تا غیب  
مخزنند بر جوهر چکه سه یعنی عالم الهی اسرار بند  
بر سه و حصول بولاسح سر فکرت نکشیدی در جیب  
فکرت باشی جیبکه چکدك یعنی فکر له مراقبه  
وارمدك تا دهده معنی بار بکت روی تاباریك

دوری دوری  
عقلی و دل  
در هر دو

ناموزونی  
یا مصدر  
یا مصدر  
یا مصدر

فکر  
مخاطب  
در سه

و دقیق معنی ساکه روی و بر معنی ظاهر اوله نشدی ز آتش  
دل حلقه جوهری کوکل آتشند ن موی کی قوتی نمذک  
یعنی زیاده دقت و اهتمام ایدوب منقبض اولمدك  
رخ این کار بذاتی هرگز هرگز بوايشك رخ و المنی بلر سی  
فهم آن هم نتوانی هرگز هم هرگزانی فهم ایلمدك قادر اولمدك  
سن زیر احوال شعر قلبی و عقلی و فکری درونی بر حالت  
در جسم و اعضا ایله اولمدك محال در سه که از کج رویت  
ختم نر نیم ای نادان چونکه سنك حالک بود در سه اولی  
بودر که بر سنك طمن و کج رولکک دن منقبض  
مضطرب اولوب تنك دل اولمیلیم کرد و صد طعنه  
نمی دم نر نیم فرضا اگر سی بنه کی یوز طعنه اوره سه  
جواب و بر میوب خاموش اولالم زیرا جواب الاحق  
سکوت خود مشهور در ختم نر نیم منقبض و مضطرب  
اولمیلیم معنی سنه استوال در حکایت شهری بار و ستای  
که او را بباغ خود برده بود و ستای ایله شهری نك حکایتی  
در که و ستای شهری کنده نك باغنه التندی روی  
کوی لی شهری شهری معنی سنه در شهری شد زره  
دشت بده بر شهری صرا بولند کویه کندی تا کشتاید  
زدلش کشت کیره تا کشت و سیرانک کوکلند ن کره و عقل  
چون معنی انقباض و المی دفع ایلیه کیره عقده معنی سنه در  
دید ز آبای دهش دهقانی ابناي دهدن یعنی کوی  
خلعتند انی بر دهقان کوردی بردش از راه سوی  
بستانی دهقان شهری می بولند بر بوستانه التدی

کج روی  
کج روی  
کج روی  
کج روی

کج روی  
کج روی  
کج روی  
کج روی

که کند و تک ایدی دِهَقَان دِه مراد بونده باغ و باغچه  
 مقید اولان کسه در باغی اراسته چون باغ بهشت  
 اول باغ جنت باغی کبی بر باغ ایدی بل گز اراستگی داغ بهشت  
 بلکه اراسته لك و زینت چمتند جنته داغ ایدی  
 یعنی جنت دِه زینبا ایدی میوه ها تازه و تر شاخه شاخه  
 اناه اولان درخت لک شاخه اند میوه لرتانه و ترایدی  
 روزی باغ روان گزیده قراغ باغ کیدی لک روزی  
 سی و اسع و بسیار اولمش ایدی زیرا باغ کد تلر اول وقت  
 ده میوه بی مراد اوزره بر لر گزیده کاف فارسیله بونده اولمش  
 معنی سنه اولمور و شمع و انسب در کاف غزنی ایله ایلمش  
 معنی سنه اولوب فاعل باغ اولمور دِه روزی در ذق  
 معنی سنه در سبب و امر و در هم مشت دِه شاخه لراوزه  
 سبب و امر و در زیاد بسیار اولدوغند بری برینه  
 مشت اویش یعنی بری برینه قرمش و قریج اولمش  
 فندق از خرمی انگشت دده فندق مست و خرم لکی  
 سبب دِه انگشت اویش ننگ عادت ناس در بر کسه  
 بر خصوص دِه زیاد زوق ایلسه زیاد سرور و نشاطند  
 صاع النک باش بر معنی ایله او رتیا بر معنی بری برینه محکم سوب  
 او تند در و شر افند معنی پر مغه تشبیه ایلی لر نارستان  
 صغی شاخه انا اول باغده اولان انا بود معنی انا کسه  
 لوصغ ایدی سرکش از بوسه و آبی زکنا از بوسه دِه  
 اعراض ایدی و کنار دِه ابا ایدی ایدی یعنی اولمور  
 و قویله امکان بوق ایدی صغ محبوب و محبوبه معنی سنه

سبب و امر و در  
 بوسه و تشبیه  
 معنی در

استعمال اولنوب آبی که بعضی محل ده انوا معنی سنه کلور انا  
 نسبت بونده خوب واقع اولمش در تاکها گزیده در و تر پایه  
 همچو عالی کهران بر پایه اول باغده پایه لراوزه اولان  
 اصمه لر عالی کهر لر کبی بر پایه ایدی یعنی اول اصمه لر اوزم  
 صلقم لر ایله ملو و پرایدی بو وجه هم ممکن در اول باغده  
 پایه اوزره ایلمش اصمه لر عالی کهر لر کبی بر پایه ایدی عالی  
 کهران دِه مراد بونده اصحاب دولت در وجه اوله نسبت  
 گزیده در کاف فارسیله در نخشی های وکی از لوه باغ  
 اول باغک نخشی لر پاک کوه دِه گزیده یا قوت تراویر  
 کویا یا قوت تر و لطیف تاکه اوزم اولمش یعنی اول باغده  
 نخشیه منسوب اولان قرمز اوزم صلقم لر کویا تر و لطیف  
 یا قوت ایدی که اصمه لر اصلش ایدی نخش بر بیک اسپر در  
 نخشی ده اولان یا نسبت اچونه در هر که از خرمی اولمور  
 صفات هر که اول باغک خرمی سندت صفت لر دیش  
 یعنی انی وصف ایلمش دهنش گزیده بر از حبت نبات انک  
 دهانی کویا حبت نبات دِه پراولمش یعنی اول باغده اولان  
 خرمی اوزمک دان لر کویا لذت حبت نبات کبی ایدی  
 نبات معروف در خرمی هم بر نوع اوزم در شهری از قصه  
 جوان باغ بدیده القمه شهری چونکه اول باغی کوردی  
 کا و نفسش بجر اکاه رسید کویا انک کا و کبی نفسی اولمور  
 ایرشدی بو خود روش در چونکه کا و اولمور ایرشه  
 صبر ایلیوب همان اولمور بشلا در شهری هم چونکه باغده  
 ایرشدی نوری اول میوه لر زیر و زیر ایلمک شروع ایلمدی

کویا یا قوت  
 تر و لطیف

تاک

می نگرد از پس و از پیش نگاه چونکه باغک ایچنه کردی ارد  
و او کند نظر ایلدی همچو کوزگی که رسد در نگاه  
شول قورت کبی که سوری نك قرار ایلدوکی یر ایشه بو  
خود روش در که سوری دن نیجه سنی هلاک ایدوب سوری  
تار مار و بریشان ایلی یا چوباری که زدشت اید سخت یاخو  
اول یل کبی که مراد ن سخت کلور یعنی شدتله ایر شور  
میوه با شام شکستی ز درخت آغاج دن شهری میوه بی  
بود اغیله مردی و قوت پردی کندی ان سان ز درختی سیبی  
بردخت دن بر المی الجلیه قوت پردی که رساندی  
بدرخت آسیبی اول درخته بر ضرر ایر شد و رردی  
در یک آن سبب نه دستش بودی اول شهری نك اگر اول  
سیه ایر شکه قدری اول میدی کردی از سنک کلوقه امرو  
طاشده اول سیبی پاره پاره ایلردی یعنی امرو دی آغ  
دن یر دوشور ملک ایچوب کلوقه آتانه کسه پاره پاره  
ایلدوکی کبی بسوی ناز چودست آوردی چونکه شهری  
النی انار جابنه ایلیدی یعنی چونکه انار آغاجدن  
انار قوت پر موع استیدی حقه و لعل شکست آوردی  
لعل حقه سینه شکست کتوردی یعنی اناری پاره پردی  
حقه و لعل دن مراد انار در و ز یکی خوشه ز تالی بر کند  
و کرتاک دن بر صلغم قوت پردی تاک ز پایه بجاک افندی  
تاکک پایه سنی خاکه بر اغوردی یعنی تاک پایه سیله  
یر اندور ردی تاک آصمه پایه دن مراد اول نسته دن  
تاک انک اوزر نه قوت پردی خود بیهاش چود دهقان می

دعه سوری

شاه بوداق

چونک

چونک دهقان شهری نك قباحت و بی ادب لک لوبی کوردی  
بر خود از غصه و آن ی پیچیدانک الم و غصه سندن کند  
اوزنه بوزلادی یعنی زیاده منقبض و پریشان خاطر اولدی  
شهریشی گفت ز من ایچ نك و پوی شهری دهقان ددی  
بندن بوتک و پوی یعنی بویاغده بندن صادر اولان حالات  
گرنه بروقت مرادست بکوی اگر مراد که موافق دکل ایسه دی  
تاکه فراغت ایلیم گفت من با تو چه کویم آخر دهقان نادان  
شهری دن چونکه بسوز لری اشندی اک جواب و پرو پردی  
آخر بوجضوصدک بر ساکنه ندیم و ز تو انصاف چه کویم آخر  
وسندن آخر نه انصاف استیم سندن خود انصاف دفا انش  
یوق در بوهم وجه در وسندن آخر انصاف نه استه ایم  
نذیکی دانه بگل کاشته نه کل و خاکه بردانه زراعت ایلمه مشق  
نه نهالی ز گل آفراشته نه کل و خاکدن بر نهال بوجلیتمش سن  
یعنی بر نهال تربیه ایلمش دکل سن نه زینی ز تو آراسته  
گشت نه بر زمینی سندن آراسته و مزین اولدی یعنی  
باغ و گلزار آراسته یعنی حاصل ایلدک نه درختی ز تو  
پراشته گشت نه بردرخت سندن بود اغمش اولدی و  
نش و غابولدی پراشته بونده بود اغمش معنی سینه در  
نشد از بیل گفت آبله دار بیل دن سنک کفک آبله طوخی  
اولدی یعنی بر بیری بیل ملک دن اوجک قیرمدی نشدی  
غرقه بخون آبله وار آبله قانه غرق اولدوخی کبی سن هم باغ  
ویوستان درختدن قانه غرق اولدک یعنی حد دن بیرون  
رخت و مشقت چکوب نوینی دل اولدک آبله دن مراد

ایچیندی قفل

ایچیندی قفل



بوند ال ایه سند اولان قیرجوق در کورک چکمک دن ویر  
بیل ملک دن حاصل اولور و بونلر مانند نه ایسه ایبارت  
شبی خواب نبرد باغ و باغچه و اشجار صومعه بر کیمه سنک  
خوابکی التمدی یعنی صومعه لازم اولان بر لری صومعه  
دن او تری بر کیمه خوابی ترک ایملک راحت خواب تر آب  
نبرد سنک خوابک راحتی اب التمدی یعنی اب سیمی ایله  
راحت خوابی ترک ایملک آببار صومعه ایباری صومعه  
در دلمت نیست جز این اندیشه سنک قلبکده بو فکر دن  
غیری بو قدر کئی بخود رسته چو کوه و پیشه که بو اشجار  
و فواکه کوه و پیشه کئی کند وسیله بتمش در یعنی بونلرک بو  
حالاتی تربیت و زحمت سز حاصل اولموشدر هیچ کسک بوند  
دخلی بو قدر دیو فکر ایلس بو سبب دن اشجار و فواکه بو یله  
خراب ایلس کی ز زحمت شود که دل بو سنک کوکلک بنم  
بخ و زحمت دن قحی اگاه و خیر دار اولور نیست جز  
بی خبری حاصل بو سنک حاصلک خود بیخبرک دن غیر  
دکل در یعنی باغ و بوستان احوالند و بنم حاملان سنک  
زتر قدر خبرک بو قدر بخ هدر دکه داند هدر  
هدر دک بخ و زحمتی هم در د بلور یعنی سونم بخ و  
زحمت دن خبر دار دکل سن زیرا بنم بخ و زحمتی بنجلیسن  
بر باغبان بلور شرحه آن هست به بی در دات سرد پس در کتا  
له انی شرحه و بیایه ایملک سرد در یعنی لایق دکل در معراج  
جز بنم در دی نکویم در د خویش ساجات در ایتقال بخا  
بو مناجات خاتمه به انتقال بیانند در ای بلطف انجمن جان ای

بویده یا  
او صومعه  
ایچوندر  
مصلح

اندیشه فکر  
معنی سستدر  
مصلح

ای لطفله جان مجلسنی زینت ایدیحی خدای تیغ مهترت چیا  
دل پیرای سنک محبتک تیغی دل چمننی یعنی دل بوستانک  
اشجار فی بود ایچی در یعنی کوکلی بقلع ماسوی دره پاک ایدی  
در تیغ دن مراد اشجاری بود ایچو التمدی در مهر که بوند محبت  
معنی سنه و تیغه تشبیه اولمش در دست جودت زازک  
نخل نشان ای خدای عزوجل سنک جود و کرمک الی از لدن  
نخل دیکچی و نخل رطب و برنجی در تا اید بر سر ما نخل فشان  
تا ایدی بزیم باشمز او زره نخلی سلکیمی در یعنی اول نخل دن  
بز تاز خرمانشار ایدیحی در مراد خدای عزوجل نک جود و  
کرمی از له و اید اعتباری ایله وقوع بولد و غنی اشعار در  
نخل خرما اغاچی در کرجه از خار ستم سینایم اگر چه خار  
ستم و الم کوریچی این زیر نخل تو رطب چینایم لکن سنک  
نخلک التمدی تاز خرما دیز چی کوز زیر فانی مع العسیر  
حسینجه هر کسه کاهی نیت و راحت کاهی زحمت و مشقت  
مقرر در رطب تاز خرما معنی سنه در و بوند مراد  
شود و نظم ده کند و سنه احسان اولنات معانی خوب و اسرار  
و دقایق در در رطب ریزیت از نخل کرم کرم نخل دن  
سنک تاز خرمانشار ایدیحی لکن ده گر کشد خار ستم  
تیغ چه عم خار ستم اگر تیغ چکه نه غم زیرا کل خار دن خالی اولد و غنی  
کئی خرما اغاچی هم خار دن خالی دکل در کلک جامیست  
نخلت شاخی حای نک قلمی سنک کرمک نخلند و بر شاخه در  
رخته تاز رطب کسناخی بی پاک تاز رطب ده کشی در  
یعنی اندن بسیار معانی و رنگی و دقایق و اسرار ظهور بو

نخل نشان و صفت  
تو کیمی در  
سنه

در

قلم بوجالت نسبت اولموق بوجالاتك ظهورنه قلم واسطه اولوق  
 در نسر د زین رطب شهید امین کار محروم حسد جز بهین  
 بوشهد امین یعنی بوزیاده شیرین رطب دن حسد دن  
 محروم اولمشك کاری برهین دن غیر لایق اولماز یعنی فضل  
 و معرفت دن اوتری با که حد ایدن بد بخت لایق اولان بود که  
 بوکتابه نظر ایملک دن برهین ایلیه تاکه انک حسدی زیاده  
 اولیه زین چونکه نظر ایلیه بهر حال حسدی زیاده اولور و  
 حسد دن بردره گرفتار اولور پس برهین ایملک اکه  
 اولی وافع در آن زمان کیش رود این کلام ز دست اول  
 زمان ده که بو قلم انک الندف کدر یا بدین شاف رطب زینر  
 بورطب نشاد ایدجی شاف شکست بولور یعنی چونکه موت  
 سیبیه قلم دستم دن جدا اولور شاف دن مراد قلمی در رطب  
 دن مراد قلم واسطه سیبیه ظاهر اولان دقایق و حقایق در  
 چشمه دارد که بجای رطبی جای امید طوتار که انک رطبی  
 یرونه شهید زینری ز شهادت بایشی انک لبسه شهادت دن  
 شهید دو که سی یعنی حالت نزعده اکه شهادت کلمه سنی  
 دیمکی میسر ایله **سراج** زبانم بوقت شهادت بندد و آن  
 نفس کیش ببرد عرف حیات تیغ اینه اجل انکه لات و اول  
 نفس کمانه اجل انکه لات یعنی انک حیاتی عرفی فی کسر عرف  
 طر خدا ی عز وجل نکه تعین ایلدوکی موت و اجل البته کلیمی  
 در کنی از همت رحمت امکش انک رحمت امید لو همت دن  
 ختم بر خیر کتاب اجلش انک اجلی کتابی خیر اوزن  
 ختم ایلیه سی یعنی اکه حسنی خاتمه میسر ایلیه سی ای رحمت

کتبی که ز دستش  
 نقد برنده در  
 مسته

کتاب مضام  
 در مکه

و مغفر قبی پایان خدای عز وجل حبیبک محمد مصطفی نیک  
 صلی الله علیه و سلم سر و حقیقتی حقیقوت سن غضنفر بندگی  
 و بر تقصیر حقیر شعی ثی هم عقیبه ده عذاب و عقاب دن  
 بری ایدوب دیدار شریفکله سرور و خندان ایله

**امین یا مجیب التائیلین**  
**ختم کتاب و خاتمه و خطاب**

بوسرخ کتابک ختمی در و خطابک و خاتمه و نهاییتی در  
 دامت اثارک ای طرفه قلم ای طرفه و عجیب قلم سنک اثر  
 لریک دایم اولسویه دایم دلها زدی از مشک رقم کوکلر  
 دامنه مشک دن رقم اور دک یعنی کوکلر بو کتابه جان  
 و دل دن میل و رغبت ایلدیلر واسطی نسبت و شامی اثری  
 واسطی نسبت لو و شامی اثر لو سن یعنی ای قلم واسط  
 دن سح و اثر لریک شامه منسوب در زینر سیاه مرکب  
 کاغذ اوزن قلم دن کلمات صادر اولور قلم سطر بریک  
 اسم در که قلم اندن کلور نقد عمرت نثار قد مست  
 عمر نقدی سنک قدمک تئاری در یعنی جمیع عمر مک  
 المدن کم دک نور چشمست سواد رقت سنک زلمک  
 سواد چشمک نوری در یعنی نور چشم کی در زینر  
 نور چشمه محسوساتی مشاهده ایملک ممکن اولدوغی کی  
 بو کتاب ده اولان نضایح سببی ایله بسیار اسرار  
 اطلاع میسر اولور مرغ جان راست حریر تو صغیر ای  
 خامه سنک حریرک جان مرغنه صغیر در بو اسب دن  
 سخن دان لریک روحی بو کتابه شکار و گرفتار اولور

بعضی قلم  
 دامت اثر  
 ما



جوبی بر حاجت جوبیک حاجتی قبله سی در یعنی حاجت طلب ایچی  
اکه متوجه اولور حیثیتی از کمال بصیرت روشنی انک جنبی  
بصیرت سرمه سندن روشنی در نظری لطف بعشاق افکن  
عشاق لطف نظری براغیچی در یعنی چونکه بو کتاب دن  
انتظامه قابل کسه متفع اولوح استیه هرگز مانع یوق در طره  
اش پرده کشی شاهد دین انک طریقی دین محبوبه سنک  
برده سنی رفیع ایچی در یعنی بو کتاب دن بهره ور  
اولان کسک دینی قوی اولور خال او مردمک چشم  
انک خالی یقی چشمک کوز بیکی در زیرا بو کتاب دن  
بهره ور اولان کسه یقینه وصول بولور مردمک کوز بیکی  
معنی سنه در لب او مژده ده باد سیح انک کی حضرت عینی  
علیه السلام باد و نفسک بشارتتی ویرجی در یعنی انک  
نفسدن مرده حیات جسمانی بولد و عی کی بو کتاب دن متفع  
اولان کسه حیات روحانیه وصول بولور در فسوفه خوانی  
هر مرده فصیح هر مرده ناک تسون خوانی لغنده فصیح در یعنی  
مرده دل لر بو کتاب دن اشکاره حیات باقی ایرشور  
راستی شکل قدر عنایتی راست لوح انک رعنا و موزون  
قدنک شکل و حالتی در صدق عکس رفیع آسایش  
صدق انک صبح کی روشنی و خنک عکس و اثری در  
زیر بو کتاب دن واقع اولان احوال و حالات کذب دن عاری  
در کوششی از خلقت و اخلاص کراه انک قولای اخلاص  
حلقه سی سبندن ثقیل در یعنی بو کتاب دن تقلید و ریا  
دن اثر یوق قدر دیده و عشق برویش نکر انک عشقک

نظر از نظر ایچی  
معی سندن  
در

چشمی انک یوزنه نظر ایچی در یعنی اصحاب دل اول کتابه  
جان و دل دن نظر و التفات ایچی لورد در خرد کام زین  
از دنیا لشی کام زین و تیز رفتار عقل انک دنیال و عمینه  
بجود از زمزمه و خلخالشی انک خلخالنک زمزمه  
و صد اسندن بجود در یعنی اول کتاب دن واقع اولان  
اسرار سبحانی ناک حال اتندی تمام مست در مراد بورد سالمی  
که محبوبه یه تشبیه اولمشدر و بوک خلخال ذکر کی قرینه در  
جای آمد چون خلخال سنی ای جای چونکه یونا زین و زیبا  
محبوبه تشبیه اولمشدر کاله ناک و صفندن سوز خلخال  
کلری یعنی چونکه انک و صفندن سوز خلخاله ایرشدی  
از دعا گوهر خلخالشی کن پس بودم انک خلخاله کوهرا  
دعای یعنی چونکه بونک اوصافی نهایت بر اولدی  
همان دعایه شروع ایله یارب ای غیبت خور العینی دل  
یارب بوجور العینک غیرتتی یعنی خور العینی در  
زیبا و نازینی رساله بی شاهدی روضه علییه را علیه  
روضه سنک شاهده بی که مراد بو کتاب دن از دل و دلیله  
هر دیده و ری هر بر صاحب نظرک دل و چشمندن بختی  
توفیق قبول نظری بر قبول نظر توفیقنی باغشله یعنی  
بو کتابی هر صاحب نظرک قبول و منظوری ایله خامه آن  
در ویسی دلیر خصوصاً اول فضل روشنک دلیر و عوی  
اولانک مقبول و منظوری ایله زان دلیری شده اش  
کام دو شیر اول دلیرک سبندن انک نامی کی شیر  
اولدی دو شیر دن مراد نوای در که علی شیر دلیر کی شیر

نظر  
نظری صفای  
دکل در  
نظر

چشمی

اولی اسمی اولدوغی اعتبارله در زیر علی که حضرت علی تک  
رضی الله عنه اسم شریفی در خدای عزوجل تک جل شانہ ارسلانی  
در و علی دین صکره که شیر واقع در ارسلان معنی سسته در  
ان یکی در ره دین شیر خدای اول برسی دین بولند  
خدای عزوجل تک ارسلانی در وین دیکر پنجه بهر خدای  
و غیر یعنی بو برسی که هر صیده پنجه اچیی در یعنی  
هر صیدی شکار ایدیی در بو بیت چو تک تو ای تک و صغی  
در بو بیت چو پس بوند شیر خدای مراد حضرت علی  
رضی الله عنه اولیوب تو ای اولو روش در که معنی بویله  
اولو تو ای که دو شیر در بر شیر لکی بو که دین بولند  
احکام شریفی اجرا ایلمک ده کلی سعی و اهتمام ایدوب کسب دین  
خونی اولدوغیوب کویا شیر خدادد و بر شیر لکی بو که  
علوم و فضایل و معارف و لطیف فنون که وار در جمیع سنده  
بر وجه کمال بهره ورد در چشمش از خوش قلان روشن کن  
حس خط صاحبی کاتب لردن انک چشمی روش ایله  
خاکش از پاک دمان کلتش کن پاک نفس لولردن انک  
خاکنی کلتش ایله یعنی ای خدای عزوجل بو کتاب خوب  
خط یازر کاتب لری خطی ایله یازلمستی احسان ایدوب  
اصحاب دلك التفاتی ایله بو کتابه قدر و شرف و بر  
چشمش ده و خاکش ده اولان صبر غایب دین مراد سحبه  
الابرار در از خط خوب کلتش پاینده انی خوب خطی  
پاینده و باقی ایله وزدم پاک طرب زاینده و پاک  
دملرک پاک دمتدن طرب تولد ایدیی ایله یعنی اک

طالب لری شوقنی زیاده ایله لیک در جلوه که عزت چاه  
لکن عزت و جاه جلوه کاهنده دارش از دست دوی پاک  
نگاه لکن الحی کی بی پاک التندن نگاه طوت یعنی خدای  
عزوجل دین خوف و باکلی یوق کی طایفه دین انی حفظ  
ایله اول ان خانه زن سهو نویسی اول اول سهو نویسی  
کاتب در برسی دوی قلم بیرنده ریشی قلم دو کنت اوچی  
ایله بیرون اگر چی در یعنی یازر دوغی جمعا سهو  
خطا او زده یازر قلم بوند دو که تشبیه اولمنی در  
ووک اپک معنی سسته در بر خط و شر و قوف از وی  
دور شر و خطه و قوف اندن دور و بعید در  
چشم داران حروف از وی کور حروفک چشم داران  
اندن کور در زیر بعضی حروف وارد در ص صی ط ظ  
کبی که اول جاهل بو حالتی بلیموب نامعقوله یازر فصل  
و وصل کلماتش نه بجائی انک کلماتک فصل و وصلی  
محلند دکل در فصل پیش نظرش وصل نمائی فصل  
انک نظری قند وصل کورخی در لاجرم سهو و خطایه  
خالی اولماز که دو بیکانه بهم پیوسته اول کاتب  
گاهی کی بیکانه بی بری برینه اولاشدرمش بو حالت  
وصله اشارت در که دو همخانه زهم بگسته گاهی  
کی همخانه بی بری بوندن قطع ایلمش در بو فصل اشارت  
در نقطه هایش نه بقانون حساب انک نقطه لری  
حساب قانونی ایله دکل در خارج از دایره و صدق  
وصواب جمعا صدق و صواب دایره سندن خارج در

اولی اسمی اولدوغی اعتبارله در زیر علی که حضرت علی تک  
رضی الله عنه اسم شریفی در خدای عزوجل تک جل شانہ ارسلانی  
در و علی دین صکره که شیر واقع در ارسلان معنی سسته در  
ان یکی در ره دین شیر خدای اول برسی دین بولند  
خدای عزوجل تک ارسلانی در وین دیکر پنجه بهر خدای

برین درسی وصف  
ترکیبی در  
مسه

زیرا نقطه لری بر لوی برنده قومن حال رخسار زده بر کف  
پای رخسار ک حالتی پایک کتی او زده اورمش یعنی  
رخسار ک حاسی او زده نقطه قومن پای ده اولان پایه  
نقطه بر خود خطا در سگه از زیور رُح پای آرای  
رخک زیور زدن پای زینت ایدیچی اولمشدر یعنی  
رخساره اولان رخک نقطه سنی پایک باسنه قور  
اند نقطه قومن خود عادت دکلی در در باغراب شود  
راه سپر و کراول کاتب اعرابه سلوک و شروع ایدیچی  
اوله رسم خط کشته ادوز بر و زبر خطک رسمی  
اند زبر و زبر اولمش در کشته موزون و خطش  
ناموزون انک خطی سیندن موزون ناموزون  
اولمش در یا بریده یکی از بیج انگشت یا بودر که اول  
کاستک بش بر معنند برسی کسلس اولسون یا فرود  
مشتم انگشت هشت یا بودر که او جنک التبی بر موع  
زیاده اولسون تاک حفظ یا زغه مانع اوله از قلم پاک  
جدا انگشتش انک بر معنی قلم دن دور و جدا اولوی  
بلکه انگشت قلم در مشتش بلکه انک کف و مشتش بر معنی  
قلم و قطع اولمش اولسون قلم ثانی قطع اولمش معنی سنه  
در دوم انگس که کشد کز لک تیز ایدیچی اول کاتب  
در که کسکی کز لکی بهر اصلاح نه از بهر سینه اصله مدد  
او تری چکر سینه و غاده دن هر اد تری چکر یعنی زعم  
فاسدی او زده اصلاح ایلم دیوالله کسکی قلم تراش  
الور کز لک مردک وزنی او زده بوند مراد قلم تراش

پای آرای و صورت  
در

در  
سینه و صورت  
در

در پتراشد زورق حرف صواب ورق و کاغذ دن  
صواب حرفی حک و تراش ایلم زنده از حک خطانقش  
برای خطا قلمندن اب او زده نقش او در یعنی خراب ایلم  
کل کند خاز بجای نشاند اول کاتبک کار و حالی بوکه بکوز  
که کل انماجینی تو پرر انک بر نه خاز دگر خازد خوبتر از  
کل داند حماقتدن خاز کل دن خوب و لطیف رک بلور  
بادش ای کز لک خنجر کردار قاطع دست تصرف زین  
کاز اول خنجر کبی قلم تراش بوکار دن انک تصرفی  
الی قطع ایدیچی اولسون حسن مقطع جو بود رسم کهن  
جو نکه حسن مقطع قدیم رسم و عادت در قطع کردیم بر  
نکته سنی سوزی بو نکه او زده قطع و ختم ایلم ک  
نکته دن مراد بوبیت در ختم الله کنایه الحسنی الله تعالی  
حضرت جل جلاله نری حسنی و حسن خاتمه ایله ختم ایلم  
دهو مولانا نایم المولی و بزوم سید و معینم او در  
یعنی خدای عز و جل در او که مراد حق سبحانه و تعالی  
حضرتی در عز اسمه خوب و لطیف مولاد در زیر اهرس  
که جاب و دل دن انک در کاهنه توجه ایدوب هر نه  
مراد طلب ایلمه بهر حال اول در کاه دن محروم اولمان  
مخالفت اگر سر بر نبی در نهی که باز آیدت  
دست حاجت نری ای مجیب الدعوات و قاضی الحاجات  
حبیبک محمد مصطفی تک صلی الله علیه وسلم عشقنه  
و عز تنه غضنفر بند که و بیچاره حقیر شعی به شیخ  
خاتمه میسر ایدوب جمع عذاب و عقاب دن آزاد ایله

در اند فعل مضارع  
فعل مضارع  
در

در  
فعل مضارع  
در



هر گاه بوش جده مستفيد اولوب سعادتلو پادشاه  
 عالم پناه حضرت لر بريك قيو اغاسي غضنفر اغا حضرت لر بريك  
 روحنه و بو كتاب شريفك شادمي اولان شمع حقيرك  
 روحنه خيره عا ايليه هر اكي جهادنه خدای عزوجل  
 عز اسمه اندون راضی اولوب انی دیدار شریفی ايله شادان  
 و خندان ایلسون آمین یا مجیب التالیی • حق سبحانه  
 و تعالی حضرتنه عز اسمه بی پایان شکر اولسون که انک  
 عون و عنایتی ايله بوش شرح شریفک که شمع حقیرک خطی  
 ايله دراکه بیک طقوزسته ماه صفرک بکرمی برنجی پنجشنبه  
 کونی بعد العصر حس اختتام میسر اولدی • حامداً و نصیلاً  
 اولاً و آخراً • والحمد لله رب

العالمین • یا ارحم الراحمین

ارحم من کان

فی هذا الدین •

تم

